طب و داروهای سنّتی

نسخه های سنّتی

دکتر لطفعلی بریمانی





انتشارات گوتنبرگ

طب و داروهای سنّتی (جلد ۱)

طب سنّتی

تألیف: دکتر لطفعلی بریمانی

نمونه‌خوان: سعید یونسی
چاپ دوم (ویرایش جدید) ـ ۱۳۸۶
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
حروفچینی: گنجینه
لیتوگرافی: قاسملو
چاپ: تک

پخش: انتشارات گوتنبرگ
تهران- خیابان انقلاب روبروی دانشگاه تهران
تلفن : ۶۶۴۶۵۶۴۰ ـ ۶۶۴۱۳۹۹۸ ـ ۶۶۴۰۲۵۷۹
مشهد ـ احمدآباد، انتشارات جاودان‌خرد تلفن: ۸۴۳۴۵۲۷

شابک جلد اول 1 - 11 - 7619 - 964 - ISBN 978

شابک دوره 6 - 14 - 7619 - 964 - ISBN 978

فهرست

دیباچه

دیدگاه ما از نوشتن این کتاب، برای دانشمندان و اهل فن، زیره به‌کرمان بردن است، ولی این کتاب مجموعه‌ای از طب و داروهای سنّتی است که طبیبان ما از صدها سال پیش آنرا به‌کار می‌بستند و بیماریها را می‌شناختند و بسیاری از آنها را درمان می‌کردند، و اگر هم مواردی را نمی‌توانستند درمان کنند، پاره‌ای از آنها را هم ما نمی‌توانیم به‌درستی درمان نماییم. اما نکته‌ای که باید به‌آن اشاره شود، این است که پزشکان گذشته کشور عزیز ما، به‌علت‌ها و درمان بیشتر دردها و بیماریها پی‌برده بودند، منتها این دانستیها کمتر به‌دست ما رسیده و ما نگزیر شده‌ایم از غرب دانش‌اندوزی کنیم، در صورتیکه خودمان یک زمانی سرشار از همه‌گونه دانش بودیم، که متأسفانه بیشتر این دانستنیها و کتاب‌ها و اندوخته‌های پزشکی، که حاصل سالیان کوشش و پژوهش دانشمندان ما بودند یا از میان رفتند و یا به‌دست بیگانگان افتادند و ما ناگزیر شدیم دوباره از آنها کسب علم و معرفت نماییم و آنچه خود داشتیم ز بیگانه تمنا نماییم.

پزشکان ایرانی و دیگران با صرف سالها وقت و عمر و با شکیبایی و حوصله می‌کوشیدند علت و اسباب بیماریها را دریافته و برای علاج هر یک، راهی بیابند و از این‌رو به‌کشف بهترین داروهای گیاهی و کانی و جانوری دسترسی پیدا نمودند و برای درمان بیماریها و تسکین درد و کاستن رنج بیماران همه‌گونه تلاش می‌کردند و با صبر و شکیبایی، داروهای مختلف را یکی‌یکی برای بیماران خود تجویز می‌کردند و نباید گمان کنیم که این داروها از روی تفنن و یا بیخودی یادداشت شده‌اند و یقین داریم که عده‌ای از پزشکان حاذق دوران گذشته، که هم طبیب و داروشناس و هم گیاه‌شناس و داروساز

بودند، همیشه در پی پژوهش و تحقیق بودند و همه چیز را به‌نوبت برای علاج بیماریها، آزمایش می‌نمودند و شاید هم مردم سرزمینهای دیگر کشفیات و یافته‌های خویش را به‌گوش هم می‌رسانیدند و به‌نوبهٔ خود از کشف خواص جدید داروهای گیاهی تازهٔ آن سرزمین آگاه می‌شدند و مطمئناً دکان و طبله عطاری ایشان پر بود از گیاهان طبی و سنگها و غیره، که در دسترس همگان قرار می‌گرفتند و همه می‌توانستند از آن‌ها بهره‌مند گردند و یا از سرزمینی به‌سرزمین دیگر ببرند و از خواص آنها استفاده نمایند.

چنانچه در بالا گفته‌ایم نظر ما بیشتر، یادداشت نسخه‌هایی است که در طب سنّتی به‌کار می‌رفته نه تشریح بیماریها که جایش در این مجموعه نمی‌باشد، زیرا پزشکی امروز تقریباً بیشتر علت‌ها و درمان آنها را به‌طور مبسوط بیان داشته است و خوانندگان گرامی می‌توانند در کتابهای دیگر بخوانند و در ضمن نمی‌خواهیم که از ما خورده گیرند، که با وجود این همه داروهای اسپسیالیته رنگارنگ و خلق‌الساعه[1]، دیگر جایی برای اینهمه نسخه‌های قدیمی باقی نمانده است. ولی نظر و هدف ما از گردآوری این مجموعه، یکی نشان دادن عقاید و نظریات پزشکان قدیم است دربارهٔ علل امراض و معالجهٔ آنها و دیگر یادداشت نسخه‌هایی است که بسیار جالب توجه از طب سنّتی، که در اثر مرور زمان و پیدایش طب نوین فراموش شدند و یا اصولاً در دسترس ما قرار ندارند و کسی هم نگذاشته است و در دکان‌های عطاری، که روزگاری پر رونق بودند مقدار بسیار کمی از گیاهان دارویی به‌چشم می‌خوردند و فروشندگان دیگر رغبت نمی‌کنند طلبه عطاری را با گردآوری این ادویه دوباره رونق بخشند.

امروز دیگر داروسازی معنی گذشته خود را از دست داده و داروسازان دیگر حوصله نمی‌کنند دارویی را بسازند و آن پشت کار به‌راستی شگفت‌انگیز داروسازان و داروشناسان گذشته ما را ندارند که ترکیبی در حدود صد گونه مادهٔ گیاهی و کانی و غیره را بسازند و به‌همین اکتفا می‌کنند که داروهای سربسته را، که در نسخه پزشکان قید شده، تحویل بیماران بدهند و به‌راستی پاره‌ای از آنان فرصت نمی‌کنند حتی به‌پرسش‌های مشتریان پاسخی بدهند و به‌عبارت دیگر یک دکتر داروساز کارش تقریباً تحویل داروهای اسپسیالیته است به‌بیماران.

---

۱. منظور داروهای مدرن جدید با شکل‌ها و رنگ‌های متنوع کشف شده امروزی است. (ویراستار)

امروز با کشف اسپسیالیته‌های گران‌بها، که وابستگی ما را به‌غرب کاملاً محرز و مجسم می‌کند، و بدون اینها پزشکان ما نمی‌توانند طبابت نمایند، زیرا چارهٔ دیگری ندارند و داروسازان هم چاره و راه دیگری نمی‌شناسند، دیگر این گیاهان و برگ‌ها و بیخ‌ها و دانه‌ها و چوبها در دکانهای عطاری به‌چشم نمی‌خورند.

در گذشته داروسازان و پزشکان داروشناس هم بودند و به‌سرزمینهای گوناگون می‌رفتند تا دارو و یا گیاه تازه را بیابند و با آن شربت و یا معجون و غیره درست نمایند و برای بیماران آماده کنند.

چنانچه از نسخه‌های یادداشت‌شده بر می‌آید برای درمان بیماریها از همه‌چیز بهره‌گیری می‌کردند، یعنی همه گیاهان و مواد را چه حیوانی و چه گیاهی و چه معدنی، مورد آزمایش قرار می‌دادند، تا شاید خاصیت این مواد را دریابند و در نسخه‌های خود به‌کار برند. پژوهشگران به‌همین هم اکتفا نمی‌کردند، بلکه عقاید و کشفیات پزشکان و داروسازان بیگانه را به‌دست آورده و آنها را هم مورد امتحان قرار می‌دادند.

ناگفته نماند که در این جا نقش بزرگان کشوری و یا بانوان درباری و دیگر خواهندگان و بیماران و مجروحان و جنگها و اردوکشیهای مداوم را نباید از نظر دور داشت، زیرا در این موارد پزشکان را ناگزیر می‌کردند تا برای بهبودی بیماران و التیام زخمها و شکستگی‌ها هرچه بیش از پیش کوشا باشند و راهی پیدا نمایند.

عیبی ندارد که ما از تجربیات پیشنیان خود بهره‌مند گردیم و نباید همهٔ آنان را به‌کنار بگذاریم و نسخه‌ها و داروهای ایشان را به‌دور بیفکنیم.

درست است که پاره‌ای از موارد تشکیل‌دهندهٔ داروها، امروز به‌علت بی‌توجهی و نبودن خواهان نایاب شده‌اند، و یا فراموش گشته‌اند و یا نامهای بیشتر آنها نامانوس گشته‌اند، با این حال جای امیدواری هست که اهل فن به‌ویژه دانشکدهٔ داروسازی در این راه نقش اساسی خود را بازی کرده و در این راه گام‌های بیشتری بردارد و برای استفاده از داروهای طب سنّتی بذل مساعی کند و از این مجموعه که برای گردآوری آن چندین سال صرف وقت کرده‌ام استفاده نماید تا شاید روزی بتوان آن شهرت بوعلی سینا و محمد زمان و زکریا و دیگران را به‌دست آورد و از این راه بر سرمایه کشور افزوده گردد و پول و دسترنج هزاران روستایی و کشاورز و کارگر و کارمند و دولت برای خریدن و تهیه

داروهای اختصاصی رنگارنگ از دست نرود و این بهتر نیست که ما خودمان سازنده باشیم و فروشنده، نه خریدار بی چون و چرا؟ می‌دانیم که در این راه دشواریها فراوانی یافت می‌شود ولی با همت و پشت کار و طرح برنامه‌ریزی درست و درازمدت می‌توانیم در این راه موفق گردیم.

ناگفته نماند که طب سنّتی در دکان‌های عطاری تشکیل نمی‌شود و هر عوام فریبی و یا هر غیرپزشکی نباید خود به‌ساختن دارو اقدام کند و یا طبابت نماید چه خدای نخواسته بیماران ممکن است از طب سنّتی بیزار شوند و چنانچه اشاره کرده‌ایم، این امر مهم برعهدهٔ دانشکدهٔ داروسازی و مقامات مسئول دیگر است که خود رأساً اقدام نمایند.

ما در این مجموعه، آنچه از کتاب **تحفه حکیم** مومن تألیف محمد مومن حسینی و نسخه‌های **میرمحمد زمان تنکابنی دیلمی** گرفته شده و آنچه از کتاب **تذکرةالالباب** مشهور به**جامع انطاکی**، که **شیخ داود انطاکی** بعد از جامع بغدادی تألیف نموده و آنچه از **ابن تلمیذ** مؤلف **مغنی** و **منصف شامل** و **کامل‌الادویه** و **جامع‌الادویه امین‌الدوله** و هرچه از کتب معتبر مانند **قانون** و معالجات **بقراطی** و **اختیارات** و **حاوی کبیر** و **صغیر** و **شفاءالاسقام** و معالجات ابلاقی و کتاب فاخر و ساهر و بختیشوع و منفذالسموم **جالینوس** و **کامل‌الصناعه** و مصنفات **محمدبن زکریا** و منقولات **حنین‌بن اسحق** و مصنفات حکمای هند مانند ترجمه ماهر و کتاب جوک و مستجوک و بهوجوید و **فیروزشاهی** و سسرت و **انیس‌الاطبا** و **برهان قاطع** و **طب‌الکبیر** و کتاب **طب میرزاعلی** دکتر که حکیمباشی دربار ناصرالدین‌شاه قاجار بود و فرهنگ **انجمن آرای ناصری** تألیف رضاقلیخان هدایت و گیاهان دارویی ایران **تألیف دکتر علی زرگری** و کتاب **دکتر امیری** برداشت شده گردآورده‌ام و در مواردی که توضیحاتی لازم بوده داده‌ام و زواید را که امروز با پیدایش نظریات علمی تازه و نوین، متروک شده‌اند، حذف نموده و تا جایی که امکان داشت مطالب را قابل درک و فهم نموده‌ام. نسخه‌های خطی که در دسترس این جانب بوده به‌اندازه‌ای ناخوانا و پر از غلط‌های فاحش بوده که ناگزیر بودم آنها را بیش از ده بار مرور بکنم و با فرهنگ‌ها مقایسه نمایم تا واژهٔ درست را بیابم و به‌راستی که هنگامی که این کتاب را از صفر شروع کرده‌ام، نمی‌دانستم که با چه دشواری‌هایی

روبه‌رو خواهم شد ولی از آنجا که این نسخه‌های خطی تنها نسخه‌های مانده از روزگاران گذشته بودند که در دسترس این جانب قرار داشتند لاجرم با همت و کوشش فراوان توانستم بر دشواریها فائق آیم و این مجموعه را به‌پایان برسانم. با این حال، این کتاب خالی از لغزش‌ها و اشتباهات نخواهد بود و برای اینکه واژه‌های گوناگون گیاهی قابل شناخت باشند ناچار در فرهنگهای گوناگون به‌جستجو پرداخته‌ام و واژه‌ها را به‌زبان‌های مختلف فارسی و ترکی و عربی و هندی و یونانی و رومی و بربری و سریانی و غیره یادداشت نموده‌ام تا بهترین راه را برای شناسایی این گیاهان و مواد دارویی برگزیده باشم و نمی‌دانم تا چه اندازه در این راه موفق شده‌ام و امید است که خوانندگان گرامی و ارباب فضل و دانشمندان محترم مرا به‌الطاف بی‌پایان خود مستظهر فرمایند، زیرا این کتاب برگ‌سبزی است تحفهٔ درویش.

این کتاب مشتمل است بر چهار جلد:

جلد نخست ـ طب سنّتی

جلد دوم ـ نسخه‌های سنّتی

جلد سوم ـ داروهای سنّتی

جلد چهارم ـ فرهنگ داروهای سنّتی

خوانندگان عزیز در لابه‌لای سطور این کتاب به‌واژه‌های ناشناخته و تازه‌ای برخورد خواهند کرد که شرح هریک جداگانه در جلدهای سوم و چهارم داده خواهد شد و تا آنجا که مقدور بود معانی واژه‌های طبی و دارویی و گیاهی و عربی و فارسی در لابه‌لای سطور، یا به‌صورت زیرنویس یادداشت شده است تا فهم این مجموعه برای همگان آسان باشد. ضمناً باید بدانند که این گنجینه کتابی است طبی و نباید انتظار داشته باشند که می‌توان یک کتاب با چنین خصوصیات را ساده‌تر و بهتر از این نوشت.

مقدمه

نخستین کسی که داروهای مفرده را تألیف نموده، **دیسقوریدوس** یونانی است و پاره‌ای گویند **لقمان حکیم** عبارت از او است، و تألیف نامبرده به‌مقالات **فی‌الحشایش** نامیده می‌شود. دوم، **قولس** که ادویه عین را جمع نموده، سوم **اندروماخس اصغر** است که ادویه تریاق کبیر را جمع نموده، چهارم، **جالینوس** ملقب به‌رأس‌البقل، که سودهای ادویه مفرده را بیان نموده است.

نخستین کسی که این چیزها را از یونانی به‌سریانی نقل نموده، **دیدروس نصاری** بابلی است که تنها به‌ترجمهٔ آنها بسنده نموده است.

سپس **اسحق‌بن حنین نیشابوری** از یونانی و سریانی به‌عربی نقل کرده و قسمتهای سودمندی را هم افزوده است. تألیف نامبرده به‌منقولات اسحق نامیده شده و حنین نامبرده اغذیه را از ادویه جدا کرده و در آن باب تألیفاتی نموده است.

نخستین کسی که از اهل اسلام و ایران تألیف نموده، **محمدبن احمدبن زکریا** است که کتاب **کامل‌الادویه** و **کتاب شامل** را نوشته است.

سپس **شیخ‌الرئیس** از مردم ایران و **ابن اشعث** و **ابوحنیفه دینوری** و **شریف ویجی** (یحیا) ابن جزله **صاحب منهاج** و جرجیس‌بن یوحنا و صایغ و **امین‌الدوله** و **ابن تلمیذ مؤلف مغنی** و ابن **بیطار مؤلف مالایسع** که به‌**جامع بغدادی** مشهور می‌باشد.

سپس **شیخ داود مصری تذکره** را تألیف نموده و **مؤلف اختیارات بدیعی** بعضی را به‌فارسی نقل کرده است.

سپس **حکیم علی گیلانی** شارح قانون بسملی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا

این زمان که سال **الف و ثمانین** است، به‌نظر نرسیده که کتابی مبسوط به‌زبان فارسی نگارش یافته باشد و چون مؤلف اختیارات بدیعی به‌زبان فارسی نوشته، اما سهل‌انگاری و چشم‌پوشی در تحقیق داروها و بیان خواص آن‌ها نموده، عطاران بی‌بضاعت به‌آن اکتفا نموده و در نتیجه کتاب‌های معتبر و با ارزش کنار گذاشته شدند و از جهت این اشتباهات و سهل‌انگاریها و پیدایش داروهای رنگارنگ به‌نام اسپسیالیته‌های خلق‌الساعه با رنگ‌آمیزی‌ها و زرورق‌ها و اشکال چشم‌گیر و قوطی‌های دلفریب و زیبا، که قفسه‌های داروها را رنگین و مالامال ساخته، بیشتر و شاید همه داروهای سنّتی و گیاهی که پدران ماو دیگران سالها برای کشف خواص آنها صرف وقت و عمر کرده بودند یا متروک و یا بی‌استعمال شدند و از برای اینگونه بی‌علاقگی‌ها و تزریق فرهنگ بیگانگان و دسترسی عموم پزشکان و داروخانه‌ها به‌این داروها و عدم آگاهی پزشکان ما از وجود چنین داروها و فقدان تدریس طب سنّتی در دانشکده‌ها و نبودن استاد فن، ما را بر آن داشت مجموعه‌ای به‌نام **طب سنّتی** برای نخستین بار به‌رشتهٔ نگارش درآوردم، تا شاید از این راه نامها و خواص و مورد استعمال داروهای گیاهی را که فراموش شده‌اند و تنها مقدار بسیار انگشت‌شمار آنها سینه به‌سینه به‌دست عطاران و پیرمردان و پیرزنان سپرده شده، در یکجا گرد آورده و تقدیم هم‌میهنان گرامی نمایم.

همانگونه که در جای دیگر اشاره شده بر استادان فن است که مانند دیگر کشورهای خواهان دانش‌ها، دنباله این رشته را گرفته و با پژوهش‌ها و تحقیق‌ها در خواص دارویی گیاهان، داروهای سودمندی را وادار بازار نمایند تا بیماران از آن بهره‌مند گردند، چه این داروهای گیاهی نسبت به‌داروهای اسپسیالیته از بعضی جهات بهترند و در عین حال ارزان و بی‌ضرر تا بدینوسیله دسترنج مردم و به‌ویژه روستاییان و ارز کشور صرف خرید داروهای به‌اصطلاح لوکس و قرص‌های جوشان و ویتامین‌های رنگارنگ که در کشورهای خارج فقط در موارد خاصی مصرف می‌شوند، نگردد. البته راهی پرزحمت می‌باشد ولی انجام دادن این آرزو و به‌انجام رسانیدن این راه ممکن و عملی می‌باشد.

باب یکم
جراحات

متضمن است بر چند قسمت:

قسمت نخست

اندر جراحت و بیان اقسام آن و ذکر جراحت مخوفه و غیر مخوفه اعضاء که احتمال جراحت ندارد و به‌مجرد قرحه به‌هلاکت نیانجامد.

جراحت تفرق و پراکندگی اتصال را گویند که درگوشت افتد و هنوز ریم نکرده، زیرا که پس از قروح باسم قرحه نامیده می‌شود و بعضی‌ها تفرق اتصال غیرگوشتی را نیز جراحت می‌نامند و الا اول مشهور است.

اقسام جراحت این است:

صغیر کبیر، منظم، عام، نامنظم، مرکب، نافذ بباطن، غیر نافذ، جراحت‌الرّاس، جراحت‌البطن، جراحت‌العصب، جراحت العروق.

بدانکه اگر دل مجروح گردد امان ندهد و نشان جراحت او موت است. دماغ نیز احتمال جراحت کمتر دارد و نشان جراحت آن اختلال عقل است.

گرده و مثانه و امعاء حکم جراحت دماغ را دارد و برآمدن بول به‌جراحت مثانه و برآمدن براز به‌جراحت روده دلالت کند. جراحت جگر مخوف است لیکن امید سلامت هم دارد. جراحت عصب به‌طرف عضله مخوف است لیکن خلاص از آن کمتر بود. جراحت شکم که به‌باطن نافذ بود مخوف است و تهوع و فواق یا اسهال لازم دارد.

جراحت سینه و فضای صدر که نافذ بود مخوف است و نشان آن خروج هوا است از آنجا. جراحت حجاب مخوف است و تنگی نفس خاصه آن است. جراحت معده مخوف است و بر آمدن طعام لازم آن است.

جراحتی که در اثر این اعضاء افتد امید سلامت بیشتر بود.

قسمت دوم ـ جراحت صغیر و بسیط

این نوع جراحت منظم بود و غایر نباشد و عمقی نمی‌باشد. صغیر خورد را گویند.

بسیط ـ یعنی از امراض دیگر چون درد مفرط و انصاب مواد مانند خونریزی و غیره و سوءالمزاج و بدحالی خالی باشد. جرامت منظم آن است که چون جراحت را جمع کنند کنارهای آن نیک به‌هم پیوندد و در فصل و جدایی نماند.

درمان ـ علاج جراحت که چنین باشد تدبیرش آن است که نظر کنند اگرتری است یعنی تازه و خون‌آلود فی‌الفور او را به‌هم چسبانند و در قاره مثلثه هر جانب آن نهاده برباط بندند چنانچه هر دو کناره به‌هم چسبند و در بستن احتیاط کنند که نه بسیار سست بود و نه بسیار سخت «زیرا که در سست بستن کناره‌ها نیک بهم نخواهد پیوست و در سخت بستن خون لازم است و ایضاً احتراز نمایند تا در جراحت روغن یا موی یا غیر از آن از اجسام غریبه نیفتد و اگر افتاده بماند مانع اتصال‌التیام گردد و اگرتری‌الدم و تازه نبود و دو روز یا سه روز بر آن گذشته باشد لیکن ریم نیاورده باشد باید که نخست به‌وسیله (بلنجش عریض) که آن را به‌اصطلاح امروزی کورت نامند باطن جراحت بخراشند تا خون‌آلود گردد سپس به‌طریق مذکور ببندند.

قسمت سوم ـ جراحتی که غایر بود

یعنی بزرگ بود و عمق داشته باشد چنانکه اگر آن را جمع کنند هرچند که کناره‌ها به‌هم چسبند اما در قعر وی کاواکی ماند.

درمان ـ تدبیر این چنین جراحت آن است که ملحم درد پاشند و جهت منع عوارض گرداگرد جراحت را به‌آب کاسنی یا گشنیز طلا نمایند و بمالند، البته خشک و باریک سائیده فقط به‌رفاده (گاز و نوار و باند به‌اصطلاح امروزی) باشند و رفاده چنان بندند که

مانع بر آمدن خون جراحت نگردد. آن‌جا که خون در بدن بسیار بود و از جراحت بسیار برنیاید و مانعی نبود باید که جهت تقلیل خون فصد کنند و هرچه که خون‌افزاست چون گوشت و شیر نیز منع نمایند و بهترین ذرور و مالیدنی این است:

دم‌الاخوین — دو جزو

صبر و مر و گلنار — از هریک جزوی

آنجا که کناره‌های جراحت از بستن مجتمع نگردد باید به‌رشته ابریشمی بدوزند و بهر کنار گرهی بزنند چنانچه متعارف است و بالای آن ذرور مذکور پراکنند.

هرگاه جراحت ورم کند (انار ترش) در آب بجوشانند و بکوبند و بر آن گذارند تا ورم دفع کند و درد را تسکین بخشد و جراحت که در عرض بدن افتد لبهای او را اکثر به‌هم جمع نمایند.

قسمت چهارم ـ جراحت نامنظم

یعنی جراحت غایر و عمیق که پارچه گوشت از آن ساقط شده باشد و لازم آن است که اجزای به‌هم نپیوندند و در فضایی که میان آن است رطوبت جدید و چرک جمع آید.

تدبیر این چنین زخم آن است که هرچه مخفف رطوبت و مجلّی بود به‌اعتدال چون کندر و صبر و زراوند و ایرسا و اقلیمای فضه و توتیا استعمال نمایند و ذرور ساخته «نه موم و روغن سرشته» زیرا که داخل کردن موم و روغن اندر ادویه مخففه منع تخفیف می‌نماید و پس از پر کردن ذرور در جراحت برباط بربندند و نزدیک به‌دهن آن سست گذارند و نفع سخت بستن از غور این است تا اطراف در قعر به‌حد امکان به‌هم پیوندد و دواءملحم ثابت ماند و آنچه چرک در ویست نیک افشرده شود و به‌بالا گراید» و سود سست بستن دهان آن است که چرک به‌فراغت بیاید و صواب آن است که مجروح را چنان دارند که دهن جراحت فروتر بود و قعر آن بالاتر تا چرک به‌طبع سیلان کند و باید که پنبه کهنه به‌روغن کهنه آلوده اندر جراحت گذارند و تمهید همی‌کنند تا چرک و زردآب آن را خشک سازد و اگر پنبه فقط امتزاج روغن به‌کار برند. بهتر باشد. پس از آنکه جراحت پاک گشت به‌ذروات و مراهم که گوشت برویاند علاج کنند. ذرورهای ملتحمه در فصل خود ذکر کرده شود و معنی ملحم رویانیدن گوشت است و پس از رویـیدن

گوشت ادویه مدمله و تخفیف‌دهنده درد به‌کار برند مثل:

مردار سنگ سوخته و برگ سوسن و هلیله و مازو وگلنار و صبر و زردچوبه و غیر آن.

مدمل ـ آن راگویند که سطح زخم را خشک و سخت سازد که خشک ریشه و دلمه و جوانه بر آن افتد و باید محافظت از مصادفت و برخورد و دیگر آفات نماید.

جراحات کودکان و زنان را از ادویه و هرچه تخفیف‌دهنده بود به‌کار برند چون مازو و گلنار و صبر.

قسمت پنجم ـ جراحت مرکب و با عوارض

آن است که به‌مرض ما عرض مرکب باشد مثلاً «سوء مزاج بدن یا امتلاء بدن یا ورم یا درد شدید با او یار بود» استخوان شکسته باشد یا عصبی بریده شود یا گوشت فاسد گشته.

علاج ـ تدبیر این چنین جراحت آن است:

که نخستین بار زاله امراض واقعه و اعراض حادثه کوشند و بدانچه مناسب آن بود و بعد از آن تدارک جراحت نمایند چنانچه گفته شد.

در سوء مزاج به‌تدبیر در امتلاء تنقیه کنند و آنجا که «استخوان شکسته باشد یا رگ و پی بریده باشد یا عضو ورم کرده بدانچه در محل هریک مذکور است تدارک نمایند و در شدت وجع به‌تسکین کوشند» و در آنجا که گوشت فساد پذیرد نابودیش ضروری دانسته‌اند. اما جهت تسکین درد داروهای مخدر چون افیون و بیغ لفاح و مانند آن ضماد نمایند که نفع دارد. اگر انار شیرین در شراب بجوشاند و ضماد نمایند بالخاصیت درد را فرو می‌نشاند.

هرگاه ازاله و برطرف کردن ورم هم مطلوب باشد انار ترش در شراب پخته به‌کار برند و برای نابودی و فانی ساختن و جدا کردن گوشت فاسد از جراحت باید که اطراف کاسنی و عنب‌الثعلب و خطمی بکوبند و به‌روغن گاو و روغن بنفشه آمیزند و ضماد نمایند تا که فساد بایستد و سیاهی ساقط گردد و پس از آن اگر مزاج جراحت تعدیل پذیرد و فساد از سرایت تعدیل پذیرد مرهم زنگار گذارند تاگوشت فاسد را بخورد و از اجزاء سوده پاک سازد.

قسمت ششم ـ جراحت سر (راس)

جراحتی که بر سر افتد و از آن استخوان سر نیز شکسته گردد آنرا شَجعه گویند به‌فتح سین معجمه و شجاع جمع آن است.

علاج ـ اگر استخوان نشکسته باشد داروی ملحم که از صبر و مر و کندر و دم‌الاخوین و اقاقیا ساخته باشند پراکنند. اگر استخوان شکسته باشد واجب است که ریزه‌های استخوان شکسته بیرون آرند و بعد مرهم سازند و ذرور مذکور با وجود الحام جذب عظام و استخوان هم می‌نماید.

جراحتی که به‌دماغ رسیده باشد آن را (اسه) گویند.

قسمت هفتم ـ جراحت بطن (شکم)

آن را (جایفه) نامند اگر به‌جوف شکم اثر کرده باشد. پس هرگاه بر شکم برسد و روده و ثرب و پرده‌های آن بیرون آید درمان آن است که در حال روده و ثرب و پرده‌های آن در آن بازگردانند. اگر میسر نباشد به‌واسطه ملاقات سردی هوا روده باد گیرد اندر نشود باید که به‌شراب گرم آنرا بشویند یا با اسفنج به‌شراب گرم تر کرده تکیه به‌روده نمایند تا که نضج آن برطرف شود و با آب گشنیز و صندل حوالی آن سرد نمایند سپس دست‌ها و پاهای او را گرفته بردارند چنانچه پشت او خم شود و روده اندرود. اگر خودبه‌خود درون نرود اعانت و کمک کنند به‌دست به‌رفق و ملایمت و هنگام برداشتن بیمار به‌کیفیت مذکوره باید که طرف مجروح نسبت به‌طرف سالم برداشته بود و این آن‌جا است که زخم بر پهلوی شکم بود و اگردر میان باشد حاجت به‌ارتفاع جانبی و این حفاظ جانبی دیگر نباشد.

آن‌جا که میسر بود بهتر آن است که پس از زوال و برطرف شدن نفخ در وقت به‌حمام برند و در آن‌جا اطراف آن گرفته بردارند تا رجوع و برگشت روده‌ها سهل شود به‌سبب تلین هوا بر حمام. اگر بدین حیله‌ها درنیاید لازم است که دهان جراحت اندکی گشاده کنند تا روده بازگردد و سپس جلد را بدوزند.

علاج ـ اگر ثرب بر آید باید که به‌زودی آنرا اندر کنند تا تغییر در آن راه نیابد و اگر زود بر گرانیدن میسر نباشد و زمانی طولانی بعضی بر آنند که اگر ثرب زمانی طویل در هوا

بمانند یا سبزی یا سیاهی بر آن پدید آید تدبیرش آن است که آنچه سبزی و سیاهی است آنرا ببرند و بعضی بر آنند که اگر ثرب زمانی دراز در هوا بماند هرچند سبز و سیاه نگشته باشد اندکی از آن باید برید.

بالجمله هرگاه ثرب را خواهند برید نخست هر رگ بزرگ از شرائین و اورده که در آن باشد آن را به‌رشته باریک ابریشم سخت ببندند از آنجا که متغیر نگشته «سپس اجزا متغیره را می‌برند و می‌توانند که اول ببرند و بعد قطع سر رگ‌ها را به‌رشته باریک ابریشم بدوزند و مقصود از این آن است که اگر رگها به‌سبب قطع «خون سیلان کند» در شکم جمع آید و احداث آفات نماید. رشته‌ای که از آن پوست شکم را بدوزند بر سختی و نرمی معتدل باید زیرا هرگاه شدیدالصلابت و سخت باشد پوست را پاره کند و شدیداللیّن و سست هم می‌تواند گسسته گردد.

قسمت هشتم ـ جراحت عضو

در قسمت اول گفته شد که شدت لازمه وی است.

علاج ـ جراحت که بر این اعضاء افتد باید که آن را روزی چند ملحم شدن ندهند تا از حدوث ورم بازماند و همگی عنایت بر آن گمارند که ورم نکند زیرا که در لوازم عصب خوف تشنج دماغ رود و عصب کشیده شود. پس تدبیر بر آن است که احتیاط نمایند تا آب سرد و هوای سرد و آب گرم و روغن سرد و روغنی که بسیار گرم بود بدان نرسد. در ابتدا به‌جز تسکین مشغول نگردند و آنچنان باشد که روغن زیت یا روغن گل یا روغن کنجد نیمگرم کنند و خرقه بدان آلوده بر زخم گذارند و روغن نیمگرم باید که مایل به‌طرف گرمی باشد و تمام عضو را بدین روغن چرب دارند و از زیت‌الانفاق و روغن آس و گل موم روغن سازند و بر زخم نهند.

اگر بیمار خشک‌مزاج و اصلب‌اللحم و سخت‌گوشت باشد قدری فرفیون نیز در این موم روغن داخل نمایند. در امزجه شدیدالرطوبت چون زنان و کودکان به‌علک‌البطلم باریک ساخته و به‌اندک زیت بر زخم پاشیدن نفع دارد.

انفاق غوره زیتون را گویند و روغنی که از آن بردارند ویرازیت انفاق نامند که همان روغن نارسیده باشد.

هرگاه عصب ورم کند آرد باقلا و نخود و کرسنه و ترمس و جو و سکنجبین که بسیار ترش نباشد سرشته ضماد نمایند و اگر حرارت شدید بود و این مرهُم بر نهند:

کندر، توبال مس، قند، زیت، موم، سرکه، زاج از هریک مقداری مناسب بگیرند و زاج به‌غایت کمتر باشد و همه داروها را در سرکه ساییده تسحیق نمایند سپس درد یک سنگی انداخته نیک بگردانند تا هم یکسان شود و چون این مرهم بر زخم گذارند، قطعه خرقه به‌سرکه و زیت آلوده بالای آن نهند به‌شرط آنکه جراحت شدید بود از عفونت نگاهدارند تا عضو فاسد نشود. اگر سر جراحت تنگ بود دهان را بگشاید تا چرک در آن نماند و موجب عفونت نگردد. باید عصب را در شب و روز دوبار بگشایند خاصه وجع رنجه ندهد.

هرگاه تشنج و کشیدگی در عصب افتد سزاوار آن است که عصب کشیده‌نشده را به‌زودی قطع نمایند تا دماغ از تشنج و کشیدگی و مریض از هلاکت ایمن ماند و پس از بریدن عصب آنجا و به‌نواحی آن روغن بچکانند خاصه به‌روغن بنفشه و پیه‌بط و پیه‌ماکیان چرب سازند.

قسمت نهم ـ جراحت عروق

هرگاه بر رگ زخم افتد و بریده بود با شریان و خون از آن روان گردد باید که به‌حبس و بند آوردن خون کوشند و می‌دانند که حبس خون شریان بزرگ و ورید بزرگ (سرخ‌رگ و سیاه‌رگ) دشوار باشد و از آن سرخرگ بزرگ و سیاهرگ بزرگ خون فراوان آید و از آن سرخرگ خورد چون شریان سرآسان بود.

نشان خون سرخرگ آن است که رقیق و ارغوانی بود و جهش دارد و بر آمدن آن ضعف بیشتر آرد.

طریق حبس و بستن خون آن است که خرقه در گلاب و سرکه‌آلوده‌اند، رگ مجروح در آورند (به‌اصطلاح امروزی گاز) و بالاتر از زخم ادویه قوی‌البرد طلا نمایند (بمالند) تا مانع اتلاف و انصاب و انتشار خون گردد و دهن‌های رگها بند شود و آنچه در وی است بهتر گردد و غلظت پذیرد و منعقد گردد و اگر ممکن بود بالاتر از محل مجروح به‌عصابه بر بندند (بانداژ کنند).

البته بستن متوسط تا مجاری به‌هم پیوندند بدون وجع و عوارض. پوشیده نیست که سخت بستن خون را حبس تواند کرد و آنجا که بدن مسمن و سنگین وزن بود و مانعی نباشد بهتر آن است که خون را به‌جانب مخالف زخم کشند و حجامت کنند تا خون زودتر بایستد و صمغ‌البلاط ضماد کردن و خاک سوخته که از تون سبوپزان همان زمان برآورده باشند باریک ساخته در اسفنج نرم کوفته برای حبس کردن و بند آوردن خون مخصوص است.

دیگر آرد کرسنه و دم‌الاخوین و صبر و ماز و سوخته به‌سرکه کرده (سرد) و غبار آسیا کوفته و بحریر بیخته به‌سپیده بیضه (تخم‌مرغ) بسرشند و پشم خرگوش به‌آن آلوده در محل جراحت گذارند.

دیگر نسج تار عنکبوت فقط در جرح نهند.

دیگر صمغ عربی و صبرودم الاخوین و انزروت و کندر و آب صمغ طلا کنند (بمالند).

باید دانست اگر جراحت سرخرگ باشد و رفاده (گاز) گذارند و بربندند باید تا یک هفته بگشایند و تا پانزده روز عضو را به‌آسایش دارند تا گوشت بروید.

و آنجا که از این داروها خون بند نگردد باید که نوره سردناک (کلس) کرده و باریک ساخته و بازاک باریک نموده در جای جراحت نمایند که این دارو حکم داغ را دارد.

اگر این مطلب هم برنیاید باید که گوشت و پوست بالای رگ زخمی با تاک آهنی (شاید وسیله‌ای شبیه به‌چاقو باشد) جدا کنند از رگ و سپس رگ را به‌فصاده تیز بردارند و به‌رشته ابریشم هر دو طرف رگ بربندند سپس آنجا که مجروح است ببرند و از هم قطع کنند (منظور این است که همانطور که امروز جراحان عمل می‌کنند برای جلوگیری از خونریزی باید رگ را بست) و ادویه خورنده چون آهک آب ندیده و زاک و خزان (شاید منظور خزران باشد) باریک ساخته در آن پر سازند و بربندند و اگر قطع رگ ممکن نباشد داغ دهند (همان‌طوری‌که امروز به‌وسیله کوتِر انجام می‌دهیم) به‌مکوی ذهب (طلا) که به‌آتش سرخ کرده باشند و داغ عمیق کنند تا به‌عمق جراحت برسد و مطلب حاصل گردد زیرا که اگر داغ به‌عمق زخم نرسد خشک ریشه ضعف آورد و به‌اولین چیز برخورد کننده گردد و بافت قوی‌تر از اول دچار خواهد ساخت.

صمغ‌البلاط ـ که ذکر یافت دارویی است مرکب که همچون بلوط سازند و با ضماد کردن جراحت منع سیلان خون می‌نماید و قوی‌الاثر است و ترکیب وی بدین‌گونه است:

یکی آنکه زخام یا سریش که از پوست گاو سازند بیامزیند و بلوط مانند حب سازند.

یکی آنکه صبر و مر و دم‌الاخوین و علک و انزروت و صمغ عربی هر یک یک جزو

دوم آنکه صبر و مر دم‌الاخوین و علک و انزروت و صمغ عربی هر یک نصف جزو

کوفته و با آب صمغ عربی سرشته و بلاط سازند.

انتباه ـ سرکه با وجود تبرید و قبض منفعتی دیگر دارد و آن این است که غواص است و به‌عمق در می‌آید و به‌کار بستن آن در زخمها و جراحت قائم‌مقام و جانشین داغ است لهذا بند می‌آورد سیلان خون را از هر موضعی که باشد.

فایده ـ اندر جراحت که بقایا و استخوان در آن باشد علاج زراوند بر جراحت ضماد نمایند تا ریزه‌های استخوان بر آید سپس به‌التحام کوشند و به‌استعمال کندر و سنبل‌یار کرده و پوشیده نیست که ریزه‌استخوان در جراحت بود التحام و التیام زخم صورت نبندد و آن‌جا که در جراحت استخوان فاسد شده باشد نشان آن فساد و سستی و استرخا و عفونت گوشت آنجا است.

علاج ـ گوشت کنده را به‌ادویه اکاله دور کنند تا که گوشت تازه پدید آید. آهن را کار نفرمایند زیرا که آهن گاه باشد که به‌عصب و رگهای خونی برسد و آفت دیگر آرد. بالجلمه پس از آنکه گوشت فاسد دور شود به‌آهن باید داد و استخوان هویدا کرد و باید که استخوان پوسیده را ببرند یا بخراشند تا که استخوان صحیح و سالم ظاهر شود) همان‌گونه که جراحان امروزی عمل می‌کنند) و تمام استخوان (به‌فشار) با مشت قطع سازند چنانچه در قروح گفته آید و چون استخوان بریده بیرون آرند به‌جای آن قطعه شاخ حیوانی به‌مقدار استخوان مستخرجه مرتب کرده بگذارند. (اسباب‌های جراحی نامبرده قاعدتاً بایستی شبیه اسکنه و استخوان برو غیره باشد که امروز جراحان به‌کار می‌برند و در قدیم استعمال می‌کردند در ضمن معلوم می‌شود که پیشینیان ما از عمل پیوند آگاه بودند و از شاخ حیوانی به‌جای استخوان بریده‌شده استفاده می‌کردند).

فصل اول

زخمهایی که در اثر برخورد پیکان و اجسام نوک‌تیز به‌وجود می‌آیند؛ اگر پیکان و مانند آن بخلد باید که آن را به‌انبر سر باریک بکشند و سپس مر و کندر باریک ساخته در جراحت پر کنند تا التیام پذیرد.

اگر پیکان به‌استخوان در آمده باشد آن را راست سازند، اگر کج شده باشد، به‌انبر به‌قوت بکشند و اگر کشیده نشود سنگ مغناطیس بر آن گذارند تا آن را جذاب نماید و آنجا که به‌سبب تنگی جراحت با انبر نتوان پیکان را بیرون آورد و آن را با انبر گرفت دهان زخم بگشایند تا که انبر، پیکان تواند گرفت.

اگر خار و استخوان و آبگینه و مانند آن بخلد آن را به‌انبر بکشند و اگر اندک بود به‌سوزن کاویده بیرون آورند و اگر بدین حیله‌ها نتوان بیرون آورد باید با پیاز نرگس واشق و بیخ نی به‌عسل ضماد نمایند تا جراحت کشیده شود و تا شب به‌آسانی بر آید. اگر زفت و علک الانباط و راتینج و زراوند ضماد سازند زودتر برکشند.

فصل دوم ـ قرحه‌ها

باید دانست که قرح به‌فتح قاف عبارتست از جراحت تفرق و پراکندگی اتصالات گوشت خواه به‌سبب تفرق و پراکندگی واردات خارجیه چون زخم شمشیر و جز آن خواه به‌سبب حادثات بدنیه چون خراج و ناسور و زخمهای عفونی و چرک‌زا.

اقسام قروح ـ بسیار است و هر یک به‌نوعی گفته آید:

نوع اول ـ در قرحه بسیط ـ و او آن است که خالی باشد از عوارضی که باعث اندمال و بهبودی قرحه باشند.

درمان ـ اگر رطوبت اندکی بود و قرحه بوده باشد باید با شراب و سرکه و ماءالعسل آن را بشویند جهت جلا و تخفیف و بعد پنبه کهنه در آن پر سازند و بالای قدری پنبه پر کرده کمتر نمایند تا زود فراهم نیاید و در چنین قرحه خفیف داروهای قوی‌التخفیف به‌کار برند که خوف نابودی رطوبت اصل است که ایضاً منع اندمال و بهبودی زخم می‌نماید.

اگر بزرگ و پر چرک بود ـ دور آبدان نرم باشد.

درمان ـ از مردار سنگ و زرد چوبه که هر دو را به‌سرکه و زیت ترتیب کرده باشند مرهم سازند و به‌کار برند و هیچ‌یک از اینها تنها به‌کار نبرند که ضرر آرد. آنجا که این قرحه با آبدان سخت و صلب بود ضماد کنند به‌داروهایی‌که قوی‌التخفیف باشد چون مازو و گلنار و شب و قلیما و برگ سوسن که باید اندک آمیخت و مراد از آبدان صلبیه قرحه سخت باشد. اگر قرحه غایر بود تخفیف مبالغه کنند تا رطوبتی که در غور آن جمع است خشک شود و سپس ذرورات و مرهم ملتحمه به‌کار برند و احتیاط تمام نمایند که مبادا دهن قرحه بسته شود و غور و ته آن همچنان بماند و احتیاط آن است که پنبه به‌روغن چرب ساخته بر دهان جراحت نهاده دارند تا منع‌التحام نماید و تا که قعر آن پر نشود و سطح جلد برابر نگردد پنبه به‌دهنه همی بکار برند و اگر دهن قرحه تنگ بود مرهم به‌فتیله اندر کنند و در چنین قرحه به‌غایت اهتمام فرمایند که دهان آن نبندد و طریق احتیاط گفته شد.

آنجا که مخففات به‌سبب شدت غور و کثرت اجتماع رطوبت اثر نتواند کرد باید که در اسفل آنجا نهایت غور است شق نمایند تا ماده بر آید و از این راه به‌تمامی بیرون آید.

صفت مرهم ملتحمه ـ مردار سنگ باریک ساخته در سه چندان زیت بپزند که غلیظ شود سپس فرو دارند و قدری انزروت و دم‌الاخوین و قند و زفت و کندر اضافه نمایند و در آن حل کنند تا یکسان گردد و بهترین ذرور ملحم، صبر و کندر و دم‌الاخوین است.

نوع دوم ـ در قرحه مرکب ـ و او آن است که به‌عوارض دیگر چون وجع و سوءاللحم و بدگوشتی و سیلان و ریزش فضولات و سوء ترکیب و جز آن یار بود.

علاج ـ نخستین به‌دفع عوارضات کوشند از آنچه مناسب آن بود و قدری از آن در جراحت مرکب نیز گفته شد و پس از زوال و از میان رفتن عارضه به‌درمان قرحه پردازند.

نوع سوم ـ در قرحه عسرالاندمال ـ یعنی آنکه دیر تغییر پذیرد و در غایت فساد بود و آنرا چندین سبب است و به‌حسب هر سبب سستی قوه‌التحام به‌وجود می‌آید و می‌دانیم که موجب التحام باعث تکون اعضاء خونست و از آن است که اعضاء غیر لحمه دیر مندیل رخ می‌دهد و التحام می‌پذیرد و علامت قلت خون لاغری و صغر بدن است و قرحه و حوالی آن خشک و با ورم و قلیل‌الحراره بودن.

علاج ـ گرداگرد قرحه آهسته‌آهسته به‌دست همی‌مالند و خرقه به‌آب گرم‌تر کنند و

تکمید نمایند (کمپرس کنند).

چون از تکمید سرخی و انتفاخ در اندام پدید آید بس کنند زیرا که اگر با وجود انتفاخ و حمرت و سرخی دیگر تکمید نمایند مقصود باطل کنند و ایضاً با آب بسیار گرم نشاید که تکمید نمایند.

از اغذیه هرچه مولد خون بود بخورانند و مرهم اسود که از زفت و زیت و راتینج و شکر و مغز ساق گاو ساخته باشند به‌کار برند. دوم آنکه خون فاسد شود و بدان سبب گوشت از آن تکوین نشود و آنچه نصیب عضو متقرحه بود ریم و چرک استحاله نماید.

نشانی ـ فساد لون و رنگ و سختی است. پس اگر موجب فساد خون تغییر مزاج جگر بود با درد بود به‌حسب برودت و حرارت مزاج جگر و اگر موجب فساد خون تغییر مزاج سپرز بود رنگ بدن به‌سیاهی مایل آید و غش پدید آید (در اینجا اشاره به‌سپتی سمی به‌اصطلاح امروزی می‌شود)

درمان نخستین ـ به‌اصلاح مزاج جگر و سپرز کوشند از آنچه درباره هر یک مذکور است.

سوم آنکه سوء مزاج در بدن متقرح افتد و قوت عضو در آن کاری از پیش نبرده و آنرا مستحیل به‌گوشت نتواند ساخت.

علامت ـ سرخی و سوزش قرحه است و شدت وجع.

درمان ـ تدبیر کافی به‌کار برند و مراهم سرد به‌کار دارند چون مرهم اسفیداج و مرهمی که از سرکه و مردار سنگ و زردچوبه بود گرداگرد قرحه طلا کرده و فروگذارند و بالای رفاده که بر قرحه نهند صندل خشک را باریک ساخته و بدارند.

چهارم آنکه ـ سوء مزاج سرد باعث ضعف قوت عضو بیمار ماوف می‌گردد و نشانی آن بیرنگی است و عدم آثار حرارت.

علاج ـ جهت گرم کردن و تغییر مزاج اغذیه گرم دهند چون آب گوشت و ماءاللحم و امثال آن و مویز و انجیر خوردن نفع دارد و عضو را با آب گرم تکمید نمایند و مرهم با سلیقون که از زفت و راتینج و قند و شمع و زیت ساخته باشند و مرهم اسود که از مردار سنگ و کندر و دم‌الاخوین و انزروت مرتب کرده باشند استعمال نمایند.

طریق ترتیب مرهم اسود این است:

مردار سنگ را باریک کرده در زیت بجوشانند تا سیاه گردد و سپس دیگر داروها را کوفته به‌آن آمیزند.

پنجم ـ آنکه سوء مزاج‌تر مضعف قوت عضو ماوف گردد.

نشانیش آن است که گوشت قرحه نرم و دارای رطوبت و تراوش بسیار باشد.

درمان ـ با هلیله و تربد و مانند آن بدن را پاک کنند و مرهم قوی‌التخفیف به‌کار برند.

صفت آن ـ بگیرند مردار سنگ و در سرکه و زیت ترتیب کنند و گلنار و مازو و زردچوبه و نحاس (مس) سوخته باریک ساخته به‌هم آمیزند و مرهم سازند.

ششم ـ آنکه سوء مزاج خشک موهن و سست‌کننده قوه عضو بود و نشانی آن کاهش خشکی قرحه و رطوبت جگر است.

علاج ـ با آب نیمگرم و روغن بنفشه تکمید کنند گرداگرد قرحه و غذا چیزهای گرم و مرطوب و ترناک فرمایند چون حریره و شوربای چرب و بیضه مرغ نیم برشته و مانند آن و ادویه قلیل‌التخفیفه مرهم گذارند.

هفتم ـ آنکه بر کناره‌های قرحه و اندرون آن گوشت سخت بوده باشد و بدان سبب هر دو طرف قرحه نپیوندد. پس اگر آن گوشت بر دهن یا نزدیک آن باشد به‌نظر می‌آید. اما اگر در غور قرحه بود و با میله‌ای امتحان کنند معلوم می‌شود که به‌چیز سخت می‌رسد.

علاج ـ آنجا که ممکن بود با سر (فخشسن) بخراشند تا بزداید. اگر غلیظت بود به‌آلت آهن قطع کنند و اگر در غور بود به‌آلت آهنی نتوان برید و به‌ادویه حاره استحاله چون فلافیون استعمال کنند و پس از افناء و از میان رفتن آن به‌مرهم مخصوصی که گوشت رویاند باید گردانند.

هشتم ـ آنکه در قعر قرحه استخوان کنده و فاسد بوده (به‌اصطلاح امروزی ـ سکستر استخوانی) و بدان سبب از آن ریم و زرداب سیلان کند و منع اندمال نماید.

علامت وی آن است که قرحه گاهی در ظاهر نیک بود و پس از چند روز برگشت کند و ریم آرد که تازه رقیق و بدبو بود و خاصیت این قرحه است که چون میل در آن در کنند تا به‌استخوان رسد به‌واسطه استرخاء گوشت‌تر باشد که آن از رسیدن میل به‌استخوان شنیده گردد و این بر تقدیری است که غشایی که محیط استخوانست (به‌اصطلاح

امروزی پرپوست) فاسد گشته جدا شده باشد و استخوان عریان ماند.

علاج ـ بشکافند آن موضع را تا استخوان و ادویه بر آن گذارند تا گوشت مرده را فانی و برطرف سازد و هرگاه پس از استعمال ادویه حاد روغن نیمگرم بر آن نهند تا گوشت کنده را سوا کند و خشک ریشه زایل سازد بالجمله خون فاسد محو شود و استخوان پدید آنقدر که کنده باشد به‌چیزی تیز یا سوهان خراشیده دور نمایند.

اگر تمام استخوان فاسد باشد به‌تمام قطع کنند و بیرون آرند و به‌جای آن شاخ حیوان به‌مثل آن ساخته و صبر و کندر و مانند آن پراکنند جهت رویانیدن گوشت.

فایده ـ قطع استخوان مرده بر دو وجه است:

یکی آنکه با اره باریک که همچون اره شانه گران باشد ببرند.

دوم آنکه گرداگرد استخوان به(پرمه) یا مته سوراخها کنند پی‌درپی بعضی آن متصل با بعضی دیگر سپس با آهن تیز روابط و پیوندها را که مابین سوراخها است جدا نمایند و بردارند و ظاهر است که هرقدر از استخوان که فاسد شده باشد واجب‌القطع است و در قطع احتیاط نمایند که سر (پرمه و مته) به‌گوشت سالم و دیگر اعضاء صحیح نرسد و طریق احتیاط درکسر عظم و شکستگی استخوان گفته شده. (امروزه برای درمان اوستئو ـ میلیت و چرک کردن استخوان و برداشتن استخوان‌ریزه نظیر چنین اعمال جراحی را که پیشینیان انجام می‌دادند انجام می‌دهند).

نهم ـ آنکه قرحه عفن بود و خونی که به‌آن عضو رسد فاسد گردد و عضو رقت و نرم تکون نماید.

علامات آن ـ سیاهی قرحه است و آنکه گشاده باشد و فساد و عفونت آن به‌اعضاء مجاور زود سرایت کند.

علاج ـ تنقیه بدن نمایند به‌حسب خلط فاسد. مثلاً در قرحه لُدغ و درد و حرارت بود و حوالی قرحه سیاه و سخت باشد و حرارت شدید نبود گاهی و زمانی مایل به‌سفیدی بود و ریم سفید سایل و جاری باشد. در جمله به‌تعدیل مزاج کوشند به‌آنچه مناسب خلط وی و ضماد نمایند و پس از سقوط و افتادن گوشت مرهم زنگار به‌کار برند تا باقی اجزاء فاسد گوشت به‌تمامی دور شود و گوشت صحیح ظاهر گردد و آن زمان به‌مراهم بهتر بگردانند.

دهمـ آنکه قرحه در عضوی افتد که گوشت آن جایگاه مترهل و نرم باشد و کشیده و متورم باشد همچون آبدان مستسقی. پس به‌واسطه کثرت رطوبات و وجود تخفیف که باعث اندمال و بهبودی است به‌هم نرسد.

علاجـ ادویه (اکاله) و مسکه مثل مرهم زنگار به‌کار برند تاگوشت مترهل و نرم و ترد دور شود و سپس علامات بگردانند.

یازدهمـ آنکه اندر قرحه رگ بزرگ ظاهر گردد.

بسی باشد که قرحه را تر نگهدارد و بدان سبب اندمال و بهبودی و به‌هم آمدن زخم صورت نگیرد.

علاجـ با مطبوخ افتیمون طبع بگشایند و همچنین تعدیل غذا نمایند. در ضمن رگ مزبور که در قرحه است فصد کنند.

دوازدهمـ آنکه ادویه و مراهم به‌کار برده مزاج آن به‌مزاج قرحه موافق نیفتد مثلاً گروهی بدان سبب ماده بسیاری روی به‌عضو آورد و قوت عضو تصرف در آن نتواند کرد.

علاماتـ افراط در تخیین و ضماد مالی آن است که به‌استعمال داروهای نامبرده حمره و سرخی و التهاب و ورم زیاده گردد.

علاجـ ادویه‌ای که به‌کار می‌بردند بگذارند و مراهم سرد به‌کار برند.

علامات سیلان قرحه است یا کبودی و سیاهی. اگر مرهم اسود استعمال نمایند بسا قصوری کرده شود در جایی که نباید و علامات وی آن است که قرحه پر چرک بود و گوشت نرم و مترهل و متورم در آن آویخته.

درمانـ اگر ادویه قوی التنقیه مانند مرهم اخضر که از زنگار و عسل و مانند آن ساخته و به‌کار برند بسا قصوری رود به‌تخفیفی که باید و نشان وی آن است که قرحه‌تر و مترهل بود.

اگر مرهم قوی‌القبض که از گلنار و مازو ساخته باشند به‌کار برند در اثر لُدغ و درد وحدت و تیزی جلد گوشت را گداخته برطرف و فانی می‌سازد و نشان ندهد حقیقت امر را در نتیجه مرض زیادتر می‌گردد. پس باید که میان زردآب و گوشت مذاب و گداخته فرق کرده‌اید تا از خطا بازمانیم و این فرق آن است که آنچه از قرحه بر می‌آید اگر رقیق و با درد و لُدغ بود باید دانست که گوشت مذاب است و اگر زرد یا چرک غلیظ و مختلط

بود زرداب است و نشان ذوبان گوشت آن است که وجع و ورم و حرارت بیشتر بود و قرحه هرروز وسیع‌تر شود. (در این‌جا باید متذکر شویم که پیشینیان ما از وجود میکرب‌های مختلفی که باعث چرک و عفونت و قرحه و فلگمون و اوستئومیلیت و غیره می‌شود اطلاع نداشتند و می‌دانیم که میکرب‌های گوناگون مثل استرپتوکوک و استافیلوکوک و انواع دیگر قرحه‌هایی ایجاد می‌کنند با فرم‌ها و تظاهرات مختلف که البته زمینه مزاجی را هم باید در نظر داشت.)

علاج ـ ادویه‌ای که استعمال می‌کنند ترک نمایند و مرهم‌های نرم که در آنها هیچ حدت و سوزش و زیان نبود به‌کار برند.

سیزدهم ـ آن است که بدن مخلی و خالی باشد که بدان سبب ماده بر قرحه همی‌رسد مندیل شدن و بهبودی ندهد. علامات ـ امتلاء بدن است و کثرت رطوبت در قرحه و سیلان آن و این نوع را قرحه خرونه یا عسرالاندمال نامند که قوی‌الفساد بود و دیر بهبودی پیدا می‌نماید. **(قال جالینوس فی شرح القروح)**

نوع چهاردهم ـ در وضعه ـ و آن به‌سین مهمله نیز آید. بدانکه قرحه مقاوم عسرالاندمال که چهل روز بگذرد ناسور نامند و خاصه وی است که عمیق‌الغور و ضیق‌الفم و وسیع‌القعر بود(گود و دهان باریک و ته فراخ) و از هر جانب آن دز باطن گوشت سخت و سپید بود که دهن آن فراهم و بند گردد و باز سر کند و سیلان نماید و جوف ناسور گاه مستوی و گاه مواج و کج و گاه با عوارض باشد که ناسور به‌استخوان سرایت کند و نشان وی آن است که چون میل اندر کنند سختی و صلابت دریابند و رطوبت سایله و تراوش رقیق و لطیف باشد. گاه به‌عصب رسد و نشانش آن است که چون میل درآورند و رود صلابت هیچ محسوس نشود و رطوبت رقیق و تراوش رقیق و سپید سایل باشد.

گاه به‌سیاهرگ رسد و نشانش آن است که خون غلیظ و کثیرالمقدار و فراوان از ناسور روان گردد.

گاه به‌سرخرگ رسد و نشان وی آن است که خون گرم رقیق‌الشقر و زرد مایل به‌سرخی روان شود.

آنکه درگوشت بود نشانش آن است که رطوبت غلیظ و لزج و سرخ رنگ سایل و

جاری باشد.

ناسور گوشه چشم را غریب گویند. (به‌اصطلاح امروزی داکریوسیستیت)

ناسور سینه گاه تا غشاء رسد.

بالجمله این بیماری در هر اندامی که افتد آنرا فاسد سازد و باید دانست که گاه یک ناسور را دهن متعدد باشد و یا آنکه یک ناسور است که چند جا سر کرده و با هر واحد ناسورهای علیحده است که اگر رطوبتی که بر می‌آید از مخرجهای متعدد و متفق‌اللون و یکرنگ بود باید دانست که ناسور واحد است و اگر مختلف اللون چند رنگ بود، مثلاً از یک دهن زرد و از دیگری سپید، توان دانست که هر واحد ناسور جدا است و اصل هر یک علیحده است.

علاج نخستین جهت خشک کردن زرداب و پاک گشتن از چرک است. قرحه را به‌گلاب که خاکستر درخت انگور در آن آمیخته باشند بشویند و اگر قویتر خواهند با آب دریا و شور (به‌اصطلاح امروزی سروم فیزیولژی) یا آب صابون که با اندکی زرنیخ و نشا در مخلوط کرده باشند بشویند و پس از شستن پنبه کهنه به‌شراب تر سازند (که امروزه گاز و پنبه استریل به‌کار می‌برند) و به‌ذرور اصفر که آن را با نزورت و صبر و دم‌الاخوین و کندر وافیون و زعفران ساخته باشند در قرحه گذارند و هم‌چنان کنند تا به‌شود و اگر تغییر نپذیرد بشکافند و گوشت فاسد از نواحی آن دور سازند به‌آهن یا به‌ادویه حاد تا گوشت فاسد را بزدایند و گوشت سرخ آشکار شود و بعد این کار را ادامه بدهند و بدانند که شکافتن ناسور بسیار دشوار است خاصه اگر در نزدیکی و قرب عصب یا عضوی شریف و حساس باشد. (باید دانست که درمان نهایی ناسور یا فیستول به‌اصطلاح امروزی همان عمل جراحی است که پیشینیان ما صدها سال پیش انجام می‌دادند و ما بدون آگاهی از تجارب گذشتگان خود این نوع درمان‌ها را از طریق منابع خارجی که شاید از منابع ایرانی استفاده کرده باشند کسب و انجام می‌دهیم.)

نوع پانزدهم ـ قروح ساعیه ـ آن است که مجتمع نبود و خشک ریشه بزرگ نیاورد و رطوبت و زرداب نیز دائم مترشح باشد از آن و این رطوبت چون بر جلد و گوشت سالم برسد آن را نیز تباه سازد و تب لازمه این قرحه است که نشان عفونت آن باشد که خفقان آورد.

علاج ـ جهت تعدیل مزاج آب انار و آب تمرهندی بخورانند و سپس در وی خمیری چند ضماد نمایند تا حدت آن ساکن شود و فسادش به‌حوالی سرایت نکند و پس از آن توتیا و مردار سنگ و کاغذ سوخته و اقلیمای نقره و تراب نحاس (مس) و تراب بوته نحاس و ماميران نرم ساخته و به‌سرکه یا شراب سرشته طلا نمایند (بمالند). غذا آش غوره و سماق و زردک و اسفناج با گوشت مرغ و بزغاله بسازند.

فایده و توجه ـ تراب نحاس چیزی است خاکستر مانند که چون مس را بگدازند بر آن پدید آید و آن را شیشه‌گران به‌کار می‌برند و این ماده در تخفیف و تنقیه قروح و منع انتشار آن شدیدالاثر است.

تراب بوته نحاس ـ عبارت است از بوته گلین که مس را در آن می‌گدازند.

نوع شانزدهم ـ در قروح متاکله ـ مسهل صفرا می‌دهند و شربت سکنجبین ساده و آب‌انار تعدیل مزاج نمایند و زالو گرداگرد قرحه چسبانند و عضو را در آب سرد گذارند یا خرقه به‌آب یا گلاب تر ساخته و به‌برف سرد کرده بر آن نهند و شراب به‌سرکه آمیخته سود دارد. این ضماد سودمند است:

عدس مقشر، پوست انار ترش، تخم گل، برگ مورد، برگ حماض و گل ارمنی.

کوفته و بیخته به‌سرکه ضماد نمایند و برگ لسان‌الحمل و آرد جو، برگ زیتون را نرم کوبیده به‌گلاب طلا کردن سودمند است.

و کذلک برگ حماض به‌شراب پخته به‌کار برند و اگر با مصرف این‌ها به نشود به‌حدید (آهن) و یا به‌نیشتر قطع عضو متقرحه نمایند تا اثر فساد آن به‌عضو دیگر بدن نرسد. (ما امروز هم برای درمان عضو گانگرن شده از قطع عضو مبتلا استفاده می‌کنیم).

نوع هفدهم ـ در قروحی که از خون سوخته داری که طبیعت به‌ظاهر رفع کرده، حادث گردد.

علامتش آن است که نخستین بثور کبار ظاهر شود و بعد سر دهد و خشک ریشه آرد سیاه یا دموی همچون خشک ریشه داغ و خاصه وی است که درد کمتر کند و بیشتر دارو افتد.

علاج ـ به‌مطبوخ افتیمون و غاریقون و ماءالجبن اسهال سودا نمایند و این سفوف قوی‌الاثر است:

هلیله کابلکی، و سیاه، افتیمون، اسطوخودوس، بسفایج، گاو زبان و نمک هندی کوفته و بیخته سفوف سازند و بعد از اسهال علق (زالو) گذارند تا خون سوخته از نفس عضو بکشد و پس از آن مرهم احمر که از:

مردار سنگ و زردچوبه و سرکه و زیت ساخته باشند به‌کار برند.

فایده ـ در جلد سر نخستین بثره سرخ ظاهر گردد سپس قرحه شود و الم و درد شدید آرد چنانچه بیقرار سازد و به‌سبب بخارات غلیظ محرقه است (میکرب‌ها و سموم میکربی) زیر حجاب و پرده‌ای که در قحف است جای گیرد و از غلظت زیر حجاب را بسوزد و بیرون آید.

علاج ـ جهت سهولت برآمدن ابخره غلیظ که عزم خروج می‌کند اطراف کاسنی کوفته و به‌روغن کنجد جوشانیده ضماد نمایند و اگر به‌این ضماد قدری آرد جو و خطمی اضافه فرمایند بهتر باشد و بعد برای تسکین درد و اندمال قرحه مرهم کافوری گذارند و توتیا و برگ حنا شسته به‌روغن گاو سرشته مرهم نمایند و استحام نموده دارو برای تحلیل ابخره غلیظ و سهولت خروج آن تکمید رطب از آن جمله است.

جراحت و قروح

جراحت ـ زخم و جراحت تفرق و جداشدگی اتصال و پیوستگی‌ها باشد که ماهیچه را حادث شود.

درمان ـ آن را از غبار و روغن و موی و مانند آن نگاهدارند تا چیزی در آن نیفتد که از جوش خوردن و التیام جلوگیری نماید، و آنرا ببندند تا به‌یکدیگر بچسبد، و اگر متصل نگردد باید دوخت. اگر جراحت درگور (گود باشد)، ذرورات حل‌کننده و تخفیف‌دهنده (محلله، و مخففه) به‌کار برند مانند کندر و صبر و انزرت و زراوند و توتیا. اگر چرک داشته باشد این داروها را با عسل بسرشند و به‌کار برند و پنبه کهنه را در آن کنند تا از چرک پاک گردد، آنگاه ذرورها و مرهم‌های مدمله و به‌کننده زخم‌ها (اندمال) به‌کار برند:

کندر، انزروت، ایرسا	از هریک دو درم
مردار سنگ	سه درم

ذروری که گوشت جراحت را برویاند

خون سیاوشان، انزروت، زعفران	راستار است بکوبند و بر زخم بپاشند.

جراحت مرکب ـ آن است که با آن ورم و کسر و شکستگی و بریده شدن رگها و درد و مانند آن همراه باشد.

درمان ـ اگر با ورم باشد حوالی آن را با آب گشنیز و روباه تروک و سرکه بمالند، و اگر گوشت فاسد شده باشد مرهم زنگار بر آن نهند.

جراحت عصب ـ اگر بر طول باشد پیش‌بینی خوب است. برای درمان: از هوا و آب سرد نگاهدارند و آن را با روغن زیت بمالند و ببندند تا سه روز و از بروز ورم ایمن گردند، سپس فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و بنهند. اگر ورم باشد:

قلقدیس	یک درم
زاج	نیم درم
توبال مس	ده درم
قشور کندر	هفت درم
زفت	سی درم

با یک رطل سرکه بسایند و سی درم شمع با آن بیافزایند و در دیگ سنگی مرهم سازند و به‌کار برند.

داروهای سرد هرگز به‌کار نبرند. اگر جراحت باعث تشنج گردد عصب را ببرند تا با دماغ متساوی نشود و با روغن داغ کنند و فقرات و مهره‌ها را با روغن بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند. اگر بر سر جراحتی واقع شود و به‌نواحی دماغ و غشا برسد درمانش آن است که خرقه‌ای با زیت بیالایند و بر آن نهند و سه روز بگذرانند تا از ورم ایمن گردد، سپس ذرورات به‌کار برند.

جراحت عروق ـ جراحتی که بر سر عروق و شریان و ورید واقع شود. درمانش آن است که خرقه با سرکه و گلاب بیالایند و بر زخم نهند و اطراف جراحت با مبردات قوی بمالند و مازورا بسوزانند و یا خل خمر آتش آن را بنشانند و بسایند و بر جراحت افشانند یا سنگ گچ و غبار آسیا و سفیده تخم‌مرغ را با هم بیامیزند و پشم خرگوش را بدان آلوده

کنند و بر آن نهند و بربندند.

توضیح ـ این نوع درمان و جراحات در قدیم متداول بوده به‌ویژه در موقع جنگها و اما امروزه راه درمان فرق کرده، لیکن دانستن درمانهای گذشته و داروهای مستعمل آن زمان هم لازمست.

چیزی که از قرحه آید اگر تنک بود آن را صدید گویند، و اگر غلیظ باشد آن را وسخ خوانند. درمانش آن است که اگر وسخ و فتح و بازشدگی بسیاری باشد داروهای محلله و مخففه مانند مردار سنگ و زردچوبه و ورق مهک و پوست انار و گلنار و مربه ذرور و مرهم به‌کار برند، و مرهم مردار سنج به‌کار دارند و اگر دهان قرحه تنگ باشد فتیله مرهم را به‌دور سانند.

نابسور

قرحه کهنه باشد که اندمال و بهبودی پذیرد و آن را غوری باشد (ته و عمق) و قعر آن فراخ باشد و گوشت سفید و سخت باشد و سخت بود و همیشه ترشح و رطوبات از آن روان باشد.

درمان ـ پنبه کهنه با شراب تر کنند و با ذرور اصفر بیالایند و در آن کنند، یا با گلاب و خاکستر رز بشویند، اگر سودمند نیفتد بشکافند و گوشتهای روی را بردارند.

(امروز ما می‌دانیم که عامل چرک و عفونت میکرب است که پیشینیان نمی‌دانستند و برای جلوگیری از عفونت و نشو و نمای میکرب همه وسایل و پنبه و گاز استریل می‌کنند)

فصل سوم ـ سقطه و ضربه

و آن چند گونه است:

یکی آنکه ورم نرم و تفرق‌الاتصال و از هم‌گسیختگی و خونریزی هیچ نباشد.

درمان ـ چیزی که عضو را استوار کند چون مغاث و گل ارمنی و اقاقیا و برگ سرو و صبر و ماش مقشر باب برگ آس ضماد نمایند و اگر آنجا فی‌الفور حجامت کنند با در نظر گرفتن شرایط لازم (مع‌الشرط) سودمند است.

نوع دوم آنکه ـ ورم گرم و تب نیز یار بود.

علاج ـ گل سرخ و عدس مقشر و گل ارمنی و ماميثا و صندل و فوفل ضماد نمایند و نخست حرارت پس دهند و ماش و برنج و نخود و عدس غذا فرمایند و پس از زایل شدن تب جهت تقویت عضو:

ریوند	یک جزو
فوه، لک منقی، گل مختوم	از هریک نیم جزو

کوفته و بپخته از دو درم تا چهاردهم بنقوع نخود بپوشانند و ضمادی که اول گفته به‌عمل آورند.

سوم آنکه ضربه بر سر افتد ـ

علاج ـ هرگاه ضربه و سقطه قوی افتد گلاب و روغن گل و اندک سرکه در هم زده بر سر مالند و برگ آس و گلنار و پوست انار و قدری سرکه بجوشانند و اندک عود نرم کرده و در آن آمیزند و طلا نمایند و لک و قصب‌الزریره با شراب همین عمل را دارد. چون سه روز از وقوع بگذرد مغز و پیه مرغ خورانند.

چهارم آنکه ـ سقطه یا ضربه بر حدود سینه افتد و بدان سبب رگی بشکافد و نفث‌الدم و خونریزی به‌وجود بیاورد.

درمان ـ کهربا با گل ارمنی، خون سیاوشان، لک با اجزاء برابر کوبیده و بیخته شربتی دو درم با آب خرفه و نقوع سماق و مقدار نیم نخود افیون اضافه نمایند یا تنها دهند در حال خون را باز دارد.

پنجم آنکه ضربه بر معده واقع شود و رگی پاره سازد.

علاج ـ بید و کهربا و گلقند را سرشته خورانند و این ضماد به‌کار برند:

گل سرخ، اقاقیا، مصطکی، آس، سنبل	از هریک پنج درم
زعفران، صبر، جوز سرو	از هریک یک درم

با آب لسان‌الحمل طلا سازند و سیب و به خوردن و کوفتن و بر معده نهادن سود دارد.

ششم آنکه سقطه و ضربه بر جگر افتد.

درمان ـ ریوند، فوه	از هریک پنج درم

لک مغسول، طباشیر	از هریک سه درم

کوبیده و بیخته یک مثقال به‌گلاب یا عرق کاسنی یا سکنجبین بدهند و این دارو ضماد نمایند:

صندل سپید، گل سرخ، بنفشه	از هریک پنج درم
آرد جو	هفت درم
زعفران	درمی
کافور	پنج درم

به‌گلاب و روغن گل ضماد نمایند.

و اگر جراحت نبود:

گل	پنج درم
سنبل، مصطکی، دارچین	از هریک دو درم
آس	سه درم

را به‌روغن گل یا غیره صلایه سازند و جمله به‌هم آمیزند و ضماد نمایند.

و مغاث و گل ارمنی و مورد	اجزاء برابر

ضماد نیک است و خوردن ریوند با جلاب نفعی عظیم دارد.

جلاب ـ از اشربه است و ترکیبش این است:

شکر سپید	یک جزو
آب باران	سه جزو
عرق بیدمشک	دو جزو
گلاب	سه جزو

به‌قوام آورند و اگر سرد و تر خواهند بید و عرق نیلوفر از هریک دو جزو را اضافه نمایند.

هفتم ـ آنکه بر عضله افتد و آن را متورم، منفسخ و از هم بازسازد.

علاج ـ نخستین، ضمادهایی که ذکر یافت به‌کار برند.

فایده ـ فسخ عضله عبارت است از تفرق و از هم باز شدن اتصال که در وسط عضله افتد خواه تفرق در طول بود خواه در عرض، خواه یک‌جا بود و خواه چندجا.

هشتم ـ آنکه ضربه و سقطه بر سر عصب افتد و بدان سبب بعضی اجزاء از بعضی دیگر متباعد و دور گردد.

درمان نخستین: مسکنات درد، طلا نمایند و این دارو سودمند است:

آرد ماش	ده درم
گل ارمنی	سه درم و نیم
صبر، زعفران، سک	از هریک درمی و نیم

با آب باران و گلاب و اندکی روغن گل یا سوسن بسرشند و بمالند و پس از آنکه ماده از ریختن بر عصب بایستد چیزی که در دواء ضماد برای تحلیل بود به‌کار برند تا ماده‌ای که در آنجا باشد به‌تحلیل رود و آنچه بدین کار آید تضمید (ضماد کردن) خطمی و اکلیل است و تداهین و روغن‌مالی روغن نرگس است و روغن اقحوان.

نهم ـ آنکه ضربه و سقطه واقع شود بر مفصل و احداث و تولید خونریزی و دُهنْ در آن نماید.

علاج ـ روغن گل بر مفصل مالند و آس باریک ساخته و سائیده بر آن گذارند و به‌عصابه بربندند بستن معتدل و ملایم و بدانند که الیه به‌پارسی دنبه گویند و خرما هر دو را کوبیده یک‌جا بر نهادن و بستن در این باب نفعی تمام دارد و ازاله صلابت و سختی بندها و کوفتگی می‌نماید.

فایده ـ گاه باشد که در اثر سقطه و ضربه التواء و صلابت و سختی و کشیدگی در عصب پدید آید.

درمان ـ هرچه این کشیدگی عصب و سختی و صلابت آن را برطرف کند به‌کار برند و ضماد نمایند چون:

داخلیون با مقل به‌آب گداخته یا بیخ خطمی و تخم مورد به‌میفنختج (معرب ازمی پخته فارسی است و به‌عربی عقیدالعنب نامند و آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن بسوزد و غلیظ گردد و آن مایل به‌ترشی می‌باشد که در گیلانات ترش دوشاب نامند) سرشته یا آس و قند و فرفیون به‌روغن زیت آمیخته و هریک از این به‌حسب قوت و ضعف صلابت به‌کار توان بست.

فصل چهارم

تدبیر کسی که او را به‌سباط یعنی تازیانه یا به‌چوب زده باشند و از آن سبب گوشت تن او زیر چوب از هم متفرق و جدا گردد.

علاج - پخش کنند به‌دست یا به‌پای تا اجزای گوشت او همه به‌جای خود نشیند و سپس خرقه کتاب بگیرند و سرد کنند و بر آن محل مضروب پیچند و هرچند که خرقه گرم می‌شود مبدل به‌عوض سازند و مرهم سفیداج مالیدن جهت تسکین درد و تبرید عضو نفع تمام دارد. بهترین علاج آن است که پس از استوار کردن گوشت بگیرند پوست گوسفند به‌همان لحظه از گوشت جدا کرده باشند و بر آن عضو مضروب پیچند و تا که خشک شد بردارند. و آن‌جا که به‌سبب ضرب خون زیر پوست بمیرد و محتبس گردد باید که مغز نان و ترب ضماد نمایند.

فصل پنجم
کسر و خلع - شکستگی‌ها و دررفتگی‌ها

این فصل مشتمل بر چهار قسم است:

قسم اول - در کسر - و آن شکستن استخوان است اگر تفرق در اجزاء آن بیشتر باشد، اما اگر تفرق کمتر باشد اجزاء استخوان از یکدیگر کمتر جدا شده باشند.

نشان وی آن است که چون دست بر آنجا کنند ارتفاع و وانخفاض و کوتاهی محسوس شود.

درمان - در اول آن عضو را بکشند به‌نهجی ملایم تا هر دو استخوان برابر آیند و درست کنند و هر جزوی بر آن جانگاه دارند. چون عضو اصلی بسته آید به‌عصابه (نوار) بربندند بستنی که معتدل بود در نرمی و سختی.

طریق بستن آن است - که عصابه طویل به‌حسب عضو شکسته بگیرند و نخستین عصابه را از آنجا که شکسته است درپیچند سپس به‌طرف بالا همچنان روند و عصابه دیگر بستانند و بربندند نوع که از بالای عضو از آنجا که منتهای عصابه اول است پیچیدن آغاز کنند تا اسفل و پایین آن عضو که نهایت و انتهای عصابه دومی است فرود آیند.

باید دانست که عصابه بر نفس و خود عضو محکم‌تر باید پیچید و دو طرف نرم تا غذا

باز ندارد و عصابه باید هموار باشد و بعضی بلند و بعضی پست نشاید و عرض و پهنای عصابه‌ها به‌مقدار عضو شکسته یابد چنانکه سینه و پهلو به‌عرض یکی وجب باید یا کم و بیش و عصابه ساعد و ساق مقدار سه انگشت تا چهار انگشت و علیهذا القیاس.

پس از بستن عصابه‌ها هرجا که پست بود حفاظ‌ها گذارند به‌نوعی که همه عضو مستوی و برابر شود و هیچ جانب نشیب و فراز نماند و عصابه و رفاده نرم و پاکیزه باشد تا عضو را آسیب نرسد (چنانچه ملاحظه می‌شود جراحان ایرانی قدیم بدون اینکه از وجود میکرب آگاه باشند برای جلوگیری از عفونت تا آنجا که برایشان مقدور بود در پاکی و تمیزی محل ضرب دیده می‌کوشیدند) سپس تخته بربندند و این تخته‌ها را به‌تازی جبایر گویند و جبیر مفرد آن است و باید که تخته از چوب نرم چون چوب انار و بید و امثال آن و هموار باشد تا اینکه ملتزم گردد و خوب بچسبد و لیکن تخته را از آنجا که بر نفس کسر واقع می‌شود اگر اندکی غلیظ‌تر بردارند بهتر است و تخته از چهار جانب باید نهاد تا محافظت شکسته نماید.

چون از بستن جبایر فارغ شدند جهت جلوگیری از ورم فصد کنند و اگر مانعی نبود به‌مسهل سبک طبع نرم نمایند و تلطیف تدبیر نمایند و بهترین غذا مرغ است و خوردن یک مثقال گل ارمنی در جلاب برای استقامت استخوان شکسته و عظم مکسور نفع تمام دارد. مومیایی پارسی نیز سریع‌الاثر است.

اکنون بدانکه جبایر را بیش از دو یا سه روز نباید گشود مگر ضرورتی افتد چنانچه در بسیار کند و مادون‌الرباط وزیر بندها سرخ شود یا خارش شدید آرد و زمانی در هوا بدارند تا که بیمار راحت یابد. اگر خارش رنج دهد آب نیمگرم مفرق‌الحرارت به‌نوبه تنطیل (کمپرس) نمایند تا رطوبت مولد خارش به‌تحلیل رود وحدت ساکن شود و پس از استراحت عصابه‌ها در گلاب و روغن گل و سرکه تر کرده و باز بربندند و نفع گلاب و غیره آن است که عضو بی‌قوت را قوت دهد و فضولات مولده را باز دارد و اثر آنها را از میان بر دارد و آگاه باشند که رنگ جلد و پوست و گوشت متغیر نگردد و پوست‌ها بر نخیزد که اگر چنین عوارضی پدید آید، بندها بگشایند. هرگاه حال چنین بود تخته نشاید بست و بربط و رفاده کفایت کنند و آنجا که هفت روز بگذرد درآورند جز آن عارضه پدید نیاید.

اگر از عضو حرارت غریبه زایل شود باید که در بستن ستیغ کنند یعنی به‌نسبت سابق محکم بربندند و اندر اینصورت جبیره نباید گشود مگر بعد از چهار روز یا پنج روز و ضمادهای مخصوص جبر و کسر باید به‌کار برد و در این وقت تغلیظ تدبیر باید فرمود یعنی اغذیه لطیف راکنار گذاشته و اغذیه لزجه باید خورد یعنی جهت استواری شکسته کله‌پاچه و هریسه و بطون گاو (شکمبه) و امثال آن و زرده بیضه مرغ نیز سودمند است و ضماد جبر این است:

ضماد جبر مغاث، گل ارمنی، اقاقیا

کوبیده و بیخته به‌آب آس برنهند.

دیگر: صبر، مر، خطمی، اقاقیا، گل ارمنی

کوفته و بیخته با سپیدهٔ تخم‌مرغ بسرشند و برنهند و اگر حاجتی به‌زیادتی مواد باشد مرزنجوش و اکلیل و برگ مرد مخلوط نمایند.

فایده ـ در اواخر بیماری که هنگام و شنید و جوش خوردن (کال استخوانی) است عصابه باید بست و در هر بار که بندند سست‌تر کنند زیرا که سخت بستن وشنید (کال) را منبسط سازد و مکنون شدن و استخوانی شدن نمی‌دهد و نشان انعقاد و تشکیل وشنید آن است که بر عصابه و رفاده خون ظاهر شود، خواه این خون به‌ترشح آید، و مادام که و شنید سخت نشود هر عضو را حرکت قوی ندهند. همچنان عضو شکسته را بر یک و تیره و یکنواخت نهاده ندارند که عصابه و عضلات سخت‌شده و اندام را از حرکت عصیان نماید، بلکه استحکام اندک‌اندک باید داد که صحت کلی روی نماید و کذلک در «برداشتن تخته شتاب نباید کرد اگرچه گمان افتد که استخوان بسته شده، زیرا ممکن است که و شنید استوار نشده باشد و بدان سبب گوژ گردد از نابستن جبایر «که او را قایم داشت» و بسیار باشد که ده روز یا بیست روز جبایر بسته دارند که هیچ مضرتی نرسد، لیکن هیچ مخالف صواب نیست که در هر چند روزی میگشوده باشند تا اگر درون جلد و حال لحم و گوشت تغییری پیدا شده باشد، به‌تدارک آن پردازند و صاحب ذخیره گوید: که تخته بیش از پنج روز نباید نهاد مگر آنجا که ترسند عضو کدر و بیحس شود یا آفت بزرگی تولد کند. هرچند که عضو شکسته بزرگتر بود تخته دیرتر باید بست لیکن رفاده بیشتر باید نهاد و کوشش باید داشت تا عضو جنبان و آویزان نباشد و اگر در نابستن تخته

خوفی افتد زودتر باید بست اگرچه روز اول باشد.

انتباه ـ استخوان شکسته باز نروید با هم مگر در سن طفولیت و کودکی پس در غیر کودکان جز این نیست که هر حوال آن شکسته به‌اذن خالق‌الحامی از غضروف بروید همچون و شنید آن شکسته را استوار و محکم سازد، پس لازم است نیاز آن از هرچه خون را لطیف کند و ماده وشنید را تحلیل دهد بپرهیزند چون حرکات قویه و نزدیکی تعب و خشم و هوای گرم و امثال آن و باید دانست که آنجا با شکستگی «ورم یار بود موضع را همچنان نابسته دارند تا آماس زائل شود و اگر آنرا ببندند به‌غایت نرم باید بست و هرروز بلکه روزی دوبار باید گشود تا ورم دور شود و خون برون آرند تا از فساد و تعفن و تأکل محفوظ ماند اگر شکستگی با جراحت بود باید که رفاده و تخته از جایگاه با جراحت دور دارند یعنی جراحت برهنه دارند و به‌حوالی رفاده‌ها و تخته‌ها بگذارند و بربندند هر شکل که موافق بوده و عصابه و جبیره سخت نباید بست تا از درد محفوظ ماند و بر دهن جراحت پنبه کهنه می‌دارند و یک‌روز در میان می‌گشایند به‌حسب حاجت و زخم را به‌حسب حاجت به‌مراهم و ذروری که گفته شد تدارک فرمایند. اگر خوف حدوث ورم رود رفاده به‌سرکه و گلاب تر کرده و سرد نموده حوالی جراحت نهند تا آماس باز دارد و در این حالت مرهم بر جراحت نهند خاصه در تابستان تا عفونت نباشد.

اگر جراحت بزرگ باشد یا در محلی باشد که گذاشتن تخته بالای آن ضروری بود باید که هر دو سوی جراحت رفاده نهند و بالای آن تخته گذارند به‌نوعی که به‌جراحت آسیب نرسد و مرهم در آن توان درآورد و ریم و زرداب از آن توان بر آید سپس عصابه بر تخته پیچند تا مگس و هوای گرم و سرد به‌زخم نرسد و که از اندام شکسته مجروح خون سیلان کند. باید که صبر کندر و دم‌الاخوین و مربا ریک ساخته بر جراحت پر کنند. اگر بدن پر خون پود از طرف مخالف رگ زنند و الا مایل سازند آنرا به‌ربط جهت مخالف و امثال آن. (چنانچه ملاحظه می‌شود این مبحث چنان با استادی و دقت توضیح داده شد که نیازی به‌توضیح بیشتری ندارد).

آنجا که استخوان بشکند و شاخه‌ها از وی خیزند اما پوست را نشکافته برون نیامده باشد و زیر پوست بود ـ نشان وی آن است که چون دست بر وی دارند آواز آید همچون آواز خشخاش به‌شرطی که استخوان بسیار ریزه شده باشد و الا احساس پستی و بلندی

اجزای عضو گواه وی است.

تدبیر این چنین شکسته آن است که نخستین به‌رفق و نرمی و به تدریج تکه‌های شکسته را به‌جای خود نشانند از دست، سپس نرم بربندند تا درد شدید نیارد و اگر پاره استخوان برخیزد و درد سخت آرد به‌اصلاح به‌جای ننشیند باید آن موضع را بشکافند، پس اگر این شاخ از استخوان جدا بود کشیده بیرون آرند و بعداً قطع نمایند چنانچه گفته آمده و اگر استخوان ریزه‌ریزه باشد، همه ریزه‌ها بیرون آورند بعد به‌صلاح جرح پردازند.

راه بریدن تکه‌های استخوان شکسته آن است که نمد نرم را سوراخ کنند به‌اندازه قطعه شکسته و برآن‌جا گذارند تا قطعه از استخوان از سوراخ نمد بیرون آید سپس پوستی را هم در آن شکل بالای نمد گذارند و تکه شکسته را از این سر بیرون آرند بر نهند و فرو فشارند به‌رفق و نرمی چنانچه منشار (اره) به‌اصل قطعه (شیطه) برسد و آن را از اصل ببرد و جهت این کار اره باید باریک و تیز و لطیف‌تر از اره شانه‌سازان باشد، و بعضی به‌استخوان سوراخ‌ها زده می‌برند چنانچه در قروح گفته شد و این خالی از خطر نبود زیرا که ممکن است که سر برمه (مته) از استخوان درگذرد و به‌عضو و سالم یا شریف و حساس که در جوارش بود آزار رساند و احتیاط در این است که صفحه نرم بزیر استخوان دارند تا سر برمه و مته از اندازه بیرون نرود و این نیز خالی از خطر نباشد بالجمله تا که قطع به‌منشار و اره می‌آید برمه را کار نفرمایند. (چنانچه ملاحضه می‌شود پیشینیان ما برای برداشتن تکه استخوان شکسته چنانچه امروز هم معمول است دقت لازم را معمول می‌داشتند و ما هم کار دیگری غیر از استریلیته محیط زخم و به‌کار بردن وسایل جراحی مدرن نام‌های خارجی انجام نمی‌دهیم).

فایدهـ جوش خوردن (انجبار) هر عضو شکسته را به‌معیاری نهاده‌اند چنانچه بینی در ده روز بسته شود و استخوان پهلو بیست روز باشد که در سه ماه یا چهار ماه کاملاً بسته شود و بداند که چون معیار انجبار و جوش‌خوردگی استخوان از حد معمولی درگذرد و استخوان بسته نشود از چند جهت است: یکی آنکه ماده فاسد در آنجا بود که منع انعقاد و شنید (کال استخوانی) نماید و تدبیرش آن است که آن موضع را به‌ناخن بخارند و به تدریج به‌کف دست بمالند تا آن محل گرم شود و ماده بد و خون فاسد و ضعیفی که در آنجا است تحلیل بپذیرد و خون صالح و قوی بدانجا آید و انعقاد و شنید

نماید و دیگر ریش‌ها را بدین طریق بسازند.

دوم آنکه علتی بوقوع آید که در آنجا ریمی پدید آید و آن اقسام است چنانچه آب زیاد بر عضو شکسته ریختن و بند زود گشادن و عضو را پیش از هنگام استحکام حرکت دادن و رفاده و عصابه بسیار سخت بستن و طعام‌های لطیف که خون لطیف از وی برخیزد و قابل انعقاد و شنید نباشد خوردن و تقلیل غذا نیز از آن جمله است و پاره‌های استخوان در عضو هم گفته شد که از اسباب کندی و به‌طوء انجبار است و جوش خوردن و تدبیر وی ترک و ازالهٔ سبب است. بعد آنجا که قلت غذا و لطافت آن سبب باشد اغذیه غلیظ دهند و جهت جذاب غذا بر عضو مکسور تکمید کنند.

انتباه ـ استخوان مردم صفراوی و خشک مزاج دیر می‌بندد زیرا که خون اینها لزج است و از آنجا است که طعام مکسوره‌العظم و افرادی‌که استخوانشان شکسته است هریسه و پاچه و امثال آن هر چه غلیظ و لزج باشد مقرر داشته‌اند.

فایده ـ گاه باشد که استخوان شکسته چون بسته شود تعقد و صلابت و سختی در آنجا باقی مانده باعث آزار باشد و از حرکت و اعمال جلوگیری نماید خاصه اگر نزدیک بندها باشد. اگر ایذاء و آزار بدهد باز ازاله علت لازم است.

علاج ـ اگر تعقد متحجر و سخت نشده باشد و قریب‌العهد بود و تازه باشد به‌انعقاد باید که قطعه سرب با رویه‌ای که قابض و عاصر بود برآن گذارند و به‌رباط قوی محکم بربندند که به‌تحلیل رود.

اگر متحجر شده باشد و بعیدالعهد بود و کهنه از انعقاد باید که چربی‌ها و مغزها و روغن‌ها و مرهم‌ها بر جایگاه سخت و پرصلابت نهند تا که تعقد و محل جوش خورده نرم شود و به‌تنطیل (کمپرس) به‌آب گرم بپردازند که سودمند است و این ضماد جهت تلین سودمند است:

بگیرند قند وجا و شیر و اشق و مقل و مانند آن و به‌روغن‌های گرم و چربی بط و مرغ حل نمایند و استعمال نمایند و اگر به‌جای روغن درد آنها را داخل نمایند بهتر باشد خاصه عکرالزیت.

فایده ـ اگر استخوان گوژبسته شود یا پس از بستن گوژ گردد و خواهند که آن را بشکنند و درست بندند تدبیرش آن است که نخست با دویه ملینه که در تعقد ذکر یافت

آنجا را هم نرم گردانند و روغن زیت مالیدن و در آب گرم نشستن و دنبه گداخته و مغز پسته و مغز بادام و مغز پنبه دانه و مغز تخم بادانجیر ضماد کردن در تلین و شنید و تعقد و بستن استخوان اثر تمام دارد بالجمله هرگاه وشنید نرم گردد عضو را جنبش دهند استخوان بشکند و راست کرده بربندند و اگر جراحت شود آن را نیز رعایت کنند چنانچه گفته شد و بسیار باشد که چون عضو را نرم کنند چنانچه باید بکشند خود به‌خود می‌آید بی‌آنکه بشکنند و این اصلح باشد و تا که این راه استوار است زنهار در پی شکستن فشار دهند. چون شکسته بربندند احتیاط دارند که باز گوژ نگردد. (همانطور که ملاحظه می‌شود اگر دو قطعه استخوان بد جوش خورده باشد جراحان قدیم ایرانی قبلاً محل شکسته را با گرم کردن و ضماد مالی نرم می‌کردند و سپس گوژی را راست می‌نمودند و حتی‌الامکان از شکستن دوباره استخوان پرهیز می‌نمودند مگر اینکه ناگزیر می‌شدند و امروز هم فقط با عمل جراحی این کار را می‌کنند و آن صبر و حوصله جراحان قدیم دیگر وجود ندارد).



خلع و دررفتگی‌ها

خلع به‌فتح خاء معجم و آن است که استخوان از حفره‌ای که در آن با استخوان دیگر مرکب است به‌میانجی مفصل به‌تمامی از آن حفره بیرون آید.

علامت وی آن است که شکل عضو متغیر گردد و در مفصل مغاک و گودی فاحش هویدا گردد و حرکت بندگاه باطل شود و چون اندام در رفته را بعضو دیگر که همانندش باشد قیاس کنند تفاوت پیدا باشد که در طول باشد و قصر و کوتاهی و استقامت و اعوجاج و تمکن. اما اگر دررفتگی در بندگاه و مفصل بازو باشد، معرفت و شناسایی آن دشوار است جهت عدم حضور تفاوت. بالجمله هر عضو را علامت و تدبیری علیحده است چنانچه به‌نوع جدا جدا گفته‌اند.

ذکر علاج کلی که مشتمل است جمیع این اعراض را

درمان ـ هرگاه عضوی متخلع شود و در رود و ترسند که ماده به‌سبب الم به‌جانب آن

عضو خواهد ریخت یک مثقال گل ارمنی در جلاب قند و گلاب بخورانند و طبع را به‌فلوس خیارچنبر و ترنجبین و تمرهندی با شکر آمیخته بگشایند و غذا را با روغن بادام میل فرمایند تا از تب و آماس محفوظ ماند سپس نظر کنند که دررفتگی بسیط و ساده یا مرکب است به‌جراحت یا آماس یا به‌قرحه.

اگر مرکب بود نخست قرحه و جراحت و آماس را درمان کنند سپس دررفتگی را خاصه اگر دررفتگی در بندگاه بزرگ بود. اما اگر در عضوی بود که به‌آسانی به‌جای باز شود بی‌درد به‌جای بازبرند و به‌جراحت و ورم ملتفت نگردند، و تدبیر به‌جای آن است که آن عضو را به‌آهستگی اندک‌اندک بجنبانند راست و چپ سپس به‌تدریج بکشند تا به‌جا نشیند و بسیار باشد که چون به‌جای بنشیند آوازی کند که بدان معلوم نماید که به‌محل خود قرار گرفته و پس از آن که عضو به‌موضع خود رود آن را بربندند تا باز برنیاید.

اما اگر از بستن درد شدیدی آرد بند بگشایند و عضو همچنان بدارند به‌احتیاط و نشاید که به‌خرقه خشک بربندند زیرا که بیم باشد که آنجا گرم شود و آماس تولید کند. اولی‌تر آن است که مغاث و گل ارمنی به‌آب مورد بسرشند و خرقه بدان آلایند و سرد ساخته بربندند و آرد جو با آب مورد نیز ضماد نیک است و عصا به‌سخت نباید بست و از سه چهار کرت زیاده نباید پیچید (عصابه = نوار و باند رفاده = تخته).

فایده ـ هرگاه در شکستگی و دررفتگی گوشت و پوست نیز جدا شود باید که آن گوشت جدا شده را ببرند و آن جای را به‌روغن زیت گرم کرده داغ نمایند تا استخوان را فاسد نسازد. چنانچه آورده‌اند که در زمانی مردی بر دوش سنگی افتاده بود پوست و گوشت از وی باز شد و استخوان بازو برهنه گشت و ترقوه از جای بیرون آمد، مجری جاهل، استخوان را به‌جای بازبرد و گوشت و پوست را به‌جای خود باز نهاد و پوست شکننده شد بدان سبب استخوان هم سیاه و تیره گشت و آفت قوی‌تر از خلع روی نمود.

علامت و علاج که به‌حسب هر عضوی مخصوص است و به‌نوعی جدا گفته می‌آید:

نوع اول ـ دررفتگی فک

در خلع فک که به‌پارسی دنبه نامند (دررفتگی فک) ـ و علامتش آن است که دهان گشاده ماند و دندان‌ها برابر یکدیگر نباشند.

درمان ـ یکی را فرمایند که سر او را بگیرد و اگر چه دهان باز است، بیشتر بگشاید و دنبه راست سازد و طبیب دنبه (فک پایین) را گرفته به‌آهستگی بجنباند و به‌چپ و راست برود و به‌جای نشاند. اگر از پس پشت به‌جا ننشیند طبیب فک پایین او را به‌سوی خود کشد و به‌بالا آرد و به‌جای نشاند بهتر باشد و اولی آن است که نخست به‌گرمابه برونـد و روغن بنفشه بادام بمالند و آب گرم ریزند تا عضو نرم شود سپس به‌جای باز برند که بدین طریق آسان به‌جای نشیند. (امروز جراحان در زیر بیهوشی این کار را می‌کنند).

نوع دوم ـ دررفتگی ترقوه

یعنی چنبره‌کردن ـ علامت وی آن است که آنجا مغاک هویدا شود و دست بر سر نرسد.

درمان ـ به‌دست راست کرده به‌جای برند و ببندند.

نوع سوم ـ دررفتگی سنگ ـ یعنی دوش

آن بندگاه پشت است که برآمدن و به‌جای باز رفتن آن آسان بود.

علامت وی آن است که در بغل بلندی دریابند اگر با انگشت جستجو نمایند و سر راس کج بود و مخالف دوش دیگر نماید و مرفق آن دست از پهلو دور ایستد و به‌هیچ حال به‌پهلو نرسد مگر به‌سختی و درد شدید و دست بالا نتوان برد و حرکت دشوار توان کرد.

درمان ـ دست و بازوی او بگیرد و طبیب انگشت میانی از دیگر دست در بغل افکند و مهرهٔ استخوان بازو بدان بردارد به‌فوق و به‌قوت تا به‌جا رود. اگر بیمار همان لحظه که بندگاه جدا شود قوت کند و دست در بغل خود دارد مهره به‌جای خود نشیند فی‌الفور اما آن‌جا که روزی چند گذشته باشد و مفصل سخت گشته باشد باید که به‌گرمابه بـرند و روغن و آب گرم ریزند تا نرم شود سپس فرمایند که بر پشت خسبد و گروهه از پوست یا

پشم یا از پنبه که صلب و سخت نبود در بغل او نهند و بعد طبیب پاشنه خود بر گروهه نهد و دست او را به‌سوی خود کشد تا که به‌جای رود.

نوع چهارم ـ در خلع مرفق ـ دررفتگی آرنج

این بندگاه بی‌آسیب قوی از جای نرود و پس از دررفتگی بدشواری به‌جای رود.

نشانهٔ آن ظاهر است هم به‌حس بینایی و هم به‌دست زدن و حس لمس.

درمان ـ بفرمایید تا کف دست گشاده دارد و ساعد او بگیرند و نگاه دارند و به‌خلاف کشیدن آن می‌کشند تا بیمار کشیده شود و او به‌جای نشیند و چون به‌جای رود دست بر دوش رسد، بر بندد به‌اعتدال.

نوع پنجم ـ دررفتگی بندگاه ساعد و انگشتان دست

درمان ـ برفق می‌کشند تا به‌شکل درست شود و استخوان به‌جای آید سپس بربندند.

نوع ششم ـ دررفتگی مهره‌های پشت و گردن

و این مهلک است زیرا که نخاع را فشرده می‌سازد.

درمان ـ او را به‌هر دو زانو بردارند و برفق دست در آن مالند.

بقراط جهت دررفتگی مهره‌های پشت این تدبیر مقرر کرده:

که بگیرند تخته‌ای به‌اندازه بالا و پهنای علیل باردکانی سازند بدان مانند و بالای آن تخته «باردکان» یعنی صنوبری، سپس بستری نرم اندازند و علیل را به‌گرمابه برند تا اعضاء او نرم شود سپس بیرون آورند و بفرمایند بیمار را بر شکم تکیه نماید و دستاری (باند پهن) با قوت و محکم دوبار بر سینه او پیچند و کنارهٔ آن را از بغل بیرون آورند و میان کتف بند کنند و دستار دیگر بگیرند و هر دو پای بیمار را از بالای زانو ببندند و آن‌جا که بین ران‌ها است بند نمایند و کنارهٔ دستار به‌چوبی که بر شکل دستهٔ هاون بود هر دو کناره را بر این چوب‌ها محکم سازند، بفرمایند تا به‌قوت به‌سوی خویش کشد و هر دو کف دست بر آن مهره نهد و قوت کند تا به‌جای رود.

طریق استرداد مهرهٔ گردن آن است ـ که بیمار را به‌قفا خوابانند و سر او بکشند و مهره

بمالند تا به‌جا رود و ضماد قوی از ماش و گل ارمنی و صبر و مغاث و زعفران به‌گلاب و زردهٔ تخم‌مرغ بسازند.

نوع هفتم ـ دررفتگی بندگاه ورک یعنی سرین

نشانی ـ علامت برآمدن بندگاه آن است که اگر سوی اندرون در رفت نسبت به‌پای دوم درازتر گردد و زانو و بندگاه بین ران دورتر بگردد و بیغوله ران برآمده و آماسیده نماید زیرا که سر استخوان در بیغوله درآمده باشد.

اگر دررفتگی به‌سوی بیرون بود پای مذکوره کوتاه شود نسبت به‌دوم و بیغوله ران در مغاک رود و هم در برابر آن آماسیده نماید زیرا که سر استخوان ران از آن جانب برآمده باشد.

درمان ـ پای را بکشند از راست و چپ بجنبانند تا سر استخوان به‌جای آید سپس نگاه دارند و ضماد نمایند و بندند و بگیرند نواری نرم و یک سر نوار همچون رکابی سازند و پای آن را در آن رکاب کنند و آن نوار بر ساق و ران بربندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و به‌سوی پشت و زیر بغل او درآرند و بندگاه و مهره ران در جای خود بیاید.

نوع هشتم ـ دررفتگی رکبه یعنی زانو

درمان ـ بیمار را بر کرسی نشانند و مردی نیرومند رانش را نگاه دارد و دیگر دست در بغل‌های او افکند و نگاه دارد و دیگر استخوان ساق را بگیرد و بکشد و آن دو مرد او را نگاه می‌دارند و بر بالای می‌کشند و طبیب دست بر بندگاه دارد و تا چون استخوان برابر خویش به‌جای نشیند، در حال ببندد و ضماد گذارند.

نوع نهم ـ دررفتگی کعب یعنی شتالنگ

درمان ـ بکشند تا به‌جای آورند و اگر تمام جای بیرون آید و زود به‌جای نرود باید که چوبی به‌زمین فرو برند محکم و بیمار را بیاورند و به‌قفا بخوابانند چنانکه این چوب در میان هر دو ران او باشد و کرباسی بدین چوب پیچند تا چوب پا را بکشد بن ران از چوب

آزار نیابد، سپس قدم او بگیرند و بدقت تمام بکشند و یک مرد پای دیگر کشیده دارد تا به‌جای آرد سپس ضماد گذارند و بربندند چنانچه باید که کف پای فرود آید و بر بالای شتالنگ شد کنند.

فایده ـ بندگاه انگشتان پای که از جای خود بیرون آید بکشند، به‌جای باز شود همچون بندهای انگشتان دست و هرگاه بندها به‌جای باز شود لیکن به‌سختی و ناهمواری آن‌جا بماند، به‌داروهائی که در درمان آماس صلب گفته شد تدارک نمایند.

قسم سوم در وثی (نیم دررفتگی و به‌اصطلاح امروزی سوب لوکساسیون)

(وَثْی به‌فتح واو و سکون مثلثه و یاء تحتانی است در لغت عام صحیح آن است که به‌جای تحتانی همزه است).

وثی آن است که استخوان از بندگاه برآید اما نه به‌تمامی زیرا که اگر به‌تمامی از جای برآید در رفتگی و خلع نامند. نشانی وی آن است که در بندگاه کاواکی پدید آید. به‌حسب کثرت و قلّت خروج مفصل، و بلندی محسوس گردد و بعضی حرکات ممکن گردد.

درمان ـ اگر استخوان از جای کمتر برآمده باشد ادویه روغن گل مالند و برگ مورد را نرم کوبیده بر آن پاشند و به‌اعتدال بربندند و مغاث و خطمی بر زرده تخم‌مرغ طلا نمایند.

اگر بیشتر برآمده باشد، با ادویه ضماد نمایند چون برگ سرو و برگ بید و سک و گل سرخ و گل ارمنی و اقاقیا و فوفل و مغاث به‌سپیده بیضه طلا نمایند.

قسم چهارم ـ در وهن و وهی و امثال آن ـ کوفتگی‌ها و سستی‌ها

این هر دو مترادفند یعنی به‌یک معنی آیند و آن است که به‌استخوان و پایچه و محیط وی از گوشت و رباط و جز آن درد و کوفتگی لاحق و مستولی گردد بی‌آنکه استخوان از جای بلغزد یا برآید.

نشانه‌ها ـ در آن عضو درد و کوفتگی پیدا شود و معذالک همه حرکات ممکن باشد در هر جانب لیکن پاره‌ای از حرکات آسان بود و بعضی به‌دشواری.

درمان ـ آنچه به‌علاج وثی خفیف (نیمه دررفتگی سبک) به‌کار آید اینجا کفایت

نماید.

انتباه ـ هرگاه در وثی و زهن ترسند که ورم خواهد افتاد باید که به‌زودی فصد کنند و سپس به‌علاج پردازند.

فایده ـ گاه باشد که بندگاه را حالتی افتد که از اندازه طبیعی درازتر گردد و به‌سبب انصاب رطوبت زاید و استرخاء و رخوت و سستی اعصاب و پیوندهای این چنین عضو زودتر در رود و نشانه‌های استرخاء و سستی مفصل آن است که عضو آویزان نماید و چون آن را از دست بردارند تا بیمار خود بر چیزی آن را قایم کند به‌اندازهٔ طبیعی بازگردد به‌غیر تکلیف باز چون بگذارد به‌قدر عارض رجوع نماید و ایضاً خاصه وی است که در مفصل کاواکی مشابه بود که انگشت در آن درآید.

درمان ـ عضو مسترخی و سست را در آن سو گردانند تا به‌مستقر و جای طبیعی خود نشیند و همان هیئت و وضع بدارند و چیزهای مقوی قابض چون مازو و گلنار و اقاقیا و مانند آن بادویه مخففه چون جند بیدستر مرکب سازند و ضماد نمایند و عضو را بدان هیئت بدارند بسته یا نابسته آنچه مناسب دارند تا که استرخاء و سستی زوال پذیرد و از میان برود و بندگاه نیرو گیرد و در این بیماری جوزالسرو و فلفل و همه آنچه در فتق ضماد نمایند سودمند است.

***

کسر ـ شکستگی‌ها

استخوان را محکم ببندند، و اگر بستن خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بدان ریزند و عصابه را با گلاب و سرکه تر کنند و بدان نهند و ببندند (عِصابه ـ بکسر عین و فتح با «دستار» پنجه بند، باند)، چون دو سه روزی بگذرد و ورم نباشد مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بدان بمالند، و غذاهای لزج مانند هریسه و پاچه و تخم‌مرغ خورند. اما اگر شکستگی با ورم باشد ـ صندل و آب کاسنی و آب گشنیز بمالند و ببندند و اگر متصل به‌گوشت باشد باز به‌جای نهند و ببندند و درمان جراحات به‌کار برند.

خلع ـ دررفتگی‌ها

بندگاه و مفصل از جایش بیرون آید. نشانش آن است که مفصل از هیأت و شکل اصلی خود بگردد و حرکتی که ویژه‌اش بود نتواند کرد.

درمان ـ مفصل را برفق و آرامی به‌جای خود آورند و سپس تسکین درد و ورم کنند.

وثی

آن است که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع همه حرکات نشود بلکه پاره‌ای حرکات را تواند کرد.

وهن

درد و المی است که عارض استخوان و عظم گردد بی‌آن‌که تفرق اتصال و از هم گسیختگی اتصالات باشد. درمان همان است که اندام را با آرامی بمالند و اگر از جای رفته باشد باز به‌جای نهند و مورد و مغاث و خطمی را سائیده و با زردهٔ تخم‌مرغ بمالند یا ورق گز و مورد و سرو و بید و گل و سک و خطمی و گل ارمنی و ماش و صندل و اکلیل‌الملک بمالند و اگر با آن ورم باشد ماش و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیدهٔ تخم‌مرغ بمالند.

ضربه و سقطه

اگر با آن تفرق اتصال و گسیختگی اتصالات نباشد با ماش و مغاث و صبر و مانند آن بمالند. اگر ورم باشد نیم درم موم با آب گرم بخورند یا روناک (قاعدتاً باید روناس باشد) و طین مختوم و لک از هر یک نیم‌درم بر سر نخودآب کنند و بخورند.

اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود ـ سرکه و روغن گل بر سر مالند، یا ورق گل‌نار و مورد و پوست انار و سرکه و گلاب را بجوشانند و با اندکی شکر و عود بمالند.

اگر بر سینه و شکم واقع شود و از آن خونریزی حاصل شود ـ قرص کهربا و قرص گلنار با رب به بخورند یا گل ارمنی و گلنار و خون سیاوشان از هر یک درمی بکوبند و با رب سیب بخورند.

اگر بر ماهیچه واقع شودـ بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و خطمی را بجوشانند و آب و ثقل آن را به‌کار برند.

اگر بر عصب واقع شودـ با روغن زیتون و نسرین و ناردین بمالند.

اگر از آنسوی عصب واقع شودـ مقل و خطمی و مر و رشک با زیت بمالند یاداخلیون بنهند.

اگر کسی را با تازیانه زده باشندـ پوست گوسفندی که فی‌الحال باز کرده باشند، و هنوز گرم بود بر موضع ضربه نهند یا خرفه کتان با گلاب و آب سرد تر کنند و بر آن نهند.

نشوب ـ نصل ـ شوک

نَصْل ـ به‌فتح نون و سکون صاد، پیکان، سرنیزه، تیغه کارد یا شمشیر، نصال و نصول و انصل جمع.

شوکـ به‌فتح شین خار «واحدش شوکه» اشواک جمع.

اگر پیکان در عضوی رود آن را با کلبتین (گازانبر، انبر) بیرون آورند و صبر و انزورت و کندر و مردر آن کنند.

اگر خار و آبگینه در اندام‌ها فرو رود بیرون نتوان آورد «زراوند و مدحرج و اشق و کندر و بیخ نی و علک بطم و زفت و راتینج» بعضی یا همه را با عسل بمالند.

خراشیدن پوست

اگر به‌سبب چیزهای درشت باشد و کشیدن ریسمان پوست خراشیده بود ـ خرقه را با گلاب تر کنند برآن نهند و مردار سنگ و گل ارمنی با گلاب و روغن گل بمالند یا روغن گل بمالند و مورد و گل بسایند و بر آن افشانند یا مرهم مردار سنگ اسفیداج با روغن گل و بنفشه و سفیدهٔ تخم‌مرغ و اندکی کافور بر آن نهند.

اگر به‌سبب عرقی حادو و تیز در حالبین و عانه و اطراف انثیین و بیضه‌ها سرخی و خراشیدگی پیدا شود ـ روغن حنا در آن بمالند و اسفیداج و مردار سنگ و ورق بید و گل و بنفشه بکوبند و بر آن افشانند و شراب عناب و بنفشه بخورند و از گوشت و شیرینی دوری جویند.

فتق

در میان عوام به‌باد فتق مشهور است.

درمان ـ با رفاده باید بست و به‌کار بردن مرخیات

مرخی ـ چیزی را گویند که عضوی را به‌حرارت نرم کند چون آب گرم.

باب دوم
گوش و دستگاه شنوائی
شنوایی و بیماری و اسباب و نشانه‌ها و درمان آن

و این نه قسم است:

اول ـ فضیلت شنوایی

باید دانست که گوش آلتی عزیز است و راه دانش و علم آموختن است و شرف و فضیلت مردم بود بر دیگر جانوران به‌سبب علم و بدین معنی است که آلت سمع و شنوایی را بر آلت بینایی و بصر و بویایی (شم) فضل و برتری است و جهت فضیلات بر این است که هر که از مادر کر زاید لال بماند از بهر آن که چون سخن نشنود نتواند آموخت. (خوشبختانه امروز با پیشرفت دانش و علم پزشکی کرها می‌توانند علم بیاموزند و برای جامعه سودمند باشند).

از آنجا معلوم می‌شود که از بطلان و نقصان فعل بینایی و بویایی در کمال مردم آن خلل نیست که از بطلان فعل شنوایی. بدین ترتیب واجب است گوش را تعهد کردن و آن را از خاک و ریگ و گرد و از بادهای سرد و گرم و از آب و از جانوران که بدان اندر شوند محافظت نمائیم و آن را پاک داریم تا این راه شنوایی بسته نماند.

طریق پاک داشتن و تعهد گوش این است که هر هفته یک شب یک قطره یا دو قطره از روغن صاف از بادام تلخ اندر چکانند و از سبب آنکه از قرحه و درد و زخم سلامت باشد

هر هفته یک بار شیاف مامیثا به‌سرکه بسایند و اندر چکانند و حقیقت آن است که ناگواریدن طعام و شراب و نان بسیار خوردن و برامتلاء خفتن برگوش زیان رسانند (والله اعلم).

دوم ـ گرانی گوش و باطل شدن آواز

بباید دانست که اندر فعل آلت شنوائی همان آفت‌ها افتد که از فعل دیگر اندام‌ها همی افتد و آفت فعل، یا بطلان باشد یا تغییر و تشویش از حال طبیعی.

بطلان فعل آلت شنوایی ـ چنان باشد که شنوایی باطل گردد و هیچ نشنود از حال طبیعی چنان باشد که آوازهای دروغ بشنود چون آواز آب و جلاجل باد که در درختان افتد و مانند آن.

نقصان چنان باشد که آوازهای آهسته و دور نتواند شنید.

هر آفتی که مادرزادی باشد، آن را علاج نیست و آنچه عارض باشد و کهن گردد هم درمان نپذیرد و اگر پذیرد، اندک باشد. اسباب آفات همچون اسباب آفات دیگر اعضاء است و هشت نوع است:

یک ـ انواع ساده دردگوش.

دوم ـ انواع درد همراه با چرک و ترشح.

سیم ـ انواع سده و انواع آن چون اخلاط غلیظ و آماس‌ها و بسیاری شوخ و ثولون (به‌مبحث بیماری‌های پوست مراجعه فرمایند) و گوشت فزونی (پولیپ‌ها) و خونی که اندرونی به‌فسرد و چیزی که بوی اندر ماند چون سنگ و مهره و دانه‌های خرما و غیر آن یا حیوانی اندر رود.

چهارم ـ تفرق‌الاتصال و گسیختگی‌ها و اسباب آن چون جراحت و صدمه‌ای که از بیرون اتفاق افتد یا سببی اندر رود چون خلطی تیز سوزاننده که پوست و عصب آن را بسوزد و بخورد و انواع بثورات و دانه‌ها و ریش‌ها که تولد کند.

پنجم ـ انتقال بحران و آن بسیار باشد که بیمار از پی بیماری‌ها کر شود.

ششم ـ با استادن اسهال صفراوی چنانچه بسیار باشد که مادهٔ اسهال صفراوی پاک نشده تدبیر امساک کنند یا خود باز ایستد و گوش کر شود.

هفتم ـ مقدمات بحران باشد یعنی آغاز یک بیماری.
هشتم ـ مشارکت دماغ.

نشانی‌ها و درمان

آن را که سبب سوءالمزاج و بدکاری ساده باشد در قعرگوش دردی باشد اندر خنکی هوای شب و فرحناکی بامداد بدتر باشد و از همه خستگی‌ها رنج یابد و در گرمای نیم‌روز و هم از گرمی راحت یابد.

اگر سوءالمزاج و بدکاری گرم باشد (با تب باشد) برخلاف این باشد.

اگر سوءالمزاج خشک باشد کم طعامی و کم‌خوابی بر آن گواهی دهد.

و آن را که سبب انواع سده باشد ـ اگر سبب سده غدد و گرانی نباشد سبب آن بسیاری شوخ باشد یا ثولول.

اگر تنها گرمی باشد سبب آن خلط آماس باشد.

اگر اندر عصب باشد گرمی و قشعریره و هذیان و اختلال عقل بر آن گواهی دهند.

اگر سبب سده تولد کرم باشد بیرون آمدن کرم بر آن گواهی دهد و آن را که جانوری درگوش حرکت او ظاهر باشد او را به‌چشم می‌توان دید.

آن را که سنگی یا مهره‌ای یا دانه‌ای اندر افتاده باشد ضربان بی‌تب بر آن گواهی دهد.

و آن را که سبب جراحت باشد نشانی آن خود قرحه و زخم ظاهر باشد و از تب خالی نباشد.

آنچه از پی بیماری باشد همان بیماری حاره در گذشته و حالت بحرانی آن گواهی دهد.

آن را که سبب مشارکت دماغ بود بیماری‌های دماغ و خاست‌های دیگر و گرانی دماغ بر آن گواهی دهد.

درمان ـ آن را که سوءالمزاج ساده باشد ـ نسبت به‌انواع آن علاج باید کرد. اگر سوءالمزاج گرم باشد (با تب) آب کوکب و عنب‌الثعلب و آب گشنیز تر درگوش چکانند. اگر سوءالمزاج سرد باشد روغن یاسمین و روغن سوسن و روغن قسط و روغن شبت اندر چکانند خاصه اگر روغن بلسان یا روغنی از این روغن‌ها صحت حاصل نکند قدری

جند ـ بیدستر و روغن بادام تلخ و روغن بابونه یا اندکی پیه بز یا پیه گاو و زهره او بچکانند. اگر شحم حنظل یا بیخ آن به‌روغن کنجد بجوشانند و آن را چکانند سودمند باشد. باید دانست که هر چه بگوش اندر چکانند گرم باشد ولی سخت گرم نباشد و نیک سرد نباشد. صفت قطوری که اندرگوش چکانند ـ انار ترش را دانه بیرون کنند و قمع از آن بردارند و بفشارند و آب آن همراه پوست انار بازکشند با مقداری روغن گل و اندکی کندر بر آتش نهند و بپزند تا به‌قوام آید و اندرگوش چکانند.

اگر سوءالمزاج خشک باشد ـ باید سر به‌بخار و آب گرم داشتن و روغن بنفشه اندر چکانیدن سود دارد.

آن را که سوءالمزاج از ماده باشد ـ نگاه باید کرد که از کدام خلط است و تدبیر استفراغ از آن خلط باید کرد و پیش از استفراغ هیچ روغن و هیچ دارو اندرگوش نچکانند و پس از برطرف کردن مادهٔ مولد خلط بچکانند و نطول‌ها و قطورها به‌کار داشتن سود دارد.

اگر ماده خلط صفراوی باشد استفراغ به‌حب‌الذهب و اقراص بنفشه باید کرد و اگر سه مثقال اطریفل کوچک و یک مثقال ایارج فیقرا و یک مثقال هلیله زرد حب کنند و بدهند ماده صفرا از دماغ باز دارد.

صفت آن ـ بگیرند هلیله کابلی و آمله	از هر یک ده درم پاک کرده
گل سرخ و گشنیز خشک	از هر یک پنج درم

همه را جداگانه بکوبند و بپزند و به‌روغن بادام چرب کنند و به‌انگبین بسرشند. در بعضی نسخه‌ها آورده‌اند گشنیز هم چند همه داروها و قطوری انار که یاد کرده آمده است. درگوش چکانیدن سود دارد.

اگر مادهٔ خلط غلیظ باشد ـ استفراغ به‌حب قوقا یا با ایارج فیقرا مرکب یا شحم حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کردن و ذروزها که اندر چکانند همه تحلیل کننده باید چون عصاره سداب، عسل، جند بیدستر که با روغن شبت اندر زهره به‌زحل کرده و گداخته باشند.

صفت قطور آزموده ـ بگیرند جند بیرستر، فرفیون، شحم حنظل و زهره گاو هر یک را بیست اقراص کنند و نگاهدارند و به‌هنگام نیاز به‌آب سائیده درگوش چکانند.

عصاره افسنتین و طبیخ آن و روغن مویزج اندر چکانیدن سود دارد.

انجیر فربه به‌دست آورند و شحم از وی جدا کنند و عسل آن را از پوست بردارند و با خردل و اندکی نطرون (بورق احمر) بکوبند و اندرگوش کنند و آب دریا گرم کرده اندر چکانند.

بعضی طبیبان گفته‌اند ابهل را اندر سرکه بباید جوشانید تا در سرکه حل شود و آن سرکه که اندر چکانند گرانی گوش زایل کند. (پوشیده نماند پیشینیان ما برای درمان بیماری‌ها مانند گوش و چشم و بینی و غیره از داروهای گوناگون استفاده می‌کردند و ما برای اینکه صورتی از این داروها داشته باشیم که در طب سنّتی بکار می‌رفتند به‌ذکر اساسی همه آنها و طریقه تهیه آنها می‌پردازیم و فعلاً در این‌گونه بیماری‌ها از داروها و اسپسیالیته‌های ویژه‌ای استفاده می‌شود و این بر اهل فن و داروسازان عزیز است که به‌این داروها توجه فرمایند و چنانچه سودمند دیدند اقدام به‌تهیه این داروها نمایند).

خربق سیاه روغن گل و زهره بز اندرگوش چکانند.

آن را که ناگاه گوش کر شده باشد ـ طبیخ افسنتین و زهره گاو را جوشانیده درگوش چکانیدن سود دارد.

اگر سبب گرانی بحران انتقال (تب) باشد، نخست باید با ایارج فیقرا استفراغ کنند سپس روغن بادام شیرن نیم‌گرم اندر چکانند و اگر نیاز باشد روغن بادام تلخ و روغن قسط با روغن گل آمیخته و جندبیدستر با روغن گل اندر چکانند که صواب باشد. صفت حبی که آزموده است جهت گرانی گوش را که سده از خلط غلیظ در اثر باد تولید کند ـ جندبیدستر کوفته و بیخته بیست درم، شحم حنظل ده درم، انزروت دو درم و نیم، کتیرا هفت درم، هلیله زرد ده درم. همه را بکوبند و حب کنند چنانکه رسم است.

بباید دانست که بوره با سرکه و انگبین با زهره بز و روغن سوسن یا طبیخ افسنتین و جندبیدستر با روغن بلسان یا روغن قسط یا نفت سپید ده قطره بامداد و شبانگاه چنانکه یادکرده آمد همه انواع گرانی گوش و طنین آن را که از باد خیزد سود دارد. صفت قطوری که اندر چکانند ـ بگیرند کندر گداخته را که به‌عربی علک‌الانباط گویند یک اوقیه

روغن بادام تلخ دو اوقیه

همه را بجوشانند و بامداد سه قطره اندرگوش چکانند و شبانگاه سه قطره.

صفت طبیخی که نافع است ـ بگیرند بابونه و شبت و برگ حب‌الغار و هرگاه که برگ غار نباشد پوست حب‌الغار به‌جای آن باید و مرزنگوش و پودنه و اشق خشک و عاقرقرحا، نیم کوفته.

همه را در آب پودنه بپالایند و اندر شانه گوسفند کنند و بر پس گردن و بن گوش می‌نهند روا باشد. نطول‌هائی که در بیماری‌های سریاد کرده آمده است به‌کار دارند.

صفت نطولی موافق ـ بگیرند برگ بید و بابونه و شبت و بیخ سوسن و سداب و برگ حب‌الغار و پودنه و اشق وسعتر و زوفای خشک و جندبیدستر و مرزنگوش و شیح (درمنه فارسی) و همه را در آب بپزند چنانچه رسم است و به‌کار دارند و این را قمع برگوش نهند و قمع دیگری بر سر آفتابه نخست کنند چنانکه بخار آن دیگرش می‌رسد و آوازهای خوش به‌گوش او می‌رسد چون آواز بوق و غیر آن.

اگر کودکی را به‌گوش گران شود و یا درد باشد سعتر و نمک اندرانی بیک جای در دهان بجاید و از آن آب یک قطره به‌گوش کودک اندر چکانند.

و آن را که سبب گرانی گوش سده یا آماس و قرح و زخم و بثور باشد ـ علاج هر یک اندر باب اول یاد کرده آمد.

سیم ـ در علاج سده گوش (بستگی گوش)

انواع سده ـ بعضی مادرزادی باشد و بعضی عارض.

آنچه مادرزادی باشد برسه گونه باشد: بعضی از مادرزادی چنان باشد که استخوان گوش که آن را استخوان مجری نامند و منفذ در این مجرای گوش مانده است آفریده نباشد.

بعضی باشد که منفذ آفریده باشد ولیکن بگوشت کنده بود و محکم رسته.

بعضی چنان باشد که به‌ظاهر منفذ کشیده باشد ولی منفذ گشاده و خالی مانده و در گشاده.

آنچه عارض باشد ـ بعضی چنانچه بعد از قرحه گوشت فزونی (پولیپ) رسته باشد و منفذ و در بسته.

بعضی ثولول برآمده باشد.

انواع دیگر چنان باشد که بستگی گوش اندر افتد و یا حیوانی درون گوش رود و در آنجا نمیرد یا شوخ آن بسیار کرده آید. اما آن را که منفذ آفریده بود، لیکن به‌گوشت آن کنده بود و محکم رسته و مجرای مجاری باشد ـ این را علاجی نیست.

آن را که به‌ظاهر منفذ پرده‌ای کشیده باشد و منفذ گشاده و خالی مانده آواز ندای بلند تواند شنید و اگر انگشت برمنفذ گذارند و پرده را پاره کنند و منفذ پدید آورند به‌سمع دریابد و بشنود.

علاجـ آنسان باشد که دست در سوراخ کنند و منفذ پدید آورند و سپس فتیله سازند به‌قلقطار و در گوش کنند و بدین منفذ فرو نهند تا نگذارد که جراحت بروید. فی‌الجمله نباید گذاشت که این منفذ نو گشاده بسته شود.

آن را سده ازگوشت فزونی باشد که پس از ریش رسته باشد یا از تولد باشد.

علاجـ پیوسته گوش را به‌نطرون و آب گرم همی شویند و روی سوخته و زرنیخ سرخ بگیرند و هر دو را به‌سرکه بسایند نیک و اندر چکانند تا گوشت و ثولول را بسوزانند و سپس ریش را درمان کنند چنانچه اندر موضع خویش یاد کرده‌اید.

و آن را که سنگی یا مهره‌ای اندر افتاده باشد قطره روغن گل نیم‌گرم اندر چکانند تا چرب شود و دوا کنند سپس چیزی که عطسه آرد ببوید و اندر عطسه نفس فرو گیرد تا آن چیزی بیرون افتد.

و آن را که شوخ پر شده (سرومن به‌اصطلاح امروزی) ـ به‌وقت نیاز روغن گل سرخ اندر سرکه حل کنند و قطره‌ای درگوش کنند و عصاره‌ها به‌شرح زیر در چکانند: عصاره پودنه و عصاره برگ شفتالو با اندک سقمونیا اندر چکانند و عصاره ترب و عصاره پیاز خاصه پیاز تلخ و روغن بادام تلخ اندر چکانند به‌شب به‌وقت خواب و بامداد به‌گرمابه رود و گوش برتابه گرمابه گذرد بیرون آید. اگر تخم سپندان (حب‌الرشاد گویند) و بوره بکوبند و فتیله سازند و بگوش اندر نهند و سه روز بگذارند سپس بیرون کنند شوخ بسیار بیرون آید.

اگر بوره ارمنی با عسل انجیر سپید بکوبند و فتیله کنند و همچنین سه روز به‌گوش اندر گذارند شوخ بیرون آید.

صفت اقراص که گوش را از خلط و شوخ و خلط غلیظ پاک کند ـ بگیرند خربق سپید

دو مثقال، زعفران سه مثقال، همه را بکوبند و به‌سرکه بسایند و قرص‌ها سازند و به‌وقت نیاز در سرکه حل کنند و به‌گوش اندر چکانند.

حب‌الرشاد تخم نوعی از جرجیر است.

و آن را که حیوانی به‌گوش رفته باشد اگر قطره‌ای از روغن عقرب بچکانند زود بمیرد و همچنین عصاره پودنه و عصاره برگ شفتالو با اندکی سقمونیا اندر چکانند و عصاره ترب و عصارهٔ پیاز تلخ نافع باشد و اگر حیوانی در گوش رفته باشد او را بکشد. صبر به‌آب نیم‌گرم سخت سودمند بود و اگر حیوانی درگوش رفته باشد او را بکشد. اگر کرم درون گوش رفته این علاج‌ها آن را پاک کند و طبیخ دو درم، شراب سه درم، عسل یک درم، روغن گل و دو عدد خایه (بیضه) مرغ بهم می‌زنند و نیم‌گرم کنند و پشم پاره را بدان تر کنند و درگوش نمایند و خداوند علت بدان گوش تکیه کند و بخوابد یکساعت پس از آن پنبه را از گوش پرتابد به‌یکبار کرم بسیار بیرون آید.

چهارم ـ آماسی که در گوش پدید آید

آماس‌هائی که اندرون گوش افتد، طبیبان آن را همانند آماس‌هائی می‌دانند که در زیر بغل و بغل ران دیده می‌شوند. این آماس‌ها از جنس آماس‌هائی است که درگوش‌های نرم افتد و بیشتر این آماس‌ها با درد همراه باشد و آماس‌ها که اندرون سوراخ گوش باشد، بی‌خطر باشد و پیران را مهلت بیش از آن دهد که جوانان را از جهت آنکه مزاج گرم‌تر و ماده سوزان‌تر جنس آن قوی‌تر باشد. آنجا که این همه اسباب جمع شود قوت اعمال نکند و بیش از ماده پخته شود و آماس کند و قوا ساقط گردد و بیمار هلاک شود و این آماس‌ها بعضی بحرانی باشند و بعضی نه. آنچه بحرانی باشد و علامت بحرانی خوب باشد به‌سلامت بود و آنچه بیش از پنج روز ماده بیماری و پیش از روز بحران پدید آید بد باشد و از گرانی خالی نباشد. نوع دیگر بلمس سخت و گرم باشد و درد آن سوزان‌تر و قوی‌تر باشد و گرانی کمتر و نوع دیگر نرم‌تر و گران‌تر باشد و درد آهسته‌تر کند و نوع درد و گرانی کمتر باشد. (پوشیده نماند که امروز ما می‌دانیم که علت گوش درد یا اوتیت بیشتر در اثر میکرب‌های مختلفه به‌وجود می‌آیند و می‌دانیم که تظاهرات بیماری برای نوع بخصوص مولد آن فرق می‌کند و طبیبان قدیم ما تفاوت مشی گوش

دردها را می‌دانستند منتها برای اینکه میان آنها را تمیز بدهند به‌انواع صفراوی و بلغمی و سودائی و غیره تقسیم می‌کردند و برای هر یک از انواع درمان خاصی را در نظر می‌گرفتند).

درمان ـ به‌هیچ حال طلا و ضماد که ماده را باز گرداند به‌دو نشاید برد خاصه اگر آماس بحرانی باشد ماده بیشتر آنجا جذب کند به‌هر حیث که ممکن گردد. اگر با آماس درد سخت بود خرقه باید نیم‌گرم تر کنند و بر نهند و اگر درد بی‌طاقت باشد تخم کتان کوفته با ماءالعسل و خطمی و بابونه یا آب حلبه برنهادن و برفق بزاییدن تحلیل به‌آهستگی می‌کند. اگر معلوم گردد میل بریم خواهد کرد و تحلیل نخواهد پذیرفت و خشک نخواهد شد داروی پزاننده برمی‌باید نهاد.

صفت داروی پزاننده ـ بگیرند آرد باقلا و به‌آب کبریت و به‌آب بیخ سوسن، بسرشند و لختی روغن گل بر آن افکنند و بر پنبه کهنه کنند و برآن موضع نهند و اگر حاجت آید اندکی بشکافند یا به‌بخار زنند و پس از اینکه شکافتند ذرورهای پاک کننده بزنند و انجیر به‌آب زیره پخته پزاننده است.

اگر مزمن شود صدف سوخته با عسل بهم بزنند و مرهم سازند و از زفت رومی و مقل و مغز گاو کوهی و علک‌البطم و پیه گوسفند و پیه بز اهلی و کوهی و عاقرقرحا ومویزج و قرودمانا و زیره و فلفل و بیخ سوسن و مغز کبک و مغز مرغ خانگی پزاننده است و تحلیل کننده، (پوشیده نیست که امروز بیماری‌های چرک‌زا را با آنتی بیوتیک درمان می‌کنند ولی باید در نظر داشت پزشکان قدیم از آنتی بیوتیک‌ها اطلاع نداشتند و ناگزیر بودند با اینگونه داروها درد گوش را تسکین داده و به‌درمان اوتیت‌ها بپردازند و بیماران را که از درد برخود می‌پیچیدند معالجه نمایند).

مرهم کافوری و آب عنب‌الثعلب به‌کار برند تا آماس زیادت نشود.

پنجم ـ درد گوش و گرانی آن و اسباب انواع و علامات و علاج آن اسباب

درد گوش و گرانی گوش یکسان است و در باب دوم از این گفتار یاد کرده آمده است و بسیار باشد که سبب درد گوش تحلیل کردن باشد از هوائی به‌هوائی دیگر که ناگه باد سردی یا گرمی بدو رسد ولی از باد سرد بیشتر تولد کند. آنچه با ماده باشد با تب لازم

باشد و اگر به‌اختلاط عقل درآید ناگاه بکشد و مردم جوان طاقت این درد ندارند چنانچه درباب گذشته یاد کرده آمده است و بیشتر روز هفتم هلاک شوند. پس اگر ریش شود و سوز کند وریم آمدن گیرد امید سلامت پدید آید. (تصور می‌کنم منظور از سرایت چرک گوش و ماستوئید به‌مغز و ایجاد مننژیت یا ورم غشاء مغزی باشد که کشنده است).

علامات آن ـ در باب گرانی گوش یاد کرده آمده است.

علاج ـ آن را که در تن و دماغش خلطی باشد استفراغ خلط باید کرد و طبع را به‌شراب آلو و به‌شراب بنفشه و طبیخ خرما هندی و حب بنفشه و طبیخ هلیلج و مانند آن نرم باید کرد.

اگر ماده غلیظ‌تر باشد استفراغ به‌حب شبیار و حب قوقا و ایارج فیقرا باید کرد و غرغره کردن پس از آنکه استفراغ کرده باشند و روغن نیم‌گرم اندر چکانند.

اگر درد سخت باشد روغن بنفشه با اندکی کافور اندر چکانند و شیاف ابیض که به‌چشم اندر چکانند با سپیده خایه مرغ یا به‌آب گشنیزتر «عنب‌الثعلب اندر چکانیدن درد را ساکت کند و سپیده خایه مرغ در این باب خاصیت دارد. هر چه بگوش اندر چکانند نیم‌گرم باید باشد و سرکه و روغن بلسان اندر چکانیدن بسیار سودمند است و یک جزو روغن و سه جزو سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند و بگوش اندر چکانند درد بنشاند. خراطین کرم سرخ است که اندر زمین تر باشد و روغن گل نیلوفر و روغن بیدمشک و عصاره کدو سود دارد. (منظور ما از ذکر نام داروهای نامبرده و یا آنهائی که در صفحات دیگر این کتاب نام خواهیم برد، این است که اولاً بدانیم که چه ادویه‌ای در طب سنّتی به‌کار می‌برند و ثانیاً باسامی و خواص این داروها آشنا بشویم چه دانستن خواص داروها در نسخه‌ها و فورمول‌ها بهتر میسر است. ثالثاً بر داروسازان عزیز است که با ملاحظه این فورمول‌ها به‌تهیه داروهای سودمند گیاهی اقدام فرمایند و به‌دنیا بشناسانند زیرا حیف است که اینهمه داروهای گیاهی که خواص پزشکی آنها مسلم است و این جانب سال‌ها برای گردآوری آنها صرف وقت کرده‌ام بدون استفاده بمانند. همچنین بر فضلای دانشکده‌های پزشکی است که در این امر مفید همکاری فرمایند).

آن را که درد عظیم است و بیم آن رود که خطر تشنج و غش در پیش باشد و علل دیگری در کار باشد به‌هیچ چیز به‌جز روغن گاو نیم‌گرم عمل نکنند و بچکانند و اگر

بنفشه و نیلوفر اندر آفتابه بجوشند و قمع اندر سرا و سازند و با لوله قمع درگوش او نهند تا بخور آن بگوش اندر رود عصب را نرم کند و ضربان ساکت شود.

اگر کار سخت شود و به‌دارویی نیاز افتد که قوت حس آن را از سختی ضعیف کند تا حس درد کمتر یابد شیاف ماميثا و حب افیون با شیر زنان اندر چکانیدن روا باشد و افیون و جندبیدستر و زعفران به‌یک‌جا با شیر زنان نیک باشد. لکن اینهم به‌وقت ضرورت شاید باید که بیم غشی باشد و اگر از این مخدرات مضرتی پدید آید، جندبیدستر تنها بسایند و اندر چکانند مدت سه روز این داروها و روغن‌های ساکن کننده به‌کار دارند بعد از آن لعاب حلبه یا لعاب تخم کتان را با شیر زنان اندر چکانند و روغن زیت و روغن کنجد تازه یک چند می‌کنند و این چنان باشد که روغن را گرم کنند و برگوش و بر حوالی آن می‌نهند و به‌هر ساعت قطره‌ای از روغن نیم‌گرم بچکانند. آن را که سرما و درد رسیده باشد، به‌روغن سداب و روغن شبت و روغن حب لغار و روغن اقحوان (به‌فارسی گاو چشم و به‌عربی عین‌البقر گویند و بهار هم نامند، انگور سیاه بی‌دانه است) و روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن بلسان و روغن زیت به‌سیر اندر جوشانیده اندر چکانند و به‌گوش بچکانند.

مقدار دانگی غالیه در یک مثقال روغن به‌آن حل کنند و به‌گوش چکانند شخصی را که سرما رسد و باد سرد بگوش او برزند و درد خیزد و این شخص شراب خوردن علامت دارد و چون شراب صرف قوی بخورد و بخسبد همین که از خواب برخیزد درد و گزند احساس می‌کند.

آن را که سبب ماده مانده ناک باشد این روغن‌ها که یاد کرده‌ایم سودمند بود.

درمان طنین و آوازهای دروغین شنیدن ـ علاج در بابی جداگانه یادکرده آید وگاورس و نمک و نمد گرم برنهادن و آب سداب و آب مرزنگوش با عسل یا با روغن سوسن اندر چکانیدن سود دارد و خاصه اگر جندبیدستر در روغن پخته باشد و روغن زیت و زهره ماهی اندروی جوشانیده و روغن کژدم که اندر درمان سنگ مثانه یاد کرده آمده است، سود دارد.

اگر با ماده سرد باشد زهره گاو نر را با روغن گل بجوشانند تا اثر زهره برود و روغن بماند و بچکانند.

آن را که امید پزانیدن باشد پیه روباه گداخته نیم‌گرم بچکانند و مرهم با سلیقون با روغن گل و پیه بط و پیه مرغ خانگی چکانیدن سود دارد و پیه بز و انگبین میعه و زوفا از هر یک راست همه بسرشند و گرم کرده اندر چکانند.

درد گوش

اگر وجع شدید نباشد ـ چکانیدن سفیدهٔ تخم‌مرغ و لعاب بهدانه و لعاب برزقطونا سودمند است.

اگر وجع شدید باشد ـ شیاف ابیض و افیون را با سفیدهٔ تخم‌مرغ بسایند و در گوش بچکانند یا اندکی افیون را به‌آب حل کرده با فتیله کتان درگوش گذارند و صندل و صندل سرخ و حضض مکی و پوش دربندی و شیاف مامیثا و کافور به‌آب گشنیز سبز یا آب کاهو یا خیار یا کاسنی و کوکنار یا عنب‌الثعلب به‌دور گوش بمالند.

در انواع دردگوش روغن گل سرخ را با سه برابر سرکه بجوشانند تا که سرکه برطرف شود و روغن بماند و روغن را درگوش بچکانند نافع است.

اگر نوعی ازگوش درد با سنگینی سر و وجع همراه باشد چکانیدن آب مرزنگوش و روغن بادام تلخ یا آب ترب نافع است.

اگرگوش درد با سنگینی سر همراه نباشد چکانیدن روغن بادام شیرین مناسب است.

(منظور ما از یادداشت این سطور آن است که دانسته باشیم پیشینیان ما چه داروهائی را برای درمان گوش درد به‌کار می‌بردند).

صفت مرهم پزاننده ـ بگیرند مردار سنگ و سفیداج	از هر یک یک اوقیه
کندر، گرد آسیا، راتیانج	از هر یک یک اوقیه
روغن زیت	نیم من
پیه بز تازه	یک من
روغن کتان	چندان که کفایت کند

پیه را با روغن‌ها بگذارند و داروها بدان بسرشند و به‌وقت نیاز با شیر زنان حل کنند و بچکانند و اگر در آب حلبه نیم‌گرم کرده حل کنند روا باشد، هرگاه که پخته شود و سر باز کند علاج ریشی که در باب ریش‌ها یاد کرده آید به‌کار دارند.

و اما درد گوش را که از آماس برونی باشد ـ از خطر ایمن باشد و آن را ضمادی از آرد جو و آرد باقلا و بابونه و بنفشه و خطمی و اکلیل‌الملک به‌روغن بنفشه و آب گرم سرشته برنهادن سود دارد.

ششم ـ علاج ریش‌هایی که در گوش باشد

تدبیر تلطیف و طعام‌های عذب و بی‌ضرر و سبک باید فرمود که از آن غذاهای پسندیده خیزد و از هر چه آن را نقض اثر باشد و زیان بخش و سنگین و از وی غذای ناپسندیده خیزد، پرهیز باید کردن و ماده را به‌جانب بینی باید کشیدن به‌غرغره و عطسه.

اما ریش گوش اگر از بیرون منفذ آواز باشد و به‌ظاهر نزدیک باشد و می‌توان دید آن را به‌سرکه ممزوج با عسل یا شراب می‌باید شست و اگر برگ مورد و گل سرخ در آب پزند و یا انگبین در شراب حل کنند و بدان بشویند نیک باشد و شستن چنان باید که اسفنج یا خرقه بدین عوامل تر می‌کنند و سطح ریش بدان تر می‌کنند و اگر اندر آن تر باشد و نتواند دید قطره قطره بچکانند تا خون شسته و پاک شود و داروهای خشک باید دمید چون زاک سوخته و مانند آن. (موضوع جالب توجه این است که دمیدن یا به‌اصطلاح امروزه پولوریزاسیون گرد دارو از ابتکارات غربی‌ها نیست، بلکه از زمانی خیلی پیش در طب سنّتی کشور خودمان معمول بود).

صفت ذرور خشک کن ـ بگیرند صبرو انرورت و کندر و دم‌الاخوین و حب‌الحدید و زنگار از هر یک‌یک استار همه را بکوبند و در سرکه حل کنند و فتیله به‌عسل آلوده کنند و به‌گوش فرو نهند و ریم و زرداب که می‌آید باز نشاید داشت مگر که از اندازه بیرون شود، لیکن باید شست و پاک می‌گردد و به‌چیزی باید شست که آن را قوت زدودن و قوت باز داشتن باشد چون عصاره برگ زیتون با عسل و چون مرمکی در آب حل کرده و با روغن گل بیامیزند.

و آن را که هنوز قرحه تازه باشد و اندر آن منفذ آواز باشد ـ شب یمانی بگیرند و برکفچه آهنین بر سر آتش نهند تا خشک شود و بکوبند نرم از آن یک درم و مرصاف یک درم کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و بچکانند و آبغوره با انگبین و شیاف مامیثا با سرکه و صبرو مربا عسل یا با شراب و مرهم اسفیداج یا مرهم با سلیقون آمیخته اندر چکانیدن

سود دارد.

صفت مرهم سفیداج ـ بگیرند مردار سنگ و سفیداب قلعی کوفته و بیخته از هر یک نیم من، روغن زیت یک من.

مردار سنگ کوفته و روغن زیت بهم بزنند و پنج من سرکه از انگور حاصل کنند و اندک اندک بیامیزند.

مرهم ریش‌ها و جراحت‌هائی که گرم باشند بگیرند، مانند:

موم زرد	نیم من
زفت	هشت اوقیه
راتیانج، علک الانباط	از هر یک چهار اوقیه
روغن زیت	چندان که کفایت کند

صفت داروهائی‌که ریش‌های تازه را بزداید و درست کند ـ بگیرند دم‌الاخوین و کف دریا و انزروت و بوره ارمنی و مرو کندر و شیاف مامیثا: از هر یک دو استار بکوبند و بپزند، بوقت حاجت بر فتیله باریک پیچند و به‌انگبین مصفا فرو برند و این دارو را بر این فتیله باریک کنند و به‌گوش فرو نهند.

و آن راکه ریش گوش دردکند ـ مرو صبر و زعفران با روغن بادام بچکانند و اگر نیاز باشد اندکی افیون با وی بیامیزند و بچکانند و استخوان هلیله و مازو و سرو سوخته با روغن کتان بچکانند.

آن راکه ریش دور بر آن باشد کهن و تب‌ها گسسته بود ـ علامت وی آن است که منفذ آواز فراخ باشد و استخوان برهنه شود و زرداب کند و می‌تراود.

علاج ـ زهره گاو با شیر زنان آمیخته و زهره کشف که به‌عربی سلحفات گویند هم با شیرزنان و فتیله‌ای که از قرودمانا و قطران و عسل انجیر سازند سودمند است. تخم‌های انجیر از وی دور کرده اول شوخ پاک کنند سپس این داروها را به‌کار دارند.

توبال مس و زرنیخ و عسل و سرکه در این باب داروی قوی است و خبث‌الحدید سوده همچون غبار و آن را چند بار بریان کرده و جوشانیده تا به‌قوام آید و چون عسل گردد داروی آزموده خشک کننده و پاک کننده است.

آن راکه ریش شوخناک باشد ـ مرهم زنگاری و این هر دو راکه یادکرده آمده است

سود دارد.

صفت مرهم زنگاری ـ بگیرند توبال مس و زنگار از هر یک چهار اوقیه عصاره کنند تا به‌یک اوقیه برسد چنانکه رسم است.

و آن را که ریم و پلیدی بسیار باشد و روان باشد ـ فتیله به‌زهره گاو نر تر کنند و به‌گوش فرو برند.

جالینوس می‌گوید ماهی شور در آب بریزند و آن آب بچکانند و آب گندنا چکانیدن درگوش که ریم از وی همی آید درمان می‌کند.

صفت مرهم مصری ـ بگیرند زنگار و کندر و سرکه و انگبین از هر یک راست هم و بپزند و فتیله بدان تر کنند و به‌گوش فرو نهند و این مرهم بدین ترتیب درست کنند:

سرکه	هشت درم
عسل و زنگار و کندر	از هر یک دو درم

انگبین را با سرکه بزنند و کف بردارند و زنگار و کندر سوده را بدان بسرشند و به‌کار دارند.

اگر فصل تابستان بود و ریم کند و کرم تولد نماید ـ علامت وی آن است که خارش کند و باشد که کرم یا ریم بیرون آید.

علاج ـ آب پودنه و آب برگ شفتالو یا بوره سوده اندر چکانیدن کرم را بکشد و بیرون آورد.

اگر خشک ریشه را برآرد ریم باز بایستد و بدین سبب درد قویتر شود ـ به‌روغن گل اندر چکانند.

آن را که خون می‌تراود مدت یک هفته باز نباید داشت مگر که سخت افزای باشد از بهر آنکه ممکن است که برنهج طبیعت باشد و طریق بحران همچون رعاف است و ممکن است کمتر ممتلی باشد و رگی گشاده شود ـ آب لسان‌الحمل با اقاقیا چکانیدن خون باز دارد و عصاره عصارالداغیا (شاید منظور: عصی‌الراعی که کبیر آن را سرخ مرز و صغیر آن را در تنکابن خاک تره گویند، باشد) خشک است و خون باز دارد. همچنین پنیر مایه خرگوش به‌سرکه حل کنند و بچکانند و شیاف مامیثا و حضض را اگر درگوش بچکانند، خون باز دارد. اگر خون درگوش بفسرد (لخته شود) آب گندنا با سرکه نیم‌گرم

اندر چکانند.

هفتم ـ طنین و (دویّ) و آوازهای دروغین که در گوش افتد

قیاس طنین و دویّ و آوازهای دروغین در گوش به‌قیاس حال‌های دروغین است با چشم و از بهر آنکه سبب حدوث آواز و سبب شنیدن آن حرکت و موج هوای بیرونی است که از قوت دفع سخن گفتن سخنگوی به‌وجود آید و پذیرفتن آن اشکال حروف را و رسیدن آن به‌گوش و شنوانیدن آن و آمدن آن به‌جوف گوش و هوا را که اندرون جوف است دفع کردن و جنبانیدن آن و آن موج را به‌شکل خویش گردانیدن، واجب کند که سبب این بیماری و عارض هم باید حرکت هوا باشد (منظور حرکت امواج صوتی است). لیکن هوای اندرونی و هوای بیرونی به‌اتحاد آمیخته است (متعادل‌اند) و حرکت هوا و بخار اندرونی (امواج) از دو بیرون نباشد:

یا حرکتی باشد آهسته که هوا و بخار آن (امواج) از مقدار حرکت خالی نباشد.

یا حرکتی باشد قوی

همچنان‌که بعضی مردم را رطوبات و طبیعت چشم صافی است تا خیال‌ها که از اجزای کوچک ارضی ترکیب افتد پیوسته همی بیند و پیش چشم ایشان پدیدار می‌آید.

دیگر آنکه چشم‌های ایشان همچنان درست و به‌سلامت باشد آن خیالات دیگر نیستند. بعضی مردمان نیز که دماغ ایشان صافی و حس سمع و حس ششم ایشان قوی باشد (حس شنوایی و حس بویایی اینها نیرومند است) به‌سبب حرکاتی که در هوای اندرونی گوش ایشان افتد آوازهای دروغین می‌شنود و بوی‌های ضعیف همی دریابد و این را (ذکاءالحس) گویند که سبب آن اسباب طنین و دوی و ذکاءالحس است و آن بیماری نیست.

سبب دوم ـ ضعف قوت است و خداوند ضعف قوت همچون خداوند (ذکاءالحس) است از حرکت آهسته که یاد کرده آمد منفعل می‌شود و طنین و دوی تولد کند و این حال مردم (ناقه) را باشد و این بیماری نیست.

(چنانچه خوانندگان عزیز ملاحظه می‌فرمایند پزشکان و دانشمندان قدیم به‌علت و فیزیولوژی شنیدن اصوات خوب آگاهی داشتند و دانشمندان غربی آن را کشف ننمودند

و می‌دانستند که این امواج است که وارد گوش می‌شوند و ما به‌وسیلهٔ حس شنوائی آنها را در می‌یابیم و همچنین خوب می‌دانستند که هوای درونی و بیرونی پرده گوش باید متعادل باشند یعنی باید فشار آنها برابر هم باشد و همچنین می‌دانستند که امواج صوتی از راه هوا منتقل می‌شود و برای علت طنین و آوازهای دروغین شنیدن نظریهٔ جالبی بیان می‌کردند که باید مورد توجه دانشمندان علم فیزیولوژی قرار گیرد و همچنین طنین‌ها را به‌دو دسته تقسیم می‌کردند غیر مرضی و مرضی).

آنچه بیرون از این دو نوع است، بیماری می‌باشد و دیگر به‌مشارکت معده و دیگر اندام‌ها باشد و بعضی از بیماری‌های گوش و جنباننده و موج افکنده درهوائی که درون گوش است قویتر باشد و این جنباننده بادی باشد که در حوالی سر و گوش افتاده باشد والا چون جوشیدنی باشد که از قرحه باز می‌آید و درون گوش جمع می‌شود یا حرکت کرم‌ها باشد که آنجا تولد کند یا امتلاء رگ‌های سر و تن چنان که از پیش مستی و پس از طعام خوردن خفتن پدید آید.

اما اضطراب و سبب آن سوءالمزاج که اخلاط را بجوشاند و بخارات را بجنباند چنانکه بعضی بیماران را باشد در ابتدای نوبه‌های تب. اما قوت که نصف کرده می‌شود بدان سبب طنین، در دماغ، اضطراب پدید آید. گاه باشد که اندرون هیچ اضطراب نباشد لیکن بخار غلیظ و لزج تحلیل همی پذیرد و از حرکت تحلیل طنین در وی تولد کند.

علامات ـ آنچه به‌وقت پری و تهی معده، به‌وقت آسایش و به‌وقت حرکت و در گرما و سرما می‌کاهد می‌فزاید، به‌مشارکت همه تن یا به‌مشارکت عضوی باشد و بیشتر به‌مشارکت معده باشد. آن را که آواز گوش چون آواز جوشانیدن ریک باشد نشان آن باشد که ضعیف قوی گردد و باز بلندتر می‌شود، علامت آن باشد که خلط غلیظ تحلیل می‌پذیرد و انواع دیگر اسباب این باشد.

درمان ـ خداوند این عارض را از مقام کردن در آفتاب و گرمابه و نزدیک آتش نشستن و از حرکات عنیف و از قی کردن و آواز بلند کردن و بسیار گفتن و خوردن و از طعام‌های بخارانگیز پرهیز باید کرد و طبع نرم باید داشت.

آن را که سبب عارض امتلاء باشد استفراغ باید کرد و از پس استفراغ تدبیر تلطیف کردن.

آن را که عارض به‌مشارکت عضوی یا به‌مشارکت همه تن باشد ـ اول تدبیر استفراغ آن عضو و تدبیر پاک کردن تن باید کرد سپس دماغ را به‌روغن مورد قوت دادن و گوش را به‌روغن بادام تلخ اندر چکانیدن و هر یک را در خور مزاج و تدبیر و ملاج کردن چنانکه معلوم است.

آن را که عارض در ابتدای نوبت‌های تب پدید آید به‌علاج تب مشغول باید شدن.

آن را که سبب عارض جوشیدن به‌ریم و سده باشد علاج ریم گوش باید کرد.

آن را که سبب ضعف باشد مزاج را به‌اعتدال باز باید آورد.

آن را که این عارض از پس شام پدید آید تدبیر آنها باید کرد و عصاره افسنتین و روغن آن بگوش چکانیدن و سرکه و روغن سوسن چکانیدن سود دارد.

صفت قرص آزموده که در این عارضه سود دارد:

برای طنین گوش

بگیرند:

خربق سپید	پنج درم
زعفران	پنج درم
نطرون	ده درم

همه را بکوبند و اقراص کنند. (نطرون یعنی بورق احمر).

آن را که سبب خلط غلیظ و لزج باشد این قرص که یاد کرده آمد سوددارد و طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ حب‌الغار چکانیدن و نیم درم قرنفل و دانگی مشک بسایند نرم و آب سداب و آب مرزنگوش بچکانند.

افسنتین و مرزنگوش و شیح و پودنه وسعتر در آب بجوشانند و سر به‌بخار آن دارند پس از آنکه به‌حب قوقا استفراغ کرده باشند.

آن را که ذکاءالحس باشد ـ روغن گل و سرکه بهم بجوشاند تا سرکه برود و روغن بماند با اندکی افیون در گوش چکانند. حب‌الصنوبر، جندبیدستر به‌سرکه بیالایند و با اندکی افیون و روغن گل بچکانند نافع بود.

(چنانچه ملاحظه می‌شود این بود کلیه نظریات طبیبان و دانشمندان قدیم دربارهٔ

طنین و انواع آن در گوش و علل و علاج هر یک که ما برای اطلاع خوانندگان عزیز و ارباب فن بدون اظهار نظر یادداشت کرده‌ایم و تنها به‌این نکته قناعت می‌کنیم که پیشینیان ما برای هر بیماری علت و سپس علاج آن را به‌عقیده خود پیدا می‌کردند و چه بسا که نظریات آنها امروز به‌نظر ما درست می‌آید منتها با اندکی تغییر و تعبیر و ما نباید به‌عقاید آنها خرده بگیریم زیرا ما در عصری زندگی می‌کنیم که در همه دانش‌ها پیشرفت‌های چشم‌گیری حاصل شده و وسائل و ابزار کار در دسترس می‌باشد ولی در اعصار قدیم دانشمندان با نیروی تعقل و تفکر بر خود فشار وارد می‌آوردند تا پاسخ چراها را بیابند و بدینوسیله خود را قانع نمایند و اینهم براستی قابل ستایش است و نباید بر آنها خرده گرفت و ما هم برای اینکه مطلبی از طب سنّتی از قلم نیفتاده باشد نظریات آنها را بی‌کم و کاست بیان می‌نمائیم. ناگفته نماند داروهائی که به‌کار می‌بردند بسیار جالب توجه و در خور مطالعه می‌باشند).

هشتم ـ علاج کوفته شدن گوش از زخمی که به‌روی آید

بقراط این را علاج فرموده است و دیگران آزموده‌اند: صبر، مر، اقاقیا، کندر، سرکه به، سپیده خایه مرغ سرشته و از مغز نان گندم با انگبین بسرشند و بمالند.

نهم ـ تدبیر بیرون کردن آبی که بگوش اندر شود

اگر اندر حال که آب در گوش رود لختی آب در کف دست گیرند و گوش بر آن نهند و کف دست و آب گوش برفشارند تا از این آب لختی به‌درون گوش برود و بدان آب اولین به‌پیوندد و به‌یک بار برجهد پس به‌یک دست از گوش باز دارد و هر دو آب به‌یک بار بیرون آید و یا برپایی که آن جانب گوش آب رفته بایستد و گوش را بر کف دست گذاشته چند نوبت به‌همان یک پایی که استاده برجهد آب تمام بیرون آید.

اگر ماشوره که (اُنبویه) گویند در گوش کنند و بمکند صواب باشد.

گاه باشد که به‌سرفه و عطسه کردن آب بیرون ریزد و ساق شبت و ساق بادیان بگیرند مقدار یک دست پنبه بر سر او پیچند و به‌روغن چرب کنند و آتش برافروزند و سر دیگر آن را به‌گوش اندر کنند و گرداگرد آن بگیرند و صبر کنند تا آن فتیله بسوزد چندانکه نیش

آتش بگوش برسد تا مشقت آن کند سپس به‌یک باره برکشند.

روغن چکانیدن آب را از قعرگوش به‌سر آورد و بیرون آورد.

آن را کــه درد و آمــاس تـولد کـرده بـاشد ضـمادی بـندند از پـوست خشـخاش و اکلیل‌الملک و بابونه و بنفشه و خطمی و بذرکتان و آرد جو به‌شیر زنـان بسـر شـند و برگوش نهند.

باب سوم
دستگاه بویایی
بینی و اسباب و انواع اعراض و علاج آن

این مقاله را نه باب است:

اول ـ در آفاتی که در بویایی پدید آیند و اسباب و نشانی‌ها و درمان آن آفات خاصه بویایی.

این بر سه نوع است:

اول آنکه باطل شود.

دوم آنکه ضعیف شود.

سیم آنکه از حال طبیعی بگردد. و این از دو گونه باشد:

یکی آنکه بوی‌های ناخوش آید و از بوی خوش نفرت گیرد.

دوم آنکه پیوسته بوی‌های ناخوش می‌آید بی‌آنکه از بیرون به‌وی بوی می‌رسد.
اسباب این آفات سه نوع است:

یکی سوءالمزاج ـ بدکاری‌ها و کم‌کاری‌ها.

دوم سده (بسته شدن)

سیم زخمی و آفتی که از بیرون به‌استخوان بینی رسد و مصفات را که منفذ بوی‌ها است بشکند و اندر هم نشاند.

اما سوءالمزاج ـ از بیرون نباشد ساده باشد یا ماده‌ای که در خودبینی و دماغ گرد آید

یا اندر آن گوشت فزونی باشد. گاه باشد که سبب سوءالمزاج گرم و سرد در اثر استعمال داروهایی باشد که اندربینی چکانیده باشند یا در هوای بیرون باشد یا در غشائی که درون مصفات است و خلط غلیظ گرفته شود. یا آماس و ورمی باشد که در منفذ تولد کند یا گوشت فزونی بود و این گوشت سپید است یا همچون جانوری که او راگوش خزه گویند و بسیار پای نیز گویند.

یا رطوبتی که از سر نیز به‌بینی فرود آید و به‌منخرین‌ها اندر ماند و آن را زکام گویند و اسباب و نشانی‌های آن و درمان آن در جایگاه خویش یاد کرده آید.

صفت ـ آن را که دم زدن از راه بینی دشوار باشد و آواز گرفته شود علامت سده و انسداد باشد.

آن را که سوراخ بینی گشاد باشد و پاک بود از انواع سوءالمزاج در دماغ هیچ نباشد و تب‌ها که عادتست از بینی بالا می‌دواند و در بینی سده و انسداد نیست و حس بویایی ناتوان است، حال طبیعی گسسته است بباید دانست که علت در دماغ است و علامات مزاج سده و یا ماده‌طلب باید کرد چنانچه معلوم است و در بیماری‌های سر یاد کرده آمده است.

آن را که پیوسته در بینی بوی ناخوش همی آید بی‌آنکه از بیرون بدو رسد در منفذهای بینی خلط عفن است هم بدان علامت که در باب بیماری‌های سریاد کرده آمده است، می‌توان گفت که خلط عفن کدام است.

گاه باشد که رطوبتی تیز به‌بینی فرود آید و درون بینی را بسوزد و ریش کند و دیرمنده (مزمن) و گنده (متعفن) شود آن هوا که بدو رسد در حال که بدو رسد. هر بیماری که در بیماری‌های حاره بوی مشک یا بوی هل و گلپر و بوی روغن گاو احساس کند بی‌آنکه از بیرون بدو رسد و بیمار بد حال باشد و علامت بد ظاهر شود به‌باید دانست که هلاکت نزدیک است.

درمان آن ـ اگر سوءالمزاج دماغ باشد تأمل باید کرد که سوءالمزاج سبک است و ساده.

اگر سوءالمزاج است و با مادهٔ علاج آن ـ نطول‌ها سازند از بنفشه و بابونه و گل سرخ و برگ نیلوفر و برگ بید و همه را در آب بجوشند و آن آب بر سر همی ریزند و سر

به‌بخار آن بدارند. اگر سنگی گرم کنند و سرکه به‌روی چکانند و بینی به‌بخار آن بدارند تا آن بخار به‌بینی وی برآید سود دارد.

اگر سوءالمزاج نوع دیگر باشدـ نطول از بابونه و اکلیل‌الملک و سعتر و درمنه ترکی و مرزنگوش و سداب و پودنه به‌سرکه بجوشانند و بخار آن به‌بینی بردارند و تدبیرهای دیگر موافق این کنند.

اگر سوءالمزاج با ماده باشد نگاه باید کرد تا حدت علت کدام خلط است. نخست باید به‌استفراغ آن خلط مشغول بود چنانچه در بیماری‌های سر یاد کرده آمده است، سپس نطول‌ها و بخورات به‌کار داشتن و غرغره فرمودن.

آن را که سبب باطل شدن حس بویایی شده باشد ـ علاج به‌داروهای گشاینده باید کرد و سعوط‌ها و نطول‌ها به‌کار باید داشت.

صفت داروی گشایندهـ بگیرند زرنیخ سرخ و پودنه دشتی و بسایند نرم و حل کردهٔ (با بول شتر عربی؟) و به‌آفتاب نهند و هر روز دوبار بخیسانند و بگذارند تا خشک شود و اگر (بول؟) دوبار تازه کنند قوی باشد و چون خشک بشود همه را به(بول؟) اشتر تر کنند و مقدار یک درم بر آتش افکنند و قمع بر سر آن نهند و سوراخ بینی را به‌سر (ماشوره) قمع کنند تا دود به‌بینی پر شود.

صفت داروی دیگرـ بگیرند زهره کلنگ و شونیز و شحم حنظل و خربق سپید از هر یک راست هم و بکوبند و بپزند و شیاف کنند برشکل عدس و به‌وقت نیاز به‌روغن مرزنگوش بسایند و به‌بینی بچکانند.

هرگاه چیزی به‌بینی بخواهند بچکانند تا کار آن تمام کنند کندس (کندش) اندر دمیدن سود دارد و سپند و مرزنگوش پیوسته بوئیدن و کندر بر آتش افکندن و بینی به‌بخار آن داشتن سود دارد.

سده ضعیف را به‌شونیز تر و به‌سرکه تر کرده دو سه روزی، سپس بریان کرده و کوفته بوئیدن کافی باشد.

هرگاه که پس از دارو که در بینی چکانند بینی بسوزد قطرهٔ روغن گل بچکانند تا سوزش بنشاند و آب گرم بر سر او ریزند و بخشی از آب گرم کرده بدهند تا بیاشامد.

آن را که سبب سده مادهٔ غلیظ باشد که در منفذهای مصاف بماند، بگیرند پلپل سپید

و هزار اسپند بکوبند نرم و با روغن بادام تلخ کوهی به‌بینی بچکانند. بخار سعتر و سداب و پودنه که به‌سرکه پخته شود، سود دارد.

آن را که سبب سده گوشت فزونی بود (پولیپ)ـ علاج آن در باب جداگانه یاد کرده و علاج سده زکامی هم در باب علاج زکام و نزله یاد کرده آمد.

آن را که حس بوی خوش نمی‌آید و حس بوی ناخوش می‌آید مشک بوئیدن و به‌بینی برکشیدن سود دارد.

دوم ـ درد بینی و گرانی و اسباب و انواع و علامات و علاج آن اسباب

این پنج نوع است:

یکی آنکه ـ بخار عفن از سینه و شش و معده بر سر آید و بوی دهان و بینی ناخوش و گنده شود.

دوم آنکه ـ خلطی بیشتر در منفذهای بینی عفن گردد و گوشت بینی را بسوزد و ریش گنده شود. (سینوزیت).

سیم آنکه ـ خلطی در استخوان شامی که آن را مصفات گویند گردآید و آنجا عفونی گردد.

چهارم آنکه ـ شش به‌سبب فرود آمدن خلط‌های بد عفونت پذیرد و تباه شود و علاج آن دور باشد.

پنجم آنکه ـ در بینی بواسیری باشد عفن گشته و کهن شده.

درمان ـ آن را که بخار عفن از سینه و معده برمی‌آید اول معده و سینه پاک باید کرد.

آن را که عفونت اندر مصفات باشد تنقیه دماغ باید کرد سپس داروهائی که عطسه آرند و داروهائی که منفذ پاک کنند و بزدایند به‌کار داشتن و غرغره کردن. آن را که سبب علت ریش بینی باشد یا ناصور بینی علاج هر یک در باب جداگانه یاد کرده آید. اما تدبیر بینی و پاک کردن منفذهای بینی ـ چنان باشد که هر وقت دارو به‌کار خواهند داشت، نخست، بینی را به‌شراب ریحان بباید شست و آن را به‌بینی برکشید و داروها که در بینی ماند و یا آنچه فتیله کنند و بدو در نهند باید که از سعد و سنبل و گل نسرین و قصب‌الزریره و حماما و قرنفل و برگ مورد و برگ گل سرخ و مر و صبر و اقاقیا و مازوی سبز و مشک و کافور سازند مفرد و مرکب.

صفت داروئی که اندر دمند:

(برای پاک کردن منفذهای بینی)

گل نسرین، قصب‌الزریره	از هر یک یک درم
سعد، سنبل	از هر یک چهار دانگ
برگ مورد	نیم درم

همه را بکوبند نرم و اندر بینی بدمند.

صفت داروی دیگر:

بگیرند حماما و اقاقیا

از هر یک راست هم و بکوبند و به‌انگبین بسرشند و فتیله بدان بیالایند و در بینی نهند.

صفت داروی دیگرـ بگیرند:

برگ مورد و قصب‌الزریره، گل نسرین، قرنفل	از هر یک یک درم
مر و مازو	از هر یک نیم درم
مشک	چهار حبه
کافور	چهار حبه
اقلیما و نمک اندرانی	از هر یک چهار قیراط

همه را بکوبند و فتیله به‌انگبین فرو برند و بدین داروها اندرگردانند و بینی اندر نهند.

بهترین علاج اندرین علت عصاره پودنه چکانیدن است و دارشیشعان و خربق سپید کوفته و بیخته و صدف سوخته اندر دمیدن سود دارد. همچنین عود بلسان کوفته و بیخته اندر نهند و سود دارد.

آن را که ماده عفونت اندر مصفات باشد خردل کوفته در سکنجبین به‌زودی حل کرده بدان غرغره کنند و بر اثر آن غرغره دیگر کنند و بدین صفت بگیرند:

سعد و سنبل و مشک

همه را به‌شراب ریحانی اندر برند و غرغره کنند.

آن را که ماده اندر دماغ باشدـ بر میان سه داغ برنهند نافع باشد.

سیم - ریش بینی

این بر سه گونه باشد:
یا خشک ریشه برمی‌آورد.
یا بثورهای کوچک
یا ریش‌های تر باشد و گنده شود.

درمان ـ باید دانست که بینی عضوی است تر، تر از گوش و خشک تر از چشم و بدین سبب داروهای گوش باید که میل به‌خشکی داشته باشند و داروهای چشم میل به‌تری و داروهای بینی این و آن باشند و هرگاه که درمان خواهند کرد اگر سر و تن ممتلی باشد حب قوقا یا حب ایارج باید خوردن تا سر و تن از ماده پاک شود.

اما ریش‌های خشک راکه با خشک ریشه باشد ـ موم روغن که از موم صاف سپید و مغز ساق گاو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه یا روغن گل و زیت انفاق سازند بهتر باشد و زیت انفاق از غوره زیتون سازند.

اگر ریش خشک باشد ـ کتیرا را کوفته و بیخته و لعاب ابقول (اسپرزه و بزرقطونا) و لعاب خطمی و روغن بنفشه بهم بزنند و طلا کنند. اول کتیرا در لعاب کنند تا تر شود سپس روغن برچکانند و بهم بزنند.

صفت موم روغن دیگر ـ زوفای تر و پیه بط (مرغابی) و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو و موم زرد با اندک انگبین همه بهم بگدازند و بسرشند چنانکه رسم است.

صفت طلای (مالیدنی) دیگر ـ مازو با هلیله زرد و روغن گل و موم سپید مصفا و مردار سنگ و گلاب سرکه مرهم سازند و طلا کنند.

صفت طلای دیگر ـ بگیرند سرب سوخته و شراب کهن و روغن مورد و همه را بهم بسایند و بر آتش نرم بپزند تا ستبرا شود و در آتش نرم بپزند و در ظرف مسین و بکار دارند و طلا بر این صفت کنند: بگیرند

مردار سنگ	چهار درم
شب یمانی	چهار درم
سداب	سیزده درم

همه را به‌روغن مورد بسرشند و مرهم کنند. ریش تر و شوخ پاک را:

بگیرند آب انار ترش و در دیگِ مسین کنند و بپزند تا نیمه باز آید و پنه بدان آلوده کنند و در بینی فرو برند.

صفت مرهمی که ریش بینی را برطرف کند: بگیرند

زاک سیاه و قلقطار و مر	از هر یک هفت درم
قلقدیس	شش درم
شب و زراوند و گرد با زرد (قنه یا قاسنی) و توبال مس	از هر یک چهار درم
کندر	یک درم

همه را بکوبند نرم و بپزند و در اندازه ده استار سرکه تیز بزنند تا به‌قوام انگبین شود و فتیله بدان آلوده کنند و بینی اندر دمند.

صفت داروی دیگرـ ریش بینی و خون آمدن از بینی را باز دارد. بگیرند:

شب یمانی و مر و زرنیخ	از هر یک چهار درم
اقلیمای سیم	دو درم
مازو	یک درم
روی سوخته	یک درم و نیم
گزمازج و گلنار	از هر یک سه درم
بوره ارمنی	یک درم
زاک سیاه و قلقطار و قلقدیس	از هر یک دو درم
سرب سوخته و کندر	از هر یک سه درم

همه را بکوبند و بپزند و با ده استار سرکه بجوشند چنانکه به‌قوام انگبین باز آید و برفتیله کنند و در بینی گذارند.

چهارم ـ ناصور بینی

بر دو گونه است:

یکی گوشت باشد سرخ و تیره و از وی زرداب گند همی پالاید و بسیار باشد که در بینی گوشت فزونی پدید آید و رنگ آن تیره و سخت باشد و کام نیز آماس گیرد. آماس صلب گمان افتد که ناسور است و آن سرطان باشد. (ناگفته نماند که پزشکان قدیم از

وجود آماس صلب (سرطان) آگاه بودند و در این‌جا هم اشاره به‌سرطان بینی می‌کنند).

علامات فرق میان ناصور سرطان ـ این است که ناصور بیشتر از پس سرسام و نزله مزمن پدید آید و نرم باشد و گاه باشد که دراز گردد و سر از بینی بدر کند (تصور می‌رود که در این‌جا منظور پولیپ باشد که گاهی دنباله دارد و از بینی بیرون می‌آید).

گاه باشد که زکام فرود آید و سرطان بثور صلبی باشد و از وی هیچ‌تری نپالاید و به‌سبب صلبی و کشیدگی با درد باشد و اعراض و سایر علایم بر آن گواهی دهند.

درمان ـ راه درمان ناصور دو است:

یکی به‌دارو و دیگری به‌دستکاری و بریدن و تراشیدن.

اما داروئی که آن را پاک کنند آن است ـ که انار ترش تازه بگیرند و با پوست بکوبند و به‌فشارند و رب آن را با ثقل باه (ناردانک) نیم پخته یک روز در طاس مسین کنند و بگذارند و روز دیگر ثقل آن را از آب جدا کنند و بکوبند و بپزند و از وی شیاف کنند و هم بدان آب آن تر کنند و در بینی نهند. اگر در این شیاف وقت پختن قدری نوشادر را افکنند قوی‌تر باشد. اگر نار ترش و تازه آماده نباشد پوست انار بگیرند و در آب انار دانک بپزند روا باشد.

صفت دارو ـ بگیرند چهار درم شب یمانی و چهار درم سداب تر به‌روغن مورد بسایند و مرهم کنند و در بینی نهند و ریش‌های تر و خشکناک را:

بگیرند آب انار ترش را در ظرف مسین کنند و بپزند تا پخته باز آید:

اشنان سبز	یک جزو
مر صافی	یک جزو

هر دو را نرم بسایند و فتیله کنند از کتان و به‌سرکه انگوری تر کنند و بدین دارو اندر گردانند و در بینی کنند.

صفت داروی دیگر ـ بگیرند گاو زهره و با انجیر بکوبند و فتیله کنند و در بینی نهند.

صفت داروی دیگر ـ بگیرند پودنه کوهی خشک و بکوبند و بپزند و هم قتیله به‌آب پودنه یا سرکه یا به‌شراب تر کنند و بر این پودنه کوفته اندر گردانند و در بینی نهند.

صفت داروی قوی‌تر ـ بگیرند شب یمانی و مس سوخته و توبال مس و بیخ سوسن سپید و قلقند و قلقطار و زاک سیاه و نطرون از هر یک راست هم بکوبند نرم و بینی اندر

دمند.

اگر فتیله به‌شراب انگوری یا به‌آب انار ترش که با پوست گرفته باشند، و فشرده‌تر کنند و بدین دارو اندر گردانند و در بینی نهند سودمند است.

صفت داروی قوی‌ترـ بگیرند قلقند و قلقطار و (شخار) و زاک سیاه و شب یمانی.

هر یک راست هم بکوبند و بپزند و اول ناصور را بشویند سپس این دارو را به‌کار دارند چنانکه داروهای دیگر را.

طریق دستکاری و بریدن و تراشیدن

چنان باشد که کاردی سازند نیم‌گرد و باریک و تیز و آن را در بینی کنند و برگردانند تا گوشت‌های فزونی را ببرد و بتراشد سپس سرکه و گلاب بر نی کنند و بشویند و پر مرغ بگیرند و خرقه برنایره آن پیچند و آن را به‌آب انار ترش یا غیر آن تر کنند و به‌دارویی که یاد کرده آمد اندر گردانند و در بینی نهند تا نگذارد که منفذ بینی بروید و بسته شود.

اگر ناصور (ناسور) در اندرون‌تر باشد (داخل‌تر) و آلت بریدن بدان نرسد منشاری سازند از ابریشم یا از موی اسب و به‌پارسی اره خوانند و این چنان باشد که موی را بگیرند و گره بسیار برنند تا گره به‌جای دندانه اره باشد و سوزنی بسازند از سرب و آن را خم دهند و این بدان سوزن داخل کنند و سوزن را بینی اندر کشند و منفذی که از بینی به‌کام آید، بیرون آرند و هر دو سر موی بگیرند و آن را برسان اره، کشند باری چند تا گوشت فزونی را ببرد و منفذ گشاده شود. سپس عطسه آرند تا پاره‌های که بریده باشند بیرون آید، سپس بشویند به‌سرکه و گلاب و دارو اندر دمند.

دستکاری و داروهای قوی و غیر آن چنان باید که نخست استفراغ کرده باشند و آن را پاک. (چنانچه ملاحظه می‌شود پزشکان و جراحان قدیم برای عمل پولیپ بینی و احیاناً لوزه سوم همان وسائلی را به‌کار می‌بردند که متخصصین گوش و حلق و بینی امروز به‌کار می‌برند و این از ابتکارات و اختراعات غربی‌ها نیست).

و سرطان را به‌هیچ وجه نباید جنبانید و دارو نشاید به‌کار برد جز پرهیز جراحت‌ها (پانسمان). گوشت فزونی را نخست باید پاک کنند سپس شیافی سازند از انار ترش و کوفته و فشرده (فشارده) و هم در آب آن پخته و در بینی کنند و صفت این شیاف هم در

این باب یاد کرده آمده است و این شیاف بسازند:

انار ترش و شیرین و کلی نارسیده و تلخ.

اگر گوشت سخت باشد انار ترش بیشتر کنند و اگر چیز تیز آید نارسیده بیشتر کنند.

گروهی اندکی قلقطار و زنگار و نشادر در این شیاف زیادت کنند.

هرگاه از این شیاف ملول شوند بیرون کنند و بینی را به‌آب انارها که یاد کرده آمده طلا کنند.

صفت داروی دیگر۔

بگیرند: شب یمانی و مرصاف	از هر یک جزوی
قلقطار و مازو	از هر یک نیم جزو

همه را بکوبند و در بینی بدمند و داروها که در درمان ریش یاد کرده آمده در درمان این بیماری سود دارد.

اگر از قوت داروها آماس کند روزی چند آسایش دهند و پس از آن روغنی که از موم صاف و روغن گل و انگبین کرده باشند طلا کنند.

هرگاه آماس افکند آسایش بدهند و باز دارو به‌کار دارند و گلقند و خرنوب ترنبطی بکوبند و پشم پاره بدان تر کنند و در بینی گذارند تا گوشت فزونی را خشک کند و بیفکند و در جوز سرو همین منفعت یافته‌اند.

اگر زاک سبز بسایند چون سرمه و بامداد و شبانگاه در بینی بدمند خشک کند و بیفکند.

(چنانچه ملاحظه فرمودند سرطان بینی را درستکاری نیمکردند و تنها پانسمان نموده و می‌سوزانیدند همانطور که امروز ما عمل می‌کنیم).

پنجم ـ آمدن خون از بینی و درمان آن

خون آمدن از بینی سه گونه باشد:

یکی آنکه قطره چند بیاید و خود بایستد.

دوم آنکه قطره قطره می‌آید و بسیار گردد و دیر بایستد.

سیم آنکه به‌یکبار آید و بسیار آید

اسباب آنکه بسیار آید چهار نوع است:

یکی آنکه خون اندر همه تن غالب شود و بجوشد و رگی گشاده گردد.

دوم آنکه در رگها و شریان‌ها گشاده شود و آنچه از شریان‌ها علاج پذیرد.

سیم بحران بیماری‌های حاره (از پس بیماری‌های حاره).

چهارم آسیبی و زخمی که بر سر آید.

سبب لخته که قطره‌قطره آید بخاری گرم باشد که به‌دماغ برآید و رگ‌ها را گرم کند و سر رگی گشاده شود. گاه باشد که از چنان خون آمدن سبب راحت و منفعت نباشد که سبب ضعف مفرط بود. آن را بکه سبب ضعف نباشد از پس آن راحتی و سبکی یابد و رنگ چشم و روی به‌اعتدال باز آید و این منفعت مردم خون افزای (فشار خونی) و گرم مزاج و خداوند دماغ و جگر گرم یا خداوند ذات‌الجنب یا ذات‌الریه باشد و خداوند ذات‌الجنب را نافع‌تر از آن باشد که خداوند ذات‌الریه را در جمله خداوند (صاحب) بیماری‌های حاره. خداوند آبله و حصبه را سود دارد و بحران بزرگ باشد.

آن را که سبب مضرت باشد رنگ و روی زرد شود یا تیره و لاغری پدید آید و اطراف سرد شود و اگرچه دیر بازایستد عاقبت آن خیر باشد و از ضعف جگر و استسقاء ایمن نباشد.

علامات فرق میان آنچه از رگ‌های سر و بینی و دهان آید و آنچه از شریان دماغ آید آن است که خون شریان رقیق و سرخ و گرم باشد و بعضی باشد که خون در می‌آید و ساکن می‌شود و باز می‌گردد.

درمانـ اما خون آمدن بحرانی را و آن را که به‌سبب پری رگ‌ها باشد باز نباید داشت تا آنچه طبیعت دفع می‌کنند برود (منظور این است در مردم خون افزای و فشار خونی جلوی این نوع خونریزی را نباید گرفت زیرا این خون آمدن به‌منزلهٔ دریچه اطمینان است که طبیعت کمک می‌کند).

اما اگر از حد بگذرد و قوت ساقط شود تدبیر باز برداشتن باید کرد و برای این کار رگ زدن بهترین و صواب‌ترین درمان است. لکن باریک باید گشادن که خون بیآید و خون اندک بیرون باید کرد چندان‌که ماده بر آن جانب میل کند و داروها که خون باز دارند بعضی قابض است و بعضی سود کننده و فسرانده و بعضی لزج و بعضی تیز و داغ

به‌خاصیت بازدارنده و بعضی آن است که از این معنی دو یا سه اندرویست.

داروهای خون باز دارنده

اما داروهای قابض ـ چون عصاره لحیته التیس، گلنار، گل سرخ، عدس، مازو، عصاره برگ امرود و عصاره عصاءالرّاعی و مانند آن داروها شکوفه خرما، عصاره کوکب، عصاره برگ باقلا و داروهای دیگر چون گرد آسیا و گرد خاک کندر.

داروهای داغ کننده ـ چون قلقطار و انواع ذرورهائی که به‌خاصیت خون باز دارند چون آب بادروج و آب پودنه و از این جمله داروهای داغ کننده به‌احتیاط به‌کار باید داشت از بهر آنکه سر جراحت‌ها بسوزانند و داغ و خشک ریشه برآورند و بیم باشد که اگر خشک ریشه بیفتد خون آمدن معاودت کند و برگردد و بیشتر از بار نخست آید از بهر آنکه هرگاه خشک ریشه بیفکند سر رگ فراخ‌تر شود.

خون آمدن از بینی

خون آمدن از بینی که پزشکان آن را رعاف گویند اگر به‌حد افراط نرسد و آمدن خون ضعیف باشد متعرض درمان آن نباید شد.

اگر سبب آن حدث و حرارت مزاج باشد و رقت خون ـ علاجش فصد و خوردن مبردات (در افرادی که دچار فشار خون هستند) است. غذا و دارو همان است که در افراد خون افزای می‌دانیم.

اگر پس از این تدابیر باز خون به‌افراط آمده باشد ریختن آب سرد بر سر و پیشانی به‌قدر طاقت و بستن ران‌ها و بازوها سودمند است و آب نعناع تازه یا کافور را با آب گشنیز تر دربینی چکانند یا آب برف و یخ یا گل خطمی را با سرکه ضماد نمایند و آشامیدن آب و نشستن در آب سرد بسیار سودمند است.

اگر سبب رعاف بسیاری خون باشد و خون به‌افراط بیاید ـ علاجش فصد و حجامت میان شانه و خوردن دوغ ترش مفید است.

صفت ترکیبی که خون از بینی باز دارد ـ بگیرند:

آب شکوفه خرما و اقاقیا	از هر یک نیم اوقیه

کافور   یک حبه

در بینی چکانند.

عصارهٔ لحیته التیس با کافور و آب گشنیز تر و آب خیار با کافور «بادروج با کافور» عصاره لسان الحمل با کافور و گل مختوم آزموده و عصارهٔ عصاءالراعی با کافور سخت نافع است و آزموده.

اگر چیزی داغ کننده و قابض نیاز افتد ـ زنگار به‌سرکه بسایند و اندر چکانند اندک‌اندک و آب لسان الحمل با گلنار سوده نرم قابض است.

اگر به‌چیزی فسراننده نیاز افتد ـ انیسون در آب حل کنند و در بینی چکانند لیکن بسیار نکند و اندک‌اندک باید کرد و افراط نشاید به‌هیچ حال و آب سرد بر سر ریختن علاج صواب است.

صفت فتیله‌ها ـ بگیرند فتیله از زاک و قرطاس سوخته (کاغذ) و کندر و آب بادروج و در بینی بگذارند.

قلقطار، زاک، زنگار و خانه عنکبوت فتیله کنند.

گرد سفال سپید و گرد آسیا و خاک کندر و قرطاس سوخته و زاک از هر یک راست هم بگیرند و بینی اندر دمند تا به‌قعر بینی رسد و خون را باز گرداند.

هر گاه که دارو بردمند بینی را ساعتی نیک بگیرند و آنچه به‌کام فرود آید برمی‌اندازند.

صفت طلای ـ بگیرند آب برگ سداب، برگ اطراف (رزانگور) و آب برگ امرود، آب برگ (آبی) و آب عصاءالراعی و آب برگ مورد تر کوفته و با گلاب بهم بیامیزند و سرد کنند و بر پیشانی طلا نمایند با خرقه کتان که بدان می‌آلایند.

دیگر ـ بگیرند آرد جو، خطمی، گل ارمنی، اقاقیا، عصاره لحیته التیس و عصاءالراعی و گلنار و صندل و اندکی کافور و اندکی افیون.

همه را به‌سرکه بسرشند و بر سر و پیشانی بمالند و خرقه کتان بر آن تر کنند و بر پیشانی و بر سر نهند.

سنگ آسیا گرم کردن و سرکه به‌روی ریختن و سر به‌بخار آن داشتن سود دارد. گفته‌اند رگ زدن علاج صواب است لیکن آن را که خون قطره‌قطره می‌آید و اندک‌اندک و

یا یکبار می‌آید و بسیار می‌آید خون بیشتر بردارند و گاه باشد که خون چندان باید برداشت که بیمار بحد غشی برسد تا خون در حال بایستد؛ پس طبیبان به‌حکم شاهدها دست به‌این کار خواهند زد و اگر قوت بیمار ساقط نشود آن وقت باید دست به‌این کار زد و حجامت برپس سر سودمند است. اگر خون از بینی از طرف راست می‌آید **محجمه** بر موضع جگر می‌باید نهاد و اطراف بستن سخت نافع بود تا بدان حد که اگر خایه را بندند صواب باشد و اگر گوش‌ها ببندند صواب باشد و در آب سرد نشستن چندان‌که طاقت دارند و آب سرد در دهان گرفتن علاج نیکو است و آنجا که آب سرد نباشد با یخ سرد کنند.

اگر سبب رقیقی و گرمی خون باشد و جوشیدن آن را ـ پس از اینکه این تدبیرها کرده باشند برای جلوگیری از خون آمدن شراب دهند و حرارت بنشانند به‌شراب عناب و شراب خشخاش و غذا عدس و آبغوره با آب سماق و خایه مرغ نیم برشته و پنیرتر و بیضه مرغ خانگی بهترین غذا است خاصه کسی را که سبب خون آمدن از زحمت و آسیبی باشد و نگاه باید داشت که اگر چیزی از داروهائی که در بینی کنند به‌کام فرود آید به‌معده فرو نشود زیرا معده باد گیرد و نبض ضعیف شود و غش افتد. پس اگر ناگاه فرو شود تدبیر قی باید کرد و اگر از معده فروگذرد تدبیر باید کرد تا زود بیرون آید چنانکه در معده و روده هیچ نماند.

بباید دانست که گاه باشد که در بیماری دماغی تدبیر آن باید کرد که خون از بینی بیارند و طبیبان قدیم داروهائی ساخته‌اند و بدان سبب از بیماری شفا پدید آمده است.

شیافی که از بهر این کار ساخته‌اند ـ (خون آوردن از بینی) بگیرند:

کندش و مویزج و فرفیون

همه را بکوبند و به‌زهره گاو بسرشند و شیاف کنند نافع بود (انشاءالله).

ششم ـ درمان شکستگی و کوفتگی بینی

علاج شکستگی و کوفتگی بینی را در باب شکستن و بستن یاد کرده آمد و این‌جا منحصر است به‌درمان‌های فوری.

علاج ـ بینی را پنبه اندر نهند یا چیز دیگر که آن را راست دارد و هر ساعت آن پنبه را

از بینی بیرون بگیرند و بینی دست می‌کنند برفق و باز به‌جای می‌نهند و طلا بربینی می‌کنند بدین ترتیب:

صبر، مر، ماش مقشر، زعفران، رامک، گل ارمنی، خطمی و لادن.

همه را به‌آب گز بسرشند و طلا کنند نافع بود.

هفتم ـ تدبیر بیرون آوردن چیزی که در بینی ماند

داروهای عطسه‌آور که اندر موضع خویش یاد کرده آمد بینی اندر دمند و سوراخ بینی که خالی است و چیز اندر وی نیست به‌دست گیرند و لب‌ها و دهان بس فرو گیرند تا چون عطسه فرود آید به‌قوت عطسه آن چیز فرود آید.

هشتم ـ خارش بینی

علت آن از بخارهای گرم و تیز باشد که از جانب سر و دماغ یا مقدمه نزله و زکام باشد یا مقدمه خون آمدن از بینی و علامات آبله و حصبه.

درمان ـ آن را که سبب برآمدن بخار باشد، تن و معده را از آن پاک باید کرد و دماغ را با بوئیدن‌ها قوت دادن چون صندل و کافور و چون سرکه و گلاب و روغن گل یا سفوف گشنیز یا اطریفل تا بخار از دماغ بازداشتن و طعام‌های معتدل فرمودن. آن را که خارش بینی مقدمه خون آمدن باشد رگ زنند و طعام‌ها و تدبیرها که در علاج خون آمدن از بینی یاد کرده است فرمودن.

نهم ـ بسیاری عطسه و سبب درمان آن

عطسه حرکت دماغ است به‌یاری هوائی که بدو رسد و از راه بینی کشد و این حرکت از جهت خلط تیز است که بدو رسد و عطسه سر و دماغ را همچون سعال (سرفه) است مرشش را چنانچه ابوعلی سینا می‌گوید.

گروهی گمان برده‌اند که عطسه آن وقت باشد که خلط در دماغ مستحیل شود تا دماغ آن را به‌یاری هوای بیرون ممتلی کند و هوای بیرونی به‌هوای اندرونی پیوندد و حرکت عضله‌های سینه و حجاب، هوا را بجنباند تا دفع دماغ به‌قوت جذب هوای عزیزی

به‌قوت این عضله‌ها می‌ترابد و خلط از جای کنده شود (از راه رفلکس عصبی).

گفته‌اند که در حال عطسه باید که سر در پیش دارند برابر سینه و گردن پیچیده در وی از یکسو نشاید، تا عطسه راست بیرون آید و رگ عضله کشیده نشود یا پیچیده و مانند این مضرتی بروز کند.

بسیاری عطسه پنج کس را زیان دارد:

یکی خداوند زکام را در ابتداء از بهر آنکه مادهٔ زکام ساکن باشد تا پخته شود و عطسه نگذارد که ساکن باشد بدان سبب خام بماند و کار دراز گردد.

دوم ـ در تب‌ها زیان دارد و قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی نماید.

سیم ـ کسی را که می‌باید که دماغ به‌سبب حرکت گرم شود و ماده را به‌خود کشد، زیان دارد از بهر آنکه دماغ را بجنباند و گرم کند و ماده را آنجا کشد.

چهارم ـ کسی را که در سینه ماده بسیار باشد باز دارد و هم از بهر این معنی که ماده کرده‌اند.

پنجم ـ کسی را که خون از بینی بسیار آید زیان دارد و رگ‌های بینی را بگشاید و خون بیارد.

و سه کس را سود دارد:

یکی آنکه ـ در سر بخاری یا ماده‌ای اندک باشد سود دارد و گرانی سر را زایل کند.

دوم آنکه ـ آن را که در دماغ ماده پخته باشد اگر چه غلیظ و بسیار باشد چون پخته باشد عطسه دلیل قوت دماغ باشد و بدین سبب است که هر بیماری که به‌مرگ نزدیک بود عطسه نتواند کرد و امید از وی برباید داشت.

سیم آنکه ـ زنان را به‌وقت زادن سود دارد و بیرون آوردن بچه و مشیمه را یاری دهد.

درمان ـ آن را که از عطسه بازدارند ـ روغن گل خوشبوی مدتی بر سر مالند عطسه باز دارد و چیز گرم آشامیدن و آب گرم بر سر ریختن و روغن نیم‌گرم در گوش چکانیدن و بالش گرم کرده در زیر قفا نهادن و تفکر و به‌اشتغال مهمات کردن و تکلیف برگردانیدن سود دارد و چشم و گوش و اطراف و کام مالیدن و دهان فراخ باز کردن و عضله‌ها روغن مالیدن خاصه عضله‌های بناگوش و اندر چیزی ژرف نگه کردن در بازداشتن عطسه یاری دهد و گرد و دوده سخت زیان دارد.

آن را که عطسه آوردن نیاز باشد ـ کندش و خربق سپید و فلفل و جندبیدستر و خردل مفرد و مرکب کوفته و بیخته بر پر مرغ بگیرند و در بینی کنند عطسه آرد و مردم محروم را صواب این باشد که از این داروها چیزی ببوید و در بینی کشد. افیون و زراوند و گلپر عطسه آرد[1].

برای مثال در فرهنگ طبی در لغت عطسه چنین نوشته شده است: عطسه عبارت است از بیرون راندن هوا با فشار و قدرت و متناوب و اسپاسمودیک از راه بینی و دهان یا به‌عبارت دیگر عبارت است از بیرون راندن غیرارادی و دفعتاً و شدید و رسا و قابل شنیدن و صدادار هوا از راه دهان و بینی.

چنانچه در صفحات پیش دیدیم در مبحث عطسه شرح مفصلی بیان شده از فیزیولوژی و علت عطسه گرفته تا انواع و اقسام و درمان آن که نظیر آن کمتر در کتاب‌های امروزی دیده می‌شود.

رعاف

یعنی خون رفتن از بینی. چون از بحران باشد نشانی‌اش آن است که در روز بحران یعنی چهارم، هفتم، نهم، یازدهم، چهاردهم بیماری خون از بینی آید.

درمان ـ داروهای رعافیه و بند آورنده خون به‌کار برند، یا با آب گشنیز تر کنند و بچکانند و یا آنکه فتیله کنند و سفیده تخم‌مرغ را تر کنند و با آن آلوده بر بینی نهند، سپس با داروهائی که رفع کننده رعاف باشد به‌کار برند.

داروهای بندآورنده خون از بینی (رعاف)

افیون، دقاق (نرم کرده) و کندر، زاک، عدس، گلنار، اقاقیا، کافور

---

۱. ناگفته نماند آنچه که در این‌جا اشاره می‌شود تنها مربوط است به‌عقاید پزشکان قدیم و برای اینکه از عقاید آنها آگاهی پیدا نمائیم بدرج آن اقدام کرده‌ایم تا وسعت تفکر و تعمق پیشینیان ما دربارهٔ حل معضلات پزشکی معلوم گردد و بدانیم که برای علل بیماری‌ها و یا تظاهرات آنها و به‌عبارت دیگر جهت شناخت فیزیولوژی این تظاهرات تا چه پایه کوشش و تلاش می‌کردند تا پاسخ قانع کننده‌ای برای خود و دیگران نمی‌افتند از پای نمی‌نشستند.

باب چهارم
دستگاه بینانی

درد چشم

درد چشم که آن را اطباء به‌عرف رمد خوانند عبارت است از ورم طبقه ضخیمیه و ملتحمه که طبقه پنجم از طبقات چشم است. یعنی آن گوشت سفیدی که در چشم دیده می‌شود که هرگاه ورم کند آن را رمد می‌گویند و غالباً پلک‌های چشم نیز در ورم شرکت می‌کنند.

علامت ـ سرخی چشم‌ها و ورم و جهندگی رگ‌ها.

درمان ـ

خوردن مبردات مانند شیرهٔ تخم کاهو	دو مثقال
شیرهٔ تخم گشنیز	یک مثقال
شیرهٔ عناب	دو مثقال
لعاب بزرقطونا	یک مثقال
خاکشیر	سه مثقال
شربت بنفشه یا شربت نیلوفر	از هر یک سه مثقال

اگر وجع و ورم شدت داشته باشد ـ این ملین را میل نمایند:

شاهتره ـ عنب‌الثعلب، بیخ کاسنی، گل بنفشه، گل نیلوفر از هر یک دو مثقال

عناب، سپستان	از هر یک ده دانه
آلو بخارا	سه مثقال

پوست هلیله زرد	سه مثقال
شیرخشت و ترنجبین	از هر یک ده مثقال

اگر نیاز به‌تکرار باشد این ملین مکرر میل نمایند و یک شب در وقت خواب سه مثقال اطرفیل صغیر میل کنند.

غذا آش برنج و آش عدس و ماش و چلو با زردهٔ تخم مرغ تا وقتی که ورم و وجع سکوت نماید. ابتدا صندل سرخ دربندی «حضض مکی».

افیون به‌آب عنب‌الثعلب یا آب گشنیز و کوکنار و آب خیار هر یک که باشد به‌دور چشم‌ها، چنانکه اندرون چشم‌ها نرود، بمالند و مالیدن قرص مبارک به‌آب گشنیز به‌دور چشم مناسب است (مالیدن این قرص بدور چشم‌ها).

صفت قرص مبارک:

صبر زرد، اقاقیا، صندل سرخ، هلیله زرد	از هر یک پنج مثقال
گل ارمنی، افیون، صندل سرخ، هلیله زرد	از هر یک سه مثقال
ریوند چینی، فوفل، مرمکی، کافور، ورق گل سرخ	از هر یک دو مثقال
زعفران	یک مثقال و نیم

اجزاء را نرم کوبیده به‌آب گشنیز تر کرده قرص سازند و پس از پنجم به‌همین ادویه:

صبر سقطری، مرمکی، زعفران یک مثقال اضافه نمایند و زردهٔ تخم‌مرغ شب‌ها بر پشت چشم ضماد نمایند و چیزی درون چشم و بینی نکنند مگر سفیدهٔ تخم‌مرغ و به‌دانه و بزرقطونا را با یکدیگر بسرشند و صاف کنند و چهار روز مکرر به‌چشم بچکانند و بعد از چهارم خبازی و به‌دانه را کوبیده و نیم‌کوب و شسته و مجموع را بجوشانند و صاف نمایند با سفیده تخم‌مرغ در شیشه کرده برهم زنند و نیم‌گرم بچشم چکانند که درد تسکین یافته و در وجع مجرب است.

اگر وجع شدید باشد ـ شیاف ابیض و افیون را با سفیدهٔ تخم‌مرغ یا شیر دختر اگر باشد بسایند و برچشم بچکانند.

(ناگفته نماند چنان که گفتیم منظور از یادداشت این قسمت‌ها توصیف و تعریف داروهای طب سنّتی است و باید بدانیم در عصری که این گونه روش‌های درمانی متداول بود کسی از علت حقیقی درد چشم‌ها که ما امروز می‌دانیم، آگاه نبود و نباید به‌پزشکان

قدیم ایراد گرفت).

طریق ساختن شیاف ابیض

سفیداب قلع	بیست مثقال
صمغ عربی	پنج مثقال
افیون، کتیرا	از هر یک، یک مثقال

اجزاء را نرم کوبیده با سفیدهٔ تخم‌مرغ سرشته فتیله نمایند بهر اندازه که خواسته باشند با مقراض بچینند و بعد از سکون وجع و کم شدن سرخی این ذرور ابیض را به‌کار برند:

انزروت، جومقشر، نشاسته، بزرقطونا

اجزا را مساوی و بعضی در زمستان بدل بزرقطونا نبات سفید می‌کنند و این ذرور چهار دارو و داروی سفید نامند و طریق استعمال آن چنین است:

که قدری از ذرور به دو انگشت سبابه و ابهام بگیرند و به‌پلک چشم‌ها بپاشند و چشم را بر هم بگذارند و بعد از آن که کم‌کم آب اندران تمام شد چشم‌ها بگشایند.

نوع دیگر چشم درد علامتش این است ـ که ورم و سرخی و آمدن چرک و ریختن آب کمتر است و درد و سوزش و التهاب بیشتر. در این‌جا مسهل زیر مناسب است:

بنفشه	ده مثقال
ورق گل سرخ	پنج مثقال
رب‌السّوس، کتیرا	از هر یک دو مثقال

خربزه (یا هندوانه) را به‌روغن بادام چرب کرده پوست آن را تراشیده پنج مثقال سقمونیا در آن گذاشته در خمیر گرفته زیر خاکستر با آتش ملایم نهاده به‌حدی که پخته شده باشد سپس سقمونیا را بیرون آورده سپس سه مثقال اجزاء را کوبیده قرص سازند مطابق تدبیری که تماماً به‌نحوی که گفته شد.

نوع دیگر از چشم دردها ـ علامتش شدت ورم است یا کمی سرخی و بسیاری چرک و آب ریختن و طپیدن (تپیدن) پلک‌ها در وقت خواب و سنگینی و نبودن دیگر علائم دیگر انواع چشم دردها.

درمان ـ خوردن اطریفل صغیر است یا ایارج فیقرا بدستوری که قبلاً گفته شد یا شبیار، به‌همان دستور، جمله را در آب بخیسانند و خوب بشویند و باده برابر آب صاف بجوشانند تا به‌نصفه رسد و صاف کنند و صاف شدهٔ آن را با لعاب بزرگ نیم‌گرم در چشم بچکانند و چشم را به‌آبی که اکلیل‌الملک در آن جوشانیده باشند، بشویند و حضض مکی، صبر زرد و مرمکی و اقاقیا و زعفران با آب عنب‌الثعلب به‌دو چشم بمالند و بعد از سکون ورم و وجع داروی ابیض در چشم بکشند و دیگر تدبیر به‌نهجی است که قبلاً گفته شد.

نوع دیگر درد چشم ـ علامتش تیرگی رنگ چشم است با چرک و دیگر علامت.

درمان ـ تدبیر ماءالشعیر و شربت بنفشه بسیار نافع است و دیگر تدابیر مانند قبل است.

نام‌های بیماری چشم و اصطلاحات مربوطه

۱ـ برد ـ آن رطوبت و آبی غلیظ است که در پلک چشم گرد آید و فسرده گردد، چون تگرگ.

۲ـ تحجر ـ آماسی است کوچک و سخت که در چشم فسرده گردد.

۳ـ الصاق ـ برهم رستن لب‌های برگ چشم است.

۴ـ سره ـ کوتاهی پلک چشم است، چنانچه لب‌ها هر دو به‌یکدیگر نرسند نه در خواب و نه در بیداری و خواب دارنده این علت را خواب خرگوشی خوانند و این بیماری یا خلق باشد یا برحسب علتی که پلک را بریده باشند و باز دوخته باشند یا به‌سبب تشنج ماهیچه‌های چشم یا غده و گوشت فزونی باشد.

۵ـ شعیره ـ آن آماسی است دراز بررستنگاه مژه چون جو شکل.

۶ـ شعرزاید ـ موی زیادی ـ درمان ـ دستکاری است و داروی تیز کشیدن چون شیاف اخضر و باسلیقون و اگر شعرزاید را برکنند و برآنجایگاه خون ضفدع (قورباغه) ستبر و خون مرارالکلب بمالند قوی باشد و هر یک جداگانه سود دارد و خون خارپشت و زهره او چکانیدن سودمند است، کف دریا با لعاب بزرقطونا بسرشند و بمالند جای موی را بی‌حس و خدر کند و موی را بگذارند که بروید.

۷ـ انقلاب شعرـ آن است که موی مژه ناهموار رسته باشد و بعضی به‌سوی چشم باز گشته باشد و در چشم خلد و عوارض موی فزونی پدید آید.

درمانـ موی راست باید کرد یا باید کند و صدف‌های کوچک را بسوزانند و با قطران بسرشند و برآن موضع بمالند.

۸ـ درد رنجـ بعضی از پزشکان گفته‌اند که درد رنج آماسی است که در چشم پیدا شود.

۹ـ سلاقـ سرخ شدن کنارهٔ پلک چشم باشد و اگر زود درمان نکنند مژگان بریزد و کنارهٔ پلک چشم بسوزد.

۱۰ـ ثرناق (شرناق)ـ جسم زیاده‌ای است همچون پیه که با ماهیچه‌ها بافته شود و غشایی در وی پوشیده بر پلک پایین پدید آید و خداوند زکام و نزله ترشحی و مرطوب را بیشتر افتد. پلک چشم سبز گردد و چشم به‌گرانی گشاید و پیوسته چشم تر باشد و خداوند این علت روشنائی آفتاب را نتواند دید و زود اشک فرو ریزد و عطسه فرود آید.

۱۱ـ جربـ چهار نوع است:

۱ـ باطن پلک چشم سرخ و درشت گردد و اشک بریزد و بیشتر از دنبال چرک گرم و درمان نادرست حادث گردد و غبارها و دودها بیشتر علت آن است.

۲ـ درشتی و ناهمواری و درد بیشتر باشد و اشک بسیار تر آید.

۳ـ قوی‌تر باشد و هرگاه باز گردانند شکاف‌ها پیدا شود.

۴ـ سخت‌تر باشد و باطن پلک سیاه و تیره و خشک ریشه پدید آید.

۱۲ـ خارشـ خارش باطن پلک چشم و گوشه‌های چشم و اشک ریختن.

۱۳ـ جسارالاجفانـ پلک چشم سخت می‌شود چنانچه هرگاه که از خواب بیدار شود چشم را نتواند گشود تا زمانی به‌دست بمالند و درگوشه چشم رمش (رَمَش ـ به‌فتح را و میم سرخی پلک چشم و ریزش آب از آن) پدید آید.

۱۴ـ توثه (تونه)ـ گوشت زیادی است سرخرنگ و نرم به‌شکل توت و آویخته و بعضی در بیرون پلک باشد و بعضی در اندرون پلک و بعضی زیرین و بعضی به‌سیاهی زند و از بعضی خون برآید و از بعضی نیاید.

درمانـ دست کاری است.

۱۵ـ مکنه ـ بادی غلیظ است در پلک چشم. نشانی آن، آن است که هرگاه دارنده آن از خواب بیدار شود پندارد که در چشم از خاک است.

۱۶ـ سولول ـ (ثولول)ـ با منقاش بگیرند و با ناخن بردارند.

۱۷ـ شری ـ پلک چشم بخارد و آماس کند مانند کسی که زنبور گزیده باشد.

۱۸ـ نمله ـ بثر ـ بثره ـ دانه‌ای است کوچک و سوزان و آماسی کند و زودریش شود و پهن می‌گردد. مژگان بریزد و کنارهٔ پلک بدان ماند که می‌ترکد و رنگ آن سرخرنگ باشد.

۱۹ـ سپوسه ـ بیماری است در بن مژگان چون سپوسه پدید آید و باشد که ریش و چرکین شود و موضع آن ممکن است اغبر یا تیره رنگ و سفید و سرخ باشد.

۲۰ـ انتفاخ ـ عبارت است از برآمدن پلک چشم است و به‌علت ضعف احشاء یا آماس گرم از جنس فلقمونی باشد و کارگواریدن خوب نباشد.

۲۱ـ تاءکل و جراحت که بر پلک افتد ـ جراحتی که بر پوست پلک افتد بباید دوخت و صبروانزروت پر می‌باید کرد تا ظاهر گوشت را به‌طبیعت پوست گرداند تا بدل آن پوست گردد، و اگر جراحت کهنه گردد مرهم زنگار اندکی با صبر باید آمیخت تا خشک کند و بسیار از این مرهم گوشت را بخورد و از این جهت اندک باید به‌کار داشت و اگر گوشت لختی رفته باشد مرهم سفیداج باید نهاد تاگوشت را بردارد سپس مرهم صبر و انزروت و زعفران و دم‌الاخوین باید نهاد تا جراحت درست شود.

۲۲ـ استرخاء پلک.

۲۳ـ کبودی که بر موضعی به‌سبب زخم پیدا گردد ـ مشک و فلفل و سفال برهم سوده و بمالند و تخم ترب را کوفته و نمک تلخ گرم کنند و پنبه را بدان تر کنند و بر آن نهند و نمک گرم کرده را سوده و در خرقه بسته پیاپی نهادن کبودی را ببرد.

۲۴ـ شپش که در مژه افتد ـ در بن موی مژگان شپش زاد و ولد کند. نشانی آن شپش سخت خرد و سفید باشد و آن را الصلیاف گویند و دیگر بزرگتر باشد و رنگ او اغبر و تیره است و آن را لقمقام خوانند و دیگر بزرگتر باشد و پای‌هایش ظاهر بود و آن را الفراد نامند.

درمان ـ نخست دماغ را پاک کنند و پیوسته به‌گرمابه روند و خویشتن را پاک گردانند و مژگان را با آب دریا و آب شور تلخ گرم کرده بشویند و مویزج و عاقرقرحا را در آب بپزند

و به‌آن آب بشویند و قمقام و فردا را نخست با منقاش پاک کنند سپس به‌شب یمانی و مویزج و صبر و بوره ارمنی با سرکه عنصل بسرشند و بمالند و بوره و مویزج بر مژگان بمالند و سرمه روشنائی بکشند.

۲۵ـ ریزیدن مژگان ـ شیاف مامیثا بمالند سپس حجر ارمنی بکشند.

۲۶ـ سفید شدن مژگان ـ لاله بزرگ دشتی را گرفته با روغن زیت یا پیه بز بسایند و بمالند و خلدان را بگیرند و بسوزانند و بسایند و با پیه بز آمیخته و بمالند و سرمه روشنائی بر مژگان بمالند و خلدان یا آن حیوان باید که در میان آن باشد. (خلدان ـ موش‌کور)

در بیماری‌هائی که بر گوشه چشم افتد

غرب ـ آماسی است کوچک از نوع خراج در گوشه چشم میان چشم و بینی. مامیثا و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته، آنچه آماده باشد جمله یا جدا جدا بمالند، و با آب طرخشقوق و ماش بخایند و بر غرب نهند، زایل کند، و هرگاه که پخته شود و سرکند بفشارند و پاک کنند و مغز جوز تیزگشته را بکوبند و در سوراخ غرب نهند و برگ مورد خشک و دبق را بسرشند و بر آن نهند خشک کند. دبق ـ مویزه، مویزج عسلی و مویزک عسلی هم می‌گویند.

غدد ـ که در گوشه چشم پدید آید، هرگاه که گوشه چشم که سوی بینی است زیادت شود، زیادتی اطراف آن را غدد نامند.

دمعه ـ آن است که چشم بی‌اختیار اشک ریزد. دمعه دائم با عطسه باشد و پلک چشم تر بود.

بیماری چند که در طبقه ملتحمه چشم بیفتد.

رمد ـ آماس ملتحمه است و باشد که همه انواع درد چشم را رمد گویند. (کونترو ـ نکتیویت ـ ورم ملتحمه چشم).

طرفه ـ نقطه‌ای باشد سرخ یا کبود بر سفیدهٔ چشم به‌سبب زخم یا آسیبی و حرارتی که سبب جراحت گردد در ملتحمه. ضمادی از اکلیل‌الملک و دم‌الاخوین و اصل‌السوس

و زعفران و عدس مقشر و روغن گل و زردهٔ تخم‌مرغ بسازند و بنهند.

ناخته ـ آنچه سفید و رقیق باشد سبک‌تر بود. برگ گل و بیخ سوسن را بسایند و در آب گرم کنند یک ساعت، سپس بیالایند و آن آب را در چشم کنند و انگبین با زهره بز نیز سودمند است و آنچه غلیظ و کهنه باشد درمانش دست‌کاری است، غوره و سرمه روشنایی و باسلیقون و شیاف زنگار از جمله داروهای ناخته است.

انتفاخ ـ ملتحمه مانند آماسی باشد.

صلابت ـ صلابت ملتحمه آن است که ملتحمه سخت گردد و همه حرکات چشم با دشواری باشد و طبقهٔ ملتحمه سرخ و دردناک باشد.

خارش ـ باید که هر بامداد به‌گرمابه رود و از خوراک‌های تیز و گرم پرهیز نماید و طبع را نرم باید دانست.

سبل ـ چیزی مانند پرده روی چشم پیدا شود.

دبیله ـ قرحه بزرگ و ریم کند.

توثه ـ که بر ملتحمه افتد گوشتی باشد نرم و سرخ و بیشتر درگوشه چشمی باشد که از سوی بینی است به‌شکل ناخنه.

در بیماری چند که در طبقهٔ قرنیه افتد

قرحه ـ دو نوع است یکی را غبار خوانند.

سرطان ـ آماسی است سخت. سرمه بدین صفت بکشند.

توتیاء مغسول، نشاسته مغسول	از هر یک یک درم
شیاف مامیثا، گل مختوم	از هر یک نیم درم
مروارید	دو دانگ

و هر شب سفیدهٔ تخم‌مرغ یا زردهٔ در روغن گل برپشت چشم نهادن سود دارد.

در بیماری‌هائی که در طبقهٔ عنبیه ظاهر شود.

انتشار ـ آن فراخ شدن سوراخ عنبیه است و هرگاه که آن ثقبه فراخ گردد، نور چشم پراکنده گردد و سبب آن ضربه و سقطه بود یا سردرد سخت یا یبوست و خشکی که بر

صلبیه غلبه کند و یا آماس تولید شود که با تب و سردرد و ضربان همراه باشد.

ضیق ـ تنگی سوراخ عنبیه، این نوع پیران را اتفاق افتد و چشم کوچکتر گردد و خداوند بیماری از اشخاص شبح و مثال بیند و شکل و رنگ را درنیاید و باشد که کیموس و ترشح غلیظ در ثقبه جمع آید و فسرده گردد و طبیعت ثقبه نتواند دید.

نزول آب ـ مردم سیاه چشم را بیشتر باشد. هر شب ایاره فیقرای عسلی در مطبوخ قنطوریون بدهند.

صفت مطبوخ قنطوریون ـ بگیرند قنطوریون باریک سه درم

تربد سفید نیم‌کوفته	سه درم
بسفایج نیم‌کوفته	هفت درم
مویز دانه بیرون کرده	بیست درم

همه را در نیم من آب بپزند تا آن مقدار باز آید و بخورند (پس از پالیدن)

صفت شیافی که در ابتدای آب سود دارد:

خربق سفید	یک وقیه
اشق	یک درم

همه را در آب ترب بسرشند و شیاف سازند.

دیگر ـ آب پیاز تنها با عسل در چشم کشند و زهره گرگ و زهره کلنگ و زهره کفتار و زهرهٔ شبوط با عسل سود د ارد.

حجوز ـ بیرون خاستن چشم را گویند و طلق چشم بیرون خیزد.

برد ـ دانه‌ای است در اندرون پلک در جائی که مژه روید.

درمان ـ سکبینج حلتیث اشق با سرکه استعمال نمایند. (حلتیث ـ انگوژاست) و (اشق ـ کندر زرد است).

شعر منقلب و زاید

یعنی برآمدن موی و مژه زیادی.

درمان ـ تَشمیِر پلک است. (تشمیر ـ به‌فتح تا و کسر میم، بالا زدن و دامن بالا زدن).

سلاق

کنایه از غلظت و حمرت و سرخی و سخت شدن کرانه پلک است.

شرناق

یعنی زیادتی پیه که در پلک بالا است و نشانی وی گرانی پلک به‌هنگام بازکردن چشم است به‌دشواری.

غریب ـ غرب

ریشی بود درگوشه چشم از جانب بینی و نشانی وی آن است که چون انگشت به‌موضعش فشار دهیم ریم و چرک بیرون آید.

جرب

درشتی اندرون پلک است.

سبل

پرده‌ای است شبیه به‌رگ‌های درهم بافته در سفیدی چشم و علت آن جرب و یا سبل است.

درمان ـ برای رفع جرب شیاف اخضر و برای سبل شیاف احمر به‌کار برند.

صفت شیاف اخضر

زنگار	سه درم
اقلیمیای نقره، صمغ عربی، سفیداب ارزیز	از هر یک دو درم
اشق	دو درم و نیم

همه را کوبیده و بیخته و با آب سداب سرشته شیاف‌ها کنند.

صفت شیاف شادنج

شادنج مغسول	شش درم
صمغ عربی	پنج درم
روی، زاک، درد سوخته	از هر یک دو درم
زنگار	دو درم و نیم
زعفران، مرمکی	از هر یک دانگی و نیم
صبر سقطری، افیون	از هر یک نیم درم

همه را بکوبند و بپزند با شراب کهنه یا با آب سرشته شیاف‌ها سازند.

صفت ذرور اغبر

توتیای مغسول، شیخ سوخته	از هر یک دو درم
نبات مصری	پنج درم

همه را کوفته و بیخته و سائیده به‌مبالغه و بسیار که از نرمی چون غبار شود.

رمد

یعنی درد چشم، درمان آن با جشخام (چشخام) و نبات مصری و مامیران که باید غبار گردند، می‌باشد.

صفت ترکیب داروهای نامبرده:

جشخام مقشر و پوست کنده	دو مثقال
نبات مصری	مثقالی

همه را کوفته و بیخته و بسایند.

طرفه

یعنی نقطه سرخ یا کبود بر سفیده چشم.

درمان ـ دود کندر دادن به‌دیده است.

ظفره

یعنی ناخنه در چشم.

درمان ـ روشنایا.

صفت روشنایا:

مس سوخته، شادنج مغسول	از هر یک دو درم
فلفل، دارفلفل، زعفران، شحم حنظل	از هر یک ربع درمی
زنگار، صبر سقطری، بوره ارمنی	از هر یک نیم درم
اقلیمیای زر	یک درم

همه را کوفته و بیخته و سائیده تا همچون غبار شود.

دمعه

یعنی آب رفتن از چشم. نشانی‌اش سرخی چشم است و گاهی سفیدی چشم.

درمان ـ اگر سرخی چشم باشد سرمه و اگر سفیدی چشم باشد با سلیقون بکار برند.

صفت باسلیقون:

روی سوخته	پانزده درم
کف دریا، اقلیمیای زر، نمک نیشابوری	
شادنج مغسول، جندبیدستر، سرمه، سنبل	از هر یک ده درم
قزنفل، اشنه	از هر یک درمی
صبر سقطری، مامیشاق (ماميثا)	از هر یک پنج درم
مرمکی، زردچوبه، نوشادر	از هر یک سه درم
پوست هلیله زرد	چهار درم

قرحه‌العین ـ ریش چشم

یعنی ریش و زخم چشم. درمان شیاف کندری

مِدّه (به‌کسر میم، تشدید دال بی‌نقطه، ریم و زرداب چشم است)

صفت شیاف کندری:

انزورت که با شیر خر پرورده باشند، افیون، کتیره	یک درمی
کندر	نیم درم
سفیدآب ارزیز	هشت درم
صمغ عربی	چهار درم

همه را بکوبند و بپزند و با سفیدهٔ تخم‌مرغ سرشته شیاف‌ها سازند.

کتیره ـ صمغ درخت قتاد است.

بیاض

سفیدی. بر سیاهی چشم است.

درمان ـ آب شقایق با عسل در چشم می‌چکانیم.

انتشار

یعنی گشاده شدن ثقبه و سوراخ عنبیه «که جایگاه روشنائی چشم» است.

ممکن است علت آن از کثرت هیضه و اسهال و استفراغ باشد.

درمان پاک کردن دماغ کنند:

صبر سقطری	یک مثقال
ترید پوست هلیله زرد	از هر یک درمی
شحم حنظل، مقل ازرق، مصطکی، کتبره (کتیره)	از هر یک دانگی
نمک هندی	دانگی و نیم

همه را کوفته و بیخته نیم درم غاریقون که به‌موینه (صافی) نیزگذرانیده‌اند افزوده و با آب بادیان خمیر کنند و در عسل یا مانند آن غلطانیده و فرو برند.

کندر رومی ـ مصطکی کندرو نیز گفته می‌شود.

ضیق‌الحدقه

یعنی تنگ شدن ثقبه و سوراخ عنبیه.

نشانی آن ـ تنگ شدن سوراخ مردمک چشم است و گاهی ترشح بینی و نبودن رگ‌ها در چشم است.

درمان ـ شیاف زعفران

صفت شیاف زعفران:

اشق	دو درم
زعفران، زنگار	از هر یک درمی

ما میثاق (مامیثا)، گل سرخ، صبر سقطری، نشاسته، صمغ عربی، از هر یک درمی و نیم همه را بکوبند و بپزند سرشته و شیاف کنند.

خیالات

نمونه چیزها است مانند مگس و پشه که در پیش چشم پیدا گردد.

نشانی ـ گاهی پس از امتلاء معده و بدگواری دیده می‌شود.

درمانی ـ مسهل که معده را از اخلاط پاک کنند.

صفت مسهل:

صبر سقطری (سوده)	نیم مثقال
غاریقون به‌موینه گذرانیده	یک مثقال

اطریفل صغیر که صفتش در درمان سرگردش گذشت.

همه را کوفته و سرشته غلوله‌ها کنند و در شراب بنفشه یا چیزی که مانند آن بود غلطانیده فرو برند.

توضیح ـ خیالات یا مگس پران چشم چند علت دارد که خارج از بحث ما است.

نزول الماء

یعنی فرودآمدن آب در جایگاه‌های روشنائی چشم.

آنچه رقیق و صاف باشد در ابتدا و در انتها با دستکاری رفع شود، اما آنچه سیاه و سرخ و کبود و سبز و زرد و غلیظ و تیره و برنگ گچ باشد نه با دارو درمان شود و نه با دست‌کاری.

توضیح ـ امروز آب سفید چشم یا آب مروارید را با جراحی درمان می‌کنند و برمی‌دارند و آب سیاه چشم را هم گاهی با دارو و در صورت لزوم با دستکاری درمان می‌کنند. ناگفته نماند که همانطور که نوشته‌ایم آب سفید چشم را قدما با دستکاری درمان می‌کردند و حال این جراحی روی چشم را چگونه انجام می‌دادند نوشته نشده.

باب پنجم
بیماری‌های دندان

درد دندان

بدان که شخصی که خواهد دندان او از آفات محفوظ باشد مراعات چند چیز را بکند:

۱ـ احتراز کند از آن، غذا در معده فاسد نشود.

۲ـ از خائیدن چیزهایی که به‌دندان می‌چسبد به‌ویژه شیرینی مانند انجیر خشک بپرهیزد.

۳ـ از هر چه دندان را کند می‌کند مانند میوه‌های نارسیده و از هر چه بسیار سرد باشد بعد از چیز گرم کاملاً احتراز نماید.

۴ـ چیزهای بسیار صلب و سخت را با دندان نشکند.

۵ـ دندان‌ها را پاک کند چنانچه پس از چیز خوردن به‌زودی بشوید و آن را خلال کند.

۶ـ مکرر مسواک کند بعد از خواب مسواک کردن و مراعات نماید که شدت نباشد که دندان حرکت کند و مبالغه از مسواک نکند به‌حدی که آب دندان برطرف گردد، بلکه هر روز مسواک کند به‌قدری که چرک دندان پاک شود و بهترین چوب‌ها از برای مسواک چوب اراک است. (می‌دانیم که امروز مسواک‌های موئی یا نایلونی نرم برای این کار ساخته شده‌اند) اگر نمک ترکی را سوزانیده با عسل ضم کنند هر ماهی دو بار به‌دندان بمالند در حفظ دندان بسیار سودمند است، پس بدان که سبب درد دندان حرارت باشد (ما می‌دانیم که درد دندان در اثر عفونت است).

علامتش ـ وجع و یا ورم دندان است. اگر ورم نباشد شدت حرارت بین دندان‌ها باشد.

درمان ـ سرکه و گلاب با هم مخلوط نموده در دهان نگاه دارند.

اگر وجع و درد شدید باشد اندک کافور نیز با سرکه و گلاب سرشته و به‌کار برند.

اگر وجع از این‌ها تسکین نیابد اندک افیون را نرم سائیده با روغن گل‌سرخ ضم نموده در دهان نگاه دارند.

ممکن است درد دندان با سرخی، ورم گوشت بن دندان همراه باشد ـ علاجش خوردن اطریفل صغیر است یا ایارج فیقرا و مضمضه کردن سرکه و پودنه و عاقرقرحا (که در آن جوشانیده باشند و صاف کرده باشند).

اگر فلفل را بجوشانند و صاف نمایند و آب آن را در دهان نگاه دارند نافع است. همچنین مویزج را با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند. یا پوست مازو با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند.

اگر سبب درد دندان تفت باشد یعنی میان دندان سوراخ و تهی شده باشد علاجش این است: عاقرقرحا، افیون، کندر را با شیر مخلوط نموده میان آن را پر کنند یا سوراخ دندان را با حضض مکی و زاج یا مازو و یا مصطکی و سعد و یا کافور پر کنند.

کافور را شیخ‌الرئیس مجرب نقل کرده یا:

مویزج و حلتیت و بوره ارمنی و بزر البنج	از هر یک دو جزو
عاقرقرحا، فلفل	از هر یک جزوی
افیون	جزوی

اجزاء را کوبیده با هم ضم نمایند و میان ثقبه و سوراخ دندان را پر کنند و مضمضه سرکه که پوست کبر در آن جوشانیده باشند به‌حدی که: صف سرکه به‌تحلیل رفته باشد نافع است. مضمضه با سرکه و برگ مورد و گلنار و شب یمانی در آن جوشانیده باشند منع زیاد شدن آن می‌کند (معلوم می‌شود سوراخ دندان از ابتکارات غربی‌ها نیست و در قدیم معمول بود).

گاه هست که به‌سبب سوراخ دندان کرم در میان آن بهم می‌رسد و وجع از این جهت است. علاج آن مضمضه با برگ شفتالو و قدری زراوند طویل کوبیده است. اگر به‌این

رفع نشود:

بزرالبنج، تخم تره — از هر یک چهار مثقال

تخم پیاز — دو مثقال و نیم

اجزاء را نرم کوبیده و با پیه سرشته حب‌ها ساخته و در وقت نیاز یکی را در آتش انداخته با قیفی یا به‌نحوی به‌دندان نصب کنند که دود آن به‌دندان کرم‌دار برسد. داروهائی که در سوراخ دندان گفته شد، از برای کرم خورده نیز نافع‌اند. (گرچه سوراخ شدن دندان را امروز هم کرم خوردگی دندان می‌گویند اما تا آنجا که این جانب اطلاع دارم کرم خوردگی دندان. در اصل همان سوراخ شدن دندان در اثر عفونت می‌باشد).

همچنین آنچه را که اطباء آماس یا کند شدن دندان مینامند اکثر در اثر خوردن ترشی به‌هم می‌رسد. علاج آن خائیدن سماق و تخم خرفه و همچنین خائیدن مغز بادام و مغز فندق و همچنین خائیدن موم و خمیر نان گرم و زردهٔ تخم‌مرغ گرم به‌حدی که از گرمی آن‌ها اشک از چشم بروید، هر یک از آنها نافع است. اما اقوی و بهتر از آنها نمک است که با عسل ضم شود.

ورم بن دندانـ علاج آن به‌جهت انفجار ورم:

کتیرا، تخم مورد، مغز بادام شیرین مقشر — از هر یک دو مثقال

پوست هوچوبه، سرش، گل خطمی

بعضی یا مجموع آنها را کوبیده بپاشند و اگر هستهٔ تمر هندی را با آنها ضم نمایند، زود منفجر شود.

رفتن گوشت بن دندانـ سماق را در گلاب خیسانیده مکرر مضمضه نمایند و پوست هلیله زرد و مازو و فلفل هر یک را نیم سوخته نرم کوبیده با توتیای هندی و گل ارمنی.

این مجموع را با آب گشنیز سبز و قدری سماق که در آن خیسانده باشند، مکرر دندان را با آن بشویند و شب در وقت خواب این دارو را بپاشند:

طباشیر با تخم‌گشنیز.

گز، عدس، دم‌الاخوین، گلنار موصل، تخم‌گل، پوست بیخ درخت زرشک، تخم خرفه، گرد سماق، گل سرخ، کات هندی، مروارید سوخته و اگر نباشد بیخ سعد، مرجان سوخته.

اگر با این‌ها علاج نشود و گوشت بن دندان فاسد شده باشد:
کندر، زراوند، مدحرج، دم‌الاخوین، کرسنه، ایرسا (که بیخ بنفشه باشد).
این اجزاء را نرم کوبیده با سرکه عنصل خمیر نموده قرص‌ها ساخته و در وقت حاجت به‌پای دندان بپاشند.

سرکه عنصل این است

پیاز عنصل را با کارد چوبین ریز کرده با نه برابر سرکه در ظرف کرده دو ماه یا کمتر از قلیل چهل روز در آفتاب گذاشته سپس صاف نموده به‌کار برند.
اگر سرکه عنصل بهم نرسد همان ادویه را به‌سرکه که زیره کرمانی در آن خیسانده باشند، مضمضه نمایند بهتر از همه چیز است. اگر فساد به‌حد تاکل نرسیده باشد این سنون را به‌کار برند که مجری است:

بیخ سوسن که در عرق بنفشه کوبیده باشند، عاقرقرحا	از هر یک، یک مثقال
شب یمانی، گلنار، مازو، گرد سماق	از هر یک، یک مثقال

نرم کوبیده به‌پای دندان بپاشند.
شخصی را دندان‌ها فاسد و متعفن شده بود و دندان‌ها سیاه و باریک و ضعیف شده و اکثراً مشرف به‌افتادن بود اطباء علاج‌ها کرده بودند و نفع نکرده ولی با این علاج شد و صحت کامل یافت و اگر ناکل و ناسور آن با این ادویه‌ها رفع نشود، سنون سورنجان استعمال نمایند.

صفت سنون سورنجان:

پوست انار ترش و شیرین	از هر یک سه مثقال
مازو، گلنار، شب یمانی، کاغذ سوخته، عاقرقرحا	از هر یک ده مثقال
گرد سماق	پانزده مثقال
نمک هندی، کندر	از هر یک پنج درم

اجزاء را نرم کوبیده و با سرکه سرشته حب سازند و در وقت حاجت باز کوبیده به‌پای دندان‌ها بپاشند و پس از لحظه‌ای با آب گشنیز یا سرکه مضمه کنند.
اگر شدت فساد گوشت بن دندان‌ها به‌حدی باشد که با این دارو درمان نشود، با

فلافیون که در بواسیر گفته خواهد شد، علاج کنند و قدری از آن را به‌پای دندان‌ها به‌پاشند و لحظه‌ای صبر کنند و بعد از آن با سرکه یا آب گشنیز بشویند و مضمضه کنند و انگشت را محکم بمالند تا گوشت فاسد برود. اگر بعد از استعمال آن وجع شدید به‌هم رسد با روغن گل سرخ مضمضه نمایند تا وجع و سوزش فرو نشیند و بعد از برطرف شدن گوشت‌های فاسد شده ادویه به‌جهت پاشیدن در شب یعنی وقت خواب همان‌طور که مذکور شد استعمال نمایند.

درد دندان

بسیار باشد که در گوهر دندان و بیخ آن کرم تولد کند و نیز باشد که از تب حاد و تب محرقه درد دندان گیرد و سبب آن غایت تیزی تب باشد. به‌سبب خورده شدن و شکستن آن، مادهٔ حاد یا ترش بدان فرو رود.

درمان ـ نشانهٔ سوءالمزاج را می‌دانیم.

اما اگر دندان کند گردد یا آماس گیرد یا خورده شود یا رنگ بگرداند، نشان آن باشد که ماده در گوهر دندان است. اگر درد در یک نیمه فک و بالای دندان باشد، ضرباتی که محسوس شود حرکت شریان و عقب است که بدان نزدیک است و به‌اصل آن پیوسته است. اگر ماده رقیق باشد منفعت دارد و دیر معلوم، اگر ماده بادناک باشد وجع و در دخلنده و با تمدد بود و از جائی به‌جائی حرکت کند.

اگر ماده در گوهر دندان بود چون دندان برکند درد برطرف و زایل گردد.

اگر عصب باشد، هم ممکن است که زایل شود از بهرآنکه جای برماده فراخ گردد.

درمان ـ اگر وجع و درد به‌مشارکت دماغ باشد، با قرص بنفشه و حب ایاره و حب قوقا و حب شبیار استفراغ می‌کنند. باید به‌آب سرد و گرم امتحان کنند. اگر به‌آب سرد ساکن گردد، سرکه و گلاب مضمضه کنند و برگ مورد تر در سرکه طبخ کنند یا حب‌الاس در سرکه بپزند و به‌دندان مضمضه کنند و عاقرقرحا و اندک کافور سوده در دندان کنند. اگر درد بسیار باشد فلونیا برآن نهند یا افیون در روغن گل طبخ نمایند و پاره‌ای پنبه بدان چرب کنند و بر دندان نهند. یا پودنه و سعتر و زرنباد و گلنار و شحم حنظل در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند. یا تریاق اربعه بخورند و در بن دندان بنهند.

اگر دندان سوراخ باشد سحرمینا و تریاق بزرگ و تریاق اربعه و شونیز بریان کرده و به‌سرکه سوده در آن ثقبه و سوراخ نهند و عاقرقرحا کوفته هم بدانجا نهند.

اگر در بن دندان کرم بود تخم گندنا و برز البنج راستاراست بکوبند و با موم بسرشند و دود کنند و دندان بر آن دود بدارند و بیخ حنظل و تخم آن هم دود کنند، سودمند است.

تغییر رنگ دندان

سبب آن بخاری (رسوب) باشد که برظاهر دندان نشیند و دندان اندوده شود و یا خلطی بد در گوهر دندان گذر کند و غذاء آن گردد.

درمان ـ بخارها به‌مسواک و سنون زایل گردد. اگر بخارها به‌افراط باشد به‌حب استفراغ کنند یا با یاره فیقرا و قوقایا و حب صبر، سپس سنون، به‌کار دارند و بگیرند:

سعد	پنج درم
سنبل	دو درم
فلفل، قسط، زراوند	از هر یکی سه درم
کف دریا، نمک هندی	از هر یک دو درم

بپزند و بکار دارند.

اگر دندان سیاه شود ـ بگیرند:

قنبیل	ده درم
فلفل	چهار درم
حماما	سه درم
ساذج هندی	دو درم
مازوی سوخته	دو درم

بکوبند و بپزند و به‌کار دارند.

کند شدن دندان ـ آب گذاشتن و ضعیفی آن.

آب گذاشتن دندان حالی است که اگر طعام و شرابی بدو رسد طاقت آن ندارد چیزی دشوار توان خائید.

سبب ـ ترشی‌های بسیار باشد و چیزهای سخت شکستن.

درمان ـ دندان بر نان گرم و به‌زردهٔ تخم‌مرغ باید نهاد، حب‌الغار و زراوند طویل و شب یمانی در بن دندان باید مالید. مغز فندق و مغز بادام و مغز زردآلوی تلخ و مغز گردکان نیم گرم کرده باید نهاد و با ایاره فیقرا مسواک باید کرد.

اگر بدین اکتفا نشود، تریاق بزرگ، با دروج خائیدن و با شیر خروزیت انفاق نیم‌گرم مضمضه کردن سود دارد.

تدبیر دندان کودکان در وقت بیرون آمدن و تدبیر دندان

اما تدبیر دندان کودک ـ آن است که آن موضع را به‌چیزی چرب نرم بمالند تا به‌آسانی برآید. پیه مرغابی و مسکه و مغز خرگوش پخته و سرد کرده، بناگوش و حوالی زنخدان او چرب نمایند. دندان را باید افکند: نخست گوشت بی‌دندان را دور باید کرد و سپس داروهائی از این نوع باید نهاد:

بگیرند پوست درخت توت و عاقرقرحا بکوبند و بپزند و به‌سرکه بسایند و در آفتاب نهند و هر روز سه بار بمالند چنانچه بر دیگر دندان‌ها نرسد. عاقرقرحا و بیخ قثاءالحمار بدین‌سان برسانند و به‌کار دارند.

تدبیر نگاه‌داشتن دندان

باید که از تخمه و فساد طعام در معده دوری کنند و چیزهایی که زود در معده تباه نشود چون سیر و جغرات و ماهی شور نخورند و در طعام خوردن ترتیب نگاه دارند و آنچه لطیف‌تر و رقیق‌تر و زودگوارتر باشد، باید خورد و آنچه غلیظ‌تر باشد، پس از آن، بعد از ریاضت چیزهای لطیف چون ماهی تازه و شیر نشاید خورد و قی بسیار عادت نباید کرد و از حموضات و مرباها که دندان راکُند کند و از چیزهای علک و صمغ خائیدن که دندان را برنجاند و از چیزهائی که گوشت بن دندان را تباه و فاسد کند، چون گندنا (تره) و گردکان و خرما و شیر و مانند آن و از چیزهای گرم از پس سرد خوردن و چیزهای سرد از پس گرم دوری نمایند. و از پس طعام خلال کردن و میان دندان‌ها را پاک کردن مبالغه و زیاده‌روی نباید کرد و هر بامداد مسواک کنند و در آنهم مبالغه ننمایند و مسواک باید از چوب نرم و تلخ باشد. باید به‌هنگام مسواک نخست دندان‌ها را چرب کنند و شب

به‌هنگام خواب دندان را چرب نمایند تا بخار و رسوب بر وی سخت نشود.

اگر هر شب دندان‌ها را با قند کوفته یا با عسل بمالند، سپس چرب نمایند بهتر باشد.

اگر مزاج گرم باشد ـ صندل سوده و شکر را بهم بیامیزند و بمالند و با روغن چرب کنند.

جغرات ـ به‌زبان خراسانی‌ها ماست است.

باب ششم

دستگاه گوارش، دهان و گلو

بثرها و دانه‌ها و ریش‌های دهان و جوش‌ها

به‌عربی بثرهای دهان را قلاح خوانند و آنچه کهن گردد و به‌گوشت فرو رود قروح خبیثه و زخم‌های پلید گویند و قلاع را علل مختلف است.

نشانی‌ها ـ گاهی سرخ است و آب دهان بسیار آید، گاهی دانه‌ها و جوش‌ها به‌زودی میل دارند و گاهی سفیدند و آب دهان بسیار آید و سوزش نباشد و گاهی سیاه رنگ است و درد و سوزش اندک بود و این بیماری بیشتر کودکان را افتد و سبب آن بدی شیر باشد که باید شیر مادر را عوض کرد یا شیر را اصلاح نمایند یا پرهیز.

شیردهنده باید طبیعت را با آب میوه نرم کند با آب انار ترش و شیرین یا شیرخشت یا مطبوخ هلیله زرد، در دهان کودک تباشیر و گل‌سرخ و صندل سفید و آرد عدس و اندکی کافور بپاشند.

همچنین مرضعه و شیردهنده را لختی بلغم کم باید کرد بدینسان هر بامداد گلنگبین دهند و غذا قلیه و آبکامه یا نخود آب یا سعتر و زیره کرمانی، در دهان کودک اندکی ما میران و سعد و حنا بپاشند. اگر پراکندن دشوار باشد، در دندان و زبان او بمالند و اگر در آب سرد ریزند و دهان کودک را بدان شویند سود دهد.

آنهائی که کودک نباشند حنا و آرد عدس و گلنار و طباشیر و سماق سوده در دهان پاشند همچنین ممکن است صندل و گشنیز و کافور و تخم خرفه زیادت کنند.

اگر آب دهان، بسیار باشد مازو و برگ عنب‌الثعلب خشک در گلاب حل کنند و در دهان گیرند، یا اقاقیا در گلاب حل کرده و در دهان نگاهدارند و حضض با سرکه پخته برای قلاع از نوع سرخ و سفید سودمند است.

قلاع بلغمی کهنه را: برگ زیتون و اقاقیا	از هر یکی ده درم
شب یمانی، قلقطار	از هر یکی یک درم و نیم
ایرسا	دو درم
زعفران، کبابه	از هر یک چهار دانگ

بسایند و بپاشند.

برای قلاع از نوع سیاه بگیرند:

زرنیخ سرخ، عاقرقرحا، شب یمانی، ایرسا، نوشادر، از هر یک راستاراست با قطران بسرشند و در سره بندند و باگل بگیرند و در آتش نهند تا بسوزند و بسایند و به‌کار دارند و از پس این داروها دهان را با سرکه که حب‌الاس و گزمازو در وی پخته باشند بشویند و مضمضه کنند.

شقاق و ترک برداشتن لب

درمان ـ مرهمی از پیه مرغ و سپیدهٔ تخم‌مرغ بمالند.

ورم لب و آماس آن

درمان ـ ملین:

تمرهندی	پنج سیر

در آب گذاشته و با مداد صاف نموده و دو مثقال شربت عناب در این آب حل کرده و بخورند.

بطلان و از میان رفتن ذوق و حس چشایی

نشانی ـ تری زبان و پری نبض و رنگین بودن قاروره و ادرار است.

ثقل‌اللسّان ـ گرانی زبان

نشانی ـ نبودن تشنگی و آب رفتن و سفیدی زبان است.

درمان ـ غرغرهٔ خردل.

صفت غرغره:

تخم سناک (خردل بری که به‌ترکی قچی مشهور است) ده مثقال بکوبند و در نیم من آب بجوشانند تا به‌نیمه آید، صاف کنند و دو سیر آب سرکه بیافزایند و زمان زمان گرم غرغره نمایند.

ورم‌اللسّان

یعنی آماس زبان که زبان سرخ می‌شود.

تشقق‌اللسّان

یعنی شق شدن و چاک خوردن زبان، نشانی‌اش خشکی دهان است و تشنگی و بی‌رغبتی و بی‌خوابی بسیار.

درمان ـ کتیره با لعاب سبوس دائم در دهانش باشد (حل کرده)

حرقةاللسّان

یعنی سوزش زبان، نشانی آن تلخی دهان و درشتی زبان و تندی نبض است.

درمان ـ لعاب تخم به با شیره خرفه در دهان مالند.

جفاف‌اللسّان

یعنی خشک شدن زبان، نشانی آن بسیاری میل به‌آب و محکمی نبض و زردی ادرار.

درمان ـ مضمضه کردن لعاب سبوس با شیره خرفه.

بیماری‌های حلق

آماسی است که در لهات و لوزتین و مری بود و ورم‌اللهات یعنی آماس ملازه،

(عبارت است از جسمی که از بالای حلق آویخته و شبیه پرده است و آن را ملازه گویند).

درمان ـ غرغره با سماق.

صفت غرغره:

سماق دو مثقال

در نیم من آب بجوشانند تا به‌نیمه آید، صاف کنند و دو درم گلاب بیافزایند و زمان زمان گرم کرده غرغره نمایند.

استرخاء اللّهات

یعنی سست شدن ملازه و سستی آن

درمان ـ غرغره خردل.

صفت غرغره:

خردل یعنی تخم شادل ده مثقال

بکوبند و در نیم من آب بجوشانند تا نیمه آید و ده مثقال سکنجبین در وی حل کنند و زمان زمان گرم غرغره کنند.

استرخاء اللّوزتین

یعنی سست شدن ملازه.

درمان ـ غرغره از گلاب، مازو.

صفت غرغره:

مازو ده عدد

بکوبند و در نیم من آب بجوشانند تا به‌نیمه آید، صاف کنند و ده درم گلاب بیافزایند و زمان زمان نیم‌گرم غرغره کنند.

خناق

یعنی درد آمدن گلو و نشانیش سرخی چشم و پری رگ‌ها است.

دخول العلق فی الحلق

یعنی فرود آمدن زالو در گلو و نشانی آن پیدا شدن خون رفتن و اندوه و اضطراب است.

درمان ـ غرغره با آب خردل

صفت غرغره:

خردل یعنی تخم سیاه	ده مثقال

بکوبند و در نیم من آب بجوشانند تا به‌نیمه آید، صاف کنند و پنج مثقال گلاب در آن حل کرده زمان زمان نیم گرم غرغره نمایند.

سرکه کهنه	چهار استار
سیر	سه مثقال
بوره ارمنی	سه مثقال

غرغره نمایند.

قرحه الحلق

یعنی ریش شدن گلو، نشانی آن درد بسیار و بیرون آمدن ریم است در حالت تنحنح.

درمان ـ تخم گل و انزروت را کوبیده و اندک‌اندک از آن با موم و روغن بخورند.

موم روغن ـ روغنی است که از موم کافوری و روغن کنجد ساخته باشند.

راه اختیار کردن داروهای نامبرده چنین است: هر بامداد پنج درم از وی در دو درم انزروت سوده، یک درم تخم گل کوفته و بیخته و بهم سرشته و غلوله کنند و یک‌یک را با زردهٔ تخم‌مرغ آلوده فرو برند.

بلع الابره (اِبرَه ـ به‌کسر همزه و فتح را «سوزن» نیشتر)

یعنی فرو بردن سوزن.

درمان ـ سوده مقناطیس خوردن با آب انگور. مقناطیس سنگ آهن‌ربا است که درمی از آن را باید خورد.

ورم‌المری

یعنی آماس راه غذا از راه گلو به‌معده.

نشانی آن ـ در همهٔ اقسام درد میان دو شانه است و گاهی تب و پری رگ‌ها و نرمی نبض و گاهی تب و تندی نبض و زردی ادرار و گاهی سفیدی پوست و ترشح بینی و گاهی خشکی دهان و تیرگی رنگ و درمان آن از میان بردن علت اصلی بیماری است.

گرفتن آواز

نشانی آن ـ بسیاری میل به‌آب و خشکی دهان و درشتی زبان.

درمان جزوی از نبات، جزوی از مسکه (کره) را با هم آمیخته و بخورند.

خناق

که آن را در عرف دردگلو نامند عبارت است از ورم اجزای اندرونی یا بیرون گلو.

علامتش ـ سرخی رنگ و پری رگ‌ها و شیرینی طعم دهان می‌باشد.

علاجش ـ ترک شیرینی و حیوانی، خوردن مبردات از دوائیه و غذائیه و بعد منضج مسهل موافق این نسخه:

عنب‌الثعلب، خبازی، بیخ کاسنی، بنفشه، نیلوفر،

بزرک سفید، گل خطمی	از هر یک دو مثقال
عناب، سپستان	از هر یک ده دانه
شیرهٔ جو مقشر، آب چغندر	از هر یک هشت مثقال
شیرخشت، ترنجبین، فلوس خیار، چنبر	از هر یک ده مثقال
روغن بادام شیرین	پنج مثقال
نمک طعام	نیم مثقال

در سه دفعه حقنه کنند. دفعه اول آب نمک و قدری روغن بادام و دفعات دیگر سایر اجزاء را و آب چغندر را در دفعه اخیر.

در ابتدا غرغره با سرکه و گلاب یا آب گشنیز سبز یا آب توت سیاه و عنب‌الثعلب و عدس و جومقشر و گلنار فارسی و توت و خشخاش و تخم کاهو و تخم گشنیز و سماق

هر یک که یافته شود، مناسب است و از خارج ضماد گشنیز سبز مناسب است.

اگر ورم خارج ظاهر باشدـ اگر معلوم شود که ورم و رجع منفجر می‌شود غرغره‌های مذکوره را به‌عمل آورند و گشنیز سبز و اسفناج پخته ضماد نمایند یا آنکه گل خطمی، گل بنفشه، بزرک سفید، تخم مورد، کتیرا، خبازی با شیر گاو یا آب برگ بار تنگ پخته نیم‌گرم ضماد نمایند تا منفجر شود و پس از انفجار همین ضماد را به‌کار برند تا پاک شود.

نوع دیگرـ علامتش وجع و بزرگی ورم و دشواری چیز فرو بردن و بسیاری لعاب در دهن و سفیدی رنگ در دو طرف صورت است.

علاجـ حقنه با:

عنب‌الثعلب، گاوزبان، اکلیل‌الملک، بابونه،	
بیخ بادیان، سناء مکی، اصل‌السوس	از هر یک دو مثقال
عناب، سپستان، مویز منقی، انجیر زرد	از هر یک پانزده دانه
کافشه	پنج مثقال
آب چغندر	ده مثقال
ترنجبین، فلوس خیال چنبر	از هر یک ده مثقال
بوره ارمنی	یک مثقال
نمک‌طعام	یک مثقال
روغن بادام تلخ	دو مثقال

در پنج دفعه به‌عمل آورند.

اگر عنب‌الثعلب، گاو زبان، تخم خطمی، بیخ‌کاسنی	از هر یک دو مثقال
عناب، سپستان	از هر یک دو دانه
ترنجبین	هفت مثقال

بنوشد و غرغره با رب به‌عمل بیاورد در این نوع ازگلو درد سودمند است و صفت آن این است:

پوست سبز گردکان را بکوبند و بفشارند و آب آن را بگیرند و آن را بجوشانند تا به‌نصف برسد و مساوی نصفه مجموع پوست گردکان را بگیرند آب از بار بردارند و در وقت حاجت استعمال نمایند.

ملانفیس در شرح اسباب می‌گویند: غرغره بر وجه جوز قوی‌تر و بهتر از هرچه در معالجه اورام حلق است. اگر آب جوز یافته نشود غرغره با آب ترب و سکنجبین و عاقرقرحا و مرزنجوش که با عسل و اندکی زعفران جوشانیده باشند، و بعد از سه روز انجیر را بجوشانند و اندک بوره در آن حل کنند و غرغره کنند مفید است.

اگر خناق بچیز دیگر علاج نداشته باشد و به‌این راه دفع نشود، شکافتن شکم خروس و گرم از خارج ضماد کردن بسیار نافع است.

زن یکی از ارباب و اعاظم را خناق دموی بسیار صعبی عارض شده بود و بعد از غرغره‌های بسیار شبی را نفس به‌حدی مسدود شد که از نصف شب تا صبح ده عدد خروس را کشته و هر نصف آن را بر یک طرف گلو ضماد کردند و تا صبح تنگی نفس هیچ باقی نماند و نفس به‌راحتی می‌کشید و قادر برچیز خوردن هم بود و بعد از آن غرغره با شیرگاو و گل بنفشه و انجیر در آن جوشانیده با فلوس خیار چنبر کردند تا شب و قلیل از ماءالشعیر و با سایر تدابیر علاج شد.

همچنین در خناق غرغره با مری و با عسل و سکنجبین عنصل و آب ترب و عاقرقرحا و مویزج و خردل مفید است و در آخر که ماده نضج یافته باشد برای منفجر کردن دمل نشادر و بوره را اگر در حلق بوسیله‌ای بدمند به‌زودی منفجر می‌گردد.

مری را به‌زبان فارسی آبکامه می‌گویند و هرگاه با شیر ترتیب دهند کومه می‌گویند و در اصفهان با سرکه درست می‌کنند که صفت آن بعداً در آبکامه گفته خواهد شد.

درد معده

که آن را به‌عرف دل درد گویند ـ محل آن ما بین استخوان‌های سینه است تا ناف.

سبب آن ـ اگر ریختن صفرا به‌معده باشد:

نشانی آن خشکی و تلخی دهان است و تشنگی و تهوع و قی صفرا و زردی یا شیرینی و تلخی آنچه با قی دفع می‌شود و بی‌اشتهائی.

درمان ـ اگر دل بر هم زند و قی کردن سخت باشد باید اعانت و کمک بر قی نمایند که مواد صفراویه به‌این راه دفع شود. به‌این نحو که سکنجبین ساده با آب گرم و نمک بیاشامند و انگشت یا پر مرغ بزنند تا قی حاصل شده و مواد دفع شود.

پس از پاک گشتن معده و سکون و جمع اگر باشد شربت انار یا لیمو یا غوره یا ریباس یا رب یکی از اینها را با عرق کاسنی یا بید یا نیلوفر و اگر اینها نباشند با بزر قطونا با عرق مذکور یا آب بخورد و غذا آش زرشک یا غوره یا سماق و اگر نباشد قرا قروط یا دوغ یا سرکه چند روز به‌این نهج دارو و غذا بخورد تا مزاج به‌اصلاح آید.

اگر قی نمی‌آمده باشد ـ سکنجبین و بزرقطونا و عرق کاسنی و بید سرد کرده بنوشند.

اگر به‌این، وجع ساکت نشود ملین یا مسهلی باید خورد. پس اگر این وجع بسیار شدید نباشد خوردن چهار مثقال اطریفل صغیر به‌آب گرم دفع ماده می‌کند.

اگر وجع بسیار پدید باشد، دو مثقال قرص بنفشه را کوبیده و حب کرده فرو برند و آب گرم از دنبال آن بنوشند. اگر قرص بنفشه یافته نشود:

تمرهندی	پانزده مثقال

گل بنفشه	دو مثقال
آلو بخارا	بیست دانه

جوشانیده و صاف نموده با ترنجبین و شیرخشت از هر یک هفت مثقال بنوشند و بعد از فراغت از عمل و سکون وجع غذا به‌نهجی که گفته شد، میل نمایند.

اگر سبب وجع معده حصول بلغم در معهده باشد، نشانی آن رطوبت در دهان و پی آن آروغ ترش و عدم علامت مذکوره در صفراوی، و قی بلغمی رنگ و درد و ضعف هاضمه می‌باشد.

درمان آن:

گلقند، (گل سرخ آفتابی است)	به‌قدر چهار مثقال

بعد از سه روز دو مثقال ایارج فیقرا را حب کرده فرو برند و از دنبال آن اندک آب گرم بنوشند.

اگر نیاز به‌تکرار باشد مکرر ایارج فیقرا را یکروز در میان بخورند تا ماده قلع شود. اگر ایارج نباشد به‌اندازهٔ سه مثقال از این سفوف را به‌آب گرم بنوشند:

تربد	دو مثقال
مصطکی، زنجبیل	از هر یک، یک مثقال
نبات	چهار مثقال

اگر اجزاء این سفوف یافته نشود، ترید را کوبیده و حب نموده فرو برند و اندک آب گرم از دنبال آن بنوشند یا تربد رابه‌گل قند آمیخته بخورند و اگر نباشد زنجبیل بخورند و اگر به‌این دفع نشود پس از آن ایارج فیقرا و اگر نباشد تربد را به‌نهج گفته شده بخورند و اگر هیچیک یافته نشود، تخم شبت و تخم ترب را جوشانیده و صاف نموده نیم گرم با نمک بیاشامند و قی کنند تا بلغم به‌قی دفع گردد و بعد از مسهل یا قی چند روز مداومت به‌خوردن گلقند یا مصطکی یا با مصطکی یا معجون نوش‌دار و یا آمله و مصطکی نمایند.

غذا ـ نخود آب و ترپلا و نیمروز مسهل نان و مربای بالنگ یا مربای پوست پسته یا شربت قند دهند.

اگر سبب درد معده حرکت ریاح و باد باشد ـ علائم آن درد معده و آروغ و نفخ شکم و حرکت وجع از محلی به‌محلی است.

درمان ـ به‌نهجی است که در وجع بلغمی گفته شد. خوردن معجون کمونی سودمند است.

معجون کمونی

زیره کرمانی را در سرکه خیسانیده	پنجاه مثقال
فلفل سیاه	پانزده مثقال
سداب، زنجبیل	از هر یک بیست مثقال
بوره ارمنی	پنج مثقال

داروها را کوبیده و با سه وزن عسل به‌قوام آورند و بسرشند.

اندازه شربت سه مثقال است.

خائیدن کندر و زیره کرمانی و آب آن را فرو بردن بسیار سودمند است در این نوع.

ضعف معده

یکی از اسباب وجع گفته شده باشند.

نشانی و درمانش ـ گفته شد. اگر بدین درمان‌ها ضعف در طبقات معده باشد، علاجش خوردن آمله پرورده است یا مصطکی به‌حسب هر مزاج با تباشیر است.

اگر با حرارت مزاج باشد (تب باشد) ـ آنچه در نوع اول وجع گفته شد و رب به و شربت خواکه و شربت به‌لیمو با طباشیر یا بی‌طباشیر سودمند است.

شربت فواکه

آب انار ترش و شیرین، آب، به ترش و شیرین از هر یک یک جزو

آب زرشک	نصف یکی از آنها

با ثلث مجموع شکر صاف نمایند و به‌قوام آورند.

طریق درست کردن شربت به‌لیمو

آب لیمو	یک جزو

با قند به‌قدری که چاشنی شود به‌قوام آورند.

اگر با برودت مزاج همراه باشد ـ در وجع بلغمی گفته شد و معجون نوش دارو و جوارش عود سودمند است.

صفت جوارش عود:

عود قماری	ده مثقال
سنبل‌الطیب، قاقله کبار، زعفران، پوست ترنج، قرنفل	
بادرنجبویه، مصطکی	از هر یک سه مثقال
رب سیب ترش، گلاب	از هر یک پنجاه مثقال
آبلیمو	سی مثقال
نبات یا قند سفید	یکصد و پنجاه مثقال

داروها را کوبیده و پخته و نبات را با آب‌ها و گلاب به‌قوام آورند و بسرشند و تا دو مثقال میل نمایند.

جوارش عود نسخه دیگر

عود قماری	پنج مثقال
پوست ترنج	ده مثقال
مصطکی	یک مثقال
نبات	نود مثقال

اجزاء را کوبیده و با نبات به‌قوام آورند و بسرشند.

اندازه شربت تا چهار مثقال.

اطرایفل (اطریفل) صغیرو مداومت به‌آن در انواع وجع معده و ضعف آن سودمند است و پس از تنقیه به‌کار برند.

اگر ضعف معده با برودت و رطوبت معده و مزاج باشد (شاید منظور زیادی ترشحات معدی باشد).

نشانی آن همان است که در وجع معده بلغمی گفته شد و در این شکل خوردن شربت افسنتین سودمند است.

صفت شربت افسنتین:

افسنتین	پنجاه مثقال
انیسون، گل‌سرخ، سلیخه، اسارون	از هر یک ده مثقال
سنبل‌الطیب، مصطکی	از هر یک هفت مثقال

اجزاء را به‌غیر از مصطکی به‌جوشانند و صاف نمایند و با سیصد مثقال قند سفید به‌قوام آورند و بعد از آن مصطکی را صلایه کرده به‌آن بیامیزند و هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال آن را با گلاب بنوشند و اگر نیم مثقال مغز هل را با گلاب شیره کشیده با رب به بنوشند، بهتر است. تا دوازده روز میل نمایند.

غذاـ طرف چاشت نخود آب با کباب و طرف شام ترپلا.

بدانکه سفوف ارسطو از داروهای کثیرالنفع است و برای ضعف معده و فساد آن و سوءگوارش بسی سودمند است و مقوی دل و دماغ و بالجمله در تقویت معده و دماغ و دل مانند ندارد. اندازه شربت از یک مثقال و نیم برای هضم غذا بعد از طعام باید خورد.

صفت سفوف ارسطو:

خرفه، سازج، هل، عود، اسارون، مصطکی، هلیله کابلی، اشنه، فرنجمشک، نارمشک، زیره کرمانی، دارچین، فلفل، زنجبیل، قرنفل، ناردان، جوزبوا، قاقله.

	از هر یک، یک مثقال
نبات	به‌اندازه کافی

اجزاء راکوبیده و نرم کرده با هم بیامیزند و نار قیصر که در این زمانه یافته نمی‌شود از اجزاء این سفوف است.

بیماری‌های معده

سوء هضم و بدگواریـ آروغ و مزه دهان ترش باشد.

درمانـ قی باید کرد با ماهی شور و ترب:

تخم ترب، تخم سپندان سفید، تخم جرجیر	از هر یک یک درم
بورهٔ نان[1]، نمک طعام	از هر یکی نیم درم

---

۱. بوره نان شاید در اصل بورک نان باشد.

بکوبند و در سکنجبین عسلی به‌سرشند و بدهند و از پشت سرش استفراغ کنند با حب اصطمخیقون.

اگر نیم مثقال غاریقون خائیده و فرو برد آروغ ترش برطرف گردد. همچنین معجون کمونی و فلافل سودمند است.

این داروهای گرم نیز برای بعضی از مزاج‌ها سود دارد:

حب‌الافاریه (افاویه) مسهل

صفت آن:

حب بلسان، عود بلسان، سلیخه، دارچینی، مصطکی، سنبل، اسارون، زعفران،

بسباسه، قرنفل، جوزبوا	از هر یک یک مثقال
غاریقون	دو مثقال
تربد	ده درم
بکوبند و:	
سقمونیا	دو مثقال
زنجبیل	دو درم

با آب کرفس به‌سرشند و حب کنند. شربتی دو درم و نیم.

درمان معده بادناک

علت ـ دو چیز است: یکی خوردن غذا و شراب، دوم حال حرارت غریزی.

اما آنچه از برای غذا و شراب باشد ـ چنان است که یا گوهر طعام بادناک باشد مانند امرود و سیب و خیار بادرنگ و ماست. آنچه از جهت حرارت غریزی باشد ـ چنان است که حرارت ضعیف باشد و معده ناتوان و شیره‌اش ضعیف است و رطوبت‌ها را نتواند هضم بکند و بخارات و بادها را نتواند به‌تحلیل ببرد و در معده و شکم بماند و قراقر و آروغ تولید گردد و باشد که در معده ترشحی غلیظ و سنگین باشد و هرگاه که معده از غذا خالی گردد طبیعت روی بدان نهد و تحلیل دهد و بخار و هوائی که در روده‌ها باشد و معده، در جنبش آید و بادها تولید کند و این بادها با غذائی که خورده شود ساکن گردد و به‌سبب قراقر در بیشتر وقت‌ها بخار و سده که در منافذ و لابلای بادگیر کند و نمی‌تواند

بادها را و سده را فروتر ببرد و در نتیجه جلوگیری از کار می‌کند و بدان سبب به‌جانب معده باز گردد و بعضی با آروغ ترش تحلیل پذیرد و بعضی به‌جانب دماغ برآید و یا جذب خون می‌شود. گاه باشد که علت تولید باد و گاز (بخار) بیماری دستگاه گوارش باشد مانند سپرز و جگر.

درمان ـ از غذاهای بادناک و خشک دوری جویند و در خورش ترتیب نگاه باید داشت و در خوراک زیره و دارچینی و گزمازج و سعتر و سیر باید افزود و مزاج را با حقنه فرود باید آورد و در حقنه «زیره و دوقو و حب الغار و جند بیدستر داخل باید کرد و بادی که سخت غلیظ باشد نمک گرم آن را تحلیل دهد و شربت جلاب گرم وانیسون و سعتر و مرزنگوش و مصطکی در وی پخته مناسب باشد. همچنین در نفع معجون حب‌الغار معجون ابهل و گوارش انگدان سود دارد و معجون مثرودیطوس و تریاق فاروق دادن روا باشد، اما این معجون‌ها را پس از استفراغ باید داد و استفراغ را با حقنه کند سپس به‌داروی مسهل و حب سکبینج عمل کنند: بگیرند: صبر، سکبینج، مقل، غاریقون، راستا راست از دو درم تا سه درم در آب گرم بدهند. یا پیش از غذا شراب کهن بنوشند به‌اندازهٔ ده درم سپس طعام بخورند و در غذا زیره و سعتر باید کرد.

درد معده

نشانی‌ها ـ در سر دل و فم معده شورش پیدا شود و چون غذا بخورند پاره‌ای برطرف گردد و بسیار کسان باشند که پس از چند ساعت که غذا خورده باشند، از درد معده بی‌قرار باشند و تا قی نکنند و برنگردانند آرام نگیرند و چیزی ترش برنیاید قرار نگیرند.

سبب آن خلطی باشد در قعر معده و به‌هنگام گواریدن با طعام بیامیزد و بسیار گردد و به‌فم معده آید و باعث درد و وجع شود.

درمان ـ نخست قی باید کرد با داروی قی چون خربق سفید. باید که خربق را در میان ترب نهند یک شبانه‌روز یا بیشتر سپس ترب را پاره کنند و خربق را بیرون آورند و ترب را در سکنجبین عسلی بجوشانند یکشب و سپس آن سکنجبین را با طبیخ شبت و لوبیای سرخ بدهند و از آن ترب نیز لختی بدهند و بدان قی کنند.

در ضعف شهوت ـ بی‌اشتهایی

علل آن یکی خارج معده است یکی هم داخل. علل خارجی متعدد است که یکی از ضعف جگر و سپرز باشد و جگر از گواریدن کیلوس عاجز گردد و این حال بیشتر پس از اسهال خونی باشد که جگر بدان علت ضعیف شود و قوت اشتها و قوت جاذبه همه اندام‌ها ناتوان گردد.

دیگر آنکه روزانه کمی مواد از لوزالمعده (سپرز نوشته) به‌معده و روده سرازیر شود. و اشتها را بجنباند و نضج دهد و اگر در آن منفذ و مجرا که میان لوزالمعده و روده است بستگی پیدا شود ولی اندازهٔ مواد (به‌اصطلاح قدیمی‌ها سودا) به‌روده نیاید شهوت ضعیف گردد. (منظور ریختن شیرهٔ پانکراس به‌روده است که در گواریدن غذا دخالت می‌کند). دیگر آنکه ضعیف شدن اعضاء عروق باشد از جذب غذا و گواریدن آن و بدین سبب تقاضای طعام به‌معده نرسد (از راه رفلکس) و معده پر و ممتلی بماند و اشتها و شهوت طعام بدست نیاید.

کثرت مواد در معده یکی دیگر از عوامل بی‌اشتهایی باشد.

دیگر زیاد بودن گرمای هوا باشد یا ازدیاد سرما یا کرم کدو به‌معده برآید و معده نیاز دارد که آن را بیرون براند و به‌طلب غذا سرگرم نتواند شد.

دیگر معتاد باشد به‌شراب خوردن و عادت از آن باز کند.

دیگر بد گواریدن غذا باشد به‌علت عوارض در اعضاء عروق و در نتیجه قوت جاذبه ناتوان گردد و تقاضای غذا به‌معده نرسد. بسیار باشد که در پاره‌ای از بیماری‌ها قوت باقی باشد بدون اشتها و به‌غذا نیازی نباشد از بهر آنکه عروق پر باشند و طبیعت بر نضج ماده و دفع بیماری سرگرم باشد و بدان سبب مدتی تقاضا و خواهش غذا آشکار نباشد و از خواهش غذا روی بگرداند و حال جانورانی که در زمستان پنهان شوند و مطلقاً مایل به‌غذا نشوند، همین باشد.

نشانی‌ها ـ گرما اشتهای طعام را باطل کند و آب بیشتری را خواهانند، در فصل زمستان و هنگام حرکت باد شمال اشتها نیرومندتر باشد زیرا در سرما اشتها بیشتر گردد.

اما آنچه سبب آن استغناء و بی‌نیازی بدن باشد از غذا این است که قوت باقی باشد و اعضاء سنگین.

نشانی آنچه جگر نمی‌تواند کیلوس را جذب کند بیماری جگر است و زیادی مدفوع و کثرت براز و نرمی طبع و سفیدی رنگ براز. همچنین شیرهٔ گوارش (سودا) برای طلب غذا به‌روده برنیاید و (رفلکس) مختل گردد و علامت آن است که هرگاه چیزی ترش خورند اشتهای غذا پدید آید از بهر آنکه آن چیز کار سودا را بکند و معده را تحریک نماید.

نشانی ضعیف شدن عروق و اندام‌ها از جذب غذا آن است که ضعف شهوت و اشتها پس از بیماری‌های کهن پدید و این ضعف در همه اندام‌ها ظاهر شود.

نشانی آلودگی سطح معده به‌رطوبت و ترشح لزج آن است که طبع از طعام متفنر باشد و اگر این ترشح شور باشد یا تیز اشتهای طعام باشد اما از این طعام قی و غثیان ظاهر گردد با آروغ آرام گیرد.

نشانی ازدیاد ترشح (سودا) در معده آن است که دهان ترش باشد و باشد که رنگ زبان سیاه گردد و از وسواس خالی نباشد.

نشانی حب‌القرع (کرم کدو) آن است که در براز ظاهر گردد و علامت تولد آن آشکار شود.

توضیح ـ چنانچه ملاحظه می‌شود آنچه در بالا به‌آن اشاره شد، تقریباً همان‌هائی است که در فیزیولوژی و یا کتب دیگر پزشکی امروز می‌خوانیم منتها با تغییراتی و تعبیراتی و منظور ما هم از یادداشت این‌ها همین نکته است که ما این معلومات را قبلاً داشتیم و در کتاب‌ها نوشته شده بود منتها این گونه کتاب‌های پر ارزش در انبار خانه‌ها یا خاک خوردند و بدهان بی‌امان موش افتادند و ما هم نظری نداریم که زیره به‌کرمان ببریم زیرا اهل فضل و بصیرت امروز فراوانند و ما قصد نداریم که در مسائل پزشکی بحث نمائیم و تکرار مکررات بکنیم زیرا بیشتر این چیزها را می‌دانیم، منتها از منابع خارجی اندوخته‌ایم نه از منابع خودمان که خیلی چیزها را داشتیم و از دست داده‌ایم و به‌دیگران نیاز پیدا کرده‌ایم.

درمان ـ اگر علت از اثر استغنا و بی‌نیازی بدن باشد، از غذا مدتی پرهیز باید کرد تا آنچه طبیعت در عروق دارد و در بدن ذخیره کرده بگوارد.

اگر علت بستگی مسام بدن باشد با ریاضت و ورزش و گرمابه و عرق آوردن رفع

علت را باید کرد. در گرمابه اندام را با آرد نخود باید مالید.

اگر جگر کیلوس را جذب نکند ـ هر بامداد به‌اندازه ده درم شراب کهن به‌ناشتا خورند و سرکه و کبر و سکنجبین مزوری و زنجبیل پرورده و ترنج پرورده و ورزش و گرمابه و تریاق و مثرودیطوس سودمنداند.

اگر جریان (سودا) و راه صفرا و یا لوزالمعده بسته شده باشند با چیزهای ترش باید گشاد مانند سرکه و کبر، و سرکه و سیر و سرکه و پیاز و سرکه شلغم که با خردل تیز کرده باشند و انواع آبکامه‌ها و حلتیث وایاره فیقرا با افتیمون.

اگر علت در ضعف عروق و ضعف جذب باشد ـ انگشت و پر به‌حلق فرو باید کرد اگر چه قی نباشد، اما اشتها را به‌حرکت خواهد آورد. مثرودیطوس در شربت افسنتین یا شراب حب‌الاس یا شراب نعناع مناسب است. ضمادی که در همه انواع ضعف قوت شهوت سود دارد این است:

کندر، مصطکی، عود، سنبل، قصب‌الزریره.

در شراب ریحانی و آب به در عصارهٔ مورد بسرشند و بر معده ضماد کنند. بوی بزغاله بریان کرده و بوی نان و بوی ماهیان شهوت طعام را به‌جنبش می‌آورد.

شهوت کلبی

بیماری است که مردم هرچند غذا بخورند سیر نشوند و اسباب این بیماری بلغم ترش و حامضی است در ناحیه معده و فم معده که آن را آزاد و دغدغه دهد و بگزد و سبب ادامه اشتهای غذا گردد. ممکن است که سبب بلغم ترش و دیگر اخلاط خون (در خون متکاثف ستبر شده و برهم شده) و راسب شود و ته‌نشین گردد و به‌سبب این رسوب و تکاثف خلاء و جای خالی پیدا گردد و به‌علت این خلاء و جای خالی قوه جاذبه عروقی در کار آید و حموضت و ترشی را زداینده است پس اگر رطوبات و ترشحات لزجی که سطح معده بدان آلوده باشد زدوده شود فم معده بدان علت تقاضای غذا بیشتر کند.

ممکن است که سبب شهوت کلبی حرارت بسیار باشد و در فم معده و پیوسته آنچه در معده باشد تحلیل دهد و بدل آن باید بسیار باشد که پس از استفراغ‌ها و بیماری‌های

دراز و به‌سبب ضعف قوت ماسکه و جاذبه همه اعضاء همیشه تحلیل شود و پیوسته بدل آن در کار باید تا جانشین آنچه از دست رفته گردد.

گاه باشد که حرارت بیرون با حرارت درونی با هم یار شوند، حرارت هوا نیز چیره شود و حرارت باطن و درونی تحلیل پذیرد بر وجهی که قوت جاذبه اعضاء از عروق غذا می‌کشد و عروق از کبد و کبد از ماساریقا و ماساریقا از معده و معده از بیرون، و بدین سبب این علت حادث گردد و آنچه از استفراغ‌ها و تب‌ها پدید آید هم از این نوع می‌باشد.

گاه باشد که سبب شهوت‌کلبی نزله باشد و این چنان باشد که ماده نزله برفم معده اثر کند و ترشی، فم معده را بگزد و ممکن است در اثر تب نزله معده بیشتر طلب غذا کند.

نشانی‌هاـ اگر ترشح معده و شیره لوزالمعده زیاد باشد و بدن از طعام پرورش نیابد، آنچه بخورند هضم نگردد و بیرون آید و بدین سبب تن لاغر گردد و اندام‌ها به‌غذا نیاز پیدا می‌کنند و می‌دانیم که یکی از نیازمندی‌های مهم اعضاء غذا است و در نتیجه شهوت طعام باشد و اگر در طعام ساعتی تأخیر رود و درنگ افتد، معده سوزش گیرد و پس از طعام آرام گیرد.

اگر سبب بیماری به‌علت دگرگونی در اخلاط خون باشد، به‌اصطلاح قدما تحلیل تخلخل (تخلخل ـ یعنی جدا شدن اجزا و ذرات چیزی از یکدیگر «ضد و نقیض تکاثف» و در اصطلاح فیزیک فاصله خالی از ماده که میان ذرات یک جسم وجود دارد) ثقل و مواد زاید دفعی کمتر از طعام باشد و تشنگی غالب باشد و لاجرم تن لاغر گردد و نشانی سوءالمزاج حار بروز کند.

درمانـ اگر طبع نرم نباشد، معده را با اطریفل کوچک قوت دهند و آب گرم به‌ناشتا خورند و غذا مرغ فربه و مرغابی فربه و زردهٔ تخم‌مرغ نیم برشت و حلوای شکر و روغن بادام و نشاسته روا باشد. اگر مزاج خشک باشد، شیر تازه و گوشت بزغاله و بره فربه با نخود و شبت و اندکی زیره بپزند تا مهرّا شود، و گوشت از شوربا دور کنند و کبوتر بچه و مرغ فربه در وی بپزند تا مهرا شود و اندک دارچینی و خولنجان و عود هندی کوفته داخل کنند و از این شوربا چندان که خواهند بخورند، و اگر شراب که از انگور کوهی گرفته باشند با وی بیامیزند معده را گرم کند و ترشی خلط سودا را از معده باز دارد.

همچنین گاهی کمونی و سحرمینا و دواءالمشک و تریاق سود دارد، و اگر طبع نرم باشد معجون کندر بدهند.

اگر نشانی سوءالمزاج و فساد مزاج و تحلیل تخلخل آشکار شود، روغن مورد باید مالید و در آب سرد باید نشست و شراب ترنج و شراب لیمو باید داد و غذا، و اگر سبب نزله باشد، باید آن را درمان کرد و اگر سبب بیماری تولد کرم باشد علاج آن کنند.

(در خاتمه باید گفت که پرخوری ممکن است در اثر عوامل روانی و مغزی و یا به‌اصطلاح روان پزشکان هیستری باشد و یا پاره‌ای از بیماری‌های مانند قند، که به‌علت فقر انسولین و بیماری لوزالمعده بروز کند، که سوخت و ساز بدن خوب انجام نمی‌گیرد و مواد قندی در بدن نمی‌سوزد و بیمار هرچه می‌خورد تحلیل نمی‌پذیرد.)

جوع البقر

یعنی گرسنگی همه اندام‌ها و گاو را بسیار افتد و پس از شهوت کلبی تولید گردد و معده خواهان غذا باشد و طبع نرم باشد و بدان سبب عروق خالی گردند و قوت برود و بیمار بیهوش شود.

درمان ـ باید قوت را نگهداشت و ماءاللحم و آب گوشت و سکباجی بدین صفت باید ساخت:

گوشت گوساله و سکباج را بپزند و سیر در آن کنند و پیش از آماده نمودن چند لقمه نان در شراب ترديد کرده بدهند.

صفت پختنی که بویش نافع بود ـ کبوتر بچه یا کبک و نخود آب و اندکی زیره و زیت انفاق با هم بپزید و دارچینی و عود خام و خولنجان نیم کوفته در وی ریزند و چون آب به‌نیمه آید کمی آبکامه و آب به ترش و آب سیب بیافزایند و بجوشانند و از آتش بردارند و سداب خشک کرده بر سر آن کنند.

توضیح ـ این درمان در زمانی بود که پزشکان از سرم غذائی خبر نداشتند، اما خوشبختانه تزریق سرم‌های گوناگون کاری را که در قدیم بسیار حلش دشوار بود با سادگی انجام می‌دهند.

و بیمار نجات پیدا می‌کند.

در آرزوهای بد مانند آرزوی گل و نمک و انگشت و ذغال چوب و چیزهای تلخ درمان زیره و نانخواه از هر یکی مقداری به‌ناشتا باید خائید و گوشت قدید که در آن نانخواه باشد و هیل و قاقله و تباشیر از آرزوهای بد باز دارد و بادام در این باب سود دارد.

تشنگی

علت آن ممکن است از بدکاری و سوءالمزاج همه اندام‌ها باشد (در تب محرقه و غیره) یا بدکاری یک عضو باشد چنانچه درد یا نیطس دیده می‌شود «و یا خوردن طعامی باشد که فعل و قوت آن گرم باشد» یا خوردن شراب کهن «و آنچه از نوع اخیر باشد درمان دشوار است و کشنده بود» اما اندام‌هائی که بدکاری آنها تشنگی آورد مانند مری و معده و روده روزه‌گیر و صایم و مانند جگر و گرده و شش است که نشانی آن مانند بدکاری مری و معده باشد «خشکی و تلخی دهان نشانی آن باشد» و اگر سبب بدکاری روده روزه‌گیر باشد سوزش و خلیدن معده و خشکی مزاج بود.

درمانـ سکنجبین ساده و آب انار ترش و آب میوه‌ها و سیب‌ترش و ریواس والمرود و آب سرد خوب است «و اگر گرمی و خشکی به‌هم رسد کشکاب و آب کدو و آب خیار و روغن بادام و لعاب بزرقطونا و کثیرا» در آب انار شیرین حل کرده یا روغن بنفشه سود دارد.

اگر سبب تشنگی روده روزه‌گیر باشد دوغ باید داد و دیگر تدبیرهای بالا خوب است.

اگر سبب تشنگی گرمی دل و شش باشدـ بوی عطریات و گل‌ها و ریاحین و میوه‌های خنک و خشک سود دارد و آب خیار و آب کدوی‌تر و به جای آب، گلاب سرد کرده و شراب صندل و قرص کافور موافق باشد.

اگر سبب تشنگی هوای گرم باشد یا باد گرمـ دست و پای را با آب سرد باید شست و روغن گل سرد کرده و بر سر مالید و زردآلو و برف و تمرهندی در دهان نگاهداشتن سود دارد.

اگر سبب آن رطوبت عفن و شور باشدـ قی باید کرد و ایاره فیقرا باید داد و هر بامداد آب گرم خورند. جمعی که تشنگی بسیار کشنده باشند چون به‌آب برسند به‌یکبار آب نباید نوشید بلکه اندک‌اندک مضمضه و غرغره باید کرد و سپس جرعه‌جرعه خورد تا

آرام شود از بهر آنکه حرارت غریزی ضعیف شده است و آب سرد بسیار باقی حرارت را می‌راند.

فواق بسیار

اسباب آن چیزی گرم و تیز باشد که فم معده را بگزد و یا ماده غلیظ که معده می‌کوشد آن را دفع نماید، یا مزاج سرد یا ماده غلیظ باشد در معده یا بدکاری معده که پس از استفراغ‌ها پدید آید یا آماس معده و جگر.

نشانی‌ها ـ آنچه که سبب آن گرم و تیز باشد در معده چنان باشد که ماده گرم و تیز از جگر یا اعضاء دیگر در معده ریخته گردد و باقی صفرا شده باشد و بقیّتی از آن در سر دل مانده باشد، یا چیزی تیز خورده باشد و قوت معده خواهد که آن را دور نماید. آنچه که سبب آن ماده غلیظ یا باد غلیظ و مزاج سرد باشد چنان است که غذاهای بسیار خورده باشند و خام مانده باشد و برمعده سنگینی کند و دیر گوارد و باد غلیظ همراه آن بود از بهر آنکه باد غلیظ از ماده غلیظ خیزد و باشد که ترش گردد و آروغ ترش و غثیان و بسیاری آب دهان و تدبیر گذشته برآن گواهی دهد. اگر بیماری پیران و کودکان را دست دهد ـ پیران را به‌سبب کاهش حرارت غریزی حادث گردد و کودکان را به‌سبب فروگرفتن و فروگرفته شدن حرارت از جهت کثرت خورش ایشان، و بیماران را بیشتر افتد به‌سبب ضعیفی حرارت غریزی.

اگر سبب آماس باشد ـ تب و سوزش و تشنگی بدان گواهی دهد.

درمان ـ اگر علت چیزی گرم و تیز بود که معده را بگزد آب گرم جرعه‌جرعه باید خورد و روغن بادام و کشکاب به‌روغن بادام هم مناسب است و غذا مسکه و چیزهای نرم و نان پاکیزه در آب سرد و آب انار شیرین بدهند.

گاهی انگدان و جندبیدستر ببویند و کندر و پودنه و مصطکی و راسن بخایند. و نانخواه وسعتر و سداب و فودنج همه راکوفته و آمیخته به‌اندازه دو دوم ناشتا بدهند و در طعام کنند و عطسه باید آورد و نفس باز باید کشید و کمونی و سحر مینا (سنجر مینا) و تریاق فاروق و تریاق اربعه سود دارد و ترس و اندوه فواق را باز دارد و انگشتان دست و پای باید بست و نیم دورم جندبیدستر با سرکه فواق راگاهی برطرف سازد.

(مـی‌دانـیم کـه فـواق یـا سکسکـه بـه‌علت تـحریک حـجاب است از راه عـصب پنوموگاستریک).

آروغ

بسیار آروغ از باد غلیظ خیزد یا از ناتوانی معده. درمان آن معده را با زنجبیل قوّت بدهند و اگر آمدن آروغ معده را برنجاند سعتر و سداب و پودنه و زیره و نانخواه و کرویا و انیسون و قزنفل با گلنگبین باید خائید و سحرمینا و گوارش کندر سود دارد.

در اضطراب معده و غثیان

هرگاه که معده خواهد که چیزی را دفع کند و نتواند موجب اضطراب و غثیان گردد و اسباب آن با ضعف معده بود یا غذایی ناسازگار یا ماده بد در معده بود و آنچه از جهت ماده بود یا در میان طبقات معده است و معده آن را جذب کرده یا بر سطح معده آلوده باشد یا در فضای معده ریخته است.

نشانی‌ها ـ اگر معده ماده را جذب کرده باشد سستی و غثیان همیشگی بود و اگـر سطح معده را آلوده کرده همچنین بود و اگر با استفراغ دهان تلخ بود ماده زرداب است و «اگر از دهان لعاب می‌رود غیرصفراوی است» و اگر دهان شور باشد و تشنگی غالب ماده غیرصفراوی است و اگر قی باشد ماده در فضای معده است و اگر بدشواری باشد در قعر معده است. و اگر با قی کردن اضطراب معده آرام شود و باز ظاهر گردد ماده از جای دیگری به‌معده می‌آید و تحریکی است.

درمان ـ معده را باید پاک کرد و پس از استفراغ سکنجبین باید داد یا شراب غوره «و یا قی با سکنجبین عسلی و آب شبت و ترب باید فرمود و ایاره فیقرا با سکنجبین عسلی باید داد و پس از استفراغ شراب افسنتین مناسبت «و اگر شراب کهن اندک‌اندک دهـند باقی خلط را نضج دهد و معده را بزداید» و غذا گنجشک بریان کرده و مرغ پخته است.

در قی بسیار

حرکت معده است و دفع کردن معده چیزی را به‌سوی حلق، و اسباب آن با اسباب

اضطراب معده و اسباب فواق با یکدیگر نزدیکند و بسیار باشد که سبب قی تولد صفرا باشد که به‌معده وارد می‌شود و کسانی باشند که ایشان را مدتی به‌نوبت قی آید و از آن آسایش یابند و سبب آن آمدن سودا باشد یا عوامل دیگر.

درمان ـ معده را با آب غوره و رب انار و رب لیمو قوت باید داد و اگر معده از ترشی متنفر باشد رب به و شراب سیب و شراب حماض و مانند آن باید داد و سپوس جو در آب انار دانه و نان خشک بریان کرده باید خورد و باید بکوشند تا خواب کنند و اگر برتخته خوابند و آن تخته را به‌رفق و آرامی بجنبانند نیک باشد.

صفت حبی که قی را باز دارد و بخواباند:

بزرهایی البنج	یک جزو
بزرآلو زرد، سماق، خرمای قسب	از هر یک چهار جزو

کوفته و بیخته و با شراب سرشته و حب کنند. شربتی یک مثقال یا نیم مثقال.

غذا سماق و انار دانه مناسب است.

اگر ماده از عضوی دیگر به‌معده آید و تحریکی باشد یا از همه تن آید ـ مطبوخ هلیله دهند و از به بریان کرده و صندل و مورد و گل بنگ و کفک لادن و عود و کافور و زعفران بر معده ضماد کنند و شراب نعناع با آب انار دانه و پوستی که بر ظاهر پسته باشد قی را باز دارد و باید دانست که اگر معده ماده را جذب کرده باشد هیچ داروی قابض نباید داد تا ماده مستأصل و از بیخ برکنده نگردد.

ضمادی نافع (برای قی) ـ بگیرند: بنگ، قصب‌الزریره، سنبل، مصطکی، عود، قرنفل، خیربوا، جوزبوا و اندکی زعفران کوفته و با سپوس بسرشند و بر معده نهند.

در قی خون

یا از مری است یا از معده و یا از جگر و بیماری جگر. سبب آن یا شکافته شدن رگی است به‌سبب تیزی و یا به‌سبب زخمی قوی که به‌دان رسد، یاگشاده شدن رگ‌ها به‌سبب نرمی و آغشتگی از رطوبت، یا برآمدن ریشی از این اندام‌ها.

نشانی‌ها ـ اگر قی ناگاه برآید بسیار باشد که چند رگ شکافته باشند «اگر در معده یا در مری و یا در جگر دردی باشد پس قی با خون برآید و باید دانست که ریشی بوده

است و «و باشد که با ریم برآید. اگر خون بسیار گرم و رگها پر و ممتلی باشند باید دانست که سبب آن قوه خون است» و «اگر خداوند علت» غذاهای رطب و تر خورده باشد باید دانست که سر رگ‌ها به‌سبب قوتی که بدان رسیده است مانند آواز بلند داشتن و چیزی گران برداشتن گشاده شده است.

درمان ـ اگر قی بسیار باشد اطراف را باید بست و قرص گلنار باید داد. اگر سبب ریشی باشد، قرص کهربا باید داد و اقراص سرمه سخت سودمند است. در همه انواع لسان‌الحمل و عصاره با دروج و عصاره برگ خرفه با گل ارمنی سود دارد. غذا آب سماق و آب غوره. اگر سبب گشاده شدن رگ‌ها سستی و نرمی رگ باشد فلونیای فارسی باید داد و سحر مینا در این باب سودمند است.

ضعف معده ـ ناگواریدن در معده ـ درد معده پس از طعام

مراد از ضعف معده ضعف نیروی گواریدن است و این قوت را سردی و خشکی ناتوان سازد و گرمی وتری یاری نماید و حرارت و خشکی معتدل و میانین قوت جذبه را یاری دهد و سردی و رطوبت و تری ناتوان نماید و قوت ماسکه را خشکی یاری دهد و گرمی و تری، ماسکه را ناتوان سازد و نیروی دافعه را تری یاری دهد و با سردی و خشکی و گرمی ناتوان سازد و بدترین ضعف آن است که با تشنج همراه باشد.

نشانی‌ها ـ نشانه ضعف قوه جاذبه ـ آن است که غذا از دهانه معده درگذرد و بی‌قرار دارد و گرانی کند و خفقان و سرگردش شدید آید و غثیان و قی رنجه دارد.

نشانی ضعف قوه ماسکه ـ آن است که معده متحمل غذا نشود و خداوند بیماری پندارد که اگر بجنبد آنچه خورده از وی باز خواهد گشت و قی خواهد افتاد.

نشانی ضعف هاضمه ـ آن است که آروغ بوی غذا دهد و تن از غذا بهره نگیرد و نیرو پیدا ننماید و غذا ناگواریده بیرون آید و بیماری‌ها تولید گردند و استسقا تولد نماید «و اگر خشکی زیاد باشد بول تولید گردد» و اگر گناه از گوارش دوم یا چهارم واقع شود برص و بهق و سرطان و استسقاء و گر و خارش و نمله و حمره پیدا شود (بیشتر در اثر آلرژی و جذب سموم غذایی است) و گناه گوارش معده باعث دو علت شود: یکی زلق‌الامعاء و یکی استسقای طبلی.

نشانی تشنج معده ـ آن است که هیچ چیز در وی نگوارد و از انواع نشانی‌های

بدکاری‌ها و انواع آماس‌ها چیزی آشکار نباشد و ترتیب اغذیه سودی ندهد و نوع غذا نفعی نکنند و نشانی ضعف جرم آن پیش از پیدایش تشنج آن است که هرگاه از غذای قبلی باشد سنگینی و میل قی پدید آید.

درمانـ اگر قوت جاذبه ناتوان باشد غذاهای لطیف و زودگوار باید داد چون دراج و تیهوج «وگوشت نو مرغ سفید» پاچه‌ها پخته با دارچینی و زیره، و پس از غذا با آهستگی کمی ورزش نمایند و اطراف و دست و پایش را بمالند و بر معده‌اش ضمادی نهند ازگلنار و سنبل و قرنفل و افسنتین و صبر در آن پخته و آب مورد.

اگر قوت ماسکه و نگه‌دارنده ناتوان باشد. از معده پاک باید کرد و سپس رب سیب و رب به و شراب لیمو بنوشند.

غذا برنج وگاورس و عدس مقشر با آب غوره و آب انار ترش و آب به پخته و دراج و تیهوج و کبک و تذرو بریان کرده مناسب است. ضمادی ترتیب دهند از صندل و تباشیر و گل سرخ و گلنار و برگ مورد و به بریان کرده.

اگر سبب بیماری رطوبت و ترشی لزج و چسبنده باشد ـ معده را پاک کنند با قی یا به‌اسهال یا با ایاره فیقرا سپس گوارش حوری بدهند.

صفت گوارش حوری:

دانه مویز بریان کرده	نیم من
حب‌الاس	ده استار
خرنوب نبطی، کنار، کندر، گزمازو	از هر یک ده درم

همه را بکوبند و بپزند و با عسل بسرشند. شربتی سه درم یا پنج درم. شراب مورد و معجون حب‌الاس و اطریفل کوچک سود دارد.

اگر قوت هاضمه ضعیف باشدـ نخست اسباب آن را پیدا باید کرد و هر یک را درمان باید نمود و معده را باید گرم نگاه‌داشت و خفتن بر پهلو «معده راگرم دارد از برای آنکه جگر بزودی مشتعل گردد و حرارت به‌دو بیش رسد» و خفتن برپهلوی راست معده را زود خالی کند از بهر آنکه عروق ماساریقا بدان سوی معده چسبیده است.

آنچه برای درمان قوه هاضمه سود دارد عبارت است از: **اگر مزاج سرد باشد**ـ اطریفل‌کبیر است واطریفل صغیر وجوارش عود وسحرمینادر ماءالعسل یادرشراب کهن.

اگر مزاج گرم بود ـ سکنجبین سفرجلی و شراب انار عذب و شیرین و ضمادی ترتیب دهند از زیره و نسرین و عود هندی و مصطکی و لادن و پوست برنج و قشورکندر و قرنفل و بنگ و جوزبوا و بسباسه و فرنجمشک و خیربوا و زعفران و بادرنجبویه و قاقله کبار و قصب‌الزریره و سنبل و گل سرخ راستار است.

مشک چندان‌که بویش پدید آید بکوبند و بپزند و با آب مرزنگوش و برگ مورد به‌سرشند و بر معده نهند و روغن مصطکی مالند.

اگر قوت هاضمه ضعیف باشد ـ چیزهای نرم و تیز باید داد که مایل به‌سردی بود چون آب میوه‌ها و فلوس خیار چنبر در آب کاسنی حل کرده و مانند این وهلیله پرورده سودمند است. غذا چیزی نرم مناسب است.

اگر سبب تشنج معده باشد ـ درمان ضعف ماسکه مناسب است و شراب مورد و اطریفل بزرگ و گوارش عود با روغن مصطکی و غذا چیزهای لطیف و اندک و پودنه در همه بیماری‌های معده سود دارند و اگر به‌اندازه نیم درم سوده و با شراب بنوشند سود بسیار دارد به‌ویژه در این نوع «و پوست اندرون سنگدان مرغ خانگی بسیار سودمند است تنها و با شکر و با معاجین و با شراب سود دارد به‌خاصیت» و باید دانست که بهترین محافظت و مراعاتی که لازم است از برای معده به‌عمل آوردند آن است که آن را از غذای زیادتی و سنگین کرده آسوده دارند.

آماس معده

هرگاه که در معده آماس حاد حادث گردد: اشتهای غذا باطل شود و تب گرم آید و زبان درشت باشد، گاهی زبان سرخ باشد و گاهی زرد و غثیان و دیگر نشانی‌ها آشکار گردد.

درمان ـ شربت آب انار ترش و شیرین و رب سیب و رب به باید داد و غذا کشکاب و آب انار منحصر باید باشد، و آب شراب بنفشه و شراب نیلوفر آمیخته باید خورد و پس از چهار روز آب لسان‌الحمل و آب کاشنی و آب عنب‌الثعلب از هر یک یک وقیه یا چهار درم فلوس خیار چنبر دانگی زعفران اندکی سه روز بنوشند. «و در این سه روز ضمادی از آردجو، صندل سفید، تراشه کدو، آب عنب‌الثعلب از هر یکی یک وقیه اندکی زعفران

باید ساخت» و روز هشتم تا چهاردهم. ده روز عنب‌الثعلب و آب کاشنی و آب رازیانه و آب کرفس آمیخته یک شربت چهل درم با چهار درم فلوس خیارچنبر و دو دانگ زعفران بنوشند، و اگر طبع نرم بود به‌جای خیارچنبر نیم درم قرص تباشیر یا یک درم بیافزایند «یا یک درم قرص گل یا رب سیب و به» ضماد از عنب‌الثعلب و گشنیز تر یا خشک و بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل‌الملک و بیخ سوسن و موم و روغن بنفشه و روغن گل بادام باید ساخت، و پس از چهار روز که حرارت ساکن شده باشد در کشکاب بیخ رازیانه و بیخ کرفس باید پخت و با روغن بادام باید خورد.

صفت قرص گل

گل سرخ	شش درم
بیخ سوسن، سنبل	از هر یک چهار درم

شربتی نیم درم یا یک درم، غذا ماش مقشر و برگ چغندر و لبلاب و اسفناج «سرمق (سلمه «اسفناج رومی») و کدو با روغن بادام» اگر قوت ضعیف باشد زرده تخم‌مرغ نیم برشت و پس از بیست روز که تب سبک باشد جوجه مرغ خانگی روا باشد. اگر آماس پخته خواهد شد: نخست درد بیشتر شود و تب گرمتر آید، و اگر پخته شود درد و تب آهسته گردد. اگر آماس برحال خویش باشد یاری باید داد تا گشاده گردد یا آنکه شیر تازه و آب گرم بدهند و دست بمالند و بجنبانند و اگر گشاد نشود ماءالعسل گرم بدهند و انجیر خشک و مویز «و اگر دیر گشاد شود مقداری خردل کوفته در ماءالعسل بدهند» و اگر ترس از برگشت تب باشد خمیر ترش در آب گداخته بدهند یا خیار چنبر در آب حل کرده و بنوشند.

صفت شربتی منضج

شراب انجیر	دو وقیه
لعاب تخم کتان، لعاب تخم حلبه	از هر یک ده درم
زعفران	دو دانگ
صبر	یک دانگ و نیم

همه را برای یک شربت درست کنند. اگر تخم مرد و تخم‌کتان و تخم خطمی مقدار هم هر بامداد و شام سه درم با چهار وقیه شیر خر بدهند ماده را نضج دهد و بگشاید و «آن روز که بگشاید بدن را بلرزاند و آماس فرو نشاند و در محل خون و ریم باشد» و «اگر حرارت و تب غالب باشد جلاب دهند» و «اگر آهسته باشد ماءالعسل بدهند تا معده را بشوید و پاک کند» سپس داروهای رویاننده باید داد:

صفت داروهای رویاننده:

کندر، دم‌الاخوین	از هر یک پنج درم
گل سرخ، گلنار، کهربا	از هر یک دو درم
گل ارمنی	سه درم

کوفته و بیخته و با رب و سیب بنوشند.

اگر آماس از نوع دیگر باشد ـ مرطبات و ترکننده‌ها و سردکننده‌ها بدهند و در کشکاب سرطان بپزند و آب کدو و آب انار ترش با هم آمیخته و بنوشند، و آب تخم خرفه با شراب غوره هم مناسب است، و ضماد از لسان‌الحمل و برگ خرفه و خطمی و طحلب (طَحلَب بفتح طا و لام، جلبک، جل وزغ، جامه غوک، بزغسمه، پلاس غورباغه) آرد جو باید ساخت تا چهارده روز تدبیرهائی که در درمان قبلی گفته شده به‌کار دارند.

دبیله معده

نشانی‌ها ـ هرگاه آماس گرم بدرجه‌ای رسد که تن لاغر شود و چشم‌ها در گود افتد و اسهال و قی افتد و تب آهسته گردد و ادرار اندک آید و معده سخت شود چنانچه انگشت در وی اثر نکند، نشان دبیله باشد و اگر معده درد کند و اطراف سرد گردد بد باشد.

درمان ـ اگر با منضج نرم نشود «آماس» طبیخ حلبه و خسک با روغن بادام تلخ و بیدانجیر باید داد. دیگر بگیرند:

طرخشقوق خشک	یک درم نیم
تخم مر، وحلبه	از هر یک درم
کوفته و بیخته و با سه وقیه شیرخر	یک وقیه
یا شیر بز گرم کرده یا طرخشقوق خشک	یک وقیه

حلبه	دو وقیه
مورد	چهار درم

بکوبند و بپزند و با روغن کنجد چرب کنند و با شیر تازه به‌سرشند و گرم کرده و بر آماس نهند. چون اثر پختگی ظاهر شود بستری نرم به‌غایت نرمی و گرمی بیفکنند و بیمار را بر بستر بخوابانند چنانچه معده بر بستر نهاده باشد و فشرده شود و بگشاید، و چون گشاده شد ـ درمان دارو همان است که در درمان آماس گذشته است. اگر خونی و قی باقی برآید نشانه نومیدی باشد و صبر و آب کاشنی باید داد و ایاره فیقرا هم مناسب است «اما معده را بشوید و ریم را به‌اسهال دفع کند» و غذا شوربای مرغ با حلبه و شبت سودمند است.

در ریش‌ها و بثرهای معده

سبب آن ماده‌ای باشد تیز و سوزاننده و این ماده یا در معده تولد کند و یا از خوردنی‌های تیز و گرم و یا از اثر نزله باشد که از سر فرود آید و یا بیماری از عضوی دیگر به‌معده آید.

نشانی‌ها ـ آروغ و بوی دهان ناخوش باشد و اگر تب باشد کام و زبان خشک باشد و قی بسیار بود و در مواد قی پوسته‌هائی که از سر ریش جدا شود ظاهر شود. اما اگر بثره و دانه‌ها و قرحه در مری باشد به‌هنگام فرو بردن غذا از پس گردن و میان دو کتف در حلق باطعام ظاهر شود. اگر در فم معده باشد درد در شیب سینه نمایان گردد. اگر در قعر معده بود پس از قرار غذا در معده دردی نزدیک ناف محسوس شود و پیوسته جراحت در براز پدید آید و این پوسته باریکتر باشد.

درمان ـ اگر از بثره و جراحت حاصل شود:

دوغ ترش از شیر گاو سیاه	ده استار
تباشیر	یک درم
گل سرخ	یک درم
بزر الحماض	یک درم

دیگر:

شیر گاو	ده استار
آبغوره	پنج استار

بهم بیامیزند و سنگ تاب کنند تا آب‌ها برود و شیر بماند «و این شیر با آب انار ترش بدهند.»

اگر ریش کهن شده باشد و خورده می‌شود ـ با جلاب و ماءالعسل باید شست و ایاره فیقرا باید داد تا پاک گردد «سپس دوغ ترش یارب انار ترش باید داد یا کشکاب با آب انار ترش نوشند».

اگر صفرا غالب باشد و غثیان پدید آید آب سرد بسیار به‌ناشتا بنوشند و کشکاب با آب انار ترش نوشند و قی کنند «و پس از قی دوغ ترش و تباشیر و گل ارمنی و گل سرخ بدهند».

اگر جراحت خورده شده باشد ـ درمان خون ازگلو برآمدن درمان آن باشد و ضماد طحلب و تراشه کدو و برگ خطمی و سماق و مازو و گلنار، زراک (زراج ـ زرشک)، گل سرخ، آب برگه خرفه، آبغوره، آب سیب‌ترش، آب لسان‌الحمل و آب برگ مورد باید ساخت و فلونیا و شربت افسنتین سود دارد. غذا بطون گاو (بطن «شکمبه») پخته و بطون بز و گوشت گوساله با سرکه مناسب است.

درد معده

نشانی آن ـ اگر از باد باشد انتقال درد از جائی به‌جائی است.

درمان ـ شربت دینار و پرهیز از عدس.

صفت شربت دینار

تخم گل، کاسنی نیم کوفته، گل سرخ	از هر یک پنج درم
پوست بیخ کاسنی	ده درم
گل نیلوفر دریا، گاو زبان	از هر یک سه درم
تخم کشوت در لته بسته	دو درم

همه را در سی سیر آب بجوشانند تا به‌ده سیر آید «صاف کنند» و نیم من قند سفید

در آن حل کرده به‌قوام آورند «هر بامداد دو سیر از وی در چهار سیرگلاب حل کرده» یک مثقال ریوند چینی کوفته افزوده نیمگرم بیاشامند. غذا نخود آب بخورند.

هم در درمان درد معده از علت دیگر:

نشانی ـ خشکی زبان و تلخی دهان.

درمان ـ خوردن مسهل است.

درد معده نوع دیگر

نشانی ـ آب رفتن، نبودن تشنگی.

درمان ـ راسن

صفت راسن

راسن، زنجبیل، فلفل، دارفلفل، عاقرقرحا، مویزک از هر یک دو مثقال را کوفته و بیخته هر بامداد به‌اندازه یک سرانگشت از آن را بخورند.

هم در درمان درد معده:

غذا ـ پرهیز از گوشت قدید و شبیه آن مانند عدس.

ورم معده

یعنی آماس معده «نشانی آن درد و شیرینی دهان» و «گاهی تب تیز و قی و تشنگی» و گاهی نرمی آماس و گاهی محکمی و سختی آن می‌باشد.

قی

عبارت است از حرکت معده با دفع چیزی به‌بیرون از راه دهان «نشانی آن احساس جوش خوردن معده و درمانش آب به و لیمو» گاهی شربت به‌وحب‌الاس میباشد.

صفت شربت به

آب به	یک من

قند	نیم من

بجوشانند تا به‌قوام آید «با نیم من قند سفید در آب به‌اندازهٔ نیم من بجوشانند تا غلیظ گردد» پنج سیر آبکامه که در درمان زحیر خواهد آمد بیافزایند.

شربت لیمو

در درمان سرگردش گذشت.

صفت شربت بهی

آب بهی	یک من
قند	نیم من

بجوشند تا به‌نیمه آید. سپس یک من قند سفید در آن حل کرده:

قاقله، قرنفل، عود، مصطکی	از هر یک ربع درمی
مشک، زعفران	از هر یک نیم‌دانگ

بکوبند و در لته بسته همه را بجوشانند تا به‌قوام آید.

صفت شراب حب‌الاس (به‌پارسی مورد دانه گویند)

حب‌آلاس	پنج سیر

بکوبند و در یک من آب بجوشانند تا نیمه آید «صاف کنند» و نیم من قند سفید در آن حل کنند و بجوشانند تا به‌قوام آید.

قی‌الدم

یعنی برآمدن خون از معده یا عضو دیگر از راه قی.

درمان ـ صمغ عربی، کهربای سوده، شربت حب‌الاس را بخورند.

صفت شربت حب‌آلاس گذشت.

فواق

یعنی هکچه: (هکچه ـ بضم‌ها، جستن گلو فواق، سکسکه، هکه، هکه، هکهک هم گفته شده).

نشانی آن ـ در امتلاء تقدم خوردن طعام‌های غلیظ و گرانی معده است و در استفراغ تقدم قی می‌باشد.

ضعف معده

درمان ـ تعدیل مزاج و نوشیدن معدل است.

معدل ـ چیزی را گویند که مزاج سرد یا تر یا گرم یا خشک را به‌اعتدال آورد، چون عسل و کدو.

جوع البقر

عبارت از گرسنگی اندام‌ها است با تنفر معده از طعام و ممکن است به‌عقیده قدما ریختن بلغم زجاجی به‌دهانه و فم معده علت آن باشد. نشانی آن دل شوری «نبودن تشنگی و تری دهان» است.

درمان ـ میسوسن را شام و بامداد بدهند.

صفت میسوسن

گل میسوسن	چهل عدد
قسط، قرنفل، قصب‌الزریره،	
اسارون، سنبل، مصطکی	از هر یک دو درم
نمک نیشابوری، سلیخه	از هر یک سه درم
عود بلسان	چهار درم
زعفران	نیم درم
مشک	دو درم
روغن بلسان یازیت	یک درم

مثلث　　　　　　　　　　چهار من

همه را در شیشه کنند و شش ماه بگذارند.

صفت مثلث

شیره انگور　　　　　　　　　　نه من

بجوشانند تا به‌سه من آید، شش من آب بیفزایند و بگذارند تا برسد.

شهوة الکلب

عبارت است از بسیاری میل به‌غذا و سیری ناپذیری. نشانی آن گاهی تیرگی رنگ و خشکی دهان و ترشی آروغ است.

درمان ـ آب نخود ماش و نخوردن چیزهای ترش و شور یا تیز.

فساد الشهوه

یعنی میل کردن به‌آب و گل و مانند آن.

بیماری‌های جگر

ورم الکبد

یعنی «آماس جگر» نشانی آن گاهی تب دائمی، درد، گرانی و هکچه است، گاهی تب تیز و زردی زبان و برآمدگی صفرا از راه قی، نرمی آماس، گاهی محکمی آن می‌باشد.

عطش مفرط

یعنی تشنگی که از اعتدال گذشته باشد. نشانی آن گاهی با آب سرد زیاده شود «و گاهی از هوای سرد آسودگی یابد».

درمان ـ غذا آش غوره و شربت انار میخوش.

صفت شربت انار

قند سفید	نیم من

در یک من آب انار میخوش بجوشانند تا به‌قوام آید.

یا:

نیم من قند سفید در نیم من آب بجوشانند تا غلیظ گردد.

رب انار میخوش	بیست مثقال

بیافزایند و دو سه جوش دیگر بدهند

صفت رب انار میخوش

انار میخوش	یک من

بجوشانند تا پنج سیر آید.

ضعف الکبد

یعنی ضعف و ناتوانی جگر. نشانی آن زردی روی و تیرگی رنگ و بی‌اشتهائی و بی‌رغبتی است.

درمانـ خوردن انار سود دارد و پرهیز از نارنج که زیان دارد.

سوالقنیه

مقدمه استسقا است، نشانی آن سفیدی رنگ مایل به‌زردی و آماس دست و پا و پلک و قراقر شکم است.

درمانـ چون به‌گفته قدما از ناتوانی جگر سرچشمه می‌گیرد مقویات جگر می‌دهیم.

مقوی جگر:

چیزی را گویند که جگر را تقویت نماید به‌خاصیت و یا غیر آن چون کاسنی و دارچینی.

استسقا

که معروف است. نشانی‌اش در لحمی آماس همه اندام‌ها است، «و در زقی چون دست بر شکم بیمار گذارند آواز مشک دهد که پر از آب باشد» و در طبلی آواز طبل دهد.

درمانـ پرهیز از آب و دادن شیر شتر و به‌گفته قدما بیمار را باید در میان اشتران جای داد.

تشریح جگر

در این‌جا بی‌مناسبت نیست که در تشریح جگر طبق نظریه قدما چند سطری گفته

شود تا مطالب بهتر قابل درک باشند. کبد مرکب است از گوشتی همچون خون فسرده و عروق و غشا کیلوس را به‌قوت مصاحبت بالطبع جذب کند و آلت آن در این فعل عروق ماساریقائی (مزانتریک) است که از جانب مقعر جگر ثابت «و این جایگاه را که این رگ‌ها رسته باب گویند» و در این عروق قوتی است مانند قوت جگر «چنان‌چه در دهان هم قوتی است مانند قوت گوارش» و در جگر تجویف و حفره‌ای نیست تا کیلوس آنجا جمع گردد لیکن غذا در عروق باریک و دقاق که به‌گوشت آن آویخته است پراکنده گردد تا همه اجزاء و مواد کیلوس را با همه اجزاء جگر ملاقات افتاده باشد و قوت حرارت جگر همه اجزاء کیلوس را بگوارد و تبدیل به‌خلط گرداند. هرگاه که کیلوس تمام نضج یابد «جگر بهره هر اندامی از خون به‌سویش فرستد» و در این فعل و انفعالات آلت و وسیله‌اش رگهائی است که از طرف محدبش ثابت شده «و هم از آن طرف آن را از خون جدا نماید و در دو رگ که از وی به‌کلیتان متصل است فرستد» و قوت جذب کرده‌ها و قوت دفع جگر در این کار باشد و کفک خون که زرداب و صفرا است از جانب قسمت مقعر جگر در منفذی که زیر باب است به‌زهره می‌فرستد و در وی خون که سودا است هم از طرف مقعر از منفذی که از وی به‌سپرز متصل است نزد آن فرستد» و غشائی که در گوشت جگر پوشیده است «گوشت و عروق آن را بر وضع خویش نگه دارد و هم بدین غشا با معده و روده‌ها پیوسته است». به‌سبب باریکی جگر را با معده مشارکتی نیست، بر جگر زواید است مانند انگشتان که گرد معده درآورد، چنانچه چیزی را با انگشتان بگیرند و این را زاویه‌الکبد خوانند و در بعضی مردمان چهار باشد و در بعضی پنج و زهره بزرگی به‌زایده چسبیده است و در بعضی مردمان پشت جگر مماس و بعضی پهلوها است و در بعضی مماس نیست و بیماری شراکتی جگر با حجاب و با ضلاع و دنده‌ها به‌اندازه این تماس‌ها است که میان ایشان برقرار است. همان طور که گفته‌ایم به‌سبب باریکی جگر را با معده مشارکتی نیست و در نتیجه بیماری در اثر شرکت نباشد مگر به‌سبب دردی و آفتی.

توضیح ـ میان سپرز که اگر منظور طحال باشد و کبد مجرا و منفذی نیست و فقط میان پانکراس یا لوزالمعده و روده مجزا وجود دارد به‌نام مجرای پانکراتیک یا لوزالمعده‌ای که در روده نازک و ابتدای آن در پهلوی مجرای صفراوی یا کولدوک سر باز

می‌کند و شاید در این‌جا سپرز همان لوزالمعده باشد.

در این‌جا بد نیست که شمه‌ای از مراره و کیسه زرداب را هم بیان نمائیم ـ کیسه‌ای است برزایده بزرگتر جگر پیوسته و ذخیره زرداب است «و از جانب مقعر کبد منفذی است و مجرایی است در وی گشاده و از این مجرا زرداب در وی شود» و از زهره هم منفذی و مجرائی است به‌روده اثنا عشر گشاده و لختی صفرا در این مجرا فرود آید و از آنجا به‌روده‌های دیگر رود و براز را دفع کند و روده را از رطوبت غلیظ بشوید (و برای گواریدن چربی و غیره به‌کار رود). بعضی مردمان مراره را این مجرا نیست و در بعضی مجرائی کوچک از زهره به‌قعر معده گشاده و قسطی از زرداب به‌قعر معده رسد و باشد که در بعضی از افراد این مجرا و منفذ فراخ‌تر از مجرای روده بود و بدین سبب صفرا به‌معده بیشتر آید و خداوند این معده پیوسته از صفرا و تلخی دهان و فاسد شدن غذا در معده و از خشکی مزاج و طبیعت و غثیان و تهوع پریشان باشد. هرگاه که زهره صفرا را جذب نکند جگر آماس گیرد» و اگر صفرا در جگر عفن گردد تب‌های گرم تولید شود و اگر پیش و بیش از آن که از آن باید از زهره بیرون آید با ادرار دفع شود و ریش و سوزش مثانه پدید آید «و اگر دفع این ماده به‌اندامی دیگر افتد حمره و نمله در آن عضو حادث گردد» و اگر در همه تن پراکنده شود یرقان و زردی پدید آید، و اگر به‌روده فرود آید اسهال صفرا و سحج و دل درد پیدا شود.

بیماری‌های جگر

چنانچه می‌دانیم جگر جایگاه قوت طبیعی بدن است همچون دل که به‌عقیده قدما سرچشمه قوت حیوانی است (می‌دانیم که کار دل رساندن خون به‌سراسر بدن می‌باشد) و دماغ جایگاه قوت نفسانی و غذا دادن به‌اندام‌ها (می‌دانیم که مغز و اعصاب مستقیماً غذا به‌اندام‌ها نمی‌رساند بلکه دیگر اندام‌ها را کنترل و به‌اصطلاح سرپرستی می‌کند تا دیگر اعضا از جمله اندام و دستگاه‌های غذا دهنده به‌وظیفه خود عمل کنند و بیشتر این اندام‌ها به‌طور خودکار عمل می‌کنند و در تحت اعصاب و شبکه‌های خودکار این اعمال صورت می‌گیرد) و پرورش فعل و خاصیت آن است «و قوت گوارش و دم که کیلوس مواد غذایی را خون گرداند در گوشت آن است وقوت‌های ماسکه و جاذبه و دافعه در

عروق آن است» و جگر آدمی از جگر حیوانی که بدنش به‌اندازه تن آدمی باشد بزرگتر است «و درازی و کوتاهی انگشتان به‌عقیده صاحب انیس نشان بزرگی و خردی جگر است» سفیدی رنگ روی نشان درستی قوت جگر است و زردی روی نشان حرارت و رنگ قلعی نشان سردی جگر است و تیرگی رنگ نشان سردی و گوشتناکی نشان گرمی و تری بود و لاغری نشان و خشکی و گرمی باشد «و رگ‌های ستبر و پیدا نشان گرمی و بزرگی» و رگ‌های باریک نشان سردی و کوچکی باشد.

توضیح ـ البته این با پژوهشگران و فیزیولوژیست‌ها است که در موارد گفته شده نامبرده تحقیق فرمایند، اما نشانی‌های یاد شده تنها به‌علت بیماری جگر نمی‌باشند، بلکه علل دیگری هم در پیدایش این عوارض دخالت می‌کنند. هرگاه در دیگر اندام‌ها مانند سپرز و پانکراس و زهره (که خود جزوی از جگر است) و گرده که فضل‌ها و مواد زاید را از آن بیرون می‌کشند آزار و یا کوتاهی پدید آید در کار جگر هم کوتاهی پدید آید و خونی‌که از وی تولد شود صاف و پاکیزه نباشد و در نتیجه در بدن آفت پدید آید.

بد کاری‌های جگر (سوءالمزاج‌ها)

نشانی ـ تشنگی و باطل شدن اشتهای طعام و یبوست و خشکی طبع و درشتی زبان و نبض تند و ادرار سرخ و لاغری هستند. گاه باشد که در اثر سوختن اخلاط مالیخولیا بروز کند.

درمان ـ مطبوخ هلیله زرد، آلو، آلوی سیاه، تمرهندی، شیرخشت با آب لبلاب و آب عنب الثعلب و آب کاسنی یا فلوس یا خیار چنبر یا ماءالجبین یا سفوف هلیله.

صفت سفوف هلیله:

هلیله زرد	ده درم
لک مغسول	سه درم
تباشیر	دو درم
تخم رازیانه	یک درم

اگر رازیانه زیان دارد به‌جایش تخم کشوث کنند. مدتی هر بامداد سه درم از این سفوف با ماءالجبین بدهند، و شیر شتر با سفوفی بدین صفت سودمند است:

هلیله زرد	ده درم
لک مغسول، گل سرخ، تباشیر	از هر یک پنج درم
ریوند چینی	سه درم
رازیانه و انیسون	از هر یک، یک درم

شربتی سه درم، اگر طبع نرم نشود، در این سفوف پنج درم بنفشه زیاد کنند.

قرص (امبریاریس)

خاصیت آن: جگر را قوت دهد.

صفت آن:

زرشک پاک کرده	یک درم
گل و تباشیر	از هر یک پنج درم
تخم خیار، تخم کدو، تخم خرفه	از هر یک سه درم

شربتی دو مثقال با سکنجبین:

دیگر قرص کافور با دوغ مزاج گرم را تبدیل نماید و اگر طبع نرم باشد قرص تباشیر دهند:

قرص تباشیر

تباشیر، بزرالحماض، گل سرخ، زرشک پاک کرده	از هر یک پنج درم
لک مغسول، ریوند چینی	از هر یک، یک درم
زعفران	نیم درم

اگر سرفه باشد در این اقراص:

صمغ، نشاسته	از هر یک، یک درم
رب‌السوس	دو درم

بیافزایند و با شراب بنفشه دهند.

صفت ضماد (برای جگر)

صندل، کافور و گلاب بر جگر نهند، برگ خرفه را بکوبند و روغن گل، چون مرهمی

کنند و بر جگر ضماد کنند. اگر به‌کشکاب نیاز افتد تخم کاسنی و زرشک در آن کنند. غذاها از ماهی خرد تازه و اسفناج و برگ چغندر با اندکی گشنیز تر با سرکه چاشنی داده سود دارد.

نوع دیگر از بدکاری جگر

نشانی‌هاـ لب‌ها و زبان سفید باشد و تشنگی نبود و رنگ روی به‌سیاهی و سبزی زند و ادرار سفید و رقیق بود و نبض متفاوت و آرزوی طعام بسیار است اما این کم کای زیاد باشد اشتهای طعام باطل گردد و براز سفید و بی‌بوی بود و مزاج گاهی خشک بود و گاهی نرم و آخر مدفوع برازی همچون خونابه عفن و گند بیرون آید وگاه باشد که ادرار رقیق بس غلیظ گردد و سیاه، و اگر براز بسیار شود، یا شهوت طعام، نشان ضعف کبد بود.

گاهی در کم کاری جگر مزه دهان ترش باشد و طبع نرم و تب باشد و ادرار سفید و غلیظ بود و ورم در چشم و اطراف پدید آید.

درمانـ گاهی درمان معده و دل کم کاری جگر را رفع کند. گاهی با استفراغ بیماری بهبود یابد بدین صفت:

هلیله کابلی	پانزده درم
افسنتین رومی، غافت، افتیمون	از هر یک پنج درم
گل	ده درم
تربد	سه درم
سنبل	یک درم
پوست بیخ رازیانه، تخم کرفس، پوست بیخ،	
کرفس، رازیانه، تخم انیسون	از هر یک دو درم
بسفایج	هفت درم
مویز منقی	سی درم
انجیر	پانزده عدد

پخته و صاف کرده، شربتی صد درم یا بیست درم بیافزایند و پس از پاک کردن

ماءالاصول باید داد بدین صفت:

صفت ماءالاصول

پوست بیخ کرفس، پوست بیخ رازیانه	از هر یک پنج درم
انیسون، نانخواه	از هر یک چهار درم
سنبل، اذخر، گل سرخ	از هر یک سه درم

در دومن آب بپزند تا به‌نیمه آید، صاف کنند. شربتی چهل درم با سه درم روغن بادام تلخ و شیرین و قرص افسنتین و قرص ریوند و قرص غافت و حندیقون سود دارد و جگر گرگ خشک کرده و کوفته و بیخته یک کفچه با ماءالعسل یا با سکنجبین بسیار سودمند است و قرص ریوند نیز سودمند است.

توضیح ـ قدما برای کم‌کاری و یا بدکاری جگر درمان‌های گوناگونی را به‌کار می‌بردند از آن جمله جگر خشک کرده گرگ و امروز هم ترکیبات و شربت‌ها و یا حب و قرص‌هائی که از پودر و یا دیگر مواد جگر می‌سازند و یا آمپول‌های محتوی عصارهٔ جگر در بازار به‌فراوانی دیده می‌شوند و اینها برای درمان ضعف جگر بسیار با ارزش هستند و اکثر اینگونه داروها از خارج وارد بازار ایران می‌شوند در صورتی که ما خود در قدیم پودر جگر را مصرف می‌کردیم و خودمان سازنده بودیم و بدبختانه امروز تقریباً همه چیز را وارد کننده هستیم.

نوع دیگر کم‌کاری و بدکاری جگر ـ نشانی آن عبارت است از دهان خشک و زبان خشک و تلخ باشد و ادرار رقیق و نبض سخت می‌باشد و لاغری پدید آید و نشانی‌های این نوع پنج است:

سفیدی زبان، نرمی و ضعیفی نبض، نرمی گوشت اندام‌ها و آویختگی ماهیچه‌ها و باشد که استسقا تولید گردد.

درمان ـ دشوار است.

ضعف جگر

ممکن است بیماری مخصوص خود جگر باشد یا با مشارکت دیگر اندام‌ها مانند انواع کم‌کاری‌ها و انواع آماس‌ها و قرحه و بثره و جراحت در خود جگر و نوع دوم که با

شرکت دیگر اعضاء صورت گیرد عبارت است از سوی معده و سینه و اعضاء رئیسه بدن و سپرز و لوزالمعده و روده و زهدان و دستگاه آمیزشی.

مشارکت جگر با معده ـ چنان است که اگر در کار معده خللی افتد و کیلوس خام و فاسد از وی به‌جگر آید و در کار جگر خللی افتد خون صاف تولید نگردد تا بدن از آن بهره گیرد.

مشارکت جگر با زهره و روده ـ چنان است که در منفذی که و مجرائی که میان زهره و روده است سده و انسداد و بستگی تولید شود و قسمتی از صفرا که روزانه به‌روده وارد می‌شود در زهره بماند و از این راه زهره پس بزنند و مواد و فضله صفراوی که در خون بود از جگر نتواند کشید و از این راه دو زیان حادث شود: یکی آن که مواد صفراوی و فضله زردابی را که زهره جذب نتواند کرد در جگر بماند و دفع نگردد و همراه خون به‌اندام‌ها رود و در نتیجه در کار جگر خللی وارد گردد و زیان به‌همه اندام‌ها برسد.

مشارکت جگر با سینه و دستگاه دم زدن ـ چنان است که در سینه و حوالی آن الم و آزار و آماسی پدید آید و در نتیجه به‌جگر زیان وارد گردد از جهت اتصال غشا با یکدیگر و اتصال عروق که پس از خروج و جذب در کبد به‌این‌جا آمده و غذا را می‌رساند.

مشارکت با سپرز و لوزالمعده ـ چنان است که اگر در این اندام‌ها ناتوانی و یا کم‌کاری پدید آید و در منفذ و راهی که فی‌مابین وجود دارد انسداد به‌وجود آید و فضله مواد دفعی که در خون است، سپرز و لوزالمعده نتواند کشید و در نتیجه این مواد در جگر بماند و خلل در کار جگر پیدا شود و زیانش به‌همه اندام‌ها برسد.

مشارکت آن با رحم و دستگاه آمیزشی ـ چنان است که اگر خون قاعدگی و حیض بسیار دفع شود و یا باز ایستد به‌جگر صدمه رسد و در نتیجه همهٔ اندام‌های بدن از جمله زیان می‌بینند.

نشانی‌ها ـ خداوند جگر ضعیف را روی زرد باشد، و بعضی را روی به‌سفیدی آمیخته بود و بعضی را به‌زردی و فستقی و جمعی را به‌تیرگی و سیاهی مایل است و جگر نمی‌تواند از کیلوس غذایی خون صالح درست کند و به‌اعضاء بفرستد و هنگام گوارش دوم در جگر المی پدید آید که سبک است و گاهی قی پدید آید و آرزوی طعام برود و تب و تشنگی ظاهر گردد و ادرار رنگین شود.

گاهی در ضعف جگر اخلاط غلیظ گردد و اشتهای طعام بیشتر شود و ممکن است جگر عفونی شود و گاهی به‌استسقا منجر گردد.

اگر ضعف جگر با مشارکت زهره باشد ـ نشانی وی آن است که رنگ روی یرقانی و زرد شود و براز سفید.

اگر با مشارکت سپرز و لوزالمعده بود ـ رنگ روی سیاه و تیره بود.

اگر با مشارکت کرده باشد ـ نشانی سؤالقنیه ظاهر گردد.

اگر با مشارکت رحم باشد ـ احوال حیض و دگرگونی آن بر آن گواهی دهد.

اگر ضعف جگر با مشارکت روده‌ها باشد ـ قراقر و نفخ و قولنج تولید شود.

اگر با مشارکت معده باشد ـ احوال معده بر آن گواهی دهد.

اگر ضعف جگر در قوت جذب آن باشد ـ تن لاغر گردد و براز به‌سرخی میل کند. اگر ضعف در قوت هاضمه باشد براز غسالی و آبکی باشد و مزاج نرم و ورم و استسقا پدید آید.

اگر قوت دافعه جگر ضعیف باشد ـ فضل‌ها و مواد دفعی زاید از خون جدا نشده و به‌اندام‌ها رود و آماس‌های سخت و گرو خارش و قوبا و قروح و دبیله و بشور ظاهر گردد و رنگ روی بگردد و یرقان زرد و سیاه حادث شود و براز اندکی و بی‌درنگ باشد و بخارها و مواد صفراوی به‌دماغ برآید و صداع و رمد تولید شود.

درمان ـ نخست سبب را باید جست و به‌دفع آن سرگرم باید شد و باید دانست که سبب ضعف جگر بیشتر وقت‌ها از بدکاری و کم‌کاری آن سرچشمه می‌گیرد و بدین سبب لطیف کننده‌ها را باید بیشتر به‌کار برد و از داروهائی که در وی قوت قبض باشد و منع عفونت کند خالی نباشد چون زعفران و انار ترش و شیرین و آنچه بدان ماند و اگر کسی مویز را با دانه بخاید بسیار سودمند است و در وی قوت قبض و نضج و زدودن هست و گوهر آن را قوت دهد.

صفت داروئی که انسداد را بگشاید و جگر را پاک سازد و نیرو بخشد:

لک مغسول، ریوند چینی	از هر یک سه درم
عصاره غافت، رازیانه، تخم سرمق	از هر یک پنج درم
افسنتین رومی	شش درم

تخم کاسنی	دو درم
تخم کشوت	هشت درم
تخم کرفس	چهار درم

شربتی دو دوم.

جالینوس را معجونی است که در بیماری‌های جگر سودمند است و صفتش این است:

معجون جالینوس برای قوت جگر و بیماری‌های آن

مویز منقی	بیست و پنج مثقال
زعفران	یک مثقال
اذخر	دو مثقال
قصب‌الزریره	دو مثقال
مقل‌الیهود	دو مثقال و نیم
دارچینی	یک مثقال
سلیخه	نیم مثقال
سنبل	سه مثقال
عسل	شانزده مثقال

چهار مثقال صمغ‌البطم، چهار مثقال دارشیشعان، دو مثقال مقل در شراب حل کنند و داروها را بدان بسرشند. شربتی یک مثقال. اگر حرارت بسیار باشد و تب زیاد، قدری افیون و بذرالبنج در این معجون افزوده کنند.

در ضعیفی قوت‌های جگر نگاه باید کرد، که اگر قوت گواریدن ناتوان باشد: سنبل، بسباسه، جوزبوا، کندر، مصطکی، قصب‌الزریره و جعده سود دارد.

اگر ماسکه ناتوان باشد ـ داروهای قابض به‌کار باید داشت چون گلنار و طراثیت و گل سرخ.

اگر قوت دافعه ضعیف باشد ـ تدبیر گشادن سده و گرم کردن گرده باید کرد.

سده و بستگی جگر

در جانب برآمده جگر اتفاق افتد یا در جانب گوژ یا در هر دو سو.

اما آنچه در جانب برآمده و محدب بود ـ سبب آن بسیاری خون غلیظ باشد و ضعف قوت دافعه.

آنچه در قسمت مقعر جگر افتد ـ سبب آن غلظت و خامی کیلوس است و انسداد بیشتر در جانب مقعر باشد از برای آنکه کیلوس از این جانب به‌جگر آید و آنچه خام‌تر و غلیظ‌تر باشد آنجا ماند و در جانب محدب کمتر افتد از بهر آنکه هر چه رقیق باشد به‌جانب محدب آید. (توضیح ـ این فرضیه قدما است تا فیزیولوژیست‌ها چه عقیده‌ای داشته باشند).

سبب تولد سده غذاهای غلیظ باشد و پس از طعام حرکات کردن و به‌گرمابه رفتن و از پی غذا زود شراب خوردن و آب‌های قابض چون آب معدن نیز سبب انسداد و بستگی می‌گردد و تنگی و باریکی عروق در اصل آفرینش (ارثی) نیز همین اثر را می‌کند.

تحلیل و از میان رفتن انسداد که در جانب مقعر جگر باشد با اسهال است و از راه ادرار کمتر بود و اما تحلیل آنچه در قسمت محدب جگر بود با ادرار بول است. اگر انسداد استوار و محکم گردد، بیم باشد که آماس تولد کند یا به‌شکل عفونت یا بیشتر به‌صورت استسقا باشد.

نشانی‌ها ـ نشانی‌های انسداد دو جور است: یکی آنکه ادرار سفید و رقیق و بسیار باشد از بهر آنکه کیلوس به‌سبب انسداد به‌جگر نرسد و به‌روده فرود آید. دیگر آنکه گرانی و ثقل در جانب جگر به‌ویژه انسداد در جانب محدب باشد و خداوند انسداد را خون اندک و بدرنگ بود و بسیار باشد که صاحب سده را به‌سبب مشارکت و همکاری جگر با دستگاه دم زدن تنگی نفس حاصل شود و فرق میان آماس و سده آن است که آماس با تب باشد و با درد سخت اما ثقل و گرانی کمتر از سده باشد.

درمان ـ انسدادی که در جانب محدب جگر باشد با چیزها ادرار و دفع کنند و باید گشاد و اگر حرارت و تب باشد آب کاسنی و سکنجبین و آب طلحشقوق (باید طرخشقوق باشد) با سکنجبین به‌زودی باید داد بدین صفت:

سکنجبینی که مناسب است گرم مزاج را در انسداد جگر

صفت آن:

بیخ کاسنی، تخم کاسنی، تخم خربزه، تخم خرفه، تخم حماض، تخم خیار راستار است نیم کوفته در سرکه و گلاب بجوشانند و صاف کنند و از آن سرکه و گلاب سکنجبین بسازند. بباید دانست که:

ریوند چینی و تخم کشوت و افسنتین رومی با یکدیگر نزدیکند و در غایت حرارت نیستند.

آب برگ کرفس و آب برگ ترب و آب کاسنی با هم آمیخته با سکنجبین انسداد را بگشاید.

طبیخ غافت و بادام تلخ و آب رازیانه تر به‌اعتدال نزدیکند.

اگر به‌چیزی گرم‌تر نیاز افتد، سکنجبین مزوری از عسل سازند و تخم‌ها را بیش‌تر و قوی‌تر کنند و سرکه سیر و سرکه انگدان و سرکه کبر گشاینده است و میل به‌گرمی دارد.

قرص لک ـ که سده را بگشاید و جگر را قوت دهد

صفت آن:

لک مغسول فوه، انیسون، تخم کرفس، اسارون، افسنتین، بادام تلخ، قسط، ریوند چینی، زرآوند طویل، عصاره غافت، همه راستاراست

شربتی یک مثقال.

از پس این درمان‌ها شیر شتر اعرابی مناسب است.

انسدادی که در جانب مقعر جگر باشد ـ با داروی مسهل باید گشاد و نخست نضج باید داد و نرم باید کرد. داروی منضج چنین است:

داروی منضج و نرم‌کننده

صفت آن:

ایاره فیقرا	یک درم
غاریقون، بسفایج	از هر یک دو دانگ

انیسون یک دانگ

حب کنند و بدهند.

اگر مسهل قوی‌تر باشد باید طبیخ افتیمون یا لوغاز یا نیک باشد و اصطمخیقون و تریاق اربعه و سحرمینا و امروسیا همه گشاینده‌اند.

درد جگر

سبب درد جگرـ یا آماس گرم باشد یا بادی غلیظ که در زیر غشاء جگر تولید گردد و علت آن بخار و موادی غلیظ باشد که در آنجا جمع گردد و این مواد و بخار از غذای غلیظ خیزد یا غذای بادناک، به‌ویژه اگر نیروی گوارش هم ناتوان باشد. گاه باشد که باد در زیر جگر باشد چنانچه در جای دیگر باشد.

نشانی‌هاـ هرگاه که باد در زیر جگر باشد هرگاه که دست بر وی نهند و بمالند قراقر کند، اگر مربوط به‌خود جگر باشد دردی باشد در جگر با کشیدگی و تمدد.

درمانـ درمان آماس گفته خواهد شد، درمان باد همان درمان سده باشد بعینه و ناشتا به‌گرمایه باید رفت، یک قدح شراب صرف بناشتا باید نوشید و آب گرم خوردن سود دارد.

آماس‌های جگر

اگر آماس در جانب محدب بود و مقعر، ماده و علت آماس متعدد است. اسباب آماس گرم سده باشد که زرداب در جگر باز ماند و تب کند و آماس گیرد. گاه باشد که آماس گرم در جگر نضج یابد و ریم کند و دبیله گردد و باشد که سخت گردد و آنچه سخت گشت درمان کمتر پذیرد خاصه اگر کهن گردد و اکثر به‌استسقا انجامد (سیروز) و شاید که زودتر بکشد به‌ویژه اگر اسهال پیدا شود و سبب آن اسهال سده باشد که در دهان عروق افتد که غذا در آنجا از جانب مقعر به‌جانب محدب رسد و چون غذا به‌جانب محدب بیاید به‌سوی روده‌ها فرود آید و اسهال پیدا گردد و در اندام‌ها ضعف و زبونی پیدا گردد و کشنده باشد.

نوعی دیگر از آماس که آنرا قدما سوءالمزاج و بدکاری سرد جگر می‌دانستند بعینه

دارای نشانی‌های آماس جذبی جگر می‌باشد و با بیماری ذات‌الجنب اشتباه شود، از بهر آنکه تنگی نفس و سرفه و وجع و درد به‌چنبر گردن برآمدن ملازم و همراه هر دو بیماری است و تشخیص آن است که در نفس باز کشیدن خداوند آماس، سنگینی و درد در سراشیب و بالای آن احساس گردد ولی خداوند ذات‌الجنب احساس نمی‌کند و نیابد لیکن درد ذات‌الجنب در حجاب باشد، دردی خلنده، و آماس جذبی سنگینی میل به‌سوی پشت دارد و ادرار اندک باشد و تب و تشنگی باشد و در پایان رنگ زبان سیاه گردد.

اگر آماس ماساریقائی باشد (مزانتریک) تشنگی بسیار باشد و تب سخت سوزان بود و زبان سیاه باشد.

اگر آماس در جانب مقعر باشد ـ دم باز کشیدن آسانتر بود و سرفه کمتر و تشنگی بیشتر و اشتها و شهوت ضعیف‌تر باشد و فرق میان آماس محدب و مقعر آن است که آماس مقعر را ثقل و سنگینی و گرانی کمتر باشد و فواق بیشتر و وجع و درد سخت‌تر و آماس قسمت محدب جگر را در لمس و دست سزدن می‌توان یافت و گاه باشد که این آماس با آماس مارساریقائی و فی‌الجمله معهده را، در آماس قسمت مقعر، شرکت هست و فواق و غثیان در اثر این مشارکت مقوی گردد. اگر آماس در غشاء جگر باشد درد سخت‌تر بود و تب سوزان‌تر و آماس جگر اگر کهن گردد به‌استسقا منجر گردد. اگر ماهیچه شکم لاغر گردد باید دانست که در جگر آماس باصطلاح قدما گرم است و براز سیاه غلیظ نشان گرمی آماس است.

اگر آماس در قسمت ماساریقائی (مزانتر) بود ـ نشانی آن همچون نشانی آماس جگر باشد لیکن تب سهل‌تر بود و تمدد و کشش بیشتر. اگر آماس ریش گردد ریم کند و بگشاید، آن روز که خواهد گشود درد بیشتر گردد و تب سوزان‌تر شود، نخست بلرزاند سخت و سپس بگشاید و درد و گرانی برطرف گردد و جایگاه آماس نرم گردد و ریم در براز یا بول پیدا شود.

بحران آماس قسمت محدب ـ یا برعاف و خونروی از بینی باشد یا با عرق یا با ادرار بول.

بحران آماس قسمت مقعر ـ یا با اسهال یابقی یا عرق باشد.

درمان ـ محلل بسیار و قابض قوه جگر را نگاه می‌دارد و باید که خوشبوی بود چون قصب‌الزریره و افسنتین رومی، و چون گوشت جگر بازگشت اگر رادع بیشتر به‌کار برند سخت گردد و اگر محلل بیشتر عمل فرمایند زود سست شود و شربت‌های موافق آب کاسنی است و آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و آب کدو و آب خیار و این آب‌ها را نخست با سکنجبین دهند و اگر مزاج خشک باشد خیار چنبر و اگر با ترنجبین دهند روا باشد و اگر حرارت و تب آهسته‌تر باشد کرفس و طبیخ افسنتین که در وی قصب‌الزریره پخته باشند و روغن بادام و خیار چنبر در وی گداختن بسیار سودمند است و قرص انبرباری (انبرباریس) با سنکنجین یا با آب کاسنی سود دارد.

صفت قرص امبرباریس (زرشک، انبرباریس، برباریس)

انبرباریس بریان کرده	ده درم
گل سرخ	از هر یک پنج درم
مغز تخم خیار، مغز تخم کدو، تخم خرفه، تخم کاسنی	از هر یک سه درم
رازیانه	دو درم

شربتی دو مثقال. اگر سرفه باشد:

کثیرا	ده درم
آب آلوس	سه درم بیافزایند.

طبیعت را باید گذاشت که خشک بماند و نباید گذاشت که به‌سر حد اسهال برسد تا قوت ناتوان نشود. در آغاز بیماری ضماد از این نوع مناسبت: آبی (به) در سرکه بپزند و بکوبند و صندل کوفته با آن بسرشند و با روغن گل چرب کنند و بر جگر نهند.

ضمادی دیگر برای آماس جگر

به را در افسنتین (طبیخ آن) بپزند و ضماد کنند.

ضمادی دیگر برای جگر

به پخته با آرد جو و گلاب بسرشند و ضماد کنند.

در میانه ضماد از بابونه و مصطکی و اکلیل‌الملک و حلبه و آرد جو ترتیب دهند.

صفت ضماد که در این بیماری سود دارد (آماس جگر)

صندل سفید و سرخ	از هر یک پنج درم
بابونه، اکلیل‌الملک، آرد جو، بنفشه	از هر یک پنج درم
افسنتین رومی، قرنفل، شیاف مامیشا	از هر یک سه درم
سنبل، مصطکی	از هر یک دو درم
زعفران	یک درم
کافور	دو دانگ

همه را با موم و روغن بابونه و روغن بنفشه بسرشند و ضماد کنند و شربت آب رازیانه و آب کرفس و آب لسان‌الحمل بخورند.

صفت ضمادی که به‌وقت انحطاط سود دارد (برای آماس جگر)

صندل سفید، گل سرخ، فوفل، بنفشه، نیلوفر	از هر یک سه درم
بابونه، تخم‌کتان، افسنتین رومی، اکلیل‌الملک، پرسیاوشان	از هر یک پنج درم
سنبل، مصطکی، بنفشه	از هر یک سه درم
زعفران	یک درم

با روغن بابونه و موم زرد بسرشند.

اگر آماس در جانب مقعر جگر باشدـ تدبیر طبع فرودآوردن باید کرد و با ملینات و منضجات چون آب میوه‌ها و سکنجبین و شراب تمر و عنب‌الثعلب با آب لبلاب و ماءالجبین با اندکی بنفشه، و در غذا چغندر و تخم عصفر (قرطم) و لبلاب می‌باید پخت، و پس از روز چهارم تا روز هفتم خیار چنبر و صبر در آب لبلاب یا در آب کرفس باید داد و پس از چهارده روز در تخم معصفر و اسفناج و افتیمون می‌باید پخت و مسهل از صبر و غاریقون و تربد و مانند آن می‌باید ساخت.

صفت سفوف، که انسداد و آماس را حل کند و طبع را نرم دارد.

هلیله زرد	دو درم
تخم کاشنی، تخم کشوث، تخم خیار بادرنگ	از هر یکی دو درم
لک مغسول، ریوند چینی	از هر یکی یک درم
سقمونیا	نیم درم

شربتی دو درم با ماءالجبین.

اما چون آماس پخته گردد و گشاده شود یا به‌روده ریزد و در براز پدید آید یا در منفذ مثانه و گرده ریزد و ریم در بول ظاهر گردد (پیوری)، یا در فضای شکم گشاید وریم نه در ادرار و نه در براز ظاهر شود (پریتونیت). در این حال تدبیر آن باشد که طبیعت را یاری دهند تا ریم را زود دفع کند (امروز به‌کمک داروهای آنتی‌بیوتیک این کار به‌راحتی صورت می‌گیرد). پس اگر به‌روده فرود آید داروهای نرم لغزاننده مسهل باید داد چون لبلاب و آب کاشنی و خیارچنبر و شیرخشت و ترنجبین و اگر قوی‌تر باید صبر در وی حل کنند یا طبیخ افسنتین بیافزایند و پس از نضج ماءالاصول و غافت در وی پخته با روغن خسک و فلوس خیارچنبر و شکر بدهند. اگر به‌منفذ گرده گشاده شود آب تخم خیار و خیار بادرنگ و شراب بنفشه و شراب زوفا و شراب ماميثا و ماءالجبین و قنطوریون و فراسیون مناسب است و تدبیر رویانیدن باید کرد.

صفت سفوف روياننده:

مصطکی، تخم کاسنی، گل مختوم	از هر یک، یک‌مثقال
کندر، دم‌الاخوین، گل سرخ، تباشیر	از هر یک دو مثقال

شربتی سه درم با ماءالعسل یا سکنجبین یا جلاب و غذا سیوسات با ماءالعسل و اندکی نشاسته و روغن بادام یا زرد بپزند و صاف کنند و روغن بادام بیافزایند و بدهند و پس از آن حبی سازند از:

ایاره فیقرا، غاریقون، عصاره غافت، نمک هندی، انیسون

با آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب بدهند و طبیخ کتان و لعاب آن نرم کننده و منضج است و پیه بط نرم کننده و راننده است و پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو خوردن و ضماد به‌کار داشتن سودمند است و قرص مقل و معجون گلی و طبیخ زوفا و سفوف هلیله سود دارد.

اگر بسببی آسیبی برسد یا در اثر فشاری که وارد آمده باشد ـ در سراشیب دردی پدید آید، درمان آن است که راست بنشیند و سینه را راست کند درد برطرف گردد. اگر آسیب قوی باشد و آماس کند بر قانون درمان آماس باید کرد.

صفت داروئی که جگر را پاک کند:

صبر	نیم درم
غاریقون	یک درم
سقمونیا	دانگی و نیم

اما شربتی چند که حرارت و گرمی جگر را آرام کند:

صفت شربت تسکین‌دهنده حرارت جگر

آب انار ترش و شیرین، آب کاسنی، آب کدو، آب تمرهندی، آب تخم خرفه همه را با سکنجبین مزوری بدهند.

اگر حرارت و تب به‌افراط باشد: قرص کافور، قرص انبرباریس سود دارد.

اگر انسداد محکم باشد:

آب کاسنی، آب کرفس، آب رازیانه، آب شبت بجوشانند و صاف کنند و قند بیافزایند و:

روغن بادام شیرین	سه درم
روغن بادام	یک درم
روغن فستق	یک درم

با آن بیامیزند و بدهند.

شبت	یک درم
تخم ترب	یک درم
تخم خربزه	یک درم
انیسون	یک درم
تخم شبت	نیم درم
تخم کرفس	نیم درم
با سکنجبین مزوری	یک وقیه بدهند.

اگر هر بامداد:

نمک	دو درم
برگ کاسنی	یک دسته

بنوشند هفت روز، جگر و زهره از ماده عفن پاک گردد و:

برگ چغندر خشک کرده		یک استار

کوفته و بیخته و با سکنجبین سرشته شده انسداد را بگشاید.

و سلیخه		یک درم

باشراب کهن بدهند و بفرمایند دویدن، ماده یرقان را از راه ادرار دفع نماید.

گرمابه و آبزن سود دارد و اگر در آبزن ادرار آید هم آنجا ادرار کند. غذا زیره با مویز و انجیر در وی پخته و اگر زیره با سرکه سازند، مناسب است.

یرقان

یعنی زردی، نشانی آن زردی چشم و قاروره است.

درمان ـ آب کاسنی، سکنجبین دیناری خاص

صفت سکنجبین دیناری:

بزرک، بزرالورد نیم‌کوفته و بیخته		از هر یک هشت درم

تخم کاسنی نیم‌کوفته		پنج درم

پوست بیخ کاسنی، پوست بیخ کبر،

پوست بیخ کرفس، پوست بیخ بادیان		از هر یک سه درم

همه را یک روز و یک شب در یک من آب و سی مثقال آب سرکه گذاشته بجوشاند تا به‌نیمه آید، صاف کنند، و یک من قند سفید در آن حل کرده بجوشانند تا به‌قوام آید.

بزرالورد ـ تخم گل سرخ.

یرقان سیاه

به‌عقیدهٔ قدما ـ این بیماری با مشارکت سپرز و جگر تولید شود و علت آن انسداد است.

درمان ـ چند روز سفوف هلیله بدهند بدین صفت:

هلیله زرد و کابلی		از هر یک دو درم

افتیمون		یک درم

ایاره فیقرا — نیم درم
نمک هندی — دو دانگ

این همه یک شربت است.

اگر سکنجبین افتیمون هر بامداد یک وقیه با یک وقیه آب رازیانه بدهند، یا با یک وقیه آب برگ ترب نیز سود دارد. شیر شتر با هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی با حب فوه باید داد.

استسقا

سه نوع است: زقی، طبلی، لحمی.

استسقاء زقی ـ چنان باشد که آب در مشک گرداند و شکم آماس گیرد و دست و پای و روی نیز آماس گیرد.

استسقاء لحمی ـ چنان که باشد آب با ماده بلغمی به‌اندامها رود و همه اعضا همچون اعضای مردگان گردند.

استسقاء طبلی ـ چنان باشد که باد در شکم گرد آید و آماس گیرد و به‌شب قوی‌تر و عام‌تر باشد.

توضیح ـ چنانچه معلوم می‌شود این انواع امروز به‌اشکال و نام‌های آسیت و ادم و باد شناخته شده‌اند.

علت ـ قدما علت این نوع بیماری‌ها را از ضعف جگر می‌دانستند و پیشینه بدکاری‌ها و کم‌کاری‌های مختلف دیگر اندام‌ها را در این بیماری‌ها دخالت می‌دادند و همچنین انسداد و عقیده داشتند که هر آب که خورده شود جگر ناتوان و کم‌کار نمی‌تواند در آن دخل و تصرف نماید و به‌اندام‌ها نتواند فرستاد و بعضی از جگر بازگردند و از راه تراوش در فضای شکم آکنده گردند و بعضی از مواد را جگر به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند تصرف و جذب نماید و با خون ضعیف و خالی از مواد لازم که گوارش مرحلهٔ دوم به‌حد کافی نرسیده به‌اعضا رود و در نتیجه آماس شکم و آماس اندام‌ها پدید آید و رطوبت هم در بعضی از مزاج‌های بیمار و مستعد سبب کاهش و ضعف حرارت گردد. به‌عقیدهٔ قدما علت اساسی تولید این بیماری ضعف جگر و کاهش حرارت و تولد استسقا هم آب

خوردن بناشتا است و یا از پس ریاضت و ورزش سخت و گرمابه و یا نزدیکی و به‌طور کلی بدکاری و کم‌کاری سبب اصلی می‌باشد و ضعف جگر و چون می‌دانیم معده و روده و روده صائم (یپونوم) و ماساریقا (مزانتر) در گردش شیره‌های مختلف جگر و لوزالمعده و سپرز همکاری می‌کنند پس بدکاری هر یک از اینها ممکن است در تولید بیماری مؤثر باشد. دیگر از علل تولید بیماری آماس‌ها، دیگر بیماری‌های اعضاء نامبرده می‌باشد.

سوءالقنیه ـ کاشکسی ـ قاشکسیا ـ سؤالمزاج

هرگاه که مزاج جگر از حال طبیعی بگردد و ناتوان شود آن را سؤالقنیه نامند. حال مردم همچون حال خداوند استسقا گردد که پیش درآمد استسقا باشد. (می‌دانیم که این بیماری دارای علل متعدد است و تنها جگر باعث آن نیست).

نشانی‌ها ـ رنگ روی به‌زردی و سفیدی میل کند و ورم و تهییج در چشم و روی و آماس در اطراف پیدا شود و میل به‌آب بیشتر گردد و اشتهای مزاج نیز زیاده شود و گوارش اندک باشد و جذب کم و بادها در شکم و کاهلی در تن پدید آید و باشد که به‌سبب بخارهای بد گوشت بیخ دندان خارش گیرد (به‌علت آویتامینوز و عفونت و کمبود غذائی).

درمان ـ هر بامداد شربت افسنتین سود دارد و تریاق فاروق و مثرودیطوس و دواء المشک و کلکلاج دهند و شیر شتر اعرابی و غذا زیره با آبگوشت کبک و دراج، آب‌ها را با دارچینی و مصطکی و قرنفل خوشبوی کنند و بعضی طعام‌ها با خردل و سعتر و گندنا خوش کنند و میبه و حندیقون دهند و معده را گرم دارند و جگر را با داروهای لطیف چون سلیخه و سنبل و دارچینی و زراوند مدحرج تکمید کنند.

استسقاء زقی ـ آسیت

اگر سبب استسقاء آماس جگر (هپاتیت ـ سیروز) باشد ـ طبع خشک باشد و پای آماسیده و سرفه خشک پدید آید و در پایان ناتوانی بیشتر گردد و تشنگی غالب شود و به‌سبب صفرا در ادرار سوزش باشد و رنگ روی زرد و دهان تلخ و اشتها اندک باشد. اگر

سبب گزارش اخلاط باشد و ماده میل به‌مجرای طبیعی کند نخست آماس در کمرگاه و تهیگاه پیدا شود.

در همه انواع استسقا که سبب آن تب باشد نخست آماس در این محل‌ها پدید آید و در ادرار و براز صدیدی (چرک و زرداب‌دار) و غسالی (شسته) باشد.

اگر سبب استسقا از سپرز باشد ـ رنگ روی به‌سبزی و سیاهی میل کند و در همه انواع دم تنگی و ناتوانی اشتها و تشنگی دیده شود مگر آن‌جا که به‌قول قدما به‌علت سرد شدن جگر باشد از جهت آب خوردن بی‌هنگام (؟)

نشانی‌های اختصاصی زقی ـ شکم گران باشد و اطراف آماسیده و پوست شکم روشن و همچون مشک پر آب باشد و اگر دست بر وی زنند آواز آب نتوان دانست (اما امواج آب احساس می‌شود) و باشد که آلت و انثیان (بیضه‌ها) نیز پر آب گردد و سرانجام بسیاری آب و مزاحمت بر حجاب و دیافرانگم دم تنگی پدید آید و سرفه پیدا گردد و ادرار نیز اندک باشد و در پیشرفت وقت‌ها ادرار سرخ باشد و سبب سرخی دو چیز است: نخست آنکه رنگی که در ادرار پراکنده است در ادرار اندک بهتر نماید، دوم آنکه به‌سبب ضعف قوت ممیز و جداکنندگی، جگر، خون و صفرا از آب جدا نتواند کرد، پس هرگاه که در استسقا ادرار سرخرنگ باشد نباید حکم کرد که گرما و تب غالب است.

درمان ـ اگر در جگر آماس باشد چاره آن را باید کرد، گاهی شربتی که استفراغ آب کند و آب را دفع نماید از راه اسهال یا از راه ادرار به‌کار برند بدین‌سان:

روزی آب کاسنی دهند تا حرارت را تسکین دهد با سکنجبین و روزی آب رازیانه دهند با آب کاسنی، روزی آب عنب‌الثعلب با فلوس خیارچنبر، گاهی آب کرفس و آب برگ ترب دهند با آب کاسنی، گاهی به‌اندازهٔ سی استار بول شتر دهند یا همچنان آب عنب‌الثعلب و بسیار مردم با آب برگ ترب و سکنجبین از این بیماری رهائی یافته‌اند، و بسیار خوردن انار نیز سودمند است و هر سه روز قی باید کرد و هر ده روز دارویی باید داد که اسهال آن برفق کند و مزاج را گرم ننماید، ریوندچینی و لک مغسول و اندک زعفران مناسبت. دیگر آب طرخشوق (طرخشقون ـ طلحشقوق هم نوشته که همان کاسنی صحرائی است)

آب شاهتره   از هر یک سی درم

آب اشنان	چهل درم

برآمیخته سودمند است (برای استسقا)

جالینوس گوید:

اشنان فارسی	سه درم

هم اسهال کند و هم ادرار.

اگر ماء رز در عصارهٔ گل بجوشانند و از آن عصاره شراب گل سازند استفراغ آب کند.

دیگر برگ مازریون مدبّر کوفته و بیخته و با عسل سرشته و انجیر و حب کرده این فایده را دارد.

صفت حب نافع برای استسقاء (آسیست)

ریوند چینی، عصاره غافت، تخم کاسنی	از هر یک سه درم
غاریقون	پنج درم
مازریون مدبر	ده درم و نیم

هر هفته یک شربت بدهند.

حبی دیگر برای استسقا و آسیت، مدر

مازریون مدبر	یک درم
روی سوخته بصری	نیم درم
فرفیون	دانکی و نیم
شکر طبرزد	دو مثل داروها

شکر را بگذارند و داروها را بدان بسرشند و حب کنند. همه یک شربت قوی باشد. اگر این حب را با زعفران و قرنفل خوشبوی کنند بهتر باشد.

غذا ـ زیره به‌او زرشک و گوشت کبک و تیهوج و دراج و تذرو.

اگر سبب استسقا به‌اصطلاح قدما سردی جگر باشد ـ نخست رطوبات را کم کنند و بر تشنگی و گرسنگی باید شکیبا شد و پیوسته ولی به‌تدریج استفراغ کنند به‌اسهال یا ادرار و عرق و به‌عطسه و قوت به‌عطریات و بوی طعام را نگاه‌دارند و استفراغ با حب مازریون و خب سکنجبین و مانند آن کنند.

صفت حب سکنجبین ـ برای استسقاء مدر بول و عرق،

صندل، افتیمون	از هر یک پنج درم
غاریقون	سه درم
سکنجبین	شش درم
سقمونیا	سه درم
مصطکی، انیسون	از هر یک، یک درم
شربتی	دو درم

صفت حب مازریون ـ برای استسقا

مازریون مدبر، توبال مس، انیسون راستار است و حب کنند، شربتی یک درم یا مثقال.

صفت حب غاریقون ـ برای استسقا

ریوند چینی، عصاره غافت	از هر یکی دو درم
شکر طبرزد	ده درم

هر روز یک درم و اگر افراط کنند باز گیرند و پس از استفراغ تریاق فاروق و مثرودـیطوس و معجون لک و اثاماسا (شاید منظور اناتاسیا باشد) تا قوت جگر باز آید و در آفتاب و ریک گرم و گرمابه خشک نشستن سود دارد و اینهمه پس از استفراغ باید کرد و از گذر باد دور باید بود و در آفتاب و ریک گرم پوشیده باید داشت، و ریگ گرم نرم باید بیخته باشد و اگر به‌جای ریک نمک گرم کرده باشد بهتر بود و چون عرق کند خود را پاک سازد و سرکه و روغن به‌همه اندام‌ها بمالند و حقنه و شیاف سود دارد از بهر آنکه به‌موضع آب نزدیک باشد و ضماد هم از آن نوع باید کرد.

استسقاء طبلی

نشانی‌ها ـ در این بیماری ناف بیرون می‌آید و اگر دست بر شکم زنند آواز طبل آید.

درمان ـ اگر حرارت غالب باشد آب رازیانه و آب کرفس و آب خسک و طبیخ بابونه و اکلیل‌الملک باید داد و بر جگر ضمادی از صندل و لادن و عود و مشک باید نهاد.

اگر سردی غالب بود ماءالاصول و سحرمینا باید داد و برماءالاصول روغن بادام تلخ

بچکانند و کُند روزیره و نانخواه و معجون حب‌الغار سود دارد و روغن سداب حقنه کنند و بوره و سداب خشک بدان آلوده کنند و با خود بردارند و گلنگبین و مصطکی بدهند و در پایان شیر شتر با دو درم سکنجبین بدهند.

استسقاء لحمی

سبب آن سوءالمزاج و بدکاری درکار باشد در همهٔ اندام‌ها به‌ویژه در جگر و عروق که در سفر یا در غیر سفر به‌مردم رسد و باشد که به‌سبب حرارت غریبه اخلاط گداخته گردد و در منفذها و مجاری و رگ‌ها انسداد باشد و این اخلاط بماند و به‌اعضاء متصل نگردد و جذب نشود و این بیماری تولید گردد و با شرکت گرده و رحم و به‌سبب باز ایستادن خون حیض و بواسیر افتد.

نشانی‌هاـ نخست پای آماس گیرد، سپس شکم و خایه، سپس روی و دیگر اندام‌ها، و هر کجا که انگشت نهند فرو نشیند و یک زمان همچنان بماند و در طبلی و زقی روی آماس نکند و در بیشتر اوقات طبع خداوند لحمی نرم باشد و آنچه با شرکت اندامی دیگر افتد بیماری آن اندام بدان گواهی دهد.

درمان ـ آنجا که سبب بیماری باز ایستادن خون قاعدگی و خون بواسیر باشد ایاره فیقرا و حب ریوند و قرص شیرم و قرص بهرامی و قرص لک و دواءالکرم و گل گلاب مناسب است. و ریاضت و ورزش معتدل و در آفتاب و ریک نشستن سود دارد، و اگر همه روز در آب دریا نشیند نیک باشد و اگر آب دریا نباشد آب نمک تلخ کنند و مدتی در آفتاب نهند به‌جایش باشد.

توضیح ـ می‌دانیم که علت آسیت یا آب آورن شکم یک بیماری سیروز کبد است و یکی هم بیماری سل ناحیه شکم که بیشتر مسئول این بیماری هستند. همچنین می‌دانیم که بیماری‌های قلبی و کلیوی و یا تنفسی هم در پیدایش ورم وادم اعضاء بدن و پا تأثیر بسزائی دارند، و اما آنچه که تحت عنوان استسقاء طبلی قید شده بسته شدن راه خروج گاز در روده‌ها باید باشد که در اثر عوامل مختلفه ممکن است تولید شود. همچنین ادم کارانس هم داریم که در اثر بی‌غذائی و آویتامینوز ورم در اندام‌ها تولید می‌گردد و الکترولیت‌های بدن بر هم می‌خورند و همچنین می‌دانیم که ین نمک در بروز ورم‌ها تأثیر

به‌سزایی دارد و فشار خون را بالا می‌برد و بیشتر داروهای به‌اصطلاح دیورتیک و میزآور نمک را از بدن دفع می‌کنند و در نتیجه فشار خون را پایین می‌آورند و به‌نظر می‌رسد که استسقاء لحمی از نوع ورم‌هایی باشد که در اثر بیماری‌های قلبی و کلیوی و کبدی بوجود آید.

استسقاء ـ آب خواستن، طلب آب کردن. جمع شدن مایعات و آبناک‌ها در شکم، بیمار آب بسیار می‌آشامد و تشنگی بسیار دارد. استسقا یا آسیت عبارت است از آکنده‌شدن آبناک سروز و مخاطی در جایگاه شکم و دارای انواع: آسیت چربی (پیدایش سلول‌های استحاله یافته به‌چربی در مایع استسقا و به‌رنگ شیری درآمدن مایع آسیت).

آسیت خونی ـ آسیت در اثر خونریزی و هموراژی.

آسیت کیلوسی ـ (کیل ـ کیلوس یعنی شیره، عبارت است از آبناک شیری که از مواد شیری گرفته می‌شود که از خوراکها بدست می‌آید، در اثر گوارش در روده‌ها و پس از گواریدن غذا و شامل است برلنف و چربی امولسیونه شده (امولسیون یعنی آماده شدن آبناکی به‌شکل تازه یعنی به‌شکل ذرات و گلبول‌های خرد معلق در آبناک تازه، این ماده لنفی از راه مجراهای توراسیک و سینه‌ای وارد سیاهرگ‌ها می‌گردد و با خون می‌آمیزد)

در آسیت و استسقای کیلوسی کیل در محوطه شکم و صفاقی آکنده می‌شود در اثر اختلالات و ناجوری‌ها، ضربه، یا بسته شدن مجاری توراسیک و سینه‌ای.

استسقاء آبی و هیدرمیک ـ در اثر آبنات شدن خون بدن بوجود می‌آید.

استسقاء پر ـ کوکس ـ این نوع آسیت در اثر پریکاردیت فشاری پرده دور دل به‌وجود می‌آید.

استسقاء پرگونال یا پیش از مرگ ـ عبارت است از آکنده شدن سرم خون در محوطهٔ شکم پیش از مرگ.

استسقاء کیلوس دروغی ـ آسیتی است که آبناک محوطه شکم مانند کیل دیده می‌شود، اما در حقیقت مواد چربی ندارد.

ادم ـ باد ـ ورم ـ عبارت است از وجود مقدار فراوان آبناک غیرطبیعی در میان فضای بافت‌های بدن، به‌عبارت دیگر آکندگی آبناک فراوان در زیر پوست.

آنازارک ـ یعنی ادم و باد شدید همگانی در سراسر تن از جمله دستگاه آمیزشی و گاهی چهره.

کاشکسی ـ عبارت است از اختلال شدید در ساختمان طبیعی تن در اثر بیماری همگانی و بی‌غذایی سخت و نرسیدن مواد لازم غذائی به‌بدن و اختلال در ساختمان بدن.

بیماری‌های طحال و لوزالمعده

در تشریح طحال

همچنان که زهره محل ذخیره و بالُوعَه (بالوعه ـ بضم لام و فتح عین، چاه فاضل آب، چاهی که در آن آب باران و آب گندیده ریخته شود، آبریز) صفرا است سپرز هم بالوعه سودا است و آن به‌شکل زبان است و جایگاه آن جانب چپ معده است و بیشتر آن در شیب و پایین معده درآمده و گوهر لحمی است متخلخل تا سودا در آن تواند بود و رگ‌ها و شریان‌های بسیاری در وی است تا به‌حرارت اینها یا برودت سودا برابری کند و غشائی بر وی محیط است تا آنرا بر شکل خویش نگاه‌دارد و حس دهد و به‌سبب این غشا با حجاب شرکتی دارد و از یک سر سپرز مجرائی به‌قعر جگر پیوسته و آلت سپرز است در جذب سودا از کبد و همین آلت جگر است در دفع سودا و از باطن سپرز منفذی دیگر به‌معده متصل است تا پاره سودا از این منفذ به‌فم معده رسد و آن را خبر دهد تا اشتهای طعام به‌جنبش درآید و هرگاه که سپرز سودا را جذب نکند در بدن بیماری‌های سوداوی تولید کند مانند مالیخولیا و بهق سیاه و جذام و قوبا و دوالی و داءالفیل و اگر جذب کند و زیادتی دفع نکند آماس گیرد و اشتهای به‌غذا نباشد و اگر بیش از اندازه به‌معده آید، شهوت کلبی و بیماری جوع و سیری ناپذیری تولد نماید و اگر آنچه به‌معده می‌آید ترشی و قبوضت ندارد و اندک باشد، غثیان آرد، و اگر بسیار باشد قی آورد و اگر سودای ترش به‌روده فرود آید دل پیچه سوداوی حادث گردد و کشنده باشد.

توضیح ـ ظاهراً قدما خواص سپرز را با لوزالمعده اشتباه می‌گرفتند و بیشتر

بیماری‌ها را به‌آن نسبت می‌دادند، در صورتی که ما امروز می‌دانیم که طحال و یا همان سپرز دارای خواص غیر از خواص گفته شده در بالا است و گورستان گلبول‌ها و یا محل ذخیره مقداری خون در بدن است و می‌توان آن را برداشت و به‌زندگی ادامه داد، در صورتی که لوزالمعده یا پانکراس که در پشت معده قرار دارد دارای اعمالی بسیار مهم است مانند تهیه شیرهٔ غذایی و شیرهٔ لوزالمعده که از راه مجرائی به‌روده اثناعشر نزدیک مجرای جگر و کولدوک به‌روده می‌ریزد و به‌علاوه دارای ترشح درونی است که وارد خون می‌شود به‌نام انسولین که مواد قندی را در بدن می‌سوزاند و این سپرز و طحال نیست که این اعمال را انجام میدهد و در بیشتر جاهای این کتاب نامی از سپرزو یا طحال برده شده و به‌نظر این جانب باید لوزالمعده باشد که قدما هنوز به‌کشف خواص آن موفق نشده بودند اما آثار و خواص به‌اصطلاح سودآوری و یارل آن را در گواریدن غذا و یا تحریک اشتها و اعمال معده می‌دانستند و ما هم این خواص را امروز کاملاً می‌دانیم و دانشمندان کشف کرده‌اند، منتها قدما این خواص را با ابعاد کمتری می‌دانستند و البته از انسولین اطلاعی نداشتند و ما ناگزیر از ذکر عقاید و نظریات قدما شده‌ایم تا هیچ نکات مبهمی نمانده باشد.

بیماری‌های سپرز

فعل و خواص آن ـ فعل آن عبارت است از این که سودا را از خون جدا کند و بعضی مواد را بگیرد و به‌خویشتن کشد و مزهٔ آن را بگرداند و خوراک خویش را از آن برد و هر روز بهره‌ای از آن را به‌روده و معده فرستد. هرگاه که مزاج سپرز معتدل باشد و هرگاه که از اعتدال بیرون آید زیان‌ها پدید آید و افعال سپرز تباه گردد و در دنبال و به‌تأسی افعالش تغییر احوال قوی باشد، و اگر قوهٔ جاذبه‌اش ناتوان گردد سودا با خون و همراه خون به‌اندام‌ها رود و یرقان سیاه و بهق سیاه و کلف تولید کند و اگر نیروی گوارش ناتوان گردد، سودا در وی گوارش نیابد و از حال بگردد و اگر ترش شود و به‌معده برآید جوع‌البقر و بیماری سیری‌ناپذیری پیدا شود. (شاید منظور کمبود ترشح انسولین باشد که در این بیماری زیادخوری و بسیار میزی و لاغری از نشانی‌های آنند)، و اگر به‌معده فرود آید

اسهال سوداوی تولید کند و اگر در عضو جمع و آکنده شود، آماس سوداوی و سرطان و مالیخولیا و دوالی (واریس) و داءالفیل (الفانتیازیس) و بواسیر تولید کند و اگر سودا سوخته گردد و به‌معده و یا به‌روده آید ریش و زخم معده و ریش روده حادث گردد (این هم یک تئوری و نظریه تولید زخم معده و روده است که باید از سوی فیزیولوژیست‌ها مورد توجه قرار گیرد) و اسهال سوداوی پدید آید و درمان آن عنبر باشد. اگر قوهٔ ماسکه ناتوان شود سوداء گواریده از سپرز به‌معده آید و غثیان و قی سودا حادث گردد و اگر به‌روده آید اسهال سوداوی تولید کند و اگر قوهٔ دافعه ناتوان گردد تب‌های سوداوی تولید کند و اشتهای طعام ناتوان شود و اگر قوهٔ دافعه بسیار ناتوان باشد سودا اندک‌اندک از وی دفع گردد و اسهال بی‌ترتیب پدید آید و خاصیت سپرز آن است که هرگاه قوی و فربه گردد، زیاده از حد اعتدال جگر و همه اندام‌ها لاغر شود.

توضیح ـ آنچه مربوط به‌سپرز و (یا لوزالمعده) بود طبق نظریه قدما، بی‌کم و کاست بیان داشته‌ایم و بر اهل پژوهشگر است تا مورد دقت قرار گیرد.

آماس سپرز

نشان آن درد و وجعی است که از سوی چپ به‌حجاب و شانه و چنبر گردن برآید و باشد که دم زدن مضاعف بود همچنین دم زدن کودکان و خون خداوند آماس سپرز، رقیق باشد و فرق میان آماس و نفخ آن است که آماس باعث سنگینی گردد و نفخ سبک باشد و هرگاه که به‌مالند آروغ برآید و بسیار باشد که برساق، بثرها و دانه‌ها ظاهر گردد و آن از حرارت خون سوداوی بود که به‌اطراف میل کند و دندان را بریزد و گوشت بن دندان خورده شود و آن از اثر مواد بد باشد که به‌سوی دندان آید.

درمان ـ هر بامداد آب برگ کبر، یا آب برگ سداب، و آب برگ بید یا آب برگ کرفس و آب عنب‌الثعلب با سکنجبین سود دارد. و سکنجبین با ماءالعسل سود دارد و برگ پَدَه که آن را غرب خوانند (**پده ـ** به‌فتح اول و ثانی، نام درختی است که هرگز بار میوه ندهد و آن را به‌عربی غرب خوانند و به‌ضم اول چوب پوسیده باشد و به‌عربی حداقه و آتش‌گیره به‌فارسی نامند) و برگ گز و برگ‌ها را در سایه خشک کرده و بکوبند و بپزند و هر بامداد

یک درم تا دو درم با قند بخورند که آزموده است و پوست بیخ کبر با سکنجبین مزوری ماده را از راه ادرار و براز دفع کند و دو درم تخم خرفه سوده با سرکه در کوچک کردن سپرز خاصیتی بزرگ دارد و قرص کبر و قرص اشق سود دارد، و ضماد از این نوع درست کنند:

ضماد برای تحلیل سپرز و کوچک نمودن آن

پوست بیخ کبر، افسنتین، فودنج، سعتر همه را در آب و سرکه بپزند و بر بالای نمدی کرده و بر سپرز ضماد کنند. دیگر:

کاغذی به‌اندازهٔ آماس بگیرند و عسل در وی مالند و خردل ناکوفته بر وی ریزند و بجنبانند چندان‌که صبر تواند کرد بگذارند و سپس بردارند و با آب گرم بشویند.

در وجع و درد سپرز

اگر از نفع خیزدـ به‌جای آب شراب کهن بدهند و قرص خردل سود دارد.

صفت داروی سودمند در درد و وجع سپرز:

گزمازو	دو درم
تخم کاسنی، تخم خرفه	از هر یکی پنج درم

بکوبند و بپزند و با سکنجبین مزوری بسرشند. شربتی سه درم.

قولنج

عبارت است از دردهای سخت روده‌ها که سبب آن احتباس ریح و باد و براز و مدفوع است در روده‌ها و محل این وجع از پیش ناف است تا پشت زهار و به‌سوی چپ میل می‌کند به‌جهت آن‌که وضع روده‌ها به‌این نحو است.

سبب آن ـ یا بلغم باشد غلیظ که در روده‌ها مخلوط به‌اثقال و مدفوع سفت شده و باعث حبس آنها گشته، یا ریح و بادی است غلیظ که در روده‌ها گیر کرده، یا ثقل و براز خشکی است که غلیظ گشته و در حبس مانده است.

درمان ـ

منضج از عنب‌الثعلب، بابونه، رازیانه، بسفایج	از هر یک دو مثقال
سپستان	ده دانه
ترنجبین	ده مثقال

با روغن بادام تلخ بنوشند.

اگر معجون کمونی یافت گردد پیش از منضج دو مثقال فرو برند.

شیافی از شکر و نمک و بوره ارمنی استعمال نمایند و یا شیافی از صابون، شکر، نمک، تخم حنظل، گل بنفشه یا بوره، هر یک که باشد، و اگر هیچیک نباشد نمک ترکی به‌کار برند.

پس اگر طبیعت (مزاج) گشوده باشد و وجع و درد ساکن شده چه بهتر وگرنه محتاج حقنه است.

صفت حقنه (منضج):

عنب‌الثعلب، رازیانه، بسفایج، بابونه، تخم کرفس، سناءمکی، اکلیل الملک، تخم شنبلیله، اصل السوس، و گاو زبان — از هر یک دو مثقال

سپستان	بیست دانه
ترنجبین، فلوس	از هر یک ده دانه
شیره تخم کافشه	ده مثقال
سبوس گندم	ده مثقال
آب برگ چغندر، ریوند چینی	از هر یک مثقال

و اگر نباشد:

بوره ارمنی	نیم مثقال
نمک طعام	یک مثقال
روغن بادام تلخ و اگر نباشد بادام شیرین	پنج مثقال

نخست نمک را با روغن بادام یک مثقال بریزند سپس دیگر اجزاء را چهار بخش کرده به‌چهار بار بریزند. اگر همه اجزاء این حقنه یافته نشود هر چه بهم رسد کافی است.

غذاـ طبیعت نشود البته نخورد و بعد از آن نخود آب یا دارچینی و زیره و زعفران میل نماید و از آب بسیار سرد دوری کند تا ماده بالمره و کاملاً دفع گردد.

اگر سبب قولنج غیر از اسباب گفته شده باشد ـ از عامل ورمی و دیگر انواع به‌پزشک کار دیده رجوع شود.

وجع و درد شکم و پیچیدن ناف و انواع قولنج و دل دردها (کولیک)

درد شکم و پیچیدن نافـ یا بادی بود که در شکم گرد آید، یا خلطی تیز که روده را بگزد و تحریک نماید، یا خلطی غلیظ و سفت که طبیعت نتواند آن را دفع کند و مجرای روده را ببندد یا آماس.

نشانی‌هاـ یا سبب بادی بود از جائی به‌جائی رود و قراقر کند و گرانی نباشد.

یا خلطی تیز بودـ درد باشد و سوزش و خلیدن و تشنگی غالب.

یا خطلی غلیظ و سفت باشدـ وجع و درد بر یک جای لازم بود و سنگینی باشد.

درمانـ اگر سبب باد باشد و با آن خلطی بود ـ ایاره فیقرا و حب سکبینخ باید داد و سپس گوارش زیره و درمان نفخ معده باید کرد.

یا خلط تیز بودـ فلوس خیارچنبر و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و طبیخ بنفشه و تمرهندی مناسب است.

یا طبع نرم باشدـ شربت انار و شربت غوره و شراب ریواس مناسب است.

یا سبب خلط غلیظ و سفت باشدـ هم حب سکبینخ و ایاره فیقرا باید داد و معجون فلافلی و سحرمینا و حب‌الافادیه در این باب بسیار سود دارد.

صفت حب‌الافادیه

مصطکی، زنجبیل، قرنفل، دارچینی، فلفل، نارمشک	از هر یک، یک جزو
محموده	برابر همه اجزا
شکر	برابر داروها

چنانچه یک بخش شکر بکوبند و بپزند و حب کنند مانند نخود و یک حب یک مجلس بیاورد.

قولنج و انواع دل دردها

چون این بیماری در روده قولون (کولون ـ روده بزرگ) واقع شود این نام را بر آن نهاده‌اند. انواع آن پنج است:

۱ـ ثقل و مدفوع در روده‌ها خشک گردد و ثابت شود و باشد که سنگ شود همچون سنگ گرده و مثانه. آن را قولنج ثقلی یا مدفوعی گویند.

۲ـ بلغمی غلیظ و سفت در روده کور و قولون گرد آید و این را قولنج سدی یا بندی نامند.

۳ـ قولنج بادی (ریحی) است و آن باد و بخار (گاز) باشد که در روده بماند و حرارت ضعیف باشد و آن را تحلیل نتواند کرد و نمی‌تواند گشود.

۴ـ قولنج ورمی است یا آماسی و سبب آن آماسی است غلیظ در روده و حوالی آن

(اپیپلئون و پرده صفاق یا پریتوان و جگر و گرده و مثانه).

۵ـ قولنج التوائی یا پیچ‌خوردگی و این چنان باشد که روده‌ها پیچیده گردند و از وضع خویش بگردند و بسیار باشد که سبب این وجع و درد، گرده باشد و بیماری آن و فرق این است که آنچه با شرکت گرده افتد درد در کمرگاه لازم آید و باشد که ادرار بند آید، در صورتی که درد قولنج در همه شکم باشد و معمولاً از جانب راست آغاز کند و در شیب ناف و در تهیگاه بگردد و به‌سوی چپ آید و گاه باشد که درد از جانب چپ آغاز کند و باشد که درد بزهار فرود آید و یک خصیه را برکشد. در درد و قولنج راستین، هرگاه که شکم فرود آید، آسایش رسد، اما درد قولنج ایلاوس نوعی دیگر است.

سبب درد قولنج ایلاوس در روده‌های باریک باشد، لیکن از بهر آنکه در قولنج و در ایلاوس روده‌ها کند و طبع باد گرفته باشد ایلاوس را قولنج نامند که بعداً گفته خواهد شد.

سبب قوی قولنج، بلغم غلیظی است یا باد غلیظ و محبوس و آنچه سبب بلغم غلیظ بود مدفوعی خشک است که در اول روده کور ممتلی و پُر و آکنده شود، سپس امتلا به‌روده قولون رسد و تا روده کور پاک نگردد قولنج و درد آرام نگیرد.

سبب قولنج ریحی (بادی) شراب ممزوج است یا آب سرد و بقول بارد [حبوبات ناپخته] و سرد و میوه‌های‌تر به‌ویژه اگر پس از آن آب سرد خورند و حرکت‌ها کنند.

سبب قولنج ثقلی تخم‌مرغ است پخته و بریان کرده و پنیر خشک و گاورس و برنج و سویق و نان خشک و ریاضت و ورزش بسیار و عرق بسیار و ادرار بول و براز و جماع پس از غذا.

سبب قولنج بلغمی ـ نان فطیر است و گوشت گاو و گوشت بز و ماهی بزرگ و قطایف (نوعی از شیرینی و حلوا و رشته) و شیر و جغرات (ماست) و تتماج (آش سماق) و میوه‌های تر می‌باشند.

سبب قولنج سدی و بندی ـ حرارتی باشد که رطوبت را جذب کند و مدفوع و ثقل را خشک گرداند و بسیار باشد که علت قولنج از راه بیماری‌هایی مانند وبا از شخصی به‌شخص دیگر سرایت کند و از شهری به‌شهری رسد و گاه باشد که قولنج بحرانی انتقال

یابد به‌فالج و گاه باشد که به‌اوجاع و ورم و درد مفاصل بازگردد، و باشد که به‌وسواس و مالیخولیا بازگردد.

نشانی‌ها ـ هرگاه که نوبت برخاستن به‌نیاز تاخیر کند و ثقل و مدفوع خشک باشد و اشتهای غذا کم گردد، چیزهای شور و ترش آرزو کند و پیچش شکم می‌باشد و درد پشت و درد ساق پدید آید و آب بسیار خواهد پیش درآمد قولنج است و هرگاه که بند آمدن پدید آید و باد بیرون نیاید و آروغ نیز نیاید و پیچیدن شکم سخت گردد و از درد روده نتواند جنبید و تشنگی سر رسد نشنانه آن است که قولنج محکم و پا برجا شده است و سبب تشنگی بسته شدن دهن‌های ماساریقا باشد و نارسیدن آب و رطوبت به‌جگر است.

اگر سبب قولنج بلغم غلیظ و سفت باشد پاها سرد باشد و گرانی کند و اگر ثقل کمتر بود و درد و خلیدن سخت باشد نشان قولنج بادی بود.

اگر طبع فروید آید و درد ساکن نشود، و اگر قولنج با تب و ضربان باشد و تشنگی بود نشان آماس بود.

اگر قولنج پس از حرکات ناهموار پدید آید نشان قولنج التوائی و پیچ خوردگی باشد.

اگر هر چند روز قبض پیدا گردد و شکم برآید و درد نباشد نشان باطل شدن حس روده بود.

اگر قبض می‌شود و با داوری سبک یا شیاف اطلاق می‌افتد و گشوده می‌گردد و رها می‌شود بسیار، ضعف قوه دافعه باشد.

اگر درد بالای ناف باشد و آنچه می‌خورد از راه قی بازگدد نشان ایلاوس باشد.

توضیح ـ غیر از دردهای نامبرده شکم که مربوط می‌شوند به: «روده‌ها، کبد، کلیه، عفونت‌های روده و انسدادهای روده و کیسه صفرا، دردهای مربوط به‌بیماری‌های قلبی مانند انفارکتوس و دردهای حاصل از انگل‌های روده و دردهای مربوط به‌بیماری زنانه و آبستنی‌های بیرون از رحم و بیماری‌های پریتوان و چسبندگی‌ها و آپاندیسیت و مسمومیت‌های مختلفه غذایی و داروئی و سوراخ شدن روده و معده و خونریزی‌های داخلی و بیماری معروف پانکراتیت و سنگ‌های کیسه صفرا و گرده و دستگاه اداری نیز

باید در نظر گرفته شوند که تشخیص هر یک با متخصصین فن و عکس‌برداری و آزمایشگاهی و سوابق بیماری امکان‌پذیر است و گاهی لاپاروتومی تشخیص را مسجل می‌کند.

درمان ـ در قولنج ثقلی ـ نخست شکر سرخ یا فایند به‌اندازه ده استار یا بیش در اندکی آب یا در شیر تازه یا در روغن تازه حل می‌کنند و می‌دهند و روغن چندان‌که تواند خورد می‌دهند و انجیر و مویز دانه بیرون کرده و سپستان و فلوس خیارچنبر در وی حل کرده با روغن بادام می‌دهند و طبیخ لبلاب با خیار و طبیخ حلبه و حب‌الرشاد با ترنجبین سود دارد. اگر سبب ادرار بول باشد ـ شراب آلو و شربت بنفشه و شربت کاکنج و طعام‌های نرم می‌دهند.

در بلغمی ـ نخست حقنه و شیاف کنند تا از این راه، راه ثقل گشاده گردد و بعداً داروی مسهل بدهند. اگر حقنه دو یا سه بار بکنند تا روده از ماده قولنج پاک شود، صواب باشد.

صفت شیاف راه‌گشا و قولنج گشا

تخم حنظل، بوره، انزروت، فایند و شیاف کنند.

شیافی دیگر که قولنج بگشاید و درد پشت را برطرف سازد.

سکبینخ، مقل، جاوشیر، اشق، صابون، بوره تخم حنظل،

فایند، سقمونیا، زنجبیل، شقاقل، نمک هندی، برگ سداب،

خسک، هزار اسفند　　　همه راستاراست

شیافی دیگر برای قولنج

ترب بتراشند و در عسل بگردانند.

دیگر ـ تخم حنظل	یک جزو
مغز بادام	دو جزو

شیاف کنند.

صفت حقنه آزموده برای قولنج

رازیانه، تخم کرفس، تخم شبت، انیسون	از هر یکی چهار درم

پخته و صاف کرده و:

فایند	هفت یا ده درم

در وی گداخته و:

روغن کنجد	ده درم

بیافزایند و به‌کار دارند.

اگرـ بوره را در عصاره سداب و روغن زیت افکنند چنانچه همه هشتاد درم گردد، قولنج بلغمی و بادی را بگشاید.

اگر بوره آماده نباشد نمک به‌جای آن کنند.

پس از حقنه ایاره فیقرا عسلی بدهند و هر روز ماءالاصول بدهند.

صفت جبی دیگر قولنج گشا:

سقمونیا	یک جزو

تخم حنظل	دو جزو

مصطکی	نیم جزو

کثیرا	یک ششم جزو

حب کنند. شربتی یک درم و از معاجین تمری و معجون خیارچنبر و سفرجل مسهل.

خداوند قولنج بادی را هر بامداد پنج درم حب‌الرشاد در آب بجوشانند.

فایند	ده درم

روغن شیره	یک استار داخل کنند و گرم بنوشند.

سیر در قولنج و دل درد بادی بسیار سودمند است.

در قولنج ورمی و آماسیـ شربت بنفشه با آب کاسنی یا آب عنب‌الثعلب یا آب برگ خطمی و فلوس و خیارچنبر باید داد.

توضیحـ گرچه از خواص فلوس در این کتاب زیاد بحث شده و در قدیم بسیار مورد استفاده بوده ولی به‌نظر این جانب باید از به‌کار بردن آن به‌علت قوت مسهلی زیاد آن حتی‌المقدور خودداری شود زیرا بیم انسداد و اکلوزیون روده و یا احیاناً انواژیناسیون و

توهم رفتن روده می‌رود و آقای پرفسور عدل استاد جراحی دانشگاه چند بار آن را گزارش کرده‌اند). اگر به‌حقنه نیاز افتد کشکاب و خیارچنبر و شیرخشت مناسب است، و اگر آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج با این آب بیامیزند صواب باشد.

صفت ضماد برای قولنج:

برگ بنفشه، برگ خطمی، برگ کاکنج، برگ عنب‌الثعلب همه را نرم بکوبند و: بنفشه خشک، آرد جو، اندکی بابونه، اکلیل‌الملک با آن بیامیزند و بسرشند و ضماد کنند.

در قولنج التوائی و پیچ‌خوردگی ـ خداوند علت را راست بخوابانند و پاهای او را بالا نگاهدارند و او را بجنبانند چنانچه روده‌هایش بجنبند و به‌جای خویش روندو درد آرام گیرد، سپس حسو چرب دهند و اگر سیماب با حسو بیامیزند روا باشد، و اگر همچنان به‌حال خود باشد هیچ غذا ندهند و به‌اندازه دو وقیه سیماب زنده بشویند و پس از حسو چرب بدهند و بفرمایند تا گامی چند برود و بنشانند و تهیگاه و پشت او را با ملایمت و رفق فرو مالند تا سیماب فرود آید.

اگر سبب قولنج ضعف قوهٔ دافعه و بیرون راندن باشد ـ سحرمینا و مترودیطوس دهند و ایاره فیقرا سودمند است و پس از غذا اندکی شراب ریحانی بنوشند و اسفند باج‌ها دهند و از ترشی‌ها و قابض‌ها پرهیز باید کرد.

اگر سبب قولنج باطل شدن حس روده‌ها باشد و فلجی آنها ـ ماءالاصول و روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر باید داد و سحرمینا و مترودیطوس نیز مناسب است و درمان فالج را باید کرد.

توضیح ـ این بود روش درمان‌های گوناگون برای قولنج‌های روده در گذشته که گفته شده و امروز هم نخست دل دردها را با داروها و تزریقات و شکیبایی و انتظار درمان می‌کنند و در صورت پیدا نشدن نشانی‌های بهبودی و یا شدت علائم دل درد و با تشخیص قطعی، پس از آزمایش‌ها و رادیوگرافی‌های متعدد دستکاری (جراحی) می‌کنند.

هیضه ـ اسهال و استفراغ

عبارت است از حرکت مواد فاسد شده بدن، بعضی از راه قی و پاره‌ای از راه اسهال، به‌شدت و زور و عنف و سببش هم فاسد شدن غذا است در معده و به‌اعتبار فاسد غذا مواد فاسد شده که در بدن است، نیز حرکت می‌نماید و میل به‌دفع می‌کند لهذا به‌شدت می‌باشد.

نشانی ـ با قی و اسهال همراه با دل بهم زدن و تشنگی دیده می‌شود. گاه باشد که درد معده و قلق و اضطراب نیز پیدا گردد و گاه باشد که دست و پا سرد و به‌زودی لاغری در صورت به‌هم رسد و نبض ساقط شود.

درمان ـ این است که آب گرم به‌اندازه‌ای که دهان و گلو را بسوزانند از خوردن، بیاشامد تا جمیع آن مواد فاسد شده به‌قی و اسهال دفع شود و سپس سه مثقال خاکشیر و گلاب سرد بیاشامد و غذا نخورد تا وقتی که خاطر جمع شود که معده از اخلاط پاک شده است و بعد از آن شربت انار یا شربت به سودمند است. یا رب انار ترش یا گلاب بیاشامد. اگر اینها نباشند ناردان را با گلاب شیره کشیده با طباشیر یا بی‌طباشیر بنوشد. اگر به‌حد غش و سردی اطراف و سقوط نبض برسد باید مثرودیطوس یا تریاق فاروق، هر یک که باشد به‌اندازهٔ دو دانگ با گلاب بدهند و این ضماد را به‌کار برند: (برای اسهال و استفراغ).

عصارهٔ لحیته‌التیس، اقاقیا، سماق، گلنار، گل‌ارمنی، صندل سفید، پوست انار، آرد عدس، آرد جو، اجزاء را کوبیده با آب برگ مورد یا آب به و سیب و انار بر روی معده ضماد نمایند (ناگفته نماند به‌عقیدهٔ حقیر شاید ضماد توأم با داروهای نامبرده یک اثر روحی داشته باشد، زیرا ضماد تنها برای درمان اسهال و استفراغ در اثر مسمومیت‌های غذائی بی‌تأثیر است).

روش ساختن شربت انار منقع

آن است که آب انار ترش و شیرین را بگیرند	از هر یک پنجاه مثقال
آب نعناع تازه	هشت مثقال

با قدری قند که چاشنی آن زیاد شود به‌قوام آورند.

روش ساختن شربت به

آن است که آب به ترش و شیرین را گرفته با قند سفید نصف مجموع به‌قوام آورند و رب به و رب سیب و آب انار و هر یک از میوه‌ها آن است که آب هر یک از آن‌ها را بجوشانند که تا به‌ربع برسد و بعد شیرینی بدان‌ها داخل کنند.

غذاـ پس از فرونشستن قی و اسهال، کباب بی چلو یا با چلو بخورند.

اگر غشی و سرد شدن دست و پا و دیگر اعضاء بدن بهم برسد مرغ پخته را کباب کرده آن را بخورد.

هیضه

بیماری حاد است که هم با قی باشد و هم با اسهال و سبب آن ناگواریدن غذا است، از آن جمله آنچه رقیق است با صفرا قریب به‌قی برآید و یا با اسهال دفع شود که به‌صورت بلغم می‌باشد. بعضی باشند که ایشان را هیضه بسیار افتد که با خطر باشد و نشانی خطر آن است که در معده و روده سوزش پدید آید و استفراغ تیز و گنده باشد و بعضی همچون آبگوشت و ضعف گدازش پدید آید و نشان گدازش آن است که بوی تیز باشد و بور و بسیار آید (بور ـ طلائی رنگ) و لزج بود و زرد رنگ و صدغ‌ها و چشم فرو روند و ناخن کبود و اطراف سرد گردد و تشنج پدید آید و رنگ روی همچون رنگ مردگان گردد و نبض ضعیف و کوچک شود و اگر رنگ روی برجای باشد و نفس زدن منظم بود امید تندرستی باشد و اگر مردم فربه را افتد خطرناک باشد.

درمانـ اگر بیابند که غذا در معده تباه شده در حال قی باید کرد تا معده پاک شود و گرم مزاج را غثیان و تشنگی بیشتر باشد، آب نیم‌گرم بسیار باید داد تا غذای فاسد همگی باقی برآید و جلاب و ماءالعسل و روغن بباید خورد و خود را به‌خواب باید داد و هیچ درمانی بهتر از خواب نیست. اگر تشنگی غلبه کند تباشیر سوده با آب انار دانه آمیزند و از آن جرعه جرعه بنوشند و آب ترش و آب اطراف رز بسیار سود دارد و کفک سوده در

شراب‌تر کنند و دو کفچه بدهند. (ظاهراً باید کفک، کعک باشد که کاک و یکنوع نان است که در جای دیگر گفته شده) و نان خشک با سرکه تر کنند و ضمادی سازند و اقراص‌الطین و قرص‌های کندرسود دارد اگر دست و پا سرد شود و فواق پدید آید، باید که اطراف را در آب گرم نهند و بمالند و گل ارمنی در سرکه و آب مورد گداخته و بر پایش بمالند و با خرقه سر بیمار را بپوشند و اگر غشی افتد بینی و گوش او را بمالند و صدغ و موی شقیقه او را بکشند و ماءاللحم و آب گوشت و خمر در حلق او چکانند و اقراص عود هم مناسب است که بیمار بخورد.

زحیر

تعریف ـ تقاضای برخاستن باشد با رنج و گرانی، و هرگاه که برخیزد چیزی اندک از وی جدا شود غلیظ و مخاطی، و بعضی خون داشته باشد و بعضی نه و باشد که خراط بود. (تراشه روده‌ها).

سبب ـ خلطی بود صفراوی یا شور که از بالای روده راست فرود آید، یا آماسی بود در این روده و گرانی.

درمان ـ بزرقطونا بریان کرده و با روغن گل چرب ساخته بدهند و اگر تب نباشد، نان در شیر سنگتاب کرده ترید کنند و حسو از کشک بریان کرده و از پوست جو سود دارد و بگیرند:

زردهٔ تخم مرغ، روغن گل، مردار سنگ سفید مغسول، و فتیله را بدان تر کنند و با خود بردارند. دیگر بگیرند:

کندر، زعفران، حضض، صمغ	از هر یک، یک جزو
افتیمون	ربع جزو

شیاف کنند.

اگر بلغم شور باشد ـ بگیرند:

مغز جوز بریان کرده	سه درم
نانخواه	یک درم

کندر	نیم درم

بکوبند و با آب گرم بدهند.

اگر پیوسته تقاضا میباشد و چیزی جدا نشود:

گوگرد را با پیه بز بکوبند و بسرشند و دود کنند، و سعد و زیره و انیسون و نانخواه را در آب بجوشانند و صاف نمایند و شراب کهنه با آن بیامیزند و بدهند.

اگر به‌سبب رسیدن سرما بود ـ دو درم حب‌الرشاد بریان کرده ناکوفته با آب گرم بدهند و برنمک گرم کرده و خشت گرم کرده بیمار را بنشانند، و روغن بابونه و روغن شبت بمالند.

زحیر را به‌طور عام پیچش می‌گویند حرکتی است از روده که متصل است به‌مقصد که آن را معاء مستقیم (روده راست) گویند از برای دفع براز که به‌آن حرکت دفع نمی‌شود مگر به‌رطوبتی از عالم و همانند آب بینی، گاهی مخلوط به‌خون و گاهی بی‌خون.

سبب آن ـ گاه باشد که رطوبتی گزنده باشد که در روده ریخته شده است و سبب این حالت می‌شده باشد.

علامتش ـ اخراج این رطوبت است با پیچش و زور نشستن به‌کمرگاه و زیرشکم.

درمانش ـ خوردن ریشه خطمی و بارهنگ و روغن بادام است با این سفوف اگر یافته شود: باندازهٔ یک مثقال و اگر یافته نشود بدون آن.

صفت سفوف نامبرده (برای زحیر و پیچش).

تخم خطمی، بنفشه، تخم خبازی مقشر	از هر یک پنج مثقال
نشاسته بو داده	سه مثقال
صمغ عربی، گل ارمنی	از هر یک دو مثقال

اجزاء را کوبیده و بیخته ممزوج کنند. این سفوف در هر یک از انواع زحیر نافع است و در روز مسهل با ادویه‌ای که مذکور می‌شود بدهند در تسکین پیچش بسیار نافع است.

غذا ـ شوربای برنج یا شیره بادام و طرف شام ترچلا و یا پلو با زردهٔ تخم‌مرغ.

اگر بر این درمان شد چه بهتر و گرنه:

عنب‌الثعلب، ریشه خطمی	از هر یک دو مثقال

سپستان　　　　　ده دانه

جوشانیده و صاف نموده با ده مثقال فلوس و دو مثقال روغن بادام بنوشند. اگر نیاز به‌تکرار باشد یکروز در میان مسهل را بنوشند تا رفع شود. (چنانچه ملاحظه می‌شود امروز دیگر در انواع اسهال کمتر مسهل به‌کار می‌برند مگر در موارد خاص و در بکار بردن مسهل قوی مخصوصاً اگر فلوس در جزو آن باشد باید نهایت احتیاط را نمود چه زور می‌آورد و ممکن است باعث در آمدن مقعد گردد.)

اگر سبب آن ریختن صفرا به‌این روده باشد ـ علامتش خروج صفرا است با پیچش و سوختن مقعد و تشنگی و تلخی دهان و دیگر علامات غلبه صفرا.

درمانش ـ دو مثقال بزرقطونا، یک مثقال بارهنگ با لعاب ریشه خطمی و اگر یافته نشود عرق بیدمشک بنوشند.

اگر به‌این درمان نگردد مسهلی که در نوع اول گفته شد باضافه گل نیلوفر دو مثقال بنوشند.

غذا ـ شوربای آش یا شیره جو میل نمایند.

اگر پس از تکرار مسهل باز زحیر باقی باشد و صفرا با خون یا بی‌خون دفع می‌شده باشد سفوف‌الطین را با تخم ریحان و شیره تخم خرفه و تخم گشنیز میل نمایند.

اگر پیچش و با خون شدید باشد ـ سفوف‌الطین را با روغن بادام چرب کرده با لعاب بهدانه و عرق بید بنوشند و پس از کم شدن پیچش و خون با شیره‌های مذکوره مداوا نمایند.

صفت صفوف‌الطین (برای اسهال خونی):

تخم ریحان بو داده، تخم مر بو داده، بزرقطونا بو داده، نشاسته، صمغ عربی، گل ارمنی.

اجزاء را مساوی سوای تخم‌ها کوبیده و ممزوج نموده از هر یک، یک مثقال تا دو مثقال میل نمایند.

پس از برطرف شدن خون و نهایت سبک شدن پیچش اگر باز باقی باشد سفوف حب‌الرمان یا رب به و اگر هنوز آثار غلبه صفرا باشد چنانچه گفته شد با رب به و شیره

تخم خرقه و شیرهٔ تخم گشنیز بو داده میل نمایند.

صفت حب‌الرمان (برای اسهال خونی)

انار بو داده	ده مثقال
بلوط، گردسماق، زیرهٔ کرمانی، به‌سرکه خیسانیده و خشک کرده، تخم مورد، آرد سنجد، گشنیز بو داده، خرنوب، و آرد کنار	از هر یک پنج مثقال
عود	نیم مثقال
آمله مقشر	یک مثقال و نیم

اجزاء را کوبیده و بیخته

اندازه شربت از یک مثقال تا دو مثقال.

در دیگر انواع زحیر که گفته شد بعد از چند روز مسهل به‌این نهج که در این نوع مذکور شد علاج کنند و آنچه بعد از این ورق از معالجهٔ اسهال گفته می‌شود بعد از مسهلات مذکور در زحیر هم نافع است:

سفوف دیگر مسهل لؤلؤ (برای انواع زحیر و اسهال خونی)

که از معالجات مذکور در اسهالات نافع و آزموده است و خون را برطرف و طبیعت را قبض می‌نماید و در اسهال صفراوی نظیر ندارد و صفت آن این است:

بسد سوخته، گلنار، طباشیر، خرنوب، گل ارمنی، گل قبرسی، صندل سفید، بارهنگ بو داده، تخم حماض بو داده، صمغ عربی بو داده، جو مقشر بو داده، بزرقطونا بو داده	از هر یک سه مثقال
کهربا، گل داغستان، مصطکی، اقاقیا	از هر یک دو مثقال
انار دانه	پنج مثقال

مجموع اجزاء را سوای بزرقطونا و بارهنگ نرم کوبیده و سائیده سفوف سازند.

شربت از نیم مثقال تا دو مثقال با رب به دو مثقال و شیرهٔ تخم خرفه بو داده دو مثقال.

اگر سبب زحیر احتباس ثقل یا بس و خشک در روده‌ها باشد یعنی سده از اثقال در روده‌ها حادث شده باشد که طبیعت متوجه دفع آن شده باشد این حرکت را میل نموده

باشد.

علامتشـ سنگینی شکم و زور و پیچش دائمی و بیرون آمدن اثقال خشک و یا بس یا پیچش بعضی اوقات و خون آشکار.

فرق میان این نوع و دیگر انواع باین نحو می‌شود که هستهٔ فلوس یا سماق را چند دانه فرو برند که اگر بزودی دفع شود این نوع نیست و اگر دفع نشود یا بعد از چند نوع اجابت دفع شود، این نوع است. (البته برای تشخیص انسداد روده که یکی از اقسام آن به‌علت جسم خارجی و یا اثقال سخت می‌باشد امروز به‌رادیوگرافی متوسل می‌شوند ولی در سال‌های خیلی دور برای تشخیص اکلوزیون روده از راهی اقدام می‌کردند که شرح داده شد).

درمانـ عنب‌الثعلب و ریشه خطمی را جوشانیده به‌اضافه بارهنگ و روغن بادام بنوشند و اگر نیاز به‌تکرار باشد، به‌دستوری که گفته شد تکرار نمایند.

غذاـ نیز به‌دستور اول است.

اگر سبب آن سرمائی باشد که به‌مقصد رسیده باشد از عالم نشستن بر سنگ سردی یا نحوی دیگر.

درمانشـ نشستن بر سنگ گرم و خاکشیر گرم را با نمک گرم در کیسه کرده بر آن نشیند و برکمر بندد و مقعد و کمرگاه و زیر شکم را با روغن بادام چرب کرده و یا لعاب ریشه خطمی بنوشد.

غذاـ به‌نحوی که در نوع اول گفته شد علاج نمایند.

خلاصه که در درمان این نوع زحیر که گفته شد تفاوت چندانی نیست و از دارو و غذا به‌یکدیگر نزدیک است.

اسهال‌ها

اسهال صفراویـ علت آن بسیاری صفرا باشد که از زهره به‌روده فرود آید و روده را بزداید و تیزی و حدّت آن روده را بگزد و قوهٔ ماسکه و نگهدارنده را ناتوان کند.

نشانیـ دهان تلخ، تشنگی غالب، براز زرد، و مقعد را بسوزد و اکثر پس از تب‌های

عفونی و شراب کهن دیده شود.

درمان ـ اسهال را باز دارند با کشکابی که از جو بریان کرده باشد و با سفوف حب الرمّان و دوغ آب و شراب خشخاش و قرص تباشیر و گوارش سماق.

اسهال کبدی

سبب آن بیماری‌های جگر باشد و ضعف قوایش.

نشانی ـ اگر به‌علت ضعف جگر باشد اسهال کیلوس باشد و آبناک، از بهر آن که از معده به‌روده فرود آید. اگر به‌سبب ضعف ماسکه و جذب باشد اجابت زودتر از آن افتد که باید و به‌آهستگی به‌چند بار باشد.

اگر ماسکه و جذب و نگهدارنده ضعیف باشند اسهال هر دو اندک باشد و زود زود برانگیزد. اگر گوارش ضعیف باشد اسهال غسالی و شسته بود ـ اگر آماس جگر پخته شود و بشکافد یا سده بگشاید یارگی بگسلد و بگشاید، اسهال خون و ریم باشد و به‌آخر سیاه و غلیظ شود همچون دردی شراب.

توضیح ـ می‌دانیم که در اسهال به‌ویژه اسهال خونی، براز و مدفوع با چرک و خون همراه است و این چرک و خون هم از طبقات کنده شده درون روده‌ها و طبقه مخاطی به‌وجود می‌آید و مربوط به‌کبد نمی‌باشد و آبسه و دمل کبدی بندرت در روده سر باز می‌کند ولی بیشتر در محوطه شکم می‌ریزد، در هر حال ما عقیده قدما را یادداشت کردیم که با نظریه‌های امروزی تفاوت بسیار دارد.

درمان ـ در آغاز بیماری نان نشاید خورد، بلکه بر کشکاب که از پوست جو پزند کفایت کنند، بامداد و شام از این کشکاب نیک هضم کنند و کاورس پوست کنده بیافزایند و مویز منقی در این نوع بسیار سودمند است و قرص انبرباریس مناسب است، اگر ضعف قوهٔ جاذبه باشد، درمان را با چیزهای گرم کننده چون قلاقل (حب‌القلقل) و فودنجی و شراب صرف کهن انجام بدهند.

اگر سبب ضعف قوهٔ ماسکه و نگهدارنده باشد بگیرند:

گل سرخ و قرطه (حب‌القلقل)	از هر یک پنج درم

سنبل — هفت درم
مصطکی — سه درم
زعفران، اذخر — از هر یک چهار درم

شربتی دو درم با رب بدهند.

اگر اسهال خون باشد ـ اگر در روده‌ها و شکم هیچ آفتی نباشد: هر چند روز یا دو روز یا یک روز بایستد و در پایان خلطی چون دردی شراب آید، نشان آن است که منشاء بیماری از جای دیگر است. در این صورت سفوف‌الطین و قرص تباشیر در شراب به و شربت مورد باید داد.

اگر اسهال چون دردی شراب گردد و گنده و با کفک باشد: بباید دانست به‌عقیدهٔ قدما بیماری از حرکت عظیم در سفرها و غیر آن متولد گردد (**توضیح** ـ می‌دانیم که بیشتر این نوع از اسهال‌ها در نتیجه عوامل میکربی و سمی، به‌صورت مسمومیت غذائی تولید می‌شوند منتها سابق مسافران با مصرف اغذیه و آب فاسد و مانده دچار اسهال و استفراغ می‌شدند و حتی امروز هم مسافران ما دچار این نوع مسمومیت‌های غذایی می‌گردند).

درمان آن ـ شربت خشخاش و قرص کافور است.

اگر اسهال همچون زرداب باشد و تن لاغر گردد: قرص کافور و کشکاب با سرطان باید داد.

اگر در اسهال خون و قی باشد و دست و پا سرد شود و روی زرد گردد و شکم برآید و نبض ساقط شود ـ بباید دانست که حال بیمار وخیم است و به‌درمان آن باید همت گذاشت.

اسهالی که ماده و علت بیماری در همهٔ اندامها باشد

هرگاه که در عروق خلطی بد با خون آمیخته گردد (مواد سمی) و اعضاء هم آن را نپذیرند و به‌علاوه نیروی گوارش عروق و اندم‌ها نتواند آن را به‌صلاح آورد و قوه دفع کننده هر اندامی بناچار آن مواد سمی و زائد را به‌جگر می‌فرستد و از آن‌جا هم از راه

ماساریقائی به‌روده فرود آید و باشد که همچنین در حوالی معده و اندام‌هایی که با آنها شرکت می‌کند اخلاط و مواد زاید و بد باشد و آن مواد به‌معده باز آید و طعامی که در معده باشد، تباه شود، یا در آن خلط و ماده‌ای قوی باشد که مخالف مزاج معده بود و در نتیجه معده ناگزیر است آن را به‌روده‌ها فرستد و کیلوس همراه آن هم دفع می‌گردد (مواد سمی که از میکرب‌ها و یا مواد دیگر زهرناک پیدا می‌شود و دستگاه گوارش را تحریک می‌کند) و چون این مواد از رگ‌ها و اعضاء به‌معده یا به‌روده فرستاده می‌شود پس آن را نوبتی بود معلوم و زمان این نوع اسهال دراز گردد و پندارند که اسهال تازه به‌تازه است و از سببی دیگر پدیده آمده.

نشانی‌ها ـ پیوسته ناف می‌پیچد و هر نوبتی دو یا سه روز اسهال باشد و باز ایستد باشد که یک هفته یا بیست روز برحال تندرستی باشد سپس نوبت اسهال باز آید (امروز این نوع اسهال‌ها را اسهال کهن نامند و نظریه قدما هم جالب توجه می‌باشد).

درمان ـ نخست باید از وضع معده و جگر و وضع جگر و حال قوای نامبرده جستجو گردد و بیماری‌ها و ضعف قوی را درمان نمود و نخست با ایاره فیقرا و مطبوخ افتیمون و شراب افسنتین و گوارش سفرجل و اطریفل کبیر دستگاه گوارش را پاک باید کرد و دَلْک (به‌فتح دال و سکون لام، مالیدن و مشت و مال) و ورزش و گرمابه و ترتیب غذا و شراب و خواب و بیداری به‌فراخور حال به‌عمل آورند.

نوع دیگر اسهال

سبب آن ضعف قوهٔ جذب و دفع و ماسکه و نگهدارنده باشد و گواریدن غذاها، یا پرخوری و بی‌نظمی در غذا و خوردن غذاهای بد، یا ازدیاد شیره‌های گوارشی که وارد دستگاه گوارش می‌شود.

ضعف گواریدن غذا ـ از رطوبت و ترشحی غلیظ باشد و لزج که سطح معده را آلوده کند و طعام را فرو لغزاند و یا وجود صفرا در معده است و آمیخته شدن صفرا با مواد ترشحی معده است در معده.

اسباب ضعف قوه ماسکه و نگهدارنده ـ به‌غیر از رطوبت و ترشحات لزج بثرات و

دانه‌ها باشند که بر سطح معده برآید (گاستریت) یا قوت داروی مسهل باشد یا بسیاری مواد به‌اصطلاح سوداوی (شیرهٔ لوزالمعده) باشد یا حرکات دشوار.

نشانی‌هاـ نشانی ترشحات و رطوبت لزج که باعث ضعف گوارش و ماسکه و جذب و نگهدارنده باشد ـ سنگینی و ثقل معده است یا بسیاری غثیان و تهوع و براز سفید نگواریده و آروغ ترش و نشانی حرارت معده و کثرت تولد صفرا در وی، و تشنگی باشد و تلخی دهان و براز زود.

نشانی آمیخته شدن زرداب و بلغم در معدهـ براز ممزوج از هر دو بود.

نشانی بثر و دانه‌ها (گاستریت)ـ بر روی زبان و دهان دانه‌ها و بثرهائی پیدا می‌شود و بوی دهان ناخوش بود و پس از غذا معده درد گیرد و بسوزد و غذا نگوارد و تشنگی غالب گردد و باشد که با تب باشد.

درمانـ سبب ضعف گوارش و ماسکه آلودگی سطح معده باشد از رطوبت لزج و ترشح و باید ماهی شور و طبیخ شبت و ترب و خردل و چغندر با نمک و عسل و بوره بدهند و معده را قوت باید داد و سحرمینا و گوارش جوزی و سفوف عود مناسب است.

صفت حبی که اسهال بلغمی را باز دارد:

خرفه، جندبیدستر　　　　راستاراست

حب کنند مثل فلفل، شربتی هفت حب و کودک را دو حب.

صفت حبی دیگر برای اسهال بلغمی:

افتیمون، سندروس، کندر، مر، زعفران　　　　راستاراست

حب کنند به‌اندازهٔ نخودی، شربتی دو حب.

اگر سبب بیماری حرارت معده و وجود صفرا باشدـ شراب مورد باید داد یا رب انار ترش یا رب غوره یا رب لیمو، و یک مثقال تباشیر و گوارش سماق سودمند است.

اگر تب نباشدـ دوغ آهن تاب با قرص تباشیر بدهند و شیر بز با آب سماق بپزند تا آب برود و شیر بماند، آن شیر را با رب لیمو و آب به ترش می‌دهند.

غذاـ پاچه با سماق پخته و کاسنی با سرکه پخته، لسان‌الحمل با سرکه پخته، خرنوب و قرص گلنار و گوارش جوزی.

اگر سبب ضعف ماسکه و دانه‌ها و بثراتی باشد که بر روی معده پدید آمده باشد کشکاب از پوست جو و حب‌الاس باید داد و بزرقطونا و تخم لسان‌الحمل و تخم ریحان را در آب بجوشانند و روغن گل بچکانند و غذا کشک و برنج بریان کرده مناسب است.

اگر سبب، در اثر قوهٔ داروی مسهل باشد که بر سطح معده نماید ـ درمان بثرها سودمند است.

اگر به‌علت حرکت دشوار و عنیف باشد که پس از غذا نموده باشند ـ ترک این عادت باید کرد.

اگر غذای نگواریده در روده‌ها مانده باشد ـ با ایاره فیقرا استفراغ و پاک باید کرد.

اگر به‌علت پرخوری و بی‌نظمی در غذا خوردن باشد و طعام‌های چرب و مانند آن درمانش درمان هیضه بود.

اگر بیماری به‌سبب بسیار آمدن سودا و شیره‌های گوارشی لوزالمعده باشد به‌دستگاه گوارش ـ سفوف حب‌الرمان باید داد.

سفوف حب‌الرمان برای اسهال ناشی از ازدیاد شیره گوارشی

حب‌الرمان	ده درم
بهمن سرخ بریان کرده	ده درم
زرنباد بریان کرده، کهربا، تخم ریحان بریان کرده	از هر یکی ده درم

شربتی سه درم.

غذا ـ ده استار انار دانه، نیم من مویز را بکوبند و در سرکه ریزند و بپالایند و اندک نمک وسعتر بیافزایند.

اسهال در اثر ضعف قوه گوارش باشد

اشکال دیده شده متعدد است و در همهٔ اشکال یاد شده خودنمایی می‌کند و به‌عقیدهٔ قدما بیشتر با مشارکت معده باشد و رطوبت و ترشحی که از معده فرود آید، و یا قوهٔ داروئی باشد که در سطح روده‌ها بماند و تولید بثر و زخم بکند و یا از خلط و شیرهٔ

صفرا باشد که از روده‌ها بگذرد و این نوع اسهال را زلق الامعا نامند، از بهر آنکه بدین سبب قوهٔ ماسکه و نگهدارنده روده‌ها ناتوان می‌گردد.

آنچه با سحج و درد و پیچ بروز کندـ سبب آن گذشتن خلط و مواد تیز باشد در روده و برهنه ساختن آن از رطوبت و تراوش که آن را غشاء مخاطی گویند و بدان سبب تیزی مواد و خلط به‌روده رسد و اثر کند و سحج و ریش روده تولید گردد.

اگر خلط صفراوی باشدـ در مدت دو هفته سحج کند و دل پیچه دارد، و اگر خلطی شور بود در یک ماه و اگر سوزش بود در اثر سودای ترش در چهل روز سحج و دلپیچه داشته باشد و اگر سحج کهن گردد از زیر روده‌ها و تارها و پوسته بیرون آید و آن را به‌تازی خراط گویند.

سبب اسهال خون و ریم و چرک و زردابـ آماسی بود یا قرحه و دبیله، یا رگی از رگ‌های روده بگشاید یا دهن‌های رگ‌های روده گشاده شود یا دارویی چون شحم حنظل روده را بگزد و سحج و اسهال خون تولید گردد و ذوسنطاریا (دیسانتری) اگر چه نوعی از اسهال خونی است در جای جداگانه گفته شود.

نشانی‌هاـ اگر اسهال خون ناگاه پدید آید و در دوره‌ها الم و دردی نباشد، نشان ترکیدن رگی باشد در احشاء بویژه اگر نشانی از آزار احشاء باشد و بیایند.

اسهال خونی که با خراط باشدـ اگر در روده‌ها سحج نباشد خراط معده باشد بویژه که در معده الم و زخمی یافت شود اگر در روده سحج باشد، نگاه کنند، اگر خراط پوسته‌های کوچکی از روده باریک باشد، این بد است خاصه آنچه در روده صائم (بیونوم) افتد از بهر آنکه زرداب از زهره بروده آید نخست بدین روده آید و در غایت قوت و رانندگی باشد و اگر بزرگتر است از روده‌های غلیظ و کلفت است و اگر به‌سبب سحج بلغم باشد، در براز پیدا شود و با قراقر باشد و اگر اسهال خون نخست پدید آید سیاه باشد، نشانش آن است که آماس سرطانی گشاده شده است و کشنده باشد و آنچه در آخر تب‌ها یافتند هم بد باشد خاصه اگر بوی ترش دهد و زمین را به‌جوش آورد و اگر اسهال بویش ترش باشد و در حالت تندرستی پیدا گردد بسیار بد باشد، اما اگر زمین برنجوشد فضله سودا باشد که دفع می‌شود و امید خیر باشد.

درمان

باید قوت اعضاء بویژه نیروی روده‌ها را سبکبار کنند و قوت غریزی را نگاهدارند با غذائی که ماده آن اندک بوده و قوت آن بسیار، از بهر آنکه از وی همه اندام‌ها نیرو گیرند و مانند ماءاللحم باشد (آب گوشت) که هیچ برازی نداشته باشد و از مواد زاید و ناراحت کننده‌اش چیزی اندک به‌روده‌ها رسد و آن را اثری و ثقلی نباشد. هرگاه چندی چنین خوراکی بدهند از بسیاری از درمان‌ها رهائی یابند و نیروی اندام‌ها پایدار بماند و از دارو آنچه باید دفع کند دفع نماید و زردهٔ تخم‌مرغ نیم برشت با ماءاللحم نزدیک است و داروهایی نیز لطیف و سبک باید داد و آن را اندک‌اندک باید داد مانند چیزهای قابض چون عرق گوشت گلنار و خرنوب و مانند آن بهم کوفته و در صره و کیسه کنند و در آب بجوشانند و بمالند و صافی نمایند و لعاب‌ها چون لعاب بزرقطونا و لسان الحمل به‌آن بیامیزند و هر ساعت اندک‌اندک بدهند.

اگر در آغاز سحج چهارم درم صمغ عربی را کوفته و در آب سرد حل کنند و بدهند بس باشد و عصارهٔ گل ترخون سود دارد (خوردن و حقنه کردن)، و شراب سیب و شربت به و کشکاب که حب‌آلاس و به و خشخاش در آن پخته باشند با گل ارمنی سود دارد و نیم درم ریوند چینی با روغن گل چرب کرده در آب سیب حل کرده سود دارد و قرص گل و قرص ریوند موافق بود.

اگر روده‌ها درد کنندـ برزقطونا و تخم ریحان و تخم لسان‌الحمل و تخم مورد راستار است به‌اندازهٔ سه درم یا چهار درم در آب گرم کنند تا لعاب گیرد و دو درم روغن گل در آن اندازند و بخورند.

ذوسنطاریا ـ دیسانتری

آن مطلق اسهال خون را گویند که پس از سحج و ریش روده‌ها افتد و آنچه سبب گشاده شدن دهان رگ‌ها باشد که از جوف روده راست است آن را ذوسنتاریای خونی یادموی نامند و ذوسنطاریای کبدی هم هست که سبب آن ریش روده است به‌سبب خلط و ماده‌ای تیز و یا شور و یا دارویی تیز که در روده‌ها فرود آیند و یا به‌سطح روده‌ها

درآمیزد و به‌سبب قوت دافعه یا براثر قوه ثقل و سنگینی و فشاری که بدو رسد از آن موضع جدا شوند و در نتیجه روده را زخم نمایند، یا آماس پخته شود و بگشاید و بسیار باشد که گوشهٔ روده را سوراخ کند و زود بکشد.

نشانی‌هاـ نشان ریش روده ـ آن است که نخست اسباب آن بوده باشد و تب گرم و گرانی در شکم و ضربان که علامت جستن و گشاده شدن لرزه است و برطرف شدن درد و ثقل پس از آن لرزه و آمدن براز با خون وریم آمیخته بیشتر، هنگامی که زمستان خشک و شمالی بوده و بهار پس از آن گرم و بارنده و تابستان نیز بارنده بود اسهال خون بسیار افتد (می‌دانیم که آثار جوی نامبرده جزو علل کمک کننده هستند و به‌انتشار و پراکندگی بیماری اسهال خونی یاری می‌نمایند) و هرگاه که زمستان جنوبی بود و بهار شمالی، و تابستان گرفته و یا ابری و گاهی باران باشد از این بیمای سحج بسیار واقع شود.

درمان

بهتر آن است که بیمار را از غذا باز دارند و دو روز تا سه روز قوت نگاهدارنند و به‌خوراک سبک چنانچه در فصل گذشته گفته شد و اگر توان نداشته باشد حسو سازند از ارزن مقشر یاگاورس مقشر یا برنج شسته یا پیه بط و پیه مرغ خانگی و پیه بز و اگر خشخاش نیم کوفته را در آب بجوشانند و صاف نمایند و اندکی صمغ عربی و نشاسته بریان کرده در آن حل کنند و حسو را از این باب سازند نیک باشد.

صفت حسوی نافع:

سماق را در آب باران بجوشانند یک شبانروز و صاف نمایند، ارزن مقشر با برنج را در این آب سماق تر کنند چهار ساعت سپس بمالند و صاف نمایند و با پیه بز بپزند و صمغ در آن ریزند و بخورند.

اگر خیارچنبر در آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و اندکی زعفران دهند بسیار موافق باشد.

اگر سحج کهن شده باشد و ریش پلید گشته، با ماءلعسل و جلاب و ایاره فیقرا باید پاک کرد. باید دانست که ایاره فیقرا گوشت مرده را پاک سازد و گوشت پاکیزه برویاند،

چند بار ایاره فیقرا باید داد و سپس شیر تازه و آهن تاب کرده، اگر تب باشد ـ با دوغ سنگتاب کرده و اگر تب نباشد ـ دو درم تخم گندنا، دو درم حب‌الاس کوفته و بیخته اسهال کهن را باز دارد و خداوند بواسیر را سود دارد و تخم خشخاش و کندر راستاراست کوفته و بیخته یک کف دست با آب سرد یا آب به مناسب است و نقیع سماق و شربت مورد اسهال کهن را باز دارد.

صفت حبی که اسهال خونی را باز دارد:

افیون، مازو، ثمره‌الطرفا	راستاراست

حب کنند با آب صمغ عربی، شربتی دو دانگ و پنیر مایه خرگوش نیز اسهال را باز دارد:

روز نخست	یک دانگ بدهند، اگر بس نباشد
روز دیگر	دانگی دهند و به‌تفاریق و کم‌کم باید داد تا قولنج تولید نشود.

گرمابه و دلک و مشت و مال بدن و اندام و مالیدن روغن شبت مسام را بگشاید و اخلاط و مواد را به‌ظاهر جلد و پوست کشد و انواع اسهال و ادرار را باز دارد.

اگر سحج در روده راست باشد، و کلفت باشد حقنه باید کرد.

صفت حقنه برای اسهال

عصاره برگ خرفه، عصاره لسان‌الحمل یا عصاره با دروج به‌اندازه چهل درم

با یک زرده تخم‌مرغ	یک درم اقاقیا

یک درم الاخوین حقنه کنند.

اگر سوزش سخت باشد به‌جای زرده تخم‌مرغ کار دیگری که باید کرد:

کشک جو بریان کرده و برنج شسته	از هر یک یک وقیه
حب‌الاس، گلنار، گل سرخ	از هر یک پنج درم
برگ مورد تر	بیست درم

بپزند و صاف کنند و یک وقیه روغن گل و زردهٔ تخم مرغ حقنه کنند.

اگر ریش کهن باشد ـ حقنه نیز باید کرد نخست با ماءالعسل یا طبیخ ماهی شور یا

نمک آب تلخ حقنه کنند.

اگر سبب سحج و ریش، بلغم شور باشد شربت مورد سود دارد و گوارش جوزی (حوری) غذا گوشت گنجشک و مانند آن با توابل چون زیره، مر، انگدان، انیسون.

اگر سبب فوت خون گشاده شدن سر رگ‌ها باشد ـ قرص کهربا و قرص گلنار باید داد.

اگر سبب رطوبت و ترشحی باشد که سر رگ‌ها را راست کند و گشاده گرداند ـ تریاق فاروق بزرگ و سحرمینا و فلونیای رومی و فارسی سود دارد.

همه را بکوبند و بپزند و در نیم من عسل سرشته هر بامداد دانگی از آن را غلوله کرده و فرو برند.

زجر کاذب

یعنی کناک دروغی، نشانی وی است که پس از قبض طبیعت حادث گردد.

صفت معجون بنفشه:

بنفشه	چهل درم
تربد	بیست درم
رب‌السوس	بیست درم
بادیان، انیسون	از هر یک سه درم

همه را بکوبند و بپزند و هفت سیر عسل و هفت سیر شیره قند با آن سرشته و هر بامداد دو مثقال از وی غلوله‌ها کنند و فرو برند.

زجر صادق

یعنی کناک راستین که پس از اجابت مزاج حادث گردد.

کَناک ـ (به‌فتح کاف) درد شکم، پیچش شکم، واژهٔ پارسی است.

درمان ـ رب بهی و برنج، برش عشا.

صفت رب بهی:

به‌طریق رب زرک گیرند و صفت آن در درمان اسهال گذشت.

زرک ـ به کسر زا و را، زرشک

صفت برش عشا

فلفل سفید، بزرالبنج	از هر یک پنج مثقال
افیون	ده مثقال
سنبل، عاقرقرحا، فرپیون	از هر یک، یک مثقال (پنج مثقال)

بیماری‌های مقعد ـ بواسیر

کالبدشناسی ماهیچه‌های مقعد

چون بیرون راندن ادرار و براز از حرکات ارادی است، به‌ضرورت برای نگهداشتن آن اراده لازم است و همین که اندکی ادرار وارد مثانه و مدفوع وارد راست روده گردد روده و مثانه از تیزی آن متأثر شود و طبیعت به‌دفع آن سرگرم شود و حال آن کس چون حال آن کسی باشد که او را سلس‌البول و یا اسهال بود و دچار بی‌اختیاری ادرار و مدفوع شده باشد با این ترتیب باید که آن را نگهدارد تا به‌وقت آنکه خواهد دفع آن کند این ماهیچه‌ها سست شوندو قوت دافعه آن را دفع نماید. در حبس ادرار اکتفا به‌یک ماهیچه رفته است برای آنکه راه آن از سوی پایین‌تر است نسبت به‌راست روده و تمدید و کشش ماهیچه‌ها بواسطهٔ غلظت و سنگینی در آن بیشتر است، پس در حبس و نگهداری مدفوع بزیادتی ماهیچه‌ها بیشتر نیاز باشد و ماهیچه‌های ناحیه مقعد چهار فرد است:

یک فرد از آن ماهیچه لحمانی و گوشتی است و نگهدار همه گوشت اطراف مقعد است و آن را شرح گویند که قبض مقعد کند تا وقت دفع مدفوع با تنگ شدن و بعصر و فشردن، مانده براز را از حوالی مقعد و روده راست دفع می‌کند.

یک عضله دیگر بالای عضله است و آن ماهیچه‌ای است مستدیر و کروی و گرد و معاون ماهیچه است و کمک آن در افعال، و هر دو طرف آن مفصل و بند است به‌اصل قضیب، و فایدهٔ این اتصال به‌اصل قضیب آن است که در حالت جماع و نزدیکی چون

آلت برپا شود و در مخرج براز تنگی پیدا گردد تا فضله‌ای که در روده باشد بیرون نیاید، برای آن‌که در جماع لذت بسیار است به‌واسطهٔ خروج منی، و در خروج منی تحلیل و گشودگی روح بافراط است و در تحلیل روح ضعف قوا هست و در ضعف، سستی بدن و ماهیچه‌ها هست و چون از ماهیچه سست شود فی‌الحال فضلات مانده بیرون آید، پس حکمت الهی بر آن قرار گرفت که لیف این ماهیچه به‌اصل آلت چسبیده باشد تا در نزدیکی و جماع بواسطه برپا شدن و انتصاب قضیب لیف این ماهیچه مشیخ و کشیده شود و تنگی مجرا به‌وجود آید و از برای این است که در بعضی از اشخاص سبق به‌افراط و کثرت لذت، سستی در این عضله پیدا می‌شود.

بیماری‌های مقعد

در سستی شرح و بیرون آمدن مقعد و بازگردیدن آن و درمان آن ـ مازو، پوست و برگ مورد، عدس مقشر، جفت (جفت البلوط)

در آب بپزند و صاف کنند و در آن بنشینند و ثقل آن طبیخ را بکوبند و با روغن گل بسایند تا مرهم شود و ضماد کنند.

اگر مزاج سرد باشد ـ مرزنگوش، خسک، جفت، مازو بریان کرده، و آهن پاره کهن زنگار گرفته در شراب کهن بخیسانند یک شبانه‌روز و صاف کنند و در این شراب بنشینند یک ساعت، سپس خویشتن را پاک کنند و روغن مغز زردآلوی تلخ و مغز شفتالو بمالند.

اگر آماس گرم باشد ـ گل سرخ و عدس مقشر و برگ عنب‌الثعلب پخته با روغن مرهم کنند.

اگر مقعد بازگردد و ریش باشد ـ بدین شراب که داروها در وی خیسانیده‌اند بشویند: (برای رفع آماس مقعد):

سرب سوخته و شسته	ده درم
گل سرخ، سماق	از هر یکی پنج درم
مرصاف	دو درم و نیم

همه را بکوبند و بپزند نرم و بدان جایگاه بیفشانند و ببندند و در طبیخ، جوزالسرو و قسط

و سنبل و داروهای قابض که در این باب گفته شده بیفشانند.

خارش مقعد

سبب خارش مقعد ـ یا کرم است خورد، یا مقدمه ناسور. اگر کرم خورد بود کرم با براز بیرون آید و آنچه مقدمه ناسور بود با سوزش بود و کرم ظاهر نشود. درمان و داروی کرم در جای خود گفته شد. آنچه ناسور بود موضع خارش را با روغن مغز بادام تلخ و زرد آلوی تلخ که مقل در وی حل کرده باشند، چرب کنند، و شب یمانی بریان کرده با قطران به‌هم سرشته به‌اندازهٔ یک درم به‌خرفه نرم حمول کنند. اگر خارش کند و سوزنده باشد: بوره ارمنی، زنگار، استخوان ماهی، مازو، حب‌الاس همه را جمع کنند و دود نمایند.

شقاق ـ ترکیدن (طرقیدن) لب‌های شرح

سبب آن خشکی مزاج باشد یا خشکی مدفوع وگاه باشد که سبب آن آماس گرم بود.

درمان ـ اگر سبب آماس گرم باشد ـ سفیدهٔ تخم‌مرغ با روغن گل در هاون سرب بمالند تا سیاه شود و بمالند. مرهم کافور هم سود دارد.

اگر علت بدان گرمی نباشد ـ مرهم مقل به‌کار دارند.

اگر آماس سرد بود ـ برگ کرنب پخته با پیه گاو بکوبند و مرهم کنند.

اگر آماس سخت و سفت باشد ـ مردار سنگ پرورده و سفیدهٔ سرب و موم و پیه بط و

پیه مرغ خانگی	از هر یکی چهار درم
زعفران	یک درم و نیم
زردهٔ تخم‌مرغ پخته	دو عدد

با روغن کنجد بسایند و مرهم کنند و طبع را باحب مقل و معجون خیارچنبر نرم کنند.

اگر درد کند ـ در طبیخ بابونه و اکلیل‌الملک باید نشست.

اگر شقاق کهنه شده باشد ـ بباید خاریدن تا خون آید، سپس با مرهم باسلیقون درمان نمایند.

غذا ـ قلیه کنند با زردهٔ تخم‌مرغ و روغن گاو و کوهان شتر و سپوسات و مغز بادام و

مغز جوز و مویز و انجیر و شراب مویزی کهن و شراب دوشابی سود دارد.

باید دانست ـ که هرگاه که آماس شرح ریم خواهد کرد بیم باشد که اگر بپزد و گشاده شود ناسور گردد و پیش از پختن نباید شکافت و اگر سخت می‌شود با هلیون یا روغن گل‌بر باید نهاد یا مرهم باسلیقون یا زردهٔ تخم‌مرغ و برگ چغندر یا روغن گل پخته به‌آرد حلبه سرشته درد را بنشاند که از جراحت مقعد باشد.

تشقق المقعد

یعنی شق شدن و شکافته شدن ظاهر پوست است در مقعد.

درمان ـ پرهیز از قابضات چون سیب و به و زرک و لیمو و سماق.

صفت مرهم که شقاق مقعد را دفع کند:

کوهان شتر، مقل ازرق، را هر روز با موم زرد مرهم کنند:

موم زرد نیم سیر در سه سیر روغن کوهان شتر حل کنند و در کمی آب کنند تا بجوشد و پنج سیر مقل ازرق در آن حل کنند و بهم آمیخته بسایند تا مرهم گردد.

ورم مقعد

یعنی آماس سر سفره، نشانیش درد و گرانی و یا درد و تیرک زدن و اضطراب بی‌حد است.

درمان ـ مسهل به‌کار برند.

صفت مسهل که اسهال صفرا کند:

تمرهندی	سه سیر
آلوی با کشته ترش	پنج سیر

شب در آب کنند و بامداد صاف نموده و:

سناء مکی خاصه	پنج درم
بنفشه، گل سرخ، تخم کاسنی، نیم‌کوفته	از هر یک دو مثقال
سپستان	سی عدد

در نیم من آب بجوشانید تا نزدیک به‌پنج سیر آید، صاف کنند و:

شیرخشت	دو سیر
ترنجبین سفید	چهار سیر

در آن حل کرده و صاف نمایند و همه را به‌هم آمیزند و نیم گرم به‌کار برند.

ناصور ـ فیستول

ناصور همچون ناسور است، و فرق آن است که ناصور را تقعر و گودی است و ناسور زیادتی است.

بعضی از ناصورها گذارند که با دو مدفوع در آنها درآید و بگذرد و بیرون رود و بعضی گذارند غیر از ریم و زرداب چیزی نپالاید.

درمان ـ آنچه گذار دارد ـ با داروهای تیز خشک کننده درمان باید کرد چون شیاف غرب و قرص فلافیون. باید که در آغاز ریم را از وی پاک کنند و پیه کهن بر سر میل پیچند و تر کنند و به‌دارو بگردانند و به‌ناصور فرو برند. اگر میل و پیه فرو نروند داروها را با ماءالعسل حل کنند و بچکانند. چون ریش پاک گردد شیاف انار با سفیدهٔ تخم‌مرغ بسایند و بدان درمان کنند و در آب‌های قابض بنشانند.

اما ناصور که گذار ندارد ـ درمانش دستکاری است.

درمان بیماری‌های مقعد و بواسیر

دانه‌ای چند است در ناحیه مقعد:

درمان ـ حب مقل.

صفت حب مقل:

پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه	از هر یک ده درم
سکنجبین	سه درم
خردل سفید	دو درم

همه را بکوبند و بپزند و در پنج سیر آب کنند و بجوشانند تا شانزده درم آید، مقل ازرق را

در آن حل کرده و سرشته و حب‌ها کنند و هر بامداد دو درم از آن را فرو برند.

بواسیر

دانه و دکمه چندی است که در لب مقعد و حوالی آن پدید آید، گاه در ظاهر و گاه در باطن و گاه در خارج و باطن دیده شود. گاهی بواسیر در بینی ظاهر شود و یا در رحم پیدا گردد.

در هر حال ورمی است که خون از آن می‌آید یا که خون نمی‌آید، یا همراه ورم درد و وجع همراه است، یا بی‌ورم و وجع و درد می‌باشد و این و آن خالی از شکل نمی‌باشد، یا چند دانه است به‌شکل ثالیل و دکمه کوچک بسیار سخت که آن را ثولولیه نامند و این بدترین انواع است. (ثولولیه).

دیگر دانه‌های گرد است ارغوانی رنگ مانند دانه انگور سرخ و آن را عنبیه گویند.

دیگر دانه‌های نرم و سرخرنگ همانند توت و آن را توتیه گویند (توتی).

بعضی آن را به‌هفت نوع تقسیم کرده‌اند:

۱ـ چون ماهی بود بزرگ و تهی و بی‌درد.

۲ـ شاخه‌ها و بیخ‌ها دارد مانند نخل و آن را نخلی گویند.

۳ـ گرد بود و پهن.

۴ـ خرد بود همچون عدس و نخود و آن را ثولولی (ثالیلی) خوانند.

۵ـ گرد بود برسان انگور و آن را عنبی یا انگوری خوانند.

۶ـ دراز باشد همچون دانه خرما.

۷ـ نرم بود همچون توت و آنرا توتی خوانند.

بالجمله سبب مطلق بواسیر سیاهرگ‌های ناحیه مقعد است.

توضیح ـ بواسیر یا هموروئید عبارت است از گشادگی و اریکوز پلکسوس سیاهرگی زیرین و زبرین سیاهرگ هموروئیدال یا بواسیری.

بواسیر بیرونی ـ عبارت است از گشادگی واریکوز سیاهرگ پلکسوس هموروئیدال زیرین که در زیر پوست مقعد قرار گرفته است.

بواسیر درونی ـ عبارت است از گشادگی واریکوز سیاهرگ (پلکسوس) هموروئیدال زبرین که در زیر غشاء مخاطی است.

بواسیر مخلوط ـ عبارت است از گشادگی پلکسوس‌های سیاهرگی زیرین و زبرین همروئیدال که بواسیر بیرونی و درونی را درست می‌کنند.

هموروئید فتق شده (پرولاپس) ـ عبارت است از بواسیر درونی که از ناحیه مقعد بیرون آمده و از اسفنکتر ناحیه مقعد خارج شده باشد.

هموروئید و بواسیر فشرده ـ بواسیر درونی است که قبلاً از ناحیه مقعد بیرون آمده باشد و در مدت دراز در اثر فشردگی ماهیچه‌های مقعد فشرده شده باشد.

هموروئید و بواسیر (ترومبوزه) ـ یعنی رگ بواسیر دارای لخته خونی باشد.

رنگ بیمار بواسیری قلعی می‌باشد (به‌علت خونریزی مداوم از ناحیه مقعد، کم‌کم) و چهره و چشم‌ها هم بدین ترتیب است، گواریدن ضعیف و نیروی نزدیکی ناتوان و بسیار کم باشد، دندان‌ها ضعیف و بدرنگ می‌باشند و بسا باشد که بیفتند، در حرکات زود سست گردد، گاه باشد که بواسیر سبب سرگردش و سردرد باشد.

بواسیر بعضی روی سوی بالا دارد، بعضی روی به‌سوی بیرون داشته و پاره‌ای چیزی بپالاید و باد در آن بود و باشد که کشش نیابد و درد نکند و نرنجاند، بعضی باشد که پر و ممتلی باشد و درد کند، بعضی ثقبه و سوراخ دارد و خون و زرداب پالاید و کم درد باشد و بعضی باشد که هیچ درد نکند و باشد که چنان ثقبه و سوراخ شود که با دو مدفوع از وی بیرون رود و چشمه‌ها درد گیرند در اثر بسته شدن.

بدترین انواع بواسیر نوع نخلی آن است و بعضی به‌درازی راست روده چند عدد برآید تا لب شرح و مقعد و این نوع از همه بدتر بود.

نشانی‌ها ـ گاهی با خلیدن و سوزش باشد و گاهی خلیدن و سوزش کمتر باشد و سنگینی و ثقل بیشتر دارد.

نشانی باد ناسور ـ بادها و قراقر باشد در ناف و زهار و آلت و خایه و گاهی به‌سینه و گردن و کتف برآید، و گاهی اسهال خون آورد و گاهی قبض و بستگی شکم باشد و درد زانو و مفاصل آورد و هنگام برخاستن و نشستن از بندگاه‌ها آوازها آید و نیروی نزدیکی

ناتوان گردد و از آن لذت نیابد.

ادرار خداوند ناسور بعضی به‌زردی زند و پاره‌ای به‌سبزی و سیاهی و رنگ وی دگرگون شود و بن‌ماهو خارش گیرد.

درمانـ تن را به‌مطبوخ افتیمون پاک باید کرد، بویژه از گوشت شکار و گوشت قدید و مرغان آبی و سیر و پیاز و خردل و مستی پی در پی و شراب قوی و باید که ریاضت و دلک معتدل و گرمابه و شستشو بکار دارند.

صفت داروئی که در دو آماس را بنشاند و در همه انواع بواسیر سودمند باشد بگیرند گندنا، شسته و پاره کنند و در پاتیله سنگی کنند و بر آتش نرم بنهند و سر پاتیله را بپوشند تا به‌رطوبت و بخار خود بپزد، سپس روغن گاو یا روغن جوز یا روغن مغز زرد آلوی تلخ داخل کنند و بریان سازند تا مرهم گردد و بر آن موضع بنهند نیم‌گرم.

اگر درد سخت باشد بگیرند:

اکلیل‌الملک و بابونه	از هر یک پانزده درم
زعفران	یک درم
افیون	دو درم
حلبه، تخم کتان، خطمی	از هر یک، یک استار
مقل	سه درم

افیون و مقل را در مسحنه و هاون حل کنند و داروها را کوفته و بیخته و با یک زردهٔ تخم‌مرغ پخته بسایند تا چون مرهم شود و به‌روغن گل چرب کنند و بدان موضع نیم‌گرم نهند و اطریفل و مقل و حب مقل سودمند است.

صفت شیافی که ناصور ممتلی را بگشاید:

شحم حنظل	سه درم
مغز بادام تلخ	چهار درم

کوفته و شیاف سازند و در پنج ساعت شیاف بنهند. اگر عرطلیسا (عرطنیسا) و مقل را شیاف کنند زودتر بگشاید به‌ویژه که مقل را با زهره گاو حل نمایند.

نخست که چاره گشادن خواهند کرد بیمار را به‌گرمابه ببرند و در آب گرم بنشانند و

روغن کوهان شتر و روغن زردآلو بمالند تا نرم گردد.

روی هم‌رفته درمان بواسیر را از چند راه می‌شود کرد:

نخست ـ پاک کردن تن و اصلاح مزاج و سپرز و معده تا فساد تولید نشود.

دوم ـ گشودن تدبیر خون آن هرگاه بند نشود.

سیم ـ تدبیر تسکین ورم و وجع و درد آن.

چهارم ـ تدبیر بندآوردن خون، هرگاه به‌اندازهٔ فراوان برسد.

پنجم ـ تدبیر بریدن و اسقاط دانه‌ها که بالمره قطع گردد.

اما نخست ـ بدانکه فصد باسلیق و صافن و تنقیه ماده بواسیر بسیار نافع است و فصد اسلم از دست چپ در اصلاح سپرز که آن نیز کمک به‌اصلاح بواسیر می‌کند، نیز نافع است و شیخ‌الرئیس فصد مابض را که رگی است که محل فصدش زیرکاسه زانو است اقوی از فصدهای دیگر فرموده است و حجامت ما بین ورکین فرموده است و پس از فصد اگر تنقیه شود به‌نهجی که در ضعف دل گفته شد شاید و پس از تنقیه مداومت به‌مقویات معده چنانچه در ضعف معده گفته شد، بکنند و اگر مداومت بخوردن شربت ماءالحیوة یا سکنجبین مزوری به‌نهجی که در هر یک از حمیات گفته خواهد شد، بکنند هم شاید.

و قدما را بر این عقیده بود که اگر رگ صافن یا رگ مابض را زنند بسیار بود که این راه درمان بهتر بود.

اگر خواهند که ناسور را خشک و لاغر کنند نخست مقعد را با شراب قابض بشویند سپس جوز سرو و جفت و شحم حنظل سوخته راستاراست خاکستر آن را برآن موضع نهند.

دیگر انار پوست و جوز سرو و جفت نیم‌کوفته را در شراب بپزند و با مداد و شام بدان شراب بشویند.

صفت داروئی که دود کنند برای ناسور مقعد:

زرنیخ سرخ، عسل بلادر راستاراست

بسرشند و دود کنند.

دیگر: بپزند برگ کرنب، بیخ حنظل، بیخ هزار اسفند، بلادر، سورنجان، فرفیون، راستاراست.

همه را بکوبند و بهم آمیخته و دود کنند.

اگر برگ مورد تنها و برگ پیاز تنها باشد همین کار را می‌کند.

اگر علت داخل بود ـ چاره آن با حقنه باید کرد، مغز زردآلوی تلخ را روغن بگیرند و خرده و حصه‌ای از آن روغن را در آب بمالند و صاف کنند و به‌اندازهٔ هفتاد درم از آن آب و پانزده درم از این روغن با هم بیامیزند و نیم‌گرم حقنه کنند.

صفت حقنه‌ای که درد را بنشاند.

خبازی با عصارهٔ آن، برگ گل سرخ بپزند و بپالایند، و زردهٔ تخم‌مرغ یکی یا دو با آن بیامیزند و روغن گل بچکانند و حقنه کنند.

اگر ناسور گشاده باشد و خون می‌رود ـ قرص کهربا دهند و حب مقل

صفت روغنی که ناصور را نرم کند:

آب گندنا	یک من
روغن کنجد	نیم من

هر دو را برآتش نرم بجوشانند تا آب برود، سپس ده درم مقل را در روی حل کنند و بکار دارند.

اگر درد کند و ضربان داشته باشد و گرانی نماید ـ طبع را با خیارچنبر نرم کنند، سپس بگیرند:

مغز ساق گاو، پیه مرغ خانگی، کوهان شتر با روغن بگدازند و ربع وزن روغن با آن بیامیزند و در هاون بمالند با مقداری افیون تا نیک آمیخته گردد و به‌کار دارند.

اگر زرداب می‌پالاید بگیرند:

سفیدهٔ ارزیز و مردار سنگ زرد، شادنج عدسی، قلیمیای سیم.

همه را شسته و از هر یک مقداری با این مرهم بیامیزند و بکار دارند.

اگر ریم کند ـ ریمناک ـ و ضربان پدید آید ـ بگیرند:

پیاز را در زیر آتش نرم کنند و در هاون بمالند. چوب که می‌سوزد دود آن را به‌آن

می‌دارند تا پیاز از دود سرخ گردد سپس روغن گاو کهن با آن بیامیزند و بمالند.

پس از نضج و نرم شدن مرهم رویاننده به‌کار دارند، بگیرند:

کندر، دم الاخوین، کهربا، زعفران، سفیده ارزیر، افیون راستاراست با زرده تخم‌مرغ بسرشند و شیاف نمایند و با روغن چرب کرده بنهند.

اما صاحب باد ناسورـ را بدین‌گونه چاره باید کرد و این سفوف را باید بکار برد:

هلیله سیاه، هلیله آمله با روغن گاو یا روغن زیت بریان کرده، و نانخواه

	از هر یک پانزده درم
حلبه، هزار اسفند	از هریک هفت درم
ابهل، مغز دانه زردآلو	از هر یک پنج درم
مصطکی، جوز	از هر یکی یک درم

بکوبند و هر بامداد سه درم با آب گرم یا آب گندنا بنوشند.

اگر به‌عوض مسهل آنکه در ضعف دل گفته شد، بدهند سودمند است.

اطریفل مقل ملین از سه مثقال تا شش مثقال به‌آب گرم بنوشند بسیار نافع است.

صفت اطریفل مقل ملین:

پوست هلیله کابلی، پوست هلیله سیاه آمله،

مقشر، افتیمون، اسطوخودوس	از هر یک ده مثقال
تربد سفید	هفت مثقال
فلوس خیارچنبر، مقل	از هر یک سه مثقال

فلوس و مقل را در آب کنند تا حل شود و دیگر داروها را کوبیده و بیخته به‌روغن بادام هفت مثقال چرب کرده و پنجاه مثقال عسل را به‌قوام نزدیک به‌قوام مقل و فلوس داخل کنند و از روی بار بردارند و با دیگر داروها بسرشند. مداومت بخوردن اطریفل صغیر در ازاله بواسیر آزموده می‌باشد و بسا باشد که مداومت با اطریفل صغیر و گاه اطریفل مقل ملین مستغنی از تنقیه‌های دیگر باشد خصوصاً پس از فصد در اصلاح مزاج صاحب بواسیر مداومت بخوردن شربت زرشک سودمند و آزموده است.

صفت شربت زرشک:

زرشک دانه‌دار خوب را بخیسانند و بجوشانند و صاف کنند و با نبات یا شکر به‌قوام آورند و شکر را آن‌قدر باید که شربت خوش چاشنی مایل به‌ترشی باشد. اگر بعد از قوام آوردن شربت در پنجاه درم شکر سه مثقال طباشیر سائیده بیافزایند بهتر است به‌ویژه هرگاه آثار حرارت چنانچه در صداع گفته شد آشکار باشد. این شربت را از پنج مثقال تا ده مثقال با عرق کاسنی یا تنها میل نمایند و بعضی اوقات حب مقل یا معجون حب‌الحدید، هر یک باشد بسی سودمند است.

صفت حب مقل این است:

پوست هلیله کابلی، آمله مقشر، پوست هلیله زرد،

تخم گندنا، تخم تره‌تیزک، تخم ریحان	از هر یک پنج مثقال
مقل زرد	پنجاه مثقال

مقل را در آب حل نمایند و دیگر داروها را کوبیده و بیخته با هم بسرشند. حب‌ها به‌اندازهٔ نخودی بسازند و از هفت دانه تا دوازده دانه فرو برند و همین اجزای حب را اگر با دو برابر مجموع عسل به‌قوام آورند و بسرشند معروف است به‌معجون مقل و اندازهٔ شربت این معجون دو مثقال است.

صفت اطریفل مقل

پوست هلیله زرد، آمله مقشر، پوست هلیله	از هر یک ده مثقال
مقل زرد	سی مثقال

مقل را در آب کنند و دیگر اجزاء را با دو برابر مجموع با عسل به‌قوام آورند و بسرشند و اگر بدون عسل به‌طریق حب بکار برند هم نوعی است از حب مقل.

اندازهٔ شربت از حب تا دوازده دانه و معجون تا سه مثقال است.

صفت معجون حب‌الحدید (خبث‌الحدید)

که معروف است معجونش موافق نسخه قانون بوعلی‌سینا:

شیطرج، سنبل‌الطیب، پوست هلیله کابلی، پوست هلیله، آمله مقشر، فلفل، دارفلفل،

سعد کوفی، زنجبیل	از هر یک چهار مثقال
تخم شبت، تخم گندنا	از هر یک چهار مثقال

خبث‌الحدید مدبر　　　　　صد مثقال

اجزاء را نرم صلایه کرده با دو مثقال روغن گاو چرب نموده با دو مجموع اجزاء عسل به‌قوام آورده و بسرشند و پس از شش ماه بکار برند. اندازه شربت از یک مثقال و اگر دو مثقال شکر هم بیافزایند شاید. این معجون را صاحب مزاج حار چنانچه علامت مزاج بارها گفته شد نخورد بهتر است.

روش ساختن خبث‌الحدید که چرک آهن است بدین نحو است ـ خبث‌الحدید را مدبّر کنند بدینطریق که آن را نرم صلایه کرده تا چهارده روز در سرکه بسیار تند بخیسانند و در سحق و سائیدن مبالغه بسیار باید کرد که بهتر است سپس آن را خشک نمایند.

بدانکه طبیعت صاحب بواسیر باید نرم داشته شود و هرگاه یبس و خشکی در مزاج باشد، با شیرخشت به‌تنهایی نرم کنند و اگر اندکی انجیر هم با سایر اجزاء بخیسانند بهتر است. اگر شربت تمرهندی یا شربت آلو بخارا اکثر اوقات بنوشند هم در نرم داشتن طبع و هم در تسکین حرارت مزاج سودمند است.

روش ساختن شربت تمر و آلو بخارا

مانند شربت زرشک است[۱] و اندازهٔ شربت هم مانند آن است و غذاهائی که ملین باشد برای مزاج صاحب بواسیر سود دارد.

پرهیز آن از هر غذای غلیظی و هر چه که متولد سودا باشد مثل بادنجان و عدس و چیزهای شور بویژه ماهی نمک سود و گوشت کهنه و سبزی‌های تند لازم است و شیخ‌الرئیس لبنیات را منع کرده و خاکینه با زردهٔ تخم‌مرغ و اندک گندنا با پیاز مناسب است.

اما تدبیر دوم ـ گشودن خون بواسیر ـ وقتی باید کرد که دانه‌ها پر شده باشند و دردی یا ورمی و یا فسادی دیگر از بخارات آن در بدن حادث شده باشد و چاره دیگر نباشد. برای این کار باید بیمار به‌گرمابه برود و ساعتی در میان آب نیم‌گرم بنشیند و با مجموع یا بعضی از این روغن‌ها موضع را چرب نماید:

روغن هسته هلو، یا شفتالو، روغن هسته زردآلوی تلخ، روغن کوهان شتر، مغز ساق

گاو و مغز ساق بره، هر یک از آنها را با مقل یا بدون مقل.

اگر به‌این‌ها گشوده نگردد، پیاز را با روغن گاو پخته ضماد نمایند.

اگر باز هم منفجر نشود هسته تمرهندی را اضافه نمایند. شیخ‌الرئیس مویزج را به‌آنها تجویز فرمودند و فصد صافن یا فصد مابض درگشودن خون بسیار نافع است و بسا باشد که بعد از فصد صافن نیازی به‌داروهای نامبرده نباشد. پس نخست باید فصد کرد و بعد از آن فصد داروهای گفته شده را بکار برند.

اگر از استعمال داروهای نامبرده و جمع و ورم و عفونت به‌هم رسد به‌همان ترتیب و یا شدید گردد داروهائی که بعد از این در تسکین وجع و ورم گفته خواهد شد، به‌کار برند.

سیم ـ تسکین وجع بواسیر است ـ خواه آغاز حال دیده شده باشد و خواه پس از بکار بردن داروهای حاره.

هرگاه وجع بواسیر شدت یافته و خون آمدن حبس شده باشد نخست به‌نهجی که گفته شد درگشودن آن بکوشند. فصد از باسلیق یا صافن بکنند و پس از فصد زالو بدور مقعد سودمند است و اگر یکبار کفایت نکند چند بار کنند و هربار از پنج عدد تا ده عدد نسبت به‌شدت وجع بواسیر.

احتراز از حیوانی و شیرینی لازمست و از دارو و غذا چنانچه در صداع حار و درد چشم و درد گوش و خناق به‌عمل آورند استعمال نمایند و روغن‌هائی که در بواسیر گفته شد در تسکین وجع نیز مؤثر است.

مرهم‌های مسکن اوجاع بواسیر

اکلیل‌الملک، عدس مقشر	از هر یک جزو

اجزاء را کوبیده با زردهٔ تخم‌مرغ و روغن گل سرخ به‌کار برند.

مرهم دیگر (مسکن درد بواسیر)

اکلیل‌الملک، گل خطمی، تخم‌کتان	از هر یک جزوی
مقل، میعه سایله	*از هر یک نصف جزو*

افیون، زعفران، پیاز، در روغن گاو پخته — از هر یک سدس
پیه مرغ، مغز ساق گاو، روغن کوهان شتر،
زردهٔ تخم‌مرغ — به‌قدری که با دیگر اجزاء سرشته شود

روغن‌ها بگدازند و با زردهٔ تخم‌مرغ و دیگر داروها مرهم نموده به‌کار برند که هم خون را بگشاید و هم تسکین وجع می‌کند.

مرهم دیگر

گندنا را بر لته نو پیچیده در زیر خاکستر گرم بریزند و در روغن گاو کهنه یا روغن مغز زردآلوی تلخ بریان کنند و در هاون سربی یا هاون مسی صلایه نمایند تا مرهم شود سپس بردارند و بکار برند. اگر قلیل مقل بیافزایند بهتر است یا آنکه گندنای مذکوره را با سفیداب قلع و پیه مرغابی و پیه گاو و موم کافری مرهم نموده استعمال نمایند.

مرهم دیگر

سفیدهٔ تخم‌مرغ با روغن گل سرخ در هاون سربی چندان صلایه کنند که رنگ سیاهی برود و بکار برند.

مرهم دیگر

پیه مرغابی، روغن گل سرخ، موم کافوری همه را با هم بگدازند و با قلیل افیون و زعفران بکار برند. اگر پیه مرغابی نباشد دیگر اجزاء بس است. اگر به‌جای پیه مرغابی پیه مرغ کنید هم شاید. لیکن شیخ‌الرئیس توصیه فرموده که پیه مرغ آبی در این موضع شدیدالنفع است.

مرهم دیگر

سفیداب قلع، موم کافوری، روغن گل سرخ

موم و روغن را با هم بگدازند و با سفیداب مخلوط نمایند و بکار برند.

مرهم دیگر

روغن هسته زردآلو	ده مثقال
مقل	دو مثقال
میعه سایله	سه مثقال

اجزاء را با هم سرشته بکار برند.

مرهم دیگر

مقل ازرن، کوهان شتر، مغز ساق گاو، هسته زردآلو (روغن)، میعه سایله، زردهٔ تخم‌مرغ، روغن گاو که قدری پیاز در آن جوشانیده باشند.

اجزاء را نیک با هم سرشته بکار برند که بسیار سودمند است.

مرهم دیگر

روغن گل سرخ، زردهٔ تخم‌مرغ، با قلیل افیون و زعفران و اگر بدون افیون و زعفران باشد و اگر هیچیک از اجزای مذکور نباشد زردهٔ تخم‌مرغ به‌تنهایی کفایت می‌کند.

مرهم دیگر

کنجد را نرم کوبیده با روغن گل سرخ و سفیدهٔ تخم‌مرغ بکار برند.

یا آرد جو با زردهٔ تخم‌مرغ و روغن گل سرخ با هم ضم نموده استعمال نمایند.

هر یک از این مرهم‌هائی که استعمال می‌کنند اگر دان‌ها بیرون باشد بر پنبه برآن کشیده و اگر دانه درون باشد پنبه را به‌آن آلوده بردارند چنانچه پنبه آغشته بدار و بدان‌ها برسد، مدتی بگذارند باز تجدید کنند و ضماد نمایند.

ضماد

زردهٔ تخم‌مرغ، مغز نان نرم پخته، روغن گل سرخ.

ضماد دیگر

کاکنج را به‌آب پخته تا مهرا شود ضماد نمایند.

ضماد دیگر

پیه بز، پیه اردک، پیه غاز، پیه مرغ خانگی، مغز ساق گاو، کوهان شتر، روغن بنفشه بادام، روغن تخم کدو، موم کافوری.

اجزاء را با هم برابر بگدازند و کتیرا و گل خطمی را نرم کوبیده با هم مخلوط نموده بکار برند. اگر پیه‌ها و روغن‌ها یافته نشود، بعضی هم کافی است.

اگر وجع بسیار شدید باشد

اگر وجع بسیار سخت باشد، آب برگ حک (خسک ـ خارخسک) بگیرند و با قدری آب مخلوط نمایند با خمیر نان در زردهٔ تخم‌مرغ و روغن گل سرخ ضم نموده استعمال نمایند.

آبزن‌های مسکن اوجاع

یکی تخم کتان و تخم خطمی و تخم خبازی نیمکوب بجوشانند و صاف نموده با لعاب گندم پخته ضم نموده در ظرفی کرده بیمار میان آن بنشیند.

آبزن دیگر

اکلیل‌الملک، بابونه، تخم خطمی، تخم خبازی، شبت
بجوشانند و در میان آب آنها بنشیند.

آبزن دیگر

بابونه، حلبه، تخم کتان، باقلا، تخم خطمی، گل خطمی، خبازی، گل بنفشه، پوست خشخاش، خارخسک، اجزاء را نرم کوبیده بجوشانند و در آب نیم‌گرم کرده بنشیند.

اگر مجموع این اجزاء یافته نشود بعضی از آنها کافی است.

چهارم - بستن خون بواسیر

هرگاه به‌اندازه و حدود افراط باشد - بدان که حبس خون بواسیر گاهی باید بودن که خون بافراط دفع می‌شده باشد و احداث ضعف کرده باشد و رنگ و رو زرد و بدن ضعیف کشته باشد در آن‌وقت متعرض قطع آن‌ها باید شد.

اما داروهای لازم برای بستن خون بواسیر - طرف صبح:

شیرهٔ تخم خرفه بو داده	سه مثقال
با دو دانگ طباشیر و چهار مثقال آب به	
شیرهٔ تخم گشنیز بو داده	یک مثقال
و اگر یافته نشود قرص کهربا	نیم مثقال تا یک مثقال میل نمایند.

صفت قرص کهربا که معمول متأخرین است:

کهربا، انجبار	از هر یک سه مثقال
ورق گل سرخ، صمغ عربی	از هر یک هفت مثقال
نشاسته، گل ارمنی، طباشیر، گلنار، تخم مورد	از هر یک پنج مثقال
شاخ بز کوهی، پوست تخم مرغ (هر دو سوخته)،	
صمغ عربی	از هر یک سه درم
گشنیز خشک بو داده، خشخاش سفید و سیاه	از هر یک شش مثقال
ودع سوخته، بزرالبنج	از هر یک دو مثقال

کوفته و بیخته با لعاب بزرقطونا قرص سازند.

به‌هر یک از این دو نسخه عمل می‌توان کرد. شیخ‌الرئیس اطریفل صغیر را خبث الحدید ذکر کرده و روش آن این است:

که خبث الحدید را چهارده روز در سرکه بخیسانند که تند باشد و پس از آن مانند غبار سائیده و مساوی اجزاء اطریفل و با عسل سه برابر مجموع ضم نمایند و سه مثقال از آن را میل نمایند. اطریفل بدون خبث‌الحدید نیز نافع است.

صفت حب دیگر:

که در بستن خون بواسیر سودمند است:

بسد، کهربا، ودع سوخته، گل ارمنی	از هر یک دو مثقال
پوست هلیله زرد، پوست هلیله، آمله مقشر	از هر یک پنج مثقال
تخم گندنا	سه مثقال
مقل	ده مثقال

دیگر اجزاء را کوبیده و مقل را در آب حل کنند و مجموع را با هم بسرشند و تا سه مثقال آن را با آهن تافته که در آن خاموش کرده باشند، بنوشند.

طریق ساختن آن ودع که به‌هندی (کوردی!) و به‌فارسی کوس گربه! گویند و شاخ بز کوهی و پوست تخم در کوزه کرده سر آن را محکم ببندند و در تنور یا تون حمام گذارند تا از هم بپاشد.

خوردن فلونیای رومی و برش عشای، آخر روز بسیار سودمند است.

اما داروهائی که به‌کار بردن آن‌ها خون را بند می‌کنند

صبر زرد، دم‌الاخوین، شیاف مامیشا، گلنار

اجزاء را مانند غبار سائیده و تارعنکبوت یا سفیدهٔ تخم‌مرغ به‌آنها آلوده استعمال نمایند.

دیگر آنکه ـ پوست انار و مازو را با خمیر بجوشانند و صاف کنند و مقعد را به‌آن بشویند.

دیگر آنکه ـ سفیداب قلع را با مردار سنگ، شادنج، عدس، اقلیمای نقره، با روغن گل سرخ و موم سفید بهم نموده بکار برند.

دیگر ـ برگ مورد را با گلنار و مازو و سرمه سنگ، شب یمانی، اقاقیا، صمغ غربی. اجزاء را برابر هم نرم سائیده و مخلوط نموده شیاف نمایند.

هرگاه پس از این تدابیر باز خون بافراط آمده باشد ـ فصد باسلیق بکند. به‌قدر سی مثقال خون بگیرند و بستن بازو و ران‌ها را محکم و محجمه بر کمرگاه و سینه و گردن

بکنند و خون باز می‌ایستد.

غذا ـ آش سماق و ناردان مناسب است.

هرگاه ضعف زیادی به‌هم رسد آخر روز:

مروايد و فازهر معدنی و گل داغستان   از هر یک دو دانگ

و آب سیب و رب به‌هر روزه بدهند.

اما تدبیر اسقاط‌دان‌ها که با المره رفع شود

آن به‌چند وجه است:

نخست آنکه ـ داروهایی چند به‌کار برند که دان‌ها به‌مرور ایام خشک شود و بریزد.

دیگر آنکه ـ دان‌ها را ببرند، هر چند در این معالجه خطر عظیم است. چه با به‌کار بردن داروهای حار و سوزاننده و بریدن وجع شدید و ورم عارض می‌گردد و سبب مفاسد می‌شود.

دیگر آنکه ـ مواد فاسدی که در بدن جمع می‌شود از این طریق دفع می‌گردد و پس از بستن این طریق در بدن پراکنده می‌گردد و باعث فساد می‌شود.

به‌هر حال ترک علاج اولی است و اگر هم علاج کنند با بستن دان‌ها یا به‌استعمال داروهائی که به‌مرور خشک کنند این کار را انجام دهند بهتر است. بهر تقدیر یک دانه بگذارند که سد طریق بالمره نشود تا راه مفری باشد. (این نظر پزشکان قدیم بود اما امروز این نظریه را جراحان درست نمی‌دانند).

حاج حسین جراح که در فن جراحی و کحالی بی‌نظیر است، در این زمان از آزار بواسیر در رنج و تعب بوده و مکرر اراده کرد که قطع و ازاله دان‌ها کند و این فقیر مانع می‌شدم (منظور مؤلف قسمتی از این مجموعه) آخرالامر نامبرده به‌تنگ آمد و بیخ‌دان‌ها را محکم بست و با مقراض قطع نمود. پس از این عمل از شدت و جمع نزدیک به‌هلاکت شد و پس از استعمال مسکنات وجع و ملحمات بسیار شدید از تشویق بواسیر فارغ گشت. نهایت چون سیلان خون فاسدی که از بواسیر رفع می‌شود برطرف شد پس از یک سال تقریباً ماده به‌حرکت درآمد و بعد از آنکه مشرف به‌هلاکت شد هر دو چشمش

باطل شد. (با این ترتیب حاج حسین جراح مشهور برای نخستین بار جراحی بواسیر را بر روی خویش انجام داد و گرچه در این راه رنج بسیار دید و یک سال با ورم و درد شدید دست به‌گریبان بود اما عمل با موفقیت انجام گرفت و این موضوع باید در کتب جراحی درج گردد زیرا به‌راستی این جراح عالیقدر به‌کاری دست زد که تا آن تاریخ کسی جرأت نمی‌کرد به‌آن دست بزنند آن هم با کمال شجاعت خودش را عمل کرد و برای درمان بواسیر راهی را برگزید که امروز متداول است. پس باید بگوئیم که این افتخار بزرگ در جراحی متعلق به‌حاج حسین جراح می‌باشد. بدبختانه دانشکدهٔ پزشکی و دانشگاه‌های ایران آنچه را که از غرب و آمریکا اقتباس کرده بـه‌دانشـجویان تـعلیم مـی‌دهند و هـیچ اشاره‌ای به‌طب سنّتی ما نمی‌کنند مثل اینکه اصلاً درکشور خودمان طبی وجود نداشته است. گرچه کوری چشم جراح نامبرده شاید یک عارضه عفونی و یا چیز دیگری بود که امروز می‌توانیم جلوی این عوارض ثانوی را بگیریم در هر حال نفس عمل شایان توجه و افتخارآمیز است.

اما تدبیر استعمال داروهایی که دان‌ها را به‌مرور ایام خشک کنند.

از بخورها:

اول ـ تخم تره، مقل ازرق، پوست بیخ کبر

اجزاء را مساوی گرفته بخور نمایند.

بخور دیگر ـ برگ مورد، پوست بیخ کبر، جوزالسرو (که بار درخت سرو است)، پیاله بادنجان (که در عرف کلاه بادنجان می‌گویند و اطبا اقراع بادنجان گویند)، مرمکی، مقل ازرق، پوست مار، شخم حنظل اگر مجموع اجزاء نباشد بعضی هم کافی است.

دستور بخورکردن این است ـ که دیک سفالین که ته آن را سـوراخ کـرده بـاشند و پشک شتر را بسوزانند و این ادویه را بر آن بریزند و دیک را بر بالای آن نگون کـنند و دان‌ها را بگردن سوراخ گذارند چنانچه دود و بخار آن بدان برسد. اگر دان‌ها به‌اندرون باشد بعد از فراغت از قضای حاجت که دان‌ها بیرون آمده باشد، به‌عمل آورند و اقوی بخورات در این باب بخور بلادر است و شیخ‌الرئیس میفرماید که بخور چوب گز هرگاه مکرر کنند بسا باشد که کفایت کند از دیگر داروها و ابن زکریا می‌گوید: که خرنوب را

بکوبند و آب آن را بگیرند و پنبه را به‌آب آن بیالایند و به‌کار برند که آن را خشک کند. صاحب ذخیره و دیگران می‌گویند که این شیاف را معتمدان بیازموده‌اند که بواسیر را خشک می‌کند و می‌افکند:

صفت آن این است:

بگیرند عشفه (عشقه) را در دیگ مسی آب ندیده بجوشانند که نیک غلیظ شود سپس در طاس مسی سرخ آب ندیده کنند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و هر روز برهم زنند و شب روی آن را بپوشانند و بعد از چهل روز یک جزو آن را با یک جزو از مرمکی و صبر سقطری که به‌فارسی تره تیزک و شاهی می‌گویند، اجزاء مساوی و آب عشفه (عشقه) مزبور را با هم بیامیزند و یک شب در میان به‌عنوان شیاف استعمال نمایند.

غذا ـ شوربا دهند که سرشب بیش حاجت نیفتد.

دیگر مالیدنی‌ها است

از آن جمله:

مرمکی	یک مثقال
عصاره لحیه‌التیس	دو مثقال
کندر	سه مثقال

اجزاء را کوبیده و با هم مخلوط نموده بر بواسیر به‌طریق مرهم استعمال نمایند.

دیگر ـ جوزالسرو و حنظل بپاشند.

طلای دیگر ـ زردچوبه، مردار سنگ را نرم کوبیده به‌روغن گل سرخ و موم کافوری مرهم نموده به‌کار برند.

طلای دیگر ـ پوست انار، عصارهٔ لحیته‌التیس، جفت بلوط، جوزالسرو، کندر اجزاء را برابر هم نرم کوبیده به‌خمیر ترش به‌کار برند. در بعضی نسخه‌ها به‌جای خیمر آب عنب‌الثعلب به‌کار می‌برند.

هرگاه بواسیر در اندرون باشد ـ لته به‌این داروها آلوده و به‌عنوان شیاف استعمال نمایند.

اما استعمال داروهای حاره که دان‌ها را بخورد و برطرف نماید ـ هر چند این عمل بسی خطرناکست زیرا استعمال داروی تند سبب وجع شدید می‌شود و گاه باشد که به‌این عذاب مفاسد دیگر هم حادث شود و محمّد زکریا می‌گوید:

بریدن بواسیر بهتر و به‌سلامت نزدیکتر است از علاج به‌دوای تند. هرگاه خواهند به‌این کار دست بزنند نخست باید فصد باسلیق کنند و پس از آن متوجه این عمل گردند.

طریق به‌کار بردن داروهای حاره این است:

فلافیون یا دیک بر دیک هر یک که باشد بر روی زردهٔ تخم‌مرغ که بر پنبه رقیق کرده باشند، قدری قلیل بپاشند. یا آنکه مرهم زنگار بر روی پنبه کرده بر روی دان‌ها بچسبانند چنانچه بغیر از دانه به‌جای دیگر نرسد.

اگر در اثر استعمال آن وجع به‌مرتبه‌ای شدت کند که طاقت نتوان آورد نصف روز یا یک روز مهلت بدهند و یکی از مرهم‌ها یا ضماداتی که در باب مسکنات وجع گفته شد، به‌کار برند و باز استعمال این داروها کنند تا آنکه دانه سیاه شود و پس از آن برگ کرنب را که در اصفهان برگ کلم گویند پخته تا خوب مهرا گردد و با روغن گاو کهنه مرهم نمایند و به‌کار برند که هم درد را تسکین دهد و هم دانه‌ها افکند. پس از آن که دانه‌ها افتادند مرهم سفیداب تا چند روز بعد از مرهم کافور استعمال نمایند تا جراحت التیام پذیرد. اگر برگ کلم نباشد، هر یک از مرهم‌ها و ضمادها که در باب مسکنات وجع گفته شد و مرهم سفیداب و مرهم کافوری استعمال نمایند سودمند است.

اگر دانه بواسیر آشکار نباشد

به‌محجمه درون مقعد را باید کشید و ساعتی بیرون بباید گذاشت تا فی‌الجمله تورمی پیدا کند و زود بجا نرود آن‌گاه محجمه باید برداشت و داروها بکار برد و پس از لحظه‌ای با احتیاط با روغن هسته زردآلو چرب کرده به‌جای خود گذاشت.

صفت فلافیون این است:

اقاقیا	دوازده مثقال
زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد	از هر یک، یک مثقال
آهک آب ندیده	هشت مثقال
قیر	چهار مثقال

اجزاء را کوبیده و بیخته با سرکه قرص سازند و در وقت نیاز قرص را کوبیده به‌طریقی که گفته شد به‌کار برند.

صفت دیک بر دیک این است:

زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد	از هر یک شش مثقال
مرمکی	ده مثقال
آهک آب ندیده	یازده مثقال
زنگار	یک مثقال

اجزاء را کوبیده و بیخته قرص سازند و به‌طریقی که گفته شد استعمال نمایند.

صفت مرهم زنگار این است:

زنگار	دو مثقال
انزروت	یک مثقال
موم زرد علک‌البطم که به‌فارسی تفذ! گویند، راتنج که صمغ صنوبر است	از هر یک پنج مثقال
روغن زیتون	سی مثقال

اجزاء را با هم بگدازند و با زنگار و انزروت بسرشند تا مرهم شود.

صفت مرهم سفیداب

در صدر کتاب گفته شد در علاج سوختگی آتش.

صفت مرهم کافور این است:

مردار سنگ، سفیداب قلع، موم کافوری	از هر یک پنج مثقال
روغن گل سرخ	بیست مثقال

موم و روغن را بگدازند و داروها را کوبیده و بیخته اضافه نمایند و یک سفیدهٔ تخم‌مرغ و نیم مثقال کافور نرم سائیده اضافه نمایند و در هاون چندان بسایند که مرهم شود.

اگر فلافیون و دیک بر دیک و مرهم زنگار یافته نشود بعضی از ادویه حاره که خورنده و فاسد کننده است مثل غبار سائیده و بر روی زردهٔ تخم‌مرغ پاشیده به‌دستوری که گفته شد به‌کار برند.

داروهای حاره این‌ها است:

فرفیون، نشادر، زراع (ذرایح) جانوری است که آن را در اصفهان سن گویند، مویزج، قثاءالحمار (خیار دشتی خیارزه اسفند)، آهک آب ندیده، زرنیخ زرد، زرنیخ سرخ، فهلا (اسم اصفهانی فلی است). مجموع یا بعضی از این اجزاء را با (بول طفل) یا به‌تنهایی استعمال نمایند.

صاحب کمال‌الصناعه گوید که اگر آهک و زرنیخ به‌دستوری که از برای ازاله ترتیب دهند در حمام قدری بر روی بواسیر گذارند و پس از ساعتی با خمیر بشویند و پوست حنظل سوخته یا ترمس سوخته را بر آن بپاشند می‌خشکاند و برطرف می‌کند. پزشک معروف دیگری می‌گوید بهتر این است که این علاج که از علاج سابق ملایم‌تر است، به‌عمل آورند.

اگر به‌این ازاله به نشود به‌علاج سابق درمان نمایند. به‌هر تقدیر پس از استعمال داروهای حاره هرگاه در بن آن وجع به‌هم رسد آنچه درباب مسکنات وجع گفته شد، به‌عمل آورند که قطع نظر از اینکه بیمار تحمل نمی‌کند، شدت‌های دیگر و بیماری‌های دیگر مثل شدت ورم و غیره حادث می‌شود و بلیه عظیم‌تر گردد.

(همان‌طوری که این پزشک گفته این نوع درمان که سابقاً از روی اضطرار به‌آن دست می‌زدند با درد و ورم همراه است و امروز این روش متروک شده است، گرچه تا چند سال پیش عده‌ای این راه را به‌کار می‌بستند ولی بهترین راه جراحی است که امروز معمول می‌باشد).

اما تدبیر قطع کردن

نشاید، به‌سبب آنکه مواد فاسد شده در بدن جمع می‌گردد و بیم حدت بیماری می‌رود. هرگاه عازم برقطع باشند اول باید فصد با سلیق کرده و اگر بیمار را مخدری که حس او را کم کند و منع سیلان خون بسیار نماید بدهند، و بعد از آن قطع کنند بهتر است.

مخدر مناسب معجون حب‌الشفاء است که در ربع مذکور است و یا افیون و زعفران با هم بسرشند، یا فلونیای رومی یا برش عشاء هر یک از اینها به‌قدری که حس‌های بیمار کم گردد.

راه قطع این است ـ جراح ماهری دان‌ها را با وسیله‌ای بر دست گیرد و بیرون آورد و با وسیله‌ای مانند مقراض تندی یا آلت قطع دیگر ببرد و بکوشد که چیزی از گوشت صحیح بریده نشود که مفاسد عظیم می‌کند. پس از بریدن بگذارد که قدری خون برود. سپس اگر ورم کند و وجع شدید حادث گردد، یکی از مرهم‌هائی که در تسکین وجع گفته شد، به‌کار برد و مرهم سفیداب کافوری بگذارد که التیام دهد.

دیگر آنکه ـ بیخ دان‌ها را با ابریشم یا موی دم اسب یا ریسمانی محکم ببندد و یکی از مرهم‌های مسکن وجع بر آن بگذارد تا خود بریده شود و بیفتد. بعد از افتادن مرهم سفیداب کافوری بکار برد تا محل به‌علاج آمده التیام پذیرد و این طریق سهل است.

بیان روغنی به‌جهت بواسیر که از ترکیبات قدیمی می‌باشد:

این روغن برای قلع و تخفیف سودمند است اگر چه در پی سیلان خون باشد.

نسخه بواسیر

پیه بز سرخ	یکصد و پنجاه مثقال
کافور، زیبق	از هر یک، یک مثقال
حنا	شش مثقال

پیه بز را بگدازند و صاف کنند و زیبق با حنا و آب دهن در ظرف سفالی با پشت قاشقی چندان بمالند که اثری از آن نماند. کافور را نرم صلایه کنند و سپس همه را با هم بیامیزند و چندان برهم زنند که همچون مرهم گردد و به‌طریق دیگر مرهم‌ها به‌کار برند.

هرگاه با سیلان خون باشد

این نسخه به‌کار برند:

پیه بز سرخ	یک صد و پنجاه مثقال
کف دریا، سفیداب قلع	از هر یک دو مثقال
سرنج	یک مثقال
کافور	نیم مثقال

پیه بز را به‌دستور اول بگذارند و دیگر داروها را نرم صلایه کرده با هم مخلوط کرده و مانند مرهم به‌کار برند.

(چنانچه ملاحظه می‌شود در درمان بواسیر که بیماری متداولی می‌باشد، از طریق مالیدن مرهم و داروهای سوزاننده و جراحی و بریدن دانه‌ها با وسیله برنده و بستن بیخ دانه‌ها بوسیله ابریشم و غیره پیشینیان ما عمل می‌کردند و امروز هم تقریباً همین اعمال را انجام می‌دهند).

ابنه (بیماری مقعد)

نشانی آن معلوم است.

درمان ـ حب صبر.

صفت حب صبر.

صبر سقطری	یک درم
تربد، حب‌النیل	از هر یک، یک درم
انیسون	پنج درم
شحم حنظل، نمک هندی، مقل ازرق، کتیرا	از هر یک نیم‌دانگ

همه را بکوبند و بپزند و با نیم درم غاریقون به‌موینه (صافی) گذارنیده بیافزایند و با آب کرفس خمیر کنند و حب‌ها ساخته و در عسل یا چیزی که مانند آن بود غلطانیده و فرو برند.

عزبط

یعنی علتی که چون صاحبش نزدیکی کند به‌وقت انزال غایطش (مدفوع) دفع گردد، و علت آن از سستی مقعد، در اثر بسیاری و کثرت لذت و خوشی می‌باشد.

درمان ـ مازو

طریق به‌کار بردن مازو برای سستی مقعد و عزبط

مازو را بکوبند و بپزند و با شربت حب‌الاس، که صفتش در درمان قی گذشت، خمیر کنند و شیاف ساخته برگیرند.

بواسیر

باب هفتم
کرم‌های خرد و بزرگ روده‌ها

اسباب ـ سابقه طعام‌های کثیف و میوه‌های خام و شیر و غیره است.

انواع کرم ـ ۱ـ کرم‌های دراز ـ در روده دقاق و باریک پدید آید. ۲ـ کرم کوتاه ۳ـ کرم پهن و کوتاه که آن را حب‌القرع یا کرم کدو نامند و این هردو نوع در روده کور و قولون پیدا شود. ۴ـ کرم خورد است که در راست‌روده افتد و همیشه با براز بیرون آید.

معمولاً کرم دراز یکی است یا دو یا سه و بیش از این نباشد (بیشتر از این هم دیده شده). حب‌القرع بسیار است. درمان کرم کدو و کرم‌های خورد دشوارتر است از بهر آنکه دارو دیرتر به‌آنها رسد و قوت دارو ضعیف شده باشد، اگر خداوند حب‌القرع یا کرم‌های دراز را تب آید حال ایشان را بد باشد، از برای آنکه بیمار از غذا بازماند و کرم‌های به‌دنبال و جستجوی خوراک و گرمای تب به‌جنبش آیند و روده‌ها را مکیدن گیرند و بخار (سموم) ایشان به‌دماغ رسد و غثیان و تهوع پدید آید و قی نیاید و بیمار بی‌قرار و بی‌آرام گردد. اگر از بیمار در تب کرم بیرون آید نشانی آن است که طبیعت ماده را دفع می‌کند به‌ویژه اگر در انحطاط و سقوط بیماری بود و اگر کرم مرده بیرون آید خاصه اگر پیش از وقت انحطاط بیماری بیرون آمدن از راه قی در حالی که باشد نشانهٔ آن است که بیمار را در معده خلط بسیار است.

نشانی‌ها ـ نشانی‌های کلی آن است: شکم کمتر فرود آید و براز سفید باشد و غثیان افتد و خلیدن روده‌ها و پیچیدن ناف پدید آید به‌ویژه به‌هنگام گرسنگی به‌سبب جنبیدن

کرم‌های و دندان‌ها در خواب به‌هم می‌زنند و لعاب از دهان می‌رود و لب‌ها خشک بود و بدخوی باشد و زود گرسنه شود و گاه باشد که به‌سبب برآمدن بخار (سموم) بـه‌دماغ، بیمار هذیان گوید.

نشان کرم‌های دراز ـ اشتهای به‌خوراک کم باشد و بدان ماند که در معده دغدغه و سوزشی هست (دغدغه، نگرانی، غلغلک، سستی) و روده‌ها پیچند و گاه بـاشد کـه از حرکت ایشان خفقان و سرفه خشک پیدا گردد و خواب و بیداری منظم و با ترتیب نباشد و در چشم گشادن رنج بیند و گاه چشم‌ها سرخ باشند و گاهی تیره و گاهی شکم برآید همچون شکم خداوند بیماری استسقا.

نشان ویژهٔ حب‌القرع (کرم کدو) ـ کرم کدو یک یک از مردم جدا شود و اگر دشوار گردد که کرم هست یا نه، دراز است یا نوعی دیگر، بیمار را در گرمابه برند و صبر کنند تا اندام‌هایش گرم گردد و تشنه گردد، سپس پاره‌ای یخ برشکم او مالند، اگر بالای ناف بلند شود و جنبش پدید آید کرم دراز باشد و اگر شیب و پائین ناف بلند شود و حرکت ظاهر گردد حب‌القرع است.

درمان ـ نخست اسباب تولد آن را دفع باید کرد، سپس روده را از آنچه تولد کـرده باشد از ماده آن پاک باید کرد با داروها که بدان مخصوص‌اند و بهتر آن است که دو روز با شیر تازه و نان غذا کنند و در حالت تشنگی پیش از داروها کمی کبابه بمکند و دارو را با شیر آمیخته و بخورند و پس از دارو بهتر آن است که دو روز شیر تازه خورند، پس از شیر نفس آهسته زنند و باز گیرند تا بوی دارو با نفس آهسته آمیخته گردد. بـهترین داروهـا تریاق فاروق است خوردن و مالیدن.

داروی موافق دفع کرم‌ها

افسنتین رومی، شیح، قسط رومی، مر، برنگ کابلی

هلیله سیاه، آمله	از هریک سه مثقال
ترمس، نخود سیاه	از هریک، یک مثقال
تربد	سه درم
غافت	شش درم

شیرخشت	چهار درم
مشک طرامشیع	سه درم

کوفته و بیخته و با انگبین بسرشند. شربتی به‌اندازهٔ جوزی.

صفت داروی دیگر دفع کرم

اباره فیقرا، شیخ، افسنتین	از هریک، یک درم و دو دانگ
شحم حنظل	دو دانگ و نیم
ملح هندی	دانگی و نیم

این همه یک شربت باشند.

صفت داروی دیگر دفع کرم

بیخ انجدان، با عسل بکوبند و بخورند کرم دراز را بکشد.

پوست بیخ توت	از یک درم تا دو درم

تخم کرنب با انگبین سود دارد.

اما داروهائی که گرم مزاج و خداوند تب را شاید ـ گشنیز خشک سه صبح و دو درم با میفختج دهند.

اگر حرارت بسیار قوی باشد، با سکنجبین و دوغ مناسب است. برگ شفتالو را کوفته و برناف ضماد کنند.

اگر تب آید ـ کاسنی و آب کرفس یا سکنجبین باید داد.

خرنوب و تخم خرفه بسیار سود دارد.

اگر اسهال باشد ـ برگ لسان‌الحمل خشک کرده یا عصارهٔ آن کرم‌ها را ضعیف سازد و با اسهال بیرون آیند.

صفت حقنه دفع کرم که گرم مزاج را سود دارد:

پوست درخت انار را یک شب در تنور نهند تا پخته شود و آن را با عصارهٔ برگ شفتالو بیامیزند و تنقیه کنند.

صفت حقنه برای دفع کرم که ترمزاج را شاید:

شحم حنظل	سه درم
قنطوریون باریک	ده درم

افسنتین رومی ده درم

همه را در یک من و نیم آب بجوشانند تا به‌اندازهٔ استار باز آید و صاف نمایند:

نمک آب که زیتون در آن پرورده باشند چهل درم

آبکامه سی درم

با آن بیامیزند و تنقیه نمایند.

صفت ضمادی مناسب برای دفع کرم:

تریاق فاروق را در طبیخ شیح حل کنند و بمالند. اگر گلقند به‌جای تریاق به‌کار برند مناسب است. دیگر شونیز کوفته در طبیخ شحم حنظل تر کنند و برناف نهند.

به‌جهت کرم خورد ـ فتیله‌ای از زهره گاو و نفت سیاه یا قطران تر کنند و با خود بردارند.

دیگر ـ عصاره برگ شفتالو و طبیخ حنظل با فتیله بردارند و حقنه کردن بدان سود دارد.

دیگر ـ بگیرند بوره و حنظ و شونیز و قطران و نفت سیاه یا سفید و بجوشانند و بپالایند و بدان حقنه کنند.

دیگر ـ قطران (یا نطرون!) و شحم حنظل و شونیز شیاف کنند.

اگر این علت استوار گردد دشوار پاک توان کرد.

توضیح ـ امروز داروهای چندی از برای دفع کرم که انواع گوناگون دیگری هم دارد به‌بازار آمده و به‌کار می‌روند اما بیشتر آنها دارای عوارض هستند.

حب‌القرع

یعنی کدو دانه، نشانی آن بیرون آمدن وی با مدفوع است و غیرآن.

درمان ـ خرما، برنگ، مغز جوز را معجون کرده ووقت خواب بخورند.

صفت داروی کرم کدو:

برنگ مقشر ده درم

بکوبند و بپزند.

مغز جوز	هفت مثقال
خرمای هسته بیرون کرده	پنج عدد
یا مویز منقی	ده عدد

بکوبند و همه را به‌هم سرشته غلوله سازند و به‌هنگام خواب فرو برند.

دودالنحل

یعنی کرمی که شبیه است به‌کرم سر، کرم ریزه، نشانی آن خاریدن سر سفره است و ظهور روی به‌جانب طبیعت.

درمان ـ شاف کردن با صبر و شونیز، شونیز سیاه‌دانه را گویند.

باب هشتم

دستگاه دم زدن

زکام و نزله یا سرماخوردگی

زکام و نزله عبارت است از فرود آمدن فضول دماغ از راه بینی یا حلق یا ریختن آن فضول به‌اعضای مجاور مانند سینه و گوش و چشم و غیر آنـها. (بـه‌اصـطلاح امـروزی سرماخوردگی معمولی عبارت است از یک عفونت حاد نزله‌ای دستگاه تنفس).

اگر سبب آن یکی از اسباب و عوامل خارجی باشد مانند نشستن در آفتاب یا نزدیک آتش یا غیر آنها (زمینه را فراهم می‌کنند).

علائم ـ تقدم یکی از اسباب گفته شده است و خارش و سوزش درون بینی و حدّت و رقت آنچه سیلان می‌نماید و سرخی چشم‌ها و دیگر نشانی‌هائی که در صداع است.

درمان ـ دو روز این ملین را میل نمایند:

عناب، سپستان	از هریک ده دانه
بهدانه	دو مثقال
شیره تخم کاهو	دو مثقال
شیرهٔ تخم گشنیز	یک مثقال
خاکشیر	سه مثقال
شربت بنفشه	سه مثقال

تا سه روز از چربی و شیرینی و ترشی و آب سرد پرهیز نمایند و غذا آش عدس و

بیشتر ماش و چلا و با زردهٔ تخم‌مرغ میل نمایند.

اگر داروی مسهلی از:

بنفشه، نیلوفر، عنب‌الثعلب، خبازی و بیخ کاسنی و شاهتره	از هریک ده دانه
مقل، ترنجبین، شیرخشت	از هریک هفت مثقال
فلوس، خیار چنبر	ده مثقال
روغن بادام	یک مثقال

میل نمایند بعد از روز چهارم شربت خشخاش یا حب نزله یا حب‌الشفا میل کنند.

طریق ساختن شربت خشخاش

سیصد دانه خشخاش با پوست و تخم با نیم من آب بجوشانند و صاف نمایند و پنجاه درم قند سفید افزوده به‌قوام آورند.

طریق ساختن حب نزله و سرماخوردگی

نشاسته، صمغ عربی، تخم خشخاش، افیون	از هریک پنج مثقال
کتیرا، بهدانه	از هریک دو مثقال

با لعاب بزرقطونا حب سازند.

نسخهٔ دیگر ـ که از برای نزله آزموده است:

زعفران، بزرالبنج، نشاسته، آب سوسن، صمغ عربی، بیخ لفاح، تخم کاهو، بنفشه، افیون، اجزاء را برابر هم حب سازند.

این حب از برای نزله مجرب است.

نسخه معجون حب‌الشفا

در ربع گفته شده است.

در نزله حار در چهارم خوردن ترشی خوب است و رفتن به‌حمام معتدل و ریختن آب نیمگرم برسر سودمند است و چرب کردن مغز سر و درون بینی به‌روغن تخم کاهو و روغن تخم خشخاش و روغن بنفشه بادام از هریک که باشد خوب است.

اگر سبب نزله خارجی باشد مانند رسیدن هوای سرد یا غسل در آب سرد ـ نشانی آن تقدم یکی از عوامل گفته شده است.

درمان ـ مانند پیش است «اگر سبوس را در کیسه کرده برسر بندند مناسب است» و در این نوع آنچه دفع می‌شود بسیار غلیظ از بینی دفع می‌گردد. بوئیدن سیاه تخمه که در سرکه خیسانیده باشند بسیار سودمند است، اگر این نوع نزله به‌درازا کشد خوردن ابارج فیقرا مناسب است.

اگر بیماری طول کشید خوردن ایارج فیقرا مناسب است، خصوصاً هرگاه علت برمزاج و دماغ یا معده یا تمام بدن مستولی شده باشد.

خوردن اطریفل صغیر در انواع نزله سودمند است. (چنانچه امروز می‌دانیم متجاوز از سی نوع ویروس ممکن است در ایجاد سرماخوردگی دخالت کنند).

سرفه

سرفه که آن را پزشکان سعال نامند حرکتی است از سینه و شش که به‌سبب آن دفع موادی از سینه می‌کند.

سرفه خشک

علامتش ـ خشکی سرفه است یعنی از سرفه چیزی دفع نمی‌شده باشد و دیگر آنکه سرفه در شب بیشتر است به‌اضافه سوزش و خارش گلو و اعضای سینه.

علاجش ـ آن است که منع نزول ماده به‌شربت خشخاش و لعاب بهدانه و بزرقطونا و شیرهٔ تخم کدو و شیره تخم کاهو و سفوف سعال نمایند.

طریق ساختن سفوف سرفه این است:

تخم اسفناج، مقل، شکر	از هریک پنج مثقال
نشاسته، صمغ عربی	از هریک دو مثقال و نیم
رب‌السوس، نبات مصری سفید	از هریک، یک مثقال

اجزاء را نرم کوبیده سفوف نمایند و هرروز سه مثقال شربت خشخاش با یک مثقال از این سفوف با لعاب‌ها که مذکور شد میل نمایند.

اگر شربت خشخاش پیدا نشود، هرروز طرف عصر به‌اندازهٔ یک ماش افیون میل نماید و در شب به‌هنگام خواب این حب را در دهان نگه دارند:

نشاسته، کتیرا، صمغ عربی، گل ارمنی از هریک دو مثقال

اجزاء را نرم کوبیده با لعاب بزرقطونا حب‌هائی به‌اندازهٔ نصف نخود ساخته در دهان نگاه دارند و حبی که در نزله گفته شد اول در این نوع نافع است.

حبی که در این نوع و بسیاری از سرفه‌ها نافع و آزموده است و سرفه‌های مزمن و غریب با آن علاج می‌گردند و از اسرار است:

صفت آن:

تخم خشخاش، بهدانه و گل ارمنی، کتیرا، نشاسته، نبات سفید، باقلای مقشر، مویز هسته بیرون کرده از هریک دو مثقال

افیون سه مثقال

اجزاء را نرم کوبیده با لعاب بهدانه حب سازند و به‌دستور در دهن نگاه دارند و افیون و خشخاش در این نوع سرفه و دیگر انواع بلغمی بسیار نافع است و صفت آن این است:

پوست خشخاش را پنجاه مثقال بخیسانند و بجوشانند و صاف کنند و با صد و پنجاه مثال قند بجوشانند و قوام آورند و بعد از آن رب سوس و مغز تخم کدو و مغز بادام شیرین از هریک پنج مثقال کوفته به‌آن ممزوج نمایند.

اندازهٔ شربت تا دو مثقال که روزهای آخر روزانه اندک اندک میل نمایند.

شربتی که در انواع سرفه آزموده است، این است:

خشخاش، سفید، با پوست و تخم	بیست عدد
تخم خطمی، کتیرا، صمغ عربی، تخم خیار، بهدانه	از هریک پنج مثقال
اصل السوس	بیست مثقال
بزرقطونا	ده مثقال

اجزاء را دو روز در آب باران بخیسانند و بجوشانند و صاف کرده با قند سفید از صد و هشتاد مثقال تا دویست مثقال به‌قوام آورند.

اندازهٔ شربت تا سه مثقال آخر روز میل مایند.

اگر سرفه به‌علت حرارت مزاج شش و غلبه خون باشد

علامتش ـ حرارت نفس و تشنگی و سرخی رنگ، درد و دیگر علامات غلبه حرارت مزاج است.

درمان ـ خوردن هرروز ماءالشعیر با سه مثقال شربت بنفشه و یک مثقال سفوف سعال مذکور و لعاب بهدانه و بزرقطونا. اگر با این تدبیر رفع نشود، هرروز این منضج را میل نمایند:

عناب، سپستان	از هریک ده دانه
خبازی، بهدانه	از هریک سه مثقال
شیرهٔ تخم کدو، کاهو	از هریک دو مثقال
شربت بنفشه	سه مثقال
سفوف سعال مذکور	یک مثقال

روز سیم این مسهل را میل نمایند:

عناب، سپستان	از هریک ده دانه
بنفشه، نیلوفر، خبازی، تخم خطمی	
عنب‌الثعلب	از هریک دو مثقال
شیرخشت، ترنجبین	از هریک هفت مثقال
فلوس، خیارچنبر	ده مثقال
روغن بادام شیرین	یک مثقال

اگر نیاز به‌تکرار باشد، مکرر میل نمایند.

غذا قیمه شوربا و چلاو، چغندر با زردهٔ تخم‌مرغ و پتی ماش مقشر با شیرهٔ بادام و شیرهٔ خشخاش.

بدان که در این نوع و نوع اول سرفه و سرفه‌ای که باحرارت باشد در تب دق مذکور خواهد شد که این دارو نافع است. اگر هرروز شیر الاغ با یک مثقال قرص خشخاش ضم شود، نافع است.

صفت قرص خشخاش این است:

گل سرخ، صمغ عربی	از هریک چهار مثقال

نشاسته، کتیرا، رب‌السوس	از هریک دو مثقال
خشخاش سفید و سیاه	از هریک دو مثقال
طباشیر	پنج مثقال
زعفران	نیم مثقال

به‌آب خالص قرص سازند.

اگر به‌عوض شیر الاغ قدری ماءالشعیر دو مثقال میل نمایند، نافع است.

ماءالشعیر با شربت بنفشه بدون قرص خشخاش سودمند است.

سرفه از نوع دیگر ـ علامتش آن است که آنچه با سرفه رفع شود، کمال غلظت را داشته باشد و حدت علامات غلبه حرارت.

علاجش ـ خوردن شربت زوفا است با لعاب حلبه و بزرگ و بهدانه.

طریق ساختن شربت زوفا این است:

زوفای یابس، پر سیاوشان، اصل السوس	از هریک هفت مثقال
بنفشه، تخم تمر، خبازی	از هریک چهار مثقال
عناب، سپستان	از هریک سی دانه
انجیر زرد	بیست دانه

اجزاء را بجوشانند و صاف نمایند و با پنجاه درم شکر به‌قوام آورند و هرروز پنج مثقال یا هفت مثقال این شربت را با لعاب‌های گفته شده میل نمایند تا ماده و خلط غلیظ پخته شود.

ذات‌الجنب و ذات‌العرض و ذات‌الصدر

بدان که ذات‌الجنب ورمی است در پرده شش که از اندرون کشیده است برروی استخوان‌ها که آن را به‌عربی اضلاع (دنده) و به‌ترکی قبرقه گویند.

و به‌اصطلاح اطبا آنها را اضلاع صدر و یا دنده‌های سینه گویند.

آنها را چهارده استخوان است از هرطرف هفت که همان اضلاع می‌باشند.

پرده‌ای که فاصل است میان اعضائی که نفس کشیدن با آنها است، مانند شش و دل و

پرده‌های سینه و میان اعضای غذا مانند معده و جگر و غیر آنها که این پردهٔ جوف به‌دو قسم است، پس اگر ورم از یکی از این دو پرده باشد آن را ذات‌الجنب صحیح گویند و اگر پرده‌هائی باشد که مابین هریک از جوف‌ها، با پرده‌هائی که از بیرون براستخوان‌های دنده کشیده است براستخوان‌ها و دنده‌ها که سر آنها به‌هم رسیده است که به‌اصطلاح اطبا آن را اضلاع خلف گویند و آنها ده استخوان است از هرطرف پنج، آن را شوصه گویند و بعضی برسبیل ترادف هریک از آنها را ذات‌الجنب و شوصه گویند و بعضی برخلاف مذکور اطلاق کرده‌اند نهایت چون مناقشه در اصطلاح نیست، و منظور در علاج ظاهر است و اگر آنها نپرداخته‌اند بنا را براصطلاح شهود گذاشته‌اند. گاه ورم در پرده نباشد که سینه را به‌دو قسم کرده پس اگر در طرفی باشد که متصل است به‌مهره‌های پشت آن را ذات‌العرض گویند.

ذات‌الجنب خالص

علامتش تب دائمی است و دردهائی از عالم اینکه گویا چیزی در عضوی می‌خلد و تنگی نفس و سرفه شدید باشد و نفس زدن پی هم و سرخی رنگ و رخسار و پری رگ‌ها و جستن رگ‌های جهنده و اکثر هست که تشنگی دهان و خشونت زبان و بی‌خوابی و هذیان نیز می‌باشد و بزرگ‌ترین علامت آن است که ماده و خلطی که دفع می‌شود با سرفه و اطبا آن را نفث گویند مخلوط به‌خون می‌باشد.

درمان ـ صاحب خلاصه‌التجارب عقیده دارد که باید فصد را در روز دوم انجام داد. شیخ‌الرئیس تجویز حجامت میان سینه کرد. اگر علامات میل ماده باشد به‌دماغ از قبیل هذیان گفتن بسیار و بی‌خوابی و بیهوشی ابن‌زکریا در حاوی کبیر منع از خون گرفتن کرده و شیخ‌الرئیس با احتیاج تجویز کرده است.

اما داروهای لازم ـ در اول منضجی از:

عناب و سپستان	از هریک پانزده دانه
بهدانه	دو مثقال

بجوشانند و صاف کنند با:

شیرهٔ تخم کدو	سه مثقال

شربت بنفشه یا شربت نیلوفر از هریک که باشد	چهار مثقال
قرص تباشیر ملین	نیم مثقال

بدهند و در آخر روز لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا و خاکشیر و عرق بید نیمگرم بدهند.

در پنجم و ششم مسهل بدهند به‌این دستور:

عناب، سپستان	از هریک پانزده دانه
گل بنفشه، گل نیلوفر، تخم خطمی، تخم خبازی	از هریک دو مثقال
روغن بادام شیرین	دو مثقال

اگر نفس دشوار باشد و به‌آسانی نمی‌آمده باشد، در مسهل و منضج دو مثقال بزرکتان بیافزایند و بهترین دارو و بعد از مسهل اول در این بیماری ماءالشعیر است که به‌عوض غذا و دوا و آب می‌توان داد.

هرگاه به‌جای منضج مذکور سی مثقال ماءالشعیر با چهار مثقال شربت بنفشه و نیم مثقال تباشیر بدهند می‌تواند شد. یا آنکه منضج مذکور را به‌دستور مزبور بدهند و ماءالشعیر به‌جای آب هرچه تشنه باشد بدهند و اگر شوربائی از ماءالشعیر و برنج و اسفناج یا کدو یا بی‌کدو ترتیب دهند هم شاید و غذا تا چهاردهم منحصر به‌شوربا و حیوانی کنند یا اسفناج و کدو و شیرهٔ بادام، اگر بیخوابی بسیار باشد شیرهٔ تخم خشخاش سفید نیز اضافه نمایند و ماش مقشر یا شیرهٔ بادام طرف شام بدهند و بعد از چهاردهم اگر وجع و سرفه و تب با قی باشد، اگر تب حدّت داشته باشد منضج مزبور را تا دو سه روز ادامه بدهند. سپس:

گاوزبان و اصل‌السوس و پر سیاوشان	دو مثقال
مویز منقی	پانزده دانه

تا وجع و سرفه واقع شده صحت حاصل گردد.

اما ضمادی که به‌کار می‌برند، بدین ترتیب است:

در ابتدا آرد جو، گل بنفشه، تخم خطمی با روغن بادام شیرین استعمال نمایند و اگر قلیل کتیرا و موم کافوری اضافه نمایند، خوب است و شیخ‌الرئیس ضماد را در ابتدا اکلیل‌الملک و آرد جو و پوست خشخاش تعیین نمود و بعد از هفتم نیز اول اکلیل‌الملک و تخم کتان و بعد از یازدهم از این دو جزو را آرد باقلا و بابونه استعمال نمایند و در آخر

به‌جای روغن بادام روغن بابونه بکنند.

صفت قرص تباشیر این است:

طباشیر سفید	چهار درم
ترنجبین	سه درم
تخم خشخاش سفید، کتیرا، مغز	
خیار کدو، نشاسته، صمغ عربی	از هریک، یک درم

با لعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند.

(چنانچه می‌دانیم امروز با پیشرفت دانش پزشکی و کشف علل بیماری‌های عفونی و آنتی‌بیوتیک‌ها راه درمان بیماری‌ها به‌روی ما گشوده شده و می‌توانیم این نوع بیماری‌ها را که تا این اندازه برای پیشینیان ما باعث دشواری بودند در همان آغاز متوقف سازیم. ولی باید بدانیم که درگذشته و پیش از کشف آنتی‌بیوتیک‌ها یکی از علل مرگ و میر افراد همین ذات‌الجنب بوده و از اینکه امثال شیخ‌الرئیس و زکریا و غیره برای نجات جان بیماران به‌وسائل دیگری غیر از آنتی‌بیوتیک امروزی دست می‌یازیدند، نباید به‌دیدهٔ تمسخر نگاه نمائیم و امروز هم اگر آنتی‌بیوتیک‌ها را از ما بگیرند، ما هم ناگزیر خواهیم بود برای علاج این نوع امراض به‌همان روش‌های قدیمی دست بزنیم).

نوع دیگر ذات‌الجنب ـ علامتش درد خلنده و سوزش و سرفه سخت و تنگی نفس و زردی بول و غش و اضطراب و تشنگی و خشکی دهان و خشونت زبان و بیخوابی و هذیان در این نوع بیش از نوع قبلی می‌باشد و در نوع اول تنگی نفس بیشتر است ولی در این نوع زردی بول از اقوی این علامت است.

علاج ـ به‌دستوری است که در نوع قبل گفته شد سوای اینکه اگر تنگی نفس وجود داشته باشد حجامت میان شانه می‌کنند.

مداومت به‌ماءالشعیر در این نوع از لوازم می‌باشد و در منضجی که گفته شد اگر بیخوابی بسیار باشد شیرهٔ تخم خشخاش داخل نمایند.

نوع دیگر ذات‌الجنب ـ علامتش سبکی تب است و خفت وجع و پررنگی بول و غلیظی آن و از اقوی علامات سفیدی نفث است با اندک سرخی (خلط سینه خونی).

علاجش ـ قریب است به‌درمان دو نوع دیگر و در منضج مذکور گاوزبان اضافه نمایند

و در مسهل گاو زبان و اصل‌السوس و بعد از دوازدهم پرسیاوشان با اجزای مذکوره و تدبیر در این نوع کمتر باید کرد.

نوع دیگر از ذات‌الجنب ـ این بدترین انواع است و چنانچه اکثر اطباء گفته‌اند این قتال است.

علامتش ـ شدت علامتی است که در نوع دوم مذکور شد و سیاهی روی و از اقوی علامات سیاهی نفث است و دیر به‌هم رسیدن نفث و بعد از آنکه به‌هم رسید بسیار مشکل کنده می‌شود.

علاجش ـ به‌نهجی است که در انواع دیگر گفته شد.

تدبیر دارو در این نوع بیش از همه انواع باید کرد و در روز پنجم و ششم:

عنب‌الثعلب، تخم خطمی، خبازی، گل بنفشه،

گل نیلوفر، گل خطمی، تخم کتان	از هریک سه مثقال
عناب	پانزده دانه
شیرهٔ جو مقشر	ده مثقال
شیرخشت، ترنجبین، فلوس خیارچنبر	از هریک ده مثقال
روغن بادام شیرین	پنج مثقال
آب برگ چغندر	هفت مثقال
نمک طعام	نیم مثقال

نخست آب نمک را با یک مثقال روغن بادام بریزند و دیگر اجزاء را چهار بخش نموده به‌چهار دفعه بریزند و آب چغندر را در آب اخیر ضم نمایند.

در دیگر انواع خصوصاً اگر هذیان و بیخوابی و سنگینی سر باشد مسهل را به‌عنوان مخفف به‌عمل آورند.

اما ذات‌الجنب مخلوط و غیرصحیح ـ در اسباب و علامات و معالجات با ذات‌الجنب صحیح متحداست، مگر آنکه از لحاظ شدت وجع و حدت تب و بیهوشی و علامات از صحیح کمتر است و بسا باشد که در غیرصحیح ورم ظاهر باشد و نفث در این نوع بسیار کم است و علاج هریک از انواع مختلف به‌دستوری است که در صحیح گفته شد سوای اینکه در شوصه وجع در استخوان‌های دنده است که سر آنها به‌هم رسیده و

علامات دیگر آنکه بیمار از شدت وجع حرکت نمی‌تواند کرد و به‌هیچ شکل نمی‌تواند خوابید و نفث بسیار کم می‌باشد.

ذات‌الصدر، ذات‌العرض

علامات آن در انواع مختلف به‌نحوی است که در ذات‌الجنب گفته شد سوای اینکه در ذات‌الصدر وجع در ابتدا ورمی است که تا آخر استخوان سینه ادامه دارد و بیمار به‌زمین نگاه نمی‌تواند کرد و سر را بالا نمی‌تواند کشید و راحتش در این است پشت به‌پهلو بخوابد.

ذات‌العرض ـ وجع در مهره‌های پشت می‌باشد و بیمار به‌پشت نمی‌تواند خوابید و به‌چپ و راست نگاه نمی‌تواند کرد و هرگاه سرفه می‌کند از شدت وجع مضطرب می‌شود.

درمان ـ انواع هریک از آنها به‌عینه همان علاج انواع ذات‌الجنب است سوای آنکه ضماد در ذات‌العرض و ذات‌الصدر برسینه باید و ذات‌العرض به‌پشت باید به‌عمل بیابد و وجع در هریک از ذات‌الصدر و ذات‌العرض در وسط است.

شربت زوفا که در سرفه گفته شد، با شیرهٔ تخم کدو و لعاب بهدانه از چهار مثقال تا هفت مثقال بدهند. اگر بسفوف سعال که باز در سرفه مذکور شد به‌اندازهٔ نیم مثقال شربت زوفا ضم نمایند، شاید.

اگر خلط بسیار باشد اکتفا به:

شیرهٔ تخم کدو و تخم خیار	از هریک سه مثقال
شربت بنفشه	چهار مثقال

با لعاب بهدانه و نیم مثقال از سفوف سعال مذکور نمایند تا تب نهایت سبک شود و بعد از آن اگر نیاز به‌شربت زوفا باشد چنانچه گفته شد، بدهند.

اگر محلی با اکثر آنها جمع شود، علامات اجتماع وجع اکثر با مواضع مزبور است، علاج آن بسیار دشوار است چنانچه اکثر اطباء تضرع نموده‌اند.

ذات‌الریه ـ سینه پهلو

ورمی است حاد که در شش به‌هم می‌رسد و انواع مختلف دارد که با خون یا بلغم شور یا متعفن همراه می‌باشد. گاه هست که سبب آن از نزله حاد است که از دماغ نازل شده و اکثر از انتقال مادهٔ خناق و درد گلو می‌باشد و گاه از انتقال و سرایت مادهٔ ذات‌الجنب و گاه سرسام به‌هم می‌رسد.

علامتش ـ تب شدید دائمی است و تنفس شدید و دردی در سینه و سنگینی چنانچه گویا چیزی سنگین برسینه گذاشته و در اکثر این است که درد در استخوان گردن کشیده است تا آخر استخوان‌های سینه و گاه نیز به‌زیر کتف می‌رسد و گاه نیز به‌زیر پستان‌ها می‌آید و سرخی رخسار به‌ویژه گونه‌ها چنانچه گویا گونه‌ها را به‌چیزهای سرخ رنگ کرده‌اند و سرخی چشم‌ها و ورم که تمام رخسار خصوصاً پلک‌ها و سنگینی حرکت چشم‌ها و ورم و عطش شدید و خشکی زبان و گرمی نفس و سرخی زبان در ابتدا و بعداً سیاهی آن و سرخی بول و دیگر علامات.

در نوع دیگر ذات‌الریه ـ نشانی‌هایش تب دائمی است و تنگی نفس و وجع و سرخی رنگ رخسار و سرخی چشم‌ها کمتر از قبلی است، و خشکی زبان و تلخی دهان و گرمی نفس و قلق و اضطراب و عطش و افروختگی مجموع بیش از نوع نخستین است و زردی و سرخی بول و بالجمله مجموع از نشانی‌های دیگر دیده می‌شود.

نوع دیگر سینه پهلو ـ علامتش تب دائمی است و سرفه و وجع سبک و شدت و تنگی نفس و رطوبت و بی‌رنگی بول و غلیظی و نبودن علاماتی که در دیگر انواع دیده می‌شوند.

فرق میان انواع ذات‌الجنب و ذات‌الصدر و سینه پهلو

به‌چند چیز است:

اول ـ کیفیت وجع در ذات‌الجنب و ذات‌الصدر ـ وجع از عالم این است که گویا چیزی در عضو مثل سوزن یا جوال دوز فرو می‌رود و در ذات‌الریه این است که چیزی سنگین برسینه گذاشته‌اند.

فرق دوم این است ـ که در ذات‌الجنب و ذات‌الصدر بیخوابی گویا هست و در

ذات‌الریه خواب بردن بسیار است.

سوم ـ از نشانی‌های ذات‌الریه سرخی بسیار شدید به‌اندازه‌ای که نیم بزرگی در گونه‌ها چنانچه گونه‌ها را به‌رنگ سرخی رنگ نمایند و این در ذات‌الجنب نمی‌باشد.

درمان ـ شیخ‌الرئیس می‌گوید که درمان سینه پهلو مانند علاج ذات‌الجنب است مگر آنکه ضمادات ذات‌الریه باید که اقوی باشد و اهتمام در تنقیه شُش از نفث بیشتر باید کرد و بقیه درمان‌ها هریک از انواع به‌نهجی که در ذات‌الجنب گفته شد به‌عمل آورند و در ذات‌الریه ابتدا ضدسرفه و آرد جو، برگ خرفه و اندکی روغن بنفشه بادام و اگر نباشد، روغن بادام و موم کافوری و اگر کتیرا اضافه نمایند شاید بعد از ششم اکلیل‌الملک و تخم خطمی و آرد باقلا و بابونه با روغن بادام و شیخ‌الرئیس پیه مرغ خانگی و پیه اردک در ضماد ذات‌الجنب و سینه پهلو بعد از هفتم تجویز کرد و دیگر نشانی‌ها از دوا و خوراک و غیره به‌نهجی است که در اقسام ذات‌الجنب گفته شد و تشخیص آنکه در کدام جانب شش است به‌چند چیز می‌شود:

اول ـ بیشتر سرخ شدن رخسار در جانب وجع

دوم ـ سنگینی زبان در جانب وجع

سوم ـ زودتر خشک شدن ضماد در جانب وجع

نوع دیگر سینه پهلو ـ کم اتفاق می‌افتد، مگر آنکه اول سبب مادهٔ دیگر باشد و آن ماده قلب شود به‌این نوع و حرارت بسیار کم شود و استنشاق اول بسیار دشوار گردد. علاجش این است که لعاب بهدانه و بزرک و حلبه با روغن بادام و پیه مرغ و پیه مرغابی و لعاب خطمی و حلبه و بزرک ضماد نمایند و بیامیزند و برسینه نهند.

باید که معلوم کنند که آماس از کدام جانب بود، بروجهی که بنگرند که در تب، رخسار از کدام سو سرخ می‌شود و سنگینی سینه از کدام سو محسوس است، یا برکدام پهلو بیمار می‌خسبد و یا رطوبت بیشتر می‌آید، از آن جانب که رخ سرخ گردد گرانی همی‌آید.

درمان ـ شربت‌های زداینده باید داد چون گلاب و کشکاب و شربت‌های خنک و زداینده و تری فزاینده، دهند چون آب خیار و آب خربزه هندی و آب کدو و سکنجبین که ترش نباشد، از بهر آنکه ترشی ماده را بگسلد و اگر ماده خام باشد یا در احشاء

دیگری آماس پدید آید، جلاب آمیخته با ماءالعسل دهند یا کشکاب رقیق و اگر طبع به‌اندازه کار نکند طبیعت را باید نرم کرد.

صفت شربتی که طبع را نرم نگاه دارد:

فلوس خیارچنبر، مویز دانه بیرون کرده	از هریک سه استار
آب	صد درم

بپزند و:

عنب‌الثعلب	بیست درم

با وی بیامیزند و صاف کنند. این یک شربت است.

ضمادی منضج و نرم کننده ـ نخست از موم و روغن بنفشه درست می‌کنند، سپس پیه مرغ و لعاب خطمی با آن بیامیزند و به‌تدریج بابونه و بنفشه و بیخ سوسن و خیار بیفزایند و بپزند.

اگر ماده غلیظ و خام باشد ـ ضماد از کرنب پخته و برگ رازیانه کوفته و پخته سازند. چون آماس گشاده شود، حسوها از آرد باقلی و کرسنه و آرد نخود بپزند و با عسل بدهند و ماءالعسل در این هنگام سینه را پاک کند، و لعوق کرنب و پنبه‌دانه در وی پخته و سرشته پاک کننده است، و لعوق اسقیل با شیر خر بسیار سود دارد.

هرگاه که آماس گشاده گردد، تنگی نفس و گرانی سینه بیشتر گردد و تب گرم گیرد و آن روز که گشاده شود سخت بلرزاند و ضمادهای منضج که گفته شد در آن روز به‌کار می‌آید و بیمار برآن پهلو خسبد که ماده در آن جانب است و اگر حرارت و تب سخت قوی نباشد در شراب زوفا و فراسیون و حاشا و انجیر و بیخ سوسن بپزند و در این هنگام اگر خرما در کشکاب یا در زوفا بپزند روا بود.

ذات‌الصدر

آن پخته شدن ریم بود در فضای سینه و اسباب آن آماسی باشد در غشاء و ماهیچه‌های سینه، یا گشودن قرحه، و ریم در فضای سینه پخته شود و با ذات‌الریه یا ذات‌الجنب در فضاء سینه گشاده شود و اگر ریم اندک باشد از راه گلو پاک شود، نخست باید بر شُش گذرد و چنان باشد که به‌علت تخلخل و نازکی شش ریم در وی گذرد یا از راه

گلو پاک شود و اگر طبیعت قوی باشد، پیش از آنکه اجزای سینه را تباه کند، آن ریم بدان راه که غذا بدان موضع رسد با ادرار یا با اسهال دفع شود و این چنین باشد که طبیعت ریم را به‌عروقی که دهن‌های آن از برای غذا رسانیدن به‌اجزای سینه چسبیده است، دفع کند یا در آن رگ‌ها بگذرد و به‌قعر جگر آید و از جگر تا بدان رگ‌ها رود که به‌روده‌ها متصل است و با اسهال دفع شود یا بدان منفذ آید که به‌گرده پیوسته و با ادرار دفع شود و امید سلامت در ادرار بیشتر است و چون علت و بیماری دراز کشد پای بیمار آماس کند از بهر آنکه حرارت طبیعی و قوت غریزی ضعیف شده باشد و پای از معدن و مرکز حرارت دور است و قوت هضم آن ناتوان باشد.

توضیح ـ امروز می‌دانیم که بیماری‌های عفونی و ریوی بیشتر در اثر عوامل میکربی تولید می‌شوند و این میکرب‌ها هم چه از راه سرایت مستقیم و چه از راه خون به‌اعضاء مجاور و از راه متاستاز به‌اندام‌های دور منتقل می‌شوند و عوارض چرکی را به‌وجود می‌آورند و در بالا ما نظریه قدما را فقط بیان کرده‌ایم.

درمان تنگی نفس ـ ضیق‌النفس

در بیشتر وقت‌ها طبع باید نرم باشد و ماهی شور پیش از غذا و کبر شور مزاج را نرم کند و چغندر و شوربای خروس و کشکاب با نیم دانگ فرفیون با یک درم افتیمون. دیگر ماءالعسل در طبیخ حلبه و انجیر ساخته و مویز در آب باران پخته، در این بیماری سود دارد، و اندک شراب ریحانی ماده را نضج دهد و به‌جای آب ماءالعسل بنوشند و میان طعام خوردن و آب خوردن دو ساعت یا بیشتر صبر کنند و پس از غذا خوردن خواب زیان دارد و خواب روز بسیار زیان دارد، سینه و پهلوها را با خرقه‌های درشت باید مالید و مالیدن معتدل و ریاضت معتدل سود دارد و چیزی خواندن و آواز به‌تدریج بلند کردن نافع است.

تدبیر نرم کردن ـ نخست با داروهای مفرد مزاج را نرم کنند مانند سکبینج و زراوند گرد و قنطوریون، اسقیل بریان کرده. اما زراوند هربامداد چهار دانگ بدهند و سکبینج از چهار دانگ تا یک مثقال در آب سداب حل کرده بدهند و اسقیل همچنان با عسل بسرشند و بدهند و قنطوریون باریک و اگر تازه باشد قنطوریون غلیظ و اگر بدین مفردات

مراد به‌دست نیاید مرکب بدهند بدین صفت:

غاریقون	چهار دانگ و نیم
شحم حنظل	یک دانگ و نیم
رب‌السوس	چهار دانگ

حب کنند و بدهند و اگر در سینه حرارتی باشد و تب:

بنفشه و رب‌السوس	از هریک، یک درم
غاریقون	نیم درم
کتیرا	نیم دانگ

حب سازند و در دهان نگاه دارند تا سینه پاک شود. دیگر بگیرند:

علک‌الانباط را کوفته و با اندک بیرزد بسرشند و حب کنند و لعوق اسقیل بسیار سودمند است که هربامداد یک کفچه بخورد. (بیرزد ـ انزروت).

صفت آن: بگیرند اسقیل تر و در عسل مصفی بپزند.

صفت لعوق نافع:

تخم سپندان، کنجد مقشر	از هریک سی درم
زوفاء خشک	هفت درم

بکوبند و با عسل بسرشند و هربامداد یک کفچه بخورند.

قی کردن با داروهای لطیف مناسب است بدین وجه:

خردل	یک درم
نمک طعام	یک درم
بدره نان (گندگیاه ـ بدران)	نیم درم
نطرون	دانگی
انگبین	یک وقیه

بکوبند و بسرشند و در آب نیم‌گرم حل کنند و بخورند. و چهار درم بوره در پنج وقیه ماءالعسل داروی قوی است.

توضیح ـ ما امروز داروهای بسیاری از آنتی‌بیوتیک‌ها گرفته تا داروهای دیگر در اختیار داریم. غرض از یادداشت داروهای نامبرده در بالا ثبت نسخه‌های نرم کردن و پاک

نمودن مزاج می‌باشد.

اگر نفس بگیرد و خناق شود:

بوره	چهار درم
ماءالعسل	پنج وقیه

داروی قوی است که در حال گشاده شود.

سعال

یعنی سرفه.

درمان ـ طبیخ زوفای کبیر (در سرفه خشک) شراب خشخاش می‌دهند.

صفت طبیخ زوفا:

زوفا، حلبه — از هریک دو درم

پر سیاوشان، تخم کرفس، پوست بیخ کرفس، بادیان، پوست بیخ بادیان، تخم انجیر، فراسیون یعنی گندنای کوهی — از هریک درمی

در سی سیر آب بجوشانند تا هفت سیر آید، صاف کنند و ده مثقال گلقند بنفشه در آن حل کرده و نیم‌گرم بیاشامند.

صفت گلقند بنفشه:

بنفشه تازه	نیم من
قند سفید	نیم من

همه را بکوبند و چهل روز در آفتاب نهند.

یا

گل بنفشه خشک — سه سیر

بکوبند یا با دست بمالند و با عرق گاو زبان یا آب تر کرده نزدیک دو ساعت بگذارند و نیم من قند سفید در نیم من آب بجوشانند تا غلیظ گردد، سپس همه را با هم بیامیزند و دو سه جوش دیگر دهند.

صفت شراب (شربت) خشخاش

پوست خشخاش، تخم خشخاش — از هریک دو درم

در نیم من آب بجوشانند تا نیمه آید، صاف کنند و نیم من قند سفید در آن حل نمایند و بجوشانند تا به‌قوام آید.

ربوه

یعنی تنگی نفس و عسر نفس.

نفث الدم

یعنی برآمدن خون ازگلو، خواه از قصبه شش بود و خواه از عضو دیگر از دستگاه دم زدن.

درمان ـ غذا آب جو و عدس، دارو شربت انجبار یا بوره و صمغ، کهربا و گلنار.

صفت شربت انجبار:

انجبار	سه مثقال
قسط	دو درم و نیم
صندل سرخ و سفید	از هریک دو درم

همه راکوفته و بیخته و در نیم من آب بجوشانند تا به‌نیمه آید، صاف کنند و سپس نیم من قند سفید در آن حل کنند و بجوشانند تا به‌قوام آید.

درمان بیماری‌های شش و سینه و سل یعنی جراحت شش

نشانی ـ تب نرم دائمی و آمدن ریم است و سرفه. فرق میان ریم و بلغم این است که چون ریم را برآتش نهی بوی بد ظاهر گردد، و چون برآب اندازند به‌ته آب نشیند.

درمان ـ آب جو و شیر خر است.

توضیح ـ امروز بیماری سل را با استرپتومیسین و ایزو نیازید و پاس به‌خوبی درمان می‌کنند.

ذات‌الریه

یعنی آماس شش، نشانیش تب تیز دائمی و تنگی نفس و عدم توانائی برتکیه کردن

است مگر به‌پشت.

درمانـ گل نیلوفر ممزوج به‌شربت بنفشه، غذا آب جو و ماش و عدس.

صفت شربت

بنفشه	دو درم

در نیم من آب بجوشانند تا به‌نیمه آید، صاف کنند و نیم من قند سفید در آن حل کرده و بجوشانند تا به‌قوام آید.

شوصه و ذات‌الجنب

یعنی آماس پرده‌ای که در نواحی سینه است.

نشانی آنـ تب دائمی و تنگی نفس و درد پهلو است.

درمانـ آب عناب و شربت نیلوفر.

صفت شربت نیلوفر:

در درمان زکام گفته شد.

ذات‌الصدر

یعنی آماس پرده سینهٔ نشانی آن تب دائمی و درد سینه است.

درمانـ غذا آب کشک جو و ماش، اشربه شربت نیلوفر.

صفت حقنه که علت‌های نامبرده را سود دارد.

بنفشه، ساق نیلوفر، خبازی (یعنی نان کلاغ).

عنب‌الثعلب، گل خطمی	از هریک دو مثقال
عناب، سپستان، آلوی بخارا	از هر یک پانزده عدد
مغز کاجره نیم‌کوفته	ده درم
آب چغندر	پنج سیر

همه را در سی سیر آب بجوشانند تا نزدیک به‌ده سیر آید، صاف کنند و ده درم مقل شیرخشت در آن حل کرده و صاف کرده و پنج درم روغن گاو بیافزایند و به‌دو نوبت شیر گرم حقنه نمایند.

درمان زکام
شربت نیلوفر

صفت آن: گل نیلوفر دریا

در نیم من آب بجوشانند تا به‌نیمه آید و صاف کرده و نیم من قند سفید در آن حل کرده و بجوشانند تا به‌قوام آید.

دیگر شربت زوفا برای سرماخوردگی

پوست بیخ کرفس، پوست بیخ بادیان، بیخ کبر از هریک سه درم

زوفا خورد شده چهار درم

همه را در نیم من آب بجوشانند تا به‌نیمه آید، سپس صاف کرده و نیم من قند در آن حل کنند و بجوشانند تا به‌قوام آید.

درمان سرفه

شراب بنفشه و شراب نیلوفر بخورند و شراب بزرقطونا و کشکاب با سپستان مناسب است و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و نیلوفر باید بوئید، و ضمادی از بنفشه و نیلوفر و برگ بید و تراشه کدوی تر برسینه باید نهاد و حب‌السعال از صمغ بادام یا صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و مغز بادام و مغز کدو و تخم خیار سازند و لعاب بزرقطونا حب کنند و بگیرند:

صمغ بادام	صد درم
جلاب	صد درم
آب	دویست درم
روغن بادام	پنجاه درم

بپزند تا به‌قوام آید و پیوسته به‌کار دارند.

لعاب حب‌الرشاد و لعاب تخم کتان با انگبین بسرشند و قوامی دهند و به‌کار دارند، در شراب زوفا انجیر منقی دانه بیرون کرده و تخم رازیانه و زوفاء خشک و پر سیاوشان و اندکی ایرسا بباید پخت و با عسل بدهند و غذا سپوسات و حسو گندم (حسوّ ـ به‌تشدید

واو نام مایعاتی است که از حبوب و غیر آن درست می‌کنند و به‌طریق قهوه توان خورد) با عسل و خرما و حلبه و انجیر بباید پخت و روغن جلغوزه و روغن حبة‌الخضرا و روغن پسته بیافزایند.

اگر ماده رقیق باشد ـ در کشکاب، عناب و سپستان را بپزند، و کتیرا و جلاب و روغن بادام لعوقی بسازند و به‌قوام آورند و به‌کار دارند و حب‌السعال از کتیرا و نشاسته و رب‌السوس سازند و با عصارهٔ برگ خشخاش حب کنند، و تخم خشخاش را کوفته اندک اندک با قند بدهند سودمند است.

اگر ماده غلیظ و سفت باشد ـ کشکاب با شراب بنفشه دهند و در کشکاب بیخ سوسن و تخم خطمی و اندکی باقلای مقشر و پوست کنده، و اگر بیخ بنفشه پرورده در آب باقلا بدهند نیک باشد.

صفت شراب که سینه و طبع را نرم دارد.

عناب	بیست عدد
سپستان	چهل عدد
مویز دانه بیرون کرده	ده درم
انجیر	پنج درم
بنفشه	پنج درم
پر سیاوشان	پنج درم
بیخ سوسن پوست کنده	ده درم
لسان‌الثور	پنج درم
فلوس خیارچنبر	بیست درم
روغن بادام	چهل درم

بیافزایند. این همه شربت باشد. غذا کشک جو و ماش مقشر و اسفناج و روغن بادام باشد.

برآمدن خون با سرفه

خونی که از گلو آید یا از حنجره و حلقوم باشد، یا از شش و رگ‌های شش و عروق

سینه، یا مری و معده و جگر، و اسباب آن یا با سرفه است که سخت باشد و یا با مبالغه در قی، یا از زخمی و یا از ضجرت و بی‌آرامی و ضربه و سقطه، چنانچه دیوانگان را اتفاق افتد و یا مصروعان را، یا دارو و غذائی تیز خورده باشند، یا به‌زمین خشک بی‌بستر خوابیده باشند، یادر هوائی گرم مقام داشته باشند، یا زالو به‌حلق فرو رفته باشد، یا رگی که یک علت قوی بدان رسیده باشد، شکافته گردد، یا از خلطی که با خون آمیخته باشد و رگ را بشکافد و بیرون آید، یا آماس خونی در سینه و شش و معده و جگر پدید آید یا همه خون از خون پر و ممتلی شود و از غذای همه اعضاء فزون آید، یا خونی که استفراغ آن عادت باشد، چون خون بواسیر باز ایستد.

نشانی‌ها

آنچه از گلو و حنجره باشد ـ خونی باشد بی‌سرفه و بی‌تنحنح باشد (تَنَحنح ـ به‌فتح تا و نون و ضم نون دوم، صدا از سینه درآوردن، صاف کردن سینه و گلو که صدا روشن و صاف بیاید) و برآید.

آنچه از شش باشد ـ با سرفه سخت برآید و کمرنگ و رقیق و با کفک باشد و وجع و درد نباشد و هرچند روز بایستد و باز برآمدن گیرد. آنچه از رگ‌های شش برآید خون کمتر و قوام و رنگش بیشتر بود و کف‌ناک بود.

آنچه از عروق صدر و سینه برآید ـ خون سیاه و غلیظ و سفت و اندک باشد و با سرفه سخت برآید و از کفک خالی نباشد و با وجع و درد بود.

اگر سبب شکافتن تیزی خون باشد ـ با تب بود.

آنچه از امتلای خون و پری آن و گشادی سر رگ باشد خون بسیار قوی و بی‌وجع و درد برآید و از آمدن خون آسودگی پدید آید.

آنچه از آماس شش باشد ـ نشانی‌های ذات‌الریه و سینه پهلو بدان گواهی دهد.

آنچه از معده و سپرز برآید ـ بی‌سرفه است.

بباید دانست که آنچه از سینه برآید و آنچه از شش برآید در آماس خونی بیش از قرحه شش خطرناک است و اگر کسی را از شش خون برآید بیم باشد که ریش گردد و اگر برآید و بایستد و باز برآید نشانی آن بود که قرحه شده باشد.

درمانـ از حرکت بسیار و کارهای سخت و بسیار گفتن و آواز بلند دادن و از خشم و ضجرت و بی‌آرامی و از شراب و نزدیکی و از غذاهای گشاینده چون کرفس و کنجد و خرما و عسل و از شربت‌ها دوری باید کرد و مزاج عضو و اندام را به‌اعتدال باید آورد، و غذا اگر سرفه نباشد از سماق و غوره و زرشک و انار دانه و حماض و برنج و پاچه پخته مناسب است.

اگر سرفه و تب باشد کشک جو و ماش مقشر و کدو و خیار و اسفناج با مغز بادام خورند و پیوسته گل ارمنی در دهان نگاه دارند تا منع و جلوگیری کنند. داروهائی که منع خونریزی می‌کنند، عبارتند از:

لسان‌الحمل تنها یا با گل مختوم یا قرص کهربا و آب برگ خرفه و شادنج و عدس مغسول بهترین دارو است، از یک درم تا دو درم در آب خرفه، و باید که صمغ عربی که تباشیر و گل ارمنی و شادنج مغسول در آن ریزند و صاف کنند و از آن بخورند و برگ لسان‌الحمل و برگ خطمی و آرد جو را بکوبند و با گلاب تر کنند و بر سینه نهند.

صفت داروی نافع برای رفع سرفه خونین:

طباشیر، گل سرخ	از هریک پنج درم
بسد، کهربا، مروارید	از هریک سه درم
گل ارمنی، گل مختوم، شادنج عدسی	از هریک پنج درم
افیون	سه درم
تخم خرفه	پنج درم
رب‌السوس	سه درم
اقاقیا، عصارهٔ لحیة‌التّیس	از هریکی سه درم

همه را بکوبند و بپزند و:

بزرقطونا	بیست درم

کوفته و با آن بیامیزند:

تخم لسان‌الحمل شیرین	دو درم

در آب رازیانه یا در آب اطراف رز یا در عصارهٔ گل یا در گلاب بریزند. اگر تب و حرارتی قوی باشد سه درم کندر با این داروها بیامیزند. در کشکاب میوه‌های قابض کنند چون

حب‌الاس و به و امرود، کندش کوهی و بستانی.

اگر سبب خون آمدن تیزی و حدت ماده باشد که با خون آمیخته بود ـ در کشکاب، کدوی تر و سرطان تازه باید پخت.

اگر علت ترکیدن رگی بود به‌سبب حرکتی دشوار و مانند آن ـ نخست رگ را باید زد تا فشار کم شود و سپس ضماد از خاک کندر و مازو و آرد جو و گرد آسیا و گلنار و پوست انار و برگ مورد و اطراف رز و خرمای قَسْبب کوفته و بیخته با روغن گل و روغن مورد.

ذات‌الجنب ـ شوصه

صفت شرابی نافع:

بنفشه تازه	نیم من
دانه به شیرین	ده درم
کتیرا	بیست درم
تخم خطمی	پانزده درم
بزرقطونا	ده درم

لعاب خطمی را جداگانه بگیرند و بنفشه را در دو من آب بپزند جدا تا به‌نیمه آید و لعاب‌ها و کتیرا را با وی بیامیزند و یک من قند بیافزایند و به‌قوام آورند.

مطبوخ مسهل

عناب	سی عدد
سپستان	چهل عدد
بنفشه خشک	ده درم
فلوس خیارچنبر	پانزده درم

بپزند. و اگر پنج درم لسان‌الثور بیافزایند قوی‌تر باشد.

باب نهم
دستگاه گردش خون
بیماری‌های دل، ضعف قلب

در انواع بیماری‌های دل و قانون درمان ـ ممکن است بیماری دل با ماده و یا ساده و آماسی و یا عروقی باشد، و همچنین ممکن است بیماری با شرکت دیگر اندام‌های تن باشد. آماس‌هائی که در دل پدید آیند بی‌مهلت کشنده هستند از بهر آنکه باعث پراکندگی نسوج و ماهیچه دل هستند و دل را یارای تحمل آن نیست. اما اگر آماس در غلاف دل درآید مهلت دهد و اما جراحت و گسستگی ماهیچه‌های دل درمانش دشوار است و گفته‌اند که هرگاه برگوهر دل بثره و زخم و جراحتی برآید خون از بینی برود که سیاهرنگ است و بیمار را بکشد. بیماری‌هائی که با شرکت همه تن باشند مانند تب محرقه و حاد باعث خفقان و غشی می‌شوند. آنچه با مشارکت دماغ باشد چنان باشد که به‌علت ضعف دماغ اعصابی که به‌ماهیچه‌های سینه و دستگاه دم زدن پیوسته است ناتوان شوند و در نتیجه هوای تازه به‌دل نرسد و هوای دودناک از دل بیرون نشود و بدین سبب خفقان و غشی پدید آید. آنچه با مشارکت جگر افتد، آن است که جگر ضعیف گردد و خون نیک تولد نکند و اعضاء دل بهره تمام نیابد و ضعف دل پدیدار شود و ممکن است در جگر خون ناصالح تولد کند و اندیشه‌ها و غم‌ها ظاهر گردد و یا کاهلی و بی‌نشاطی و کودنی آشکار شود. و ممکن است ناراحتی دل از سوی بدکاری معده باشد و خفقان و غشی ظاهر گردد و یا معده بیمار باشد. ممکن است به‌سبب مجاورت و مشارکت حجاب و

شش، دل بیمار گردد در اثر ذات‌الجنب و سینه پهلو و غیره و دل را دچار بیماری کنند و غش و خفقان تولید شود و روح خفه گردد. ممکن است با شرکت روده‌ها باشد که از روده‌ها کرم کدو و غیره باشد و بخار و سم‌های ایشان به‌دل و دماغ برآید و ضعف و خفقان تولد کند. آنچه با شرکت زهدان و دستگاه آمیزشی حادث گردد چنان باشد که به‌علت مشارکتی که رحم با دماغ دارد عوارض و بخارهای آن و سموم بیماری آن به‌دماغ برسد و از دماغ از راه عروق به‌دل بازگشت نماید و خفقان و غشی آورد.

اما قانون درمان بیماری‌های دل ـ به‌عقیدهٔ قدما دل معدن روح است و شریف‌تر از دیگر اندام‌ها است.

قرص کافور را که از برای مزاج قلب درست می‌کنند با زعفران باید ساخت تا قوت آن را نگاه دارد، یا لسان‌الثور و یا چیزی که مانند آن باشد، و داروهای قلبیه آن است که معتدل‌اند مانند یاقوت و فیروزه و زر و سیم و لسان‌الثور و آنچه حاد است درونج است و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم و زعفران و عود و بهمن سرخ و سفید و قرنفل و بادرنجبویه و تخم آن و بادروج و تخم آن و فرنجمشک و قاقله و کبابه و ساذج هندی و راسن و آنچه به‌اصطلاح قدما سرد است عبارت است از مروارید و کافور و کهربا و صندل و تباشیر و گل مختوم و سیب و ترشی و ترنج و گشنیز خشک. شربت سیب و شربت ترنج و شربت لیمو و شربت ریباس و شربت غوره و شربت انار و دوغ گاوی سود دارند.

خفقان دل

خفقان تپیدن دل است، تپیدنی که به‌احتلاج و لرزش ماند و علت آن ممکن است از اعراض نفسانی باشد چون خشم و اندیشه و فکر بسیار و کارهای ضروری و تنگی نفس، که منفذ و راه هوا که به‌دل رسد گرفته دارد. یا غذاها و شراب‌های تیز و تند یا بوی ادویه و عطریات حاره و تیز و تند یا گرمی هوا و تشنگی یا درنگ در گرمابه گرم.

نشانی ـ عبارت است از تشنگی و سوزش حوالی دل و راحت یافتن از هوای سرد و رنج یافتن از هوای گرم.

درمان ـ اگر فشار خونی باشد اول فصد کنند و در هوای سردخانه باید کرد و ضماد از

صندل و گلاب و کافور باید نهاد و صندل به‌جامه باید زد و شراب صندل و اقراص کافور باید خورد و گلاب سود دارد از برای ضماد کردن برسینه از بهر آنکه منفعت به‌وی زود رسد و بهتر آن است که خانه را خنک سازند و به‌عقیدهٔ قدما منفعت ضمادات حرارت را در دل پنهان سازد و بخار گرما و حرارت تیز را بردماغ دمد و دماغ تیز گردد. عطرها و میوه‌های خنک آماده گردانند و خداوند خفقان خویشتن را با جامه پوشیده دارد تا بدنش سرد نگردد و مسام و خلل و فرج بسته نشود تا گرما به‌داخل میل کند. اگر حرارت بسیار باشد و سینه آماس نماید:

افیون	نیم‌دانگ
تخم لفاح	دانگی و نیم
کافور	یکطسوج
زعفران، مشک	از هریک یکطسوج

ترکیب کنند و بدهند.

اگر تب نکند دوغ گاو سود دارد و غذا ماهی تازه با سرکه پخته و مُزَوَّره (غذای بی‌گوشت و چربی) ریواس و غوره مناسب است و نان در گلاب و شراب ریحان ترید کنند و بنوشند و تحویل به‌هوای خشک بهترین درمان است و اگر قوت ضعیف باشد شربت‌های بسیار سرد نباید داد و اندکی قاقله و کبابه به‌آن بیامیزند و لسان‌الثور بسیار سودمند است.

خفقان نوعی دیگر ـ نشانی آن ـ رنگ بیمار سفید قلعی است و کاهلی و آهستگی در وی آشکار باشد و تشنگی نباشد و از هوای گرم و عطریات و داروهای گرم آسودگی یابد.

درمان ـ اگر علت بیماری پابرجا نشده باشد، شراب ریحانی بسنده است و بوی مشک و عنبر سود دارد و غالیه برسینه مالیدن و دواءالمشک و نوش‌دارو و مفرح گرم سود دارد.

نوع دیگر خفقان ـ نشانش آن است که خداوند بیماری پندارد که دلش در میان آب نهاده باشد. درمان آن مفرح و دواءالمشک باید داد و غذا همچون خداوند صرع باشد.

داروهائی که در این باره سودمند است (برای خفقان دل)

کهربا، جندبیدستر	از هریک، یک درم
تخم فرنجمشک	نیم درم
پوست ترنج	نیم درم

بکوبند و با انگبین بسرشند و بدهند.

صفت داروئی دیگر در این باره (برای خفقان دل)

نعناع، کهربا	از هریک پنج درم
بسد	سه درم
قرنفل	دو درم

شربتی دو درم.

خفقان نوعی دیگر ـ مانند احوال دق باشد.

خفقان نوعی دیگر ـ مانند احوال مالیخولیا است و درمانش درمان مالیخولیا است.

خفقان

یعنی تپیدن دل و سستی آن (ضعف قلب)، نشانی آن خشکی دهان و تشنگی و سرعت نبض و زردی قاروره است.

درمان ـ گلاب با آب سیب و صندل بمالند.

گاهی نشانی آن بزرگی نبض و پری رگ‌ها و سرخی چشم و روی است. گاهی نشانی آن نرمی نبض است و گاهی محکمی آن است.

درمان بوئیدن قشور اترج و عنبر و عود و مالیدن غالیه برسینه است.

قشور ـ یعنی پوست

اترج ـ ترنج است

صفت غالیه:

عنبر	یک مثقال
بگدازند و قند و مشک	از هریک پنج مثقال

بسایند و همه را با پنج درم روغن حب‌البان بسایند.

صفت روغن حب‌البان:

مغز حب‌البان (که به‌پسته غالیه مشهور است) با قند یا چیزی که شاید مشابه آن است پنج درم بکوبند و به‌دستور روغن جوز که در درمان حمق و رعونت گفته شده.

روغن نیلوفر

به‌طریق روغن بادام گیرند و صفت آن در جفاف‌الانف گفته شد.

غشا (غشی)

به‌غشو مشهور است، درمانش ریختن گلاب سرد برروی بیمار است.

درمان ـ شربت سیب و شربت ترنج و شربت لیمو، شربت ریباس و شربت غوره و شربت انار و دوغ گاوی.

راه ساختن شربت‌های گفته شده این است:

رب هریک از اینها را گرفته آنها را با قند یا نبات یا شکر صاف نموده به‌قوام آورند و غوره و ترنج اگر بیشتر شربت کنند شاید و مالیدن صندل سفید با گلاب در محل قلب و خوردن مفرحات مفید است.

مفرحی که صفت آن این است: قلیل‌الدوا و کثیرالنفع است.

تخم خرفه	ده مثقال
تخم گشنیز، گل گاوزبان	از هریک پنج مثقال
صندل سفید سوده، تباشیر، ورق گل سرخ	از هریک پنج مثقال

با شربت سیب و اگر نباشد، شکر سفید یا نبات یا قند، اجزاء را بسرشند و از دو مثقال تا چهار مثقال با عرق بیدمشک و تخم ریحان و قدومه یا تنهائی میل نمایند.

طریق ساختن شربت سیب مانند شربت به است که در هیضه گفته می‌شود.

مفرح دیگر قوی‌تر از مفرح اول ـ همان اجزاء اول را به‌اضافه:

مروارید ناسفته، کهربا، ابریشم مقراض کرده،

زرشک بیدانه، تخم خشخاش سفید	از هریک سه مثقال

مغز هل	دو مثقال
تودری سرخ، عود قماری، بهمن سفید	از هریک، یک مثقال
عنبر	نیم مثقال
ورق نقره	یک مثقال

به‌دستور اول با دو برابر اجزاء شربت سیب یا نبات یا قند به‌قوام آورند و بسرشند و از یک مثقال تا سه مثقال میل نمایند.

مفرح یاقوتی

اکثر پزشکان اتفاق دارند که در تقویت دل و دماغ که با حرارت مزاج باشد مانند ندارد و صفت آن این است:

مروارید ناسفته	شش مثقال
بسد	چهار مثقال
یاقوت	دو مثقال
ورق طلا	یک مثقال
لاجورد (معدنی)	یک مثقال و نیم
لعل	سه مثقال
عنبر	یک مثقال
کهربا	سه مثقال
شب	یک مثقال
طباشیر	هفت مثقال
ورق گل سرخ	چهار مثقال
گل مختوم و اگر نباشد گل داغستان	دو مثقال
گشنیز خشک	سه مثقال
تخم گل سرخ	سه مثقال
سارج هندی، زرنباد، درونج عقربی	از هریک، یک مثقال
عود هندی	سه مثقال

پوست ترنج	سه مثقال
گاوزبان گیلانی	سه مثقال
کافور، عنبراشهب، بادرنجبویه	
بهمن سفید	از هریک دو مثقال
ریوند چینی، تخم کاسنی	از هریک سه مثقال
مشک	نیم مثقال
ابریشم	سه مثقال
آمله مقشر، پوست هلیله کابلی	از هریک بیست مثقال
قند سفید	دو برابر اجزاء
گلاب و شربت سیب، شربت به، آب‌انار	از هریک بیست مثقال

قند و شربت‌ها و آب انار را به‌قوام آورده و اجزاء را سائیده و کوبیده و بیخته بسرشند و از یک مثقال تا دو مثقال میل نمایند.

اگر بدن را تنقیه از صفرا بکند و بعد از آن مداومت به‌این مفرحات نماید، بهتر است.

اما تنقیه بدین نحو است:

که سه روز منضجی ازگاوزبان، بادرنجبویه، گل نیلوفر

سپستان، شاهتره خشک	از هریک دو مثقال
شیرخشت، ترنجبین	از هریک ده مثقال
غاریقون	نیم مثقال

میل نمایند و روز سیم قرص بنفشه مسهل یک مثقال و نیم حب کرده فرو برند و از عقب آن همان منضج مذکور را با سه مثقال پوست هلیله زرد و دو مثقال گل بنفشه و دو مثقال افتیمون و یازده مثقال تمر هندی طبخ داده میل نمایند.

غذاـ در روز مسهل، نخوداب و در روز منضج قیمه شوربا میل نمایند.

اگر با حرارت مزاج آثار غلبه خون ظاهر باشد ـ علامتش همان است که در صداع دموی گفته شد. فصد باسلیق از دست راست بکند و اگر پس از آن نیاز به‌مسهل باشد مانند نوع اول بدهند.

اگر ضعف قلب با آثار غلبه برودت از سیاهی لون بشره و از سیاهی قاروره و بروز درد

و الم همراه باشد ـ علاج آن:

شربت گاوزبان، عرق بیدمشک، تخم فرنجمشک و مفرحات و داروهای قلبی که قریب به‌اعتدال باشند مانند مفرح یاقوتی که در قسم اول گفته شد و مفرح مشهور به‌دوال مشک.

راه ساختن شربت گاوزبان این است:

گاوزبان گیلانی	بیست مثقال
گل گاوزبان	ده مثقال
بادرنجبویه	ده مثقال

در عرق بیدمشک و اگر نباشد در آب بخیسانند و صاف نمایند و پنجاه درم قند سفید به‌قوام آورند. اگر خواهند ورق طلا و نقره و عنبر اضافه نمایند. اگر اجزاء را در آب بخیسانند بهتر است.

اما طریق ساختن دوال مشک این است:

زرنباد، درونج عقربی	از هریک، یک مثقال
مروارید، بسد، ابریشم مقراض شده	از هریک، یک مثقال و نیم
بهمن سرخ و سفید، ساوج هندی، سنبل‌الطیب،	
قاقله، جندبیدستر، اشنه	از هریک چهار دانگ
زنجبیل، دارفلفل	از هریک دو دانگ
مشک	یک دانگ و نیم

اجزاء را کوبیده و بیخته با دو برابر عسل شهد که آتش ندیده باشد، بسرشند. اندازه شربت از یک مثقال تا دو مثقال دوال مشک مخصوصاً هرگاه ضعف قلب با رطوبت معده باشد نافع است.

صفت دوال مشک مر:

افسنتین رومی، صبر سقطری	از هریک هشت مثقال
ریوند چینی	شش مثقال

زعفران، نانخواه، تخم کرفس	از هریک چهار مثقال
ناردین، ساوج، مشک، مرمکی	از هریک دو مثقال
جندبیدستر	یک مثقال و نیم
عسل صاف	دو برابر اجزاء

کوبیده و عسل را به‌قوام آورند و با اجزاء بسرشند. اندازهٔ شربت یک مثقال. در بعضی نسخه‌ها به‌جای ناردین سنبل است و هریک مناسب است. در نسخه بعضی از متأخرین مروارید دو مثقال افزوده شده است و در نسخهٔ اصل نیست و اسطوخودوس و پر سیاوشان اضافه نمایند بدون شیرخشت و مسهل.

ایارج فیقرا	یک مثقال و نیم
غاریقون	نیم مثقال

حب کرده فرو برند و از عقب آن همین منضج را به‌اضافه افتیمون میل نمایند.

اگر معجون نجاح یافته شود در قلع بیماری‌های سوداویه و به‌ویژه تنقیه دل و دماغ بی‌عدیل است و در بیشتر مزاج‌ها سودمند است. باید که در روز اول مسهل به‌قدر سه مثقال یا پنج مثقال از این معجون فرو برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند.

صفت معجون نجاح:

هلیله سیاه، پوست هلیله، پوست هلیله کابلی،	
آمله مقشر، افتیمون	از هریک ده مثقال
بسفایج، اسطوخودوس، تربد سفید	از هریک پنج مثقال
غاریقون	سه مثقال
لاجورد، حجر ارمنی! (سنگی است لاجوردی و	
نرم و از ارمنیه خیزد)	از هریک دو مثقال
سقمونیا	سه مثقال

اجزاء را کوبیده و بیخته با سرکه برابر عسل صاف نموده به‌قوام آورند و بسرشند و بعد از تنقیه شربت بادرنجبویه:

صفت شربت بادرنجبویه:

تخم کاسنی، تخم فرنجمشک، تخم بادرنجبویه	از هریک دو مثقال
گاوزبان گیلانی، گل گاوزبان، رازیانه، بیخ بنفشه، اصل‌السوس	از هریک سه مثقال
پر سیاوشان، بسفایج، افتیمون	از هریک پنج مثقال
بادرنجبویه	نه مثقال

در گلاب و عرق بیدمشک و آب سیب بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند و با شکر سفید یکصد و چهل مثقال به‌قوام آورند.

داءالفیل

یعنی بیماری که ساق پای چون ساق فیل بزرگ شود، نشانیش نبودن زخم و گاهی با جراحت ساق همراه است.

دوالی

یعنی رگ‌های ساق پای بیمار غلیظ و قوی شود و بروی گره گره پیدا شود. نشانیش رنگ سرخ مایل به‌سیاهی آن است و گاهی سفیدرنگ مایل به‌سرخی باشد.

دوالی ـ واریس

بیماری است که عروق ساق و قدم فراخ شود و این بیماری بیشتر بیکان (امیران و بزرگان) و باربران و جمعی را که بسیار برپای ایستند دچار نماید.

توضیح ـ می‌گویند که بیماری واریس ارثی است منتها ایستادن و کارهای زورآور کردن در شدت بیماری تأثیر می‌کنند.

نشانی‌ها ـ رگ‌های سبز پیدا شود که گرد ساق و قدم برآید.

درمان ـ جلابی از روباه تروک (تربک) و عناب و بیخ مهک و نبات خورند، و غذا ماش و مغز بادام و پس از هفته‌ای این عروق را فصد کنند و به‌رفق بمالند تا باریک گردد و ازاری (پوشاک و پارچه و لنگ) برآن پیچند و محکم ببندند و از غذای غلیظ دوری نمایند.

توضیح ـ برای درمان بیماری واریس تجویز بعضی از داروهای مخصوص مناسب

است که سیاهرگ‌ها را جمع می‌کنند و از شدت ورم واریس، که ممکن است در جای دیگر بدن مانند ناحیه مقعد، باشد، جلوگیری می‌نمایند و اگر این روش کافی نباشد و محل واریس زخم شود و یا بیماری شدید و درد سخت باشد به‌دستکاری دست می‌زنند و رگ‌های دچار شده را برمی‌دارند.

داءالفیل ـ الفانتیازیس ـ پاغره

بیماری است که ساق و قدم بزرگ گردد و رنگش دگرگون شود و شبیه به‌پای فیل گردد.

درمان ـ این حب مناسب است:

قنطوریون باریک، تخم حنظل!	از هریک، یک دانگ و نیم
تربد	یک مثقال
کتیرا، مصطکی	از هریک، یک دانگ

بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و بوره و آرد شیلم (گندم دیوانه) و خاکستر کرنب با آب رز برساق بمالند و ساق با زانو را با خرقه‌ای محکم ببندند و از غذاهای غلیظ و کثرت مستی و آویختن پای دوری نمایند.

ممکن است به‌سبب ماده بلغمی غلیظ باشد ـ نشانی آن سفتی و ورم ساق است بی‌گرما و کبودی.

درمان ـ جلابی از بیخ مهلک و رازیانه و گلقند بخورند و غذا نخوداب با شیرهٔ خسکدانه خورند، اطریفل صغیر بخورند و:

فلفل، زنجبیل، کندر	هریک سه درم
قردمانا، کرویا	از هریک چهار درم

بکوبند و با مثل آن قند بیامیزند و دو مثقال یا سه مثقال بخورند و: صبر، کندر، اقاقیا، مر، تخم اسپست بکوبند و با سرکه بسرشند و به‌پای بمالند. از غذاهای غلیظ و بقول و میوه‌های سرد دوری نمایند.

توضیح ـ می‌دانیم که بیماری پاغُرَه (به‌ضم غین و فتح را) در اثر بیماری انگلی مخصوصی به‌نام فیلاریازیس تولید می‌شود (از گروه کرم‌های فیلاریوئیده) و در مناطق

گرمسیر فراوان است و عفونت فیلاریا از راه زیستن کرم بالغ در دستگاه لنفاتیک و بافت پیوند به‌وجود می‌آید. نوع دیگر بیماری در بیماری جذام دیده می‌شود و هرنوع علتی را که راه‌های لنفاتیک را ببندد باعث داءالفیل می‌گردد.

باب دهم
دستگاه میزراه و آمیزشی

فصل نخست
گرده و مثانه و بیماری‌های آن

کم‌کاری‌ها (انواع سوءالمزاج)ـ خوراک‌ها و نوشیدنی‌های گرم، برجامه گرم خفتن، چون سمور و مانند آن، و رنج و ریاضت و ورزش‌های سخت، اینها سبب سوءالمزاج می‌باشند.

سبب سوءالمزاج دیگر ضد اینها باشد و از پس ریاضت و ورزش و گرمابه و ناشتا آب سرد نوشیدن و در زمین سرد خفتن در تولید بیماری تأثیر می‌کنند.

نشانی‌هاـ خداوند گرده گرم را رنگ ادرار زعفرانی و گنده باشد، و تشنگی غالب بود و ادرار را بسیار نگاه نتواند داشت و شهوت نزدیکی بیشتر گردد و از گذشتن آب، مجرای ادرار را آگاهی بود.

ادرار خداوند گرده سرد سفید باشد و شهوت نزدیکی باطل شود، و پشت ناتوان گردد مانند پشت پیران.

درمانـ در مزاج گرم ـ آسایش جویند و شربت‌ها و مالیدنی‌ها و ضمادهای خنک به‌کار دارند.

در سرد مزاج ـگوارش زیره مناسب است و حقنه و شوربا و زیره و کبوتربچه با روغن پسته یا روغن دنبه سودمند است.

لاغری و ناتوانی گرده

سبب لاغری گرده بسیاری جماع و نزدیکی باشد و بسیار خوردن داروها کـه ادرار بول کنند و مدر باشند و سوءالمزاج سرد و کمکاری خشک و گرم.

سبب ضعف گرده انواع کمکاری‌ها و سوءالمزاج است و آماس و تولد سنگ و جماع بسیار.

نشانی‌ها ـ نشانی لاغری گرده ـ آن است که شهوت جماع و نزدیکی نباشد و پشت ضعیف بود و طاقت رنج ندارد و ادرار بسیار آید و سفید باشد و باشد که چشم ضعیف گردد و سردرد پدید آید و ادرار را نگاه نتواند داشت و کمرگاه سرد باشد.

نشانی ضعف گرده ـ ادرار غسالی بود و باشد که همراه آن ترشحی غلیظ آید و اگر بنهند ته‌نشین گردد، و برسر ادرار چیزی همچون کف دریا پدید آید، و آن نشان قـوت اورده باشد و اگر اورده ضعیف بود هیچ رسـوب نکـند و گـاه بـاشد کـه ادرار پیش از گواریدن غذا آید به‌رنگ آب باشد و پس ازگوارش غذا غسالی بود.

درمان ـ داروی لاغری گرده ـ نان، پیه آکنده از مغز بادام و فستق و حبه‌الخضرا و لک مسغول و جلغوزه و اندکی زنجبیل در وی بسرشند با اندکی تخم رازیـانه سـود دارد و گوشت کوفته با پیه بط و پیه مرغ و پیه گرده پخته و گشنیز خشک و رازیـانه و زنـجبیل افزوده مناسب است و حقنه با طبیخ سر بره و گوشت کبوتر بچه و روغـن دنـبه بسـیار موافق است و غذا ـ هریسه و پاچه و تخم مرغ نیمبرشت و حلوا که از تخم خشخاش و مغزها ساخته باشند با مغز تخم خیار بادرنگ سود دارد. طعام‌ها باید که میل به‌خنکی داشته باشند.

داروی ضعف گرده ـ هرگاه که ادرار غالی باشد (غالی فراوان و بسیار) از نزدیکی و گرمابه و ریاضت و ورزش دور شوند و آسایش کنند و رب سیب و به و شراب مورد و پست جو و پست گندم و قرص تباشیر مناسب است.

غذا ـ عدس با آب سماق و آب غوره و مغز تخم کدو و مغز خیار و تخم خشخاش و مغزهای دیگر و لک مغسول و رازیانه با سماق سود دارد و اسفیدباجها.

گل ارمنی و مختوم	از هریک ده درم
کفک	سه درم

قسط	هفت درم
خرنوب و برگ مورد	از هریک دو درم

جوز سرو و انار پوست، گل سرخ در آب پخته و در آن نشینند و در آخر شیر شتر دهند با فلونیای فارسی و رومی و قرص‌های گلنار با شیر شتر قوت دهند و این با ادویه باقی خون باز دارد و از چیزهای شور و تلخ و تیز پرهیز کنند.

نفخ گرم در حوالی گرده

تعریف ـ هرگاه بادی در حوالی گرده باشد، و در کمرگاه دردی باشد که به‌بالا و شیب آید و گرانی کند.

درمان ـ

اقاقیا، مامیشا (مامیثا)	از هریک نیم درم
نوشادر	یک دانگ
صبر	یک دانگ
زعفران	نیم دانگ
اشنان	مثل هم

کوفته و بیخته و با روغن زنبق بمالند و زالو برروی ران افکنند.

حرقه‌البول ـ سوزش ادرار ـ سوزمیزی

سوختن مجرای ادرار در وقت بول ـ سبب آن اگر حدت و مخالط صفرا باشد، علامتش تندی و رنگینی بول است و نیامدن چرک با بول و نیامدن چندی ازعلائم نخاله با بول.

درمان: خوردن شیرهٔ تخم خیار، شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم کدو از هریک دو مثقال با لعاب بزرقطونا و سه مثقال شربت بنفشه و اگر یافته نشود نیم مثقال یا یک مثقال قرصی که معروف است بربنادق البزور. اگر شربت بنفشه یافته نشود، ماءالشعیر به‌تنهائی کافی است.

صفت بنادق‌البزور این است:

مغز تخم خربزه گرمک ده مثقال
مغز تخم خیار پنج مثقال
رب‌السوس، خشخاش سفید، مغز تخم کدو،
بزرالبنج، تخم خرفه، تخم خطمی، مغز بادام مقشر،
کتیرا، نشاسته، گل ارمنی و تخم کرفس از هریک دو مثقال

کوبیده و قرص سازند.

غذا ـ آش زرشک و آش تمر و بنوماش باچلاو زردهٔ تخم‌مرغ و جمله مبردات دوائیه و غذائیه نافع است.

اگر سبب آن قرحه مثانه بود ـ علامتش بدبوئی بول است و آمدن چرک با سوزش و آمدن چیزی چندین است با بول مانند سبوس گندم، بعضی اوقات خارش و وجع در مجرای بول از ناحیه قضیب از مقعد تا سرقضیب احساس می‌شود. گاه باشد که قرحه از این مجرا باشد و گاه باشد که ورم در قضیب حادث گردد، اگر سبب آن جوشی باشد در مثانه یا مجرای بول که آن را جرب مثانه گویند، علامتش همان علامات است سوای آنکه در قرحه دفع شدن چرک بیشتر است تا در جرب مثانه و گاه باشد که رطوبتی سیلان می‌کرده باشد و گاه باشد که قبل از خون دفع می‌شده باشد و بالجمله چرک بی‌جهت مختص قرحه است. در سایر نشانی‌ها قرحه و جرب با هم شریکند و درمان نیز یکی می‌گردد در آنچه گفته خواهد شد.

درمان ـ در هریک از جرب و قرحه مثانه، از قرحه ترک حیوانی ضروری است و خوردن ماءالشعیر با بنادق‌البزور و شربت بنفشه و لعاب بزرقطونا با مبردات مذکوره و بنادق‌البزور و بالجمله آنچه در نوع اول گفته شد. در قرحه و جرب چکانیدن شیر دختر با سفیدهٔ تخم‌مرغ یا شیاف ابیض و بدون آن چکانیدن گل سرشوی با شیر دختر و سفیدهٔ تخم‌مرغ و فتیله به‌آنها غلتانیدن و در قضیب گذاشتن و استعمال شیافی که در رفع سوزش مفید است و از اسرار مکنونه است و صفت آن این است:

فضله موش، فضله ملخ از هریک دو مثقال
شیرخشت یک مثقال

انزروت «دم‌الاخوین» صمغ عربی «نشاسته از هریک دو مثقال، اجزا را کوبیده نرم» با

شیر خمیر کرده شاف‌های بلند و باریک بسازند و مکرر در مجرای بول گذارند. مالیدن گل سرشوی با عرق بید یا آب برقضیب نافع است و مسکن سوزش و خارش است. و در قرحه و جرب مثانه قرص کاکنج مناسب است.

صفت قرص کاکنج

خشخاش کاکنج	از هریک ده مثقال
مغز تخم خیار، مغز بادام مقشر، رب‌السوس،	
نشاسته، صمغ عربی، کتیرا، دم‌الاخوین، کندر	از هریک پنج مثقال
تخم کرفس، بزرالبنج، گل ارمنی	از هریک نه مثقال
افیون	یک مثقال

اجزا را کوبیده و قرص سازند، به‌قدر یک مثقال از این را با ماءالشعیر یا شیره تخم خیار و شیره تخم کدو و شربت بنفشه از هریک سه مثقال بنوشند قرحه به‌اصلاح آمده و رفع شود.

در اواخر حمام پی در پی رفتن سودمند است و خوردن شیر الاغ به‌دستوری که در تب دق گفته می‌شود در اصلاح قرحه مثانه آزموده است. برای دفع سوزش بول در همهٔ انواع قضیب را در میان آب گرم گذاشتن و در آب گرم بول کردن بسیار مفید است و شربت خشخاش با لعاب بهدانه بسیار نافع است. مجامعت در اوایل زیان‌بخش و در اواخر نافع است.

اگر بعد از تدابیر نامبرده قرحه باقی باشد شیافی که صفت آن این است استعمال نمایند: (برای سوزش ادرار)

سفیداب قلع، انزروت، دم‌الاخوین، نشاسته، صمغ عربی، اجزاء را نرم کوبیده با شیر الاغ یا آب خمیر کرده و شیاف ساخته به‌کار برند که نافع و آزموده است.

(گرچه در صفحات پیش یادآوری کردیم در زمانی که این داروها را به‌کار می‌بردند از داروهای آنتی‌بیوتیک که هرروز نوعی از آن به‌بازار عرضه می‌شود کسی اطلاع نداشت و شاید با خود بگوئیم که این داروها قدیمی شدند و باید به‌دور انداخت ولی به‌عقیدهٔ این جانب این داروها را باید مطالعه نمود و بعد کنار گذاشت زیرا شاید داروهای جالبی در

خلال این‌ها پیدا گردند و به‌راستی مفید باشند).

حصلة‌الکلیه

یعنی سنگ گرده، نشانی آن ظهور رگ‌های سرخ یا سبز یا زرد در پوست و در ناحیه گرده که چون ناوک تیرک زند.

درمان ـ بیمار هرروز ناشتا خاکستر چوب تاک را در آب خنک کرده و بخورد.

ریح‌الکلیه

یعنی باد گرده، نشانی آن جابه‌جا شدن درد از جائی به‌جائی دیگر.

درمان ـ هرروز به‌ناشتا ماء احول بخورد.

صفت ماءالاحول

در درمان فالج گفته شد.

ضعف‌الکلیه

یعنی ضعیفی و ناتوانی گرده، نشانیش آن است که ادرار غلیظ باشد و رنگ آن مانند آبی بود که در آن گوشت تازه شسته باشند. (غسالی)

درمان ـ فلونیای فارسی (فلونیا)

صفت فلونیای فارسی

فلفل، بزرالبنج	از هریک بیست درم
جندبیدستر	یک درم
افیون	ده درم
زعفران	پنج درم
سنبل، عاقرقرحا، فرفیون	از هریک دو درم
زرنباد، درونج عقربی	از هریک نیم درم
مشک، مروارید ناسفته	از هریک نیم مثقال

همه را بکوبند و بپزند و با نیم من عسل سرشته هربامداد دانگی از وی غلوله کنند و فرو برند.

ورم‌الکلیه

یعنی آماس کرده، نشانیش تب تیز و پری رگ‌ها و گاهی تب تیز و فراشا (فَراشا به‌فتح فا، حالتی که پیش از عارض شدن تب در انسان پیدا گردد، لرزه، خمیازه، قشعریره فراشیدن مصدر است واژهٔ فارسی است) و بی‌خوابی و زردی ادرار است و گاهی گرانی کمر و کمردرد، و گاهی کاهش ادرار می‌باشد.

قرحه‌الکلیه

یعنی ریش گرده، نشانیش پیدا شدن ریم و خون و پیدایش قشور و پوسته در ادرار است.

ورم‌المثانه

یعنی آماس مثانه، نشانی آن در همهٔ اقسام دشوار میزی و دشوار آمدن ادرار است و گاهی تب دائمی و درد عانه و گاهی تب تیز و هذیان و درد زهار بروجهی که گوئی سوزن می‌زنند و دشوار آمدن بول است.

حصاةالمثانه

یعنی سنگ مثانه، نشانی آن پیدایش رگ‌های سفید یا خاکستری رنگ است.

درمان ـ حجرالیهود.

طریق اختیار حجرالیهود

تخم خطمی، تخم کرفس، سنبل　　　　از هریک دو مثقال

در پانزده سیر آب بجوشانند تا نزدیک به‌پنج سیر آید، صاف کنند و دو مثقال نبات یا قند سفید و یک مثقال تخم آلو در آن حل کنند و یک درم حجرالیهود کوبیده بیافزایند و نیم

گرم بیاشامند.

غذا ـ نخوداب خورند.

قرحه‌المثانه

یعنی ریش مثانه، نشانی آن بیرون آمدن ریم و خون و خروج چیزهائی که مانند سبوس باشد و سوزناک و بدبوئی ادرار است.

درمان ـ شربت ریواج

صفت شربت ریواج (ریباس):

قند سفید	یک من
آب	نیم من

بجوشانند تا غلیظ گردد و سپس:

ریواج	سه سیر

بیافزایند.

رب ریواج

به‌دستور رب بهی گیرند و صفت آن در درمان زحیر گذشت.

صفت مدخل:

تخم خیار، مغز تخم بادرنگ، مغز تخم خربزه	از هریک پنج درم
گل ارمنی، گل مختوم، کتیرا، نشاسته و شلغم،	
تخم خرفه، تباشیر	از هریک، یک درم
ریوند چینی	یک درم و نیم

همه را بکوبند و بپزند و هربامداد دو مثقال از وی باده مثقال از شربت ریواج آمیخته و بخورند.

ریح‌المثانه

یعنی باد مثانه، نشانی آن در دو دشوار میزی و نبودن گرانی.

درمان ـ ماءالاحول و روغن بید انجیر

صفت ماءالاحول

در درمان باد کلیه (ریح‌الکلیه) گذشت.

روغن بید انجیر

مغز بید انجیر	پنج سیر
با کشمش یا چیزی مشابه آن باشد	پنج درم

بکوبند و به‌طریق روغن حب‌البان که در درمان خفقان گذشت روغن کشند.

جرب‌المثانه

یعنی گر مثانه، نشانی آن خاریدن مثانه و بدبوئی ادرار و سوزاک است.

درمان ـ لبن‌الاتان (شیر خر) است.

خلع‌المثانه

یعنی از جا رفتن مثانه، نشانی آن دشوار میزی پس از وقوع سقط یا ضربه برپس پشت است.

درمان ـ خاکستر حلقوم خروس.

کیفیت خوردن خاکستر حلقوم خروس

هربامداد یک درم از وی را سائیده و سی درم آب نیم گرم بخورند.

تقطیرالبول

یعنی چکمیزی (چکیدن ادرار)، نشانی آن سفیدی ادرار است و نفرت از چیزهای سرد.

درمان ـ مثرودیطوس را هرروز به‌ناشتا بخورند.

صفت مثرودیطوس

مرمکی، کتبره (کتیره)	از هریک هشت درم
مقل ازرق	هفت درم
اشق (که در درمان طحال گفته)	پنج درم
مصطکی، صمغ عربی، افیون، اقاقیا	از هریک چهار درم
و سکبینج	سه درم

در پانزده سیر شراب کهنه حل کرده و:

غاریقون به‌صافی گذرانیده	دو درم بیافزایند
زعفران، زنجبیل، دارچینی	از هریک دو درم
سنبل، خردل سفید، عود بلسان، اسطوخودوس،	
از خر، قسط، انجدان، تخم کرفس رومی،	
دارفلفل، جند بیدستر، سعد، سازج	از هریک هشت درم
فلفل سفید، عنبر، بید، تخم زردک دشتی	از هریک هفت درم
سیربری، اکلیل‌الملک، جنطیانا	از هریک هفت درم
سداب	دو درم
سنبل رومی، تخم کرفس کوهی، کراویا،	
بادیان، گل سرخ، پودنه دشتی	از هریک سه درم
غاریقون، بیخ از خر، تیره سقنقور یا خصیة‌الثعلب	از هریک چهار درم

کوفته و بیخته، همه را آمیخته و با یک من عسل سرشته و هربامداد یک درم غلوله‌ها کنند و فروبرند.

کراویا ـ به‌معنی کراویه است که زیره رومی باشد و آن را نانخواه نیز گویند.

عسرالبول

یعنی دشوارمیزی یا دشوار آمدن ادرار، نشانی آن نبودن تشنگی و تیز جستن نبض و سفیدی رنگ ادرار است.

درمان ـ بوره ارمنی در احلیل نهد.

اِحلیل ـ به‌کسر همزه و لام، مخرج بول در انسان و سوراخ نره و آلت مردی در انسان

سوراخ قضیب و نوک قضیب:

حرقه بول

یعنی سوزاک، ممکن است از ریش گرده باشد و یا از خود آلت، که خاصه مردان است.

ضعف‌الباه

یعنی کاهش قوت مجامعت و نزدیکی، نشانی آن دشواری بیرون آمدن منی است.

درمانـ مغز سر گنجشک و تخم حمام (کبوتر)، عصفور گنجشک است.

کثرت‌الاحتلام

یعنی بسیاری انزال در خواب، نشانی آن فسردگی و ضعف مزاج است.

درمانـ زیره، زنجبیل، خوردن غذاهای خشک و گرم، پرهیز از غذاهای سرد و تر و خوردن فرخ حمام.

فرخ حمام ـ کبوتر بچه است.

یابس حار (خشک و گرم) ـ مانند زنجبیل.

بارد و رطب ـ سرد و تر، مانند خرفه.

فصل دوم
دستگاه آمیزشی

ورم‌الخصیه

یعنی آماس خصیه، نشانیش سرخی آماس و گاهی زردی آن است.

قرحه‌القضیب

یعنی ریش ذکر و آلت

درمان ـ تک (مرداسنگ)، سرکه، موم در روغن گل، حب رمانی مرهم کنند.

صفت مرهم نامبرده

موم کافوری ده درم

در سی سیر روغن گل و پنج درم سرکه حل کرده و حب‌الرمان: نار بریان کرده، مرتک از هریک هفت درم کوفته و بیخته بیافزایند تا مرهم گردد.

معظمات آلت (ذکر)

یعنی چیزی که آلت را بزرگ کند.

درمان ـ به‌کار بردن زفت و گذاشتن آن روی آلت و یا مالیدن علق و خراطین.

چگونگی گذاشتن زفت برقضیب

آن را با آفتاب یا با آتش نرم کنند و بچسبانند.

چگونگی مالیدن علق که زالو است و خراطین که کرم گل‌خوار است در سایه بگذارند تا خشک گردد، سپس بکوبند و بپزند و با روغن زنبق یا کنجد سرشته و هربامداد و شام بمالند.

روغن زنبق

به‌دستور روغن نیلوفر گیرند و صفت آن در درمان خفقان گذشت.

ضعف قوه مجامعت ـ ناتوانی جنسی

به‌عقیدهٔ قدما این ضعف از ضعف دل و دماغ و جگر ناشی می‌گردد و در نتیجه آن ضعف آلت و راه‌ها و اوعیه منی می‌باشد.

اگر دماغ و اعصاب ناتوان گردند، لذت نزدیکی را نیابند و آرزو کمتر باشد. اگر سبب ضعف دماغ و اعصاب سوءالمزاج و بدکاری و یا کم‌کاری باشد، قوت این کار در زمستان ضعیفتر باشد و چیزهای سرد زیان دارد. ممکن است نوعی دیگر از ضعف دماغ باشد که گرمابه و مستی زیان دارد (به‌قول قدما سوءالمزاج تر در برابر سوءالمزاج سرد از نوع پیش).

اگر سبب گرمی باشد در زمستان نیرو و قدرت بیشتر باشد.

اگر سبب ضعف خشکی باشد ـ نزدیکی زیان دارد و از وقوع وقاع و جماع ضعف بسیار حاصل شود و چیزهای ترناک سود دارد.

اگر سبب، ضعف دل باشد و روانی ـ شرم و ترس غالب بود و شهوت نیز تمام نبود و در میانه کار فرو ماند.

اگر سبب ضعف جگر باشد ـ منی اندک بود و آرزوی آن کار کم باشد.

اگر با ضعف جگر، معده و گرده هم ضعیف باشند، ضعف آن قوه بسیار باشد.

اگر سبب ضعف، آلت و راه‌های منی باشد ـ در کار بسیار سست باشد، اما برودت غالب باشد، قضیب و آلت و خایه کوچک باشند و در کار ناتوان.

اگر تری غالب بود منی بسیار باشد و رقیق و حرکت و جنبیدن ضعیف و آلت سست.

اگر گرمی و خشکی غالب بود منی اندک بود و غلیظ و زرد و بر زهار موی بسیار بود و

برجماع حریص باشد لیکن بسیار نتواند کرد.

اگر گرمی و تری غالب بود ـ منی بسیار باشد و به‌قوام معتدل و سفیدرنگ و آرزوی جماع معتدل باشد و بسیار تواند کرد و مضرت آن کمتر پدید آید.

اگر سردی و تری غالب بود ـ منی رقیق و کبود بود و آرزوی جماع کمتر بود و قضیب سست باشد و برزهار موی کمتر بود و باشد که سردی و تری غالب بود و قضیب لاغر شود و منی بی‌نعوظ بیرون آید و آن فالج آلت است و درمان دشوار باشد.

اگر تری به‌اعتدال باشد و گرمی غالب بود خصیتین و خایه‌ها بزرگ هستند و برقضیب رگ‌های بزرگ پیدا گردد و برجماع حریص بود و زود بالغ شود.

(توضیح ـ این بود نظریه قدما دربارهٔ ضعف آلت و نزدیکی که آن را به‌چند قسم تقسیم می‌کردند. امروز می‌دانیم که دستگاه تناسلی و آمیزش را بیضه‌ها و ترشحات درونی آن و راه‌های منی و اعصاب شبکه ساکره و سمپاتیک و پاراسمپاتیک و مغز و یک عده عوامل دیگر مانند عوامل روانی و هورمونی اداره می‌کنند و بیماری و کمکاری و یا بدکاری و یا کمبود هریک از آنها باعث ضعف جنسی و قوای آمیزشی می‌گردد و قدما آثار این ضعف را خوب می‌دانستند و چون از وجود این مراکز و به‌خصوص از وجود هورمون‌های جنسی بی‌خبر بودند به‌ناچار به‌انواع سرد و گرم و تر و خشک و یا مخلوطی از این‌ها تقسیم کرده و نتیجه‌گیری می‌کردند و نباید به‌آنها ایراد گرفت و ما هم نظریه آنها را بی‌کم و کاست بیان کرده‌ایم. ناگفته نماند که وقتی دستگاه آمیزشی درست کار می‌کند که دستگاه‌های مهم دیگر بدن تندرست باشند مانند قلب و جگر و خون و اعصاب و غیره).

باید دانست که نعوظ دو نوع است: یکی انجرارمنی باشد (راست شدن آلت) که باد گیرد و عصب‌ها و رگ‌های آلت از آن پر گردد و قضیب سخت شود و تا از جماع فارغ نشود از آن باد خالی نباشد.

(**توضیح** ـ می‌دانیم که آلت از اجسام غضروفی شکلی به‌نام کور ـ کارورنو تشکیل شده و به‌هنگام برآمدن آلت و نعوظ این دریاچه‌های کوچک پر از خون می‌شوند و آلت راست می‌گردد و ستبر، و پس از آمدن منی و پایان جماع به‌حال اول خود برمی‌گردد).

دوم ـ بادی است که پس ازگوارش غذا در خواب پدید آید از بهر آنکه غذا در خواب

بگوارد و از وی بخاری برخیزد و باد شود و آن باد همراه کیلوس به‌جگر آید و از جگر به‌گرده و اوعیه منی آید و برگ‌ها و عصب‌های قضیب فرود آید و فرو رود و قضیب را برانگیزاند چنانکه کودکان خورد را در خواب قضیب برمی‌خیزد، به‌ویژه در آخر شب و به‌این باد اعتماد نشاید برای آنکه به‌حرکت بیداری تحلیل پذیرد و اگر به‌جماع مشغول شود به‌حرکت و حرارت جماعی رود، تحلیل پذیرد و قضیب در میانه کار سست شود. (توضیح ـ شاید از اینکه پس از غذا قوت جنسی بیشتر باشد رسیدن مواد لازم غذائی به‌بدن است و تحریک و ترشح هورمون‌های لازم و یا احیاناً تحریک اعصاب مربوطه جنسی و اما علت برخاستن آلت در خواب و به‌خصوص در آخر شب بیشتر مربوط به‌جمع شدن و فشار ادرار در داخل مثانه است که آلت را برمی‌خیزاند به‌ویژه در کودکان. اما تغییر در وضع تعادل اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک را به‌هنگام خواب نباید از نظر دور داشت. ممکن است نظریه قدما دربارهٔ برخاستن باد غذا در خواب و رسیدن آن به‌کیلوس و همراه آن به‌جگر و از جگر به‌گرده و سپس به‌راه‌های منی و سپس به‌رگ‌ها و اعصاب قضیب چیز دیگر باشد و ما از آن بی‌خبریم).

درمان ضعف جنسی

اگر سبب ضعف دماغ و اعصاب باشد ـ دماغ را به‌بوهای خوش باید قوت داد.

اگر سبب ضعف دل باشد ـ یا ضعف جگر یا گرده و معده ـ نخست آن عضو بیمار را درمان باید کرد، سپس به‌درمان قضیب باید پرداخت و با غذاها و معجون‌ها و مالیدن‌ها که موافق مزاج هرشخص باشد، کمک باید گرفت و در این باره بیشتر برغذا باید پرداخت تا چیزهای دیگر، از برای آنکه به‌عقیده قدما قوت جماع از غلبه باد و آب است و غذا هم مادهٔ آب و هم فاعل آن می‌شود. از داروها، گرچه بعضی را زیاده کند اما زیادتی غذا بیشتر است. دیگر باید اندازهٔ دارو اندک باشد و قوتش قوی‌تر از طبیعت، و طبیعت از چیزی که (غذائی که) به‌اندازه اندک بود و به‌قوت نیرومندتر بهره تمام از وی به‌دست نخواهد آورد و در آن دخل و تصرف سودمند نتواند کرد. اگر مزاج سرد باشد به‌قوت قوی‌تر بود و بهرهٔ تمام از وی به‌دست نخواهد آورد و در آن تصرف سودمند نتواند کرد و منی فسرده را شاید که به‌دوا و دارو به‌جنبش آورند و نیروئی بیابد، ولی در غیر این مزاج

به‌دارو دلخوش نباید بود. هرخوراکی که در وی سه حالت باشد از بهر این کار سودمند است:

۱ـ غذای بسیار دهد

۲ـ بادانگیز بود

۳ـ میل به‌گرمی داشته باشد

اگر این سه حالت در یک غذا یافت شود، در غایت خوبی است و اگر نباشد دو یا سه چیز ترکیب باید کرد تا هرسه معنی به‌دست آید مانند نخود و لوبیا و گزر و شلغم و آنچه بدین ماند و آنچه در یک معنی یا دو حاصل است چون باقلا و پیاز.

اما باقلا غذا بسیار دهد و در وی رطوبتی فزونی هست که از وی بخار و باد تولید گردد، لیکن در وی حرارتی نیست که از آن رطوبت بادها برانگیزد، پس اگر چیزی چون فلفل و زنجبیل و شقاقل، با وی ترکیب کنند هرسه معنی به‌دست آید و پیاز گرم و تر است و بادانگیز لیکن غذا اندکی دهد، و اگر آن را با گوشت پخته بره یک ساله یا گوشت میش جوان یک ساله نازاده ترکیب کنند، هرسه معنی به‌دست آید، و زردهٔ تخم‌مرغ و مغز سر بره و مغز سر مرغ و مغز استخوان‌ها و مغز گنجشک غذا دهنده و تری فزاینده است. اگر مغز استخوان و مغز گنجشک با نعناع با اندک زنجبیل و نمک به‌کار دارند هرسه معنی به‌دست آید به‌ویژه نعناع که در وی قوتی است که دستگاه آمیزشی را برکار و فعل خویش یاری دهد و گزر و شلغم و جرجیر هرسه به‌یکدیگر نزدیکند و درسه، حرارت و غذا دادن و رطوبت فزونی هست، لیکن جرجیر کم غذا است و حرارتش از گزر و شلغم بیشتر و گندنا گرم و تر است و غذا دهنده است و اگر با زردهٔ تخم‌مرغ مرکب شود، غذای شایسته دهد و انگور شیرین رسیده غذا بسیار دهد و قوتش از قوت گزر و شلغم و آنچه گفته شده بیشتر است و هلیون و حرشف (کنگر) و بادام شیرین و گردکان و فستق و فندق و جوزهندی و حب‌الزلم و شیر تازه و حلبه و کبوتر بچه و مرغابی (بط) و خایه مرغ و خایه خروس و جگر مرغ و انگبین با روغن گاو و کباب و برنج با شیر و انجیر و مویز در این باب سودمنداند.

اگر هربامداد یک مشت نخود خام در آب آغشته بخورند قوتی تمام دهد، و اگر سرد مزاج فلفل و زنجبیل بخورد بهتر باشد و قوتی تمام دهد، و قلیه نرگس و گندنا و نخود و

نمک با زنجبیل آمیخته باشد و زردهٔ تخم‌مرغ داخل کنند بهترین غذاها است و ماهی تازه بریان کرده با پیاز خام سود دارد و مغز بادام و فستق و فندق و جوز هندی و تخم خشخاش سفید و شقاقل و مغز جوز و انجیر خشک سفید راستار است بکوبند و کفک خشک کرده و سوده سه وزن همه هربامداد سه وقیه در شیر تازه بجوشانند فربه کند و (به‌ظاهر کفک باید کعک باشد که یک نوع نان است) قوت جماع را بیشتر نماید و جوان مرغ که غذایش نخود و مغز پنبه‌دانه و لوبیا و باقلا و مغز تخم معصفر باشد سود دارد.

گفته‌اند که اگر کسی پیوسته گوشت گنجشک بخورد و به‌جای آب شیر بخورد پیوسته قضیب او سخت باشد. (توضیح ـ باید گفت که در این زمان کشتن حیوانات و پرندگانی مانند گنجشک به‌خاطر تقویت جنسی چندان پسندیده نیست).

همچنین نخود سیاه در آب جرجیر (تره‌تیزک) تر کنند و در سایه خشک نمایند، سپس بازتر کنند و سپس خشک نمایند تا سه بار سپس بکوبند و با مانند آن فایند بیامیزند و با روغن حبة‌الخضرا بسرشند و هربامداد به‌اندازهٔ جوزی بزرگ بخورند و از پس آن سه وقیه شبیذ بخورند و روغن فرفیون بمالند سود دارد.

در سرعت انزال

اگر این بیماری از گرمی و تیزی منی باشد، به‌هنگام بیرون آمدن همه مجرا را بسوزاند و زود بیرون جهد، و اگر از خامی و سستی آلت بود قوام آن رقیق بود و رنگش سفید و هنگام بیرون آمدن حرارت آن ظاهر نشود و جهنده نباشد.

درمان ـ آنچه از گرمی و تیزی بود مربوط به‌منی، شربت‌ها و غذاها و ضمادهای خنک به‌کار برند چون آب تخم خرفه و سکنجبین و آنچه بدین ماند و در آب سرد نشستن و در طبیخ عوسج و مورد و گل و گلنار و سماق و ثمره الطرفا سود دارد و آنچه از خامی منی باشد داروها و معجون‌های گرم و طعام‌ها با عسل سود دارد و در همه طعام‌ها سداب و سعتر و نعناع به‌کار دارند.

ضعف باه و قلت قدرت در برابر جماع

اگر علت آن ضعف قلب و دماغ باشد علامتش وجود ضعف و ناخوشی قلب و دماغ

است و شدت و ضعف آن با شدت و ضعف ناخوشی متناسب است.

درمان ـ نخست باید تقویت قلب و دماغ، به‌نحوی که در ضعف قلب گفته شد، بکند و سپس داروها و غذاهائی که گفته خواهد شد، را به‌کار برد. شیخ‌الرئیس می‌گوید: هرگاه سبب ضعف باه ضعف قلب باشد علاج آن تنها به‌مترودیطوس نمی‌رسد، بلکه در هرضعف باهی که منتهای آن حرارت مزاج نباشد، انفع از هرداروی دیگر است.

اگر سبب آن حرارت مزاج باشد نشانی آن علامات غلبه حرارت است و علامات دیگر نفع بردن از مبردات است.

علاج ـ مبردات است مثل شیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین ساده و دیگر مبردات به‌حسب هرمزاج.

غذا ـ زرشک و آش انار ترش و گوشت بره و بزغاله و مغز کله و ماهی تازه که پخته گرم تناول فرمایند و هندوانه و شفتالو و خیار و امرود و آبغوره و ماست و دوغ و عدس و ذرت بو داده و زرده و سفیدهٔ تخم‌مرغ.

اگر حرارت به‌افراط نباشد، شیره تازه شکر یا دواءالترنجبین مفید است.

دواءالترنجبین

شیر تازه جوشیده با ثلث آن ترنجبین پاک بجوشانند. پانزده مثقال میل نمایند.

غذا ـ که بعد از این گفته خواهد شد چندان حرارت نداشته باشد.

هرگاه ضعف باه به‌علت حرارت مزاج باشد معالجه معاجین و دیگر مبهیات حاره مضر است، بلکه اکتفا برغذائیه در این نوع بهتر است که بعد از این گفته خواهد شد که چندان حرارت نداشته باشد و همچنین آنچه از تدبیر غیردوائیه و غذائیه که گفته خواهد شد، سودمند است.

اگر سبب آن حرارت مزاج نباشد، بلکه قلت منی در بدن یا قلت نفخ یا استرخای آلت باشد ـ علامات آنها حرارت مفرط است و انتفاع به‌مبهیات دوائیه و غذائیه و دیگر علاج آن به‌نحوی است که گفته می‌شود.

اما معجون‌هائی که مفرح می‌باشند و در تقویت قلب و دماغ بی‌نظیر می‌باشد و به‌غایت مقوی باه هستند عبارتند از:

صفت آن:

بهمن سرخ و سفید، تودری سرخ و زرد، سورنجان،
دارچینی، مغز گردو، نارجیل، مغز پسته، مغز بادام،
مغز فندق، مغز تخم خربزه، تخم خشخاش سفید،
مغز جلغوزه — از هریک پنج مثقال
تخم شلغم، تخم گندنا، تخم پیاز، خولنجان،
مصطکی — از هریک دو مثقال و نیم
مشک، عنبر — از هریک، یک مثقال

با دو برابر اجزاء عسل معجون سازند.

معجون لبوب

مقوی باه و قریب به‌اعتدال است:

مغز پسته، مغز فندق، مغز جلفوزه، مغز بادام، کنجد مقشر،
خشخاش سفید، مغز تخم خربزه — از هریک سه مثقال
مغز خیارین — از هریک، یک مثقال و نیم
شقاقل، بوزیدان، بهمن سرخ و سفید، لسان‌العصافیر،
خولنجان، دارچینی — از هریک، یک مثقال
شکرپنیر — پنجاه مثقال

با عرق بیدمشک حل نموده با دوبرابر عسل به‌قوام آورند اجزا را کوبیده و بپخته بسرشند. شربتی سه مثقال.

معجون لبوب کبیر

که به‌غایت مقوی باه است و قلب و دماغ و گرده را تقویت کرده و برمنی میفزاید و قضیب را سخت می‌کند.

صفت آن:

مغز بادام، مغز فندق، مغز گردو، مغز جلغوزه، نارگیل،

مغز تخم خربزه، مغز تخم گندنا، کنجد مقشر، تخم
خشخاش سفید، ثعلب مصری، مغز سرگنجشک از هریک پنج مثقال
کبابه، خرفه، خولنجان، قرنفل، شقاقل، مصطکی،
نشاسته، لسان‌العصافیر، سنبل‌الطیب، زعفران،
زنجبیل، نارمشک، تخم فرنجمشک از هریک، یک مثقال و نیم
بهمن سرخ و سفید، تودری سرخ و زرد، بوزیدان،
شقاقل، تخم زردک، تخم شلغم، تخم پیاز از هریک سه مثقال
خارخسک، قضیب گاو سوهان کرده، تخم انجره،
گش خرما (تمر) از هریک دو مثقال

با دو برابر اجزاء عسل صاف کرده به‌قوام آورده معجون سازند. اندازه شربت دو مثقال.

اگر:

یاقوت	سه مثقال
مروارید	دو مثقال
عنبر	یک مثقال و نیم
ورق طلا	نیم مثقال
ورق نقره	یک مثقال

اضافه نمایند هم نافع است و هم در تقویت قلب و دماغ و در تقویت باه قوی است.

(این معجون آنگونه که به‌خاطرم می‌باشد در صندوقچه مرحوم پدرم موجود بود و آن را به‌افرادی که از لحاظ جنسی ناتوان بودند و آنها را فرزند نمی‌شد به‌صورت حب می‌داد. این معجون را عموی نویسنده که در ساری داروخانه داشت، درست می‌کرد مطابق همین نسخه و در آن تکه‌های مروارید و طلا و نقره طبق فورمول بالا به‌چشم می‌خوردند و چنین به‌نظر می‌آید که معجون ممتازی بوده و نسخه اصل آن همین نسخه می‌باشد).

معجون فلاسفه یا مادةالحیوة

شیخ‌الرئیس در رساله باهیه ذکر کرده و غیرتقویت باه منافع دیگر هم دارد و تقویت

حافظه می‌کند و در رفع نسیان و فراموشی و درد پشت و سلسله‌البول و اوجاع مفاصل و بالجمله امراض بارده سودمند است و به‌کار بردن آن مزاج حاره را جایز نیست. قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال است.

صفت آن:

زنجبیل، فلفل، دارفلفل، دارچینی، آمله قشر، شیطرج هندی، زراوند، مدحرج، جفت‌الثعلب، مغز جلغوزه، بیخ بابونه، نارگیل از هریک ده مثقال

تخم بابونه	پنج مثقال
مویز دانه بیرون کشیده	سه مثقال

عسل صاف دوبرابر اجزاء به‌طریق معمول معجون سازند.

تخم مغاث هم قوی‌ترین محرک قوهٔ باه است.

معجون دیگر تقویت باه

قلیل‌الاجزاء و کثیرالنفع می‌باشد.

صفت آن:

ثعلب مصری	پنج مثقال
نخود خام	ده مثقال

شقاقل، خولنجان، زنجبیل، دارچینی، تخم زردک،
تخم تره‌تیزک، تخم کرفس، اسارون از هریک سه مثقال

اجزاء را کوبیده و بیخته با زردهٔ تخم نیم‌برشته به‌قدری که اجزاء معجون خمیر شوند بسرشند با دو برابر عسل کف گرفته معجون نمایند. هربامداد و شام دو مثقال میل نمایند. از عقب هریک از معاجین باهیه نخود، باقلا، یا دارچینی، لوبیا، کلم، ترب، نعناع، زردک، شیر گاو، شیر گوسفند، گوشت بره، گوشت مرغ، تخم گنجشک، انجیر، انگور، خربزه شیرین و در محرورین هندوانه و شفتالو، خیار، گوشت ماهی تازه، گرم تناول نمایند.

اما غذائیه ـ آنچه ازگوشت به‌عمل آوردند باید که فربه باشد و از حیوان جوان باشد. اما نخود و پیاز بدون بریان کردن در روغن که منع تقویت تخم می‌نماید به‌عمل آورد و تخم مرغ را محرور به‌تنهائی و غیرمحرور با زنجبیل و دارچینی و خولنجان، و هرگاه

قضیب گاو جوان را سوهان کرده با زردهٔ تخم‌مرغ میل نمایند بسیار نافع است.

از سبزی‌ها نعناع را خاصیت زیاده است و بالجمله از این غذائیه نامبرده انواع تراکیب که بعضی معمول متعارف است، مانند خاگینه و شش درنکه! و کوکو و انواع کباب‌ها و انواع قلیه‌ها از لحوم و بقول مذکوره ترتیب دهند. محرورین ادویه مذکوره را بسیار کم و غیرمحرورین بیشتر داخل نمایند. اگر هریسه از گندم و نخود و لوبیا و گوشت گوسفند جوان فربه و گوشت مرغ آبی یا مرغ، ترتیب دهند با روغن تازه و دارچینی و قند یا عسل تناول نمایند بسیار سودمند است.

اما ادویه که مالیدن آن برقضیب مقوی و بزرگ کننده عضو و محرک شهوت است، عبارتند از: روغن بلسان اقوی ادویه است.

پیاز عنصل را هرگاه با چهار برابر روغن زنبق بجوشانند تا خوب پخته شود در هفت شب کف پا را بدان چرب کرده و پس از چرب کردن پاها، دیگر راه نرود تا صبح، بعد از هفت شب در اعاده باه مایوسین صاحب تذکره مجرب دانسته است.

همچنین مالیدن روغن نرگس با حلتیت را در کف پا مجرب دانسته است.

روغن زیتون با مغز پنبه‌دانه برقضیب یا حوالی کمرگاه و پشت زهار مابین مقعدالتین (میان دوراه) بمالند و عاقر قرحا، یک درم، مشک، نیم درم با هفت مثقال روغن زنبق بمالند.

حلتیت با عسل و روغن پنبه‌دانه سودمند است.

روغن مغز گردو و به‌تنهائی با عاقر قرحا و مشک نافع است.

از جمله ضمادات دیگر مالیدن شیرگاو تازه و شیرده است مکرر، اگر قدری نبات و نمک ترکی نرم سائیده با روغن گاو پخته با شیرگاو مخلوط نموده مکرر بمالند بی‌نظیر است.

اگر قضیب را با روغن زنبق چرب نموده زلو را خشک نموده و نرم سائیده برآن بپاشند به‌غایت بزرگ می‌شود.

شیخ‌الرئیس مجرب دانسته: خراطین را خشک نموده و نرم سائیده به‌روغن شیره برقضیب طلا نمایند بسیار نافع است. (خراطین کرم‌های سرخ است که برزمین نمناک به‌هم رسد)

توضیح ـ حشره‌ای یافت می‌شود به‌نام ذرایح، الاکلنگ، ذروع، ذباب هندی، دراح، ذروح، درنوح، کاغنه، دکلوک، مگس اسپانیائی (کانتاریس و زیاتوریا) حشره و ساس مولد تاول در پوست بدن ـ روی پوست باعث تاول می‌شود، اما در داخل بدن با مقدار بسیار اندک و مناسب دارای خاصیت دیورتیک و مدر، و تحریک کننده دستگاه میزراه و دستگاه آمیزشی می‌باشد.

با مقدار زیاد سم قوی است. مادهٔ مهم مؤثر آن کانترایدین نامیده می‌گردد. کانتاریدین ماده متبلوری است تلخ مزه، مولد تاول جلد و در حب و داروهای باه‌انگیز و برای تحریک آلت استفاده می‌شود و مالیدن آن از راه پوست ناحیه گرده‌ها دارای همین خاصیت است منتها ایجاد مسمومیت می‌کند زیرا جذب بدن می‌شود.

طریق ساختن روغن نرگس

و روغن زنبق به‌طریق روغن گل سرخ است.

اما تدبیر افعالی که مهیج باه و مرغب و خواهشگر و منتعظ و راست کننده آلت است. ملاحظه حسن خوب‌رویان و مجالست و هم‌نشینی و مجامعت و معاشرت و مباشرت و ملاعبه ایشان و دیدن صورت باه نامه و مطالعه کتب ایشان و حکایت مشتمل برجماع و حکایت از اقوی مجاهدین و نظر به‌جمع شدن حیوانات خصوصاً الاغ و گربه و کمک گرفتن از مقویات و مبهیات چنانچه مکرر به‌تجربه رسیده است و خود به‌تکلیف برداشتن موجب لاغری بدن و بی‌میلی می‌شود. دیگر از کارهائی که باید انجام گیرد، تراشیدن پشت زهار است و شستن عضو با آب سرد پس از فراغ از مباشرت به‌ویژه در تابستان آب سرد گرفتن و استحمام بسیار معتدل و در زمستان لباس‌های نرم و ابریشمی پوشیدن و در رختخواب حریر خوابیدن و سواری معتدل کردن و مالندگی تمام بدن خصوصاً از دست مطبوع مرغوب و تقویت قلب و دماغ کردن و بوی خوش بوئیدن خصوصاً هرگاه بوی خوش را از دست مطلوب مرغوب بشنود و صدای خوش شنیدن و غالب اوقات باسرور و فرح بودن. اما آن چیزها که مضعف باه است باید اجتناب نماید. احتراز از آن چیزی که ضعف می‌آورد.

اول نزدیکی باطراف غیرمرغوب یا با حایض و زن پیر و کودک کمتر از سیزده سال و

زن بدشکل و بیمار و زنی که بعیدالعهد به‌نزدیکی باشد. مواظبت برنزدیکی شخصی و امیدی به‌این عمل دست زدن و استمنا به‌دست و لواط کردن، فصد و حجامت بسیار کردن، مسهل بسیار خوردن و چیزهای بادشکن مانند زیره و بادیان خوردن، استعمال گلاب به‌هرنهج که باشد. بوئیدن گل سرخ، مداومت به‌خوردن ترشی‌ها و مبردات و مرطبات مگر در مزاج حار، حرکت کردن عنیفه و راه رفتن برمکان نمناک و علف و سنگ و آب بسیار خوردن، فکر بسیار کردن، مهموم و مغموم بودن و بالجمله از آنچه از غذائیه و ادویه و تدبیری که گفته شد در هرضعف باهی مؤثرند مگر آنکه معاجین و اطعمه و غذائیه کثیرالحرارت در ضعف باهی که منشاء آن حرارت مزاج باشد زیان دارد سوای آنها از مذکوره است در آن نیز نافع است.

اما تدبیر نزدیکی

نزدیکی نوعی از استفراغ‌ها است و هرگاه که پس از هضم طعام باشد و وقتی که معتدل باشد و بدن ممتلی و پر نبود، اتفاق افتد نشاط و خفت حاصل شود و اندیشه‌های بد و وسواس، قوت عشق زایل کند و اگر این استفراغ واقع نشود، سنگینی و ثقل تن پدید آید و باشد که منی در جای خویش گرم شود و بخار آن به‌دماغ رسد و تب مالیخولیا و خیرگی چشم و تپیدن دل و سرگشتگی پدید آید. نزدیکی در خالی بودن معده بدتر است از آنکه در امتلا باشد و آنگاه شروع کند که شهوت و شراقه به‌غایت رسد. اگر به‌تکلیف و خیال و تصور خود را بدان دارد زیان دارد و از نزدیکی با زنان قبیح و پیر و کسی که از او متنفر باشد دوری جوید. افراط در نزدیکی سبب بیماری‌های عصبی گردد و ضعف بصر و دید چشم می‌شود. بعد از ترس و خوف و خشم و غضب و شادی و غم به‌افراط و اسهال و فصد و حجامت و خون گرفتن نزدیکی نباید کرد. بهترین اوضاع نزدیکی آن است که مرد بربالای زن درآید و عکس آن سبب مضرت می‌شود و برپهلوی خفته و ایستاده ضعف آورد. به‌تجربه معلوم است که ضعف و سستی که از نزدیکی حاصل می‌شود، به‌مراتب بهتر از آن است که از بیرون کردن خون از بدن پدید می‌آید. اگرچه مقدار خون فصد بسیار بیشتر از منی است که مندفع می‌گردد. هرگاه که در حال مؤاطات برودتی در پشت پیدا شود و یا با لذات نزدیکی رنجی یابد یا از اندام‌ها بوی ناخوش آید،

نشان آن باشد که در تن خلط‌های بد است از نزدیک شدن دور می‌باید بود.

در ضعف قوهٔ نزدیکی

چنانچه در بالا گفتیم این ضعف از ضعف دل و دماغ و جگر و ضعف آلت و اوعیه منی می‌باشد.

اما اگر دماغ ضعیف شود، لذت نزدیکی نیابند و آرزو کمتر باشد. پس اگر سبب ضعف دماغ سوءالمزاج سرد باشد قوت این کار در زمستان کمتر باشد و چیزهای سرد زیان دارد. اگر ضعف دماغ از سوءالمزاج رطب باشد گرمابه و مستی زیان دارد. اگر سبب گرمی بود در زمستان قوت و قدرت بیشتر باشد. اگر سبب ضعف خشکی بود، نزدیکی زیان دارد و از وقوع وِقاع ضعف بسیار حاصل شود و چیزهای رطب مفید بود. اگر سبب ضعف دل باشد شرم و ترس غالب بود و شهوت نیز تمام نبود و در میانه کار فرو ماند. اگر سبب ضعف جگر باشد، منی اندک بود و آرزوی آن کار کم باشد. اگر با ضعف جگر معده و گرده ضعیف باشد، ضعف آن قوه به‌غایت باشد.

اگر سبب ضعف آلت اوعیه منی باشد در کار بسیار سست باشد، اما برودت غالب باشد، قضیب و خایه کوچک باشد و در کار ضعیف.

اگر تری غالب بود منی بسیار باشد و رقیق و حرکت ضعیف و قضیب سست. اگر گرمی و خشکی غالب بود منی اندک بود و غلیظ و زرد و برزهار موی بسیار بود و برجماع حریص باشد، لیکن بسیار نتواند کرد. اگر گرمی و تری غالب بود، منی بسیار باشد و به‌قوام معتدل و سفیدرنگ و آرزوی جماع معتدل باشد و بسیار می‌تواند به‌آن دست بزند و زیان آن کمتر پدید آید. اگر سردی و تری غالب بود، منی رقیق و کبود بود و آرزوی نزدیکی کمتر بود و آلت سست باشد و برزهار موی کمتر باشد که سردی و تری غالب بود و قضیب لاغر شود و منی بی‌نعوظ بیرون آید. اگر فالج قضیب بود علاج دشوار باشد و اگر تری به‌اعتدال باشد و گرمی غالب بود، خصیتین بزرگ بود و برقضیب رگ‌های بزرگ پیدا شود و برجماع حریص بود و قوی بود و زود بالغ شود. بباید دانست که نعوظ دو نوع است:

یکی انجر ارمنی باشد که باد گیرد و عصب‌ها و رگ‌های قضیب از آن پر گردد و

قضیب سخت شود و تا از جماع فارغ نشود از آن باد خالی نباشد (منظور از جمع شدن و هجوم آوردن خون در منافذ غضروفی آلت که آن را به‌اصطلاح امروزی کور ـ کاورنو اسفنجی و راست شدن قضیب خوانند) و نوع دیگر بادی است که بعد از هضم غذا در خواب پدید آید از بهر آنکه غذا در خواب هضم شود و از وی بخار برخیزد و باد شود و آن باد همراه کیلوس به‌جگر آید و از جگر به‌گرده و اوعیه منی آید و برگ‌ها و عصب‌های قضیب فرو رود و قضیب را برانگیزاند چنانچه کودکان خورد را در خواب قضیب برمی‌خیزد خاصه در آخر شب و به‌این باد اعتماد نشاید کرد، جهت آنکه به‌حرکت بیداری تحلیل پذیرد و اگر به‌جماع مشغول گردد، به‌حرکت و حرارت جماعی، رود تحلیل پذیرد و قضیب در میانه کار سست شود. (آنچه که معلوم است برای تحریک قوا و آلت شهوانی چندین مرکز و عامل وجود دارد. ما می‌دانیم که احساس شهوانی یک عامل روانی است و یک رشتهٔ اعصاب به‌خصوصی به‌نام رشته اعصاب سمپاتیک که مرکز آن در نزدیکی دنبالچه وجود دارد در این تحریکات دخالت می‌نماید. اما غذا در بیداری هم هضم می‌شود و البته در غذاهای مصرفی موادی وجود دارند که باعث تحریک قوای شهوانی می‌شوند. جمع شدن ادرار در مثانه یکی از عوامل برخاستن آلت در اطفال می‌باشد. ما در این مبحث فقط به‌عقیده و نظریهٔ گذشتگان اکتفا می‌کنیم و وارد مباحث طبی و فیزیولوژیکی جدید نمی‌گردیم زیرا خارج از موضوع این کتاب می‌باشد).

علاج ـ اگر سبب ضعف دماغ باشد ـ اول دماغ را از فضول پاک باید کرد به‌صبر و تخم حنظل و اسطوخودوس و مانند آن سپس به‌چیزهائی که موافق مزاج باشد، غرغره باید کرد و دماغ‌ها به‌بوهای خوش قوت باید داد.

اگر سبب ضعف دل باشد یا ناتوانی جگر، گرده و معده، اول به‌درمان آن عضو مشغول باید گشت چنانچه در محل خود یاد کرده آمده است. سپس به‌علاج قضیب باید پرداخت و به‌غذاها و معجون‌ها و مالیدنی‌ها که موافق مزاج هرشخص باشد مدد باید کرد و در این باب اعتماد بیشتر برغذا باید کرد از جهت آنکه قوت جماع از غلبه باد و آب است و غذا هم ماده آب و هم فاعل آب می‌شود. از دواها اگرچه بعضی را زیاده کند اما زیادتی غذا زیاده است و دیگر مقدار دوا اندک باشد و قوتش قوی‌تر از طبیعت و طبیعت از چیزی که به‌مقدار اندک بود و به‌قوت قوی‌تر بود بهره تام از وی حاصل نتواند کرد و در

آن تصرف سودمند نتواند کرد. اگر مزاج سرد باشد و به‌قوت قوی‌تر بود بهره تمام از وی حاصل نتواند کرد و در آن تصرف سودمند نتواند کرد.

هرغذا که در وی سه حالت باشد از بهر این کار نافع است:

یکی غذا بسیار دهد، دوم آنکه بادانگیز بود و سیم آنکه میل به‌گرمی داشته باشد. اگر این سه حالت در یک غذا موجود شود، در غایت خوبی است و اگر نباشد دو چیز یا سه چیز ترکیب باید کرد تا هرسه معنی به‌دست آید. اما آنچه در وی سه معنی باشد مثل نخود است و لوبیا و گزر و شلغم و آنچه بدین ماند و آنچه در یک معنی یا دو حاصل است چون باقلا است و پیاز. اما باقلا غذا بسیار دهد و در وی رطوبتی فزونی هست که از وی بخار و باد تولید کند، لیکن در وی حرارتی نیست که از آن رطوبت بادها برانگیزد پس اگر چیزی چون فلفل و زنجبیل و شقاقل با وی ترکیب کنند هرسه معنی حاصل آید و پیاز گرم و تر است و بادانگیز لیکن غذا اندکی دهد و اگر آن را با گوشت پخته بره یک ساله یا گوشت میش جوان یک ساله نازاده ترکیب کنند هرسه معنی حاصل آید و زردهٔ تخم مرغ و مغز سر بره و مغز سر مرغ و مغز استخوان‌ها و مغز گنجشک غذادهنده و تری فزاینده است اگر مغز استخوان یا مغز گنجشک با نعناع با اندک زنجبیل و نمک به‌کار دارند هرسه معنی حاصل آید خاصه نعناع که در وی قوتی است که آلت تناسل را برفعل خویش یاری دهد و گزر و شلغم بیشتر و گندنا گرم و تر است و غذادهنده است اگر با زردهٔ تخم مرغ مرکب شود غذا شایسته دهد و انگور شیرین رسیده غذا بسیار دهد و قوت آن از قوت گزر و شلغم و آنچه گفته شد بیشتر است.

گزر یا جزر ـ به‌فارسی زردک نامند. مبهی است.

هلیون و بادام شیرین و فستق و فندق و جوز هندی و حب‌الزلم و شیر تازه و حبه و کبوتر بچه و بط و خایه خروس و جگر مرغ و انگبین با روغن گاو و کباب و برنج بشیر و انجیر و مویز در این باب نافع است.

هلیون به‌فارسی مارچوبه است و مبهی می‌باشد. فستق همان پسته فارسی است.

اگر هربامداد یک مشت نخود خام در آب آغشته بخورند قوتی تمام کند. اگر سرد مزاج فلفل و زنجبیل بخورد، بهتر باشد و قوتی تمام دهد. اگر قلیه نرگس و گندنا و نخود و نمک با زنجبیل آمیخته باشند و زردهٔ تخم مرغ داخل کنند بهترین غذاها است. ماهی تازه

بریان کرده با پیاز خام سود دارد. مغز بادام و فستق و فندق و جوز هندی (منظور نارگیل است) و تخم خشخاش سفید و شقاقل و مغز جوز (گردکان را گویند) و انجیر خشک سفید بکوبند و کعک خشک کرده و سوده سه وزن همه هربامداد سه وقیه در شیر تازه بجوشانند فربه کند و قوه جماع زیاد نماید. جوان مرغ که علفه او نخود و مغز پنبه‌دانه و لوبیا و باقلا باشد سود دارد. گفته‌اند اگر کسی پیوسته گوشت گنجشک خورد و به‌جای آب شیر خورد پیوسته قضیب او سخت باشد. (اما این موضوع ثابت نیست).

نخود سیاه در آب جرجیر (تره‌تیزک) کنند و به‌سایه خشک کنند سپس باز تر کنند سپس خشک نمایند تا سه بار سپس بکوبند و با مثل آن فایند بیامیزند و با روغن حب‌الخضرا بسرشند هربامداد مقدار جوزی بزرگ بخورند و از پس آن سه وقیه نبیذ بخورند و روغن فرفیون بمالند سود دارد.

در سرعت انزال ـ اگر این بیماری از گرمی و تیزی منی بود هنگام بیرون آمدن مجرا را همه بسوزد و زود بیرون جهد. اگر از خامی منی و سستی آلت بود قوام آن رقیق بود و لون آن سفید و هنگام بیرون آمدن حرارت آن ظاهر نشود و جهنده نباشد.

علاج ـ آنچه از گرمی و تیزی منی باشد شربت‌ها و غذاها و ضمادهای خنک به‌کار باید داشت چون آب تخم خرفه و سکنجبین و آنچه بدین ماند، در آب سرد نشستن و طبیغ عوسج و مورد و گل و گلنار و سماق و ثمره، الطرفا فایده دارد.

آنچه از خامی منی باشد داروها و معجون‌های گرم و طعام‌ها با عسل سود دارد و مزی و دزی باز دارد و در همه طعام‌ها سداب و سعتر و نعناع به‌کار دارند. (عوسج شبیه به‌درخت انار و پرخار و ثمرش به‌قدر نخودی و در درخت بسیار می‌ماند و نمی‌ریزد).

باب یازدهم

بیماری‌های ویژهٔ زنان

در افراط حیض و قاعدگی و بند آوردن آن

درمان ـ عصارهٔ برگ خرفه و برگ لسان‌الحمل و با گل ارمنی بدهند و گلنار با قرص کهربا و معجون بسّد.

اگر خون با اخلاط و ترشحات بلغمی آمیخته باشد ـ اگر سبب قرحه یا عفونت رحم باشد نخست با ماءالعسل پاک باید کرد سپس داروهای خشک کننده و روباننده به‌کار باید داشتن چون صبر و کندر و دم‌الاخوین و بسّد و کهربا و مر و زعفران و شیاف مامیشا و نشاسته و مردارسنگ و انزروت و توتیا و آنچه بدین ماند از این داروها مرهم ترتیب دهند و شیاف کنند و با سفیدهٔ تخم مرغ بسرشند و بدان موضع رسانند.

بند آمدن حیض و قاعدگی ـ سببش یا فربهی است به‌افراط یا لاغری، از بهر آنکه فربهی باعث بسته شدن منفذها و دهن‌های رگ‌ها است و لاغری رگ‌ها و منفذها را فراهم آورد و باریک گرداند و خشک کند و بسیار باشد که لاغری نباشد، لیکن علل دیگری ماده را بسته و افسرده سازد.

درمان ـ اگر سبب فربهی به‌افراط و بدی مزاج باشد نخست ماءالعسل باید داد سپس داروهای گشاینده و لطیف کننده باید داد و در طبیخ آن باید نشست و شیاف باید کرد و طبیخ لوبیا و عدس و طبیخ نخود سیاه و طبیخ اشنان و طبیخ راسن و طبیخ اشتر غاز و تخم مرزنگوش همه با عسل گشاینده‌اند.

صفت داروئی دیگر گشایندگی قاعدگی:

عدس، حلبه	از هریک، یک مشت
انیسون	پنج درم

بپزند و بپالایند. شربتی پنجاه درم

صفت داروئی دیگر گشاینده قاعدگی:

عدس، قرطم	از هریک ده درم
تخم هزار اسفند	پنج درم
کرفس کوهی	هفت درم

بپزند و بپالایند و:

سحرمینا	یک درم

حل کرده در آن بدهند.

اگر سبب لاغری و خشکی بود ـ سکنجبین ساده و کشکاب بدهند با روغن بادام. اگر به‌سبب کم غذائی باشد به‌تدریج با غذاهای موافق درمان کنند.

توضیح ـ امروز ما علت سیکل و دوره قاعدگی و ماهیانه زنان را می‌دانیم که با تخمدان‌ها و هورمون‌های آنها و غدهٔ هیپوفیز مغز ارتباط دارد و کمی و زیادی قاعدگی هم مقداری زیاد به‌نظم و یا بی‌نظمی این سکیل و حلقه مرتبط است. البته کمکاری و یا بدکاری تخمدان‌ها و یا غدهٔ هیپوفیز در این بی‌نظمی قاعدگی دخالت دارند، به‌علاوه نوع تغذیه و عفونت‌های دستگاه تناسلی زن و عدهٔ بسیاری از بیماری‌ها و حالات روانی و یا خستگی روحی و جسمی و شماره فراوانی از علل دیگر در کم و زیادی قاعدگی مؤثرند و تقریباً همه این علت‌ها امروز معلوم شده‌اند.

کمی و بسیاری شیر

دو چیز است: یکی از جهت ماده است و دیگر از جهت مزاج همه تن با مزاج آن اندام که کان شیر می‌باشد.

توضیح ـ معلوم شده تولید شیر در اثر ترشح هورمون مخصوص تخمدان و هورمون دیگری است که به‌هنگام بارداری در ساختمان پستان‌ها تغییراتی پدید می‌آید و غده‌های

پستانی جهت آماده کردن غذای نوزاد رشد و نمو می‌کنند تا پس از زایمان ترشح شیر صورت پذیرد. البته اندازهٔ نمو و اندازهٔ تراوش شیر به‌علل دیگری بستگی دارد و به‌مزاج مادر و یا بیماری‌های او و یا خود پستان بی‌ارتباط نیستند و نوع تغذیه مادر هم به‌هنگام بارداری در چگونگی شیر تأثیر به‌سزائی دارد، اما سبب بسیاری شیر به‌عقیدهٔ قدما خون است و شیر نیک از غذای معتدل خیزد و از خون صاف و شیر بد بلغمی سفید و آب‌ناک بود و مزهٔ آن میل به‌شوری دارد و شیر سوداوی به‌اصلاح قدما غلیظ باشد و اندک و گاه باشد که همچون رشته بیرون آید و شیر نیک به‌رنگ و قوام معتدل بود و مزه و بویش خوش باشد و شیر بد از خون‌های ناصالح درست گردد، شیر صفراوی به‌اصطلاح قدما زرد و رقیق باشد.

درمان ـ اگر شیر کم باشد ـ تن را از اخلاط پاک باید کرد، و خداوند مزاج گرم را کشکاب و گلاب و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو با جلاب بدهند و مغز سر بره و مغز بزغاله و شیرگاو با شکر و ماهی تازه مناسب است، و گوشت بزغاله و مرغ مسمن (فربه) و حسو که از کشک جو و شیر تازه سازند و شوربا باگوشت بره با اسفناج و کشک جو مناسب است.

خداوند بلغمی و سوداوی را در شورباگزر و جرجیر و شبت و کرفس و رازیانه باید کرد و قلیه نرگس و حسو از آردگندم و شیر تازه و برگ رازیانه و حلبه موافق بود و هرشب نخود در شیر تر کنند و بامداد آن، شیر بدهند.

اگر شیر بسیار باشد ـ عدس را با سرکه پخته بخورند، و لعاب بنکو بمالند، و برگ بنکو ضماد نمایند و سداب خوردن و ضماد کردن هم مناسب است.

بسیار باشد که بی‌آبستنی شیر در پستان پدید آید به‌ویژه اگر حیض باز گرفته باشد.

گاه باشد که به‌هنگام بلوغ شیر از پستان پدید آید و درد کند. غذا کمتر باید خورد.

اگر شیر در پستان بسته شود ـ اگر مزاج گرم باشد، روغن بنفشه بمالند و موم روغن از روغن بنفشه یا گشنیز تر و ساق خرفه در دهان بمالند و ضماد کنند و آب نیم‌گرم برسینه و پستان بریزند.

اگر مزاج سرد باشد ـ موم روغن از روغن قسط ترتیب دهند یا از روغن خیری و پودنه خشک موم روغن بمالند و ضماد کنند. نان میده و آرد جو و حلبه و خطمی و تخم کتان

کوفته و برگ کرنب بپزند و ضماد کنند.

اگر آماس کند ـ سرکه و آب سرکه و شراب انگوری بپزند و بمالند و سر آخر پودنه و شبت و حلبه و قیصوم و جندبیدستر در شراب بپزند و بچکانند.

اگر شیر در پستان متعفن شود ـ آرد کنجد و روغن گاو و آرد باقلا و نان خشک کوفته به‌هم بسرشند و ضماد کنند.

در بیماری‌های پستان

آماس گرم در پستان ـ شیر را با آب گرم آمیخته و در مثانه گوسفند کرده و برآن موضع می‌نهند و سکنجبین و روغن گل و آرد باقلا و اکلیل‌الملک کوفته و به‌هم بسرشند و با روغن کنجد و آب گرم بنهند. اگر حلبه و خطمی با آن یار کنند و با زردهٔ تخم مرغ بسرشند بهتر بود.

در آماس سرد ـ کرفس را بکوبند و بنهند و اگر بابونه به‌آن بیفزایند و بادیان تر بهتر باشد.

سخت شدن پستان ـ پدید آمدن غده ـ روغن بنفشه و زردهٔ تخم مرغ بمالند و دردی سرکه بنهند و اگر حلبه و خطمی و برگ شفتالو و برگ سداب را کوفته ضماد کنند، سود دارد.

دبیله در پستان ـ تخم کتان و بیخ سوسن و نطرون مساوی با روغن کنجد و مغز ساق گاو ضماد کنند.

ریش‌های پلید در پستان

شراب قابض، جوز سرو	از هریک نیم من
مازو، سیر، سلیخه	از هریک دو استار

بیست روز در شراب بخیسانند سپس با آتش گرم بپزند تا به‌نیمه‌اید و بپالایند و بمالند.

بزرگ شدن پستان

اسفیداج، طین قیمولیا	از هریک دو درم

با طبیخ بزرالبنج بسرشند و روغن مصطکی با آن افزوده و سه روز بمالند و پیوسته خرقه کتان با آب مازو تر کرده و در وی بپوشند و کندر و دوغ با آرد جو و سرکه بسرشند و

بمالند.

توضیح می‌دانیم که آماس‌های پستان (ماستیت) در اثر میکرب‌های گوناگون و نبودن بهداشت به‌هنگام بارداری و آلودگی‌های مختلف بروز می‌کنند و با آنتی‌بیوتیک‌ها و گاهی دستکاری (جراحی) بهبود پیدا می‌نمایند، و اما غده‌های پستان را هم باید با دقت آزمایش کرد تا اگر غدهٔ سرطانی باشد و چسبیده آن را فقط با دستکاری درمان نمایند. البته غده‌های غیرسرطانی هم بسیارند و باید تشخیص داد. برای اینکه مطلبی از نظریه‌های گذشتگان از قلم نیفتاده باشد ناگزیر همه آنها را یادداشت نموده‌ایم زیرا لازم بود که بدانیم پیش از کشف آنتی‌بیوتیک‌ها، که درمان بیشتر عفونت‌ها را برای همه آسان نموده پزشکان ما با چه دشواری‌هائی دست به‌گریبان بودند و لازم بود به‌درخواست بیماران پاسخ بدهند و کاری برای آنها بکنند و پیشرفت دانش پزشکی در اثر تلاش شبانروزی همین پزشکان است که راه برای آیندگان هموار ساختند.

آبستنی و حال‌هائی که در آن پدید آیند

بار ناگرفتنـ علت آن انواع سوءالمزاج و بدسرشتی منی و زهدان باشد، یا غلیظ در رحم (ترشحات غلیظ) یا میل کردن رحم به‌یک سو و بدان سبب منی به‌جایگاه تولد فرزند نرسد و بازگردد، یا فربهی به‌افراط، یا بیماری زهدان.

اما سوءالمزاج و بدسرشتی و عیب منی ـ در قسمت سرعت انزال و زود سستی یاد شد.

اما مزاج رحم ـ اگر به‌عقیدهٔ قدما سرد باشد، مرد دهانهٔ (فم) رحم را خشک یابد (تراوش نداشته باشد).

اگر رحم سرد و تر باشدـ خون قاعدگی سرد و بسیار بود و کمرنگ.

اگر سبب بادهای غلیظ و سفت باشدـ به‌هنگام نزدیکی از رحم آوازی همی آید.

اگر زهدان به‌سوئی میل کرده باشدـ هنگام نزدیکی درد کند و منی بازگردد و سرازیر شود. اگر یک دانه سیر پاک کرده با پنبه نگاه دارند و بویش از دهان و بینی بالا آید معلوم می‌شود که مانع از جانب زن نیست.

توضیحـ می‌دانیم که یکی از علل نازائی زنان گرفتگی و انسداد باشد به‌خصوص

بستگی لوله‌های تخمدان که با عکس‌برداری معلوم می‌شود. اما پزشکان ما در گذشته بدون اینکه وسایل و متخصص و هزینه‌های زیاد با یک آزمایش ساده و بدون خرج این انسداد را تشخیص می‌دادند.

همچنین می‌دانیم که دستگاه آمیزشی زن دارای ترشحاتی طبیعی می‌باشد (غیر از ترشحات عفونی که در اثر بیماری‌های آمیزشی و یا انگلی و قارچی و غیره به‌وجود می‌آیند) و این تراوش‌های طبیعی با ترشح هورمون‌های جنسی رابطهٔ مستقیم دارند و به‌علاوه غده‌های مختلفی در دستگاه تناسلی زن وجود دارند که آن را پیوسته تر نگاه می‌دارند.

درمان ـ برای درمان به‌اصطلاح باد رحم، ماءالاصول با روغن بید انجیر مناسب است.

اگر رحم به‌جائی میل کرده باشد (کج شود) مدت هفت روز فتیله با روغن و آب چرب کنند و نیمگرم بردارند.

اگر سبب انواع سوءالمزاج و کمکاری‌ها و بدکاری‌ها و یا بدسرشتی‌ها باشد ـ مزاج را بدل و اصلاح کنند و زهره شیر با زهرهٔ گرگ یا زهره خرگوش با روغن ناردین بسایند و پس از پاکی زن به‌خود برگیرد و بردارد و پیوسته فرج را با آب تخم حنظل جوشیده بشویند و دارشیشعان و پشم خرگوش کوفته و با موم بسرشند و از پس پاکی دود کنند و روغن بلسان با روغن سوسن یا نفت سیاه یا پشم بردارند، سودمند است.

توضیح ـ یافتن زهره شیر و گرگ و به‌کار بردن آن به‌راستی زهره شیر و گرگ می‌خواهد اگرچه در راه عزیزان باشد!

نشانی‌های آبستنی

هرگاه که جنین بسته شود سفیدی چشم باردار یا زرد شود یا کبود، و کلف سیاه پدید آید از بهر آنکه قاعدگی و ماهیانه باز ایستد و رنگ پستان‌ها کبود و سر پستان سیاه گردد و آرزوها (ویار) پدید آید و پس از چهار ماه ناپدید گردد و ادرار ازرق کبود و زاغ می‌شود و در پایان به‌سرخی میل کند و اگر قاروره و ظرف ادرار را بجنبانند تیره شود.

توضیح ـ نشانی‌های آبستنی غیر از آنچه گفته شده از راه معاینه هم به‌علت نرم بودن

دهانهٔ زهدان، معلوم می‌شود و امروز از راه آزمایشگاه و تست‌های مختلف از جمله تست گراویندکس ادرار فوراً وضع بارداری زن پس از حدود بیست روز مشخص می‌گردد و در صورت مثبت بودن این تست جز در موارد کمیابی دلیل بارداری زن است.

نشان نر و مادگی

اگر بچه نرینه باشد رنگ روی مادر نیکوتر و جلدتر از آن باشد که در شکم او مادینه بود و نشان بارداری، نخست در پستان راست پدید آید و رنگ سر پستان به‌سرخی زند، و بچه نرینه پس از سه ماه پدید آید و بجنبد و مادینه پس از چهارماه، و هرگاه که نرینه باشد مادر در حرکت‌ها نخست پای راست را پیش نهد و حرکت چشم راست سبک‌تر از چشم چپ باشد و گفته‌اند اگر نزدیکی و مباشرت آن روز اتفاق افتد که زن پاک گردد، فرزند نرینه بزاید و تا پنج روز همچنین باشد و پس از پنج روز مادینه آید و پس از هشت تا پانزده روز مادینه آید و پس از آن خنثی آید.

توضیحـ تا امروز تشخیص مادگی و نری توسط دستگاه‌های سونوگرافی میسر نشده است و آنچه در بالا گفته شده دلیل علمی و فیزیولوژیکی ندارد.

آرزوی چیزهای نامناسب و بد کردن زنان باردار (ویار)

در آرزوی گل و مانند آن ـ طبیخ شبت دهند با عسل تا خلط از معده پاک گردد و ورزش معتدل فرمایند و مربای ترنج و مربای به بدهند و گوارش عود و گلقند با مصطکی و عود سرشته بدهند. اگر مزاج گرم باشد شراب لیمو و شراب انار و شراب حماض بدهند.

پدید آمدن قاعدگی و حیض

کسی را که در بارداری عادت نباشد، پدید آید ـ عدس و گلنار و نار پوست و بلوط را در آب بپزند و برعانه ضماد نمایند. قرص کهربا بدهند.

در عسر وضع حمل ـ سخت زائیدن ـ سخت‌زائی ـ باید که تا ناف در طبیخ حلبه و کرنب و تخم کتان و شبت و خیار می‌نشیند و همین طبیخ با روغن بابونه و روغن شبت در

پشت و کمر و تهیگاه بمالد و گامی چند برود، سپس برسر دو پای نشیند و یک بار برخیزد سبک و چند بار بنشیند و برخیزد و دم فرو گیرد و با داروها مانند فلفل و کندش عطسه آورد. اگر چهار مثقال پوست خیار چنبر کوفته و بیخته و با شوربای مرغ فربه بدهند فارغ گردد. طبیخ حلبه و خرما و تخم کتان با روغن بادام دادن سود دارد و این معجون هم سودمند است:

معجون برای سخت‌زا

مر، جندبیدستر، میعه	از هریک، یک مثقال
دارچینی، ابهل	از هریک نیم مثقال

با عسل بسرشند. شربتی دو مثقال.

توضیح ـ امروز با وسایل و متخصصانی که در دست داریم، پس از تعیین علت سخت‌زائی با تحریک زایمان به‌وسیله داروهای مخصوص زایمان را آسان می‌کنیم و اگر ناچار باشیم نوزاد را با عمل سزارین از راه شکم بیرون می‌آوریم که راه بی‌خطری است.

مدت نفاس و نفساء

مدت خونی که پس از زایمان آید، اگر نرینه باشد بیست و پنج روز تا سی روز و مدت نفاس مادینه سی و پنج روز تا چهل روز است و اگر نفاس کمتر آید درمان بند آمدن حیض باید کرد و چشم ماهی شور و موی اسب دود کنند. اگر نفاس به‌افراط باشد درمانش مانند درمان افراط طمث است.

چاره زنی که بچه او ناپرورده ساقط شود و بیفتد

پیش از زایمان و حمل تنقیه باید کرد با حب منتن و حب سکبینج و حب شیطرج و ماءالاصول با روغن بادام تلخ باید داد و هرهفته دو بار دواءالمشک و سحرمینا باید داد و پنیر مایه خرگوش پیش از نزدیکی برداشتن سود دارد و پس از سقط مقل و هزار اسفند و سعتر و خردل دود کنند.

بچه که مرده بود و خواهند که بیرون آورند

خربق سیاه و مویزج و زراوند مدحرج و بخور مریم و حب مازریون و تخم حنظل و اشق همه را بکوبند و اشق را با زهره‌گاو حل نمایند و داروها را بدان بسرشند و شیاف کنند. و بگیرند:

تخم حنظل، قسط، برگ سداب　　　　از هریک سه جزو

و یک جزو با زهره‌گاو بسرشند و برناف و زهار بمالند.

اختناق رحم

علتی است مانند غشی و صرع.

سبب ـ بیشتر از ایستادن حیض است و نایافتن جماع، به‌ویژه زنی را که شوهر بوده باشد و نورسیدگان دوشیزه را این حیض تمام نرود و این علت بسیار افتد، از بهر آنکه رگ‌های رحم ممتلی و پر گردد و بعضی باز گردد و در همه تن پراکنده شود و آنچه در رگ‌های رحم بماند بخار آن به‌جانب دل و دماغ برآید و صرع و غشی و تنگدلی تولد کند و باشد که نفس بریده گردد و ناگاه بکشد و آنچه از ایستادن حیض باشد خوش‌خیم‌تر از نایافتن جماع و احتباس منی است.

نشانی‌ها ـ هرگاه که نوبت این امر نزدیک باشد، اندیشه‌ها و تدبیرهای نادرست در خاطر آید و دردسر و خفقان و تیرگی چشم و سرگردش و طنین و تنگی دم پدید آید. اگر ماده غلیظ باشد، نشانی آن کاهلی و خواب بسیار باشد. گاهی تشنگی غالب است و در نوبت بیماری چشم و روی سرخ باشد.

اگر سبب، نایافتن جماع و نزدیکی باشد، در حال حرکت بیماری رطوبت و تراوشی از رحم فرود آید و از آن آسوده شوند. فرق میان صرع و این بیماری آن است که خداوند صرع زبان را خاید و کف اندازد و آوازی دهد و در این بیماری حرارت و تشنج و تغییر رنگ روی و تغییر نفس باشد.

درمان ـ اگر سبب، نایافتن جماع و نزدیکی باشد و احتباس منی ـ چاره لطیف باید کرد و اندام‌ها از بالا به‌زیر باید مالید و اطراف را باید بست و در طبیخ بابونه و اکلیل الملک و غیر آن باید نشست و در هنگام حرکت بیماری از بیخ ران تا به‌قدم باید بست و

قدم‌ها را در آب گرم باید نهاد و نمک و خردل باید مالید و جندبیدستر و جاو شیر باید بوید و در طبیخ حلبه و کرنب و هزار اسفند و بابونه و اکلیل‌الملک باید نشاند، وزن قابله را باید فرمود تا شیافی از گرم دانه و فلفل و فرفیون بسازد و با روغن حب‌الغار چرب کند و به‌دهانه رحم رساند و بسیار دغدغه کند تا ترشح سر فرود آید و خلاص یابد و سحرمینا به‌اندازهٔ یک فندق با روغن حب‌الغار چرب کرده به‌دهانهٔ رحم رسانیدن سود دارد.

انقلاب رحم

سبب ـ قوت عظیمی باشد که به‌رحم رسد یا ترسی عظیم یا ترشح و آبی لزج باشد که رحم به‌جملگی بازگردد و بیرون افتد و این را عقل گویند و صاحب این بیماری را عقلا خوانند و بسیار باشد که رحم بزرگ شود و باشد که رعشه و کزاز تولید کند، چنانچه مردها را خایه بزرگ شود.

نشانی‌ها ـ در زهار و معده و پشت دردی بزرگ پدید آید و باشد که تب پیدا شود و باشد که رعشه و کزاز به‌وجود آید و هرگاه که رحم تمام برگردد و باطن ظاهر شود منفذ ناپیدا شود.

درمان ـ نخست روده‌ها را با حقنه پاک کنند تا رحم از روده دور شود و ادرار به‌آسانی بیرون آید، سپس خداوند بیماری را مستلقی (به‌پشت) بخوابانند و ران‌های او را بازگیرند و پشم پاکیزه و نرم پیچیده برسان فتیله و همواره آن را به‌خویشتن بردارند و رحم را بدان جای باز برند به‌مدارا، سپس پشم تازه دیگر با عصارهٔ اقاقیا با شراب قابض که در آن چیزهای قابض پخته باشند تر کنند و بردهانه رحم نهند و بریهلو خسبند و ران‌ها را به‌هم باز نهند و آن پشم‌ها را نگاه دارند و عطر خوش بوی، بوی کنند تا رحم به‌بالا میل کند و از بوی ناخوش نگاه دارند، و دو روز هم بدین شکل بماند و روز سیم این پشم پاره را بدل کنند و آن بدل را با شرابی که در وی اقاقیا و برگ مورد و انار پوست و غیر آن پخته باشند، تر کنند و آن را نیمگرم به‌خویشتن بردارند و هم بدان دستور با محجمه حوالی ناف و کمرگاه مانند بار نخست بنهند و هم بدان شکل باشند، چندانکه ممکن باشد و با ضمادهای قابض نگاه دارند.

توضیح ـ امروز بیرون آمدن زهدان یا پرولاپس رحم را با وسایلی درمان می‌کنند و بالا نگاه می‌دارند، ولی بهترین راه درمان دستکاری و برداشتن رحم است. تنگ کردن پیوندهای رحم و بستن آنها به‌جدار درون شکم (لیگامانتوپکسی) اما پیشینیان ما این درمان را بدون عمل جراحی انجام می‌دادند.

کثرت حیض

یعنی بسیار آمدن خون حیض و قاعدگی، نشانی آن سرخی چشم‌ها و پری رگ‌ها است گاهی در اثر رقت خون و سرعت خروج خون و مایل بودن به‌زردی و غیر آن دیده می‌شود. درمان، مواد مغلظ دهند.

غلیظ کننده ـ موادی را گویند که ماده را غلیظ گردانند چون گوشت گاو و هریسه.

احتباس حیض

یعنی بسته شدن حیض و خون آن. نشانی آن سستی اندام‌ها و برجستن نبض و تیرگی قاروره است.

درمان ـ جلوگیری از چاقی (سمن ـ فربه شدن) و کاستن از وزن بدن (تنزیل هزال، لاغری) و تفتیح (مفتح ـ چیزی را گویند که دفع کند ماده را که سببش شده باشد) چون کرفس و بادیان.

رتق

یعنی پرده‌ای که بردهان فرج حادث شود و مانع نزدیکی مرد باشد با زن.

درمان ـ دستکاری است (جراحی).

شِوا رحم

یعنی پیش آمدن زهدان، نشانی‌اش آن است که دردی بسیار سخت در عانه و ناحیه مقعد و تهیگاه پدید آید و اعضاء لرزیدن گیرد.

درمان ـ اگر سبب آن به‌عقیدهٔ قدما رطوبت رحم باشد روزی دو سه بار برای برطرف

کردن این رطوبت غالیه استعمال می‌کنیم. (توضیح ـ می‌دانیم که پیش آمدن زهدان و یا مجرای ادرار و یا مقعد و یا مهبل در اثر سستی عضلات مربوطه است).

صفت غالیه:

در درمان خفقان گفته شده.

باد رحم و بزرگی شکم

علتی است که زن بیمار چون زنی باردار به‌نظر آید از بزرگی شکم و بستگی قاعدگی، نشانی آن گاهی با مالیدن و فشردن بهتر گردد.

درمان ـ ماء احول

صفت ماء احول:

در ریح مثانه گفته شد.

اختناق رحم

چون صرع است که هروقت عارض شود، بیخوابی آرد، چون از حبس منی باشد نشانی آن راحت یافتن از سیلان رطوبت و ترشح رحم در هنگام پیدایش علت و بیماری است. فرق میان آن و صرع آن است که در این بیماری عقل به‌کلی زایل نشود و کف بردهان نیاورد. نشانی حبس منی در زهدان درد زیر ناف است و پراکنده شدن از چیزهای بادناک چون عدس و لوبیا.

درمان ـ برزی به‌کار برند تا باد رحم را دفع کند چون بادیان که بادشکن است.

برزی ـ باد رحم را رفع کند.

صفت برزی (بادشکن رحم):

انیسون، نانخواه، شب	از هریک درمی
سداب	نیم درهم

همه را بکوبند و بپزند و با عسل بسرشند که بسیار سود دارد.

اگر اینفخه پس از ظهر زن بردارد و آنگاه مرد با او نزدیک شود، زن آبستن شود.

اینفخه ـ به‌کسر همزه و فتح فا، پینر مایه است و طریق به‌کار بردنش این است:

آن را در سایه بگذارند تا خشک گردد، سپس بکوبند و بپزند و سپس با عسل سرشته فرزجه کنند و پس از آنکه زن پاک شد از قاعدگی بردارد.

راه باردار نشدن

هرکس را که در روز قبل شهدش بدهند، هرگز آبستن نشود!

داروهائی که دستگاه آمیزش زن را تنگ و خوشبو نماید

اگر سوده بزرالورد را زن بردارد چون غنچه شود و اگر سنبل سوده را در آن دخل دهد خوش بوی شود.

بزرالورد ـ در درمان لثه گفته شده:

سنبل	دو درم
تخم گل	دو درم

را بگیرند و بپزند و انگشت را در میان گلاب تر کرده و بدان آلوده سازند و در فرج انگشت را تاب داده بیرون آرند.

حدبه ـ صاحبش را عک خوانند.

درمان ـ مالیدن قصب‌الرزیره هرروز است.

قصب‌الزریره ـ نی است باریک شبیه به‌چوب کنجد.

کیفیت مالیدن قصب‌الزریره

بکوبند و بپزند و با عسل سرشته و نیمگرم بمالند.

الثدید

یعنی آماس پستان.

درمان ـ باقلا را کوبیده و با سکنجبین ضماد می‌کنند.

قلت‌البن

یعنی کمی شیر.

درمان ـ خوردن آب جو و شربت نیلوفر و پرهیز از غذاهای گرم کننده.

دانستنی در خلقت آدمی

باید دانست که هرگاه منی مرد و زن (اسپرماتوزوئید و تخمک) در رحم و بچه‌دان قرار گیرند و از همه عوارض و نواقص و سوءالمزاج خالی باشند و رحم تندرست و پاک باشد و از واردات خارجی و اسباب مادی هیچ نباشد از قوت قاعده و قوت منعقده که آفریدگار تبارک و تعالی در منی مرد و زن آفریده آمیختگی در آن دو منی پدید آید و چهار نقطه در آن پیدا گردد: یکی در جایگاه دماغ، یکی در جایگاه جگر، یکی در جایگاه دل و یکی برمجموع محتوی شود، که حافظ حرارت غریزی و نگهبان اندام‌ها بود و دهان‌های رگ‌ها به‌آن متصل گردد تا از آن راه و مجرا غذا را به‌جگر بچه رساند و این حال را حالت نخستین یا اولی گویند و هفت روز تمام می شود.

پس از آن نقطه‌های سرخ پیدا گردد و دراز شود و منافذ عروق پدید آید و به‌ناف جنین خون حیض جاری گردد. این را حالت دوم خوانند که به‌چهار روز تمام می‌گردد.

پس از آن حلقه شود و آن را حالت سوم خوانند و این به‌شش روز بود.

پس از آن مضغه گردد (مَضْغه ـ به‌فتح میم و سکون ضماد، تکه گوشت، پاره‌ای از گوشت) و قسطی صالح از روح حیوانی و خون حیض براو ترشح کند و مستعد آن گردد که از عنایت پروردگار و تقدس روح حیوانی براو دمیده گردد این حالت چهارم است و این به‌ده روز تمام گردد.

سپس مزاج نری و مادگی پیدا گردد و اندام‌های اصلی تمام گردند و آن را حالت پنجم خوانند که به‌سه روز تمام گردد. سپس اندام‌های باقی خلقت تمام گردد و رگ‌ها و مجاری و راه‌ها و بندگاه‌ها پیدا شوند و این را حالت ششم خوانند که در پنج روز تمام گردد.

حالات نامبرده در مرد زمان کوتاهتری را طی می‌کند و در جنس زن مدت آن درازتر می‌باشد، چنانچه گویند خلقت پسران در مدت سی روز به‌پایان می‌رسد و از آن دختران در مدت چهل تا پنجاه روز و پس از آن نشو و نما یابد تا مدت شش ماه که کمترین مدت

بارداری است و جنین در ضعف و دوچندان از این مدت تمامی خلقت متحرک گردد و در سه ضعف ایام حرکت به‌وجود آید. مدت بارداری دویست و دو روز است و غالب آن باشد که بماند. اگر خلقت به‌چهل روز تمام شود در هشتاد روز حرکت کند و به‌دویست و چهل روز که هشت ماه است بزاید و نماند بدان دلیل که مولود در هفت ماه در اضطراب آید و حرکت کند و اگر تندرست و قوی حال باشد پرده‌ها را پاره کند و بیرون آید و اگر ضعیف حال بود و قوت پاره کردن پرده را نداشته باشد از آن حرکت سالم گردد و اگر مهلت یابد تا به‌ماه نهم برسد، خستگی از او برطرف شود و قوت گیرد و در ماه نهم به‌وجود آید و بماند. اگر بسیار ضعیف و رنجور بود، در شکم بمیرد یا در ماه هشتم بزاید و این حرکت خستگی وی را بیشتر کند و هوای بیرون نسبت به‌وی غریب بود و سپس بمیرد. اگر در چهل و پنج روز تمام شود، به‌دویست و هفتاد روز بماند و بزاید و زنده ماند و بیشتر جنین‌ها چنین شوند.

باب دوازدهم

بیماری‌های دستگاه بافت همبند و روماتیسم‌ها

مفاصل و نقرس و عرق‌النساء

وجع مفاصل دردی است با ورم و گاهی بدون ورم که حادث می‌شود در مفاصل اعضاء و اگر مختص انگشتان یا خصوصاً انگشت ابهام باشد آن را نقرس گویند. اگر در مفاصل ران باشد و کشیده باشد تا زانو از طرف پشت آن را عرق‌النساء گویند.

سبب هریک از این ریختن ماده است از مواد بدن به‌این اعضاء و علامتش سرخی محل و شدت وجع و ورم و دیگر علامات است.

علاجش ـ خوردن منضجی از:

عنب‌الثعلب، گاوزبان، بیخ کاسنی، شاهتره	از هریک دو مثقال
عناب، سپستان	از هریک ده دانه
ترنجبین	ده مثقال

در روز سیم همین منضج را به‌اضافه:

سورنجان	سه مثقال
مویز منقی	بیست دانه
تمر هندی	ده مثقال
پوست هلیله زرد نیمکرب	چهار مثقال
فلوس خیار چنبر	ده مثقال

روغن بادام	یک مثقال

و اگر در شب اطریفل صغیر سه مثقال با یک مثقال سورنجان کوبیده بخورند، بهتر است.

اگر از یک مسهل رفع علت نمی‌شود مکرر نمایند. گاه باشد که احتیاج به‌تکرار بشود.

غذاـ ترک حیوانی نموده شود، شوربای برنج با شیرهٔ بادام طرف شام بنو ماش یا چلا و خصوصاً هرگاه وجع شدید با ورم و تب باشد. اگر اینها نباشد، گوشت تازه می‌توان خورد.

در ابتدا صندل سرخ، سورنجان، و گلاب صلایه نمایند، بزرقطونا را با سرکه برهم زنند و ضماد نمایند و عدس و پوست خشخاش با آب گشنیز نیز ضماد نمایند.

آب برگ کاهو و آب برگ همیشه بهار نیز نافع است.

مالیدن قرص مبارک که در رمد مذکور شد با گلاب بسیار نافع است.

بعد از سکون وجع و ورم:

اکلیل‌الملک، تخم خطمی، و آرد جو ضماد نمایند. با آرد جو و گشنیز ضماد نمایند تا بالکلیه رفع شود. گاهی بیماری همراه است با شدت وجع و سوزش و التهاب. علاجش خوردن منضج است:

گاوزبان، بیخ رازیانه، اصل‌اسوس، پوست	
بیخ کبر، بیخ کاسنی	از هریک دو مثقال
ترنجبین	ده مثقال

تا سه روز و روز چهارم:

سورنجان مصری، سناء مکی	از هریک سه مثقال
گل سرخ، تربد	از هریک، یک مثقال
عنب‌الثعلب، بوزیدان	از هریک دو مثقال
فلوس	ده مثقال

اضافه منضج نموده بنوشند. اگر شب مسهل اطریفل صغیر را با دو مثقال ایارج فیقرا و یک مثقال سورنجان مصری بخورند شاید که حاجت مسهل دیگر نشود. اگر معجون سورنجان در روز مسهل به‌قدر چهار مثقال یا شش مثقال به‌آب گرم بنوشند، خصوصاً بعد از آنکه دو مسهل مذکور را خورده باشند بسیار نافع است.

صفت معجون سورنجان:

سورنجان	شش مثقال
بوزیدان، ماهی زهره (زهرج)، زیره کرمانی،	
پوست بیخ کبر، شیطرج هندی	از هریک دو مثقال
پوست هلیله زرد	هفت مثقال
تخم کرفس، نمک هندی، برگ حنا، زبدالبحر،	
فلفل سفید، بادیان، گل سرخ، زنجبیل،	
سقمونیا، گشنیز خشک	از هریک سه مثقال
تربد سفید	پانزده مثقال
روغن بادام	چهار مثقال و نیم
عسل صاف	یکصد و پنجاه مثقال

اجزاء را بکوبند و با روغن بادام چرب کنند و عسل را به‌قوام آورده با هم بسرشند.

سفوف مفاصل که معروف است (رماتیسم)

به‌قدر چهار مثقال یا سه مثقال قند سفید با عرق کاسنی یا گاوزبان گرم کرده بنوشند.

صفت آن:

سورنجان، ورق گل سرخ	از هریک پنج مثقال
تربد سفید	هفت مثقال
زعفران	دو دانگ

اجزا را نرم کوبیده سفوف سازند.

اگر حب سورنجان که صاحب کامل‌الصناعه جهت مفاصل ذکر کرده به‌اندازهٔ دو مثقال فرو برند و آب گرم از دنبال آن بنوشند آسان‌تر از مرکبات دیگر و نافع است.

صفت آن ـ حب سورنجان

صبر زرد، پوست هلیله زرد، سورنجان اجزاء را مساوی نرم کوبیده حب سازند.

خوردن سکنجبین به‌زوری پس از معالجات مذکور و همچنین شربت اصول به‌دستوری که هریک در حمیات گفته می‌شود نافع است مگر آنکه علامات غلبه

برحرارت مزاج شربت اصول مناسب نیست. در این نوع از بیماری مفاصل بعد از خوردن منقی از خوردن شیره تخم ترب یا رب ترب و نمک و عسل بسیار نافع است. بسا باشد که احتیاج به‌مسهل نشود. غذا در این نوع نخوداب و ترپلا و قلیه چلاومیل نمایند و از ترشی‌ها ماست و آب سرد دوری کنند و سورنجان و بیخ بنفشه و صبر سقطری و مرمکی باگلاب صلایه نمایند یا سورنجان باگلاب سائیده بمالند. یا سورنجان و زراوند طویل و حب‌الغار و قسط تلخ و صبر سقطری و مرمکی باگلاب صلایه نمایند و از مالیدن اینها با روغن بادام نافع است.

در سنگینی وجع مفاصل در همه انواع ضماد عدس مقشّر و استخوان سوخته انسان و اگر نباشد غیر انسان و سورنجان و تخم و پوست خشخاش بسیار نافع است و شستن محل وجع را به‌آب کبر، بابونه، اکلیل‌الملک، مرزنجوش، سعتر، برنجاسف و بابونه: مجموع را یا بعضی از آنها را جوشانیده باشند، در نوع آخر بسیار سودمند است.

شستن به‌آبی که علف اسفند را به‌آن جوشانیده باشند، مجرّب است.

مالیدن مغز قلم‌گاو با شیر یا روغن بابونه در این نوع اخیر بسیار نافع است.

مالیدنی دیگری که در انواع درد مفاصل نافع است
صبرزرد، مرمکی، زعفران

اجزاء را مساوی باب کلم صلایه نمایند.

ضماد دیگر که مانند طلای مذکور است

حلبه را به‌آب و سرکه طبخ نمایند و اندکی عسل بیافزایند و باز بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند.

ضماد دیگر به‌جهت بیماری مفاصل که مسکن وجع می‌باشد

مغز دانه بید انجیر	سه جزو
روغن تازه‌گاوی، دُر دتّهِ خم سرکه	از هریک یک جزو

همه را با هم سرشته به‌کار برند.

وجع ظهر ـ درد پشت ـ لمباگو

اگر سبب آن سردی مزاج و بسیاری بلغم باشد، بعد از خواب و امتلاء و خوردن فواکه و میوجات و به‌قول بارد شدت پیدا کند و در راه رفتن و ریاضت ساکن شود.

علاج ـ هرروزه جلابی از انیسون و بیخ مهک (یعنی سوسن) و گل انگبین تناول کنند.

غذا هرروزه جلابی از انیسون و بیخ مهک (یعنی سوسن) و گل انگبین تناول کنند.

غذا ـ نخودآب خورند و بعد از نضج به‌مطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر تنقیه کنند و از خوردن فواکه و امتلا و نزدیکی دوری نمایند. روغن قسط و خیری و بابونه در پشت بمالند.

اگر وجع به‌سبب تعب و کثرت نزدیکی بود ـ منع سبب کنند و آسودگی و حمام معتدل مناسب است. روغن بنفشه بادام و نرگس بمالند.

اگر سبب بیماری گرده بود ـ علامات و معالجات آن گفته شد.

گاه باشد که درد پشت به‌سبب امتلاء عروق بود و علامات آن سرخی و حمرت پشت و حرارت و سنگینی آن و وجع و تشنگی بود.

در این حالت از بیماری باید جلابی تناول نمایند از عناب و نبات یا آب انارین یا تمر هندی. غذا ماش یا شیره بادام و اسفناج خورند.

عرق‌النساء ـ سیاتیک

وجعی بود که از مفصل ورک آغاز کند و از جانب ران پائین بیاید و تا انگشتان پای رسد.

درمان ـ هرروز جلابی از انیسون و تخم کرفس و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کند. غذا نخود آب با شیره خسک دانه خورد.

بعد از نضج به‌مطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر اکتفا کند و از تنقیه مرزنجوش

و بابونه و اکلیل‌الملک	هریک ده درم
تخم سپندان	پنج درم

بکوبند و مقل پنج درم در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند و بمالند. اکلیل‌الملک و شبت و بابونه و قنطوریون و بیخ کرفس و پودنه و عاقرقرحا و حاشا و سعتر و حند قوقی

بجوشانند و در حمام برران بریزند.

یا بیخ کرفس و پودنه عاقرقرحا	هریک ده درم
قثاءالحمار (خیار دشتی) حب‌الغار	هریک پنج درم
بوره ارمنی، قسط، حب‌الرشاد	هریک، یک درم

بکوبند و زفت دو درم به‌روغن زیت بگدازند و ادویه بدان بسرشند و بمالند.

اگر وجع زایل نشود این حقنه به‌کار برند:

خسک و سبوس، خسک دانه، سنا، یابوبه، سداب	هریک هفت درم
قنطوریون باریک	سه درم
بیخ کبر	پنج درم
حلبه، بزرک	هریک چهار درم
زیره	سه درم
خیار چنبر	پانزده درم
بوره	نیم درم
آبکامه، روغن زیت، با سبوس	هریک ده درم

از معالجه این بیماری افسرده نباید شد و به‌روغن قسط و ناردین و خیری تدهین کنند.

مفاصل و نقرس

اما مفاصل دردی باشد که مفصل‌های دست و پا را حادث شود و نقرس همانطور که در پیش گفتیم مخصوص است به‌انگشت‌های پای و کعب.

سبب این اوجاع ـ ضعف مفاصل بود و تجمع مواد بدن بدان موضع و این ماده زود به‌تحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی است و ماده غلیظ است و علامات ماده دموی وجع و ضربات و حرارت به‌لمس و انتفاخ و ورم کردن عضو بود. (همانطور که ما امروز می‌دانیم بیماری نقرس یا بیماری گوت در اثر تجمع ماده اسید اوریک در بدن و بیشتر در انگشت شست پا و استخوان کعب و متاتارس مربوطه است که ممکن است در جاهای دیگر بدن هم بروز کند. این بیماری دوره‌ای است و ارثی، بدن افراد مبتلا فاقد آنزیم‌های مخصوصی است (یا لااقل کمبود) برای از میان بردن اسید اوریک حاصل از مواد

پورین).

درمان ـ جلابی از عناب و تخم کاسنی و نبات تناول نمایند. غذا ماش و شیره مغز بادام خورند. اگر تب باشد جوآب با عناب و موضع وجع را با صندل و گلاب و سرکه و آب گشنیز و آب کاسنی و آب بستان‌افروز و پوست خشخاش بمالند و با این مطبوخ مزاج را لینت دهند:

سنا	هفت درم
ورق گل سرخ	پنج درم
بنفشه، نیلوفر، تخم کاسنی، تخم خیارین، خطمی	از هریک سه درم
سورنجان	دو درم
هلیله زرد و سیاه	از هریک هفت درم
مغز خیار چنبر	پانزده درم
ترنجبین	ده درم

اگر وجع بسیار بود مخدرات مانند بیخ لفاح (سابیزک) و خشخاش سیاه و افیون و زعفران و ورق کاهو بمالند و آب بران ریزند.

حب شیطرج نیز مفید است.

صفت حب شیطرج

هلیله زرد، ترید	هریک، یک درم
ایاره فیقرا	یک مثقال
تخم حنظل، انیسون، نانخواه، تخم کرفس، سکبینج	هریک، یک دانگ
شیطرج، خردل، زنجبیل، وج	هریک نیم درم

مقل در آب حل کند و ادویه بکوبد بدان بسرشد و حب سازد. از فواکه و میوه‌جات و آب سرد و نزدیی و امتلا احتراز نمایند.

زراوند و حب الغار	ده درم
اشق و صبر و زیره	هریک پنج درم

بکوبند و ضماد سازند.

دیگر ـ بزرک و تخم شاسفرم و سلیخه و مغاث هریک یک درم

زعفران، زنجبیل هریک نیم درم

شبت، برنجاسف، مرزنجوش، حاشا، سعتر، پودنه، حند قوقی (حندقوقا ـ شبدر) بجوشانند و در آن نشینند. مطرود یطوس و تریاق کبیر تناول کنند (مثرود یطوس)

صفت مطرودیطوس (مثرودیطوس)

مرصاف، زعفران، غاریقون، زنجبیل، دارچینی، علک‌البطم «کتیرا»

از هریک ده مثقال

سنبل‌الطیب، کندر، خردل سفید، عود بلسان، اسطوخودوس، اذخر، قسط شیرین، سیسالیوس از هریک هفت مثقال

سلیخه، فلفل سیاه، و سفید، سورنجان، جعده، ثوم بری،

دوقو، اکلیل‌الملک، جنطیانا از هریک هفت مثقال

تخم سداب شش مثقال

اشق، ناردین، مصطکی، صمغ عربی، فطراسالیون، قردمانا، افیون، رازیانه، گل سرخ، بنفشه، مشکطرامشیع از هریک پنج مثقال

اقاقیا، ناف سقنقور، هوفاریقون از هریک چهار مثقال و نیم

انیسون، وج، قومو، سکبینج، اسارون از هریک سه مثقال

صمغ‌ها را در شراب یا سرکه یا در مثلث خیسانیده و با سه وزن داروها عسل بسرشند و صدر مثلث آنقدر باشد که صمغ را بپوشاند و بدل سقنقور ماهی روبیان به‌وزن آن یا سمکه صیدا کنند و در کتاب تحفه‌المومنین قرص افعی را بهتر می‌داند و به‌دستور پنیرمایه شتر را و بعد از شش ماه استعمال نمایند. چون حب به‌لسان و عود و روغن آن مفقودند بدل حب نیم وزن آن حب الغار و بدل عود نیم وزن آن زراوند طویل و بدل سقنقور سمکه صیدا و بدل روغن بلسان روغن ترب کرده به‌غایت مؤثر یافته و تدهین به‌روغن‌های گرم کننده گرم کنند.

اگر صلابت و قلّت وجع و کندی نبض در کار باشد ـ باید که هرروز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخودآب با شیرهٔ خسکدانه خورند و بعد از نضج به‌حب سورنجان یا حب شیطرج تنقیه کنند:

سنا، شاهتره	هریک هفت درم
هلیله زرد و سیاه و کابلی	هریک پنج درم
قنطوریون باریک، بیخ مهک، بالنگو، گاوزبان	هریک سه درم
مویز طایفی	ده درم
هلیله، آمله، اسطوخودوس	هریک چهار درم
غاریقون	نیم درم
سورنجان	یک مثقال

بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد:

افتیمون	سه درم

درکتان بسته در آن اندازند تا دو سه جوش بزنند فرو گیرند و صاف کنند و سپس.

ترنجبین، خیار چنبر	هریک ده درم
ایاره فیقرا	یک درم

در آن حل کنند و بیاشامند و:

عاقرقرحا	پنج درم
ورق غار	ده درم
بوره ارمنی	سه درم
خرفه	چهار درم

بکوبند و با روغن یاسمین بمالند و روغن‌های گرم و تخم‌ها و مغزها بمالند.

بسته شدن مفاصل

هرگاه که بندها صلب و سخت و بسته شوند، چنانچه حرکت نتوانند کرد هرروز با جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخودآب با شیرهٔ خسکدانه خورند و بعد از نضج به مطبوخ‌ها و حب‌های مذکور تنقیه کنند و موضع را برروغن کنجد و پیه مرغ و بط و لعاب حلبه و بورک و خطمی بمالند یا کنجد به‌آب مرزنجوش سحق کنند و بمالند. از لبنیات و میوجات و حموضات و امتلاء شب و نزدیکی و آب سرد تناول کردن و چیزهای سرد استعمال نمودن دوری جویند و

معجونات و جوارشات حاره تناول کنند و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و رازیانه و اکلیل‌الملک و حاشا و نمام و ورق غار و برنجاسف و شاسفرم نافع باشد.

(همانطور که ما امروز می‌دانیم مفاصل که آن را رواتیسم گویند یا درد و ورم مفاصل و اعضاء چند قسم است: که با نام‌های متعددی نامیده می‌شوند از این قرار: نورالژی، لومباگو یا درد پشت، روماتیسم حاد مفصلی که با ورم مفصل و تب همراه است، آرتروزها، آرتریت‌های مختلف، آرتریت روماتوئید، و نقرس، سیاتیک، دیسک فقرات، و انواع دیگر که علت بیشتر این بیماری‌ها معلوم و بعضی هم نامعلوم می‌باشند. روی هم رفته درمان بیشتر این دردها علامتی است و این دردها مکرر عود می‌کنند و غیر از بیماری نقرس یا گوت که داروی اختصاصی آن کولشی سین می‌باشد بقیه داروی اختصاصی ندارند. دردهای پشت و به‌اصطلاح لمباگوبوفور دیده می‌شوند و به‌خصوص در نواحی مرطوبی و شمالی گیلان و مازندران و کناره دریا اغلب زن‌ها دچار آن هستند. شاید علت آن نحو کار آنها در مزارع و دولا کار کردنشان ساعت‌های متمادی بدین نحو باشد. البته قولنج‌های کمر و گردن و شانه و بعد دست و پا در مردها هم دیده می‌شود. چون این بیماری به‌راستی گریبانگیر بیشتر مردم این ناحیه می‌باشد و اکثر بیماران ما را تشکیل می‌دهد برای علت آن باید مطالعه بیشتری کرد. داروهائی که ما تجویز می‌کنیم تقریباً همه علامتی و ضددرد و ضدورم می‌باشند و آزمایش‌هائی که انجام گرفته فقط چندمورد به‌علت استرپتوکک و یا تب مالت و یا اسید اوریک و یا آرتریت روماتوئید مشاهده شدند و بقیه هیچگونه علایم آزمایشگاهی نداشته‌اند. ناگفته نماند بعضی از اقسام این دردها متعلق به‌زن‌هائی است که دچار عوارض عصبی و به‌اصطلاح نوروز می‌باشند و همیشه درد دارند و هیچ داروئی درد آنها را به‌کلی رفع نمی‌نماید).

بیماری‌های پشت

اگر مهره‌ای از مهره‌های پشت از جای خود بیرون آید، اگر به‌بیرون میل کند آن را (حدبه) گویند و اگر به‌داخل مایل شود تقعر گویند و اگر به‌جائی مایل شود ـ التوا خوانند و سبب آن ورمی باشد که در ماهیچه‌های مهره حادث گردد به‌واسطهٔ ضعف مهره را از جای خود بلغزانند. نشانی آن تب دایم و وجع شدید و سنگینی پشت و تشنگی و قاروره

و ادرار ناری و نبض بزرگ باشد.

درمان ـ جلابی از عناب و روباه تروک (روباه تربک) و ترنجبین و نبات بخورند و غذا کشکاب خورند و تلیین و نرم کردن طبیعت کنند به‌این مطبوخ:

سنا	هفده درم
بنفشه، نیلوفر، تخم کاسنی، بیخ مهک	از هریک سه درم
روباه تروک (روباه تربک)	پنج درم
تربد خراشیده نیم‌کوفته	یک درم
خیار چنبر، ترنجبین	از هریک پانزده درم

چون وجع و درد آرام گیرد:

کنجد مقشر	بیست درم
ورق مرزنگوش	پنج درم

بکوبند و برآن جای نهند یا:

مقل	ده درم

با آب گرم حل کرده و:

پیه مرغ و بط، مغز ساق گاو	از هریک سی درم

بگدازند و با هم بیامیزند و به‌کار برند، و فقرات را به‌روغن قسط و ناردین بمالند.

ریاح امرسه!

اگر همین علت به‌سبب ریحی غلیظ حادث گردد، آن را ریاح امرسه نامند. نشانی آن آن است که تب و تشنگی باشد و پس از درد پشت پیدا شود. باید که هرروز جلابی از انیسون و رازیانج و بیخ مهک و گلنگبین بخورند، و غذا نخوداب با شیر خسکدانه و زیره و دارچینی خورند، و مزاج را نرم کنند با:

مطبوخ سورنجان و تربد	هریک، یک مثقال
صبر سقوطری	یک درم
حب نیل، غاریقون	از هریک نیم درم
مقل، مصطکی	از هریک، یک دانگ

بکوبند و با آب کرفس بسرشند و حب سازند و این شربتی باشد و ماءالاصول هم مناسب است.

صفت ماءالاصول:

بیخ رازیانه، بیخ مهک	از هریک بیست درم
بیخ کرفس، بیخ غافت	از هریک ده درم
تخم کرفس، رازیانه، شبت، انیسون	از هریک پنج درم

درچهار رطل بجوشانند تا به‌نصفی آید، سپس صاف کنند و با عسل به‌قوام آورند و با ده درم از آن ادامه بدهند و شبت و مرزنجوش و نمام و بابونه و اکلیل‌الملک و خروع بجوشانند و درگرمابه برپشت ریزند و روغن خروع در مهره‌ها مالند دیگر:

نارجیل	چهار درم
خسک	ده درم

بجوشانند و روغن کنجد برآن ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند و آن روغن را برپشت بمالند.

اگر بیماری به‌علت ضربه و ضغله باشد ـ مهره را به‌رفق باز به‌موضع خود برند و قسط و کبر و سنبل و مر و کرنب و سلیخه برابر هم بکوبند و با خل خمر بمالند.

وجع ظهر ـ درد پشت

پس از خواب و امتلا بروز نماید.

نشانی آن ـ سفیدی رنگ قاروره و کندی نبض، و شدت یافتن آن پس از خواب و امتلا و خوردن میوه‌ها و بقول سرد است.

درمان ـ هرروز جلابی از انیسون و بیخ مهک و گلنگبین بخورند. غذا نخوداب و شیره خسکدانه خورند و پس از نضج با مطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر تنقیه نمایند و از خوردن میوه‌ها و امتلاء شب و نزدیکی دوری نمایند و روغن قسط و خیری و بابونه در پشت بمالند.

اگر درد پشت و وجع به‌سبب سختی و رنج و کثرت نزدیکی باشد ـ جلوی علت را *بگیرند و آسودگی و گرمابه معتدل مناسب است و روغن بنفشه بادام و نرگس بمالند.*

اگر سبب بیماری کلیه باشد ـ درمان آن گفته شد.

گاه باشد که درد پشت به‌سبب بیماری و دچار شدن و امتلاء عروق باشد ـ نشانی آن سرخی رنگ پشت و گرمی و سنگینی آن و درد و تشنگی باشد. باید جلابی بخورند از عناب و روباه تروک (روباه تربک) و نبات یا آب انارین یا تمر هندی. غذا بنوماش با شیرهٔ بادام و اسفناج خورند و در جایگاه سردسیر خانه گیرند.

عرق‌النسا ـ سیاتیک (از کتاب انیس)

وجعی بود از مفصل و رگ آغاز می‌گردد و از سوی ران پائین می‌آید و تا انگشتان پای می‌رسد.

درمان ـ هرروز جلابی از انیسون و تخم کرفس و رازیانه و بیخ مهک و گلقند بخورند و غذا نخوداب با شیرهٔ خسکدانه خورند و پس از تنقیه:

مرزنجوش و بابونه و ورق غار و اکلیل‌الملک	از هریک ده درم
تخم سپندان	پنج درم

بکوبند و:

مقل	پنج درم

در آب حل کنند و داروها را بدان بسرشند و بمالند. اکلیل‌الملک و شبت و بابونه و قنطوریون و بیخ کرفس و پودنه و عاقرقرحا و حاشا و سعتر و حندقوقی بجوشانند و در گرمابه برران ریزند. یا:

بیخ کرفس و پودنه و عاقرقرحا	از هریک ده درم
قثاءالحمار، حب‌الغار	از هریک پنج درم
بوره ارمنی، قسط، حب‌الرّشاد	از هریک، یک درم
زفت	دو درم

بکوبند و: با روغن زیت بگدازند و داروها را بدان بسرشند و بمالند. اگر وجع و درد برطرف نشود، این حقنه را به‌کار برند:

صفت حقنه برای عرق‌النسا:

خسک، سپوس، خسکدانه، سنا، شبت، بابونه، سداب   از هریک هفت درم

قنطوریون باریک	پنج درم
حلبه، بزرک	از هریک چهار درم
زیره	سه درم
خیار چنبر	پانزده درم
بوره	نیم درم
آبکامه، روغن زیت با سبوس	از هریک ده درم

و با روغن قسط و ناردین و خیری روغن مالی کنند و اگر کهن شود داغ نمایند.

مفاصل و نقرس ـ روماتیسم‌ها و بیماری گوت (از کتاب انیس)

مفاصل ـ دردی باشد که بندگاه‌های دست و پا را بگیرد، و نقرس ویژه انگشتان پای و کعب است.

سبب ـ ضعف و درد مفاصل بود و کشیده شدن مواد و انصاب آن مواد به‌بندگاه‌ها و این ماده زود به‌تحلیل نرود زیراکه ماده غلیظ است و وجع و ضربان و حرارت در دست زدن به‌انضمام ورم احساس می‌شود.

توضیح ـ انواع روماتیسم‌ها و اشکال کلینیکی آن بسیار است و خیلی از بیماری‌ها باعث روماتیسم و آرتریت و ورم بندگاه می‌شوند و اما روماتیسم حاد مفصلی که نوع مخصوصی از روماتیسم است و با درد و ورم و تب و جابه‌جا شدن علائم بیماری در مفصل‌ها مشخص می‌گردد، علت آن هنوز معلوم نشده و اخیراً آن را نتیجهٔ یک نوع آلرژی و حساسیت نسبت به‌سم میکرب استرپتوکوک می‌دانند و می‌دانیم که روماتیسم حاد مفصلی دریچه‌های دل را آسیب می‌رساند.

درمان ـ جلابی از عناب و روباه تروک (تربک) و تخم کاسنی و نبات بخورند و غذا بنوماش و شیره مغز بادام بخورند و اگر تب باشد جو آب با عناب بدهند و موضع ورم را با صندل و گلاب و لعاب بنگو و سرکه و آب گشنیز و آب کاسنی و آب بستان‌افروز و تورک و پوست خشخاش بمالند. (تورک ـ خرفه است) و مزاج را با این مطبوخ نرم نمایند:

سنا	هفت درم
ورق گل سرخ	پنج درم

روباه تروک (تربک)، بنفشه، نیلوفر، تخم	
کاسنی، تخم خیارین، و خطمی	از هریک سه درم
مغز خیار چنبر	پانزده درم
ترنجبین	ده درم

اگر وجع و درد و ورم بسیار شدید باشد ـ مخدرات مانند: بنج، لعاب خشخاش سیاه، افیون، زعفران، برگ کاهو بمالند و آب برآن ریزند.

نوع دیگر بیماری مفاصل

نشانی آن گرما در دست زدن و زردی رنگ و شدت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و زردی ادرار باشد.

درمان ـ با سکنجبین و آب گرم کنند و جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و عناب و نبات بخورند، یا آب انارین یا تمر هندی با نبات و ترنجبین، و نرم کردن مزاج با مطبوخ فواکه (میوه) یا قرص بنفشه یا این مطبوخ کنند:

سنا	هفت درم
بنفشه، شاهتره، تخم کاسنی	از هریک پنج درم
عناب	ده عدد
سپستان، آلو	از هریک بیست عدد
تمر هندی، ترنجبین	از هریک ده درم
خیار چنبر	پانزده درم

و ضمادهای سرد و بارد به‌کار برند. مانند: آرد جو، سفیدهٔ تخم مرغ، روغن گل، خطمی، عدس، بنفشه، نیلوفر، پوست خشخاش.

باید که تا وجع و ورم شدت پیدا نکند و تا نیاز مبرم به‌ضماد نباشد، به‌کار نبرند و در آن زیاده‌روی و مبالغه ننمایند. چون وجع آرام شود و حرارت در دست زدن بماند، آرد جو و باقلا و خطمی و بنفشه و اکلیل‌الملک و صندل ضماد نمایند.

نوع دیگر بیماری مفاصل ـ نشانی آن سفیدی رنگ و غلظت قاروره و کمی وجع باشد.

درمان ـ هرروز جلابی از زراوند و بیخ مهک، انیسون، گلقند بخورند و غذا نخوداب و شیر خسکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و پس از نرم شدن مزاج با این حب مزاج را تلیین کنند:

حب سورنجان

سورنجان، تربد، روغن بادام چرب کرده	از هریک، یک درم
بوزیدان شاهتره	از هریک نیم دانگ
تخم حنظل	دو دانگ
نمک هندی	یک دانگ و نیم
مقل، مصطکی	از هریک، یک دانگ

بکوبند و در آب کرفس بسرشند و حب سازند.

حب شیطرج

هلیله زرد، تربد، مقل	از هریک، یک درم
ایاره فیقرا	یک مثقال
تخم حنظل، انیسون، نانخواه، تخم کرفس، سکبینج	از هریک، یک دانگ
شیطرج، خردل، زنجبیل، وج	از هریک نیم درم

مقل را در آب حل کنند و داروها را بکوبند و بدان بسرشند و حب سازند و این دو شربت بود.

از میوه و آب سرد و نزدیکی و امتلا دوری جویند:

زراوند، حب‌الغار	از هریک ده درم
اشق، صبر، زیره	از هریک پنج درم

بکوبند و ضماد سازند. دیگر:

بزرک، مرورشک (تخم مرو ـ بزرالمرو)، تخم شاسفرم، سلیخه، مغاث	از هریک، یک درم
زعفران، زنجبیل، شبت، برنجاسف،	

مرزنجوش، حاشا، سعتر، پودنه، جند قوقی	از هریک، یک درم

بجوشانند و در آن بنشینند و مترودیطوس و تریاق کبیر بخورند:

نوع دیگر از مفاصل ـ نشانی آن سفتی و کندی نبض باشد. باید که هرروز جلابی از بیخ مهک و گاو زبان و بالنگو و رازیانه و نبات بخورند و غذا نخوداب با شیرهٔ خسکدانه خورند و با این حب تنقیه کنند.

هلیله زرد، هلیله سیاه، صبرسقوطری، رازیانه	از هریک، یک درم
فلفل، دارفلفل، زنجبیل، خردل	از هریک نیم درم
شیطرج، نمک هندی، مقل	از هریک دانگی

بکوبند و با آب کرفس بسرشند، و این دو شربت بود، یا تلیین و نرم کردن به‌این مطبوخ کنند:

سنا، شاهتره	از هریک هفت درم
هلیله زرد، و سیاه و کابلی	از هریک پنج درم
قنطوریون باریک، بیخ مهک، گاوزبان	از هریک سه درم
مویز طایفی	ده درم
هلیله آمله، اسطوخودوس	از هریک چهار درم
غاریقون	نیم درم
سورنجان	یک مثقال

بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد.

افتیمون	سه درم

در آن اندازند تا دو سه جوش بزند و فرو گیرند و صاف کنند و:

ترنجبین، خیار چنبر	از هریک ده درم
ایاره فیقرا	یک درم

در آن حل کنند و بیاشامند و:

عاقرقرحا	پنج درم
ورق غار	ده درم
قسط، صبر	از هریک ده درم

بوره ارمنی	سه درم
حرف	چهار درم

بکوبند و با روغن یاسمین بمالند و روغن‌های گرم و تخم‌ها و مغزها بمالند.

تعقد مفاصل ـ بسته شدن بندگاه‌ها

هرگاه مفصل سفت و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد، هرروز جلابی از بیخ مهک و رازیانه وگاوزبان و نبات بخورند و غذا نخوداب با شیرهٔ خسکدانه خورند و پس از نضج و نرمش با مطبوخ‌ها و حب‌های نامبرده تنقیه کنند و موضع را با روغن کنجد و پیه مرغ و بط و لعاب حلبه و تورک و خطمی بمالند، یا کنجد با آب مرزنجوش بسایند و بمالند و از لبنیات و میوه‌ها و ترشی‌ها و امتلاء و نزدیکی و آب سرد خوردن و چیزهای سرد مصرف نمودن دوری جویند و معجون‌ها و جوارش‌های گرم بخورند و اگر روباهی یا کفتاری زنده در روغن زیت بجوشانند و در آن بنشینند سود دارد و بکار بردن نطولات و ضمادات از شبت و بابونه و اکلیل‌الملک و حاشا و نمام و ورق غار و برنجاسف و شاسفرم سود دارد.

وجع الظهر

یعنی درد پشت، نشانیش سردی در دست زدن و بهتر شدن در حرکت است.

درمان ـ مالیدن روغن گل است که صفت آن گفته شد.

وجع المفاصل

یعنی درد بندها و مفصل‌ها، نشانیش سرخی و زردی جایگاه درد است و گاهی سفیدی و سیاهی آن.

درمان ـ پاک کردن (تنقیه) بدن با غاریقون

صفت اختیار کردن غاریقون:

غاریقون سفید به‌موینه (صافی) گذرانیده	یک مثقال

با شربت بنفشه سرشته و غلوله‌ها کنند و در شربت نامبرده غلطانیده و بامداد فرو برند

(چون نزدیک به‌دو ساعت بگذرد) گاهی:

سناء مکی خاصه، پوست هلیله زرد	از هریک پنج درم
تخم کاسنی نیمکوفته، بنفشه، گل نیلوفر دریا،	
زرک خاص، گل خطمی، سورنجان نیمکوفته	از هریک، یک مثقال
تمر هندی، آلوی بخارا	از هریک ده مثقال

همه را در سی سیر آب بجوشانند تا نزدیک به‌هفت سیر آید، صاف کنند و دو سیر و نیم شیرخشت در آن حل کرده و صاف نموده و نیمگرم بیاشامند.

سناء مکی خاصه	هفت درم
انجیر زرد	پنج عدد
عناب، سپستان	از هریک بیست عدد
تربد نیمکوفته	چهار درم
عنب‌الثعلب، سورنجان نیمکوفته، بادیان،	
بنفشه، تخم کاسنی نیمکوفته	از هریک دو درم

همه را بجوشانند و صاف کنند و ده مثقال گلقند عسلی در آن حل کرده و نیم گرم بیاشامند یا:

سناء مکی خاصه، هلیله سیاه نیمکوفته،	
پوست هلیله کابلی، اقتیمون در لته بسته	از هریک پنج درم
مویز دانه بیرون کرده	ده درم
اسطوخودوس، پر سیاوشان، بادرنجبویه،	
شاهترج، سورنجان نیمکوفته	از هریک دو درم
آلوی بخارا، عناب، سپستان	از هریک پانزده درم

بجوشانند و صاف کنند و ده مثقال مغز فلوس در آن حل کرده و صاف کنند و روغن بادام بیافزایند و نیمگرم اختیار نمایند.

صفت شربت بنفشه: در درمان ذات‌الریه گفته شد.

صفت گلقلند عسلی:

در صداع گفته شد.

صفت روغن بادام:
در درمان جفاف‌الانف گفته شد.

عرق‌النساء

یعنی درد رگی که آن را رگ کچوک خوانند.
کُجوک ـ به‌ضم اول بروزن سلوک، کهنگو، عرق‌النساء، سیاتیک خوانند.

باب سیزدهم

حمیات ـ تب‌ها

به‌عقیدهٔ قدما تب عبارت است از حرارتی غریبه که در دل افروخته گردد و از آنجا به‌واسطهٔ سرخرگ‌ها پراکنده گردد و سراسر بدن را گرم سازد و زیان آن برافعال طبیعی لاحق و مستولی گردد و برسه گونه است: حمی یوم، حمی دق، حمی عفن. زیراکه ترکیب بدن به‌عقیدهٔ قدما از اندام‌ها و خلط‌ها و ارواح است، پس اگر حرارت به‌روح قرار گیرد آن را حمی یوم خوانند و اگر حرارت به‌اعضاء آویزد حمی دق گویند و اگر حرارت به‌اخلاط تعلق گیرد، حمی عفن خوانند.

توضیح ـ ما علل تب‌ها را امروز می‌دانیم و برای اینکه خوانندگان عزیز از عقاید پزشکان قدیم آگاه باشند، مختصری از آن را یادداشت کرده‌ایم:

انواع تب‌ها

حمی یوم ـ در اثر حرارت آفتاب و آتش و خوردن چیزهای گرم و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی تولید شود و شاید که این تب بیش از یک روز نباشد و باشد که سه روز بکشد و تا هفت روز نیز گفته‌اند.

حمی دق ـ بیماری شیخوخه ـ این بیماری یبوستی بود بی‌حرارت و اکثر مشایخ را دچار کند و نشانی آن ذُبول (به‌ضم ذال و با، پژمردگی) پوست باشد و در دست زدن سرد باشد.

حمی عفن.

حمی مطبقه.

سونوخس ـ از حمی یوم قوی‌تر و از حمی مطبقه ضعیف‌تر است.

حمی مرقه ـ

غب خالص ـ تبی است که روزی باشد و روزی نه و زمان آن چهار ساعت تا دوازده ساعت باشد.

صفت قرص تباشیر:

تباشیر	دو درم و نیم
تخم کدوی مقشر	درمی و نیم
کتیرا، صمغ عربی، خشخاش	از هریک نیم درم

بکوبند و با لعاب بنکو بسرشند و قرص سازند و مثقالی بخورند.

حمی نائبه ـ آن را مواظبه نیز گویند ـ این تب هرروز آید.

صفت قرص غافت:

عصاره غافت، ترنجبین	از هریک شش درم
تباشیر، ورق گل، سنبل	از هریک دو درم

بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین مزوری ده مثقال بخورند.

صفت سکنجبین مزوری:

تخم کاسنی، کشوث، رازیانه	از هریک سه درم
عصارهٔ غافت	دو درم
پوست بیخ کبر، رازیانه، کرفس	از هریک پنج درم
انیسون	یک درم

همه را نیم کوفته کنند و شبانروزی در دو رطل آب و ربع رطلی سرکه بجوشانند و با رطلی قند به‌قوام آورند یا عسل.

حمی لثمه ـ در شبانروزی شش ساعت فاتر گردد (فاتر ـ سست و ضعیف) و باز شدت پیدا می‌کند و تشنگی باشد و نبض تند است.

حمی دایره ـ تب یک روز آید و دو روز نه و نوبت آن بیست و چهار ساعت است و

باشد که دو روز آید و یک روز نه و آن را ربع معکوس گویند.

حمی ربع لازم ـ به‌نوبت ربع تب شدت پیدا کند و در باقی وقت‌ها اندک بود.

حمی خمس و سدس و سبع ـ تب خمس آن باشد که یک روز آید و سه روز نه، و سدس آن باشد که یک روز آید و چهار روز نه، و سبع آن است که یک روز آید و پنج روز نه.

حمی انقبالوس ـ تبی باشد که در باطن احساس سرما می‌کند و در دست زدن گرم باشد و با آن تشنگی و افروختگی نباشد.

حمی لیقوریا ـ تبی باشد که در باطن حرارت شدیدی احساس شود و در ظاهر حرارتی نباشد، بلکه سردی باشد و با آن تشنگی و التهاب باشد و اضطراب داشته باشد.

حمیات مرکبه ـ از اجتماع چند تب به‌وجود می‌آید.

صفت قرص ورد:

ورق گل	ده درم
سنبل	پنج درم
بیخ مهک	پنج درم
تخم خیارین، کاسنی	از هریک چهار درم

بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و یک مثقال با سکنجبین بخورند.

حمیات مختلط ـ این تب‌ها را دوری و نوبتی معین باشد و نشانی‌ها مختلط.

حمی غشیه ـ تبی است که چون ظاهر شود غشی حادث گردد.

حمی لیلیه و نهاریه ـ حمی لیلیه آن باشد که به‌شب آید و روز رها کند و حمی نهاریه آنکه به‌روز آید و به‌شب رها کند.

حمی وبائیه ـ در وبا حادث گردد.

حمی حصبه جدری ـ آبله.

حمی یوم حاری ـ سببش سکونت در آفتاب گرم یا نزدیک آتش یا حمامی بسیار گرم می‌باشد.

درمان ـ سرکه و گلاب و روغن گل سرخ برسر بمالند و ببویند. اگر کافور نیز داخل کنند مناسب است و آب سرد بیاشامند و خوردن شیرهٔ تخم خرفه و گشنیز و عناب و

بزرقطونا و عرق بید همه یا بعضی سود دارد.

غذاـ آش انار یا زرشک یا تمر و خروس بچه بخورند.

حمی یوم وجعیـ نشانیش وجود وجع شدیدی است براندام‌های بدن و در عضوی خاص.

درمانـ مالیدن افیون برای تسکین درد سود دارد و روغن سرخ به‌همه بدن مالیدن.

حمی یوم تعبیـ سبب آن رسیدن رنج و آزار بسیار است به‌بدن مانند حرکت.

درمانـ آسایش و ماندگی و خواب و مالیدن و روغن‌مالی با گل سرخ و خوردن غذاهای سرد و ترناک مانند گوشت بزغاله و خروس بچه و اسفناج و سفیده و زردهٔ تخم نیم برشته و خوردن نبات و گلاب.

تب یوم سهریـ سبب آن بیخوابی مفرط است.

حمی یوم نزله‌ای.

حمی یوم تخمیری (تخمه‌ای)ـ سببش نگواریدن و فاسد شدن غذا است. نشانی آن آروغ ترش و بدبوئی و سنگینی معده و سوزش معده وگاه درد معده نیز می‌باشد.

درمانـ معده را پاک کنند و آب نیمگرم و نمک بیاشامند و قی کنند و چند فنجان آب گرم، پس از اجابت مزاج، از پی هم بنوشند و تا معده پاک نشود، چیزی نخورند. شب رفتن به‌گرمابه معتدل بهترین درمان این گونه تب‌ها است. در همه انواع این تب‌ها اگر از چهار روز تجاوز کرد و تب برطرف نشد از انواع تب دیگر است که باید مورد توجه و آزمایش دقیق قرار گیرد.

تب مطبقهـ با بیهوشی و قلق و افروختگی و تنگی نفس همراه است.

درمانـ قرص کافور است که با لعاب بزرقطونا و شیرهٔ تخم خرفه و شربت نیلوفر داده می‌شود.

صفت قرص کافور این است:

تباشیر، تخم خرفه، تخم کاهو	از هریک پنج مثقال
تخم کاسنی، رب‌السوس، صندل سفید	از هریک سه مثقال
مغز تخم خربزه	چهار مثقال
ترنجبین	هفت مثقال

کافور　　　　　　　　　　یک مثقال

با لعاب بزرقطونا حب سازند و هرروز نیم مثقال با شیره‌های نامبرده بخورند.

تب در اثر ورم دماغ، که آن را سرسام گویند. (مننژیت و آنسفالیت)

تب در اثر ورم اعضای سینه و پهلو (ذات‌الصدر و ذات‌الجنب)، ورم شش و معده و جگر و غیر اینها از احشا.

تب محرقه ـ

تب لازم ـ

محرقه ـ علامتش لزوم تب است و تشنگی بسیار و تلخی دهان و زردی رنگ، در دو چشم و بیخوابی و قلق و اضطراب و سردرد و هذیان و خشونت زبان و زردی آن و گاه باشد که زبان سیاه شود و رنگینی بول و احوال بیمار یک روز سنگین‌تر است و یک روز سبک‌تر است.

علاج ـ آب سرد و برف و یخ مکرر باید داد و از میوه‌های رطب در هرفصل آنچه باشد باید داد و ماءالشعیر مکرر باید داد و در آخر روز لعاب بزرقطونا و بهدانه و خاکشیر و عرق نیلوفر و کاسنی و بید باید داد، کدو و اسفناج و ماش و برنج که با ماءالشعیر پخته باشند با تمر هندی یا زرشک یا اسفناج و برنج با بنوماش مقشر یا ماش و برنج و رب انارین با شیرخشت و در این تب معجون منضج مناسب است و بعد از دوازدهم قرص کافور با سکنجبین و شیرهٔ تخم خرفه بدهند و اگر تب تا شانزدهم باقی باشد از بی‌اشتهائی و خشونت زبان و شدت بیماری معلوم می‌شود که بیماری به‌دماغ سرایت کرده است و در این صورت علامتش عبارت است از بیهوشی زیاد و هذیان و شدت صداع و بیخوابی. علاج این نوع عبارت است از: صندل سرخ و سفید را سوده با قلیل کافور و گلاب و آب گشنیز و آب خیار اندکی سرکه در شیشه کرده مکرر در پیش دماغ بیمار بدارند و اگر علائم بیماری شدت یافت در آخر روز فاز هرمعدنی و گل داغستان و مروارید از هریک ده دانگ تا نیم مثقال به‌آب سیب بدهند. همچنین پاشویه مفید است بدین ترتیب:

پاهای بیمار را در آب معتدل‌الحرارت که برگ بید و جو نیمکوب و گل خطمی و گل بنفشه در آن جوشانیده باشند ساعتی بگذارند و بمالند و اگر این اجزاء نباشند آب گرم

کافی است.

غب لازم

علامتش ـ تب است و تشنگی و تلخی دهان و زردی زبان و زردی بول و بالجمله علامات خفیفه محرقه است و اعراض تب محرقه از عالم هذیان و اضطراب و قلق زیاد است و هرگاه با اعراض شدید محرقه باشد محرقه است و اگر این اعراض شدید نباشند، تب لازم نامیده می‌شود.

تب غب

به‌دنبال سرمای شدید و خفیف تب به‌هم می‌رسد و بعد از تب عرق می‌آید و تب بالکلیه رفع می‌شود و روز دیگر تب نمی‌آید تا آنکه روز سیم سرما و لرز و تب و عرق ظاهر می‌شود و همچنین یک روز می‌باشد و یک روز نمی‌باشد و مدت این تب از اول نوبت تا رفع شدن تب از نه ساعت نمی‌گذرد و دیگر از علامت این بیماری تشنگی و تلخی دهان و زردی رنگ و روی و چشم و تهوع و قی صفراوی و قلق و اضطراب در وقت نوبه و زردی بول با شدت بدبوئی.

حمی لثقه

علامتش لزوم تب است و حرارت ملازم آن است و در صورت و پشت چشم‌ها اندک تورمی می‌باشد و اشتها نمی‌باشد و به‌اضافه تشنگی و تلخی دهان و خشکی کام و زبان و قلق و اضطراب و بول در این تب غلیظ می‌باشد و گاهی سفیدرنگ و گاهی سرخی می‌زند و غثیان و قی بلغمی می‌باشد و مزهٔ دهان گوئی شور است و گاهی ترش است و رنگ و روی در این تب قلعی مایل به‌زردی می‌باشد خصوصاً در اواخر کسالت.

علاج آن ـ منضج باید داد:

عنب‌الثعلب، بیخ کاسنی، اصل‌السوس،
تخم خطمی، گاوزبان — از هریک دو مثقال
سپستان — پانزده دانه

ترنجبین	ده مثقال

و اگر تب رفع نشود، سه روز هرروز

گلقند آفتابی	سه مثقال
سکنجبین	هفت مثقال

بخورند.

طریق ساختن گلقند این است:

ورق گل سرخ تازه را ریز کرده باشند و با شکر به‌قوام آورده در آفتاب گذارند تا چهل روز و اگر تا دو ماه گذارند بهتر است و اگر خشک شود، شکر مکرری نیز بزنند تا خوب به‌عمل آید. بعد از آن سکنجبین بزوری به‌این دستور که روز اول چهار مثقال و دوم پنج مثقال با شیرهٔ تخم کاسنی یک مثقال و شیرهٔ رازیانه یک مثقال میل نمایند. اگر در پشت پاها و پشت چشم‌ها ورمی باشد هرروز قرص زرک صغیر به‌قدر نیم مثقال اضافه نمایند.
اگر طبع خشک باشد بعد از خوردن شش روز سکنجبین بزوری مسهل میل نمایند از:

ریوند چینی	یک مثقال و نیم
تربد	یک مثقال و نیم
عصارهٔ افسنتین	دو دانگ
عصارهٔ غافت	دو دانگ
غاریقون	نیم مثقال

این اجزا را حب کرده فرو برند.

طریق ساختن سکنجبین بزوری این است:

تخم کاسنی، رازیانه، بیخ رازیانه، تخم کشوث، تخم خیار	از هریک پنج مثقال
بیخ کاسنی	ده مثقال
تخم خربزه گرمک	چهار مثقال
گل کشوث، ریشه کشوث	از هریک سه مثقال

تخم کرفس، انیسون، گل سرخ	از هریک دو مثقال

اجزاء را نیمکوب کرده بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند با:

قند سفید	پنجاه درم
سرکه تند	چهل مثقال

به‌قوام آورند.

صفت قرص زرشک این است:

زرشک دانه بیرون کرده	هفت مثقال و نیم
تخم کاسنی، تخم خرفه، مغز تخم خیار	از هریک، یک مثقال و نیم
ورق گل سرخ	ده مثقال و نیم
ریوند چینی، سنبل‌الطیب	از هریک نیم مثقال

اجزاء را کوبیده با لعاب بزرقطونا قرص سازند.

صفت قرص درد صغیر این است:

هرگاه معده ضعیف باشد و غذا هضم نمی‌شده باشد و ورم و تهییج باشد و عطش زیادتی نباشد این قرص را به‌اضافه سکنجبین بزوری هرروزه نیم مثقال میل نمایند.

گل سرخ	شش مثقال
رب‌السوس	چهار مثقال
سنبل‌الطیب	یک مثقال
طباشیر	دو مثقال
عصارهٔ غافت	چهار مثقال

اجزا را کوبیده و بیخته قرص سازند.

گاهی گلقند را با دو دانگ مصطکی کوفته میل نمایند و آخر شب دواءالتربد میل نمایند.

صفت دواءالتربد این است:

زنجبیل، مصطکی	از هریک ده مثقال
تربد	بیست مثقال
نبات سفید	چهل مثقال

اجزا را کوبیده سفوف سازند.

اگر دواءالتربد را با گلقند ضم نموده بخورند و از پشت آن آب گرم بنوشند هم خوب است.

در اواخر کهنگی بیماری خوردن مثرودیطوس یا تریاق فاروق هرروز به‌قدر نیم مثقال مناسب است.

غذاـ بعد از شانزدهم نخود آب گوشت مرغ و گوسفند جوان و طرف شام ترپلاء و قلیه چلاو میل نمایند.

اگر این تب کهنه شود و به‌طول انجامد، قرص ریوند چینی نافع و مجرب است خصوصاً هرگاه جگر و سپرز بزرگ باشد و یا تهیج و ورمی در صورت و دست و پا باشد با سکنجبین بزوری یا سکنجبین ساده به‌قدر نیم مثقال تا یک مثقال خوب است.

صفت قرص ریوند چینی:

ریوند چینی	سی مثقال
ریباس (بیخ آن ریوند است)، علک	از هریک سه مثقال
انیسون، تخم کرفس، عصاره غافت	از هریک دو مثقال

اجزا را کوبیده قرص سازند.

هرگاه این تب با این تدبیرها رفع نشود، شربت اصول بدهند خصوصاً هرگاه باورم دست و پا و شکم بوده باشد و خوردن به‌این دستور.

از چهار تا هفت مثقال که رسید، بدهند تا دوازده روز و اگر اثر نفع ظاهر نشد تا بیست و چهار روز بدهند هرروز با شیرهٔ رازیانه و تخم کاسنی از هریک، یک مثقال و در دوازدهم مسهل بدهند یکی از مسهلات که نام برده شد.

صفت شربت اصول:

بیخ کرفس، بیخ رازیانه، بیخ کاسنی	از هریک هفت مثقال
فقاع اذخر، سنبل‌الطیب، اسارون، سلیخه	از هریک سه مثقال و نیم
مویز منقی	بیست دانه
قند سفید	صد و پنجاه مثقال

چنانچه رسم است، شربت سازند.

بعضی در کهنگی تب‌های بلغمی و مرکب به‌قدر دو دانگ عصارهٔ غفت با سکنجبین ساده داده‌اند و در پنج شش روز تب قطع شد. آب انارین هم نافع است.

تب مواظبه ـ نابته

علامتش آن است که هرروز نوبت و سرمای بسیار شدید می‌باشد و مدت نوبت و تب طویل می‌باشد که غالباً این مدت هیجده ساعت است و بعد از آن عرق می‌آید و تب بالکلیه مفارقت نمی‌کند و اگر رفع شود زمان مفارقت بسیار کم می‌باشد که باز نوبه می‌آید.

انواع تب‌های دیگر

عبارتند از: ربع لازم و ربع دایره.

ربع دایره ـ علامتش این است که یک روز نوبت در شب هست و در روز نیست و در روز چهارم از نوبت سابق باز نوبت و تب به‌هم رسد و لرز در این تب اول بسیار کم می‌باشد و هرچه کهنه‌تر شود لرز تشدید می‌شود و این نشان نضج ماده است و دیگر سرما در این تب بسیار شدید می‌باشد و در اوایل نوبه گویا که استخوان‌های بدن شکسته می‌شود و مفاصل تمام وجع می‌دارد و مدت نوبت این تب غالباً یک شبانروز می‌کشد و از ابتدای اوقات سپرز متورم و دارای صلابت می‌شود. درمان آن طولانی و بیش از شش ماه است.

حکیم ابوعلی در شرح قانون می‌گوید: که مرا وقتی نوبت ربعی عارض شده بود و در سفر بودم و با جمعی از احباب که ایشان نیز طبیب بودند دوست بودم. این‌ها مرا به‌خوردن مسهل امر می‌نمودند و من مناسب نمی‌دانستم تا آنکه شبی آنها مسهل ترتیب دادند و بربالین من آماده کردند و مرا امر به‌خوردن آن می‌نمودند و من خود را به‌خواب می‌داشتم که شاید ایشان دست از من بدارند تا آنکه مرا خواب درربود و در عالم رؤیا دیدم که مردی بزرگوار که لباس سفیدی به‌تن داشت بربالین من نشسته رو به‌من کرده و گفت که این مرد قریش صاحب قانون است. من پیش رفتم و آزار خود را به‌او گفتم که این مرد مرا امر به‌خوردن مسهل می‌کند و امتناع کردم و استعلاج نمودم. متبسم شد و گفت

مسهل مخور. گفتم پس چه کنم؟ گفت چرا غافلی از چیزی که مصلح سودا است و مسکن صفرا است و برطرف کننده بلغم و قامع خون و لذیذ است و خوش‌منظر است و غذا و دوا است و از خواص آن می‌شمرد؟

در هرمرتبه جرأت من زیاده می‌شد که این چه باشد؟ بیان فرمایند.

بیان فرمودند این آلوی خوب رسیده است.

من بیدار شدم و به‌اصحاب خواب را گفتم و مسهل نخوردم و بعد از آن دوا و غذا و آب را به‌آن مقصور کردم در یک هفته قطع بیماری شد. تمام شد کلام حکیم علی رحمت‌اله.

در این نوع اجتناب از شیرینی‌ها و روغن لازم و گوشت مثل بره و بزغاله و مرغ بچه و خروس بچه و حمام در همه انواع سودمند است. گاهی گُلپرر را که اطبا انجدان گویند شیره کشیده با سکنجبین چند جوش داده به‌عوض سکنجبین ساده میل نمایند خصوصاً اگر با آفت سپرز باشد. در اواخر مداومت به‌مخدرات مانند فلونیا و برش عشا و معجون مشهور به‌حب‌الشفا در این باب نیکو است و باعث ساختن حضرت آن را که از ربع، برادر ایشان امام‌الدین جعفر در زحمت بود، که یک سال داشتند این بیماری را، و اطباء عراق از معالجه آن عاجز بودند از این دارو دو نوبت خوردند و صحت حاصل شد. تمام شد کلام صاحب خلاصه. وقت خوردن دو ساعت پیش از نوبه است.

طریق ساختن فلونیای رومی مطابق نسخه کامل‌الصناعه که به‌عقیدهٔ اطباء بهترین نسخه‌ها است این است:

فلونیای رومی

زعفران	پنج مثقال
فلفل سفید، بزرالبنج	از هریک بیست مثقال
افیون	دو مثقال
فطراسالیون که تخم کرفس چینی است	چهار مثقال
تخم کرفس نبطی	سه مثقال
سنبل‌الطیب	چهار مثقال

سازج هندی، سلیخه، حب بلسان	از هریک دو مثقال

چرب کرده با عسل صاف به‌قوام آورند و بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند. قدر شربت به‌قدر نخودی.

طریق ساختن برش عشا موافق نسخه قانون

فلفل سفید، بزرالبنج	از هریک بیست مثقال
افیون	ده مثقال
زعفران	پنج مثقال
سنبل‌الطیب، فرفیون، عاقرقرحا	از هریک، یک مثقال

اجزا را کوبیده و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته به‌قوام آورده بسرشند و پس از شش ماه استعمال نمایند.

طریق ساختن حب‌الشفا این است:

نسخه حب‌الشفا

زنجبیل	یک مثقال
ریوند چینی	دو مثقال
جوزماثل که تاتوره گویند	سه مثقال

اجزا را کوبیده دو برابر مجموع عسل به‌قوام آورند و بسرشند. قدر شربت نخودی.

حمی غشیه

آن است که بیمار در وقت نوبت غشی می‌کند و بیهوش می‌شود تا عرق کند. نوبت هرروزه می‌باشد مانند نوبت مواظبه (مواظبیه) و آنکه در صورت و چشم‌ها ورم و پف می‌باشد و زنگ صاحب این تب بریک حال نمی‌باشد گاهی به‌رنگ قلعی و گاهی زرد و گاهی کبود و سیاه می‌باشد و لب گاهی تیره می‌شود و گاه چشم‌ها بیرون آمده می‌باشد مثل کسی که گلویش را فشرده باشند.

برای درمان ـ صلاح است که در وقت نوبت و حدوث غشی مکرر گلاب و آب

برصورت بزنند و بیمار را خبردار کنند و ران‌ها را محکم ببندند و تمام بدن را مالندگی کنند به‌این ترتیب که نخست از زانو بمالند تا سرپنجه و بعد از آن از ران‌ها تا زانو بعد از آن دوش‌ها تا سرانگشتان دست و بعد از آن پشت و سینه و شکم و پاها را به‌همین ترتیب بمالند و چنان کنند که نصف زمان تب را مالندگی کنند و نصف دیگر مریض را به‌حال خود گذارند که به‌خواب رود. اما علاج دفع ماده مرض به‌این نحو بکنند که طرف صبح سه مثقال تخم کرفس را شیره کشیده و با هفت مثقال ترنجبین شکری یا عسلی بدهند یا:

عنب‌الثعلب و رازیانه و بیخ کاسنی	از هریک دو مثقال
گلقند	چهار مثقال

جوشانیده و صاف نموده بدهند و پیش از وقت نوبت به‌هفت ساعت حقنه بفرمایند به‌این نحو:

اصل‌السوس، عنب‌الثعلب، بیخ کاسنی، رازیانه	
اکلیل‌الملک، سناء مکی، تخم خطمی، خبازی	از هریک دو مثقال
عناب، سپستان	از هریک ده دانه
ترنجبین، فلوس خیارچنبر	از هریک ده مثقال
شکر سفید	پنج مثقال
آب چغندر	ده مثقال
نمک طعام	نیم مثقال

در پنج دفعه به‌عمل آورند و هرروز:

فازهر معدنی و مروارید و گل داغستان	از هریک دو دانگ

با رب سیب بدهند و بعد از نوبه دوم گاه باشد که مثرودیطوس یا تریاق فاروق را هریک به‌قدر دو دانگ تا نیم مثقال توان داد.

صاحب خلاصه‌التجارت تجویز دادن فازهر حیوانی نیز کرده است.

غذاـ در این تب مرغ بچه و خروس بچه را کباب کرده آب آن را بدهند و در کتب طب ماءالشعیر را با قند و شربت قند و نان صاحب غذای صاحب این تب را ذکر کرده‌اند. بعضی نان دوآتشه را به‌آب انار شیرین و آب انارین داده‌اند و نافع یافته‌اند و زردهٔ تخم مرغ و ترپلا و خروس بچه و مرغ بچه می‌توان داد.

غب غیرخالص

یک روز به‌یک روز تب می‌کند و مدت نوبت از دوازده ساعت می‌گذرد و هرروز تب می‌کند.

شطرالغب

یک روز تب می‌کند و یک روز نمی‌کند.

ملانفیس در شرح اسباب می‌گوید که گاه باشد که دورهٔ این بیماری‌ها یک سال طول بکشد و گاه باشد که طول این بیماری به‌فساد احشا یا کبد می‌انجامد و معده یا سپرز ضعیف شود.

غذا از میوه‌ها، انار شیرین و میخوش مناسب است و گلابی و آلو زرد رسیده و آلوچه رسیده و بعد از شانزدهم شربت دیناری که از ساخته‌های متأخرین است روزی پنج مثقال تا هفت مثقال یا:

عنب‌الثعلب	دو مثقال
شیرهٔ رازیانه، تخم کاسنی	از هریک، یک مثقال

مفید است.

شربت دینار (جهت شطرالغب)

تخم کاسنی، گل سرخ	از هریک چهار مثقال
بیخ کاسنی	هشت مثقال
نیلوفر، گاوزبان	از هریک دو مثقال
تخم کشوث	سه مثقال

اجزا را بجوشانند و صاف نمایند و با چهل مثقال قند یا شکر صاف به‌قوام آورند و پس از سرد شدن سه مثقال ریوند چینی را نرم صلایه کرده داخل نمایند و بعد از شش روز دینار با مسهل دیگر بدهند به‌نحوی که مذکور شد و بعد از آن سکنجبین بزوری و قرص درد صغیر به‌نحوی که سابق گفته شد و مداومت برگلقند و سکنجبین به‌تنهائی بسیار نافع است.

در تمامی تب‌ها شربت ماءالحیوة مفید است.

شربت ماءالحیوة (در تب ربع)

زرک دانه‌دار خوب	سی مثقال
تخم کشوث	پنج مثقال
گل کشوث، ریشه کشوث	از هریک سه مثقال
تخم کاسنی	چهار مثقال
رازیانه، گزمازج (درخت گز است)	از هریک دو مثقال و نیم
شکر سفید	پنجاه درم

اجزا را جوشانیده و صاف نموده با قند و شکر به‌قوام آورند و هرروزه از پنج مثقال تا هفت مثقال بنوشند.

در انواع تب‌های کهنه این سفوف که به‌سفوف ناقض نامگذاری شده بسیار نافع و به‌تجربه رسیده است.

سفوف ناقض (در انواع تب‌های کهنه)

پوست خشخاش	یک مثقال
فلفل سیاه	شش دانه

با هم کوبیده سه بخش نمایند و هرروز یک بخش را با گلاب، طرف صبح بجوشانند و صاف نمایند و نیم‌گرم بخورند.

تب وبا

این ادویه را مکرر دود کنند:

عود، عنبر، قسط، کندر، سندروس، کهربا، پوست انارین، لادن، مشک، زعفران، صندل، گز، زراوند طویل، جدوار، اگر مجموع نباشد بعضی کافی است. همیشه پیاز و سرکه و سیر ببویند و بنوشند و در خانه‌ها بپاشند و لته را آلوده به‌پیش‌بینی بدارند و حتی‌المقدور از خانه‌های خود به‌جائی نروند و اگر ناگزیر باید بروند بینی را با پنبه آغشته

به‌سرکه ببندند و زود برگردند و با وجود این باید از خوردن میوه‌ها و شیر و سبزی‌ها پرهیز کنند. از آب بسیار سردی که در آن پیاز و سرکه داخل کرده باشند، بنوشند و غذا ترش و بی‌چربی میل نمایند و شیرینی مطلقاً نخورند و از تریاقات تریاق فاروق و مثردویطوس و جدوار خطائی هریک که باشد مکرر بخورند و برش عشا و فلونیای رومی نیز مناسب است و فازهر معدنی هم خوب است.

علاماتـ تب در ظاهر بسیار ملایم و در باطن بسیار حدت می‌دارد و قلق و اضطراب عظیم می‌باشد و نفس کشیدن نهایت با اضطراب همراه است و گاه باشد که تنگی نفس نیز باشد و نفس بدبو باشد و بسیار باشد که عرق بدبو باشد و بول بدبو و بدرنگ باشد و گاه باشد که بول سبز و سیاه باشد و عطش و خشکی زبان و غثیان و قی صفراوی یا سوداوی از علامات این تب است. اثر بیهوشی نیز عارض می‌شود.

درمانـ از ربوب و فواکه بارده مانند آبغوره و رب لیمو و رب انار از هریک که باشد مکرر میل نمایند و قرص کافور با ربوب مذکور یا با آب انارین بهتر از دواها است و قرص کافور بعد از پنجم بدهند. فادزهر معدنی و مروارید و گل داغستان و طباشیر از هریک دو دانگ تا نیم مثقال و آب سیب و آب انار بسیار مناسب است.

غذاـ آش غوره و آش سماق و آش انار از هریک که باشد.

تب دق

دارای سه مرحله است:

اولـ تأثیر بیماری و حرارت ناقص است و اکثر رطوبات بدن به‌حال خود است. در این مرتبه تشخیص بسیار دشوار است زیرا هنوز بیماری نضج و قوام نیافته است و علاج در این مرحله آسان است.

مرحلهٔ دومـ حرارت و بیماری قوت گرفته زیرا رطوبات بدن به‌تحلیل رفته و بیماری غلبه پیدا نموده است و لذا درمان مشکل است.

مرحله سیمـ بیماری و حرارت به‌مرتبه شدت خود رسیده است و تمام رطوبات بدن فانی شده‌اند و برگردانیدن این رطوبات دشوار است مثلاً هرگاه فتیله چراغ را آتش گرفته باشدو جرم فتیله سوخته باشد هرچند روغن بریزند جرم فتیله را نمی‌توان جایگزین

فتیله کرد و سوزانید. حکم کردن و تشخیص این بیماری براطبا دشوار است و اغلب این است که بیمار خود را صاحب تب نمی‌داند و بسیار شبیه است به‌تب لازم. دیگر از علامات این تب لاغری مفرط در بدن است. از اقوی علامات این تب حرارت است که به‌تدریج اشتداد پیدا می‌کند و رنگ روی بیمار برافروخته می‌شود و این علامات در تب‌های عفونی می‌باشد. دیگر از علامات این است که در بول بیمار چربی می‌باشد چنانچه در قاروره است و آنچه با اسهال دفع می‌شود، بسیار بدبو و مانند بول چرب است و اکثر این است که در بین مرحله سرفه شدید می‌باشد و گاه باشد که سبب سرفه جراحت شش باشد که به‌عرف اطبا سل گویند.

در مرحله سیم این علامات واضح است و حرارت بسیار شدید می‌باشد و شقیقه‌ها فرورفته و چشم‌ها به‌گودی افتاده و بینی باریک و کشیده و صورت لاغر و کشیده و گوش‌ها کوچک و گردن باریک و حنجره بیرون آمده و تمام بدن به‌هم خشکیده و به‌حدی از خشکی برسد که کج شود و موی‌ها بلند می‌شود.

درمان ـ تشخیص آن در ابتدا و معالجه آن بعد از وضوح به‌نحوی که گفته شد، دشوار است. هرچند اطبای زمان ما تشخیص بیماری‌های متفرقه و عدیده میان شبهات و استنباطات از علامات هیچ یک را از اجزای طبابت نمی‌دانند، بلکه مناط طبابت را خوش‌آمد گفتار به‌اهل دنیا و رنگینی لباس و رونق طبله دکای عطاری می‌دانند پس تعلیم و تعلم از رسوم متروکه است و نه اطبا را رجوعی و نه بیمار را به‌پزشک عالم نیازی است.

حال در این بیماری علاج به‌تبرید و ترتیب است و بس و احتیاج به‌تنقیه نیست و اگر از ابتدا درمان کنند به‌زودی علاج می‌شود و هرچند بگذرد درمان دشوار است تا به‌حدی که مرتبهٔ سیم می‌رسد و علاج ندارد. علاج قرص کافور است و در مطبقه گفته شد.

اما دوا قرص کافور است به‌اندازه نیم مثقال تا یک مثقال با ماءالشعیر به‌قدر سی مثقال و یا شیرهٔ تخم خرفه و تخم کدو از هریک به‌قدر سه مثقال و لعاب برزقطونا و لعاب بهدانه و عرق نیلوفر و شربت سیب و شربت ترنج و شربت به‌لیمو از هریک که باشد به‌قدر پنج مثقال اگر سرفه نباشد و اگر سرفه باشد، شربت بنفشه یا شربت نیلوفر از هریک سه مثقال با قرص کافور با آب هندوانه یا آنکه کدو را به‌خمیر جو گرفته و پس از آن گل گرفته در تنور گرم یا به‌تون حمام بگذارند و بامداد از آب صاف آن از بیست مثقال

تا چهل مثقال با قرص کافور بدهند و اگر صبح بسیار زود قرص کافور را با یکی از مذکورات بدهند و بعد از سه ساعت ماءالشعیر را به‌تنهائی و بعد از سه ساعت دیگر غذای چاشت را بدهند اولیٰ است و اگر بعد از دوای نخست به‌سه ساعت دوغ به‌قدری که معده از عهدهٔ هضم آن تواند برآید بنوشند و بعد از آن غذا میل نمایند هم شاید.

در علاج این تب شیر الاغ نافع است.

طریق خوردن شیر الاغ

طرف صبح روز اول ده مثقال آن را با یک مثقال نبات و روز دوم پانزده مثقال و همچنین روزی پنج مثقال شیر را اضافه نمایند تا به‌چهل مثقال برسد و همچنان نبات را اضافه نمایند تا سه مثقال برسد و اگر معده تحمل چهل مثقال را نکند به‌کمتر از آن بایستند و سه روز که چهل مثقال را خوردند باز به‌ترتیب کم کنند تا به‌ده مثقال و باز به‌نهج مذکور بیافزایند تا چهل روز و این طریقه را معمول دارند تا قدری که مستغنی از خوردن آن شوند و اگر قرص کافور را با شیر میل نمایند شاید که به‌دیگر داروها نیازی نباشد.

غذاـ نان جو با پنیر تازه بی‌نمک و گاهی نان جو را با دوغ میل نمایند و نان گندم نیز می‌توان داد و از میوه‌ها هندوانه و انار میخوش و سیب شیرین رسیده و امرود و خشخاش تازه بسیار مناسب است و طرف شام گوشت بره و بزغاله و ماهی تازه و مرغ بچه و خروس بچه به‌هرنحوی که بیمار رغبت نماید بدون روغن و کله پاچه بره نیز مناسب است.

از تدابیر تبرید مسکن است. چنانچه مسکن را در جای خوش هوائی قرار دهند که آب در آن حوالی بسیار باشد و از میوجات رطبه و ترناک و خوش بو مانند سیب و به و گلابی که از اطراف چیده باشند و برگ بید بسیار ریخته باشند و رختخواب و لباس‌های بیمار باید از کتان باشد، بنفشه و گل نیلوفر بسیار نافع است و صندل سفید و گلاب و کافور و آب گشنیز مکرر برسینه بمالند و هرروزه و اگر ضعیف باشد یک روز در میان به‌حمام رفتن بسیار سودمند است و حمام باید معتدل باشد و از حمام که بیرون می‌آیند تمام بدن به‌روغن بنفشه بادام و اگر نباشد روغن تخم کدو بمالند و بعد از آن غذا بخورند. مریض عرق نکند و به‌حمام می‌رود در میان آب نیمگرم بنشیند. دیگر باید از همّ و غم و

گرسنگی و تشنگی و حرکت مفرط و هرچه خستگی افزاید دوری جوید و از آنچه او را خوش می‌آید و سبب فرح و انبساط خاطر می‌شود به‌آنها سرگرم باشد، مانند مجالست و همنشینی با اصدقاء و مغنّیان خوش‌آواز و ارباب طرب و سازنده و باید که خوانندگی و نواختن ساز و مقامات طرب‌انگیز باشد مانند شهناز و عشیران و نیشابور و راست پنجگاه و بالجمله آنچه که بیمار را به‌آن رغبت باشد که آماده گردد و آنچه متنفر باشد از آن دوری جوید.

این است آنچه که از تب دق می‌دانیم و اگر با ورم یکی از احشا جمع شده باشد ملاحظه جانب ورم بکنند اگر سرفه خیلی شدید باشد، قرص خشخاش با شیر الاغ بدهند و اگر اسهال با دق همراه باشد، شیر الاغ مناسب نیست به‌عوض آن ماءالشعیر باید داد و سفوف الطین به‌دستوری که در زحیر گفته شد به‌همان تفصیل بدهند و بعد از سکون شدت پیچش سفوف حب‌الرمان به‌دستوری که مذکور شد بدهند و قرص طباشیر قابض با شیرهٔ تخم خرفه بو داده و رب به‌شیرین یا شربت مورد نافع است و حب طباشیر کافوری به‌عوض قرص کافور با اسهال مناسب است.

صفت قرص طباشیر قابض این است:

ورق گل سرخ	سه مثقال
تخم حماض بوداده، صمغ عربی، نشاسته	از هریک دو مثقال
طباشیر، گل ارمنی، گرد سماق، زرشک هسته بیرون کشیده	از هریک، یک مثقال و نیم

اجزا را کوبیده و بیخته با گلاب سرشته قرص سازند و اندازه شربت یک مثقال با شیره‌های مذکور یا شربت مورد یا ماءالشعیر. ماءالشعیر باید به‌جهت اسهال اندک جو او را بود.

صفت شربت مورد این است:

مورد	بیست مثقال

نیمکوب کرده بجوشانند و صاف کنند و با صد مثقال قند سفید به‌قوام آورند و بعد از قوام اگر دو مثقال طباشیر اضافه نمایند شاید. قدر شربت از سه مثقال تا پنج مثقال با شیرهٔ تخم خرفه بو داده و قرص طباشیر قابض.

صفت حب طباشیر کافوری این است:

تخم خرفه مقشر، تخم کاسنی، مغز تخم خیار،

مغز تخم کدو، ورق گل سرخ	از هریک سه مثقال
تخم خشخاش سفید	پنج مثقال
طباشیر سفید، سعد، نشاسته	از هریک دو مثقال
کافور	یک مثقال

با لعاب بزرقطونا بعد از کوبیدن به‌قدر نخودی حب سازند. از پنج دانه تا ده دانه با شیره‌های مذکور و یا ماءالشعیر میل نمایند. بدان که در این تب و تب‌های دیگر اسهال با ورم دست و پا و صورت جمع می‌شود هرگاه ادویه قابضه داده می‌شود، تب یا ورم شدت پیدا می‌کند و لهذا محتاج به‌دوائی هستیم که مادهٔ مرض را دفع کند و بعد از آن سبب قبض طبع شود و ورم و تب زیاد نشود و آنچه همه این صفات را دارد این است:

برای ورم بدن همراه اسهال

ریوند چینی	چهار مثقال
ورق گل سرخ	پنج مثقال
پوست بیرون پسته، تخم گشنیز	از هریک دو مثقال
عمود قماری، مصطکی	از هریک، یک مثقال
میخک، آمله مقشر	از هریک نیم مثقال

اجزا را نرم کوبیده سفوف سازند و در وقت نیاز یک مثقال آن را با گلاب بنوشند و اگر یک روز در میان تا سه دفعه هم شاید، بدهند و پزشک مجربی پس از تجویز این دارو اسهالی را که با ورم بوده و از دادن قابضات ورم و تب شدت می‌کرده نتایج نیکوئی گرفته است.

سفوف سدّه

برای دفع ورم و اسهال در این بیماری سودمند است. همچنین اگر اسهال کهنه و با ورم همراه باشد هیچ داروئی به‌این سفوف نمی‌رسد و به‌جهت کودکان این سفوف را نیز

می‌توان داد نهایت تمیز و تشخیص این مراتب منوط برطبیبان است که در راه تشخیص بیماری راه خطا نرود.

توضیح ـ(همانطوری که می‌دانیم امروز همه عوامل بیماری‌های عفونی را می‌شناسیم و علاج هریک را هم می‌دانیم اما در آن گذشته‌ها که از انگل و میکرب و ویروس و غیره کسی خبر نداشت، پزشکان می‌کوشیدند تا آنجا که می‌توانستند به‌درمان این بیماری‌ها که علائم آنها را به‌خوبی می‌دانستند و می‌توانستند از یکدیگر تشخیص بدهند بکوشند و برای هریک از این بیماری‌ها نام‌های خاصی را معین نمودند که ما برای اینکه با این اسامی آشنا گردیم، به‌ذکر آنها پرداختیم. یکی از بیماری‌هائی که به‌راستی از علاج آن ناامید بودند، تب دق بود که به‌نظر می‌رسد تب مالت یا بیماری سل باشد. در هرحال منظور ما از نوشتن این رساله یکی شناساندن نظریات و عقاید طبیبان گذشته است دربارهٔ اقسام بیماری‌ها و یکی هم علاج آنها است و برای این کار ناگزیر شدیم به‌طور خیلی خلاصه به‌توصیف بیماری‌ها پرداخته و داروها و نسخه‌های مربوطه را به‌طور کامل و مفصل یادداشت نمائیم و البته منظور ما بیشتر قسمت اخیر می‌باشد تا شاید از این راه توانسته باشیم نسخه‌ها و داروهای فراموش شده را که اغلب آنها از خاطرها رفته‌اند و به‌راستی بعضی از آنها مفیدند یکجا جمع کرده و به‌نظر اهل خرد و بصیرت برسانیم.)

نام دیگر تب‌ها

شونوخس، سونوخس ـ تب دائمی و سرخی چشم و روی و نبودن پوسته پوسته.

مطبقه ـ تب دائمی و سرخی رنگ و گرانی اندام‌ها و بدبوئی ادرار.

غب ـ تب و دردسر و بیخوابی و زردی قاروره.

صفت حقنه که در ابتدای تب غب می‌دهد:

بنفشه، گل خطمی، خبازی، ساق نیلوفر، عنب‌الثعلب	از هریک دو مثقال
عناب، سپستان	از هریک بیست عدد
مغز گاجره نیم کوفته	دوعدد
آلوی بخارا	ده مثقال

همه را در سی سیر آب بجوشانند تا نزدیک به‌ده سیرآب آید، صاف کرده و سه سیر ترنجبین سفید در آن حل کرده و صاف نموده و دو درم روغن گاو بیافزایند و به‌دو نوبت نیمگرم حقنه نمایند.

تب بلغمی ـ نرمی نبض و تیرگی رنگ و قاروره و گرانی اندام‌ها و تشنگی و بسیاری خواب.

صفت شربت افسنتین:

افسنتین	چهارده درم
تخم کرفس	سه درم
سلیخه	دو درم

همه را در نیم من آب بجوشانند تا به‌نیمه آید و صاف کنند و نیم من قند در آن حل کنند و بجوشانند تا به‌قوام آید.

تب‌های سوداوی ـ مانند تب ربع و غیره، نشانیش محکمی نبض و تیرگی ادرار و گرانی اندام‌ها و جگر.

صفت شربت گاوزبان:

گاوزبان کوهی	بیست درم

در نیم من آب بجوشانند تا به‌نیمه آید و نیم من قند یا عسل را در آن حل کرده و بجوشانند تا به‌قوام آید، یک درم زعفران را سوده در آن حل نمایند و بخورند.

حمی دق ـ تب دق، نشانیش تب نرم دائمی و محکمی نبض و باریکی نبض و برافروختن رخساره پس از غذا است.

درمان ـ قرص کافور و شیره خرفه

صفت قرص کافور:

مغز تخم کدو، مغز تخم خیار، مغز تخم خربزه،مغز به	از هریک پنج درم
گل سرخ «رب سوس» تباشیر	از هریک سه درم
صمغ عربی «نشاسته» صندل سفید	از هریک سه درم
بادیان، کافور	از هریک درمی

همه را بکوبند و بپزند، با اسبقول سرشته و قرص کنند.

باب چهاردهم
بیماری‌های اعصاب و روان

قرانیطس

ترجمه آن هذیان است و مخصوص است به‌آماس گرم شده‌ای که در غشاء دماغ افتد نه درگوهر دماغ، آن را سرسام گرم نامند، و آماس گوهر داغ را نیز سرسام خوانند از بهر آنکه عوارض و نشانی‌ها مانند قرانیطس باشد «در تب گرم» و هذیان و اختلاط عقل و هوش، و قرانیطس دارای مقدماتی است مانند تب‌های حاد و سستی طبع و فراموشی و غم و اندوه بدون علت و سرخی چشم و پری و امتلاء رگ‌های گردن و چشم و دردسر و بیخوابی.

انواع این بیماری ـ بسیار است: گاه آماس در غشاء بیرونی باشد، گاه در رگ‌ها باشد که از درزهای اقحف برمی‌آید و به‌غشاء می‌پیوندد، و بعضی از آماس‌ها در غشاء قسمت جلوئی دماغ افتد، و بعضی در قسمت میانین، و بعضی در قسمت انتهائی و آخرین و گاه باشد که با شرکت حجاب و ماهیچه‌های سینه دیده شود، و باشد که از عوارض بیماری ذات‌الریه باشد، گاه با شرکت معده و اندام‌های عصبانی پدید می‌آید و مانند مثانه و رحم.

نشانی‌ها ـ گاهی بیمار سخنان بیهوشانه گوید، و گاهی خاموش باشد و با تأمل و درنگ آواز دهد، گاهی آواز او بریده گردد و دم زدنش عظیم و بزرگ و نامرتب است، و در خواب نعره زند و بدان بیدار گردد با اضطراب، گاه زبان آماس کند و ادرار رقیق باشد و نبض سخت است به‌علت آماس و به‌سبب امتلاء رگ‌های دماغ فشرده باشد و به‌علت

اختلاف، اجزای ماده، در خامی و پختگی مساوی باشد، و به‌سبب آنکه آماس در غشاء نرم باشد یا درگوهر دماغ مواج باشد، و نیز باشد که نبض مرتعش گردد یا متشنج.

اما نشانی‌های ویژه هریک از انواع ـ چنان است که اگر آماسی در پرده قسمت جلو باشد در دماغ ـ تخیل و پندار و گمان فاسد گردد و پرزه از جامه و کاه از دیوار گیرد و دست را پیش چشم همی دارد همچون کسی که مگس گیرد.

اگر بیماری در قسمت میانین دماغ باشد ـ اندیشه‌ها تباه گردد و هذیان و بیهوده گوید.

اگر در قسمت پسین باشد ـ هرچه بگوید و بخواند فراموش نماید.

اگر آماس در همه اجزاء دماغ باشد همه این نشانی‌ها پدید آیند. اگر آماس در پرده بیرونی باشد و در رگ‌ها که از درزهای قحف سر می‌آید، بیمار صداع و سردرد داشته باشد که گوئی درزهای سر از هم می‌رود.

اگر ماده آماس خون باشد چشم‌ها و رخساره سرخ باشند. اگر صفرا بود زرد بود و جنبش و اضطراب بیمار بیشتر باشد. گاهی وحشت‌زده و غمگین و دلتنگ بود و خواب‌های ترسناک بیند، و در بیداری نیز خیال‌های ترساننده پیش چشم آیند، و آنچه با مشارکت عضوی باشد نشانی‌های بیماری آن اندام برآن گواهی دهد، چنانچه اگر با شرکت معده افتد باغثیان و استفراغ و سوزش معده و تشنگی و فواق و سکسکه همراه باشد، و شرکت دیگر اندام‌ها نیز براین قیاس است.

بسیار باشد که قرانیطس، (لیترغس) گردد. نشانی وی آن است که نبض کند گردد و نرم «آب دهان سرازیر گردد» چشم‌ها گشاد باز ماند.

اگر آماس از غشا به‌گوهر دماغ راه یابد بیمار به‌پهلو نتواند خفت، به‌پشت باز افتاده خسبد، وگاه سفیدی چشم او ناپیدا شود و شکم بادگیرد و اختلاج در اندام‌ها پدید آید.

گاه بود که قرانیطس بدن بازگردد و نشانی‌های تب دائم مانند تب دق پیدا گردد، و گاهی قرانیطس به‌علت بواسیر و به‌خونریزی زایل شود، وگاه باشد که خداوند این بیماری دیوانه گردد.

درمان ـ بیمار را در هوای معتدل و در روشنائی خوابانند و نزدیک وی میوه‌ها و گل‌های خوشبوی چون سیب و به و بنفشه و نیلوفر نهند، و لخلخه از سرکه و گلاب و روغن گل و صندل و اندکی کافور ترتیب نمایند و به‌هروضعی که باشد ماده را از دماغ می

کشند با شستن و مالیدن اطراف، و دست و پا را در آب گرم و جوشانده بنفشه و بابونه شستن و برکف پای و ماهیچه‌های ران نهادن و ساق‌ها و ران‌ها بستن و به‌وقت گشادن در آب گرم نهادن و تدبیر لطیف کردن مزاج فراهم نمودن.

قلفمونی

آن آماس باشد که در جرم دماغ واقع گردد.

نشان بیماری ـ خونی باشد فاسد.

نشانی‌ها ـ سردردی سخت باشد که گوئیا درزهای سر از هم گشاده گردد و چشم سرخ بود و بیرون جسته و خفتن بیمار برخلاف عادت باشد و بیشتر برپشت باز خسبد، و گاه باشد که به‌علت شرکت غشاء تیرگی تولد کند و با شرکت معده قی کند و استفراغ پدید آید.

درمان ـ همچون قرانیطس است.

صبار

تعریف ـ جنونی است سخت.

نشانی‌ها ـ زبان خشک و درشت باشد و هرچه شنود پاسخ درخور آن ندهد و فراموش کار باشد، وعده‌ای از بیماران حرکت کمتر کنند، و هذیان بیشتر گویند، و باشد که از هردو عاجز شوند و پرز از جامه گیرند.

درمان ـ همان درمان قرانیطس است و بیمار را باید بستن تا اضطراب نکند.

حمره دماغ

بیماری است درگوهر دماغ و کودکان را بسیار افتد.

نشانی‌ها ـ سوزش اندرون سر باشد و پوست روی سر، و رنگ زرد شود و تب بسیار گرم باشد و زبان و دهان خشک و بیشتر روز سوم بکشد. اگر از آن بگذرد امید رهائی باشد.

درمان ـ همان درمان صبار است. کودکان را سفیده خایه مرغ با روغن گل بیامیزند و

سرد کرده برسر نهند و هرساعت برمی‌دارند و سرد می‌کنند و باز می‌نهند، و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه و آب کدو با روغن گل آمیخته هم بدینسان برسر می‌نهند.

لیترغس

سرسام سرد را گویند که عبارت از آماس باشد درگوهر دماغ و ترجمه آن فراموش‌کاری است و نسیان او عوارض این بیماری است.

علت بیماری ـ تخمه و ناگواریدن طعام باشد و بسیار خوردن پیاز و تربد و سیر و اشیاء رطوبی و بسیاری غذا و شراب و مستی پیاپی و بسیاری میوه تر خوردن.

نشانی‌ها ـ نشانی اول در سر، آنجا اختلاجی پدید آید و فراموشی و غفلت و کاهلی غالب گردد، و در خواب باران و آب بسیار بیند. چون بیماری غلبه کند تبی نرم و سردردی اندک و گرانی خواب پدید آید و زبان سفید گردد و نبض بزرگ و متواتر و متفاوت یا کند و موجی بود، و ادرار چون آب گاو و خر باشد، و باشد که دهان باز کرده فراموش کند، و دم زدن کند و ضعیف باشد. گاهی سردرد سخت‌تر شود و هذیان و غم باشد.

درمان ـ نخست خرقه را با سرکه و گلاب و روغن گل تر کنند و برسر بیمار نهند تا ماده باز بگرداند، سپس دو روز سرکه عنصل و اندک جند بیدستر بیافزایند، و از پس روز چهارم ایاره فیقرا دهند و در می ایاره و دانگی و نیم شحم حنظل و دانگی و نیم افتیمون و دو دانگ غاریقون و دانگی مقل ترکیب کنند و بدهند. اگر تب سخت وگرم نباشد پس از پاک کردن معده از راه قی و ایارج فیقرا، گل انگبین یا مصطکی و انیسون باید داد و وج پرورده باید خورد و معجون‌هائی که رطوبت را کمتر کنند باید داد و ایاره فیقرای ساده هرهفته یک درم مناسب است و مدرات سود دارد، و بیمار را از خواب جلوگیرند و هرساعت بیدار کنند و موی شقیقه او را بکشند و نمک برسر بیمار نهند. غذا نخوداب با دارچینی و انگبین بدهند و پس از غذا خوردن یک ساعت یا دو ساعت پایش را بمالند.

سبات سهری و سهرسباتی

ترکیب این بیماری از قرانیطس و لیترغس باشد و گاهی نشانه‌های قرانیطس آشکار

گردد و بیماری سهرسباتی بود و این چنان باشد که ماده علت بیماری در بدن ساکن باشد، و هرگاه که قصد خواب کند حرارت غریزی به‌هضم سرگرم شود اما در حرارت کاهشی باشد که هضم را نیک نتواند کرد، و چون ماده علت را بجنباند و بخارها را برانگیزاند و آن بخارها به‌دماغ برآید در حال پیدا گردد و آرزو داشته باشد، اما از خواب آسایش نبیند و این سهرسباتی باشد.

گاهی نشانی لیترغس ظاهرتر باشد و این را سبات سهری گویند و علت آن سبب لیترغس باشد، گاهی خوابی دراز باشد و گاهی سهر مفرط و روی برآمده باشد و رنگ آن مایل به‌سرخی یا سیاهی باشد.

(سَهَر ـ به‌فتح سین و ها «بیداری» بیدار بماندن در شب)

درمان ـ از برای سهرسباتی نطول از برگ بید و بنفشه و بیخ سوسن و بابونه و اکلیل‌الملک و کشک جو سازند.

از برای سبات سهری از برگ غار و پودنه دشتی و زوفا و سعتر و جندبیدستر و برگ بید و سداب درست کنند.

در سبات سهری این حب سودمند است:

بنفشه	دو درم
تربد	یک درم
هلیله	یک درم
رازیانه، تخم کرفس، ملح نفطی	از هریک نیم درم
سقمونیا بریان کرده	نیم دانگ

بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و فرو برند.

این حقنه هم سود دارد:

سنا	پنج درم
پرسیاوشان	چهار درم
بنفشه، نیلوفر	از هریک سه درم
حلبه	یک کف
عناب	ده عدد

سپستان	بیست عدد
بابونه، اکلیل‌الملک	از هریک یک درم
مغز خیارچنبر	ده درم
عسل، روغن کنجد	پانزده درم
نمک، بوره ارمنی	از هریک نیم درم

شخوض ـ اخذه ـ جمود (خشکی و افسردگی)

علت آن به‌عقیده قدما سوءالمزاج و بدکاری باشد که بردماغ غالب گردد.

نشانی‌ها ـ به‌یکباره عارض شود و فی‌الحال حس و حرکت از میان می‌رود، چنانچه اگر برپای باشد یا نشسته یا خفته یا در کاری در هنگام حادث شدن این بیماری، به‌همان شکل بماند، چشم‌ها باز کرده، و اگر خفته باشد چشم بسته بماند و آفت در جزء اخیر باشد از دماغ، اما به‌همه دماغ رسد، بدین علت است که حس و حرکت همه باطل گردد و نبض کند و سخت باشد.

درمان ـ مانند بیماری لیترغس است بلکه قوی‌تر از آن. نخست حقنه کنند بدین ترتیب:

شحم حنظل، «افتیمون»	از هریک یک مشت
بسفایج نیمکوفته	دو مشت
ملح نفطی	یک درم
بوره	سه درم
فایند	ده درم
آبکامه، روغن بابونه	ده درم

بپزند و صاف کنند.

ضماد و نطول و شموم به‌کار دارند تا حس و حرکت بدو بازآید. سپس حبی دهند بدین صفت:

ایاره فیقرا، غاریقون	از هریک یک درم
تخم حنظل، افتیمون	از هریک ده دانگ

ملح نفطی	دانگی و نیم
مقل	دانگی

اگر حب را نتواند خورد مطبوخ دهند بدین ترتیب:

افتیمون «غاریقون» اسطوخودوس، بسفایج، تربد، قنطوریون دقیق، از هریک به‌اندازه، صاحب بیماری، غذا نخوداب، و به‌جای آب ماءالعسل دهند، و از پس استفراغ گل انگبین عسلی دهند.

***

بیماری‌هائی که علت آن در گوهر دماغ باشد

مالیخولیا

نشانی‌ها ـ دارنده این بیماری همیشه بداندیش و ترسو و ترش‌روی و کینه‌توز و لجباز و غمگین می‌باشد. بدون سببی و علت ظاهری، و به‌عقیده قدما ماده این بیماری با بسیاری سودای طبیعی باشد یا سودای سوخته در خونی که در رگ‌های دماغ باشد و از حرارتی قوی که به‌دماغ رسد سوخته گردد مانند حرارت آفتاب که برسر رسد یا بیخوابی و فکر و اندیشه بسیار که در کارهای باریک و علوم دقیق کنند، و گاه بود که این ماده در نفس و خود دماغ بود. سبب این اعراض و بیماری آن است که گاه باشد که در اندامی دیگر بود چون سپرز و ماهیچه‌های شکم و رگ‌های ماساریقائی و جگر و دل و رحم. سبب این اعراض آن است که دماغ به‌واسطه لطافت اثر اخلاط را می‌پذیرد و روح نفسانی شفاف و رنگ پذیرنده می‌باشد و خط سودا تیره و تاریک است، هرگاه که بخار با روح آمیخته گردد روح را تیره و تاریک می‌سازد و مردم غمناک و ترسو گردند. از روشنی شاد گردند و روح را با روشنائی آشنائی باشد و از تاریکی گریزد، و هیچ فرق نیست میان آنکه تاریکی از بیرون باشد و مردم در تاریکی باشند یا میان آنکه تاریکی در درون دماغ باشد، بلکه این سخت‌تر بود که از آن نتوان گریخت، بدین علت خداوند این بیماری همیشه ترسناک و غمناک و بداندیش باشد و مردم سوداوی پیوسته گرفتار و تنگدل و ترش روی باشند (به‌عقیده قدما خلط سودا سرد و خشک است و فعل سردی و خشکی سرد است و فعل سردی و خشکی قبض است)، و از برای آنکه باز هم به‌عقیده قدما طبع

سودا سرد و خشک است و چیزهای سرد و خشک هراثری را که یافت نگاه می‌دارد، هرحالی را که خداوند این بیماری دچار آن گردد و هراندیشه‌ای که کند تا دیرگاه بماند، بدین سبب کینه‌دار و لجوج باشد.

نشانی‌های این بیماری بیشتر مردم الثغ را افتد و الثغ کسیرا گویند که حرف سین را نتواند گفت و به‌جای آن حرف ناگوید، و کسانی که سبک زبان باشند و چشم‌های ایشان جنبنده باشد و پلک چشم بسیار برهم می‌زنند و موی بسیار ستبر دارند و رنگشان سرخ باشد یا گندم‌گون و باشد که به‌سبزی زند و سینه و شانه‌هایشان فراخ باشد و رگ‌ها ستبر بیشتر دچار این بیماری شوند، برطبق نظریه پیشینیان تولید این بیماری از گرمی دل و جگر و تری مغز و دماغ باشد، زیرا بنابرهمین عقیده جگر و دل گرم سبب تولد سودا باشد و دماغ تر مواد و بخار را بیشتر قبول نماید و این نشانی‌ها که یاد کرده آمد بعضی نشانی‌های گرمی و خشکی جگر است و گرمی دل مانند بسیاری موی و فراخی کتف و سینه و ستبری رگ‌ها و بعضی نشانی‌های تری دماغ است چون سبک زبانی و الثقی و زیاد جنبیدن حدقه چشم و پلک‌ها و نشانی ظهور این علت شبق است (شَبْق ـ به‌فتح شین و سکون با ـ آرزومند شدن به‌جماع و نزدیکی، شدت شهوت)، یعنی شهوت جماع و نزدیکی و اختلاج اندام‌ها و ترس و گمان‌های بد غالب گردد (توضیح ـ با کشف هورمون‌ها امروز بیشتر این ابهامات کشف شده ولی پیشینیان ما چون از این موضوع آگاه نبودند برای توجیه آثار ناگزیر دنبال دلایلی می‌گشتند که بتوانند خودشان را قانع نمایند، اما امروز با کشف امواج مغزی خیلی از اینگونه مسائل حل شده‌اند ولی باز برای توجیه خیلی از مسائل روانی و مغزی عاجزیم و نمی‌توانیم خود را قانع نمائیم، و منظور ما از یادداشت نظریات قدما آگاهی از این نظریات می‌باشد که پزشکان و دانشمندان قدیم برای توضیح آثار بیماری‌ها به‌ویژه بیماری‌های مغز و روان از چه راه‌هائی استفاده می‌کردند و بهتر است که ما این نکات را بدانیم شاید در لابه‌لای این نظریات مطالبی بیابیم که آموزنده و قابل استفاده باشند، به‌ویژه نشانی‌ها و آثار و نام‌های بیماری‌های مغزی و روانی تقریباً همان‌هائی هستند که امروز می‌دانیم منتها در علت بروز اینگونه بیماری‌ها هنوز نکات مبهمی وجود دارد و به‌راستی هنوز موفق به‌کشف علل حقیقی بعضی از انواع این بیماری‌ها به‌خصوص بیماری‌های روانی نشده‌ایم و درمانی که

می‌کنیم بیشتر علامتی هستند و آرام‌بخشی و تسکین‌دهی.

امروز علل و درمان بیشتر بیماری‌های پرده مغز به‌نام مننژیت و خود مغز به‌نام آنسفالیت را می‌دانیم که میکرب‌ها و ویروس‌های گوناگون عامل بیماری هستند ولی پیشینیان ما چون از وجود میکرب و ویروس و اثر آنها در بافت‌ها و اندام‌های مختلف بدن هیچگونه آگاهی نداشتند و برای اینکه به‌پرسش‌های خود و دیگران پاسخی داده باشند دست به‌دامن کلماتی مانند سودا و بلغم و صفرا می‌زدند و برای هریک از این ماده‌ها خواص خشکی و تری و سوختگی و غیره را قائل می‌شدند تا بلکه از این راه توجیه و توضیحی بیابند و به‌عبارت دیگر با این گونه دلائل و تطبیق آن با آثار بیماری می‌توانستند خود را قانع کرده و جواب بدهند و کار دیگری نمی‌توانستند بکنند و ما نباید چون امروز برای کشف و حقیقت و ماهیت بروز بیماری‌ها همه گونه وسایل را در اختیار داریم و خیلی از چیزها را به کمک این و آن فرا گرفته‌ایم به‌پیشینیان خود خورده بگیریم و یا خدای نخواسته با نگاه تحقیر به‌آن‌ها نظر نمائیم و چه بسا ممکن است مردم فردا هم توضیحات و دلایل ما را درباره خیلی از چیزها که امروز متقن و حتی وحی می‌دانیم با ناباوری به‌دور بیاندازند و نپذیرند و یا خدای نخواسته نظریات علمی ما را با دیده تمسخر نگاه کنند.)

پس اگر ماده بیماری بسیار سوخته نیست و اگر ماده با صفرا آمیخته باشد تشنگی و تندی و زردی روی غالب باشد، و اگر ماده این بیماری خون باشد خداوند این بیماری بسیار ترش روی و اندوهگین باشد، و آن جا که ماده سوداوی فاسد بود خداوند بیماری ترش‌روی‌تر و گرفته‌تر و بااندوه‌تر باشد، و اگر ماده بیماری با بلغم آمیخته باشد تنبلی و کم‌سخنی و آهستگی غالب باشد و خواب بسیار کند.

نشانی آنچه با شرکت اندامی دیگر افتد ـ چنان باشد که اگر با شرکت سپرز است بیماری سپرز برآن گواهی دهد و اشتهای غذا خوردن قوی باشد. اگر به‌فم معده می‌آید گواریدن بد باشد به‌علت سرد شدن معده، و آنچه با شرکت ماهیچه‌های شکم افتد آن را گرانی گویند و در آن جایگاه گرانی دیده می‌شود و برکشیدگی به‌سوی بالا و اختلاج و آماس باشد، و آنچه با شرکت معده افتد تهوع و تخمه و آروغ ترش و قراقر باشد، و آنچه با شرکت عروق ماساریقا باشد پس از غذا خوردن در سوی راست معده پدید آید، و از

پس خالی شدن معده ساکن گردد و قی ترش و تلخ بسیار افتد، و آنچه با شرکت دل واقع شود بددلی و زیان دیدن از کارها که دل سرگرم شود و سود یافتن از مفرح و دلگشاها برآن گواهی دهد، و آنچه با شرکت رحم افتد بند آمدن قاعدگی نشان آن است، و آنچه با شرکت سراسر بدن واقع شود تدبیرهای گذشته و بند آمدن استفراغ‌ها که عادت بوده و عادت‌های مرتب ماهیانه گذشته، برآن گواهی دهد چون استفراغ خون و بواسیر و ادرار.

توضیحـ ما ناگزیریم که باز توضیح بدهیم بیماری مالیخولیا یا ملانکولی یک بیماری روانی است و در مغز تغییراتی که مشهود باشد دیده نمی‌شود و اما شرکت اندامهای دیگر برای تولید این بیماری هنوز به‌اثبات نرسیده و شاید عوارض نامبرده بالا از عوارض بیماری اصلی باشند نه مواد آن و یا شاید علل کمک کننده باشند.

درمانـ باید دید که بیماری دماغی است یا با شرکت اندامهای دیگر پیدا شده و ماده بیماری چیست، و درمان در خورهر یک باید انجام گیرد. هرگاه نشانی‌های این بیماری آشکار گردد باید زود بدرمان درخور هر یک باید انجام گیرد. هرگاه نشانی‌های این بیماری آشکار گردد باید زود به‌درمان آن سرگرم شد تا بیماری چیره نشود و ازتری‌ها غفلت نکنند و از غذا و شیرینی که یبوست و خشکی داشته باشد و از گرسنگی و تشنگی و دنبال افکندن طعام و کارهایی که عرق آورد و خسته کننده باشد و در آن رنجی باشد باز دارند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر وگاوزبان هر یک سه درم، عناب هفت دانه، سپستان بیست دانه، نبات ده درم بخورند، و پس از نضج تنقیه دماغ با حب افتیمون و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند، و نخودآب با مغز بادام و اسفناج خورند، و پالوده از شیر سوسن و نبات و روغن بادام نیز سود دارد، و شراب رقیق نو هم سودمند است، و گرمابه معتدل و روغن مالی با روغن بنفشه وکدو مفید است، و از اغذیه سنگین و غلیظ و غذاهای سوداوی و ترش و شور دوری بجویند، و به‌ریاضت و رنج و سختی نباید دست زد و از درمان این بیماری آزرده و دلتنگ نباید شد.

توضیح ـ ملانکولیا از کلمه کل یعنی زرداب، عبارت است از افسردگی و ناشادی و باز داشت غیرطبیعی فعالیت مغزی و بدنی. دارای انواع است و شکل حاد آن همراه است با بی‌اشتهائی و لاغری و خشکی شدید و بیخوابی و بی‌نظمی در حرارت بدن. (فرهنگ پزشکی)

اگر نشانی‌های تری منخزین و آمدن آب از دهان و سستی و بی‌حرکتی و اضطراب دل (به‌عقیده قدما از احتراق بلغم‌اند) دیده شود هرروز جلابی از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و بیخ مهک و گلقند بخورند، و غذا نخوداب با شیره خسکدانه با زیره باخورند و پس از نضج تنقیه با این مطبوخ کنند:

سنا	هفت درم
بالنگو، نیلوفر	از هریک سه درم
نبات	ده درم

بجوشانند و صاف کنند.

معجون نجاح	پنج درم یا هفت مثقال در آن حل کنند و بنوشند

این حب نیز سود دارد:

افتیمون	چهار درم
بسفایج، ایارج فیقرا	از هریک دو درم
غاریقون	یک درم
نمک هندی	نیم درم
اسطوخودوس	یک درم و نیم

بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و شربتی سه درم باشد.

این مفرح نیز سود دارد:

صفت مفرح

بالنگو، پوست ترنج، قرنفل، مصطکی، قرفه، دارچینی، جوزبوا، نارمشک، بهمن سفید، و بهمن سرخ، زرنباد، درونج عقربی،

تخم بادروج، تخم فرنجمشک	از هریک دو درم
مشک خالص	یک دانگ
همه را سائیده و هلیله کابلی	چهل عدد
آمله	سی عدد

در سه رطل آب بجوشانند تا به‌رطلی آب آید، سپس صاف نمایند و با رطلی عسل به‌قوام آورند و از آتش فروگیرند و داروها را بدان ریزند و با هم بپزند و احیاناً مثقال از آن را

بخورند.

اگر نشانی‌های بیخوابی و هذیان و اضطراب و خشم و دشنام‌گوئی و بانگ و فریاد و زردی (غضب و شتم و صیاح و صفره) رنگ بود (به‌عقیده قدما نشانی‌های سوختن صفرا) درمان آن با تنقیه افتیمون یا هلیله یا معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و روغن مالی با روغن بنفشه و شیرزنان برسر دوشند و به‌نشاط و خوش‌دلی و شنیدن آوازهای خوش و حضور یاران انیس و همدم سرگرم کنند و گرمابه رفتن معتدل سود دارد، با خطمی و بنفشه و برگ بید سرو اندام را بشویند، و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بجوشانند و سر را به‌بخار آن فرود آرند و برسر ریزند.

اگر از انواع دیگر باشد (به‌نظر قدما از احتراق مواد) درنگ آن بیشتر و درمان آن دشوارتر است. نشانی‌های آن بسیار اندیشیدن و غم و اندوه و گریه و ناله و زاری (فزع) و خیال‌های بیهوده و محبت خلوت بود.

درمان ـ هرروز جلابی ازگاوزبان و نیلوفر و بنفشه	از هریک سه درم
بالنگو	دو درم
گلقند	ده مثقال

بخورند. غذا نخوداب و ماش یا اسفناج خورند و مغز بادام پس از نضج تنقیه با مطبوخ افتیمون و ایاره جالینوس و ایاره لوغا و معجون نجاح کنند و ماءالجبن در این گونه سود دارد.

صفت آن:

شیر بز	یک چهار یک

در حالت جوشانیدن فروگیرند و یک وقیه سکنجبین افتیمونی که عبارت از هشت مثقال است برآن ریزند و برهم زنند سپس صاف نمایند از پنیر و بنوشند. دواءالملک شیرین نیز در این باب سودمند است.

این مفرح نیز گاهی خورده می‌شود:

ورق گل، سعد، فزنفل	از هریک پنج درم
قرفه، فرنجمشک، پوست ترنج	از هریک سه درم
مشک	یک دانگ

کوفته و بیخته و با شراب سیب بسرشند، و یک مثقال در شراب گاوزبان حل کرده بخورند.

نوع دیگر بیماری ـ افکار دگرگون گردد و نفخ و لینت شکم و تنگی سینه و گرسنگی دیده شود.

درمان ـ هرروز جلابی از بالنگو و گاوزبان و رازیانه و گلقند بخورند. غذا زیره با خورند. پس از نضج:

سنا	پنج درم
شکر	ده درم

بجوشانند و:

معجون خیارچنبر	پنج مثقال

در آن حل کنند و بیاشامند. اگر با این نوع حرارت و تب همراه باشد:

جلابی از:

نیلوفر «تخم کاشنی»	تروک «ترنجبین» نبات

خورند و شراب بنفشه و خشخاش لعق کنند. غذا جو و ماش خورند و مغز بادام، و اسهال نکنند و تر کردن دماغ با دوشیدن شیر زنان برسر، و روغن مالی با روغن بنفشه سود دارد، و گرمابه رفتن و آب گرم برشکم ریختن مناسب باشد.

مانیا

از جمله انواع مالیخولیا مانیا بود بیمار چون جانور درنده‌ای بود.

نشانی آن ـ خشم و آزار مردم بود از آن جمله داءالکلب است و نشانی آن عبارت است از خنده و مضحکه و لعب و عبث (شوخی و کار بیهوده کردن) و مردم‌آزاری باشد همچون طبیعت کلاب (سگ). (داءالکلب ـ هاری را گویند).

از جمله دیگر قطرب باشد ـ نشانی آن عبارت است از تحرک بسیار و بی‌آرامی و از مردم گریختن و شدت عبوسی و کج‌خلقی، برساق ایشان بیشتر وقت‌ها زخمی باشد. قُطرُب نام جانوری است (به‌ضم قاف و را) چون پشه سر آب می‌رود و حرکت‌های تند تند و زود زود کند بی‌نظام و از این جهت نام این بیماری را قطرب گذاشته‌اند که مناسب

است. داروی این بیماری مانند مالیخولیا است.

از جمله مالیخولیا بهیمی است. نشانی آن زردی رنگ و فراموشکاری (غفلت) و حیرت و سرگشتگی و بسیاراندیشی و بیخوابی و تندی و سختی نبض بود و هیشه آه سرد کشد.

درمان آن ـ رسیدن به‌محبوب است اگر میسر باشد و این نزد پزشکان بهترین درمان است. اگر ممکن نباشد باید بیمار به‌سفر برود یا خود را به‌شکار سرگرم سازد، و اندیشیدن در علم دقیق و ریاضت و خود را به‌کارهای بزرگ داشتن هم مناسب است، و تر کردن دماغ با دهان و نطولات باید نمود، و تقویت دل با شراب حماض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی باید کرد. غذا زیره باج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر او را کنند و در بدگوئی و فضیه و بدنامی و رسوائی معشوق و سرزنش و مانند آن بکوشند، و چون عشق بهیمی و حیوانی است نزدیکی در این باب سودمند خواهد بود، و بعضی گویند نزدیکی با غیرمحبوب باید کرد.

نسیان ـ فراموشی

علت ـ به‌عقیده قدما عبارت است از استیلاء بلغم براجزاء دماغ.

نشانی آن ـ کثرت خواب و تری منخرین و بینی و گرانی سر و تیرگی حواس بود.

درمان ـ هرروز جلابی از بالنگو و بیخ مهک از هریک سه درم

رازیانه	دو درم
گلنگبین	ده درم

بخورند. غذا نخوداب با شیره خسکدانه و کبک یا طیهوج و درّاج خورند و توابل در آن کنند (تَوابِل ـ به‌فتح تا و کسر با داروهائی که در غذاها می‌ریزند مانند زیره و فلفل و زردچوبه و دارچین و هل و مانند اینها، جمع تابل) و پس از نضج با حب ایاره و قوقایا، فودنه و خردل در ماءالعسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و قسط و مرزنجوش برسر مالند و جندبیدستر و فودنه و مشک بویند، و بابونه و مرزنجوش بجوشانند و سر را به‌بخارش دارند و احیاناً مادةالحیات و وج و زنجبیل پرورده و سرکه عنصل و سکنجبین بخورند و از آب سرد و به‌قول سرد دوری جویند، و اگر به‌جای آب

ماءالعسل و شراب ریحانی بنوشند بهتر باشد، و بحث و درس و آوازهای بلند سودمند بود. معجونی که سود دهد عبارت است از:

فلفل، دارفلفل، دارچینی	از هریک ده درم
سنا	پنج درم
جوزبوا	سه درم
زعفران، عود	از هریک ده درم
مشک	دانگی

کوفته و بیخته و با عسل بسرشند و یک مثقال بخورند.

معجون دیگر (برای فراموشی)

کندر «وج» سعد	از هریک ده درم
زنجبیل، فلفل	از هریک پنج درم

کوفته و با دوچندان عسل بسرشند.

۲ـ ممکن است نسیان نوعی دیگر باشد ـ علامت آن سهر و بیخوابی در شب و خشک شدن بینی و منخرین و پریدگی رنگ و کندی در سخن گفتن بود.

درمان ـ هرروز جلابی از نیلوفر و بالنگو و گاوزبان و غذا بنوماش و نخود و مغز بادام خورند و استحمام و روغن مالی با روغن بنفشه و نرگس سودمند است.

۳ـ نوع دیگر فراموشی ـ نشانی آن عبارت است از تشنگی و خشکی دهن و منخرین و گرمی در دست زدن به‌سر و تخیل آتش و شعه و چیزهای رنگین بود.

درمان ـ شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل و عرق بیدمشک با آب سرد بیاشامند. غذا بنوماش با مغزبادام و اسفناج خورند با حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه و تر کردن و ترطیب دماغ.

سهر ـ بیخوابی

سهر عبارت از بیخوابی بسیار است. سبب آن به‌عقیده قدما سوءالمزاج خشک بود با ماده یا بی ماده.

درمان ـ برای هردو نوع تر کردن دماغ است با بنفشه (شربت آن) و شراب خشخاش و روغن مالی با روغن بنفشه و کدو و کاهو خوردن سودمند است، و غذا بنوماش یا شیره خشخاش و اسفناج خورند و خیار کدو و کاهو خوردن سود دارد و بوئیدن هم خوب است و نیلوفر و بنفشه و پوست خشخاش و کاهو را بجوشانند و بر سر بریزند و استحمام مرتب و دلک (دَلْک ـ به‌فتح دال و سکون لام، مالیدن و مالش دادن، دست مالیدن به‌بدن) و مشت و مال و آواز باد و آب موجب خواب بود. اگر اقوان و شبت و اشنه و زعفران و شاهرم (شاید منظور شاه اسپرم باشد) در زیر بالش نهند به‌خاصیت خواب آورد. در سوءالمزاج در اثر ماده اول تنقیه کنند و سپس مرطبات به‌کار برند.

سبات ـ خواب مفرط

سبات خوابی بود به‌افراط چنانچه به‌دشواری بیدار توان کرد. نشانی آن سنگینی سر بود و آب آمدن از بینی و زیادی آب دهان و جستن چشم و ابرو و سخت بیدار شدن است.

درمان ـ هرروز جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و انیسون و تناول نبات است. غذا نخوداب و شیره خسک دانه و زیره و فلفل و دارچینی بخورند و شراب بالنگو لعق نمایند و پس از نضج تنقیه با حب ایاره و لوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه:

شبت، بابونه	از هریک هفت درم
بیخ مهلک «رازیانه» تخم کرفس	از هریک سه درم
حلبه	پنج درم
اشنه مقل	از هریک پنج درم
سکبینج	دانگی

در شش رطل آب کنند و بجوشانند تا به‌دو رطل آید و صاف کنند و:

بوره، نمک طعام	از هریک نیم درم
آبکامه «عسل» روغن	از هریک ده درم

با آن ضم کنند و چند بار و به‌دفعات به‌کار برند. پس از تنقیه، اطریفل صغیر و کبیر بخورند و سعتر و مرزنجوش و نمام ببویند و روغن نرگس و زنبق خیری ببویند.

اگر بیماری در اثر سرمائی که به‌دماغ برسد یا داروئی مبرد مخدر که از داخل یا خارج وارد بدن شود، این اسباب که قبل از بروز بیماری وجود داشته باشد علت بیماری است. به‌عقیده قدما سوءالمزاج سازج (سازج ـ به‌فتح زال معرب ساده) نامیده می‌شود.

علامت آن برودت و سردی در لمس و دست زدن روی سر باشد و برگشتگی رنگ و بیاض و سفیدی قاروره و حالتی مثل خَرِفی (خَرَف ـ به‌فتح خاورا «فساد و تباهی عقل از پیری» به‌فتح خا و کسر را «مرد فرتوت کم‌عقل») و کم‌عقلی.

درمان ـ مانند درمان‌های نامبرده است و در این قسم تنقیه نباید کرد، و روغن بابونه و شبت و زنبق سودمند بود و مشرودیطوس مناسب است.

اگر سبات به‌واسطه بخارات معده باشد ـ نشانی آن تخمه و دوی و طنین و بیمار خفته در حالت جوع و گرسنگی باشد.

ممکن است به‌علت ضربه و سقطه باشد که بسر وارد شود. مقویات مانند ماش و مغاث و گل و صندل بمالند و در سبات وج و زنجبیل و شو نیز با عسل مفید بود. جوز و نارجیل بسیار سودمند است.

توضیح ـ می‌دانیم که خواب مفرط در اثر علل گوناگون تولید می‌شود که بحث آن خارج از این کتاب است مانند ضربه مغزی و یا فلجی و یا پاره‌ای از بیماری‌های مغزی و ویروسی و گزیدن مگس مخصوص تسه تسه و یا اورمی و بیماری قند و خیلی چیزهای دیگر مانند مسمومیت‌ها. همچنین ما می‌دانیم که در مغز انسان و جانوران مرکزی به‌نام مرکز خواب وجود دارد که به‌عقیده دانشمندان سموم ناشی از فعالیت روزانه به‌نام هیپنوتوکسین که در خون پیدا می‌شود برروی این مرکز خواب تأثیر می‌کند و در نتیجه خواب عارض می‌گردد.

سدر

نشانی آن ـ چشم‌ها تاریک می‌شوند و طنین گوش پدید می‌آید و تحسّر و افسوس خوردن و اختلال حواس و سنگینی سر و اختلال فکر و سکوت، داد و فریاد و تخیّل اشیاء و به‌نظر آمدن اشیاء سیاه بود.

درمان ـ همه روزه جلابی از بیخ مهک و گاوزبان از هریک سه درم

بالنگو	دو درم
نبات	ده درم

بخورند. غذا نخوداب یا مغز بادام بخورند. این حب سودمند است:

هلیله سیاه، انیسون	از هریک سه درم
بنفشه	یک درم
تربد سفید خراشیده و با روغن بادام چرب کرده	یک درم
اسطوخودوس، بسفایج	از هریک درمی و نیم

بکوبند و پزند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و فرو برند و در پشت آن جلابی از نبات نیم گرم بخورند.

اگر سدر به‌علت ضربه و سقطه باشد ـ سر را از بخار و آفتاب نگاه دارند و روغن گل بنفشه و کتیرا بمالند.

دوار ـ سرگردش

بیماری است که صاحب آن چنان پندارد که چیزها می‌گردند. سبب آن به‌عقیده قدما بخاری بود که از اخلاط گرم که در دماغ باشد یا معده یا عضوی دیگر آن را به‌وجود آورد و روح نفسانی نیز با آن در حرکت حاصل شود.

اما آنچه در نفس و خود دماغ باشد ـ نشانی آن عبارت است از بلادت حواس (بَلادَت ـ به‌فتح با و دال «کندفهمی و کندذهنی» کودنی) و کودنی و طنین و دوی (دَویّ ـ به‌فتح دال و کسر واو تشدید یا، بانگ، صوت، صدای رعد)

درمان ـ جلابی از انیسون و بالنگو و گاوزبان و بیخ مهک از هریک دو درم
گلقند ده مثقال

بخورند و غذا نخوداب یا شیره خسکدانه و زیره و دارچینی خورند و پس از نضج با حب ایاره و شبیار تنقیه کنند و شونیز و فلفل و مرزنجوش و جند بکوبند و در خرقه بندند و ببویند و شونیز و فلفل و خردل و مرزنجوش و ماءالعسل بجوشانند و با آن غرغره کنند و بابونه و اکلیل‌الملک و سعتر و مرزنجوش بجوشانند و سر به‌آن فرود آورند.

نوع دیگر ـ نشانی آن وسواس و زیاد اندیشیدن و خاموشی بود و نبض سخت و

ضعیف، قاروره کدر باشد.

دوار با شرکت معده ـ نشانی آن عبارت است از استفراغ و بدگواری و ناتوانی معده.

درمان ـ بیخ مهک و تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خربزه.

همه یا بعضی را بجوشانند و با اندک عسل بیاشامند و قی کنند، سپس گلقند و رازیانه بخورند یا با سکنجبین لعق کنند و برحسب مزاج تقویت معده را بکنند با جوارش مصطکی و عود و تنقیه با جوارش سفرجلی مسهل، و معجون خیارچنبر کنند. صفت حقنه هم این است:

سنا	هفت درم
قنطوریون باریک	سه درم
برگ حلبه، خطمی، سبوس	از هریک کفی

بجوشانند و صاف کنند و:

بوره، نمک	از هریک نیم درم
روغن پنیرک	ده درم

به‌آن ضم کنند و بیافزایند و به‌کار برند.

اگر دوار به‌علت ناتوانی دل باشد ـ یا در حال نقاهت از بسیاری ضعف دیده شود تقویت با شراب حماض و لیمو و صندل و سیب باید کرد، و اگر مزاج گرم باشد مفرح بارد و سرد، و اگر سرد باشد مفرح حار و گرم باید خورد، و غذاهای لطیف باید خورد.

نوع دیگر دوار ـ نشانی‌های قلق و اضطراب و بی‌اشتهائی و تندی نبض وجود دارد و رنگ ادرار ناری و سرخ است.

درمان ـ جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و مهک و نبات بخورند. غذا بنوماش مغز بادام بخورند. پس از نضج، اسهال با مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا سقمونیا.

دوار دموی و خونی ـ نشانی آن سرخی رنگ و چشم و سنگینی سر و گردن و بسیاری عرق و بسیاری اشک باشد.

درمان ـ فصد قیفال و حجامت ساق مناسب بود، و از شیرینی‌های تمر هندی و نبات یا آب انارین با نبات یا شراب عناب و نیلوفر یا گلاب و عرق بید خورند و مزاج را با مطبوخ فواکه و میوه‌ها نرم نمایند.

اگر دوار به‌علت سرما باشد که برسر زند ـ گرم کردن (تسخین) دماغ با کمادات و ضماد گرم کننده (مسخنه) باید کرد، و غذاهائی که در آن توابل و ادویه معطر باشد باید خوردن.

اگر دوار با شرکت اندامی دیگر حادث گردد ـ درمان آن عضو باید کرد.

توضیح ـ می‌دانیم که یک نوع سرگیجه مربوط می‌شود به‌اختلال در دستگاه تعادلی داخل گوش.

صرع

تعریف ـ صرع عبارت است از انسداد و بسته شدن ناتمامی باشد که در بطن‌های دماغ و محاذی اعضاء حادث گردد و روح لقائی و دیدارکننده را از نفوذ در اعضاء جلوگیرد (به‌اصطلاح امروز از حرکت امواج مغزی و هدایت طبیعی آنها جلوگیری نماید) و در نتیجه همه اعصاب متشنج گردند.

علت آن ـ خلطی باشد که در جوف‌های دماغ و مغز تولید گردد.

نشانی‌های آن ـ کثرت آب دهان و آب بینی و کف به‌هنگام صرع باشد و کندی و اختلاف نبض و غلظت ادرار (قاروره) دیده می‌شود.

درمان ـ هرروز جلابی از رازیانه و انیسون و بالنگو   از هریک سه درم

گلقند   ده درم

بخورند. غذا نخوداب و شیره خسک دانه و دارچینی و کبک و تیهوج خورند. پس از نضج تنقیه با حب ایاره و اصطخمیقون و قوقایا و مطبوخ تربد کنند. مصروع را از سرما و گرما و نزدیکی و نگاه در آب روان و نشستن در جریان باد و جای‌های بلند و درنگ در گرمابه و خوردن چیزهای بخاری مانند سیر و پیاز و کرفس پرهیز دهند، و همچنین از مستی و سواری و چیزهای دردآور و خسته کننده و چیزهای برّاق و درخشنده را نگاه نمودن دور دارند. جندبیدستر و روغن زنبق در بینی کشند و حلتیت در ماءالعسل بجوشانند و به‌هنگام صرع در حلق فرو برند، و مثرودیطوس و تریاق اربعه بخورند.

نوع دیگر صرع ـ نشانی آن خفقان و اندیشه‌های بد و ترشی مزه است.

درمان ـ پاک کردن دماغ و تقویت دماغ با بوئیدن نرگس و مرزنجوش و بابونه و غالیه و مشک و شونیز کنند، و بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و مرزنجوش بجوشانند و برسر

ریزند، و شراب بالنگو، تریاق اربعه و مثرودیطوس بخورند و عود و فاوانیا را بسایند و در بینی دمند و با سرکه عنصل و عسل و خردل غرغره کنند.

نوع دیگر صرع ـ (از ماده خون) ـ نشانی آن عبارت است از ظهور خون در حالت صرع و روی برآید و سرخ گردد و باشد که خون از بینی سرازیر شود.

درمان ـ تقویت دماغ به‌بوئیدن سرکه و گلاب و مالیدن روغن گل و خوردن ربوب (رب‌ها) فواکه و میوه‌ها است.

نوع دیگر صرع ـ که کمتر دیده می‌شود، نشانی آن التهاب و درهم شدن و اختلاط عقل و زردی روی و چشم است.

درمان ـ پاک کردن بدن با مطبوخ میوه‌ها و قرص بنفشه و رب سیب و رب به بخورند.

صرع کودکان ـ آن را ام‌الصبیان گویند ـ شربت بنفشه و شربت عودالصلیب باید به‌ایشان داد و «عودالصلیب را باید به‌گردن کودکان آویخت و غالباً» این بیماری به‌هنگام بلوغ برطرف می‌گردد.

اما بیماری صرع در غیرکودکان ـ اگر با شرکت معده باشد، نشانی آن غثیان و استفراغ و اختلاج و لرزش لب و رعشه در حالت خالی بودن معده و بسیاری آب دهان و شدت یافتن صرع در امتلاء و کاهش آن پس از قی می‌باشد.

درمان ـ با طبیخ شبت و ترب و اندکی عسل و نمک قی کنند و مزاج را با معجون خیارچنبر نرم سازند، سپس معده را تقویت کنند با جوارش مصطکی و عنبر و ماده الحیوة. غذا نخوداب با شیره خسدانه و دارچینی و کبک است.

اگر بیماری صرع با شرکت عضوی دیگر باشد مانند پاها و ساق‌ها و دست‌ها و رحم نشانی آن به‌عقیده پیشینیان باد یا بخار غلیظی باشد که از اندام‌ها به‌دماغ برسد و در نتیجه بازماندن چشم (شخوص عین) و تناوب بیماری باشد.

درمان ـ عضو اصلاح کنند بادلک (مالیدن) و نهادن محجمه (مکینه و حجامت) بی‌شرط و باشرط.

صرع به‌واسطه بخارات (سمومی) که از کرم کدو و کرم دراز متصاعد گردد، تولید شود.

نشانی آن ـ عبارت است از بسیاری آب دهان و سرعت هیجان اشتها و درد شکم.

درمان ـ کشتن و بیرون راندن کرم است.

نوع دیگر صرع ـ اگر به‌سبب گزیدگی کژدم و حشرات و درد آنها باشد.

رازیانه	دو درم
گلنگبین	ده درم

بجوشانند و صاف کنند و:

ترياق اربعه	یک درم

در آن حل کنند و بیاشامند.

ناگفته نماند که اختناق رحم نیز شبیه صرع است (اکلامپسی). دانشمندان عقیده دارند که بیشتر اوقات صرع به‌فالج پایان پذیرد.

اگر شیرخواره را صرع افتد او را درمان نکنند که خود برطرف گردد و اگر عاقرقرحا را بکوبند و در بینی مصروع دمند اگر عطسه کند امید صحت توان داشت و تریاق ثمانیه مصروع را بسیار سود دارد.

سکته

بیماری است که به‌یکباره عارض می‌گردد از بهر آنکه به‌یکباره راه قوت حس و حرکت که از دماغ می‌رسد و راه قوت حیوانی که از دل می‌رسد به‌دماغ، بسته می‌شود و همه اندام‌های کار بی‌خبر بمانند و حواس باطل شود و غیر حرکت دم زدن نماند.

علت آن انسداد تمام باشد که همه منفذهای دماغ به‌یکباره بسته گردد و این انسداد را سبب، ماده غلیظی است لزج که دماغ و منفذها را پر کند یا سرمای قوی که به‌دماغ رسد و بدان سبب همه اجزای دماغ به‌هم بازآید و درهم نشیند و منافذ بسته شود.

توضیح ـ این بود نظریه قدما درباره سکته که برای آگاهی از نظریه آنها یادداشت نموده‌ایم، و اما می‌دانیم که قطع هدایت اعصاب حسی و حرکتی به‌علل گوناگون باعث سکته می‌شود حال این علت خونریزی باشد که در مراکز عصبی حادث گردد و یا اعصاب نخاع بریده شده و یا مراکز اعصاب مرکزی مغز به‌عللی از کار بیفتند و بیشتر از این در این کتاب جای توضیح نمی‌باشد.

سکته قوی را درمان نمی‌توان کرد و سکته ضعیف را درمان دشوار است و بسیار

باشد که سبب سکته غلبه خون باشد (فشار خون) که رگ‌ها و شریان‌ها و حفره‌های دل و دماغ همه پر گردد و حرکت شریان‌ها زایل شود و همه اندام‌ها سرد گردند و دم زدن از کار بیفتد و سکته به‌وجود آید و پاره‌ای از پزشکان این را خناق و خفگی قلبی و دل نامند، و باشد که هردو جانب دماغ آسیبی ببینند و سبب سکته گردند.

توضیح ـ می‌دانیم که سکته دو نوع است، سکته مغزی و سکته قلبی. سکته قلبی همان انفارکتوس است و پزشکان قدیم از این معنی آگاه بودند و نام خفگی دل و یا اختناق قلبی نام خوبی است از برای کلمه انفارکتوس.

نشانی‌ها ـ سنگینی سر و طنین و تنبلی در راه رفتن و خیرگی چشم و پرش اندام‌ها و پر بودن رگ‌های گردن و سردی دست و پا و زنگاری ادرار، مقدمه سکته باشند. دم زدن، سختی و یا سبکی سکته را نشان می‌دهد. اگر دم به‌آسانی برنیاید یا نامنظم باشد دلیل و گواه سخت بودن بیماری است و اگر دم به‌آسانی زند و با نظم باشد دلیل سبکی سکته است.

اگر ندانند که سکته کرده زنده است یا مرده پلک چشم او را بگشایند یا بازگردانند، اگر حدقه ناپدید بود مرده باشد.

درمان ـ نخست پر مرغ با روغن سوسن چرب کنند یا روغن دیگر و با پاره‌ای فیقرا آلوده سازند و درگلوی بیمار فرو کنند باشد که قی کند و مهره‌های پشت و گردن او را با روغن فرفیون گرم کرده، بمالند و تریاق بزرگ یا مثرودیطوس یا سحرمینا یا انقردیایا حلتیت یا جندبیدستر یا سکبینج با ماءالعسل حل کنند و به‌حلق بیمار فرو برند و موی او را بتراشند و خردل و جندبیدستر با سرکه گرم کرده بسایند و برسرش بمالند و سداب و مشک و جندبیدستر و زهره کلنگ در آب مرزنگوش حل کرده در بینی بیمار بریزند و بسباسه و خیربوا و جوزبوا، همه یا بعضی را کوفته و بیخته و گرم کرده برسر او نهند.

هرگاه که سکته گشاده گردد بیست و چهار روز همین درمان را باید کرد، و غذا نخوداب و شورباء گنجشک و کبوتربچه و سعتر و دارچینی و هربامداد ماءالاصول دهند یا روغن بیدانجیر یا روغن بادام تلخ و هرهفته ایاره فیقرا دهند با شحم حنظل و نمک و افتیمون و غاریقون.

توضیح ـ این کتاب به‌زبان ساده نوشته شده و بسیاری از واژه‌های پزشکی به‌زبان

فارسی نوشته شده که باید مورد استفاده قرار گیرند. در ضمن در این جا از نمک یاد شده و می‌دانیم که اصولاً نمک برای فشار خونی‌ها و بیشتر بیماری‌ها زیان دارد و نباید مصرف گردد، زیرا فشار خون را بالا می‌برد.

خدر ـ بی‌حسی ـ خفتگی اندام‌ها

خَدَر ـ به‌فتح خا و دال، یعنی از میان رفت حس لمس (پساویدن)، و عوام اندامی را که خدر یافت گویند خفته است. این عارضه در اندام‌های حس و حرکت افتد و نخست حس لمس از میان می‌رود.

علل ـ یک سبب خدر آن است که روح به‌سبب داروی بسیار مانند افتیمون ضعیف گردد (نوع مسمومیت داروئی) دیگر آنکه عصبی پیچیده یا فشرده گردد چنانچه کسی بربالای پای نشسته باشد و به‌هنگام برخاستن پایش در خواب باشد و نتواند برخاست (نوع مکانیکی به‌اصطلاح امروزی).

دیگر آنکه گاه باشد که مردم خشک مزاج داروهای گرم را به‌کار برند و پیوسته بیشتر شود و بدان سبب انگشتان وی خدر پیدا کند و آن خدر به‌دیگر اندام‌ها برآید.

همچنین در تب‌های محرقه به‌سبب تحلیل رطوبت اصلی و غلبه یبوست خدر در دست و یا پدید آید (نوع میکربی و سم میکربی به‌اصطلاح امروز).

دیگر آنکه قوت حیوانی ضعیف گردد، نخست حس اطراف ناقص شود، چنانچه در حال غشی افتد و نزدیک به‌مرگ و علت بیماری در دماغ و یا اندامی دیگر است یا در عصبی از عصب‌های نخاع. (نوع مرکزی و محیطی).

گاه باشد که خون غلیظ باشد و نادر است و تواند بود که سینه پهلو و ذات‌الجنب و بزغس تبدیل به‌بیماری خدر و استرخا شوند. (نوع ثانوی به‌دنبال بیماری‌های عفونی).

نشانی‌ها ـ اگر علت بیماری در دماغ باشد، بسیار باشد که حس و حرکت همگی از میان می‌روند و همان روز بیمار بمیرد. اگر خدر محدود به‌یک عصب باشد به‌فلج بازگردد. خدر بسیار پیش‌آهنگ فالج یا صرع باشد یا سکته و یا تشنج.

درمان ـ درمان هریک را با درمان علت اصلی خدر آغاز می‌کنیم و اگر در یک اندام باشد، آن عصب را درمان می‌کنیم و ضماد برمبداء آن عضو باید نهاد و از تدبیرها و

چاره‌اندیشی‌های موافق نباید غافل شد.

رعشه

بیماری است که هرگاه که خواهند حرکتی کنند حرکتی به‌غیر اختیار با حرکتی اختیاری آمیخته گردد و حرکت اختیاری ناقص آید. اگر خواهند که اندامی را ساکن گردانند، حرکتی غیراختیاری با سکون اختیاری بیامیزد و رعشه تولید شود.

اسباب بیماری ـ سبب کلی ضعف بدن است و ضعیف بودن آلت حرکت. آنچه که از ضعف بدن بود چنان باشد که کسی بیماری‌ها کشیده باشد یا جماع و نزدیکی بسیار کرده باشد، دیگر آنکه خوفی بسیار و عظیم یا فرح و شادی بزرگ یافته باشد. آنچه از ضعف آلت بود چنان باشد که در اعصاب موادی تولید گردد و مزاج عصب از اعتدال بیرون رود و سست گردد، چنانچه از مستی پیاپی و از بسیار خوردن آب سرد و از ناگواریدن طعام افتد و رعشه بیشتر در دست یا در سر دیده شود از بهر آنکه آلت حرکت و جنبیدن عصب است و می‌دانیم که مبداء عصب دماغ است و دست نیز بدو نزدیک‌تر است و عصب‌هائی که به‌دماغ نزدیک‌ترند، نرم‌ترند بدین سبب رعشه در دست بیشتر است.

درمان ـ اگر علت آن رطوبت باشد داروی آن گرسنگی و تشنگی و ریاضت است. آنجا که سبب، شراب و مستی پیاپی باشد ترک شراب باید کرد و روغن مورد یا روغن گل و اندکی سرکه بمالند و غذا نوعی باید که خون را غلیظ کند مانند عدس و کرنب و مغز سر خرگوش بریان کرده و از داروها یک درم اسطوخودوس و ماءالعسل بدهند و اگر کهنه گردد جندبیدستر در ماءالعسل باید داد.

فالج

فالج بیماری است که عصب‌ها و ماهیچه‌ها را سست گرداند و بی‌حس و حرکت گردد و گاه باشد که فالج که از گردن و شیب و پائین گردن آغاز کند و سر و اندام‌های وی تندرست باشند و گاه باشد که از سر تا پای مفلوج گردد و باشد که آلت هم فلج گردد و اندام‌های دیگر تندرست.

اسباب بیماری ـ انسدادی است که به‌وسیلهٔ آن قوهٔ حس و حرکت به‌اندام‌ها نرود، یا

تباه شدن ماهیچه‌ها و عصب‌ها و اوتار ماهیچه‌ها.

ممکن است فالج بیشتر در یک اندام باشد و درمانش آسان است با ضمادات و روغن‌ها زایل گردد و بسا باشد که به‌علت ترس یا اندوه یا حرکتی، رطوبتی زیاده در تن باشد و به‌اطراف فرود آید و عضوی مفلوج گردد و به‌عقیده قدما شاید که فالج بحران قولنج بود، و آن چنان بود که طبیعت، ماده و علت مولده قولنج را که به‌روده‌ها فرود آید نضج و قوام دهد و رقیق گرداند و به‌ظاهر تن دفع نماید و چون ماده چنان رقیق نگشته تا برای دفع آماده گردد و از راه عرق دفع شود، در عصبی افتد و در نتیجه فالج تولید گردد. (نظریه قدما بود و فالج علل دیگری هم دارد مانند بیماری هیستری).

نشانی‌هاـ گاهی فالج به‌تدریج حادث گردد و نبض مفلوج ضعیف و کند باشد یا متغیر و متفاوت، اگر ضعیف باشد نبض ضعیف و متواتر باشد و در میانه فترتی بود بی‌نظم و ادرار سفید باشد و ممکن است که سرخ بود.

درمانـ در این علت به‌درمان قوی سرگرم نشود و تا مدت چهار روز یا هفت روز بگذرد و اگر علت قوی باشد تا چهارده روز بگذرد درمان قوی نکنند. و آنچه در آغاز بیماری باید انجام داد ماءالاصول است و زوفاء خشک یا سکنجبین عنصلی و اندک تخم حنظل و غاریقون و غذا نیز اندک نان با ماءالعسل باید داد. اگر قوت ضعیف باشد گنجشک بریان کرده از پس گرسنگی راستین و صادق باید داد، یا دراج یا تذرو بریان کرده و صبر باید کرد برتشنگی، و به‌جای آب ماءالعسل باید نوشید و شراب در این بیماری بسیار زیان دارد از بهر آنکه شراب در معده مفلوج ترش گردد و سرکه شود و سرکه در فالج بدترین چیز است و آن جا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعد باشد نخست شربت تریاق یا مثردوطوس یا سنجرنیا یا انقردیا در ماءالعسل حل کنند و بدهند و اگر خواسته باشند، پس از یک ساعت فصد کنند و هرروز اگر گوارش بلا دردهند مناسب است و روغن‌های گرم باید مالید خاصه این را:

زیت	یک رطل
قسط، مر	از هریک سه وقیه
سنبل	یک وقیه

همه را نیمکوفته کنند و در این روغن بجوشانند و صاف کنند، سپس:

جندبیدستر	دو درم
فرفیون، مقل	از هریک درمی

کوفته و بیخته، ده درم از این روغن را حل کنند سپس باقی روغن را با آن بیامیزند و در مهره‌های گردن بمالند و گرمابه خشک و در ریک نشستن و غلطیدن سود دارد و هیچ آب گرم برمفلوج نباید ریخت مگر آب دریا و آب معدن گوگرد و بسیار باشد که حنجره و مجرای آن در بیمار فلج سخت گردد و چیزی به‌حلق فرو نرود و باید که محجمه و مکینه برزیر زنخدان زنند و خون بیرون کنند و سکبینج و جندبیدستر بمالند و اگر زبان مفلوج بود همچنین درمان کنند و به‌خردل غرغره فرمایند و اگر مثانه و روده راست مفلوج گردد و ادرار و براز بی‌اختیار جدا شود درمان را با حقنه کنند و از روغن سداب و جندبیدستر برآلت بمالند و هرروز جاو شیر و حلتیت در شراب حل کرده بچکانند و روغن سداب بمالند.

لقوه

بیماری است که در ماهیچه‌های چشم و روی افتد و ابرو و چشم و لب از وضع طبیعی بگردد.

علتـ به‌عقیدهٔ قدما یکی از علت‌های بیماری آن است که ماهیچه‌ها از رطوبتی غلیظ پر شود و پهنای هریکی بیشتر گردد و در ازا کمتر و بدین سبب اندام‌ها متشنج شوند.

دیگر سستی ماهیچه‌های یک جانب روی و آغشتگی آن به‌رطوبتی رقیق که از دماغ فرود آید و بدین سبب اعضای آن جانب سست و نرم شود و عصب‌ها و ماهیچه‌های آن درازتر گردد و آویخته گردد و در لقوه تشنجی بیشتر واقع شود و این را لقوه استرخای و سست شده گویند و بسیار باشد که در آخر تب‌های محرقه افتد، و از پس استفراغ‌های بسیار تشنج خشک پدید آید و چشم و روی برموضع طبیعی بگردد و ممکن است لقوه خشک باشد و سبب آن به‌عقیدهٔ قدما از میان رفتن رطوبت اصلی باشد و سوختگی دماغ و نخاع.

نشانی‌هاـ دارندهٔ لقوه آب دهان را راست بیرون نتواند انداخت و نفس راست بیرون نتواند دمید. در لقوه تشنجی حواس تندرست باشند و سردرد باشد و در لقوه استرخائی

و شل و سست حواس کند و پلک چشم به‌ویژه پلک زیرین فرود آمده باشد و غشاء و پرده کام از سوی بیماری آویخته باشد و لعاب دهان باز نتواند داشت و اختلاج ماهیچه‌های روی و چشم و درد استخوان روی از جمله مقدمات لقوه است. (لقوه تشنجی همان اسپاسمودیک و لقوه استرخائی همان نوع فلاسک فلجی می‌باشد و می‌دانیم که بیشتر علت لقوه کشیدگی عصب از سوی سالم است و بدین علت طول ماهیچه‌های دو سمت روی و چشم با هم اختلاف پیدا می‌کنند و کوتاه و بلند می‌شوند).

درمان باید که تا چهار روز یا هفت روز نگذرد درمان نکنند. در هفته اول غذای معتدل در خشکی و تری، باید داد چون نخوداب با روغن زیت و چیزهائی رطوبت را کم نکنند، مانند عسل. باید که پس از چهار روز یک مثقال ایاره فیقرا برسبیل شبیار بدهند و پیوسته جوزبوا (جوزبویا) در دهان نگاه دارند و در آئینه چینی نگاه کنند که آن هیأت وی را به‌جای خود بازآورد و گوشت روباه و گورخر و آهو و گاوکوهی آنچه آماده باشد بپزند و بکوبند و با روغن زیت برسر او می‌نهند، دیگر حاشا و سعتر و زوفاء خشک و پودنه دشتی همه یا بعضی را در سرکه بجوشانند و بپالایند و ابرو و پیشانی با آن سرکه مالند و سرکه سعوط کنند و ببویند تا رطوبت‌ها از راه بینی فرود آید و مرزنگوش و حرمل و قیصوم و سداب در آن پخته بخار آن سود دارد. در لقوه تشنجی ماهیچه‌ها را باید نرم کرد و با روغن پیه بط (مرغابی) و پیه مرغ شقیقه‌ها و مهره‌های گردن را باید مالید و برای ماهیچه‌های چشم غالیه و روغن باید مالید.

تشنج

سه نوع است:

۱ـ عصب و ماهیچه کوتاه گردد و به‌هم باز آید و پهنایش بیشتر گردد.

۲ـ تشنج خشک ـ اعصاب و عضلات از رطوبت اصلی خالی گردد و این نوع از دنبال بیماری‌ها و استفراغ‌ها تولید گردد.

۳ـ تشنج صرعی که در پی بیماری صرع پدید آید.

علل ـ سبب تشنج بحران انتقالی می‌باشد و ماهیچه‌ها به‌متابعت از روح عصب تشنج پیدا می‌کنند و کودکان را به‌علت رطوبت و لطافت روح و اعصاب تشنج پیدا گردد و

هرتشنج که از دنبال تب گرم تولید شود بسیاری از آن کشنده هستند و ممکن است تشنج با شرکت رحم و مثانه و دیگر احشا یا دماغ واقع شود از بهر آنکه این مواضع چون آفت پیدا کنند و بیمار گردند بخار از ایشان به‌دماغ برسد و واکنش پیدا می‌شود و اعصاب تحریک می‌گردد و تشنج از اثر کرم کدو از این نوع است.

نشانی‌ها ـ رگ‌ها کشیده شود و حرکت اجرای آن مختلف شود و تشنج از نوع اول به‌یک باره تولید گردد و تشنج خشک و یا بس رفته رفته پیدا شود و به‌تدریج قوی گردد و تشنج که به‌طور غیرمستقیم از اثر بیماری دیگر اندام‌ها به‌وجود بیاید درد آن اندام برآن دلالت کند و بسیار باشد که چشم احول و کج شود و برگردد و روی سرخ و دم زدن دشوار باشد و شاید که بدان ماند که می‌خندد و خنده نباشد و گاه باشد که ادرار به‌رنگ خون باشد یا کفک.

درمان ـ اگر قوت قوی باشد غذا اندکی نان و نخوداب یا ماءالعسل باید داد و نخوداب با آبکامه و خردل با روغن گاو یا روغن زیت یا روغن مغز زردآلو و آلو تلخ. اگر قوت ضعیف باشد گوشت کبک و گنجشک و قرقاول بدهند یا از این گوشت‌ها ماءاللحم و آب گوشت سازند ویا سعتر و شبت و کرویا بنوشند. اگر نشانی فشار خون باشد آن را درمان کنند و اگر تشنج در همه اندام‌ها باشد و اعصاب، بیمار را به‌یکباره در آب سرد فرو برند و بیرون آورند این مناسب مردم جوان و فربه باشد و دیگر در طبیخ روباه و طبیخ کفتار نشاندن مناسب است و درمان موافقی است و طبیخ عقاقیر مانند قیصوم و فودنه دشتی و هزار اسفندان و برگ غار و سعد و شبت و مرزنگوش سودمند است.

اگر دارنده تشنج تب نداشته باشد و تب آید، تشنج گشاده گردد و تب ربع و چهار یک در این نوع بیماری سودمند است و دنبه را تکه کنند و به‌اندام متشنج نهند و ببندند و بگذارند تا گنده شود سپس بردارند و دنبه تازه بنهند. اما تشنج خشک را درمان دشوار است. اگر تب نباشد در آب زن نشینند و روغن‌های تر بمالند و مفاصل را با روغن‌های مختلف چرب کنند و اگر تب باشد در آب زن بنفشه و کشک جو و نیلوفر و کدوی تر و برگ بید و خیار نشینند و کشک آب و آب کدو و آب خیار با روغن بادام بخورند و لعاب بزرقطونا و آب برگ خرفه و کدوی تر را کوفته و برسر نهند و آرد جو و برگ خطمی وبنفشه بربندگاه‌ها بمالند.

اختلاج

حرکتی است غیراختیاری و غیرارادی که در ماهیچه‌ها پیدا گردد.

اسباب ـ به‌عقیدهٔ قدما از اعراض و نفس نفسانی و بدنی حاصل شود از بهر آنکه اعراض نفسانی برروح تأثیر می‌کند و روح را حرکت می‌دهد و حرکت روح سبب تحلیل مواد است.

اختلاج و پرش همه اندام‌ها مقدمه سکته یا مقدمه کزاز باشد و اگر در ماهیچه‌های شکم افتد، مقدمه مالیخولیا و صرع باشد و اگر در روی افتد مقدمه لقوه بود و در سر پهلوها مقدمه آماس حجاب باشد.

درمان ـ باید از چیزهائی که علت آن را بیشتر کنند پرهیز نمایند مانند آب یخ و غذاهای سرد و بادناک و شراب به‌افراط و آن موضع را در شب با خرفه بمالند تا سرخ گردد سپس روغن‌های گرم مانند روغن فرفیون و روغن قسط گرم کرده بمالند بنفشه خشک، آرد جو، اندکی بابونه، اکلیل‌الملک با آن بیامیزند و بسرشند و ضماد کنند.

توضیح ـ چون بیشتر نظر ما گردآوری اطلاعات و اصطلاحات طبی پیشینیان دربارهٔ بیماری‌ها و راه درمان آنها می‌باشد، سعی می‌کنیم آنچه در کتاب‌های قدیمی و خطی یافته‌ایم یادداشت نمائیم، تا مبادا چیزی از قلم افتاده باشد.

صداع ـ یعنی دردسر، و نشانی آن عبارت است از: گرانی گوش و بسیاری خواب و سستی اعضاء. (از انواع صداع).

درمان ـ مالیدن روغن قسط و فرفیون. شربت از طبیخ بادیان.

صفت قسط (روغن قسط):

قسط	چهارمثقال
سلیخه، فلفل، عاقرقرحا، فرفیون	از هریک سه مثقال
جندبیدستر	دو مثقال

همه را کوبیده نیمکوب و در یک پیاله آب بجوشانند تا به‌نیمه آید، صاف کنند، سپس هشتاد مثقال روغن زیت یا کنجد بیافزایند و بجوشانند تا روغن بماند.

صفت روغن فرفیون:

فرفیون، قسط، پودنه کوهی	از هریک دو مثقال

کندش، مویزج   از هریک نیم مثقال

همه را نیمکوب ساخته در پیاله شراب بجوشانند تا به‌نیمه آید، سپس صاف کنند و هفتاد مثقال روغن زیت یا کنجد افزوده و بجوشانند تا روغن بماند.

صفت طبیخ بادیان:

بادیان   هشت مثقال

در یک پیاله و نیم آب بجوشانند تا به‌نیمه آید (نیم پیاله)، صاف کنند و سپس با ده مثقال عسل نیمگرم بیاشامند.

فالج

بیماری است که نیم تن مردم سست شود و ناگاه پدید آید.

سبب بیماری- به‌عقیدهٔ قدما غلبه بلغم بود (آرتریوااسکلروز) که در دماغ پدید آید و اگر دماغ را فروگیرد سکته پیدا گردد و چون نیم مغز را فروگیرد فالج شود و این بیماری بیشتر کسانی را افتد که ساشان به‌پنجاه یا بیشتر رسیده باشد و گفته‌اند که سکته و فالج یکی است و فرق آن بود که سکته در جمله تن بود و فالج در نیم تن بود و گویند که اگر فالج مرد را چون سوی چپ شود زحمت بسیار ندهد و سبک بود و اگر در جانب راست شود بد بود و به‌عقیدهٔ قدما اگر فالج زن (عورت) را به‌سوی راست شود زحمت بسیار ندهد و سبک بود.

توضیح - می‌دانیم که علت فالج که مرکزی و محیطی باشد، بسیار است و مهمترین علت فالج مرکزی خونریزی مغزی است و صدمات وارده به‌مغز و نخاع، به‌عبارت دیگر پارالیزی عبارت است از شل و آزاد شدن اعمال حرکتی قسمتی از بدن در اثر صدمه اعصاب که به‌ماهیچه‌ها می‌رسند و یا آسیب دیدن اعصاب حسی (پارالیزی حسی) و دارای انواع زیر است: فالج در اثر ضربه (تروماتیک)، در اثر بیماری سیفلیس، فالج در اثر مسمومیت و غیره و یا در اثر فشردگی اعصاب.

دیگر از انواع تقسیم‌بندی فالج عبارتند از: فالج نیم تن (همیپلژی)، فلج قسمتی از بدن و ماهیچه‌ها، فلج دست و پا (پاراپلژی)، شل شدن و بی‌حسی قسمتی از اندام‌ها (پارزی) و انواع دیگر.

سکته (سنکوپ)ـ عبارت است از سستی و شل شدن یکباره تن. نوع دیگر عبارت است از معلق شدن موقتی حس شعور در اثر کم‌خونی مغزی، و نوع دیگر غش است. دارای انواع مختلف است.

درمان ـ هرروز چیزهای گشاینده و نرم کننده و تحلیل برنده، یعنی چیزهائی که راهگذرها را بگشاید بدهند، چون:

آب والان وگل انگبین و شربت از آب لاوان	پنج سیر و شش و نیم درم
گل انگبین	ده درم

و بعضی گویند که نیکوتر این است که از اول آب والان و گل انگبین دهند تا هفت روز ماءالاصول و چیزهای سخت و گرم ندهند که به‌عقیدهٔ قدما بیماری و علت را محترق نماید و عسر (سخت) گرداند و اجزای لطیف‌تر وی را تحلیل دهد و غلیظ‌تر بماند، دیگر آنکه طبع و مزاج را با چیزهای گرم برآورند به‌تدریج بهتر است از اینکه به‌یک بار عمل کنند. چون دو هفته پایان پذیرد داروهای مسهل می‌شود داد چون حب منتن، حب شیطرج، حب ایاره، حب نجاح، و مانند آن، که در مرکبات گفته خواهد شد. چون یک دارو دادند از پس آن یک هفته یا ده روز داروی دیگر خواهند داد و در آن میان بشربت آب والان یا ماءالاصول باز شوند و اگر به‌جای آب والان معجون فالج دهند بیماری و علت را می‌راند و تنک می‌کند و راه گذرها را می‌گشاید، سپس به‌داروهای دیگر شوند بهتر باشد. چون دو سه دارو براین جمله دهند مهره‌های گردن و پشت و اندام‌های سست را با روغن‌های گرم باید مالید چون روغن قسط و روغن بابونه و روغن شبت و روغن فرفیون و روغن سداب و روغن شونیز و روغن ناردین و روغن خزمیان و مانند اینها اندام‌ها را گرم کنند، چون اندام‌ها گرم گردد و رطوبتی که در آن می‌گرفته است بگدازد و از وی بیرون برد، چون اندام‌ها در حرکت آیند معجون‌های مبدله‌المزاج بدهند تا مزاج را بدل و تبدیل نمایند. در آغاز که علت و بیماری افتد نخوداب با روغن تازه باید داد و از شربت‌ها آنچه با انگبین یا بید ساخته باشند، بی‌آرد و نشاسته، و آنچه سازند با کبوتر بچه و گنجشک و مانند آن سازند و اندر این‌ها خاصیتی است که ادرار آرند و او را در این علت نیک است، اگر بترسندکه شکم سخت شود، زیراکه ادرار شکم را سخت کند، شکم را هرچه سازند روغن جوز و روغن بادام یا روغن تازه در وی زیاده کنند تا طبع و

مزاج را نرم می‌دارد، اگر از قبض بترسند گوشت‌ها که نام برده شد نخورند، زیراکه گوشت گنجشک و مانند آن شکم را سخت دارد، داروها که عطسه آرند چون کندش و فلفل و عاقرقرحا و بوره و صبر و مرزنگوش و خربق سپید و مانند آن مفرد بود یا مرکب، بسایند و در بینی دمند تا عطسه آرد و مشام‌ها و دماغ را بگشایند و خلط‌ها را تنک کنند و فرود آورند، و در جاهای گرم و خشک نشینند و در روزهای آسودگی زیره پرورده و جلغوزه پاک کرده و کوفته با انگبین سرشته بخورند این داروها را خاصیتی است در تقویت دماغ و بردن فالج.

صفت معجونی که فالج و لقوه و رعشه را سود دهد و تن را گرم کند:

جوز هندی	نیم من
جلغوزه منقی	ده سیر
فنجنگشت	نیم من
پلپل گرد، زنجبیل، دارچینی	از هریک دو درم

بکوبند و با همسنگ وی انگبین صاف بسرشند. شربتی نیم دانگ تا پنج درم با انگبین می‌دهند.

صفت روغن فرفیون:

روغن زیت کهنه	نیم من
موم نزه (نزه ـ پاک و پاکیزه)	بیست درم

فرفیون ساده در هاون می‌سایند تا همه یکی شوند و در جا می‌کنند.

روغن قسط بسیط

قسط هندی نیمکوفته	سی درم
سنبل خوشه	یک سیر

در دروازه سیر روغن زیت و نیم من آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند، همچنین سه بار بپزند و در جا می‌کنند و به‌کار دارند سودمند باشد.

از شیر و ماش و گوشت گاو و خایه مرغ و آب سرد و انواع ترشی دوری جویند، گوشت گوسپند و کبوتربچه و گنجشک و دراج با فلفل گرد دهند، و زنجبیل و مروشونیز و

فلفل دراز و اشترغاز و مانند آن دهند، و از میوه‌ها پسته و جلغوزه و جوزهندی خورند و جامه و بستر از پوست گرگ و روباه بسازند.

اما در آغاز هفت روز به‌جای آب، ماءالعسل دهند.

صفت ماءالعسل:

آب	دو حصه
عسل خالص	یک حصه

یکجا بجوشانند.

به‌جای آب همان را دهند. ممکن است هفت روز همین ماءالعسل را بدهند و سپس چند روز ماءالعسل ندهند، همان آب صرف جوشیده و نیمگرم دهند. غذا و آب و یا آب نمک دهند (در صورتی که بیمار فشارخون نداشته باشد) و تا هفت روز دیگر والان خوردن در آب بجوشانند و به‌جای آب همان آب را دهند. پیوسته با روغن سنا یا روغن زیت و یا روغن قسط و یا روغن شونیز و یا روغن تاتوره اندام‌ها را چرب کنند و مالش دهند و چنین گویند که روغن بلسان فالج را ببرد و معجون و ریزک به‌کار دارند، و ریزک ده سیر بکوبند و بپزند و با سی سیر انگبین کف برداشته بیامیزند و بسرشند و یک درم هرروز بکارند، فالج و لقوه و دردسر رفع گردد و بیشتر اینگونه علت‌ها را سود دارد. و این ترکیب را معجون وریزک خوانند. (شاید وریزک همان زرک و زرشک باشد).

نوع دیگر

خشخاش، عسل، روغن کنجد را حلوا ساخته و بخورند فالج رفع شود، و بعضی گفته‌اند که اگر در آغاز شهد خالص و پلپل دراز بدهند اگر بخت یاری کند، پس از دو هفته تندرست شوند.

نوع دیگر

وریزک	بیست درم
زنجبیل، زیره سیاه	از هریک پنج درم

بگیرند و بکوبند و بپزند و سه برابر همه انگبین مصفی را افزوده و بسرشند و هرروز دو

درم بخورند فالج و لقوه و دیگر اینگونه علت‌ها را رفع نماید و این را مبدله‌المزاج و تبدیل کننده مزاج نامند.

نوع دیگر

اگر پلپل سیاه همراه کنند و دو درم شربت کرده و با آب آمیخته بخورند فالج و لقوه و صرع و فراموشی و همه اینگونه بیماری‌ها را ببرد.

نوع دیگر

این روغن را بمالند شفا یابند:

صفت روغن برای رفع فالج:

تاتوره، بید انجیر همه را برابر شیره ایشان بستانند و پنجم حصه روغن کنجد اندازند و بجوشانند تا آنکه روغن بماند با جامه‌ای صاف کرده در وجود بمالند سه درم و سه درم پلپل گرد به‌هم سائیده در وجود بمالند همه بادها برود، از ترشی بپرهیزند.

نوع دیگر

بادام تلخ، هسته آلو را از هریک جدا جدا بکوبند، سپس همه را یکجا کنند و بکوبند تا روغن پدید آید، روغن را بکشند و در جامی کنند و به‌کار برند.

نوع دیگر قسط

بگیرند:

قسط	دو مثقال
تخم بیدانجیر، برگ سداب، تخم ترب	از هریک یکان مثقال

همه را بکوبند و در دو و نیم سیر روغن کنجد بجوشانند چندانکه دارو سوخته گردد، سپس روغن نامبرده را صاف کنند و سرد سازند و در شیشه کنند و سر شیشه را استوار سازند تا بویش برنیاید، و هرروز بامداد دست و پای را چرب سازند و بمالند فالج رفع گردد.

نوع دیگر

دو مثقال حب‌الغار بخورند، چند روز فالج را سود دهد و لقوه را مفید باشد.

نوع دیگر

نیم درم حلتیث را با نیم درم سکبینج بیاشامند و بدان ادمان نمایند (اِدمان ـ به کسر همزه، ادامه دادن، پیوسته کاری را کردن) درد مفاصل و بواسیر را ببرد و خدر را نافع بود.

نوع دیگر

اگر دست و پای کسی خشک شود، عسل را بردست و پای بمالند و به‌گرمابه نشینند تا عرق کند سپس اندام را با آب گرم بشویند و تا یک هفته چنین کنند البته رو به‌بهی می‌رود و این علت را بعضی علما فالج تر گویند و فالج خشک و فالج تر چنانکه گفته‌اند اندام برهیئت خود باشد اما حس و حرکت در وی بشود و خشک آن که نیمه بدن مردم بیکار گردد و سست شود و روز به‌روز خشک گردد و این نوع دشوار درمان پذیرد و بدون درمان است.

توضیح ـ می‌دانیم که دو نوع فلج داریم: یکی فلج فلاسک (فلاکسید) یا شل و سست، که عبارت است از سست شدن و از میان رفتن قدرت و تونوس ماهیچه‌های اندام فلج شده و از میان رفتن رفلکس و پاسخ دادن در برابر چکش و ضربه، و یکی فلج اسپاسمودیک (اسپاستیک) یا فلج سفت و عبارت است از فلجی که ماهیچه‌ها سفت و سخت شده و رفلکس‌های عمیقی زیاد و بلندتر می‌گردد. چنانچه معلوم می‌شود فالج تر و فالج خشک قدما باید این دو نوع باشد.

نوع دیگر

جوز هندی	نیم من
جلغوزه،برنجمشک(فرنگمشک، فرنجمشک، بالنگوی صحرائی)	نیم من
پلپل دارو، دارچینی، دارپلپل، زنجبیل	از هریک دودرم

کوفته و بیخته و همچند همه داروها با انگبین مصفی یار کنند و بسرشند و هرروز نیم درم

تا پنج درم با آب انگبین بدهند فالج و لقوه و رعشه را سود رساند و تن را گرم گرداند.

روغن قسط بسیط

قسط هندی نیمکوفته سی درم

سنبل خوشه در دوازده سیر روغن زیت و نیم من آب بجوشانند تا آب در جوش بسوزد و روغن بماند، و همچنین سه بار بپزند و در شیشه کنند و نگاه دارند.

نوع دیگر

زنجبیل، پلپل دراز، قرنفل، عاقرقرحا، جلغوزه، شیطرج، آمله همه در وزن برابر سوده و بیخته و سه برابر عسل صاف کرده آمیخته و بامداد زود سه درم تا سه مثقال با غذا بخورند سود دارد.

درمان لقوه

لقوهـ یعنی کشیده شدن روی و فراخ شدن یک چشم، و به‌عقیدهٔ قدما علت و ماده فالج و لقوه یکی است و علت آن از دماغ سرچشمه می‌گیرد و در حس چشائی و قوت طعام و خائیدن خلل پدید آید، سپس بباید ترسید از این بیماری تا چهار روز به‌سلامت بگذردکه سپس ازاین‌رنج نبایدترسید. جای‌گرم بنشینندوازترشی‌پرهیزنمایندتا شفا یابند.

داروی لقوه

بعینه درمان فالج است، زیراکه ماده هردو یکسان است، مگر آنکه در لقوه غرغره بکند و دارو در بینی بچکاند و در تاریکی بدارند. اما داروی چند که پاره‌ای از حکما به‌وی مخصوص گفته‌اند یاد کرده آید:

جوز بویا، هلیله سیاه، در دهان دارند. در خانه تاریک نشینند و پرده پیش روی بیمار آویخته دارند، چون شقیقه افتاده باشد از روغن بادام و مشک و عنبر بسازند و بررخسار چرب نمایند، نیکو گردند.

نوع دیگر

روغن جوز هندی بررخسار چرب کنند، یا روغن تاتوره نیز بسیار سودمند باشد.

نوع دیگر

روغن جوز چهار مغز از طرف و سمتی که زحمت آورده است در بینی چکانند، به گردد و صاحب لقوه پیوسته آینه هفت جوش در نظر دارد و نگاه کند. وضع آینه نامبرده خاصه برای لقوه است و باقی همه آنچه که برای فالج دهند در لقوه نیز همان را دهند.

درمان رعشه

رعشه عبارت است از لرزیدن دست و پای از ضعف، چنانکه پیران را افتد.

درمانـ روغن‌های گرم مالیدن چون قسط و ناردین و سداب چنانکه در قسمت سکته گفته شده. اگر به نشود به‌درمان‌های قوی باز گردند که در قسمت صرع و فالج گفته شده و پیوسته چیزهای گرم ببویند چون مشک و قرنفل و جوز بویا و مرزنگوش و غذا نخوداب و کبوتربچه و ماءالعسل و درمان این بیماری همان درمان فالج است مانند حب شیطرج و حب منتن و ایارج‌های وربزک چنانکه گفته شده (داروهای مسهلی).

نوع دیگر ـ نسخه محمد زکریا، برای سکته و فالج و لقوه و رعشه

صفت آن:

صبر سقطری	ده درم سنگ
شحم حنظل	سه درم سنگ
خزمیان	پنج درم سنگ
مقل	پنج درم

حب کنند. شربتی یک درم تا دو درم.

گاه باشد که علت رعشه ضعف دل است.

درمانـ مفرح معتدل، دواءالمشک حلو و مانند آن، و به‌تقویت دماغ کوشند با روغن گل و سرکه نیمگرم برتارک نهادن و اگر روغن مرو یا روغن بید باشد هم روا است.

نوع دیگر

بذرالطیب را که شبت گویند چون بردست کسی که رعشه داشته باشد هرروز دو بار ضماد کنند رعشه را برطرف سازد. روغن وی رعشه را نیز زایل کند خوردن، حب صنوبر را که جلغوزه گویند سه درم اگر بکوبند و با عسل سرشته و هرروز به‌ناشتا میل نمایند، رعشه و عرق‌النساء را سود دهد و فالج را نفع رساند، آزموده است.

نوع دیگر

قسط	ده درم
شیر بز	ده درم
زردچوبه	ده درم
شبت	ده درم

یکجا کرده آش کند و بپزد و هرروز یک کف به‌کار برد و از همه گوشت‌ها و گندم و ترشی دوری جوید.

درمان سکته

همه حرکات از آدمی باطل گردد و هوش عقل زایل می‌شود. سکته دو نوع است:

گاهی روی سرخ می‌شود و به‌سیاهی زند یا کبود گردد، بمانند آنکه کسی را خفه کرده باشند و چشم او چنان پندارند که پرخون است و رگ‌ها برخاسته‌اند (نوع خونی سکته به‌عقیده پیشینیان).

درمان ـ هردو رگ قیفال را بگشایند و سپس طبع او را نرم دارند با آب خیارچنبر و خرمای هندی و ترانگبین و آلو و طعام اندک خورند. اگر پس از خون کشیدن نه درم خیار چنبر بجوشانند و بدهند بهتر باشد و به‌چیزهای دیگر نیازی نیست و از خیارچنبر (شنبر) نامبرده مدام بدهند، و هردرمانی که در علت و بیمار دردسر و سرسام (در اثر فشار خون) گفته شده در این نوع سکته (فشار خونی‌ها) معمول دارند.

نشانی سکته نوع دیگر ـ گوشت خداوند این بیماری به‌رنگ سپید است و خون و خلم (خِلْم ـ به‌کسر خاء و سکون لام، خلط یا آب غلیظی که از بینی انسان بیرون می‌آید،

خل و خیل و خله هم گفته‌اند، واژهٔ فارسی است)

از دهان و بینی وی بیرون آید و از این تخلیص و ویژگی کمتر بود. اگر خواهند تا بدانند که بیمار زنده است یا مرده پشم یا پنبه را بچینند و با قدحی از شیشه پرآب برسینه و ناف او بنهند، اگر آب بجنبد بدانند که زنده است و اگر نجنبد بدانند که مرده است.

نوع دیگرـ آئینه روشن پیش دهن و بینی وی دارند، اگر مورچه افتد بدانند که دم می‌زند و زنده است، یا رگ او را بگشایند، اگر خون او بجهد بدانند که زنده است، اگر راست به‌روی جسد فرود آید بدانند که مرده است.

همین که معلوم شود که زنده است حقنه کنند (این در صورتی است که سکته قلبی نباشد، وگرنه هرنوع تحریک اعم از حقنه و حتی تزریق خطرناک می‌باشد) تا ماده را از بالا به‌زیر آرند (از فشار خون کاسته گردد) و عطسه زنند تا سکته را بگشاید.

داروهای عطسه‌آور اینها هستند:

کندش، خربق سپید	برابر هم

بکوبند و نیک سوده کنند و در بینی بیمار بنهند تا عطسه آید و سکته را بگشاید.

طلای برای سکته

پاره‌ای سپندان (تره‌تیزک) و خزمیان و فرفیون، همه را بسایند و با سرکه کهنه بسرشند و برپیشانی بمالند پس از آنکه موی سر را تراشیده باشند، تا مسامها و سوراخ‌های پوست گشاده گردد و خلط را تحلیل افتد و زودتر به‌هوش آید.

حمق

حمق یعنی باطل شدن و کاستن فکر و هوش.

نشانی‌هاـ گرانی سر و چشم و بسیار بیخوابی

درمانـ معجون بلادر

صفت معجون بلادر:

پنبه‌دانه، قسط، فلفل	از هریک دو درم

برگ سداب، جنطیانا، زراوند مدحرج، حب‌الغار،

جندبیدستر، شیطرج، تخم سنا	از هریک پنج درم

همه را بکوبند و بپزند و در نیم من عسل و دو مثقال روغن جوز و چهار مثقال عسل بلادر بسرشند، بامداد یک درم از وی غلوله کنند و فرو برند. (غلوله ـ گلوله است).

صفت روغن جوز:

مغز جوز	پنج سیر
کشمش یا چیزی که مانند آن بود	پنج درم

قطره‌ای چند از نمک آب بروی زنند و به‌طریق روغن بادام روغن کشند.

گرفتن روغن بلادر

ظرف بلادر که از جانب درخت بوده باشد، برند چنانکه عسلش نمایان باشد، سپس آن را گرم کرده بگیرند و دسته فشرده بلادر را سرنگون دارند تا عسلش بیرون آید.

جمود

عبارت است از باطل شدن حس و حرکت بیمار و باقیماندنش برشکلی که قبل از این حال بوده است.

درمان ـ

سناء مکی خاصه، بسفایج نیمکوفته	از هریک پنج درم
افتیمون لته بسته	چهار درم
شحم حنظل	دو درم
بنفشه، بادیان، پر سیاوشان، بابونه	از هریک سه درم

همه را در سی سیر آب بجوشانند تا نزدیک به‌ده سیر آید، صاف کنند و ده درم روغن بادام و سه مثقال روغن بابونه بیافزایند و به‌دو نوبت نیم گرم عمل نمایند.

سبات

خوابی است در غایت گرانی.

نشانی ـ آب از دهان رود و رطوبت بینی و نرمی نبض و سفیدی پوست دیده شود.

درمان ـ شیاف بوره و مقل.

صفت شیاف برای سبات:

مقل ازرق بوره	از هریک، یک مثقال

بکوبند و بپزند و با آب سرشته شیاف سازند.

دیگر

سناء مکی خاصه، قنطوریون دقیق، مغزگاوزیره نیمکوفته از هریک پنج درم

تربد نیمکوفته	چهار درم
پوست بیخ بادیان و بابونه و حلبه	از هریک دو درم
شحم حنظل	یک درم
انجیر زرد	پنج درم

همه را در سی سیر آب بجوشانند تا نزدیک به‌ده سیر آید، صاف کنند و ده مثقال فایند و دو مثقال مقل ازرق و دو درم بوره ارمنی یا نمک در آن حل کرده، پنج درم روغن کنجد بیافزایند و به‌دو نوبت گرم عمل نمایند.

سهر

بی‌خوابی است که از غایت اعتدال گذشته باشد.

نشانی ـ خشکی چشم و بینی و زردی قاروره است.

درمان ـ مالیدن روغن بنفشه بادام برسر.

صفت گرفتن روغن بنفشه بادام

مغز بادام مقشر و پوست کرده	یک من
گل بنفشه تازه	نیم من

در خریطه کنند (خَریطه ـ به‌فتح خا و کسر را، کیسه‌ای که از چرم یا پوست درست کنند، خارطه، جمع خرائط) و چهل روز بگذارند، سپس به‌دستور روغنی که در درمان جمود گذشت روغن کشند.

یا

گل بنفشه تازه	پنج درم
روغن بادام	نیم من

در شیشه کنند و در مدت چهل روز در آفتاب نهند.

یا

گل بنفشه خشک	پانزده درم

در نیم من آب بجوشانند تانزدیک به‌پنج سیر آید، صاف کنند و ده سیر روغن بادام یا روغن گاو بیفزایند و بجوشند تا روغن بماند.

جنون

یعنی دیوانگی، گویند اگر گوشت شغال را بخورد دیوانه دهند سود دارد!

عشق

بیماری است وسواسی مانند مالیخولیا که مردم بیکار و دلداده به‌واسطه کثرت اختلاط با جوانان و افراط فکر در حسن و شمایل ایشان عارض گردد.

نشانی ـ زردی روی و خشکی زبان و بیخوابی و گریه و آه و افغان و اختلاف نبض است خاصه به‌هنگامی که معشوق را ببیند یا نامش را بشنود.

درمان ـ اگر وصل میسر نشود، کسان برگمارند که از معشوق سخن زشت و ناپسندیده گویند که عاشق را از آن متنفر شود یا عاشق را به‌قید تأمل مقید و دربند سازند که مباشرت و مجامعت و نزدیکی مزیل و برطرف کننده و رافع اندیشه معشوق است.

قومی را از اهل ادراک این عارض گردد که در آینه صورت خوبان جمال معنی مشاهده کنند و جمعی را نیز عارض شود که صورت را نیز در میان نبینند.

دوار

سرگردش ـ نشانی آن گرانی سر و رطوبت بینی و سستی اندام‌ها است.

درمان ـ اطریفل، شراب لیمو و کباب.

صفت اطریفل:

هلیله سیاه، آمله، پوست هلیله زرد، پوست هلیله از هریک بیست درم

بکوبند و بپزند و سی درم روغن بادام که گفته شد، بیافزایند و به‌دست بمالند و سی سیر عسل به‌آن سرشته بامداد دو مثقال از وی غلوله ساخته فرو برند.

صفت شربت لیمو:

قند سفید نیم من

در نیم من آب بجوشانند تا نیک غلیظ گردد، دیگ را فروگیرند و پنج سیر آب‌لیمو بیافزایند.

سدر

یعنی تاریکی چشم به‌هنگام برخاستن.

نشانی ـ سستی اندام‌ها و کاهلی و فراموشی و خواب است.

درمان ـ پرهیز از میوه‌های تر و گوشت و آویختن عود صلیب از گردن.

سکته

عبارت است از باطل شدن همهٔ اندام‌ها است.

نشانی ـ سرخی چشم و روی با دیگر نشانی‌های (فشار خون). اگر عکس ما در دیده بیمار دیده شود بیمار هنوز زنده است.

کابوس

کابوس ـ حالت اختناق و سنگینی که گاهی در خواب به‌انسان دست می‌دهد، واژهٔ عربی است و به‌فارسی خفتک، خفتو، بختک، برخفنج، برغفج، خفج، خفجا، خفرنج، برفنجک، درفنجک، فرنجک، فدرنجک، فرهانج، کرنجو، سکاچه، خورخجیون، خرخجیون گویند.

نشانی ـ سرخی چشم و بسیاری خواب و پری رگ‌ها، و یا فراموشی و کاهلی و

سفیدی زبان و سستی اندام‌ها، خشکی بینی و تیرگی رنگ روی و اندیشه و فکر فاسد که بیشتر آن مانند مالیخولیا است.

نشانی بد در کابوس ـ ممکن است در پی آن دیوانگی یا صرع و یا سکته پدید آید.

سرخی اندام‌ها

نشانی ـ سردی در دست زدن و لمس و رطوبت دهان و کاهلی و فراموشی.

درمان ـ

مالندگی و روغن قسط، تخم ترب و شبت از هریک ده درم

در سی سیر آب جوشند تا به‌ده سیر باز آید، صاف کنند و سی درم سکنجبین عسلی و نیم من عسل بجوشانند تا غلیظ گردد و پنج سیر سرکه عنصل که پاره پاره کرده باشند، بیافزایند و دو سه جوش دیگر دهند.

صفت سرکه عنصل:

پیاز عنصل چنانکه گذشت، یعنی پاره پاره کرده در شیشه کنند و آن را تا هشت من به‌سرکه کهنه در شیشه کنند و دو ماه در آفتاب نهند.

یا

نیم من پیاز عنصل را ریز کرده در چهار من سرکه کنند تا مهرا شود.

صفت روغن قسط:

در صداع گذشت.

فالج

یعنی باطل شدن حس حرکت نیمه تن در طرف و جانب طول.

نشانی ـ سفیدی روی و رطوبت بینی و فراموشی و غلبه خواب.

درمان ـ از روز نخست تا روز چهارم جز ماءالعسل چیزی نخورند.

صفت ماءالعسل:

عسل یک من

در ده من آب بجوشانند تا هفت من باز آید و در مدت چهار ماه بیاشامند غذا کبوتربچه و آب نخود و زیره و زعفران.

صفت ماءالاصول:

پوست بیخ بادیان «پوست بیخ کبر»	
پوست بیخ اذخر	از هریک سه درم
مویز دانه بیرون کرده	دو درم

همه را در یک من آب کنند تا نیم من آید «صاف کنند و یک من عسل حل کرده به‌قوام آورند» هربامداد دو مثقال از وی در پنج سیر گلاب حل کرده نیم گرم بیاشامند.

هم درد رمان فالج ـ چون روز چهاردهم از بیماری بگذرد داروی مسهل می‌دهیم. داروئی که ابوعلی در این بیماری و همه بیماری‌های مانند آن سودمند می‌داند:

صفت آن:

سناء مکی خاصه بسفایج نیم‌کوفته	
قنطوریون دقیق	از هریک پنج درم
تخم کرفس، بادیان، انیسون، بابونه، شبت	از هریک سه درم
شحم حنظل	دو درم

همه را در سی سیر آب بجوشانند تا به‌ده سیر بازآید «صاف کنند» هفت درم بوره یا نمک و پانزده درم عسل در آن حل کرده و صاف نموده و پنج درم روغن زیت یا روغن کنجد بیافزایند و به‌دو نوبت عمل کنند نیمگرم.

هم در درمان فالج ـ روغن قسط «فرفیون» شونیز باید مالید.

صفت روغن قسط

در درمان خدر گفته شده. صفت روغن فرفیون در صداع گفته شده.

صفت روغن قسط:

شونیز یعنی سیاه دانه	دو سیر
مغز بادام تلخ	سه سیر
کشمش یا چیزی که مشابه آن بود	نیم سیر

بکوبند و به‌دستور روغن جوز که در درمان فراموشی و نسیان گذشت روغن کشند.

درمان لقوه

لقوه ـ یعنی کج شدن لب و روی چشم.

درمان ـ حب ایارج خوردن است.

صفت حب ایارج در صداع گفته شده

همچنین نظر کردن بیمار خود را در آینه‌چینی و یک چندی در خانه تاریک نشستن آینه چینی ـ تار ساخته‌اند.

رعشه

یعنی لرزیدن اندام‌ها نشانی آن فراموشی و گرانی همه اندام‌ها باشد.

اختلاج

یعنی پریدن عضو. چون دائمی باشد و گرانی روی باشد مقدمه لقوه باشد. اگر در شکم باشد مقدمه صرع است، اگر در پهلو باشد مقدمه آماس است، و اگر در همه تن باشد مقدمه سکته باشد.

درمان ـ مالیدن نمک گرم برعضو بیمار و خوردن پاک کننده تن:

صبر سقطری	یک مثقال
ترید	یک درم
حب‌النیل (نیلوفر را گویند) و انیسون	از هریک درمی و نیم
شحم حنظل، نمک هندی، مقل ازرق، کتبره (کتیره)	از هریک دانگی

همه را بکوبند و بپزند و دو درم غاریقون از صافی گذرانیده بیافزایند و با آب کرفس یا بادیان خمیر کنند و حب‌ها ساخته در عسل یا چیزی مانند آن غلطانیده و فرو برند.

تشنج

تشنج یعنی درهم کوبیدن عضو چنانکه راست نشود و نشانی‌اش عبارت است از گرانی اندام‌ها و فراموشی و سفیدی پوست.

تمدد

یعنی راست ماندن اندام چنان که خم نگردد و نشانی وی سردی در دست زدن و اعضای بدن است.

باب پانزدهم

بیماری‌هائی که در ظاهر جلد پدید آیند

بیماریهای پوست و مو

ورم‌ها و آماس‌ها

ورم ـ برآمدگی باشد که به‌سبب ریختن ماده در اندام‌ها پدید آید. این ماده ممکن است مائیه (آبی) و ترشحی و یا ریحی (بادی) باشد. ورم‌ها را به‌انواع زیر تقسیم می‌کنند:

ورم فلقمونی

حمره

حمره فلقمونی

اگر مخالط و چسبیده با اعضا باشد:

رخو

سلعه

اگر درون عضو باشد و گاهی دردناک:	سرطان
اگر دردناک باشد:	خنازیر
اگر بیرون اندام باشد ـ اگر ظاهر باشد	صلابه
اگر ظاهر نباشد:	غدد
آنچه از مائیه باشد ـ اگر عام باشد:	استسقا
اگر خاص باشد:	قیله مائی

آنچه از ریح و باد باشد ـ اگر مخالط و چسبیده و مخلوط با عضو باشد و نرم: تهنج

اگر مجتمع و سفت باشد: نفخه

حمره

ورمی است که نشانیش آن است که در روی پوست باشد و رنگش سرخ روشن است و براق و چون دست به‌روی زنند سرخی برود و چون دست را بردارند برگردد. با آن سوزش و الم و دردی بزرگ باشد. حمره را سرخ‌باد گویند.

درمان ـ شربت سکنجبین، آب کدو.

سلعه

ورم غلیظی است که آن را غلافی باشد و از اندام بیرون باشد و اندازه آن از نخود یا فستق بیشتر نباشد. آماس سلعه به‌شکل خنازیر است اما چسبیده نیست و گاه باشد که به‌اندازه چند خربزه شود.

درمان ـ پاک کردن تن با حب ایاره و به‌کار بردن مرهم داخلیون. اگر به‌تحلیل نرود بشکافند و با داروهای سوزاننده مانند فلافیون و دیک بردیک مالیده و درمان نمایند. چون منفجر گردد کیسه‌ای که غلاف آن است بیرون آورند.

طریق اختیار کردن داروهای سوزاننده (معضیه)

آهک آب نسیده توفال مس	از هریک دو مثقال
زرنیخ بوره ارمنی	از هریک یک مثقال

همه را بکوبند و بپزند و با ده مثقال روغن گل سرشته و نیم گرم بمالند.

صفت روغن گل

در وجع ظهر گذشت.

سرطان

ورمی است که در آغاز کوچک باشد و هرروز که آید بزرگتر گردد و سخت و سفت باشد و اندک گرمی در دست زدنش احساس شود. و در آن رگ‌هائی به‌رنگ سبز و سرخ مانند دست و پای خرچنگ پیدا گردد.

درمان ـ در آغاز پیدا شدن این ورم را دعات و بازدارنده و رد کننده به‌کار برند و پس از پاک کردن بدن محللات مانند گل و خیری (روغن) یا توتیای مفسول و شسته و مرهم داخلیون به‌کار برند. اگر سرباز کند توتیای شسته و گل مختوم و گل ارمنی و ورق گل برابر هم بکوبند و با روغن گل برآن نهند. این حب سودمند است:

حب برای سرطان پوست:

افتیمون	یک درم
بسفایج، اسطوخودوس	از هریک درمی و نیم
هلیله سیاه و هلیله کابلی	از هریک درمی
نمک نفطی	دانگی
غاریقون	نیم درم

همه را کوفته و با آب کرفس بسرشند و حب سازند.

اگر سفت باشد و داروها برآن اثر نکنند طمع از آن ببرند و یا سرطان (خرچنگ) نهری را بگیرند و بشکافند و برآن نهند و یا سرطان (خرچنگ) را بسوزانند و با روغن گل به‌کار برند.

نکته ـ اگر این بیماری زنی را دچار کند او را برطمث و قاعدگی و حایض شدن سعی نمایند.

خنازیر

ورمی باشد مانند سلعه اما باگوشت آمیخته باشد و چند تا باشد و سفت‌تر از سلعه باشد و بیشتر درگردن و بن ران واقع شود.

درمان ـ صفت ضماد برای خنازیر

اشنه، کرسنه	از هریک هفت درم

قثاءالحمار، ورق غار، بارزد	از هریک سه درم

(قثاءالحمار ـ خیار دشتی است)

علک البطم	چهار درم

بکوبند و به‌کار برند.

ضمادی دیگر برای خنازیر

پیه خوک را تینج ضماد سازند.

بدن را از بلغم و سودا پاک کنند و داروهای غلیظ را به‌کار نبرند و داروهای محلله داخلیون و آرد جو و نرجس به‌کار برند:

ضماد برای خنازیر

آرد باقلا، آرد جو	از هریک بیست درم
ایرسا، زفت، شمع، پیه	از هریک ده درم

ضماد سازند.

اگر به‌تحلیل نرود بشکافند و پس از آن داروهای ملحمه به‌کار برند.

نوعی از خنازیر است که برپوست آشکار نباشد و این بدترین خنازیر باشد و درمانش بریدن باشد، و اما باید با احتیاط قطع کنند تا رگ‌ها بریده نشود و خونریزی پدید نیاید. پس از بریدن اگر مانده‌ای باشد، فلافیون به‌کار برند و پس از آن داروهای التیام‌بخش به‌کار برند.

خنازیر ـ جمع خنزیر یعنی خوک «به‌فتح خا و کسر زا» و نیز غده‌های سخت که در گردن و زیر گلو پیدا می‌شود و گاهی تبدیل به‌زخم و جراحت می‌گردد و از آنها چرک می‌آید. لنفادنیت و غدد سلی از این دسته می‌باشد.

درمان ـ ضماد فلفل و خطمی و زفت.

ترتیب ضماد نامبرده برای خنازیر

فلفل	دو مثقال

گل خطمی　　　　یک مثقال

بکوبند و بپزند و سپس:

زفت　　　　دو درم بگذارند

همه را سرشته و ضماد کنند.

ورم رخو

آماس نرمی است.

درمانـ مالیدن خل و نطرون ممزوج با آب مورد و آب والان

والانـ وادیان، رازیانه، بادیان

ترتیب مالیدنی نامبرده

نطرون را گرفته و بپزند و با سرکه و آب واان و کمی عسل سرشته و بمالند. نطرون ـ بوره ارمنی.

ورم صلب

نشانی آن سختی و نبودن وجع و درد باشد و رنگش مانند رنگ تن باشد، و گاهی رنگش مانند رنگ سرب است.

درمانـ به‌کار بردن داروهای محلله مانند پیه مرغ و مرغابی و خرس و روباه و مغز ساق گاو و مقل واشنه و روغن بابونه و خیری.

ضماد برای ورم صلب

مقل، اشق، جاوشیر، پیه شتر و روباه

با هم بکوبند و ضماد نمایند.

غدد

به‌فارسی دشبد (دشپیل) خوانند. فرق میان آن و سلعه آن است که این در میان عضو

باشد و غلافی نداشته باشد.

غدد را دشبل «به‌ضم اول» هم گویند.

درمان ـ مرهم داخلیون به‌کار برند. اگر در پس گوش باشد به‌خاکستر اسارون و پیه بی‌نمک بمالند.

غده ـ آماسی است مانند مسلحه که از فندق بیشتر نشود.

درمان ـ السرب (سرب) بمالند و باید ببندند.

طاعون

ورمی باشد که در عضو تن باشد مانند پستان و خصیه و بغل و بن ران. اگـر رنگش سیاه و سبز باشد کشنده است.

آماس بیشتر به‌رنگ سیاه یا خاکستری یا زرد یا سرخ می‌باشد که در پس گوش و زیر بغل و کش ران (تهیگاه) پدیدار گردد.

توضیح ـ می‌دانیم که بیماری طاعون بیماری واگیرداری است با مرگ و میر بسیار که به‌علت میکربی به‌نام پاستورِلاپِستیس به‌وجود می‌آید و با تبی مانند بیماری حصبه شروع شده و با هذیان و سردرد و استفراغ و اسهال همراه است.

در آغاز طاعون بیماری موش‌ها است و دیگر جوندگان و از راه گاز گرفتن کک این جوندگان انسان دچار این بیماری می‌گردد و از یک بیمار به‌بیمار دیگر سرایت می‌کند.

طاعون سیاه ـ نوع خونریزی دهنده و هموراژیک بیماری است.

طاعون بوبنیک یا با غده ـ در این نوع غده‌های لنفاوی ناحیه کشاله ران و زیر بغل و پس گردن متورم می‌شوند. طاعون جزو بیماری‌های واگیردار است و پوستی نیست.

نفخه

ورمی ریحی و بادی است و نشانی وی آن است که همچون خیکی پرباد شود و چون انگشت بروی نهند فرو رود و در زمان باز به‌حال خود می‌گردد و معلوم شود که در آن مده و چرکی نیست. و اگر بزرگ باشد چون دست برآن زنند آواز آید.

درمان ـ جلابی از تخم کاسنی و سداب و رازیانه با گلقند یا نـباب بـخورند و غـذا

نخودآب یا شیره خسکدانه بخورند و توابل در آن کنند و محجمه برآن جای نهند بی‌شرط و روغن بابونه و سداب در آن بمالند یا تخم کرفس و:

انیسون و نانخواه — از هریک ده درم

بجوشانند و صاف کنند و روغن زیت برسر آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند و به‌کار برند.

***

ورم الریحی

یعنی آماسی که از باد بود. نشانیش ردع (رد کردن) و خروج باد است.

درمان ـ ندادن فقاح و دادن ملطف و برای تحلیل خاکستر گرم کرده روی آن نمی‌ریزیم.

فقاح ـ چیزی را گویند که از وی باد خیزد چون لوبیا.

ملطف ـ چیزی را گویند که ماده را رقیق گرداند چون زوفا.

دبیله و خراج

دبیله ـ ورمی است بزرگ و رنگش مانند رنگ بدن باشد و سخت باشد و با آن وجع و درد نباشد و در وی مواد خبیثه و پلید آکنده شده باشد.

خراج ـ آن است که در آن مده و چرک جمع شده باشد و حرارت و سوزش باورم همراه باشد.

اماسی است گرم که درد اصلیش در جائی بود که موی از آن جا نب ریخته باشد.

درمان ـ ضماد انجیر و پرهیز از غذاهای تلخ و شیرین. منضجات برورم نهند تا نرم شود و سپس منفجر گردانند و بترکانند و مواد ردیه و چرکی را بیرون کنند و سپس از مرهم‌های مدمله مانند بیخ نرگس با عسل بمالند یا داخلیون با لعاب خردل منفجر سازند.

فلقمونی

چنانچه می‌دانیم ورم‌ها و آماس‌ها برآمدگی باشند که در اندام‌ها پیدا گردند و یک نوع آن را فلقمون یا فلقمونی نامند.

فلقمون ـ آماسی است بسیار سرخ و نشانیش تیر کشیدن و ضربان و انتفاخ و باد کردن و آماس و تب و تشنگی و سرخی رنگ ورم است.

درمان ـ شراب بنفشه و نیلوفر و عناب مناسب است «یا آب انارین و نبات» یا شیره تخم تورک و سکنجبین. غذا کشک جو یا آش ماش و مغز بادام است.

اگر ورم در کنار اجزای رئیسه باشد مانند پس گوش و زیر بغل و بن ران و در آغاز باشد که هنوز ماده نریخته باشد، به‌کار بردن مبردات و سردناک‌ها و رادعات و بازدارنده‌ها سود دارد و مانند صندل و گلاب و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب گشنیز و کاهو و بستان افروز. در به‌کار بردن رادعات مبالغه ننمایند. پس از سه چهار روز که مواد بریزد فقط محللات و تحلیل برنده‌ها را به‌کار برند. نشانی جمع شدن مواد ورم، شدت یافتن وجع و درد باشد. چون نضج یابد و ورم نرم گردد با داروها یا با آهن بتراکنند و بشکافند و نشانی نرم شدن و نضج، سکون و آرامش وجع و درد باشد و چون دست برآن نهند فرو رود. پس از آنکه شکافته شد و ماده به‌کلی پاک و مستفرغ گردد و بیرون آید، مرهم‌های مدمله و التیام‌بخش به‌کار برند.

اگر ورم در اندام‌های رئیسه واقع شود یا ورم به‌سبب ضربه یا سقطه باشد مرخیات مانند موم و روغن یا محللات به‌کار برند. اگر فساد بیماری باعث فساد گوهر اندام گردد عضو را بمیراند و در این صورت درمانش بریدن اندام است تا دیگر اندام‌ها تندرست بمانند.

بثورها

بثرهاـ همچون ورم‌ها باشد و اقسام گوناگون دارد و طبق نظریه پیشینیان دارای این تقسیم‌بندی است و گرچه امروز این تقسیم‌بندی مورد قبول نمی‌باشد با این حال برای دانستن نظریهٔ قدما و فهمیدن نوشته‌های این کتاب ناگزیر از نام بردن آن می‌باشیم.

۱ـ بثرهای دموی (خونی) مانند شراودمل.

۲ـ بثرهای صفراوی مانند نمله و حمره.
۳ـ بثرهای بلغمی مانند شری بلغمی.
۴ـ بثرهای سوداوی مانند جرب و ثولول.

دمل به‌دنبل مشهور است.

بثره‌ای بزرگ است و بدترین ان، آن است که در غور باشد و در آن تراوشی فاسد است. علل کمک کننده آن بسیار خوردن گوشت و شیرینی است.

درمان ـ از گوشت و سبزی پرهیز کنند و درمانش مانند اورام باشد. ضماد خردل و انجیر و مویز سود دارد.

توضیح ـ امروز می‌دانیم که میکرب‌های گوناگون و زمینه مزاجی و ناپاک بودن بدن در تولید دمل دخالت می‌کنند. ورم دمل صنوبری شکل است و ضمادهای آن بدین نهج است:

در آغاز باید بزر قطونا با سفیده تخم مرغ آمیخته و ضماد نمایند و سپس منضجات و نرم کننده‌ها اینها هستند:

بزرقطونا با آب دهان ضماد نمایند که مسکن وجع و درد و منضج و نرم کننده است.

ضماد دیگر برای دمل

گندم را بخیسانند و ضماد نمایند و اگر کسی که می‌خاید ناشتا باشد بهتر است.

ضماد دیگر برای دمل

خمیرمایه به‌تنهائی و با روغن کنجد.
ضماد دیگر برای دمل
خمیرمایه باد و شاب ضماد کنند.

ضماد دیگر برای دمل

هسته تمر هندی را کوبیده و با شیر و یا به‌تنهائی و با آب پیاز ضماد نمایند.

ضماد دیگر برای دمل

تخم مورد و انجیر خشک با شیرگاو و عسل و روغن برزک و اندکی بوره پخته و ضماد نمایند.

ضماد دیگر برای دمل

اگر با حدت و گرمی و حرارت بسیار و مفرط باشد ـ ماست و سریش و کتیرا و تخم مورد و موم زرد و گل ارمنی شسته و با شیرگاو ضماد نمایند.

ضماد دیگر برای دمل

اکلیل‌الملک، تخم کتان، هسته تمر هندی، آرد گندم با روغن کنجد و موم زرد و با شیر گاو بدون روغن و موم در انفجار دمل تندکارند. هسته تمر هندی را کوبیده و پخته و با اندکی روغن چراغ بیامیزند که در انفجار دمل سودمند است.

دیگر ـ خمیر ترش آهک آب ندیده و زرده تخم مرغ و عسل را برای انفجار دمل به‌کار برند.

اگر پس از انفجار دمل، خون بسته نشود ـ گلنار مرمکی، صبر سقطری، زردچوبه را گرفته و اجزا را مانند غبار کوبیده و بردمل باز شده بپاشند.

کسی را که پیاپی دمل عارض گردد ـ بسیار به‌گرمابه رفتن و شستشوی مکرر تن و رفع آن را می‌کند. اگر اطراف دمل را زالو بیاندازند دیگر دمل به‌هم نمی‌رسد.

شَرا ـ شرک (به‌فتح شین و را) فارسی است

بثره چند پهن باشد که خارش و سوزش داشته باشد و یک باره پیدا گردد. گاهی سرخ و گرم باشد و در روز شدت یابد و گاهی در شب پیدا شود. گاهی دان‌های کوچک بسیار است مایل به‌سرخی که در ظاهر تن به‌هم رسد و گاه باشد که در میان آنها دانه‌های بزرگ نیز باشد و چندان فرو رفته در گوشت نمی‌باشد و خارش بسیار دارد و باید دانست که مجموع به‌یک دفعه بروز می‌کند با شدت خارش و سوزش و حرارت در دست زدن و اینکه در روزها بروزش بیشتر است تشخیص را آسان می‌نماید.

سببش به‌عقیده پیشینیان بخاری است که از خون صفراوی یا بلغمی برخیزد که در صورت اول سرخ‌تر و در روز شدت پیدا می‌کند و در شکل دوم در شب حادث می‌گردد و در شب شدت پیدا می‌کند. (آلرژی ـ به‌عقیده امروز)

درمانـ بدن را با آب گرم و سبوس و سرکه و گلاب بشوید و مزاج را با **مطبوخ میوه‌ها** با سقمونیا یا مطبوخ هلیله نرم نگه دارند.

دیگر خوردن آب انارین با شیرخشت و گاهی بزرقطونا با سکنجبین و شیره عناب و خاکشیر با سکنجبین و شیره تخم خرفه سود دارد.

یا:

آلو بخارا	بیست دانه
تمر هندی	پانزده مثقال
زردآلوی خشک	پانزده مثقال

بخیسانند و آب صاف آن را با شیرخشت یا تنهائی بنوشند و خوردن دوغ هم سود دارد.

خوراکـ ترک شیرینی و روغن نماید وگوشت ماهی تازه مناسب است و بره و بزغاله و خروس بچه، بنوماش و عدس و آش غوره و لیمو و تمر و زرشک بسیار مناسب است. کاهو و خیار، آلوچه زرد و آلوزرد و کدو و اسفناج هم سودمند است.

دیگر آب نیمگرم بربدن مالیدن و بدن را با سبوس گندم و تخم خربزه کوبیده شستن بسیار مناسب است. سرکه و روغن گل بربدن مالیدن بسیار سود دارد. مالیدن آبغوره هم نافع است.

ممکن است رنگ دانه‌ها به‌سرخی مایل نباشد و پیدایش آن در شب بیشتر باشد و آن حدت نوع اول را نداشته باشد.

در این نوع درمان آن ـ خوردن گلقند و سکنجبین است و خوردن اطریفل صغیر در نوع نخست بیشتر سودمند است و پیاپی به‌گرمابه رفتن و با آب نیمگرم تن را شستن و مالیدن آب کرفس و سرکه و آرد جو در این نوع آزموده است و تبرید و سردناک کردن در این نوع کمتر است از نوع نخست.

بنات‌اللّیل

بثوری است خرد که در شب پیدا می‌شود و با آن خارش بسیاری همراه باشد. این جوش‌های خرد در شب‌های سرد به‌علت بسته شدن مسام پوست پدید آید و به‌عقیده قدما تولید این بیماری از صاعد شدن بخارات است که در زیر پوست به‌واسطه بسته شدن مسام و خلل و فرج پوست از اثر سردی هوا و بی‌حرکتی و کاهش گرما محتبس و دربند ماند و تحلیل نپذیرد.

درمان ـ مالیدن سرکه و روغن گل و دقیق باقلا و گلاب سودمند است. (آرد)

صفت ترتیب و درست کردن داروهای نامبرده

آرد باقلا	دو سیر
گلاب، روغن	از هریک دو مثقال
آب سرکه	ده درم

همه را سرشته و گرم بمالند.

صفت روغن گل

در درمان سلعه گذشت.

یا به‌گرمابه بروند و اندام را با سپوس و تخم خربزه بشویند و در صورت نیاز مزاج را نرم نگه دارند.

نمله و جاورسیه

نمله ـ دانه‌ای چند است که رفته رفته پهن گردد و به‌یکدیگر بچسبد و مایل به‌زردی باشد. این جوش‌های ریز با خارش و سوزش همراه است.

جاورسیه ـ دانه‌ای چند باشد مانند گاورس و اصل آن سرخ و سر آن سفید باشد و با آن خارش و سوزش باشد.

درمان‌های اینها ـ پاک کردن تن، و روباه ترک و حفض و عدس و اقاقیا و صندل با آب گشنیز و آب روباه ترک بمالند.

اگر زخمی و متقرّح گردد و ادامه داشته باشد با قرص اندرخورون بمالند. روباه ترک «روباه تُربَک ـ به‌ضم تا و فتح با و سکون کاف» سگ انگور و عنب‌الثعلب را گویند (بارج).

صفت قرص اندروخورون ـ برای مالیدن (نمله و جاورسیه)

مازو، کندر، شب یمانی، مر	از هریک سه درم
قلقدیس	یک درم
زراوند	ده درم

بکوبند و بسرشند و قرص سازند و خشک کنند و به‌هنگام نیاز با گلاب بسایند و بمالند.

مرهمی سودبخش برای نمله و جاورسیه: مازوی سبز، مردار سنگ، زردچوبه، گلنار، زراوند طویل، قنبیل از هریک مقداری بکوبند و با موم روغن بیامیزند و به‌کار برند.

حمره

دانه‌ای پهن باشد که بسیار سرخ است و با آن سوزش و درد همراه باشد. (گفته شده)

بار فارسی

بثره‌ای چند باشد و زود خشک و ریش گردد و با آن خارش و سوزش باشد و اندرون وی آب تنک باشد و در آغاز پیدایش آن خطهای سرخ باشد به‌طاووسی مانند زبانه آتش.

درمان ـ حضض و کافور و لعاب بنکو ضماد سازند، و مازووفوفل نیز با سرکه سود دارد و از شیرینی و گوشت دوری جویند.

نفاطات

آبله‌ای چند باشد که در اندرون آن آبی تنک باشد. در نفاط یعنی جوش (جوشش‌های) پرآب، مانند آبله که از سوختن با آتش حادث گردد، علت بیماری از عفونت و یا حبس وی در زیر پوست است.

درمان ـ تن را پاک کنند و شراب عناب و نیلوفر، غذاهای سرد مانند عدس و سرکه و

تمر هندی و نار خورند و نفطه را بترکانند تا آنچه در آن باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج و مردار سنگ بنهند. اگر دیر خشک شود مرهم قلقطار بنهند.

عرق مدنی ـ بیماری رشته

دانه‌ای چند باشد که شکافته گردد و از آن مانند رگی بیرون آید، و گاه باشد که مانند کرمی بجنبد و اگر بکشند بگسلد و این بیماری بیشتر برساق و ساعد پیدا شود. این بیماری در مدینه و مصر و بلخ و طبس و پاره‌ای از شهرهای فارس دیده می‌شود.

درمانـ پاک کردن تن با مطبوخ افتیمون و حب قوقایا کنند و سپس خوردن اطریفل و پیاپی شستشوی تن و استحمام سودمند باشد.

نخست آنجا را با صندل و کافور و صبر بمالند و چون کرم بیرون آید آن را با تکه‌ای از سرب ببندند و هرچند دراز می‌شود با سرب بپیچند و احتیاط کنند تا بریده نشود و در آن زمان با آب گرم و روغن نرگس و بنفشه و بنکو بمالند تا به‌آسانی بیرون آید و:

خاکستر نی	سه درم
مردار سنج	پنج درم

با موم روغن بیامیزند و بمالند. اگر بگسلد بشکافند و آنچه باشد بیرون آورند و سپس مرهم مدمله و التیام‌بخش به‌کار برند یا این درمان را برای بیماری رشته انجام می‌دهند. کاهش و تلطیف غذا با آب نخود نیم کوفته و ماش مقشر و سیر سبز ریز کرده یا خشک کوفته و روغن گاو اختصار نمایند و آب آنها را سه روز در ظرفی گذاشته و چون اجزایش بسته شد بخورند.

و پیه بز	چهار مثقال

و سیر سبز را جداجدا به‌هم آمیزند و بسایند و برجای جراحت نهند تا جراحت را بیشتر از آنکه رشته تمام بیرون آید نگذارد که درهم آید. و بامداد و شام روغن گاو را در سیر سبز ریز کرده یا خشک کوفته و دو سه جوش داده و صاف نموده براندام بیمار بمالند تا هنگامی که رشته فربه گردد و به‌اندک مدتی بدون زحمت و مشقت و درد همه آن بیرون آید.

(بیماری پیوک یا دراکونکولیازیس ـ انسان با آشامیدن آب‌های آلوده حاوی حلزون

میزبان واسط که در آب چاه‌ها و گرداب‌ها که در نواحی گرمسیر فراوانند مبتلا می‌شود. در جنوب ایران یافت می‌شود و طبق نوشته کتاب انیس‌الاطبا در طبس هم وجود داشت. لارو کرم در بدن انسان از حلزون خارج شده و در بافت همبندی تکامل پیدا می‌کند. پس از جفت‌گیری کرم نر از بین می‌رود و کرم ماده که اکنون یک متر یا ۴۰ اینچ یا بیشتر طول دارد به‌طرف سطح بدن می‌رود. وقتی سر کرم به‌پوست رسید در آن محل وزیکولی ایجاد و پاره می‌شود و هروقت این زخم با آب تماس پیدا کند از رحم کرم تعداد بسیاری کرم (لارو) خارج می‌گردد. خروج لارو به‌طور متناوب در حدود سه هفته طول می‌کشد تا اینکه خالی شود. سپس کرم ماده مرده یا به‌خارج دفع شده و یا جذب می‌شود. در این میان عفونت ثانوی پیدا می‌شود و سیر بیماری اغلب طولانی است.)

سعفه

قرحه‌ای باشد که در روی سر حادث گردد و در آغاز دانه‌ها پراکنده باشند و سپس زخمی گردند و خشک ریشه پدید آید و بیشتر کودکان دچار آن گردند و آنچه از آن پدید آید آن را شیرینه خوانند و برلب و روی جوانان ظاهر شود.

توضیح ـ شیرونه به‌فتح نون ـ شیرینه بروزن دیرینه به‌نظر می‌آید یکی باشد و آن جوشش باشد که براندام و روی کودکان برآید و آن را به‌عربی سعفه خوانند.

سعفه جوشش است که در سر بیشتر پدید آید و از وی ریمی بیرون آید همانند عدس گاه باشد که رقیق‌تر باشد، گاه باشد که خشک باشد، قسمی را که از وی ریم رقیق تراود (شیرینج) خوانند.

درمان ـ پاک کردن تن با مطبوخ هلیله و شاهتره بکنند و از گوشت و شیرینی دوری جویند و بادام تلخ و زردچوبه از هریک بیست درم بکوبند و پنج درم مقل درخل خمر حل نمایند و همه را با هم بیامیزند و قرص سازند و به‌هنگام نیز با آب کاسنی و روغن گل بسایند و بمالند.

یا زراوند طویل و اقاقیا و گلنار و راتنج را بکوبند و با خل خمر و روغن بمالند. پوست انار و مردار سنگ و حنا نیز سود دارد آنچه خشک باشد و برآن همچون پوستی سفید باشد، روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کنند و مردار سنگ با روغن گل و سرکه

بمالند.

نوعی از سعفه است که آن را شهدی گویند و در آن سوراخ‌ها باشد که چیزی همچون شهد بیرون آید. درمان آن بزنگار و عسل بمالند.

نوع دیگری هست که از آن رطوبت و تراوشی همچون غساله گوشت (آب گوشت شسته) آید. درمانش آن است که محجمه برآن نهند تا آنچه در آن باشد بیرون آید و گل ارمنی و مردار سنگ و روغن گل و سرکه بمالند.

نوع دیگر سعفه ـ بسیار سرخ است و به‌سیاهی زند.

درمان ـ

کاغذ سوخته، اسرب سوخته، انزروت	از هریک سه درم
کبریت	یک درم

بکوبند و با خل خمر بمالند.

سعفه‌ای که در روی حادث شود ـ گل ارمنی و کافور و خل خمر بمالند.

همانگونه که گفته‌ایم سعفه قرحه‌ای باشد که در روی و سر پدید آید و در آغاز دانه‌ها پراکنده باشند و سپس زخمی گردند و خشک ریشه شوند و بیشتر کودکان را دچار نماید و آنچه از آن صدید و چرک و زخم آید آن را شیرینه نامند و روی جوانان پیدا گردد.

ثولول

به‌شیرازی کوک خوانند. دانه خردی است بسیار سفت و آن را با آهن نباید برید و اگر خواهند ببرند فلافیون و دیک بردیک نهند و یا اشنان سبز و زهره گاو و زنگار و تخم حنظل و نوشادر و آهک آب نزده را بسایند و با آب اشنان بمالند.

ثولون ـ ثولول

یعنی زخم ـ زخ «به‌فتح اول و سکون ثانی، بیماری باشد که آدمی را به‌هم می‌رسد و آن را ازخ نیز گویند» و به‌عربی ثولول خوانند. و مخفف زخم هم هست (برهان قاطع).

بلخیه (به‌ظاهر باید بلنجیه باشد)

بثره‌ای است که متقرح و زخمی گردد و خشک ریشه شود و از آن صدید و ریم آید.

درمانـ تن را پاک کنند و آن را با گل ارمنی و سرکه بمالند، یا مقل و زراوند و زنجار و خردل را همراه را تینج بکوبند و با عسل و زیت و سرکه بمالند.

بلنجیه

از جنس سعفه است.

درمانـ اشق و صبر را با سرکه بمالند.

صفت ترتیب اشق:

در درمان ورم الطحال گذشت و در بیست درم آب سرکه حل کرده و صبر سقطری برآن بیافزایند و ضماد نمایند.

توضیحـ به‌نظر می‌آید که بلخیه و بلنجیه یکی باشد و بلنجیه به‌نظر درست‌تر می‌آید.

قوبا

به‌فارسی پرم گویند ـ دانه‌ای چند است خشن و خشک که در اندام‌ها پدید می‌آید و رنگش سیاه باشد یا سرخ تیره، و بررویش پوستی همچون فلوس (فلس و پولک) ماهی دیده می‌شود.

قوبا، یعنی کریون و نشانی آن ظهور از رو است. در فارسی بریون و پریون نامند. بریون با ثالث مجهول و فتح واو بروزن دویدن، بیماری است که در تن آدمی پیدا می‌شود و هرچند برمی‌آید پهن می‌گردد و خارش می‌کند و آن را در هندوستان داد می‌گویند و به‌عربی قوبا نامند و به‌این معنی بروزن فرعون و دلخون هم آمده است. بروزن افیون، گرداگرد دهان را گویند.

توضیحـ قوبا را یکجا پرم و یکجا پریون و یکجا کریون و در فرهنگ عمید بریون نوشته و بریون را بیماری‌گر دانسته و در برهان قاطع بریون را قوبا و پریون را بیماری‌گر دانسته و به‌ظاهر برهان قاطع درست‌تر نوشته و شاید در اصل کریون همان قوبا باشد و یا شاید پرم درست باشد و الله اعلم.

درمان ـ خردل را ضماد کنند. بدن را با هلیله زرد پاک کنند و صمغ آلو و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند.

یا پیه مرغ و پیه بط با روغن بنفشه گداخته و بمالند.

یا مورد و مغاث با سرکه بمالند.

در آغاز چرک دندان صائم (صوم ـ روزه و ناشتا) و روغن گندم سود دارد و چون کهنه شود قردمانا و مویزج از هریک شش درم بکوبند و با سرکه بمالند. از مولدات سوداو غذاهای غلیظ پرهیز نمایند.

بوته

بثره‌ای باشد که بیشتر در روی دیده می‌شود.

درمان ـ مرهم زنگار بمالند و با آهن بخراشند تا از آن خون آید و نوع دیگر که از آن صدید آید: هرروز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و بیخ مهک و نبات بخورند، غذا آش ماش و نخود و مغز بادام بخورند. پس از نضج و نرم کردن مزاج هلیله با صبر و تربد بیاشامند، یا این مطبوخ:

مطبوخ برای بوته

شاهتره	دسته‌ای
سنا	هفت درم
پوست هلیله زرد	پنج درم
کشمش	ده درم
سربنفشه، نیلوفر	از هریک سه درم
افسنتین	یک درم
آلوی سیاه	بیست عدد
سپستان	سی عدد

عناب ده عدد بجوشانند و چون به‌هنگام فروگرفتن باشد،

افتیمون	هفت درم

در خرقه کنان کرده و در آن اندازند تا بجوشد، سپس صاف کنند و

خیارچنبر	بیست درم
ترنجبین	پانزده درم

در آن اندازند و برسر آن کنند و بیاشامند.

پس از پاک کردن مزاج:

کبریت زرد	پنج درم
مویزج، قردمانا	از هریک ده درم

بکوبند و با سرکه بمالند.

اگر جرب خشک باشد هرروز به‌گرمابه بروند و روغن بنفشه و کدو بمالند و،

بادام تلخ، مر، سنا، مردارسنگ	از هریک سه درم
کنجد	پنج درم

بکوبند و با روغن گل و خل خمر بمالند.

خارش اندام‌ها

به‌عقیده قدما به‌سبب بخاری است تیز و حاد و اخلاطی گزنده.

توضیح ـ اصطلاح آلرژی (آلوس یعنی دیگر، ارگون یعنی کار و عمل) عبارت است از تغییر واکنش بافت‌های پاره‌ای از افراد در برابر پاره‌ای از عوامل ویژه، که به‌دو نوع تأخیری و فوری تقسیم می‌گردد. (فوری مانند سرخی پوست یا کهیر، و تاخیری مانند واکنش توبر کولینی) و آلرژن‌ها (از آلرژی ـ ژنان یعنی تولید کردن) یا آنتی‌ژن‌ها (از کلمه آنتی‌بادی، وژنان) که سبب بروز آلرژی فوری می‌شوند یک نوع آنتی‌کور اختصاصی در تن افراد حساس به‌وجود می‌آورند. در اثر برخورد آنتی‌ژن‌ها با آنتی‌کورهای چسبیده (ممکن است آنتی‌کورها به‌طور آزاد در جریان خون شناور باشند و چسبیده نباشند) پاره‌ای از آنزیم‌های بدن که از نوع شیمیوتریپسین می‌باشند، فعال می‌گردند و در نتیجه پاره‌ای از مواد که دارای اثر و فعالیت داروئی هستند آزاد می‌گردند که مهمترین این مواد عبارتند از هیستامین (از سلول‌های ماست زلن تراوش می‌شوند) و بعضی از مواد دیگر. آزاد شدن این مواد باعث بروز پدیده‌های بالینی می‌شود مانند تب یونجه، آستم (تنگی

نفس) اختلالات گوارشی، کهیر، خیز رگ‌ها و غیره.

آلرژن‌ها ممکن است از راه دستگاه دم زدن وارد بدن گردند (گرده گیاهان، گرد و غبار، ذرات پشم، بخارهای گوناگون، مواد آرایشی و عطرها و غیره) و یا از راه دستگاه گوارش (گندم، شیر، ماهی، آجیل، شکلات، گوشت خوک، توت فرنگی، تخم مرغ، گردو، کنجد و مانند اینها که در افراد مختلف است) و یا داروئی و بیولوژیکی هستند. یا در اثر عوامل عفونی و میکربی، و یا در اثر تماس پوستی که باعث درماتیت و ناراحتی‌های پوستی می‌گردند و یا فیزیکی مانند گرما و سرما و پرتو که در پوست یا دستگاه دم زدن اثر می‌نمایند.

آنتی‌بادی ـ (آنتی یعنی ضد و مخالف ـ بادی یعنی تن (کالبد) سوما) ـ عبارت است از تغییر سروم گلوبولین به‌وسیله بافت لنفاوی در برابر پاسخ محرک آنتی‌ژنیک، هرملکول آنتی‌ژنی آن می‌تواند در برابر پاسخ مشخص و معینی برانگیخته گردد.

چنانچه ملاحظه می‌شود قدما همین عقیده را داشتند منتها به‌جای کلمه آنتی هیستامینیک و مانند آن کلمه بخار تیز و حاد و اخلاط گزنده را به‌کار بردند و دیگر وسائل تحقیق و آزمایشگاه‌های مجهز امروزی را در دست نداشتند و در حقیقت کشف علت حساسیت بدن و آلرژی از پیشینیان است که بدبختانه در لابه‌لای کتاب‌ها و نوشته‌های گذشتگان مدفون شده بود. همینطور بیماری‌های پوستی که به‌نظر خوانندگان گرامی می‌رسد با طبقه‌بندی و نشانی‌ها و درمان‌ها به‌راستی قابل مطالعه است و در دانشگاه‌های ما کمترین آثاری از اینکه ما هم در گذشته صاحب فن بودیم و تقریباً در امور پزشکی بهره‌مند به‌چشم نمی‌خورد و الفبای طب را از آغاز تا پایان از کشورهای دیگر فراگرفته‌ایم.

درمان خارش اعضاء ـ نقوع فواکه با تمر هندی و ترنجبین و نبات بخورند و روغن بنفشه و کدو در اندام‌ها بمالند و گلاب و سرکه و آب ساق و خبازی در اعضاء مالند.

اگر سبب خارش پوست بخارانی باشد یا موادی که در زیر پوست متعفن شود ـ نشانی آن وجود رایحه و بوئی باشد.

درمان ـ در این نوع شستشو با آب دریا و آب شور سودمند است، و مغز بادام و خشخاش را بکوبند و با سرکه بمالند و گاهی در بعضی از افراد به‌واسطه ناتوانی و تولد

بلغم فالج پیدا شود. درمان آن مداومت شستشوی بدن و مالیدنی روغن‌ها باشد.

کلف ـ تاش ـ ماه گرفته

کَلَف ـ به‌فتح کاف و لام، لکه‌ای که در چهره انسان پیدا شود.

نشانی است که برروی می‌افتد و مایل به‌سیاهی باشد، این نشان برپوست هم می‌افتد.

کلف را تاش هم گویند و تاش بروزن فاش، کلفی باشد که بررو و اندام مردم پدید آید و عوام آن را ماه گرفته خوانند.

درمان ـ نرم کردن مزاج با مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایاره کنند و سپس تخم خربزه و جرجیر و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ با آب بمالند.

مالیدنی برای کلف

بیخ نی، تخم ترب، جرجیر	از هریک درمی
کندش	سه درم

بکوبند و با سرکه و آرد باقلا و عدس و پوست تخم مرغ و شیح سوخته و اشنان بکوبند و با آب گرم بمالند.

اگر بیماری استوار و پابرجا گردد:

فلفل، قسط، بوره، بیخ سوسن	از هریک سه درم
تخم ترب	پنج درم

بکوبند و با سرکه بمالند و یک شب رها نمایند و روز دیگر با آبی که در سبوس و پرسیاوشان جوشانیده باشند بشویند.

شِیح ـ به‌کسر اول و سکون ثانی و حای بی‌نقطه «درمنه» درمنه ترکی.

خیلان ـ برش ـ نمش

خیلان ـ خال‌های سیاه است و مانند کلف است مگر اینکه از پوست بلندتر باشد.

برش ـ نقطه‌های خرد سیاهی است که برروی افتد. آن را کنجدک گویند.

کُنجدک ـ به‌ضم اول و ثالث بروزن مضحکک، کلفه‌ای راگویند که برروی مردم به‌هم

می‌رسد. یعنی روی مردم افشان می‌شود و آن را به‌عربی برش گویند. خال را نیز گفته‌اند و کنجده هم می‌گویند. کلف لکه‌ها را گویند که برروی مردم به‌هم می‌رسد.

نمش ـ قطعه سیاه است گرد و گاه باشد که همچون کلف پهن گردد. نقطه‌های سرخرنگ است بربیرون پوست و حادث شود ازگشاده شدن رگ‌ها.

علت ـ علت بیماری به‌عقیدهٔ قدما خون سوخته‌ای است که از دهانهٔ رگ‌ها بیرون آید و دربند شود و بماند.

توضیح ـ امروز می‌دانیم که بیشتر خال‌ها از نوع آنژیوم، علت عروقی و مویرگی دارند همانگونه که قدما می‌گفتند.

درمان ـ پاک کردن بدن و با داروهائی که در کلف گفته شد بمالند. اگر با این داروها برطرف نگردد سوزنی فرو برند تا خون بیرون آید و با نمک و سرکه بشویند و سپس با داروهای یاد شده بمالند.

یا هلیله پرورده را ادامه بدهند، غذا مرغ جوان و ماش مقشر و گشنیز تر بخورند و هرشب نشاسته و باقلا و پوست تخم مرغ و صدف سوخته و مردار سنگ و تخم ترب و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه ومغز بادام مقشر را بکوبند و بپزند و با آب کشک جو بسرشند و هرشب بمالند و بامداد به‌گرمابه بروند.

بادشنام

بادشنام سرخی چند باشد درگونه مانند رنگ جذامی که در روی پدید آید.

درمان ـ زالو بنهند و با آب گرم و سبوس بشویند و با آب سرد تر سازند و از جاهای سرد دوری جویند.

گاهی رنگ بادشنام سرخ مایل به‌تیرگی و کدورت است ه در روی عارض گردد. درمان آن با مطبوخ هلیله می‌باشد.

صفت مطبوخ هلیله

هلیله سیاه، پوست هلیله زرد، پوست هلیله کابلی	از هریک چهار درم
گل بنفشه، گل سرخ، تخم کرفس، تخم کاسنی نیم‌کوفته	از هریک دو درم

عنان، سپستان	از هریک عددی
تمر هندی، آلو بخارا	از هریک پانزده درم

همه را در سی سیر آب بجوشانند تا به‌هفت سیر آید، صاف کنند و سه سیر شیرخشت را در آن حل نمایند و صاف کنند و نیمگرم بیاشامند.

بادش ـ بروزن خارش، به‌معنی بادژ است و آن سرخی به‌سیاهی مایل باشد که در روی مردم به‌هم می‌رسد و آن را بعضی سرخ باد می‌گویند و بعضی پیش درآمد جذام می‌دانند.

باد شفام ـ بروزن و معنی بادژنام است. بادشکام «بادشنام» بادشوام هم می‌گویند که همان سرخی و بنفشی و کمودت روی باشد، بادژنام هم می‌گویند.

آماس رو

آن را آماس سرخ می‌گویند. مالیدن صندل سرخ و سفید سودمند است.

صفت مالیدنی برای آماس رو

صندل سرخ و سفید	از هریک ربع درمی

در چهار سیر آب گشنیز حل کرده و با پنبه کتان کهنه زمان زمان بمالند.

فرنگیه

آبله فرنگ است، نشانیش جوشش و درد اندام‌ها است.

درمان ـ قروط حبو

صفت قروط حبّو

موم	یک مثقال

در سه مثقال روغن و پنج مثقال روغن گرده پیه بز که با شراب شسته باشند، ح کرده و سپس:

سیماب	شش مثقال

را در حنا سوده و بیافزایند و کف مال نمایند تا سیماب کشته گردد، پس از آن سه بخش کنند و هرروز یک بخش را بمالند به‌پس گوش و خود را به‌اعتدال بپوشانند تا هنگامی که تندرست شود.

اگر جوشش دهان تشویش دهد ـ نخست چند روز برای تسکین درد آب خطمی و خبازی و بنفشه را جوشانیده و صاف کرده زمان زمان در دهان گیرند و آخر لعاب رقیق دهان کمتر گردد برای دفع جوشش خرفه و تباشیر پاشند.

اگر جراحت باشد ـ سماق را کوبیده برجای جوشش بپاشند.

اگر جراحت آبله کهنه شده باشد ـ مرهم نوره را هربامداد و شام بگذارند.

صفت مرهم نوره

موم سفید یا زرد	سه مثقال
در روغن گل، که صفتش در وجع‌الظهر گفته شده یا روغن گل	ده مثقال

حل کرده و آهکی را که با شراب شسته باشند، در سایه خشک ساخته و بیخته و سائیده دوازده مثقال سوده، یک مثقال بیافزایند و بسایند تا مرهم گردد.

اگر خشکی‌ها به‌شکل کریون بردست و پا یا اندامی دیگر پیداگردد ـ فلفل سیاه را در آب بجوشانند و آبش را با لته کهنه بمالند.

جَدَری

یعنی آبله بچگان ـ نشانیش تب دائمی و درد پشت و از جا درآمدن در خواب است.

درمان ـ ماش و عدس و شربت «عناب» و خوردن آب و گلاب است.

اگر آبله در روز ششم و هشتم بروز کند هرروزه:

بادیان	ده مثقال
انجیر	پنج عدد

بجوشانند و صاف کنند و شربت عناب (که وصفش در سرسام دانسته شد) شیرین کرده و بدهند، و در غذای نامبرده بادیان سبز اندازند.

اگر باشد، مادرش را به‌دستوری که گفته شد پرهیز فرمایند و نزدیک به‌ظهور آبله کف

پایش را حنا بندند و کافور و سرمه در آب گشنیز تر کرده و در چشمش بچکانند تا آبله از چشمش بیرون نیاید.

در سیزدهم و چهاردهم هم آبله را با سوزن طلا یا نقره خالی نمایند تا رو به‌خشکی کند. اگر دیرتر خشک شود، چوب صندل سفید، در هوای گرم و چوب گز در هوای سرد در زیر دامنش دود کنند.

شورانیه

(شاید منظور شیرینه باشد)

به‌روی خوره مشهور است. و آن جوشش‌های سفید ریزی است که چون بفشارند هرچه از آنها بیرون آید به‌هیئت و شکل چون دانه خشخاش نارسیده باشد.

درمان ـ ضماد کردن با شونیز.

ضماد نامبرده شونیز

شونیز (یعنی سیاه تخمه)	ده مثقال

کوفته و بیخته و با آب سرکه به‌اندازه نیاز بسرشند و شب ضماد نمایند و بامداد با آب نیمگرم بشویند.

آثار قروح و آبله

اثری است بربدن، که از قرحه و آبله بماند.

درمان ـ مردار سنگ را با روغن گل پرورده، آرد نخودو برنج، بیخ نی، استخوان پوسیده، قسط، تخم خربزه با آب باقلا بمالند.

سبزی و سرخی و سیاهی (هماتوم) که به‌سبب ضربه یا سقطه حادث گردد ـ پس از آرامش درد و گرمی باقی نماند و جذب شود.

درمان ـ بوره ارمنی با سرکه بمالند، یا با آب بوره بشویند، و علک انباط را بمالند.

اگر خون در زیر پوست بسته شود بشکافند و خون را بیرون کنند، سپس با بوره بمالند.

تشنخ جلد (تشیخ! فرسودگی و پیری)

اگر پوست سر متشنج شودو در آن حویها شده باشد به‌علت برخورد آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال و شستشو با آب شور باشد.

درمان ـ غذاها و نوشیدنی‌های ترناک بخورند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند و برسر مالند، و بنفشه و نیلوفر و خشخاش را بجوشانند و سر را بدان بشویند و لعاب بنکو و خطمی بمالند.

درمان ـ دماغ را پاک کنند با حب ایاره و حب بنفشه و مانند آن، سپس داروهای نامبرده را به‌کار دارند.

تقشر جلد ـ پوسته پوسته شدن پوست.

اگر پوست بشره و جلد بسیار خشک گردد چیزی همچون سبوس از آن جدا گردد.

درمان ـ هرروز جلابی از بنفشه و نیلوفر وگاوزبان و بیخ مهک و ترنجبین بخورند. غذا آش ماش و نخود با شیره مغز بادام بخورند. پس از نرم کردن و نضج مزاج با این مطبوخ:

مطبوخ نرم کننده

هلیله زرد و کابلی و سیاه	از هریک پنج درم
سنا	هفت درم
بسفایج، تربد، ورق گل نیلوفر، تخم کاسنی، بیخ مهک	از هریک سه درم
اسطوخودوس	چهار درم
آلوی سیاه، سپستان	از هریک بیست عدد
عناب	ده عدد
مغز خیارچنبر، ترنجبین	از هریک پانزده درم

پس از پاک کردن بدن، ترطیب و ترناک کردن بدن با ماءالجبن و شستشوی بسیار بدن و تدهین و روغن مالی با روغن بنفشه و کدو و پیه مرغ و مغز ساق گاو بکنند از غذاهای غلیظ و تولیدکننده سودا پرهیز نمایند. در دفع این بیماری نباید اهمال و کوتاهی کرد تا

به‌عقیده قدما به‌بیماری جذام نیانجامد.

توضیح - می‌دانیم که بیماری جذام در اثر میکربی به‌نام باسیل هنسن به‌وجود می‌آید و شاید بیماری بالا علت کمک کننده باشد.

جرب

خواه خشک باشد خواه تر.

درمان - پیوسته به‌گرمابه بروند، مالیدن گوگرد و قروت و روغن کنجد سود دارد.

صفت مالیدنی نامبرده برای جرب

قروت را کوفته و بیخته و نزدیک به‌دو ساعت در آب گرم گذاشته و با دست مالیده تا همه چون مرهم شود. سپس با جوآب ترش و سرکه و سی مثقال گوگرد کوفته و بیخته و ده مثقال روغن کنجد به‌هم آمیخته و سه بخش کنند، و هرشب یک بخش را بمالند و بامداد در گرمابه و یا بیرون از گرمابه سبوس گندم - سرکه را کوفته و با آب نیمگرم بشویند.

قُرُوت به‌ضم قاف و را، گرفته از زبان ترکی، کشک، پینو، رخبین، در ترکی قوروت نامند.

حک‌الاعضا غیرجرب (حکه)

یعنی خاریدن اندام‌ها که غیر ازگری باشد.

درمان - پرهیز از مولدات صفرا چون شهد و شراب و مغز پسته، همه شب آب‌لیمو یا سرکه با روغن گل و کنجد و کمی گلاب، بروجهی که در شرا گفته شد، آمیخته و گرم بمالند و بامداد به‌گرمابه بروند.

کژدمه - روحق - عقربک (به‌ظاهر باید داحس باشد)

ورمی است به‌نزد یک ناخن و مایل است به‌سرخی و درد بسیار دارد.

درمان - مالیدن سرکه و افیون.

کَژدمَه ـ به‌فتح اول و میم در آخر، نام ورمی است به‌سرخی مایل و آن در اطراف ناخن پیدا می‌شود و به‌عربی داحس می‌گویند.

دنبه

آماسی است مانند خراج و گرم نباشد.

درمان ـ ضماد از بوره و صابون و عسل.

صفت ضماد نامبرده (برای دنبه)

بوره ارمنی، صابون — از هریک چهار مثقال

بکوبند و بپزند و با ده مثقال عسل سرشته و نیمگرم بمالند.

حضف

یعنی جوشش‌های سرخ ریزه که اندام را بگزد، چون که گوئی آن عضو را سوزن بزنند.

درمان ـ شستشوی بدن با آب سرد.

آکله ـ گانگرن ـ قانقرایا

گاه باشد که در اندام‌ها عفونت و فساد پیدا گردد به‌سبب ضعف روح حیوانی (ضعف قوه دفاعی بدن) یا انسداد رگ‌ها یا به‌سبب سم‌ها یا ورم‌هائی که ماده آن سمی باشد. پس اگر ببینند که رنگ پوست دگرگون گردد و نضارت (شادابی) اندام و پوست برطرف گردد، آغاز عفونت باشد به‌این بیماری مشکوک خواهند شد.

اگر آغاز تعفن باشد ـ رنگ اندام متغیر شود و طبیعت اصلی آن برطرف گردد، در این صورت باید آن را با فوفل و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل و سرکه بمالند و فصد رگی کنند که در برابر آن اندام باشد، یا حجامت و گذاشتن زالو، در تابستان در جاهای سرد زندگی نمایند، و خیار و کدو و برگ بید پیش خود نهند و کاهو و کاسنی و خیار و کدو بخورند. نشانی تعفن آن است که اندام سیاه گردد و مسترخی و سست شود و در این

زمان باید داروهای آکله و خورنده به‌کار برند. اگر عفونت برطرف نشود و زیاد شود داغ نمایند. اگر به‌هیچ وجه درمان نشود در آن صورت ناگزیریم آن عضو را قطع کنیم تا دیگر اندام‌ها تندرست بمانند. آکله را قدما خراج هم می‌نامیدند که عضو را بخورد و با سرکه و گل ارمنی درمان می‌کردند.

توضیح ـ امروز برای درمان گانگرن اعضا راه‌های جراحی گوناگونی را از قطع شبکه عصبی گرفته تا درمان‌های دیگر انجام می‌دهند و سرانجام بهترین درمان همان قطع عضو است که قدما انجام می‌دادند و ما هم امروز کار دیگری نمی‌کنیم.

حصبه

نشانیش تب دائمی و بدبوئی نفس و اضطراب و بیخوابی و تشنگی است.

درمان ـ پس از روز سوم ترشی نمی‌دهیم و در شربت و غذا مانند حدری عمل می‌کنیم، هوا باید مایل به‌گرمی و خشک باشد چون بیشتر شهرهای خراسان و حوالی آن یا غیرآن، شربت و خوراکی که گفته شده بدهند و آب هندوانه را رخصت ندهند، اما در شهرهائی که هوایش خشک است چون قندهار و بیشتر شهرهای هند و غیر آن باید که هربامداد:

عناب	بیست عدد
بادیان یا تخم کرفس	دو مثقال
بادیان سبز یا شبت سبز	مقداری
تخم کاسنی نیم‌کوفته	یک مثقال و نیم

همه را در یک پیاله آب بجوشانند تا به‌نیمه آید، صاف کنند و با ده مثقال قند سفید شیرین کرده و کمی گلاب به‌آن افزوده بدهند.

خوراک ـ آب نخود نیمکوفته و ماش مقشر، و از هندوانه میل فرمایند.

توضیح ـ نخست اینکه بیماری حصبه و یا آبله و مانند اینها جزو بیماری‌های عفونی می‌باشند و شاید به‌علت پاره نشانی‌های پوستی و دانه‌ای آن را در قسمت بیماری‌های پوستی ذکر کرده‌اند. و دوم اینکه امروز علت بیماری حصبه یا تیفوئید معلوم شده که باسیل‌های گوناگونی در بروز آن دخالت می‌کنند (تیفوئید، پاراآ ـ پاراب) و درمان این

بیماری امروز با ترکیبات کلرانفنیکل و مانند آن از دسته‌های آنتی‌بیوتیک‌ها و باکترین انجام می‌گیرد.

قمقام

یعنی چهار پایک، علت بیماری از عفونت رطوبت است (به‌عقیده قدما). چهار بامَک به‌فتح میم و سکون کاف، نام بیماری است که آن را به‌عربی قمقام نامند (برهان قاطع).

درمان ـ مالیدن زیبق و زیت. صفت مالیدنی نامبرده برای چهار پایک (قمقام):

زیبق	سه مثقال
حنای سوده، روغن زیت، یا روغن گاو	از هریک پنج مثقال
روغن گرده پیه بز، که با شراب شسته باشند	ده مثقال

همه را به‌هم آمیخته کف مال کنند.

یا:

سیماب کشته را شب در اندام‌ها بمالند و احتیاط کنند که زیر بغل کش‌ران و پس گوش نرسد، و بامداد به‌گرمابه بروند.

برص ـ ویتلیگو

سفیدی یا سیاهی باشد که در تن پیدا شود و در پوست نفوذ کرده و به‌استخوان می‌رسد و سبب آن دگرگونی و بدکاری و کمکاری عضو دچار شده است.

نشانی ـ نرم و براق و سفید باشد پوست و موی که برآن روید، و گوشت آن هم سفید بود، و آن جایگاه از دیگر بشره و پوست فروتر بود، و اگر سوزن برآن فرو برند به‌جای خون ترشح و رطوبتی سفید بیرون آید. (ضد نشانی بهق است)

درمان ـ هرروز جلابی از انیسون و بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلقند بخورند و غذا نخوداب با توابل خورند، و پس از نضج با این حب بدن را پاک نمایند.

صفت حب برای پاک کردن بدن و معده (در برص)

صبر اسقوطری	مثقالی

تربد سفید، ماهیزهره، ایاره فیقرا	از هریک درمی
تخم حنظل، مقل، مصطکی	از هریک دانگی
ملح نفطی	یک دانگ و نیم
حب‌النیل	نیم درم

بکوبند و با آب کرفس بسرشند و حب سازند، سپس فرو برند و شربتی گرم از شکر بیاشامند و پس از تنقیه و پاک کردن، اطریفل کبیر و مثرودیطوس بخورند، و زرنیخ واشق و خردل و شونیز و بوره و شیطرج و کبریت و پوست بیخ گز و عاقرقرحا و کندس، با سرکه بمالند، و زفت و نفت سفید و مویزج و تخم ترب و بصل‌الغار نیز سود دارد، با داروهای مقرحه مانند ذراریح و عسل بلادر، تخم ترب و مازریون با سرکه بمالند.

اگر سودمند نیفتد با آب مازو بمالند، سپس آب زاج تا رنگش برطرف گردد، یا

روناس و نیل و خبث‌الحدید	از هریک درمی
کبریت، دردی خمر	از هریک چهار درم

با سرکه بمالند.

بهق سفید

به‌عقیده پیشینیان بیاضی باشد که از رطوبت محرق که طبیعت آن را دفع کند، حادث گردد. بهق زودتر برطرف و زایل شود برخلاف برص. گاه باشد که درگوشت نفوذ کرده باشد.

نشانی‌اش آن است که سخت سفید و براق نباشد و با اندام راست بود و چون سوزن در آن فرو برند خون بیرون آید و موی آن موضع سیاه بود و اکثر شکل آن گرد و مدور بود.

درمان ـ هرروز جلابی از رازیانه و بالنگو و گلقند تناول کنند و پس از تنقیه داروهائی که در برص گفته شده بمالند و آن را به‌چیزی درشت بمالند و بعد از آن تخم حنظل و قنطوریون دقیق بمالند سودمند است. دیگر درمان تیزاب است و مراد از تیزاب، فاروق است.

کیفیت گرفتن تیزاب فاروق

نرمه بلور و نرمه شوره را بکوبند و زیبق و مایله! (شاید منظور قلیا باشد) بچکانند چنانکه کیمیاگران دانند.

بهق اسود (سیاه)

نشانی‌اش آن است که چون بمالند چیزی همچون سبوس از آنجا جدا گردد و رنگش به‌حمره و سرخی باشد.

بهق سیاه نشان‌های سیاه باشد که در بدن پدید آید و علت آن به‌عقیده پیشینیان صفرای محترقه است و گفته‌اند که مقدمه جذام می‌باشد!

درمان ـ تلیین طبیعت به‌مطبوخ افتیمون و به‌حب آن کنند و به‌گرمابه روند و پوست بیخ کبر و خردل و خربق سیاه و زاج و کبریت و زرنیخ طلا نمایند.

درمان بیماری برص ـ پزشک مشهوری گفته: با مالیدن چند دست خون حیض این بیماری را درمان نمود.

همین پزشک گفته: شخصی را سده و انسدادی در عصبانیت به‌هم رسیده بود که آن را با گوگرد ابیض، که پس از سائیدن با شیر دختران سرشته بود، و برجای بیماری مالیده بودر درمان کرد.

جذام

جذام بیماری است روی به‌خباثت و این بیماری را داء لاسد خوانند در این بیماری مزاج و هیات و شکل اعضاء متغیر گردند و باشد که فسادش به‌مرتبه‌ای رسد که اعضاء از هم فرو ریزد. (امروز می‌دانیم که علت آن میکربی است به‌نام باسیل هنسن شبیه به‌باسیل سل)

نشانی ـ ابتدای جذام حمرت و سرخی رنگ بدن باشد مخصوصاً روی و میل به‌سیاهی و کبودی داشته باشد و تنگی نفس و گرفتگی صدا و باریک شدن موی و ریختن آن و عرق و بدبوئی نفس و سطبر و کلفت شدن لب‌ها و ظهور غدد در اندام‌ها و شق شدن ناخن‌ها.

درمان ـ هرروز جلابی از نیلوفر و تخم کاسنی و بالنکو هریک سه درم

نبات و ترنجبین	هریک دو درم

تناول نمایند. غذا آش ماش با شیره بادام و اسفناج بخورند و پس از نضج تام به‌مطبوخ هلیله با ترید و افتیمون یا مطبوخ غاریقون با یاره فیقرا و تخم حنظل تلیین کنند و مزاج را لینت بخشند. پس از هفته‌ای که از تنقیه بگذرد ماءالجبن با این سفوف بیاشامند:

هلیله سیاه، کابلی	هریک پنج درم

یا این سفوف بیاشامند:

هلیله سیاه	پنج درم
غاریقون	سه درم
بسفایج، افتیمون، اسطوخودوس، گاوزبان	هریک چهار درم
نمک نفطنی، لاجورد	هریک درمی

بکوبند و سه درم از آن شربتی باشد.

پس از تنقیه مکرر استحمام نمایند و بابونه و شبت و اکلیل‌الملک بجوشانند و اندام بدان بشویند و روغن بنفشه و اکلیل‌الملک و روغن بنفشه و کدو بمالند و پیه روباه و خرس و بط مغز ساق گاو نیز سودمند است.

اغذیه مرطبه خشک مانند: گوشت بزغاله و مر و پاچه و شیر و ماهی تازه خورند و مخلوطی از نشاسته و قند و روغن بادام نیز سودمند است. تریاق فاروق تناول کنند. گوشت افعی و خمری که افعی در آن مرده باشد و شیر بز جوان رخ موی بسیار مفید است.

از بقول: کاهو و کاسنی و خیار مناسب است. در جاهای گرمسیر و مرطوب مسکن کنند و از جماع و جاهای سردسیر خشک دوری کنند. اما هرگاه این بیماری استوار گردد بدن را با این داروها بمالند:

کبریت، قسط	هریک ده درم
ورق صنوبر، حب‌الغار	هریک بیست درم

بکوبند و به‌آب ورق جوز طلا نمایند.

طلای دیگر ـ	مازوی سوخته، مویزج، هلیله سیاه

برابر هم بکوبند و با سرکه بمالند و علامت برآن باشد سبوس از بدن جدا شود.

توضیحـ این بود درمان‌هائی که سابق برای بیماری جذام که علت آن از میکربی به‌نام باسیل هانسن می‌باشد، انجام می‌دادند. امروز داروهای شفابخشی برای اینگونه بیماران کشف شده و در موارد نادر قطع بعضی از اعضاء مانند انگشتان لازم می‌شود، و بیماران جذامی که این همه از آن وحشت داشتند پس از یک دوره درمان می‌توانند وارد جامعه شوند.

حمره

یعنی آتشک، نشانی وی آن است که پوست را بخورد و بسوزاند و اندک به‌گوشت فرو رود، و چون نیک شود از اثر آن داغ‌های بسیار بماند.

درمانـ ابوعلی چنین فرموده: عصف سوده را با سرکه بیامیزند.

عصف سوده یعنی عصف در لته.

در حدود سنه تسع مائه (نهصد) در فارس و عراق و آذربایجان بیماری خبیث و درد مسری ظاهر شد و به‌آتشک و آبله فرنگ اشتهار داشت و آن بثره چند بزرگ است کریه منظر و بدترکیب از آن صدیدی می‌آید و عمقش به‌حمره و سودا مایل است و رنگ و روی و باقی اعضاء بیمار به‌کبودی و زردی میل نماید و بعضی اعضاء مانند بینی و لهاة و انثیان و آلت را فاسد و متعفن می‌سازد و از بدن جدا می‌گردد.

درمانـ بعضی عوام داروئی مرکب از سیماب و بعضی دیگر اجزاء ترتیب می‌دادند و پیش از تنقیه بدن از خلط سودا در آفتاب گرم، این دارو در بدن بیمار می‌مالیدند و رخت بسیار بروی می‌پوشیدند تا غرق عرق گردد. بعضی که فی‌الجمله قوتی داشتند چند روزی از این بیماری خلاص می‌شدند و پس از آن معاودت می‌نمودند. بعضی راکه دل و دماغ ناتوان بود حیوه منقطع می‌شد و درمی‌گذشتند. چون پزشکان زمان تأمل و تعمق نمودند اولاً مصلحت در تنقیه دیدند و پس از آن که بدن را پاک می‌دیدند این دارو می‌مالیدند تا بثرات بریزد و ظاهر بدن پاک گردد. مخفی نیست که در تنقیه این نوع اخلاط اکتفا به‌یک دفعه و دو دفعه نمی‌باید نمود بلکه مکرر تنقیه ضروری است و در میان هردو تنقیه با غذاهای معتدل و اشربه مقوی اندام‌های رئیسه باید نمود و پس از

تنقیه تام بخوری از حکمای نصاری منقول است که غایله و زیان آن بسیار کمتر از داروئی است که متعارف و معمول می‌باشد و نفع این بخور در این باب آشکار می‌باشد.

صفت آن

زیبق، شنجرف، مصطی، مرصاف	از هریک سه مثقال
فایند کرمانی	شش مثقال

ادویه به‌آن بسرشند و زیبق در آن بکشند و حب سازند و به‌عدد پانزده و در سوختن اختلاف است و منوط به‌حدس پزشک است و قوت و ضعف بیمار. به‌هرحال این حب‌ها را به‌چند روز بخور باید کرد هرروز آنقدر که مناسب باشد. اگر بیمار ضعیف باشد و ضعف یابد موقوف دارند یک روز و باز اعاده نمایند و ادامه بدهند. اگر در این حال ماده به‌حرکت درآید ماده را دفع نمایند. باید که بیمار از طعام‌های سودائی و بخارانگیز دوری نماید. چون این بیماری دیر می‌کشد باید که قوت بیمار نگاه دارد و حمام و اغتسال و غسل به‌آب گرم بسیار سودمند می‌باشد. (آنچه که معلوم می‌شود در سال تسمانه (۹۰۰) سیفلیس یا آتشک در ایران دیده شد و با مواد جیوه‌ای هم آن را درمان می‌کردند که تا چند سال اخیر پیش از کشف پنی‌سیلین این نوع درمان به‌انضمام املاح ارسنیک و بیسموت ادامه داشت.)

حکیم کریم رؤف رحیم تعالی شانه و جل سلطانه، هردردی را دوائی خلق کرده، بلکه یک درد را چند درمان به‌آدمیان هدایت فرموده، از آن جمله از سوانح وقت آن است که پس از سی سال یا بیشتر که این مرض خبیث ظاهر شده بود از حدود چین بیخ درختی که مشهور به‌بیخ چینی است به‌نظر تجربه ارباب حدث (حَدَث ـ به‌فتح حا و دال «نو» امری که تازه واقع شده «بدعت» امری که معروف در سنت و شریعت نباشد، (احداث جمع) صایب و فکر ثاقب درآمد، و نزد ایشان منتفح گشت که آب این بیخ بنوشیدن و طلا کردن مزیل بثرات و امراض سود اویست، و از نواحی چین به‌فارس و عراق آورده‌اند و طریق استعمال آن در این اطراف مشهور گشت و شربتی از آن صد و پنجاه مثقال است به‌چهل قسمِ برابر، بخش می‌نمایند، و هرروز یک بخش در مقدار سه من و نیم آب می‌جوشانند تا دو ثلث می‌رود، و در این شبانروز آب قَراح (به‌فتح قاف،

خالص، پاکیزه) نمی‌نوشند، و طعام بی‌نمک می‌خورند، و چون تشنه گشتند همان آب می‌نوشند، و هرصباح که این می‌جوشانند و آب همچنان گرم پیش مریض می‌آورند و رختی چند برمریض می‌پوشانند تا مریض به‌بخار آن عرق کند، بعد از آن پیش از طعام قریب به‌شصت مثقال از آب آن می‌دهند، و بعد از ساعتی غذا می‌دهند، و بعضی یک شربت از این به‌بیست قسم کرده‌اند، هرقسمی هفت مثقال و نیم، بیست روز دیگر، شربت‌ها باز می‌جوشانند و مدت چهل روز از لبنیات و حموضات احتراز نمایند، و بعضی نان و طعام هم به‌آن آب می‌پزند، و از مباشرت اجتناب باید نمود، و معلوم گشته، اجود آن بیخ آن است که ثقیل باشد و زردرنگ مایل به‌سیاهی و پوسیده نباشد و آب آن سرخ رنگ باشد و طعم آن مثل طعم آبی باشد که از بیخ درخت خورند، و اصلاً در آن تلخی نباشد، و بعد از مدتی معلوم شد که به‌جمیع امراض سودائی و جذام و برص و بهق و تب ربع و انواع سعفه و قوبا مفید است مالیدن و نوشیدن. و در اوایل ظهور، قیمت شربتی از این بیخ بیست مثقال نقره بود، و اکنون که شایع گشته قیمت آن چهارصد مثقال نقره است، و سبب علم و اهتدا به‌خواص و فواید این بیخ از حکایتی که با فواه و السنه مسافرین و تجار جاری است معلوم می‌گردد. والله اعلم به‌حقایق الامور.

سوختن

عضوی که با آتش بسوزد ـ درمانش آن است که در حال سفیده تخم برآن ریزند و خرقه کتان با گلاب تر کنند و برآن اندازند و عدس را بجوشانند و بسایند و بمالند، یا گل ارمنی با سرکه و گلاب و اسفیداج و مردار سنگ با سرکه بمالند.

اگر سبب سوختگی آب جوش و روغن گرم باشد ـ پیش از آنکه آبله بکند آب زیتون شور کرده و خاکستر و گلاب و سرکه سرد کرده برآن نهند. اگر آبله بکند مرهم اسفیداج یا بوره بمالند، یا پست جو یا سفیدهٔ تخم مرغ.

اگر عضو به‌واسطهٔ بلادر بسوزد ـ آب خیار کدو یا شیره تخم تورک یا سکنجبین بخورند، و غذاهای حامضه و ترش و کدو و اسفناج خورند، و آن موضع را با مرهم خل بمالند.

اگر به‌علت برخورد آفتاب باشد مرهم خل و کافور بمالند.

فساد اطراف

اگر به‌سبب سرمای سخت عضوی سرمازده شود ـ مسامات بسته شود و به‌واسطه گرما و خون و بخارات (که محتقن می‌شوند) اعضاء دچار تعفن شود و ورم کند. بابوبه و شبت و کاه گندم و اکلیل‌الملک و سبوس و شلغم و کرنب و شیح (سیح) و مرزنجوش و بزرک و برنجاسف و حلبه را بجوشانند و عضو ورم کرده را در آن نهند. اگر سیاه یا سبز گردد نیشترهای عمیق زنند و در آب گرم نهند تا خون از آن روان گردد، سپس گل ارمنی با سرکه و گلاب بمالند و پس از شبانروزی با آب گرم و سرکه بشویند. اگر عفونت پذیرد، چنانکه نزدیک باشد که انگشتان بیفتد اطراف سلق و کرنب و روغن را بجوشانند و برآن نهند و ببندند تا آنچه متعفن شده باشد بیفتد، آنگاه روباه تروک و خطمی و خبازی را بکوبند و با روغن بنفشه برآن نهند سپس به‌درمان قرحه سرگرم گردند.

انتفاخ اصابع (در اثر سرمازدگی)

سبب بورک شدن و خاریدن انگشتان، احتقان فضلات و بخارات بود به‌واسطه سرما، درمانش گلقند و سکنجبین بزوری بخورند و نمک و سبوس و سلق را بجوشانند و انگشتان را بدان بشویند و بابونه و اکلیل‌الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر را بجوشانند و انگشتان را برآن نهند، یا انجیر را در شراب بجوشانند و ضماد سازند. اگر رنگ انگشتان تیره شود نیشتر بزنند تا خون بیاید و عدس و زیت را بجوشانند و بمالند.

بیماری‌های شعر (موی)

سفید شدن موی ـ به‌علت ضعف حرارت غریزی است و کثرت بلغم و وقوع آن پس از چهل سال باشد. اگر پیش از آن موی سفید گردد قلیه‌ها با توابل و گوشت گوسفند و کبک و تیهوج خورند و گوشت‌های شکار نیز سودمند است و احیاناً اطریفل و هلیله مربی بخورند. اما چون سفیدی تمام حاصل شود از خضاب‌ها بهره گیرند.

شکافتن موی ـ اگر به‌سبب یبوست و خشکی باشد کثرت استحمام سود دارد، و روغن بنفشه و لعاب بنکو و بهدانه و مرور شک بمالند. اگر به‌افراط بود بدن را از اخلاط باید پاک کرد.

خرازـ سبوسه باشد که در سر تولید گردد. پس از پاک کردن بدن، هرروز سر را با آب خطمی سفید و برگ چغندر و آب باقلا و ورق کنجد و اندکی بوره بشویند، یا سر را تراشند و با روغن گل و اندکی سرکه بمالند، یا زهره گاو و طین قیمولیا با سرکه بمالند.

داءالثعلب و داءالحیهـ اگر موی بریزد داءالثعلب گویند، اگر پوسته یا موی جدا شود داءالحیه نامند.

اما داءالثعلبـ نشانی آن سرخی و حمرت رنگ و بزرگی و تندی نبض و غلظت قاروره و ادرار است. چند نوع دارد.

درمانـ شراب عناب و آب رمانین (انار) بخورند و موضع را با آب زوفا تر به‌خرقه درشت بمالند، یا پیاز عنصل و سیر و خردل را بکوبند و با سرکه بمالند.

گاهی این درمان سود دارد: غرغره با خردل و سکنجبین عنصلی سود دارد، و موضع را با حبةالخضرا و پوست فندق سوخته و پیاز عنصلی و پوست بادام تلخ و حب‌البان بمالند.

گاهی هم این درمان سود دارد: مزاج را با مطبوخ افتیمون و اسطوخودوس نرم نگه دارند و موضع را با سیر و پیاز بمالند و کبریت زرد و خردل و فرفیون و بیخ نی و خاکستر سم بز و برنجاسف سوخته با روغن زنبق و ناردین بمالند.

درمان دیگرـ بدن را هرروز با مطبوخ فواکه و میوه پاک نمایند یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله یا شاهتره و افسنتین و سپس موضع را با خرقه درشت بمالند تا سرخ گردد و سیر را بکوبند و با سرکه بمالند، یا شیح سوخته و حضض و جو سوخته و کف دریا را بکوبند و روغن زنبق بمالند، و اگر پیه شتر و خرس و گرگ با سرکه بسایند و بمالند، یا سر مگس در موضع بمالند موی برآید.

داءالحیهـ همین درمان را دارد، و در آن روغن‌مالی و تدهین با روغن بنفشه و کدو مناسب است.

گاه باشد که موی به‌علت کم خوراکی و ضعف بریزد چنانچه در نقاهت و بیماری سل و دق دیده می‌شود. نشانی آن تقدم اسباب و بیماری‌های نامبرده است.

درمانـ خوردن خوراک‌های پر غذا و زودگوار است و شستشوی.

اگر به‌علت بسته شدن مسام پوست باشد یا به‌واسطه چرک و کثافت پوست. درمانش

ادامه شستشو و روغن‌مالی با روغن بادام و بابونه می‌باشد و بادام سوخته و شیح سوخته با زیت بیامیزند و بمالند.

اگر تنگی و بسته شدن مسام و سوراخ‌های پوست به‌سبب رطوبت باشد، نشانی آن ضعف موی باشد، و بی‌آنکه بگیرند و زور بزنند موی جدا شود.

درمانش شستشوی زیاد باشد و دلک و مالش موضع با خرقه‌های درشت، پس از دلک برنجاسف و شیح و بادام تلخ را بسوزانند و با زهره‌گاو و بوره بمالند، و از غذاهای مرطبه و ترناک و لبنیات پرهیز نمایند، و توابل غذا کنند.

اگر به‌سبب تخلخل بدن و وسعت مسام و سوراخ‌های پوست، موی بریزد به‌سبب آنکه ماده موی پراکنده گردد ـ درمانش، استعمال روغن آمله و مورد و هلیله و مازو باشد تا پوست را کثیف نماید.

صلع

آن است که موی سر زایل شود و بریزد. اگر در پیری باشد درمان ندارد. اگر در غیر پیری باشد درمانش مانند قبل است.

در آنچه تعلق به‌زینت و آرایش دارد

اگر خواهند که موی دراز شود ـ با برگ کنجد و برگ کدو بشویند، و روغن مورد و روغن غاریقون بمالند، و مورد و گل آمله را بکوبند و برموی ریزند.

اگر موی ریش و ابرو کم و یا دیر برآید ـ حب‌الغار و حب‌الخضرا و مغز بادام تلخ را بسوزانند و در آن موضع بمالند و یا غالیه یا پیه گرگ و خرس و شونیز سوخته را بمالند.

اگر خواهند که موی برعانه و زیربغل برنیاید ـ با خون سُلَحفات (به‌ضم سین و فتح لام سنگ‌پشت) یا وزغ یا خایه مورچه بمالند. یا افیون و بیخ و آب کاهو را بمالند.

اگر خواهند بی‌اُستُره (به‌ضم همزه و تا، تیغ سرتراشی) موی را بسترند:

آهک سفید آب زده	رطلی
زرنیخ، خاکستر رز	از هریک بیست درم

بکوبند و با آب مورد بمالند.

یا حلبه و آمله و برگ سروو گزمازج را بکوبند و برموی بمالند.

اگر خواهند که موی سیاه گردد:

وسمه	چهل درم
حنا	پنج درم

بسایند و با روغن چرب کنند تا خمیر شود و شب در موی بمالند و با آب مورد بشویند در بامداد.

آخر، شقایق و گل باقلا را بسایند و سحق کنند و روغن شیره برسر آن کنند و در آفتاب نهند و هرروز سه نوبت بسایند تا ده روز بگذرد و سپس در موی بمالند.

دیگر، پنج درم لادن را در بیست درم روغن مورد اندازند و شبانروزی بگذارند، سپس با آتش نرم بجوشانند و در موی بمالند.

دیگرـ بار جوز و مقل را بسایند و با روغن زیت برموی مالند.

اگر موی چنان نماید که چرکی است و دستار را در سر چرب نماید ـ اطریفل پس از پاک کردن مزاج (قی) بخورند و سر را با آب دریا و آب نمک و پودنه بشویند.

یا سبوس و نوشادر و مورد و جوز سرو و بلوط را در آب بجوشانند و سر را بدان بشویند.

برای پاک و سفید کردن روی

اگر خواهند که روی پاک و سفید گردد ـ هرروز بامداد سکنجبین یا شراب سیب یا گلاب بخورند و گوشت‌های سبک با پیاز بخورند و از غذاهای غلیظ و خریفه پرهیز نمایند.

آرد باقلا، نخود، ترمس، مغز بادام تلخ	از هریک ده درم
کتیرا	پنج درم

بکوبند و با شیر بسرشند و در روی بمالند.

یا بیخ نی و تخم خربزه و پوست عدس و اشنان را در اندرون خیار کدو پرورده راستا راست بکوبند و با آب جو بمالند.

اگر خواهند که رنگ روی سرخ گرددـ گوشت بره و شیر بز و پیاز و سیر و انجیر تر و

خشک و مانند آن بخورند و شستشوی مناسب است و روی را به‌آب گرم بمالند و اسفیداج رصاص (قلعی) در روی مالند.

در تیرگی رنگ ـ اگر به‌سبب فساد مزاج جگر یا سپرز و لوزالمعده باشد ـ نشانیش ضعف این اندام‌ها است.

درمان ـ درمان این اعضا را باید کرد.

اگر به‌سبب غلبه فضلات و مواد زاید باشد مانند یرقان ـ درمان آن را بکنند.

اگر به‌سبب خوردن چیزی باشد که موجب تغییر رنگ گردد مانند زیاد خوردن و پرخوری بادنجان و کرنب که باعث سیاهی و سواد لون و رنگ می‌گردد.

خوردن داروهای حار و گرم، صفرت و زردی رنگ پیدا می‌شود، از آب‌های بد و خوردن گل رنگ دگرگون می‌شود.

درمان ـ اصلاح غذا و شستشوی بدن بکنند و از چیزی چند که سبب تغییر است دوری نمایند و داروهای محلیه (مُحَلاّء به‌ضم میم و فتح حا و تشدید لام، زیور و آرایشی) مانند تخم خربزه و سبوس و آرد باقلا و بیخ نی و اشنان در روی مالند.

اگر به‌سبب کثرت صوم و روزه‌داری و جماع و بسیاری گرما باشد ـ خوراک‌هائی که کیموس نیک بدهد بخورند مانند گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر رسیده و هلیله پرورده و اطریفل بخورند، و از ریاضت و تعب و کارهای سخت دوری نمایند.

فساد ـ بوی زیر بغل و کشاله ران

رایحه مغابن و پس گوش و بیخ ران است که همراه با عرق می‌باشد و در کف پا هم دیده می‌شود.

سبب این‌ها ـ تولید عفونت اخلاط است و به‌عقیده قدما آنچه که این‌ها را به‌حرکت درمی‌آورد (سبب مستعدکننده به‌بدبو شدن ترشح عرق) و حرکتی چند در این بیماری کمک می‌کنند: مانند حرکت جماع خوردن چیزی چند که مواد ردیه و دفعی را به‌ظاهر بدن و پوست آورند مانند سیر و پیاز و ترب و خردل و حلبه و حلتیث و انجدان و جرجیر.

درمان ـ هرروز شربتی از تمر هندی یا آب انارین با نبات یا سکنجبین و عرق گل و

بید با آب سرد بنوشند و نرم کردن بدن با مطبوخ فواکه و میوه‌ها یا نقوع آن مناسب است. از ریاضت و کارهای سخت و تعب و آفتاب دوری جویند. مورد و شب یمانی را بجوشانند و موضع را بدان بشویند، و صندل و برگ سوسن و مردار سنج را بکوبند و در آن بمالند. یا مردار سنگ و اندکی کافور را با گلاب بسایند.

یا: توتیای کرمانی	چهار درم
قرنفل	یک درم

بکوبند و با گلاب بسرشند و بمالند.

یا برگ گل (ورق گل) و توتیا و سنبل را قرص سازند و به‌هنگام نیاز پاره‌ای از آن را بسایند و بمالند، و کنگر و زردآلو به‌بوی عرق خوش کنند.

اگر بوی مغابن و انگشتان پای به‌سبب فربهی متغیر گردد ـ از خوراک‌های خریفه و شیرینی دوری کنند و در آب سرد نشینند. اگر وقت و سن اقتضا کند گل ارمنی و مردار سنگ و گلنار و توتیا و حنا سوخته و پوست انار برابر هم بکوبند و برآن افشانند و با آب مورد بمالند، یا مرهم زردچوبه بمالند.

اگر بوی سر ناخوش باشد ـ تنقیه و پاک کردن مزاج با حب ایارج و قرص بنفشه بکنند و توتیا و ورق سرو و مردار سنگ و جوز سوخته و کندر را بکوبند و با آب مورد بمالند.

کثرةالعرق

یعنی عرق کردن بسیار و گاهی بدبوئی تن.

درمان ـ صندل و آبغوره را برتن بمالند، بدبوئی برطرف گردد، آب سیب و آب آبی، مرتک، توتیا را با هم آمیخته و بمالند. مرتک مردار سنگ را گویند.

حرق‌النّار

یعنی سوختن عضو از آتش.

درمان ـ کافور را سائیده و با سرکه آمیخته و با یخ خنک نموده و زمان زمان بمالند.

داءالحیّه

ریختن موی باشد و پاشیدن قشرهای رقیق (قشر پوسته، جمع قشور)

داءالثعلب

ریختن موی باشد.
نشانی هریک سرخی و زردی موضع است و گاهی سفیدی و تیرگی.
درمان ـ مالیدن پیاز عنصل.

شب غیرطبعی

عبارت از سفید شدن موی در جوانی است، نشانی آن بسیار خواستن آب و خشکی دهان و لاغری بدن است.
درمان ـ مرطبات.
مرطب ـ چیزی را گویند که رطوبت و ترناکی از وی تولید گردد چون انگور و خربزه.

جعودت شعر ـ افراط جعد مو (شعر)

یعنی بسیاری پیچیده شدن و درهم رفتن موی چون موی زنگیان.
درمان ـ دادن چیزهای سرد و تر چون خرفه و کاهو و پرهیز از چیزهای گرم و خشک چون زنجبیل و عسل.
مالیدن روغن بادام و لعاب سوسن با دست.

تشقق‌الشعر ـ دوشاخه شدن موی

یعنی شق شدن موی، نشانهٔ وی نبودن ترناکی بینی و خشکی دهان.
درمان ـ لعاب خطمی بمالند.

هزال مفرط

یعنی بسیاری لاغری چه از بسیاری خون و چه از کمی خون.

درمان استراحت است.

افراط‌السمن

یعنی بسیاری فربهی و درمان آن حرکت و کم خوراکی است.

جراحت ـ قروح ـ زخم‌ها

توضیح ـ گرچه این قسمت مفصلاً در باب جداگانه نوشته شد، اما در این جا به‌طور خلاصه، همانگونه که قدما در باب بیماری‌هائی که در ظاهر پوست و بدن پدیدار می‌گردند، قید کرده‌اند قسمت‌هائی را یادداشت می‌کنیم.

جراحت و قروح ـ جراحت عبارت است از تفرق و پراکندگی اتصال و چسبندگی‌ها، که گوشت را حادث شود.

درمان ـ جراحت را باید از غبار و روغن و موی و مانند اینها نگاه دارند تا چیزی در آن نیفتد که مانع التیام گردد، آن را ببندند تا به‌یکدیگر بچسبد و متصل گردد.

توضیح ـ گرچه قدما از وجود میکرب‌ها و عوامل عفونی بی‌اطلاع بودند، با این حال می‌دانستند که عوامل و اجسام خارجی در پیدایش عفونت و چرک و دیر التیام یافتن زخم‌ها و جراحات مؤثر می‌باشند.

اگر متصل نگردد باید دوخت.

اگر جراحت درگو باشد ذرورات ملحمه و التیام دهنده به‌کار برند مانند کندر و صبر و انزروت و زراوند و توتیا.

اگر چرک داشته باشد این داروها را با عسل بسرشند و به‌کار برند و پنبه کهن در آن کنند تا از چرک پاک شود و آنگاه ذرورها و مرهم‌های مدمله و التیام دهنده به‌کار برند.

توضیح ـ امروز می‌دانیم که عامل چرک و عفونت، میکرب و اجسام خارجی است و برای جلوگیری از عفونت و نشو و نمای میکرب‌ها وسائل و پنبه و گاز را استریل و گندزدائی می‌نمایند.

مرهمی که گوشت را برویاند

کندر، انزروت، ایرسا	از هریک دو درم
مردار سنگ	سه درم

بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند.

ذروری که برای التیام جراحت مناسب است

خون سیاوشان، انزروت، زعفران	راستار است

کوبیده و برجراحت باشند.

جراحت مرکّب ـ آن است که با آن ورم و شکستگی (کسر) و قطع عروق و عصب و درد و الم و عفونت و مانند اینها همراه باشد.

درمان ـ شربتی از تمر هندی و آب انارین بدهند، و اگر با شکستگی استخوان باشد ضماد به‌کار برند. اگر با ورم باشد، حوالی آن را با گشنیز و روباه تربک و سرکه بمالند. اگر گوشت فاسد شده باشد مرهم زنجار برآن بنهند.

جراحت عصب ـ اگر در طول باشد اسلم (سالم‌تر) باشد.

درمان ـ از هوا و آب سرد نگاه دارند و آن را با روغن زیت بمالند و ببندند تا سه روز که از پیدایش ورم آسوده گردند. سپس فرفیون و زیت و شمع، مرهم سازند و بنهند. اگر متورم شده باشد این داروها را بمالند:

صفت مالیدنی برای جراحت عصب (مرهم)

زاج	نیم درم
قشور کندر	هفت درم
قلقدیس	یک درم
توبال مس	ده درم
زفت	سی درم

با یک رطل سرکه سحق و مخلوط کنند و سی درم شمع به‌آن بیافزایند و ضم کنند و درد یک سنگی مرهم سازند و به‌کار برند.

داروهای بارد را اصلاً به‌کار نبرند.

اگر جراحت موجب تشنج شود ـ عصب را ببرند تا به‌دماغ متساوی نشود و سرایت نکند و با روغن داغ نمایند، و فقرات را با روغن بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند.

اگر برسر جراحتی واقع شود به‌نواحی دماغ و غشا برسد ـ

درمان ـ خرقه به‌زیت بیالایند و برآن نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن گردند، سپس ذرورات را به‌کار برند.

جراحت عروق ـ جراحتی که برسر عروق و شریان و ورید واقع شود، درمانش آن است که خرقه به‌سرکه و گلاب بیالایند و برجراحت نهند و اطراف جراحت به‌مبردات قویه طلا کنند و مازو بسوزانند و به‌خل خمر آتش آن بنشانند و بسایند و برجراحت افشانند یا سنگ گچ و غبار آسیا با سفیده تخم مرغ بیامیزند و پشم خرگوش بدان آلوده کنند و برآن نهند و ببندند.

خل ـ به‌فتح اول و سکون ثانی و به‌تشدید آن در عربی سرکه را گویند خواه سرکه انگوری باشد و خواه غیرانگوری. به‌کسر اول خلطی باشد که از بینی انسان و گوسفند و امثال آن برمی‌آید. به‌این معنی به‌ضم اول هم درست است.

قرحه ـ قروح ـ به‌سبب جراحات و جراحات منفتحه حادث شود و چیزی که از قرحه آید اگر تنگ بود آن را صدید گویند و اگر غلیظ باشد آن را وسخ خوانند.

درمان ـ اگر وسخ و فتح بسیار بود ادویه ملحمه و مجففه مانند مردار سنگ و زردچوبه و ورق مهک و پوست انار و گلنار و مربه ذرور و مرهم به‌کار برند. مرهم مردار سنج به‌کار دارند. اگر دهن قرحه تنگ باشد با فتیله، مرهم بدو رسانند.

ناسور ـ قرحه کهنه باشد که اندمال پذیرد و آن را غوری باشد و قعران فراخ بود و گوشت سفید و سخت بود و دایم رطوبات از آن روان بود. پنبه کهنه به‌شراب کهنه تر کنند و به‌ذرور اصفر بیالایند و در آن آکنند یا به‌گلاب و خاکستر رز بشویند. اگر مفید نیفتد بشکافند و گوشت‌های روی را زایل کنند.

کسر ـ تفرق اتصال بود که استخوان‌ها را حادث گردد.

درمان ـ استخوان وعظم را محکم ببندند و اگر از بستن خارش پیدا کند بگشایند و آب گرم بدان ریزند و عصابه را به‌گلاب و سرکه تر کنند و بدان نهند و بربندند و ببندند.

دو سه روزی بگذرد و ورم نباشد مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بدان طلا کنند. غذاهای لزج مانند هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند.

اما اگر با کسر ورم بود ـ صندل و آب کاسنی و آب گشنیز طلا کنند و ببندند.

اگر از آن خون آید کندر و مرودم الاخوین بکوبند و برآن افشانند.

اگر استخوان پاره شده باشد و از گوشت جدا باشد، بیرون آورند و اگر متصل به‌گوشت باشد باز به‌جای نهند و ببندند و معالجات جراحات به‌جای آورند.

خلع ـ آن است که مفصل از جای خود بیرون آید و علامت آن است که مفصل از هیأت خود بگردد و حرکتی که مخصوص آن بود نتواند کرد. مفصل را برفق به‌جای خود آورند و پس از آن تسکین وجع، ازاله ورم کنند.

وثی ـ آن است که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نشود بلکه بعضی حرکات تواند کرد.

وهن ـ المی است که عارض استخوان‌ها شود بی‌آنکه تفرق اتصال بود.

علاج همان است که عضو به‌رفق و ملایمت بمالند. اگر از جای رفته باشد باز به‌جای نهند و مغاث و خطمی سحق کرده با زرده تخم مرغ بمالند. یا ورق گز و مورد و سرو و بید و گل و سک و خطمی و گل ارمنی و ماش و صندل و اکلیل‌الملک بمالند. اگر با آن ورم باشد ماش و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده تخم مرغ بمالند.

ضربه و سقطه ـ اگر با آن تفرق اتصال نباشد به‌ماش و مغاث و صبر و امثال آن طلا کنند. اگر با ورم همراه باشد نیم درم مومیائی به‌آب گرم بخورند و با طین مختوم و لک هریک نیم درم برسر نخود آب کنند و بخورند.

اگر ضربه و سقطه برسر او واقع شود سرکه و روغن گل برسر بمالند و با ورق مورد و گلنار و پوست انار و سرکه و گلاب بجوشانند و با اندکی شکر و عود طلا کنند. در این جا فصد کنند.

اگر برسینه و شکم واقع شود و از آن خونریزی حاصل شود قرص کهربا و قرص گلنار با رب به‌تناول کنند، یا گل ارمنی و خون سیاوشان هریک درمی بکوبند و با رب سیب تناول نمایند.

اگر برعضل واقع شود بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و خطمی بجوشانند و آب و ثفل

آن به کار برند.

اگر برعصب واقع شود ـ روغن زنبق و نسرین و ناردین بمالند.

اگر از آن سوی عصب واقع شود ـ مقل و خطمی و مر با زیت طلا کنند یا داخلیون بنهند.

اگر کسی را به تازیانه زده باشند ـ پوست گوسفندی که فی‌الحال باز کرده باشند و هنوز گرم بود برموضع نهند، با خرقه کتان به گلاب و آب سرد تر کنند و برآن نهند.

نشوب و شوک ـ اگر پیکان در عضوی رود آن را به کلبتین بیرون آورند و صبر و انزروت و کندر و مر در آن کنند.

اگر خار و آبگینه در اعضاء رود و بیرون نتواند آورد ـ زراوند و مدحرج و اشق و کندر و بیخ نی و علک بطم و زفت را تینج بعضی یا همه با عسل بمالند. (امروز با وسایل جراحی اجسام خارجی را بیرون می‌آورند).

خراشیدن پوست ـ اگر به سبب برخورد و ملاقات چیزهای درشت و کشیدن ریسمان پوست خراشیده شود خرقه به گلاب تر کنند و برآن نهند و مردار سنگ و گل ارمنی با گلاب و روغن بمالند یا روغن گل بمالند و مورد و گل سحق کنند و برآن افشانند یا مرهم مردار سنگ و اسفیداج با روغن گل و بنفشه و سفیده تخم مرغ و اندکی کافور برآن نهند.

اگر به سبب عرقی حاد و تند در عانه و اطراف انثیین حادث شود روغن حنا در آن مالند و اسفیداج و مردار سنگ و ورق بید و گل بنفشه بکوبند و برآن افشانند و شراب عناب و بنفشه بخورند و از گوشت و شیرینی پرهیز کنند.

مرهمی که در انواع قرحه‌ها و زخم شمشیر سودمند است

روغن زیتون	دو استار
روغن کرچک	پنج استار
روغن کنجد	پنج استار
موم کافوی	چهار استار
علک‌البطم	چهار استار
مصطکی	دو استار

کندر	یک استار
کتیرا	دو استار
کنوچه (کنیجه ـ انزروت)	دو استار

به‌طریق معهود مرهم سازند.

مرهم را دو نیمه کرده و نیمی را دو مثقال زردچوبه کوبیده با آن سرشته و پس از اینکه این نیمه دیگر را با یک استار و نیم خون سیاوشان چکیده خوب صلایه نموده و آمیخته‌ایم، نخست از مرهمی که زردچوبه دارد به‌کار برده چند روزی، تا هنگامی که گوشت‌ها به‌جای خود ایستاده شود. چون خواهند که زخم را خشک نمایند از مرهمی که زخم را خشک نماید از مرهمی که خون سیاوشان دارد به‌کار برند. (خون سیاوشان فارسی دم الخوین است)

باب شانزدهم
زهرخوردگی

درمان کسی که زهرداده باشند

زهرها به‌سه نوع تقسیم می‌شوند:

۱ـ کانی چون سیماب و سم‌الفار و مردار سنگ و زنگار و زاک و آهک و نرمه بلور.

۲ـ **زهرهای گیاهی ـ** چون بیش، بلادور، تربد سیاه، افیون، تفت یزد.

تفت ـ بفتح اول بر وزن هفت، گیاهی است داروئی که خوردن بیخ آن مانند تاتوله دیوانگی آرد.

۳ـ **زهرهای جانوری ـ** چون ذریح، زهرافعی، زهر سردم گوزن و وزغ سرخ که در دریا باشد و وزغ سبز که در نیستان باشد.

درمان ـ مخلصه را به‌اندازه مثقالی بخورند.

مخلصه ـ تخمی است مانند گشنیز.

طریقه اختیار کردن مخلصه

یک مثقال از وی را کوبیده (نیمکوب) و در یک پیاله آب بجوشانند تا به‌نیمه آید، صاف کنند و سپس با دو مثقال قند سفید شیرین کرده و دو درم روغن زیت یا روغن گاو بیفزایند و نیم‌گرم بیاشامند.

درمان گزیدن جانوران

لذع‌الحیه

یعنی گزیدن مار.

درمان ـ پاک کردن موضع گزیده و مکیدن جای نیش با حجامت و یا دهان.

اقسام مار (حیات)

بدانکه مارها برحسب قوت و ضعف زهر سه قسم می‌باشند:

۱ـ زهر آنها قوی است و بیشتر از سه ساعت مهلت ندهد و آن را درمانی نباشد مگر بریدن اندام گزیده.

۲ـ زهر آنها ضعیف است. بعضی از آن هفت ساعت می‌کشند.

۳ـ زهر آنها کشنده نیست.

آنچه در درمان در بالا گفته شد مربوط به‌قسم اخیر است.

لذع‌العقرب

یعنی گزیدن عقرب یا کژدم. درمان مالیدن سیر و نمک بر موضع گزیده است.

لذع‌الرتیلا

یعنی گزیدن دلمنه، که بدترین انواعش مصری است.

درمان ـ سفوف شونیز و مرهم گلاب و اشخار و نمک در موضع نیش.

سفوف ـ داروی سوده راگویند که کف زنند یا بشربتی از شربت‌ها آمیخته و بخورند.

لذع‌الزنبور

یعنی گزیدن گلریز، از جمله خواص وی آن است که چون بر موش مرده نشیند و کسیرا بگزد در همان روز هلاک نماید.

درمان ـ سوسن و سکنجبین می‌دهند و سپس بر جای نیش دردی سرکه می‌نهند.

صفت سکنجبین

در حمره گفته شد.

گزیدن سگ دیوانه

نشانی سگ آن است که چشمش سرخ باشد و لعاب از دهنش رفتن گیرد و سر در پیش نکند و دم در میان هر دو به‌پا باشد و در رفتن مانند مستان است و به‌هر چه برسد حمله کند و آواز نکند و سگان از او بگریزند و چون باور سند تملق و چاپلوسی کنند و به‌جنباندن دم و غیره این کار را کنند چنانکه رسم سگان است.

پس از این که یک هفته سگ دیوانه کسیرا گزید، گذشت حالتی عارض شود مانند دیوانگی و دوست داشتن به‌پنهانی و گریزان بودن از روشنائی و ترسیدن از هرچه بیند به‌ویژه آب.

درمان مالیدن سیر و به‌دنبالش خاکستر تاک سرکه روی زخم.

دستور کلی و خصوصی درمان سم‌ها

چون سم‌های خورده شده و از راه گزیدن، جانوران را در انواع بسیار باشد و ذکر درمان آنها مفصلاً به‌درازا می‌کشید لذا ذکر بعضی از اقسام مشهور را در این‌جا لازم می‌دانیم.

بدان که، چنانچه می‌گویند با خود داشتن شاخ گاو کوهی و فاز هر معدنی هندی یا قندهاری یا کرمانی و فازهر حیوانی و نارجیل بحری و جدوار خطائی و گل داغستانی و مهره مار و تخم و برگ مخلصه هر یک از این‌ها در علاج مسموم از راه خودرن و آشامیدن و یا گزیده سودمند است. از داروهای مشهور که انفع از همه است در علاج سموم، تریاق‌الطین است.

صفت تریاق‌الطین

گل داغستان «حب‌الغار»

مساوی به‌روغن گاو چرب کند و با مساوی ادویه عسل به‌قوام آورده بسرشند. اندازه شربت یک مثقال و نیم در بعضی نسخه‌ها ایرسا به‌قدر نصف یکی از آنها افزوده شده است. این تریاق بدن را از زهر پاک می‌کند.

دیگر تریاق اربعه است.

صفت تریاق اربعه

جنطیانا، زراوند طویل، حب‌الغار، مرمکی

اجزا مساوی با سه برابر عسل، به‌قوام آورده بسرشند. اندازه شربت یک مثقال.

دیگر این ترکیب است که در رفع سموم عظیم‌النفع است:

برگ سداب خشک	ده مثقال
مغز گردو	شش مثقال
سداب، نمک طعام	از هر یک مثقال
انجیر کوبیده	به‌قدری که اجزا را خمیر کند

اندازه شربت تا هشت مثقال. بعضی در این ترکیب مغز هسته ترنج یک مثقال اضافه کرده‌اند.

اما تدبیر عام‌النفع در سموم خورده شده این است ـ که آب گرم و روغن گاو و آبی که در آن شبت جوشانیده باشند و آب نمک و عسل و بوره بنوشند و مکرر قی کنند و پس از آن شیر و روغن گاو بنوشند. اگر آثار حرارت سم از التهاب حرارت مفرط و تشنگی مفرط و خشکی دهان باشد صندل و کافور به‌زیر پستان چپ که جایگاه دل است با آب کافور و خیار و گشنیز و کاسنی هر یک که باشد بمالند و روغن تخم کدو و اسفناج و خرفه و کدو بدهند.

اگر آثار برودت سم از بی‌حسی اندام‌ها و سردی بدن و عرق سرد و خواب بسیار و سنگینی دست و پا آشکار باشد سیر و سداب بخورانند و حلتیت با شیر جندبیدستر به‌پیش‌بینی و زیر پستان چپ مالیدن نیک است و غذا نخود آب با کباب از گوشت کبوتر و مرغ با ادویه حاره بدهند و ادویه‌ای که در علاج سموم گذشت پس از آنها بدهند و اگر برآمدگی شکم احساس شود حقنه نمایند.

صفت حقنه در مسمومیت

سنا مکی	سه مثقال
حلبه، بسافیج	از هر یک دو مثقال
حلتیت، سکبینج	از هر یک یک مثقال
شکر سرخ و اگر نباشد شکر سفید	ده مثقال
بوره ارمنی	نیم مثقال

شیر تازه	پنج مثقال
روغن زیتون	پنج مثقال، اگر نباشد روغن بادام تلخ

اگر غشی و عرق سرد و بی‌هوشی و دیگر اعراض ناخوشی بهمرسد گلاب مکرر بر صورت بریزند و دست و پا را بمالند و معده را به‌قوت تمام بمالند و آنچه تریاق است که در ابتداگفته شد هر چه میسّر شد در حلقش بریزند. اگر اسهال و پیچش زیاد باشد حقنه کنند و تریاقات را با دوغ تازه و آب به و آب سیب و آبغوره بدهند.

چون افیون از داروهای سمیه مشهور است ذکر درمان آن به‌خصوص مناسب است.

مسمومیت با افیون

بدان که افیون و مانند آن مانند تاتوره و شوکران و بزرالنج مورث بی‌حسی اندام‌ها و خارش بدن و سرد شدن دست و پا و پیچش سرو تاریکی چشم و گرفتگی گلو و سنگینی زبان و به‌گود افتادن چشم‌ها و خواب بسیار و سنگینی دست و پا است و چون به‌حد عرق سرد و خشکی اعضاء و خواب سنگین به‌افراط رسید علاج ندارد.

بدان که مسموم با افیون خود را بخاراند و بوی تریاک می‌دهد.

علاجش ـ اولاً قی کند به‌قی آوردن نامبرده. تدابیر به‌نهجی است که در معالجات مشترکه گفته شد و آنچه به‌افیون خصوصیت دارد سکنجبین است با افسنتین و دیگر حلتیت و جند بیدستر فلفل ابهل ـ اجزا را با دو برابر از مجموع عسل به‌قوام آورند و بسرشند و قدر شربت دو مثقال.

دیگر سیر و گردو

دیگر سرکه وسعتر و افسنتین با روغن گل سرخ.

اگر قدر افیونی که خورده شده مساوی آن جند بیدستر بخورند دفع مضرت آن می‌کنند.

بوئیدن حلتیت و جند بیدستر و در میان آب گرم سر را گرم داشتن و خورانیدن آبگوشت‌های چرب لازم است.

مسموم به‌هر سمی که باشد خصوصاً افیون خود را نگهدارند که به‌خواب نروند.

گزیدگی جانوران زهرناک

بدان که درگزیدن هر یک از حشرات باید که بالاتر از موضع گزیده را ببندند محکم و

ورم نیش را کسی که ناشتا نباشد به‌روغن گل سرخ مضمضه کرده باشد به‌مکد و آب دهن را بیاندازد و بعد از آن زراوند طویل بخاید و دیگر موضع گزیدگی را حجامت کند بی‌آنکه تیغ بزنند و اگر موضع را زالو بیندازند نیز نافع است. اگر مهره مار حاضر باشد بر موضع گزیده بگذارند و شیر بر آن بریزند تا بسته شوند و تا مهره چسبیده است تکرار کنند و چون شیر دیگر بسته نشود و مهره بیفتد علامت نجات است.

در بعضی از جانوران زهرناک مانند مار بریدن آن عضو را صلاح است تا سم به‌تمام بدن نرسد و اگر ممکن القطع باشد لازم است.

گزیدن مار و علامت گزیدگی آن

اول از موضع خون بیرون می‌آید و پس از آن چرک زرداب مانند، خارج می‌شود و موضع گزیدگی ورم می‌کند، این ورم سرخ می‌باشد و بعد از آن سبز می‌باشد و دهان و زبان خشک می‌شود و در اندرون التهاب بهم می‌رسد و بدن گرم می‌شود و عرق سرد میاید و رنگ رو به‌زردی مایل می‌شود و غنثیان و قی صفرا وی بروز می‌کند.

هر چند مار را انواع می‌باشد و در علاج با هم مخالفت‌ها نمی‌دارند نهایت در درمان مشترکه هر حیوانی که دارای سم مذکور باشد تریاق فاروق اعظم ادویه هر مار گزیده است و آنچه خاص است این است:

اگر شکم خروس را شکافته بر موضع مارگزیده گذارند جذب زهر می‌کند. خوردن روغن کهنه که لااقل برآن یک سال گذشته باشد بسیار سودمند است و بعضی کمک معین و از دیگر معالجات دانسته‌اند. نشانیدن در میان شیر بسیار نافع است.

گزیدن عقرب

علامتش درد شدید است و حال مختلف بهمرسد، گاهی سرمای سخت و زمانی شدت حرارت دیده می‌شود و بسیار باشد که بی‌حسی اعضاء و غشی و عرق سرد عارض می‌گردد و قضیب ورم کرده و معده بیرون آید و اعضا سرد شود.

درمان ـ به‌دستور معالجات مشترکه است به‌همان تفاصیل. آنچه خاص آن است مرمکی را به‌موضع گزیده گذارند و ایضا فلفل با سرکه و موش را که شکمش بشکافند گرم ضماد نمایند.

ضماد تریاق فاروق نیز نافع است.

تریاقی که خاص عقرب‌زدگی می‌باشد

پوست بیخ کبر، افسنتین، زراوند طویل، مدحرج، طرخشقوق

اجزا را برابر هم با عسل معجون کنند وقدر شربت چهار دانگ است. طرخشقوق و طرشقوق هند بای بری است آن را به‌قله یهودیه نامند که رافع اکثر سموم است) خوردن سیرخام کوبیده بسیار نافع است. عقرب گزیده را از خوردن کرفس و مانند آن اجتناب لازم است.

گزیدگی رتیلا

بعضی از انواع عنکبوت سمیت دارد و ورم و وجع گزیده و درد معده و خارش بدن و در بعضی دیگر بی‌حسی بدن و برآمدگی شکم و عرق مفرط و رعشه و درد سر و سرفه و وقی دایم و در بعضی رفتن منی از احلیل و خروج باد از مقعد و اضطراب عظیم و خواب بسیار سنگین بهم رسد.

علاجـ به‌دستور علاج مشترکه است و آنچه خاص آن است نشستن در آب گرم است به‌حمام که فی‌الحال وجع ساکن می‌کند و تا چند حمام مکرر سودمند است و پس از سکون وجع موضع گزیده را به‌آب نمک بسیار بشویند و بعد از آن خاکستر چوب انجیر و آهک و کهلا (اسم اصفهانی فلی است) و مرمکی و نمک را به‌آب بسیار گرم ضماد نمایند.

گزیدن زنبور

علامتش ورم است و سرخی موضع گزیده.

علاج آنـ پس از درمان‌های مشترکه از مکیدن و مالیدن تریاقات و مالیدن گل ارمنی با سرکه و همچنین گل رست با آبغوره و ریختن آب یخ بر موضع گزیده، مکرر موضع گزیده را در آب گرم بگذارند و بلافاصله نقل به‌آب یخ نمایند، تسکین وجع می‌نماید.

همچنین در تسکین وجع عقرب گزیده و زنبور گزیده مالیدن جدوار خطائی را تجربه نموده‌اند و درد و وجع زنبور گزیده، خوردن یک در مرزنجوش و سه درم گشنیز خشک نافع است و استعمال شاف در مقعد از یخ مسکن وجع است.

اگر وجع شدید و به‌طول انجامید فصد نافع است.

علاج دیگر جانوران گزنده

به‌نهجی است که در درمان مشترکه گفته شده است و آنچه در معالجات مذکور اشاره شده بسنده است نهایت این چهار جانور سمی‌اند و به‌ذکر آنها اشاره شده و علاج آنها را جداگانه ذکر نمودیم و الا آنچه به‌طور کلیات گفته شد در همه مشترک است.

ذکر داروهائی که حشرات موذی را بگریزانند

فوتنج، فنجنگشت (اثلق) در جائی که باشد حشرات می‌گریزند.

همچنین دود کردن چوب انار و دود کردن اصل‌السوس و همچنین دود کردن شاخ و سم جانوران و مقل و سکبینج و ریسمان را به‌قطران آلوده بدور خود حلقه کردن حشرات بگریزند و داخل آن حلقه نشوند.

با خود داشتن تریاقات مذکوره این اثر را دارد.

ما از دارنده زمرد و عقرب از دود می‌گریزد.

والله اعلم بالصواب

(در آن زمانی که مردم خود را با این چیزها از دست حشرات موذی خلاص می‌کردند حشره‌کش‌های قوی امروز وجود نداشتند). ناگفته نماند آنچه از معالجات در این اوراق پریشان نگارش یافته اکثر آنها موافق دستور اطبای وقت است و از دستورهای قدما جهت جلوگیری از اطناب کمتر اشاره کرده‌ایم و منظور ما از اطبای وقت و معاصر سال ۱۱۴۰ است.

باب هفدهم
روش داغ کردن ـ فصد و حجامت و زالو گذاشتن

چنانچه در این فصل ملاحظه خواهند فرمود بعضی از بیماری‌های صعب‌العلاج را گذشتگان داغ می‌کردند به‌منظور آخرین راه درمان، مانند دردسر و شقیقه (میگرن) و آب چشم (نزول الماء) و موی فزونی چشم و ناصور گوشته چشم و خراج و بیماری مزمن جگر و سپرز و معده و بیماری استسقاء و در رفتگی‌های مکرر سر کتف و بندگاه سرین و عجیب این است که بیشتر محل این نوع داغ‌ها تقریباً همان است که چینیان امروزه برای درمان به‌کار می‌برند منتها به‌شکل فرو کردن سوزن در محل‌های مخصوص و یا بادکش و یا دیاترمی و غیره و معلوم نیست که این راه درمان که صدها سال پیش در کشور خودمان معمول بوده، منتها به‌صورت داغ، نه سوزن، از ابتکارات خود ایرانی‌ها بوده و یا از سرزمین دیگری اقتباس گشته و در هر حال برای اینکه ایده‌ای از این روش درمان داشته باشیم چند صفحه را بدین موضوع اختصاص می‌دهیم.

طریق داغ ـ دردسر و شقیقه مفرط (میگرن به‌اصطلاح امروزی) و آنکه او را خوف نزول الماء و آب چشم باشد ـ شریان صدغین را که رگی بزرگ است داغ کنند. برای این کار بعضی سد نمایند و بعضی صدغ بشکافند و شریان را برهنه سازند سپس داغ نهند تا بسوزد و تیرها اندر کنند و بدان سبب رطوبت دروی گذر نیابد و درد شقیقه و صداع و نزول الماء را سودمند است.

طریق داغ (موی فزونی) ـ موی فزونی را پلک برکنند به‌موچینه و آن باریک سوزن مانند، گرم کرده بر این موی گذارند و باشد که بن هر دو موی را یک داغ کفایت کند و این

آن‌جا است که به‌هم متصل باشد والا هر موئی را علیحده باید کرد و بعضی در این بیماری موی فزونی (تریکیازیس باصطلاح امروزی) با دویه داغ نمایند و این چنان باشد که داروی سوزاننده بر پشت چشم بمالند (طلا کنند)، بر آن موضعی که تمیز کردن رسم است، بر آن شکل و بر آن مقدار که به‌کار می‌برند و دارو یک روز نهاده دارند و دیگر روز بشویند و پاک نمایند و باز روز سوم دارو برنهند یک روز، تاگوشت آن‌جا سیاه و سوخته شود. سپس اسفنج در آب گرم تر کرده بگذارند تا پوست سوخته بیفتد. سپس از ادویه قابضه به‌کار برند چون اقاقیا و مازو و شبه یمانی و طین قبرسی و اگر پلک بهم باز نشیند مرا هم داخلیون و موم به‌روغن بمالند.

داروی سوزاننده آهک آب نارسیده و صابون و بوره و خاکستر چوب انجیر بسرشند و بر پلک بدستوری که گفته شد بکار برند. (درمان موی فزونی چشم (تریکیازیس) تا این اواخر به‌وسیله سوزانیدن مژه‌های زیادی به‌وسیله برق صورت می‌گرفت و فعلاً به‌وسیله عمل جراحی پلک این کار را می‌کنند).

طریق داغ غریب یعنی ناصور گوشه چشم ـ (داکریوسیستیت به‌اصطلاح امروزی) ـ باید که ناصور مذکور را پیاپی بردارند تا استخوان ظاهر شود و بنگرند که استخوان درشت پاکیزه است یا قدری تباه شده، پس اگر تباه باشد لختی از آن بتراشند و بعد به‌آلتی باریک سوراخ استخوان را داغ دهند و چون داغ خواهند داد نخست اسفنج یا پنبه به‌آب سردتر کرده بر چشم گذارند تا چنان شود که منفذ سوی بینی بگشاید و نشان گشاده شدن منفذ به‌داخل بینی گشود. سپس پنبه به‌مرهم زنگار آلوده در آن گذارند و یک روز پنبه نگهدارند.

طریق داغ خراج که از شومه تولد کند ـ این خراج را طبیبان ذات‌الجنب گویند.[1] هرگاه خراج مذکور بزرگ شود و ریم کند باید که آن را به‌بیخ زراوند طویل داغ کنند بدین طریق که روغن زیت بسیار گرم کنند و زراوند در آن گذارند تا گرم شود و برآورده از آن داغ دهند. باید دانست که در این داغ به‌آهن نشاید داد و ایضاء نباید شکافت که در این خطر بزرگ است و اگر از خطر محفوظ ماند آن موضع ناصور گردد و به‌نشود این به‌هفت‌جا داغ کنند:

---

۱. *به‌اصطلاح امروزی پلورزی چرکی.*

نخست ـ پوست آنجا بالا برکشند بعد داغ کنند.

دوم ـ آنجا که میل به‌پیشی دارد، دو داغ کوچک باید کرد یکی سوی راست و یکی سوی چپ.

سیم ـ میان پهلو آن‌جا که میل به‌سوی پیش دارد داغ بزرگ کنند.

چهارم ـ بر میان پهلو آنجا که میان به‌پشت دارد الاغ دیگر نهند.

پنجم ـ بالای فم معده یک داغ.

ششم ـ میان دو شانه یک داغ. دیگر بر دو جانب پشت فروتر از محل داغ میان دو شانه و این داغ‌های پشت کوچک باید پس از داغ مرهم اسفیداج و مرهم آهک بمالند.

(چنانچه ملاحظه می‌شود محل داغ‌ها تقریباً همان محل‌هایی است که در طب سوزنی چینی‌ها به‌کار برده می‌شود و به‌نظر می‌رسد که اصول هر دو تقریباً یکسان است و پزشکان چینی نتوانستند پاسخ قانع کننده‌ای بدهند و تنها پاسخشان این بود که از خیلی قدیم پیشینیان چینی محل‌های بخصوصی را برای سوزن زدن انتخاب می‌کردند و همین‌طور هم پزشکان قدیم ایرانی محل‌های خاصی را برای داغ در نظر می‌گرفتند و بدون هیچ‌گونه تردیدی هر دو گرو.ه به‌نکاتی پی‌برده بودند که ما از آن بی‌خبریم).

طریق داغ جگر ـ هرگاه در جگر خراج (آبسه ـ) افتد و علامت‌های آن که تب و گرانی و درد در جانب راست است ظاهر شود، بدانند که خراج درگوشت جگر است و به‌علاج آن سود ندهد، اگر بدانند که ماده زیر غشاء است در این صورت داغ باید داد.

بدین طریق: که آلت داغ گرم کنند و برنهند، چنانچه پوست جمله بسوزد و به‌غشاء رسد و ریم بیرون آید و چندی فراهم آمدن ندهند تا به‌تمام پاک شود و شربت‌های موافق باید داد تا پاک شود، بعد جای زخم و دمل بهبود یابد. (به‌نظر می‌رسد که منظور علاج دمل و آبسه جگر باشد که به‌جای عمل جراحی که امروز متداول است جراحان قدیم محل را به‌وسیله داغ می‌شکافتند و به‌غشاء جگر می‌رسیدند و چرک را بیرون می‌آوردند).

طریق داغ سپرز ـ باید که پوست شکم را که بالای ویست برگزیده و ضمادهائی که دارند بردارند سپس داغ نهند یا در سه یا شش داغ حاصل آید نزدیک یکدیگر و بعضی طبیبان قدیم گفته‌اند که یک آلت باید ساخت شش شاخه چنانچه یکبار شش داغ کرده

شود. (در اینجا ذکر نشده که در چه نوع از بیماری سپرز داغ می‌گذاشتند ولی مطمئناً این بیماری باید صعب‌العلاج و یا دمل و امثال آن باشد و یا غده و تورم و جالب توجه این‌جا است که برای این کار داغی دو شاخه و یا شش شاخه ابداع کرده بودند که به‌یکبار شش جای طحال را داغ می‌نمودند).

طریق داغ معده ـ کسانی که از دماغ آنها نزله بسیار به‌معده فرود آید و معده را تباه کند و بدان سبب دارو سود ندهد باید که برفم معده داغ نهند سه، بر شکل مثلث چنانچه یک داغ فروتر از غضروف خنجری بود و دیگری از دو جانب آن اندکی فروتر بر شکل مثلث چنانچه باشد، و داغ‌ها چنان باید داد که از ستبرای پوست فروتر نباشد و کم از آن بود و چنان کنند که همیشه رطوبت از آن بپالاید. (در اینجا نکته‌ای است جالب توجه که پزشکان قدیم عقیده داشتند که از علل گاستریت و احیاناً زخم معده یکی هم فرو آمدن دائمی نزله دماغ است به‌معده که در اثر تحریک دائمی بروز بیماری می‌گردد و آن را به‌وسیله داغ مثلثی شکل، که نظیر آن در طب سوزنی به‌کار می‌برند، درمان می‌کردند).

طریق داغ در استسقاء ـ هرگاه علاج به‌دوا سود ندهد پنج‌جا داغ دهند:

یکی برفم معده، دوم برجگر، سیم برسپرز، چهارم برقعر معده، پنجم بالای ناف.

طریق داغ سرکتف ـ هرگاه مهره استخوان بازو از سر کتف بیفتد باید که اول مهره را به‌جای برند و سپس داغ کنند. بدین طریق که بیمار را به‌پهلو به‌خسبانند و پوست آن محل که مهره لغزیده بود با انگشتان بردارند تا قوت داغ به‌عصب‌ها و رباط‌هائی که آن‌جا هستند نرسد، سپس گرداگرد آنجا داغ کنند و اقل آن چهار داغ چنان باید که ستبری پوست تمام بسوزد. (مطمئناً در این‌جا منظور از در رفتگی‌های مکرر بندگاه بازو و کتف است که عده‌ای از افراد دچار آن می‌باشند).

طریق داغ بندگاه سرین ـ هرگاه وجع‌الورک و عرق‌النساء کهنه شود به‌واسطه رطوبتی لزج که در بندگاه سرین گرد آید عصب‌ها و رباط‌های آنجا سست شود و مهره سراستخوان ران از حقه سرین بیرون افتد و پای‌ها باریک گردد[1] باید گرداگرد مهره ران داغ برنهند و بعضی طبیبان آلتی ساخته‌اند بر شکل قدحی و دو دایره دیگر در آن نصب گردد چنانچه در یکبار سه داغ کرده شود و این قدح را دنبالی دراز می‌کنند، ستبری لب

---

۱. شاید در این‌جا منظور در رفتگی مادرزادی بندگاه ران است.

قدح چند ستبری دانه خرما است و در میان دایره چند ستبری یک انگشت و پس از داغ به‌شدن ندهند تا رطوبت به‌بالا آید و بعد به‌مراهم روباننده به‌گردانند.

مرهم روباننده ـ در وجع الورک ذکر یافت.

و کذلک هر عضوی که داغ باید کرد در جای خود ذکر بدان رفته.

***

در این‌جا بی‌مناسبت نیست که از قصد و حجامت نکاتی ذکر شود:

تدبیر فصد و حجامت

چون از فصد خون و باقی اخلاط دفع می‌شود فصد را پیشینیان استفراغ کلی می‌نامیدند. به‌عقیده پزشکان قدیم فصد را بر اسهال و قی فضیلت و برتری است و غرض از فصد تقلیل در کمیت و مقدار اخلاط بود، به‌ویژه خون یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو. از جهت آن‌که خون گیرند یا چیزی اندک و نافع دهند، هم مزاج خون و هم اندازه آن به‌اعتدال آید و نیازی به‌اخراج خون نباشد و پوشیده نیست که هرگاه بیماری حادث نباشد و مهلت دهد که با دوا و غذا، فساد به‌اعتدال درآید، این تدبیر لازم نیست و اما در بیماری‌های حاد که بیماری پیش‌دستی کند و مهلت ندهد، به‌ضرورت مقداری از خون فاسد کم کنند و باید دانست که تا فصد ضرورت پیدا نکند هرگز نباید کرد.

وقت مختار آن پس از هضم غذا باشد در زمانی معتدل.

اما هنگام اضطرار آنگاه بود که به‌جهت حدوث مرضی فصد واجب گردد و در این، تأخیر نباید کرد. در روز بحران بیماری، فصد نکنند و در زمستان و در بیماری که آن را، بحران می‌باشد خون بسیار بیرون نکنند و تا چهارده ساله نشوند فصد نباید کرد و کسی که ناتوان باشد و خون او کم باشد به‌دفعات اخراج خون کنند و پس از حمام و خوردن و نزدیکی فصد نکنند و آبستن حایض و قولنجی و فربه و لاغر به‌افراط و کسیرا که تب آید در میان تب و روز نوبت تب، رگ را نگشایند و کسی که خلط او غلیظ بود، بعد از استحمام فصد کنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش و غوره باید خورد و بلغمی مزاج را شراب نعناع

و به، مناسب بود تا از غشی ایمن گردد. (قی کردن در این‌جا یعنی پاک کردن بدن از اخلاط) در فصل زمستان رگ فراخ باید گشود و همچنین کسی که فربه بود و در فصل تابستان تنگ باید گشود و کسی که نحیف باشد فصاد و رگزن باید که مشک با آلتی که بر آن قی توان کردن چون پر مرغ و مانند آن و دواءالمشک آماده دارد تا اگر غشی افتد در حال مشک ببویاند و به‌پر مرغ قی آورد و دواءالمشک در جلاب یا در آب انار حل کند و در حلق او چکاند و آن روز که رگ زنند و روز دیگر طعام کمتر و لطیف‌تر باید خورد و چیزی باید خورد که صفرا بنشاند خاصه محرور و گرم مزاج را و طعام قوی چون کباب و قلیه و مانند آن نباید خورد و بعد از رگ زدن آسایش و تکیه کردن مناسب است.

اما خواب نباید کرد و بر رگ هیچ عطر نباید مالید و اگر گرم شود هر ساعت می‌باید گشود و نیشتر به‌گلاب سرد، تر می‌باید کرد و می‌باید بست و مطلوب را پیش از آنکه رگ زنند ریاضت معتدل باید فرمود تا حرارت برفوزد و رطوبت‌ها بگدازاند.

عروق مقصوده، آورده است و شرائین.

اما آورده ـ آنچه مشهور است در دست شش رگ است: قیفال، اکحل و آن را نهرالبدن گویند، باسلیق، حبل‌الذراع، اسلیم وابطی.

درپای چهار عدد است: عرق النساء، صافن، مابض.

رگ‌های عقب سر یازده است: رگ جبهه، سیاهرگ یافوخ، سیاهرگ و داحین، و عروق ثلاثه، که در پس گوش است، سیاهرگی که در پس موی بود که در پس گوش است نزدیک به‌مهره‌های گردن، چهار رگ، سیاهرگی که زیر زبان است در باطن ذقن، چانه، سیاه رگی که در نفس زبان است از تحت آن، سیاهرگی که در زیر لب است.

اما سرخرگ‌های مورد نظر چهارده است.

فصد قیفال ـ علت‌های سرو چشم و بینی و کام و زبان و لب و دندان را و فی‌الجمله اعالی بدن و قسمت‌های عالی و بالای بدن و اعضای دماغ را سودمند است.

کیفیت فصد ـ آن است که رگ از سر عضله دورتر کنند و بگشایند و اگر آن را نیابند شعبه ایرا که در وحشی ساعد بود بطلبند.

فصد باسلیق ـ بیماری‌های سپرز و جگر و ذات‌الجنب و شوسه و درد سرین و زانو و ساق و قدم و فی‌الجمله بیماری‌های اسافل و قسمت پایین بدن را سودمند است. در این

نوع فصد دقت بیشتری باید کرد، مورب باید زد و به‌طول نباید زد و باشد که از طرفین آن شریان بود، اگر چنین یابند دست از آن باید داشت و رگی دیگر باید جست.

اسلیم ـ دنبال باسلیق است از دست راست و درد جگر را سود دارد و از دست چپ سپرز را و از میان خنصر و بنصر بگشایند و دست در میان آب گرم نهند زیرا که خون آن غلیظ است و به‌طول نگشایند.

حبل‌الذراع ـ در بعضی دست‌ها با رگ باسلیق است و در بعضی با اکحل آمیخته و برزند اعلی نهاده است، نزدیک خورده دست و صاحب ذخیره گفته که در کتب می‌آید که منفعت آن منفعت قیفال است و قیاس برخلاف این واجب کنند که این خلاف از سهو پاسخ افتاده باشد.

باسلیق ابطی ـ حکم باسلیق را دارد و پر منفعت و در وقت گشادن بسیار می‌باید مالید و آب گرم بسیار می‌باید ریخت و دست مقصود راست باید داشت چنانچه زاویه نعلی قائمه باشد و رگ را به‌ابهام فرو باید گرفت.

فصد عرق‌النساء ـ جهت اوجاع مفاصل و دوالی (واریس) و نقرس و عرق‌النساء باید که دستاری دراز یکسر آن بر میان مقصود به‌بندند و با قی بر ران و ساق او پیچند و سخت به‌بندند تا نزدیک کعب و چند بار برخیزد و بنشیند و پای برخشتی و از زیر کعب تا بالای آن از جانب وحشی بگشایند. نشان عرق‌النساء آن است که به‌روی چند گره یابند و اگر بر پشت پای میان خنصر و بنصر بجویند به‌سلامت‌تر باشد و در طول بگشایند از بهر آنکه از دو جانب آن عصب است.

فصد صافن ـ خون از بالا فرود آرد و حیض بگشاید و ریش، خارش ران و خایه و قضیب را و برای مالیخولیا مفید بود و صافن را مورب باید گشود به‌شرطی که شرایطی را که در عرق النساء گفته شد منظور کنند.

رگ مابض ـ در باطن گو زانو باشد. فصد آن از برای ادرار طمث و اوجاع مقعد و درد احشاء و درد پشت سودمند است و منفعت آن بیشتر است.

رگ جبهه و فصد آن ـ برای ثقل و سنگینی سر و چشم، جرب چشم مفید است و آن را مورب باید گشاد.

رگ یافوخ ـ از برای سعفه و قروح سرگشایند.

رگ مافینـ از برای رمد و دمعه و جرب عین گشایند و در آن‌جا نیشتر بسیار فرو نباید برد.

رگ وداجیبنـ برای جذام و خناق و تنگی نفس باید گشاد.

رگ‌های ثلاثهـ که در پس گوش است برای ابتداء نزول و بخارات سرو قروح گوش بگشایند.

رگی که در پس نیوی (ناودان) بودـ که در پس گوش است نزدیک به‌فقره گردن جهت سر درد دموی و اوجاع سرکه مزمن بود مفید است.

چهار رگـ برای قلاع و بثور و قرحه‌های دهن مفید است.

رگی که در زیر زبان است در باطن ذقنـ برای خناق و اورام لوزتین گشایند.

رگی که در نفس زبان است از تحت آنـ برای ثقل و سنگینی آن مفید است.

رگی که در گوِ زیرلب استـ برای نُج گشایند.

رگ شریانی که در پشت کف بود میان سبابه و ابهامـ برای اوجاع کبد گشایند.

سیاهرگ صدغـ از برای حبس بذلات عین و ایثار گشایند.

سیاهرگ پس گوشـ از برای رمد و غشا و صداع مزمن گشایند.

سیاهرگ حلقـ از برای خناق و جذام و این سیاهرگ‌ها از دل دور باشند و آنچه نزدیک باشد چون بگشایند باز ایستد و از این جهت متعرض نشده‌اند و فصاد و رگ زن باید که منصّه به‌ابهام و وسطی بگیرد و سبابه برای جستجوی رگ رها کند و اگر سر نیشتر به‌عصب برسد و عضو آماس کند گشنیزتر و صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا بر آماس ضماد کند و اگر قوت باشد و خطا در رگ دست شده باشد از دست دیگر رگ زنند یا رگ صافن بگشایند و اگر خطا در رگ پای واقع شده باشد از دست رگ باید زد و هم از آن جانب و اگر جراحت ریم و چرک کند جراحت فراخ باید کرد تا ریم دفع شود و اگر رگ تنگ گشاده باشند و خون در زیر پوست جمع شود و محل رگ کبود گردد بدان دست هیچ‌کار نباید کرد و اگر سیاه شود از دست دیگر رگ باید زد یا رگ صافن و ضماد مذکور باید نهاد و اگر نیشتر به‌سرخرگ رسد نشانیش آن است که خون اشقر رقیق آید و حرکت خون منظم باشد همچون حرکت نبض ضعیف شود و در همان وقت بر سر رگ باید بست و داروئی که آن را لاروق نامند باید نهاد و دست بر بالشی بزرگ باید نهاد و بازوی

دیگر که برابر دست مجروح باشد و پای، بباید بست تا خون بدین دست مجروح میل نکند و اگر از بستن رنج یابد بباید گشاد و باز باید بست.

صفت لاروق

دم‌الاخوین (خون سیاوشان) انزروت، شب یمانی، قلقطار، اقاقیا، حلنار،

صبر، کندر	از هر یک یک درم
صمغ عربی	دو درم

بکوبند و بپزند و به‌سفیده تخم‌مرغ بسرشند و پشم خرگوش یا خانه عنکبوت با آن آلوده کنند و موضع زخم از آن پر سازند و به‌بندند و ده روز نگشایند و اگر چه خون ساکن شده باشد باید بست و هر چند روز بگشایند و بندند تا معلوم شود که جراحت محکم شده باشد.

اما حجامت

با شرط می‌باشد و بی‌شرط. آنچه با شرط باشد استفراغ از جوهر و خود عضو کند و از اعضاء رئیسه استفراغ نکند و کودکان را تا از شیر باز نگیرند حجامت نشاید کرد از بهر آنکه ناتوان گردند و بر آن صفت بمانند مگر ضرورتی تمام واقع شود. بعد از شصت سال حجامت نشاید کرد از بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه کند و بهتر آن باشد که در شانزدهم و هفدهم ماه که نور قمر روی در نقصان دارد حجامت کنند و در چهاردهم و پانزدهم حجامت نباید کرد که اخلاط در تن حرکت کرده باشد و میل به‌جانب پوست کرده رگ‌های باریک و شاخ‌های آن پر شده و خون صافی بیشتر خرج شود و در وقت نقصان نور ماه خون صافی زودتر بازگردد و اخلاط که با خون به‌جانب پوست میل کرده باشد به‌سبب غلظت توقف کند و به‌حجامت دفع شود و بعد از حمام حجامت نکنند مگر که خون غلیظ باشد و حجامت بر مهره‌های گردن، خلیفه، اکحل بود. جرب عین را مفید بود و نسیان آورد و حجامت بر مقدم بدن ذهن را مضر بود و حجامت بر میان شانه‌ها خلیفه، باسلیق بود و خفقان و فم معده را مضر بود و بهتر آن بود که میل به‌بالاتر کند. حجامت بر ساق، خلیفه صافن بود و بر ذقن، دندان و روی و حلق را مفید بود و بر

قطن و ران، نقرس و داءالفیل و مثانه و رحم و مقعد را نافع بود. حجامت فخذ و ران از قدام، ورم خصیتین و جراحت فخذین و از خلف، جراحات آلتین زایل کند. حجامت زیر زانو برای ضربان زانو و جراحات ساق مفید بود و بر کعب، برای ادرار طمث و عرق‌النساء و نقرس مفید بود.

حجامت بی‌شرط ـ برای آن بود که ماده را از عضوی به‌عضوی نقل کند تا برای جذب خون و تسخین و گرم کردن عضوها برای عضو بر موضع خود.

اما ارسال علق ـ زالو گذاشتن

آن کرمی است رنگین که در آب می‌باشد و آن را به‌فارسی زالو گویند. و در امراض جلد آن را بر عضوی نهند و خون می‌مکد و او خون بد جذب می‌کند و آن در سلعه و قوبا و جمیع بیماری‌های پوستی سودمند بود و قایم مقام حجامت بود و بهترین علق آن است که از آبی گیرند که در آن ضفدغ و طحلب باشد و آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آن‌چه شکم او سرخ باشد و پشت او سبز بود و آنچه شبیه به‌دم موش باشد واشقر و جگری همه نیک باشد. باید که چون علق بگیرند اول او را سرنگون سازند تا قی کند و بشویند و عضو را به‌نوره و آب بمالند تا سرخ شود و بعد از دو روز بر عضو نهند.

اگر نگیرند پاره خون در آن عضو بمالند و چون خواهد که جدا شود نمک و خاکستر به‌دو بیفشانند و چون نیفتد محجمه برآن عضو نهند و به‌نرمی بمکند تا اگر به‌قیتّی باشد پاک شود، سپس بشویند و اگر خون بازنایستد خون بندها برآن افشانند.

(این بود شرحی درباره رگ زدن و فصد و حجامت و زالو انداختن که در قدیم معمول بود. رگ زن‌ها مطمئناً افراد متخصصی بودند که جای سرخرگ‌ها و سیاه‌رگ‌ها را از نظر تشریحی خوب می‌دانستند و ما می‌دانیم که یافتن رگ‌های مختلفه مشروحه به‌راستی دشوار است ولی باید بدانیم که فصادها این کار را خوب انجام می‌دادند. پزشکان قدیم در بیماری‌هائی که در صفحات پیش شرح دادیم از رگ‌های نقاط مختلف بدن استفاده می‌کردند و مقداری خون می‌گرفتند متناسب عضو بیمار و یا حجامت می‌کردند تا خون فاسد را از این راه از بدن جدا کنند و برای حجامت و فصد هم روز بخصوصی را با شرایط خاصی انتخاب می‌کردند و در چهاردهم و پانزدهم ماه این کار را نمی‌کردند و

حال جه تناسبی باشد میان این روزهای بخصوص و نور ماه و فصد و حجامت و غیره بر این جانب پوشیده است و نور ماه چه تأثیری روی بدن و رگ‌ها ممکن است داشته باشد نمی‌دانم و به‌گفته قدیمی‌ها در این روزهای ممنوعه اخلاط در تن حرک می‌کند و میل به‌جانب پوست می‌نماید و رگ‌ها باریک و شاخه‌های آن پر شده (به‌اصطلاح امروزی و ازو کنستروکسیون عروق) و خون صافی بیشتر خرج شود و در وقت نقصان نور ماه خون صافی زودتر بازگردد (و از ودیلاتاسیون عروق) و اخلاط که با خون به‌جانب پوست میل کرده باشد به‌سبب غلظت متوقف گردد و لذا در اثر حجامت دفع شود. اما اینکه براستی رگ زدن و غیره روی بعضی از بیماری‌ها مؤثر بودند باید اوضاع طب آن عصر را در نظر گرفت زیرا پیشینیان ما از علل بیشتر بیماری‌ها با خبر نبودند پس درمان آنها هم بر طبق اطلاعات آنها بود و شاید هم نتایجی هم به‌دست می‌آوردند همانطور که امروزه هم چینی‌ها از طب سوزنی استفاده می‌کنند.

اما دانستن روش رگ زدن و حجامت و زالو انداختن عیبی ندارد و باید بدانیم که پزشکان قدیم کشور خودمان برای فصد و غیره از چه راهی استفاده می‌کردند و چه رگهایی را برای این کار برمی‌گزیدند و یا چگونه زالو می‌انداختند و صفات زالو بر چه منوال بوده و چگونه آن را به‌کار می‌بردند و یا از بدن جدا می‌کردند).

باب هجدهم

اصطلاحات و نظریات قدما درباره اندام‌های بدن

بدان که عضو جسمی است کثیف و چگال و سنگین، که ترکیب بدن راستین انسان از آن می‌باشد و دو گونه است:

۱ـ عضو متشابه‌الاجزا، یعنی اندام یکسان، و آن را عضو مفرد و اندام بسیط هم گویند.

۲ـ عضو آبی و آن را عضو مرکب نیز گویند.

عضو بسیط ـ چهارده گونه است: عظم (استخوان)، غضروف، غشاء (پرده)، عصب، عضل (ماهیچه)، رباط (پیوند)، ظفر (ناخن)، وتر، عرق (رگ)، شحم (چربی)، لحم (گوشت)، ثرب (اپیپلئون یا پرده روده)، جلد (پوست)، مخ.

عضو مرکب ـ غیر اینها باشد، مانند دست و پای و چشم.

بعضی از اجزاء مرکب دارای اجزائی کم می‌باشند مانند لسان (زبان)، که اجزایش از گوشت است و عصب و رگها، و پاره‌ای دارای اجزای بیشتر است مانند بازو که اجزایش ماهیچه و استخوان و رگها و عصب می‌باشد و غضروف و پوست.

بعضی از اندام‌های مرگ بدن ظاهر است، مانند سر و گردن و سینه و دست و پای و پشت.

بعضی ظاهر نیست مانند دماغ و جگر و دل و شش و سپرز و پانکراس و روده و مراره (زهره‌دان) و گرده و غیر آن.

بعضی از اندامها یکسان نرم است مانند گوشت و چربی و ثرب و پرده‌ها و پوست.

بعضی سخت و صلب است مانند استخوان و کرجن و ناخن و پیوندها.

بعضی در گوهر، گوناگون می‌باشند مانند چربی، که آنچه مجاور گوشت است آن را سمین (پرچربی) خوانند، نرمتر است از آنچه مجاور گرده است.

بعضی ازگوشت‌ها سست‌اند و مایل به‌سفیدی، آن را لحم غددی (گوشت غده‌ای) نامند، مانند گوشت پستان و گوشت خصیه (بیضه).

بعضی از استخوان‌ها مصمت (توپر) است و آن استخوانی است که راه غذا در آن محسوس نیست. اگر منفذ و سوراخ غذا در آن محسوس باشد و پراکنده آن را عظم متخلخل (سوراخ‌دار) خوانند، مانند استخوان فک اسفل (آرواره پائین) و اگر منفذ غذا در آن پراکنده نباشد و در یکجا باشد، آن را عظم مجوف (استخوان توخالی) خوانند مانند استخوان ساق.

هر استخوانی که منفذ و سوراخ در آن بیشتر باشد آن را عظم مشائی گویند «چون عظم مصفاة بینی».

بعضی از استخوان‌ها در بدن یک عدد است مانند عظم و تدی (میخی) و استخوان لامی.

بعضی در بدن دو عددند، مانند استخوان کتف و ران.

بعضی چهار عددند، چون ساعدها و ساق‌ها.

بعضی بیشتر از چهارند، چون استخوان‌های انامل (انگشتان) و کف و قدم و اضلاع (دنده‌ها) و فقرات (مهره‌ها).

به‌عقیده قدما همه اندام‌ها یکسان از منی حاصل می‌گردد غیرگوشت که آن از خون به‌دست می‌آید و حرارت آن را بسته می‌سازد، و سمین و چربی از خون آبناک حاصل می‌گردد و سرما آن را می‌بندد.

اندام یا **معطی** و عطا کننده (بخشنده) مطلق است، یعنی چیزها دهد و از غیر هیچ‌چیز نپذیرد، به‌عبارت دیگر مستقل است، مانند دل، دل به‌مذهب ارسطو قوت زندگی را به‌اندام‌ها می‌دهد و هیچ قوت از اندام‌ها نستاند.

توضیح ـ می‌دانیم که دل اندامی خودکار است و با شبکه عصبی خود کار درون خودش به‌طور منظم می‌تپد و نیاز به‌خون و اکسیژن دارد مانند دیگر اندام‌های بدن.

ممکن است اندام **قابل مطلق** باشد مانند گوشت حساس، که حرکت از دماغ می‌کند و

هیچ وقت به‌دیگری نمی‌دهد.

ممکن است اندام **معطی و بخشنده قابل باشد** مانند جگر، که به‌گفته قدما قوت حیوانی را از دل می‌ستاند و قوت تغذیه را به‌اندام‌ها می‌دهد.

ممکن است اندام **نه معطی باشد و نه قابل**، چون گوشت غیرحساس و استخوان‌ها، که در ایشان نه پذیرای قوت است و نه بخشیدن و اعطای قوت و نیرو.

به‌وجهی دیگر یا اعضاء رئیسه است یا مروس یا خادم و خدمتگزار و یا برعکس اینها.

اندام رئیسه ـ اندامی است که قوت و نیرو از آن به‌دست می‌آید که شخص بدون آن قوت موجود نتواند باشد و نوع بی‌آن قوت، پایدار نخواهد بود. اندامی که شخص بی‌آن موجود نتواند باشد دل است و دماغ و جگر و عضوی چند که نوع انسان بی‌آن پایدار نخواهد ماند همین سه اندام است با انثیان که جایگاه تولید منی می‌باشد.

اندام خادم ـ یا خدمتگزار آن است که فعل و کار رئیس به‌او پایان پذیرد مانند شش نسبت به‌دل که ترویج و آسایش دل از او حاصل است، یا همچون معده نسبت به‌جگر که او را درگواریدن غذا یاری می‌دهد، و یا مانند سرخرگ‌ها که از دل رسته‌اند و از راه آنها روح از دل به‌اندام‌ها می‌رود، و این را **خادم مهنّی** می‌گویند.

یا همچون سیاهرگ‌ها که رگی چند است که از جگر رسته و به‌دل باز می‌گردند و خون را از اندام‌ها می‌گیرند، یا مانند اعصاب که از دماغ برآمده و نیروی حس و جنبش را از دماغ به‌اندام‌ها می‌رسانند، و یا مانند احلیل و آلت، که منی را از انثیان و بیضه به‌رحم می‌رسانند و این را خادم مودی گویند.

امامروس ـ آن است که نه مبداء نیرو و قوت باشد و نه مدد ویار رئیس کند، اما پذیرای فعل و کار رئیس باشد مانند گوشت.

توضیح ـ خوانندگان عزیز توجه فرمودند که بسیاری از این نظریه‌ها امروز دگرگون شده‌اند و ما آثار و افعال و دیگر خواص اندام‌ها را به‌گونه دیگری امروز درکتاب‌های پزشکی می‌خوانیم، اما غرض از یادداشت این قسمت و دیگر صفحات دانستن نظریه‌های قدما می‌باشد، و همچنین دانستن اصطلاحات پزشکی گذشتگان، که در جای دیگر به‌آن‌ها برخورد خواهیم نمود، پس بهتر بود که معانی این اصطلاحات و واژه‌ها را

بدانیم، و شاید هم از خلال سطور مطالب قابل توجهی که کمتر در جای دیگر خواهیم یافت به‌دست آوریم، زیرا همه ما مشتاقیم که بدانیم گذشتگان ما در این‌گونه مسائل پزشکی دارای چه نظریات و عقایدی بودند و دانستن اینها بر همه لازم می‌باشد.

سبب و عرض و مرض و فرق میان آنها

در این‌جا لازم است که از این اصطلاحات آگاه بشویم.

سبب ـ در عرف و اصطلاح پزشکان چیزی را گویند که از هستی و وجود آن حالی پدید آید و باعث بیماری گردد.

عرض ـ حالی باشد ناطبیعی که به‌دنبال بیماری پدید آید.

مثال ـ سبب و مرض و عرض ـ هرگاه عفونتی در تن پدید آید و در نتیجه آن بیمار تب کند و نبض تغییر نماید آن عفونت (به‌اصطلاح امروزی عامل بیماری) سبب است و تب حاصله مرض و اختلاف و تغییر نبض را عرض گویند.

باشد که یک چیز از یک روی بیماری باشد، و از روی دیگر همان چیز سبب باشد، چنانچه اگر راه بینی بسته گردد آواز تغییر نماید و در این‌جا بسته شدن بینی از آن راه که سوراخ گشاده بینی را بسته است مرض است، و از آن روی که آواز به‌دنبالش تغییر کند سبب است.

باشد که بیماری سبب مرضی دیگر پدید آید، چنانچه درد سبب ورم شود.

باشد که عرض خود مرض گردد، چنانچه صداع که به‌دنبال تب پدید آید محکم گردد و مرض شود.

فوائد اندام‌های بدن

فک بالائی ـ دارای چند فایده است: نخست آنکه اگر آفتی بدان برسد عام نباشد و به‌جاهای دیگر نرسد.

دوم آنکه ـ لازم است که پاره‌ای از اعضا و فک بالایی رقیق و سبک و میان تهی باشند، مانند استخوان‌بینی، برای آنکه ترشحات دماغی بسیار به‌آن فرود می‌آیند تا به‌آسانی از آنجا بیرون بروند، و واجب است که پاره‌ای از اجزاء آن سخت باشند و غلیظ

و سنگین، مانند استخوان‌های دورخ (و جنین)، برای آنکه جایگاه روئیدن دندان‌ها است و می‌دانیم که کار دندان‌ها قوی است و بیخ آنها بزرگ می‌باشد، پس باید که محل آن بسیار سخت و سفت باشد تا به‌زودی وهن و سستی به‌آن نرسد.

سوم آنکه ـ فک بالائی برای دماغ است و ترشحات دماغ بسیار است، پس باید که در این اندام‌ها و دو عضو، درزها و بندها بسیار باشند، تا ترشحات از آن راه به‌آسانی دفع گردند، در صورتی‌که در فک زیرین درزها و بندهای بسیار نیاز نباشد، برای چند چیز: یکی از آنکه فک زیرین به‌دماغ پیوسته و چسبیده نیست و مواد ترشحی دماغ به‌آن فرود نمی‌آیند، دوم آنکه، آرواره زیرین را نیاز به‌اجزاء مختلف در سختی و نرمی نیست، سوم آنکه، جنبش همیشگی دارد و بدین واسطه باید که سبک باشد و در آن درزها و بندها اندک باشد تا به‌زودی از هم جدا نگردد.

در اکثر جانوران فک زیرین متحرک است و فک بالائی ساکن به‌خلاف نهنگ که فک اعلی متحرک است به‌واسطه اینکه غذای او از صید است و دست‌های او کوچک و ضعیف است چنانچه در حالت شکار قوت ثبات بر شکار را ندارد.

فوائد بینی

بدانکه بینی (انف) دستگاه نخستین است از برای کشیدن هوا (استنشاق) و بیرون راندن ترشحات دماغ با عطسه و غیر آن، و در آن سود بسیار است:

اول ـ آنکه هوا را از روبرو به‌خود می‌کشد و نزدیک سوراخ خنک (کام دهان) جمع کرده و از آن سوراخ به‌شش و دماغ می‌رسد، مانند بادگیر که هوا را جمع می‌کند و به‌جایگاه مقصود می‌رسد.

دوم آنکه ـ هوا در آنجا از غبار پاک می‌گردد و اعتدال پیدا می‌نماید، چه اگر بی‌اعتدالی فراهم آید باکی به‌دماغ و دستگاه‌های دم زدن رسد و دماغ از آن آزرده می‌گردد.

سوم آنکه ـ هوا در آنجا جمع شود و رفته‌رفته به‌دماغ رسد، چه اگر به‌یکباره هوای بسیار به‌آن رسد آزار می‌بیند.

چهارم ـ بعضی از هوا، که آواز سبب آن می‌شود، از بینی بیرون می‌آید تا تقطیع

حروف و تجزیه و سنجش حروف به‌واجبی بدست آید، می‌دانیم که به‌هنگام سرماخوردگی که منخرین و سوراخ‌های بینی بسته می‌گردند این معنی آشکار می‌گردد.

پنجم آنکه ـ به‌واسطهٔ آن فضله و تراوش‌های چند که از دماغ فرود می‌آید پنهان بماند، زیرا اگر ظاهر گردد سبب نفرت باشد.

منفعت دندان‌ها

اول آنکه ـ غذا را خورد سایند تا به‌آسانی از گلو فرو رود و به‌آسانی در معده بگوارد.

دوم آنکه ـ به‌هنگام و حالت سخن گفتن آب دهان را نگاه دارد.

سوم آنکه ـ در حالت سخن گفتن و تکلّم سبب نیکوئی کلام گردد، و از این جهت است که در حالت افتادنش در سخن گفتن کاستی پیدا گردد.

چهارم آنکه ـ به‌منزله سلاح است.

پنجم آنکه ـ در شکستن بعضی اشیاء مانند فندق و بطم و جوز به‌کار می‌آید. (منظور از فواید دندان است و می‌دانیم که نباید این چیزها را با دندان شکست).

ششم آنکه ـ در حالت سخن گفتن و خندیدن (تبسّم) زیب و زینت دهان است، و دو دندان پیش از بالا و دو از شیب، هر یک را **ثنیه** گویند و مجموع ثنایا نامند. و از طرف این دو دندان، دو دندان از بالا و دو دندان از شیب که آن را **رباعیه** گویند، و خداوند بزرگ این هشت دندان را از برای بریدن و پاره‌کردن اشیاء آفریده است، از این جهت شکل این دو دندان به‌تیشه نجار ماند و سرهایشان تیز باشند، و از سوی دندان‌های بالا و شیب، دندانی است که آن را ناب (نیش) می‌گویند، که از برای شکستن چیزها آفریده شده، و از هر طرف از بالا و شیب و پائین چهار دندان دیگر هستند همه گرد و سرها پهن و درشت، و آن را دندان‌های آسیا گویند و به‌تازی **طواحن و اضراس** نیز خوانند، و این دندان‌ها از برای خاییدن و خرد کردن غذا آفریده شده‌اند، و از پس این اضراس چهار دندان دیگر هستند، دو زیر و دو بالا از هر طرف که آن را نواجد خوانند و دندان‌های عقل نیز گویند و در حدود بیست سالگی درآیند، برای اینکه در این هنگام طبیعت نیاز دارد به‌زیادتی غذا برای نمو و بدل آنچه تحلیل می‌رود، پس یاری می‌طلبد زیادتی و فزونی دستگاه غذا، و این دندان‌ها را اُسنان خوانند بضم الف، از بهر آنکه تکون و رویش آن پس از احتلام

می‌شود، و بعضی اسنان را بکسر خوانند، و هیچ استخوان را حس نیست مگر استخوان دندان.

منفعت نخاع

اول آنکهـ نخاع را چون میانجی است میان عصب و دماغ، که اگر این نبود هر اندامی که جنبیدی دماغ را در هم کشیدی و به‌شور آوردی و زیان بسیار به‌دماغ رسیدی.

دوم آنکهـ اگر عصب‌ها از دماغ رسته بودی به‌ضرورت سر مردم بزرگ بودی تا عصب‌ها در وی گنجیدی و سر بدان بزرگی برگردن گران آمدی.

سیم آنکهـ اگر عصب‌ها از دماغ رسته بودی بعضی که به‌عضوهای دور از دماغ رفته بودی، بیم گسستن بودی و در رهگذر دیگر آفات واقع بودی و قوت آن در جنباندن اندام‌ها کمتر بودی، پس خداوند بزرگ این نخاع را در میان مهره‌ها فرود آورد، همچون جوی آب که از چشمه بیاورند، و از این جوی بهر زمین شاخه‌ای و بهره‌ای ببرند. همچنین از این نخاع برابر هر اندامی از میان هر دو مهره عصب برویانید و یکی از راست و یکی از چپ بدان اندام‌ها پیوسته گردانید تا راه عصب‌ها بدان نزدیک باشد و قوت آن تمامتر آید و بیم آفت و آزار نباشد.

منفعت فقرات و مهره‌ها

دارای چهار منفعت می‌باشد:

اول آنکهـ این مهره‌ها پایه‌ای استوار باشد تا همه استخوان اندام‌های دیگر به‌آن پیوسته باشند.

دوم آنکهـ تا مردم گردن و پشت را از هر سو بتوانند پیچید و اطراف خویش را بتوانند دید.

سوم آنکهـ با این مهره‌ها، سرو نگاهدارنده اندام‌های شریف باشند که در پیش ایشان نهاده، و پاره‌ای از مهره‌ها را شش زایده باشد و بعضی هشت، و فایده این زواید آن است که اتصال هر یک با یکی دیگر به‌واسطه آن محکم و بهندام باشد، و غیر از این زایده‌ها که اتصال مفصلی بر آن است، مهره‌ها را زایده‌های دیگر هست و فایده آن

استواری و نگاه‌داشتن است، و بعضی از آن به‌جای سلاح بود، و این قسم، از زواید استخوان‌های محکم پهن باشد و از درازای مهره‌ها ناشی شده، و از این جمله آنچه از پس مهره‌ها خارها رسته آن را **شوک و سناس** خوانند، و آنچه بر راست و چپ باشد آن را **جناح** خوانند.

چون حکمت آفریننده یکتا بدین جاری شده که انسان را حس و جنبش باشد و آغاز هر دو از دماغ است، دماغ را آفرید و می‌دانیم که دماغ جسمی نرم و لطیف است و آلت و دستگاه حرکت و عصب است، و عصب حرکت لازم است که سخت‌تر باشد، و روئیدن عصب سخت از دماغ مصلحت نبود، پس نخست نخاع را از دماغ رویانید، سپس عصب حرکت از نخاع، و نخاع را سخت‌تر از دماغ آفرید و عصب را از نخاع نیرومندتر و مهره‌ها را بر نخاع ساخت و نخاع را به‌پارسی حرام مغز گویند و فقره را مهره خوانند و مغز حرام را در بعضی زبان‌ها **پشت مازه** گویند، و جوهر آن از جنس جوهر دماغ است.

با آنکه جانوران را بعضی گردن نیست مانند ماهی که آواز ندارد (گرچه امروز ثابت شده که ماهی‌ها هم آواز دارند) پس نیاز به‌دستگاهی نباشد که آواز به‌آن تمام شود، و آلتی که صوت بدان پایان می‌پذیرد حنجره است و قصبه ریه، و چون قصبه شش و حنجره نباشد نیازی به‌گردن نبود. بعضی از جانوران گردن دارند و آن جانورانی چندند که آواز دارند و این نوع جانوران نیاز دارند به‌خزانه‌ای که هوا در آن جمع گردد و پس از خزانه با قوت تمام در منفذ دراز تنگی نفوذ می‌کند و به‌فضائی که جرمی سخت به‌آن محیط باشد بگذرد و از آنجا نفوذ نماید به‌فضای دهان و آواز و صوت از آن به‌دست آید و در این مقام خزانه شش است که چون به‌حرکت اعضاء سینه منقبض گردد، هوائی که در آن جمع بوده نفوذ نماید، به‌قوتی هرچه تمامتر در قصبه شش آید، و قصبه شش هم جرمی است سخت و تنگ که هوا در آن زود نفوذ نمی‌کند بلکه حبس می‌شود و به‌قوه تمام از آنجا به‌حنجره به‌فضای دهان می‌آید، و کمال صورت و امتداد آن و تقطیع و ترتیب و تنظیم حرف‌ها و تألیف کلمات از آنجا پدید می‌آید. و حنجره و قصبه شش را جایگاه معتمدی می‌باید تا محفوظ باشد و آن مهره‌های گردن است و این مهره‌ها سبک‌تراند از مهره‌های دیگر برای اینکه بالای آنها هستند و خارها که بر پشت آنها هستند کوچکترند و جناح‌های آن بزرگتر و سوراخهایشان بزرگتراند، برای آنکه جایگاه نخستین نخاع

می‌باشد، چنانچه ابتدای نهر که از چشمه و کاریز میاید و رفته‌رفته کوچکتر می‌گردد تا پایان زمین کشاورزی برسد، و همچنین اول نخاع بزرگتر است و رفته‌رفته بزرگتر می‌گردد تا آخر مهره‌ها، و چون مهره اول کوچکتر است و سوراخ آن بزرگتر می‌باشد جرم آن سخت‌تر آفریده شده تا سختی مهره جبران سستی آن را که از نازکی و ضعیفی آن حاصل شده بنماید.

مهره‌های گردن هفت‌اند برای اینکه نیاز به‌حرکت و جنبش سر از سوی چپ و راست و جلو و پس در میان است، و اگر استخوان گردن یکباره بودی مقصود به‌دست نمی‌آمد، مثلاً در حرکت سر به‌پیش بیاید که وسط گردن به‌طرف پشت تمایل پیدا نماید و به‌یک باره نتواند بود وگرنه در رفتگی استخوان‌ها و گسستگی عصب‌ها به‌وجود می‌آمد پس بباید که به‌تدریج باشد، بدان دستور چون وسط به‌پشت میل کند از بالا وزیر دو مهره به‌سوی جلو میل کنند، و اگر در بالا دو مهره و در پائین دو مهره باشند این حرکت آسانتر بود، و اگر مهره‌های بالائی سه و مهره‌های زیرین سه باشند تندرستی در این حرکت بیشتر باشد، بدین سبب آفریدگار بی‌همتا شماره مهره‌های گردن را هفت آفریده، و حرکت سه راست و چپ با مفصل سر است یا مهره اولی از مهره‌های گردن، چه در طرف بالای مهره اولی از راست و چپ دو سوراخ است که دو زایده از استخوان قاعده سرکه آن را **استخوان و تدی** خوانند در آن نشسته، که چون سر به‌سوی چپ میل کند زایده راستی برخیزد و چون میل به‌سوی راست کند زایده چپی بلند گردد و حرکت سر به‌جلوی و پشت با مفصل سر است با مهره دوم از مهره‌های گردن، چه از نیش مهره دوم زایده درازی رسته و در اندرون مهره نخستین از نیش نخاع و سر آن گرد است و در حقه و تد اعظمی نشسته و حرکت سر به‌جلو و پشت با آن است و آن را **زایده راس** و سر می‌خوانند و جالینوس بر آن است که در مقدمه مهره نخستین زایده دیگری است و هرگاه که سر به‌جلو و یا پشت بجنبد مهره نخستین با مهره دوم همچون یک مهره می‌شود.

منفعت پهلوها (اضلاع)

پهلوها استخوان‌های قوسی شکلی هستند که نگاه می‌دارند چیزی چند که در جوف

ایشانند و شماره پهلوها ۲۴ است از هر سوی دوازده پاره، هر یک با مهره‌ای از مهره‌های پشت پیوسته با بند است، و از این جمله چهارده پارچه که آن را **پهلوهای سینه** گویند از هر جانب هفت پارچه درازتر است از دیگر پاره‌ها، و وضع این پهلوها چنان است که هر یک از دیگری کوتاه‌تر است و این پهلوها سپر اندام‌های شکم است و منفعت آنکه سرهای این پهلوها با شکم پیوسته نیست، آن است که اگر پیوسته بودی و پیش شکم با استخوان‌ها استوار بودی، هرگاه که پس از غذا خوردن و شراب پر شدن یا اگر بادی در شکم پیچیدی آن استخوان‌ها شکم را در هم فشردی و جایگاه را تنگ کردی و باعث زیان بودی و دم زدن دشوار شدی، و منفعت پهلوها از چند راه است:

اول آنکه ـ سپر و نگاهدارنده دستگاه دم زدن و گوارش باشد در برابر آزار و ضربه‌ها و صدمات.

دوم آنکه ـ اگر پهلوها نباشند غشاء سینه بهم متصل و سخت باشند دل و دستگاه دم زدن و گوارش در آن میان فشرده گردند و جایگاه بر این‌ها تنگ آید.

سوم آنکه ـ پاره‌ای از دستگاه شکم به‌پهلو پیوسته‌اند، و اگر پهلو نبودی وضع احشا و اندرونه محفوظ نماندی.

چهارم آنکه ـ منفعت چند پهلوئی و کثرت اضلاع یکی آن است که اگر آزاری به‌یکی برسد دیگر پاره‌ها محفوظ باشند و دیگر آنکه تا هر گاه که مردم نفس باز کنند ماهیچه‌ها که در میان پهلوها است کشیده گردد و جایگاه فراختر گردد.

منفعت استخوان‌های سینه (عظام قص یا قص)

شماره آن هفت است و منفعت کثرت آن است که حرکت انبساط و باز شدن و انقباض و بسته شدن درگاه دم زدن، به‌آسانی صورت گیرد و پیوستگی با یکدیگر از راه چسبندگی است، و در شیب و پائین استخوان سینه برابر فم معده آفریده شده، تا واسطه باشد میان اندام‌های سخت، مانند استخوان و اندام‌های نرم که به‌آن پیوسته است.

منفعت استخوان ترقوه ـ کتف

ترقوه را به‌پارسی چنبر گردن خوانند و آن دو استخوان است که بر دو جانب قرار

گرفته و این استخوان را چنبر از آن جهت نامند که شکل آن مانند قوسی است کوچک از دایره بزرگ و طرف آن آنچه نزدیک استخوان سینه است دایره‌ای است و چون نزدیک به‌کتف می‌شود پهن می‌گردد.

در آنجا برآمدگی از بیرون دارد و از درون گود و مقعر است به‌شکل چنبر (محیط دایره و حلقه)

در جایگاه چسبندگی ترقوه با کتف یک استخوان دیگر هست که آن را قله کتف خوانند و این استخوان در غیر انسان نیست.

حکمت در آفرینش شانه آن است که به‌واسطه شانه اتصال بازو با بدن برقرار و طبیعی باشد، اگر اتصال شانه با بازو نبودی به‌ضرورت اتصال آن به‌پهلو و سینه بودی و حرکات دست دشوار بودی، دیگر آنکه به‌واسطه کتف، طرف پشت سطح مستوی باشد وگرنه جایگاه آن گود و غایر می‌ماند و زشت بودی.

منفعت استخوان‌های بازو و ساعد

بازو ـ استخوان سخت **بزرگی** گردی است تا از آزار محفوظ باشد و توخالی تا در حرکت‌ها سنگین نباشد و از طرفی **انسی** گود و فرو رفته است و از سوی **وحشی** برآمده است از برای چند فایده:

اول آنکه ـ وضع ماهیچه‌ها و عصب‌ها و رگها محفوظ باشد.

دوم آنکه ـ چیزها را بتوان در زیر بغل نگداشت.

سیم آنکه ـ با هر دو دست بتوان چیزها را نگهداشت، چه اگر راست باشد نمی‌شود این کار را کرد.

چون حفره و مغاک کتف گود نیست نیاز دارد به‌پیوندهای تمام تا به‌آسانی ازجا در نرود، چون دست آویزان است و نیاز به‌حرکت‌های سخت و در بغل چیزها را می‌گیرند و چیزها را از دست می‌آویزند و دست میل به‌جهتی می‌کند که خلاف جهت اتصال است تا کتف محتاج باشد به‌کثرت پیوندها، تا این بندگاه قوی باشد، و **جالینوس** برآن است که در جنب زایده بزرگ زایده کوچک است، بیرون بندگاه، برای استحکام و زور پیوندها، و این مفصل با وجود پیوندها و استواری آن رخاوت و نرمی دارد برای آنکه انسان درکارها

و هنر نیاز دارد به‌حرکت‌های گوناگون از سوی بالا و پائین و راست و چپ، و اگر بندگاه نرم و رخو نباشد این کارها به‌آسانی انجام نخواهد گرفت.

منفعت استخوان‌های مشط و رسغ

رسغ به‌فارسی خرده دست گویند و میان ساعد و مشط واقعی است و دارای شکل‌های گوناگون است بعضی راست و بعضی گرد و همه آنها از سوی داخل گودی دارند و از سوی بیرون برجستگی برای آسانی در دست گرفتن چیزها.

استخوان **مشط** چهار است، فایده در تعدد استخوان مشط آن است که اگر آزاری به‌آن برسد عام نباشد و مجموع استخوان رسغ و مشط در هر سو دوازده است.

منفعت اصابع و استخوان‌ها و اظفار

چون بیشتر کارهای آدمی با دست است باید که دست‌هایش بر وجهی باشد که حرکات گوناگون از آن صادر تواند شد و با این حال در کمال استواری، از این جهت آفریدگار و دانشمند و حکیم آن را از چند استخوان محکم ترکیب کرد، چه اگر یک استخوان بودی فنون و حرکات از آن رخ ندادی و اگر یازده از سه پاره بودی در حرکت ناتوان و سست بودی و این استخوان‌ها را **سلامیات** خوانند و طرف باطن آن فرو رفته و ظاهر برجسته است تا چیزها را به‌آسانی با دست توان گرفت و بعضی سلامیات به‌بعضی چسبیده‌اند و در میان مفصل استخوانی به‌استخوانی دیگر چهار پاره استخوان خرد باشد هر یک به‌اندازه کنجدی و آن را استخوان‌ها **سهمانی** گویند و آن برای محکمی مفصل است و سلامی آخر از هر اصبع، بزرگتر است از میانه، و سلامی میانه بزرگتر است از سلامی نخستین و بر این قاعده هر یک از سر بزرگتر است و انگشت میانی از انگشت‌ها درازتر است، پس از آن بنصر سپس سبابه سپس خنصر، تا در گرفتن چیزهای گرد طرفهای انگشتان برابر باشند. اندرون کف و انگشتان گوشتناک است تا سبب حفظ و نگهداری باشد و چیزها گرفتن به‌آسانی انجام پذیرد، و در بیرون کف و انگشتان گوشت تنگ است تا به‌سبب گرانی نباشد، و ابهام را دورتر از انگشتان آفریده، به‌واسطه آن که عدل و هم‌سنگ همه انگشتان است در گرفتن، چیزها، مجموع استخوان دست در هر

طرف سی عدد باشد غیر ناخن، بازو یک عدد ساعد دو عدد، رسغ هشت عدد، مشط چهار عدد، اصابع پانزده عدد.

ناخن ـ استخوانی است نرم (از جنس شاخ) برای تقویت و نگهداری بند آخر انگشتان و همیشه میروید تا به‌واسطه خاریدن چیزها کم نشود و در آن چند سود دیگر است:

اول آنکه ـ چیزهای خورد را توان برچید.

دوم آنکه ـ اندامها را بدان توان خارید.

سوم آنکه ـ ناخن به‌جای سلاح باشد و این در درندگان آشکار است.

چهارم آنکه ـ گشودن و بستن و راست و کج کردن چیزها را توان کرد.

پنجم آنکه ـ زینت انگشتان با آن باشد.

منفعت استخوان‌های عانه

آن را به‌فارسی **زهار** نامند و مجموع این استخوان به‌چهار تقسیم می‌گردد. میانه و مقعد و منی و اوعیه منی و راست روده در جوف این استخوان است و این استخوان نگهبان این اندام‌ها است از صدمات وارده شده.

شماره تمامی استخوان‌های بدن انسان

مشتمل است بر ۲۴۸ پاره بی‌استخوان لامی که در حنجره است و بی‌استخوان سهمانی.

استخوان سر	۷ عدد
صدغ (گیجگاه یا شقیقه)	۴ عدد
استخوان فک بالائی	۲۴ عدد
استخوان فک پائین	۱ عدد
استخوان در دندان‌ها	۳۲ عدد
مهره‌های گردن	۷ عدد
مهره‌های پشت، قطن (کمر) و عجز و عصص	۲۳ عدد

شماره استخوان‌های تن انسان طبق کتب کالبدشناسی

مهره‌های پهلوها مثل هم (جانبین)	۲۴ عدد
مهره‌های دست‌ها مثل هم	۳۰ عدد
پاها	۳۰ عدد
عانه	۱ عدد
سینه	۷ عدد
سرترقوه	۱ عدد
قلةالکتف	۱ عدد
تعداد استخوان‌های بدن	۲۰۰ عدد
تعداد استخوان‌های سر	۳۲ عدد
تعداد استخوان‌های تنه	۵۱ عدد
تعداد استخوان‌های هر دست	۳۲ عدد
تعداد استخوان‌های هر پا	۳۲ عدد

استخوان سر:

فورنتال	۱ عدد
پاریتال	۲ عدد
تامپورال	۲ عدد
اکسی پیتال	۱ عدد
اسفنوئید	۱ عدد
اتموئید	۱ عدد
لاکریمال	۲ عدد
نازال	۲ عدد
زیگوماتیک	۲ عدد
ماگزیلر بالائی	۲ عدد
ماگزیلر زیرین	۱ عدد
ومر	۱ عدد
کنشیا	۴ عدد
پالاتین	۱ عدد
استخوان‌های درون گردن	۶ عدد
هیوئید	۱ عدد
دندان‌ها	۳۲ عدد

استخوان‌های پا:

استخوان لگن	۳ عدد
ران	۱ عدد
ساق	۲ عدد
کشکک	۱ عدد
تالوس	
کالکانئوس تاوس‌ها	۵ عدد
ناویکولر	
کوبوئید	
متاتارس	۵ عدد
انگشتان	۱۴ عدد

مهره‌ها:

مهره‌های گردن	۷ عدد
مهره‌های دورسال	۱۲ عدد
مهره‌های لومبر	۵ عدد

مهره‌های کوکسی	۳ـ۵ عدد	لونیت	۱ عدد
دنده‌ها	۲۴ عدد	تری کترال	۱ عدد
استرنوم	۳ عدد	پی‌زیفرم	۱ عدد
اوموپلات	۲ عدد	تراپزیوم	۱ عدد
چنبر	۲ عدد	تراپزوئید	۱ عدد
		کاپیتانت	۱ عدد
استخوان‌های دست:		هامات	۱ عدد
بازو	۱ عدد	متاکارپ	۵ عدد
ساعد	۲ عدد	انگشتان	۱۳ عدد
اسکافوئید	۱ عدد		

باب نوزدهم
در امور مسافران

مطلب اول
مسافران و قوانین حفظ صحت ایشان و امورى كه مسافران را اتفاق مى‌افتد

بدانكه مسافر بايد پيش از حركت، اگر در بدن غلبه خون باشد (خون افزاى يا فشار خونى) فصد كند. اگر اخلاط ديگر غالب باشد بايد مسهل بياشامد و بدن را از اخلاط فاسد پاک كند، چراكه حركت او بسيار باشد و اخلاط فاسد را تحريک نمايد و در طى مسافرت مرض حادث شود كه نياز به‌رجوع پزشک باشد و به‌دست نيايد، لهذا بايد پيش از حركت بدن را از اخلاط فاسد تنقيه نمايد.

ديگر بايد پيش از راه افتادن، خود را عادت دهد با تنظيم غذاهائى‌كه در سفر اتفاق و از براى او ميسر مى‌شود و همچنين پيش از حركت به‌تدريج از زحمات سفر از بيخوابى و تعب و رنج حركت، اگر سفر در تابستان است به‌گرما و اگر در زمستان است به‌سرما خود را عادت دهد تا آنكه هيچيک از آنها دفعتاً بر او وارد نگردد.

اما تدبير غذا در سفر ـ بايد كه غذا تا آنجاكه مى‌شود از غذاهائى كه معتاد است در حضر باشد و چيزى چند باشد كه غذايش غالب باشد از عالم‌گوشت و تخم مرغ، چراكه حركت سفر قوت را ضعيف مى‌كند.

اما تدبير آشاميدن آب ـ بايد كه هر منزل را با خود داشته باشد و به‌آب منزل ديگر

ممزوج نموده بنوشد که رفع زیان آب‌ها به‌این قسم می‌شود. همچنین ممزوج نمودن آب با قلیلی سرکه رفع زیان آن است. همچنین اگر مسافر اندکی از خاک خالص بویژه از شهر خود داشته باشد و در هر منزل به‌آب آن منزل هم زند، پس از آنکه ته‌نشین شده بیاشامد، رفع زیان آن آب می‌شود. (ناگفته نماند که درگذشته مسافران برای رسیدن به‌مقصد با اسب و شتر و یا پیاده و غیره سفر می‌کردند و روزها و هفته‌ها و ماهها در سفر بودند و ناگزیر بودند آمادگی داشته و تحمل بار سفر و رنج راه را بکنند و این تدابیر را مراعات نمایند تا به‌سلامت به‌مقصد برسند، چه در غیر این صورت دچار بیماری و عوارض مسافرت و دیگر ناملایمات راه می‌شدند. البته امروز با وسائل تندروی کنونی و وجود پزشک در دسترس همگان تا حدود زیادی این دشواری‌ها برطرف شده‌اند، اما مطالعه این بخش برای خوانندگان عزیز خالی از سود نمی‌باشد، زیرا نکاتی است که دانستن آن برای همه مفید است و در هر حال می‌تواند سودمند باشند و در ضمن خواهیم دانست که پیشینیان ما در مسافرت با چه دشواری‌ها و رنج‌هائی که براستی توان‌فرسا بودند مواجه می‌شدند، تا اینکه جان به‌سلامت ببرند و بکاربستن این تدبیرها به‌خصوص برای سربازان که ماه‌ها و حتی سال‌ها در جنگ و در راه بودند و ناگزیر می‌شدند از آب و خوراک میان راه مصرف نمایند ضروری و لازم بودند. ما امروز دیگر این دشواریها را نداریم و شاید به‌فکر ما هم نرسد که درگذشته مسافران پیش از مسافرت وصیت خود را می‌کردند. باز هم تکرار می‌کنیم که خواندن این سطور می‌تواند مفید باشد.)

همچنین خوردن پیاز و سیر و سرکه و کاهو، هر یک که باشد، رفع ضرر آب‌های ناگوار می‌شود. رفع ضرر آب شور نیز یا مخلوط کردن با سرکه می‌شود و تغییر طعم و رفع ضرر هر دو به‌سکنجبین و رفع ضرر طعم تلخ آن با اندکی شکر و اگر آب غلیظ باشد یا بدبو باشد باید رفع ضرر آن را با جوشانیدن و مخلوط کردن با سرکه چنانچه مذکور شد برطرف ساخت.

اما تدبیر کمی آب و رفع ضرر عطشـ بدانکه هرگاه در طریق ترس کمی آب باشد از غذاهائی که تولید و احداث تشنگی کند از عالم چیزهای شور و تند و شیرین و حتی هر غذائی که بخورد کمتر از آن بخورد.

دیگر آنکه آب کم مخلوط با سرکه بدل آب خالص می‌تواند شد. پس هرگاه آب کم باشد قلیل از این را با سرکه آمیخته بنوشد که کفایت می‌نماید. باید که هرجا که خوف آب کمی باشد از هر چه که باعث عطش می‌شود پرهیز کند. از عالم حرکت به‌سرعت و سخن و بسیارگفتن به‌ویژه با آواز بلند و غذای حار و گرم خوردن احتراز جوید.

اما آنچه رفع عطش می‌کند ـ دوغ ترش و شیره خرما که در دوغ خیسانده باشد یا شیره تخم و بیخ خرفه یا اندکی سرکه در دهان گذاشتن و داشتن آلو بخارا یا تمرهندی یا قراقروط رفع تشنگی می‌کند. همچنین بلور در دهان داشتن یا صدف یا نقره خالص و لب‌ها را بر هم گذاشتن که هوای بیرون وارد دهان نشود سودمند است.

بدانکه پس از تشنگی مفرط همینکه مسافر به‌آب رسید پا را در آب گذارد و چهره را بشوید و بعد از آن کم‌کم بیاشامد تا سیراب شود و اگر دفعتاً پس از عطش مفرط آب بسیار بیاشامد خوف مرگ است.

اما تدبیر گرما در سفر ـ البته باید مسافر تمام بدن را از گرما بپوشاند و به‌ویژه سر را از آفتاب بپوشاند و در پری معده حرکت نکند. اگر لابد باشد و ناگزیر، غذای کم بخورد البته ناشتا نباشد خصوصاً اگر مسافر بدنش لاغر باشد یا مزاجش حار و گرم باشد و با آب سرد بدنش را بشوید و از میوه‌ها و ترشی‌ها آنچه مقدور شود بخورد و اگر ممکن نباشد سرو سینه را به‌روغن بنفشه بادام یا روغن تخم کدو چرب کند و پیش از راه افتادن از خانه تخم صبر بود داده را با قدری نبات یا قند با آب سرد بیاشامد که مناسب است یا بزرقطونا با آب سرد یا شیره جو سبز از هر یک که باشد خوب است و پس از آن روز در منزل بماند که هر چه از میوه‌ها و غذای ترش یا دوغ آنچه یافته شود میل نماید و در منزل باید که هرجا مرتفع باشد، یا جائی مسکن کند که آن طرف باد شمال می‌وزد و خیمه از هم دور باشد (می‌دانیم که در قدیم مسافران پس از طی مقداری راه برای رفع خستگی خیمه می‌زدند) و چهارپایان حتی‌المقدور دور باشند و اگر در رباطی و کاروانسرائی فرود آمده باشد باید که سمتی که باد شمال می‌وزد فرود آید.

اما تدبیر احتراز از سموم این است ـ در محلی که احتمال وزیدن سموم باشد دهان و بینی را ببندد و سیر و سرکه آلوده و بسته آن‌جا بگذارد و حسب‌المقدور استنشاق هوا نکند و هر ساعت مضمضه آب سرد کند و اگر آب سرد باشد مکرر بیاشامد و سروسینه

را به‌روغن بادام بنفشه و تخم کدو چرب کند و سرکه ببوید و قدری بیاشامد و اگر قدری روغن تخم کدو و نیز بیاشامد البته دفع زیان سموم می‌شود و دوغ سرد بیاشامد خوب است. اگر قدری پیاز در دوغ بخیساند و پیش از حرکت بیاشامد دفع مرض سموم می‌شود. اگر در طی مسافرت پیش از ورود به‌منزل سمی استنباط کند علامتش تیرگی هوا است و شدت حرارت و بدبوئی هوا و دیگر نشانی‌هائی که مسافران در هوای سمی آزموده‌اند باید که اگر در برابر باشد راه بگردانند و دهان و بینی را ببندند و سیر را کوبیده و سیر را بکوبیده و با سرکه آلوده در پیش‌بینی بدارند و اگر آب نزدیک باشد خود در آب بیاندازند یا آنکه روی زمین بر وی بخوابند تا آنکه هوا بگذرد. اگر هوای مذکور به‌دماغ برسد و حال متغیر گردد و اضطراب قلب و غشی حادث شود، اگر تریاق فاروق حاضر باشد به‌قدر نیم مثقال یا قدری حدوار یا پادزهر معدنی فرو برد و اندکی سرکه و سیر یا کافور بخورد، و کافور و صندل سفید ببوید و بر سینه و بینی بمالد و دوغ سرد بیاشامد و به‌آب سرد فرو رود و روغن تخم کدو به‌بینی چکانیده و پاها و دست‌ها را به‌آب سرد گذراده و در مکان سرد مقام کند و غذاهای خشک و میوه‌های رطیب و غذاهای ترش بخورد.

اما تدبیر سردی هوا و برف در سفرـ باید که پیش از حرکت از منزل غذاهای گرم و حاری به‌قدر اشتها بخورد و پس از آنکه حرارت غذا بر بدن نشسته شد راه بیفتد. دهان و بینی را بسته دارد و اگر در طی مسافرت سرما شدت کند قدری افیون فرو برد.

اگر قبل از حرکت غذا آنچه سیر و پیاز و روغن داخل داشته باشد، بخورد رفع سرما می‌شود. اگر قبل از حرکت قدری عسل یا شربت با فلفل بیاشامد البته رفع مرض سرما می‌شود.

اما پس از فرود آمدن به‌منزل یک دفعه نزدیک نرود، بلکه نخست هوای مکانی که فرود آمده گرم کند و بعد از سکون شدت سرما، نزدیک آتش برود و خود را بپوشاند و دست و پا را در میان آب گرم نگاهدارد و زیرجامه‌های خواب نکند تا وقتی که به‌حال بیاید. در هوای سرد باید که منزل در مکان‌های کوه و خانه‌ها اگر در خیمه باشد بهتر است رو به‌سوی مشرق باشد و خیمه‌ها نزدیک بهم باشند و چهارپایان نزدیک بهم و نزدیک به‌خیمه باشند.

اما پس از فرود آمدن به‌منزل یک دفعه نزدیک نرود، بلکه نخست هوای مکانی که فرود آمده گرم کند و بعد از سکون شدت سرما، نزدیک آتش برود و خود را بپوشاند و دست و پا را در میان آب گرم نگاهدارد و زیر جامه‌های خواب نکند تا وقتی که به‌حال بیاید. در هوای سرد باید که منزل در مکان‌های کوه و خانه‌ها اگر در خیمه باشد بهتر است رو به‌سوی مشرق باشد و خیمه‌ها نزدیک بهم باشند و چهارپایان نزدیک بهم و نزدیک به‌خیمه باشند.

اما تدبیر ضرر چشم از سرما و برف ـ آن است که پارچه سیاهی با خود داشته باشد که نظر به‌آن می‌کرده باشد و اگر نقابی که از دم اسب سیاه می‌بافند و مانع بدن و حاجب ماوراء است با خود داشته باشد و طی مسافرت در وقت برف بر روی خود کشیده البته به‌چشم هیچ ضرر نمی‌رسد و سرمه سنگ نیز بر چشم کشیدن سودمند است.

اما تدبیر رفع وجع و سوزش از سرما که در چشم بهم می‌رسد ـ باید که گاه گندم را جوشانیده و سرو چشم را به‌بخار آن بدارد که به‌اصطلاح می‌آید و سر و چشم را گرم بپوشاند و حسب‌المقدور دیگر در سرما حرکت نکند تا چشم به‌حال آید. اگر درد چشم به‌هم برسد درمان به‌نحوی مذکور شد بکند.

اما تدبیر محافظت دست و پا از سرما ـ باید که پاها را پیش از سوار شدن از منزل به‌روغن گرم و حاری مانند روغن زیتون مغز گردو و یا روغن بادام تلخ یا روغن دنبه گداخته ما بین انگشتان را چرب و تمام پاها را با پشم نرمی پیچد و جوراب نرمی بپوشد. و اگر روغن‌ها نباشند با قطران چرب آلوده کند و دیگر تا ممکن شود نگذارد تا موزه‌هاتر گردد. اگر موزه‌تر شده باشد موزه یا جوراب آنچه‌تر شده تبدیل و عوض کند. هرگاه در طی مسافت، شدت سرما اثر کند، قدری راه پیاده طی کند و پاها را از جوراب بیرون کند و قدری بمالد و باز راه برود.

اما تدبیر آنچه سرما برده باشد ـ همین که اثر سرما ظاهر شد که سرما برده، نشانیش آن است که حس آن عضو مختل می‌شود و رنگش متغیر می‌گردد و ورم می‌کند و به‌زودی باید پوشش عضوها را بدل کند و آن را در میان آب گرم گذارد و بمالد و کاه گندم را بجوشانند و عضو را در میان آن گذارند یا آنکه شلغم را بابونه یا تخم شنبلیله پخته و گرم ضماد نمایند و مکرر در پیش آتش بدارند و قطران بمالند. اگر عضوی میل به‌زردی یا

سیاهی کرده باشد. باید آن موضع را تیغ بزنند و در میان آب گرم گذارند تا خون دفع شود سپس گل ارمنی را با سرکه حل نمایند و بمالند. اگر عضوی سیاه و فاسد شده باشد و نزدیک افتادن انگشتان باشد باید که برگ کلم و برگ اسفناج به‌روغن گاو پخته ضماد نمایند تا گوشت‌های فاسد شده بیفتد یا آنکه برگ خطمی و خبازی یا شیرگاو پخته ضماد نمایند یا گل خطمی را با شیر گاو پخته ضماد نمایند. اگر بعد از ضمادات گوشت‌های فاسد شده به‌خودی خود نیفتد یک جراح صاحب و قوفی باید که گوشت‌های فاسد شده را قطع نماید تا سرایت نکند فساد آن به‌گوشت‌های صحیح و پس از آن مرهم سیاهی ساخته که صفت آن این است:

مرهم سیاه برای قانقرایا (گانگرن)

مردار سنگ	چهل و پنج مثقال
زفت رومی	پانزده مثقال
علک‌البطم	چهار مثقال
روغن زیت	نه مثقال
موم	بیست مثقال

اجزاء را با هم بگدازند و مردار سنگ را نرم صلایه کرده با هم مخلوط نمایند یا مرهم خل که صفت آن این است:

مرهم خل برای قانقرایا

مردار سنگ	ده مثقال صلایه کرده
قوم	ده مثقال
روغن زیت	بیست مثقال
سرکه	سه مثقال

مرهم سازند و پس از اینکه چند روزی مرهم سیاه را به‌کار بردند بمالند.

بعد از استعمال این مرهم بمالند:

مرهم سفیداب ـ که صفت آن در سوختگی آتش مذکور است به‌ویژه هرگاه قدری

مردار سنگ اضافه نمایند.

هر یک از این مرهم‌ها که مذکور نافع است و مصلح جراحات است نهایت اگر به‌این نحو مذکور شد به‌کار برند بهتر باشد.

(امروز هم برای درمان زخم‌های گانگرن و سیاه شده عمل جراحی کرده و یا به‌قطع عضو اقدام می‌نمائیم و قسمت‌های فاسد شده را برمی‌داریم).

صفت مرهم دیگر که در این جراحات سودمند است و گوشت میرویاند و به‌زودی اصلاح می‌کند.

سفیداب قلع، موم	از هر یک سه مثقال
دم‌الاخوین، انزروت، صبر، مکی	از هر یک دو مثقال
روغن گل سرخ یا روغن بادان یا روغن کنجد	ده مثقال

مرهم نموده به‌کار برند.

بدانکه، محلی که سرمازده هر سال در سردی هوا ورم می‌کندـ برای جلوگیری باید مغز سر کلاغ زنگی را بر آن عضو بمالند مکرر و آن وقت که ورم کرده رفع می‌شود و دیگر عود نمی‌کند.

اما تدبیر مسافرت با کشتیـ مسافر باید قبل از سوار شدن به‌کشتی چند روزی غذا کم میل نماید و روز اول که سوار برکشتی شود به‌دریا نظر نکند و رب سیب یا انار یا ریباس با خود داشته باشد که مداومت بخوردن آنها می‌کرده باشد و آش‌های ترش مثل آش سماق و ناردان میل کند و اگر قی مانع شود بگذارد که معده از اخلاط اولیه پاک گردد و پس از آن از این آش‌های ترش و رب میل نماید و طریق مذکور خواهد شد.

اما طریق دفع شپش از بدنـ برگ خرزهره را کوبیده با یک روغنی مانند روغن بادام مخلوط نمایند و بر بدن بمالند و مانع تولد شپش می‌شود.

آب نمک در حمام بر بدن مالیدن مانع تولد شپش است.

اما تدبیر آنکه بدن از باد و یا آفتاب سیاه نشودـ آن است که در وقت حرکت کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا مجموع یا بعضی از آنها را با سفیده تخم‌مرغ مالیده و بعد از فرود آمدن به‌منزل بشویند.

اما تدبیر رفع ریش شدن بدن از سواری و موزهـ آن است همین که اثرش ظاهر شد

علامتش حرارت و سوزش و سرخی آن عضو است.

اولاً ـ باید که کتانی را تر کرده با گلاب و اگر نباشد به‌آب بسایند و بمالند.

دوم ـ نفخات و تورمی که از موزه و کفش یا پاافزار بهم رسد که آن را به‌فارسی تاول گویند ـ باید که آن را به‌خاری بترکانند سپس مازو را به‌آب بسایند و بمالند، یا گلنار را نرم کوبیده بپاشند.

اما تدبیر ترکیدن دست و پا که به‌علت اختلاف هوا و آب‌ها و گرد و غبار از برای مسافر اتفاق می‌افتد ـ باید اول از چرک پاک کنند و ساعتی در آب گرم بگذارند و سپس کتیرا را مانند غبار کوبیده بپاشند و از گرد و چرک محافظت نمایند.

اگر از این تدبیر به‌نشود پیه بز را بگدازند و مازو را مثل غبار سائیده و با آن مخلوط نمایند و گرم کرده میان ترکیده‌ها بگذارند.

اما افتادن از مرکب یا از بلندی و صدمه به‌عضوی رسیدن مثل چهارپایان یا سنگ یا چوب و مانند آنها ـ بدانکه اگر یکی از آفت‌ها به‌عضو شریفی مانند سر و تهیگاه و بیضه رسیده باشد به‌هر عضوی که باشد که به‌شدت باشد آن موضع را به‌این ادویه ضماد نمایند:

(ضماد برای ضربه و سقطه)

ماش مقشر، گل ارمنی، اقاقیا، صبر سقطری به‌آب برگ مورد اگر موضع صدمه ورم کرده باشد:

(ضماد برای ورم)

گل سرخ، عدس مقشر، گل ارمنی، شیاف مامیثا، صندل سرخ، فوفل، گلاب ضماد نمایند.

اگر این ادویه یافته نشود:

برگ مورد با زرده تخم‌مرغ ضماد نمایند.

یا بنج با زرده تخم‌مرغ با زیره و صبر سقطری و مرمکی و یا یکی از این دواها با زرده

تخم‌مرغ[1]

اگر هیچیک از این داروها نباشد:

زرده تخم‌مرغ و ماش مقشر

اگر یکی از این یافته نشود:

مومیائی معدنی اگر پیدا شود قدری فرو برند و بر عضو معوف نیز صلایه نمایند.

غذاـ غذای آش برنج یا آش عدس آش بادام میل نمایند.

اگر تب بهم رسیده باشد از حیوانی احتراز نمایند. به‌هرحال از ترشی و ماست و دوغ و آب سرد پرهیز نمایند و عضو را از هوای عفونی محافظت نمایند و خاکستر گرم را در کیسه کرده و بر عضو ملوف و مصدوم ببندند و حسب‌المقدور ترک حرکت کنند تا با صلاح آید. اگر بعد از این تدبیرها وجع باقی باشد زفت رومی را گرم کرده و بر کرباس بکشند و به‌آن بچسبانند که تمام به‌اصطلاح آید.

اما تدبیر جراحت که از آلات خارجیه مانند شمشیر یا کارد و مانند آن‌ها بربدن واقع شده باشدـ این مرهم آزموده است: و از اسرار است و جراحت را ملایم می‌کند و به‌هیچ داوری دیگر نیازی نیست.

مرهم جراحات آلات برنده (از اسرار)

روغن چراغ	بیست مثقال
زرده تخم‌مرغ	عدد
مردار سنگ	پنج مثقال
دم‌الاخوین	سه مثقال

دوا و اجزاء را کوبیده با زرده تخم‌مرغ ممزوج نموده و بکار برند.

داروی دیگرـ آن نیز از اسرار است و در کتب طب مذکور نیست.

مرهم جراحات آلات برنده (از اسرار)

برگ درخت سنجد را بر جراحت ضماد نمایند که جراحت را به‌چرک می‌آورد و پاک

---

۱. بنج ـ بلغت دیلمی کیچک نامند چه غلاف آن شبیه است به‌قفیز کوچکی، مخدر و منوم است.

می‌کند و به‌هیچ تدبیر دیگر نیازی نیست.

اگر برگ تازه نباشد برگ خشک نیز خوب است.

اما تدبیر سوختگی عضوی از آتش یا آب روغن ـ پیش از آنکه عضو آبله کند سفیده تخم‌مرغ بر آن بمالند و لته را به‌آب یخ و برف سرد کنند یا آنکه مداد بمالند یا عدس را پخته ضماد نمایند.

یا آنکه گل ارمنی را با سفیده تخم مرغ بمالند.

یا آنکه سفیداب قلع و مردار سنگ با سرکه بمالند.

اگر آبله کرده باشد و مجروح شده باشد و وجع و سوزش زیاد داشته باشد ـ اگر مانعی نداشته باشد فصد کنند و از خوردن شیرینی و روغن اجتناب کنند و مرهم زیر را به‌کار برند.

(مرهم جراحاتی که آبله کرده باشند)

سفیداب قلع، موم کافوری	از هر یک دو مثقال
روغن گل سرخ	یک مثقال، اگر نباشد روغن بادام شیرین

موم را در روغن بگدازند و سفیداب را نرم بکوبند و به‌کار برند.

مرهم دیگر که معروف به‌مرهم النوره ـ در سوختگی آتش آزموده است و بهترین مرهم‌ها است:

در این باب آهک را در میان آب به‌قدر نخودی بپاشند و بگذارند خوب برهم بزنند و چون ته‌نشین شود، دو ساعت گذشته است، آن آب را بریزند و باز آب کنند و برهم زنند و بعد از دو ساعت تجدید آب کنند تا هفت مرتبه، سپس آهک را به‌آتش خشک کنند و با روغن گل سرخ، اگر نباشد با روغن بادام شیرین، مخلوط نموده استعمال نمایند. اگر موم کافوی در مرهم اضافه نمایند خوب است. (در کتاب تحفه حکیم مقدار آهک را پنج مثقال نوشته و روغن را سی مثقال)

اما تدبیر خستگی در سفر ـ هر گاه مسافری از حرکت بسیار و یا پیاده روی خسته شده باشد و قادر به‌راه رفتن نباشد، ناخن‌های پا را به‌روغنی که بهم برسد، چرب کند رفع خستگی می‌شود و پس از آن هرقدر خواسته باشد برود می‌تواند.

تدبیر واماندگی مرکب ـ هر چند خارج از این رساله است نهایت چون مسافر را ضرور است پس ذکرش لازم است. بدان که استر یا اسب هرگاه وامانده باشد و دیگر قدرت به‌رفتن نداشته باشد قدری افیون به‌قدر یک مثقال سوده، اگر به‌قدر سه مثقال باشد خوب است به‌حلقش بیاندازند توانائی بسیار و مسافت طی بسیار خواهد کرد و دانستن این مطلب مسافر را ضروری است.

مطلب دوم

معالجه صفتی چند از بعضی بیماری‌های خارجیه که بهم رسد و بدون مراجعه به‌پزشک درمان توان کرد.

صداع ـ سردرد

هرگاه از اسباب خارجیه اتفاق افتد مانند نشستن یا راه رفتن در آفتاب یا نزدیک آتش بسیار مقام کردن یا دوا یا غذای گرم به‌لقوه یا بالفعل خوردن یا در حمام بسیار ماندن و آنچه حرارت به‌سبب زائد بر حرارت بدن، به‌سر آید به‌اعتبار استعداد دماغ و اعضاء، سبب صداع گردد. (می‌دانیم که تب یکی از مکانیسم‌های دفاعی بد نیست که در نتیجه بهم خوردن مکانیسم کنترل حرارت بدن روی تنظیم مرکزی حرارتی مغز است).

نشانی آن ـ یکی از اسباب مذکور، حرارت بلمس و خشکی درون بینی و تشنگی و صدا کردن گوش و تخفیف یافتن صداع از استعمال برودت بالفعل و بالقوه، و عدم سنگینی در سر و اعتدال در دیگر حالات بدن می‌باشد.

درمان ـ از بوئیدن صندل و گلاب و گل بنفشه و گل نیلوفر و کافور و استنشاق به‌گلاب و بوئیدن سرکه و مالیدن روغن گل سرخ با سرکه و روغن تخم کدو و روغن بنفشه بادام و روغن تخم کاهو و روغن تخم خشخاش و مالیدن کاسنی کوبید. با گلاب و لخلخه (آنچه از مایعات خوشبو در ظرفی کرده بو کنند) از گلاب و سرکه و صندل و آب گشنیز و آب خیار و کافور مالیدن پاها و یا آشامیدن آب انار و آب ریباس و آبغوره و آب آلوچه و بزرقطونا یا عرق بیدمشک یا عرق کاسنی یا عرق نیلوفر یا آلو بخارای خشک خیسانیده و صاف نموده یا شیرخشت یا دوغ سرد، هر یک از این اشربه و داروها که باشد، میل

نماید.

غذا انار و گلابی و هندوانه باشد و آلوچه و مغز خیار و گیلاس و آلوزرد و از این قبیل و کاهو و اسفناج و خرفه و از حبوب ماش و عدس و از قلیه‌ها قلیه زرشک و تمر و ناردان و آلو و سماق و لیمو و نارنج و ریباس و قراقروت و دوغ و قلیه کدو یا جلاب و هر یک از غذای مذکوره که یافته شود، میل نماید و راه ساختن روغن گل سرخ این است:

طریق ساختن روغن گل سرخ

روغن کنجد را بر ورق گل سرخ تازه بسیار ریخته تا چهل روز در آفتاب بگذارند.

طریق گرفتن روغن تخم کدو و خشخاش و بادام و امثال آنها

هر یک از اینها را بکوبند و اندک آب گرم بر آن پاشند و به‌فشرند تا روغن بیرون بیاید.

روغن بنفشه بادام

مغز بادام و بنفشه را یا گل بنفشه تازه را در میان کیسه کرده مکرر بمالند و پس از آن به‌طریق مذکوره روغن بگیرند.

قرص مثلث

زعفران، افیون، مرمکی، بزرالبنج، پوست بیخ‌لفاح (یبروج‌الصنم یا سابیزک و بیخ لفاح عبارت از یبروج سریانی) اجزاء را برابر هم کوبیده و به‌آب کاهو معجون کرده قرص‌های مثلث بسازند تا با قرص‌های دیگر همانند نشود و سائیدنش آسان بود.

اگر سبب سردرد و صداع برونی باشد که از خارج رسیده باشد

مانند هوای سرد یا خوردن دوا یا غذای سرد.

نشانی‌های آن ـ یکی از اسباب گفته شده است. وجع و درد پیش سر و سکون در استعمال سخنان و لب دیده می‌شود و معمولا همراه این نوع صداع نزله و زکام باشد یا آنکه پس از نزله بهم رسد.

درمان ـ آن است که سبوس گندم را با سیاه تخمه یا نمک و گل سرخ با خاکستر گرم کنند و در کیسه کرده ببندند و به سرو بابونه و مرزنجوش و اکلیل‌الملک و گل سرخ بعضی یا مجموع را بجوشانند و سر را به‌بخار آن بدارند. بوئیدن مشک و عنبر نافع است و غذا کم میل نمایند و قلیه شوربا با دارچینی و هل و زیره میل نمایند و از هوای سرد و آب سرد و ماست و ترشی پرهیز نمایند.

اگر سبب سردرد غلبه خون باشد (مردم خون افزای یا فشار خونی)

علامتش سرخی چشم و رخسار و زبان و سنگینی سر و جستن رگ‌های جهنده و میل به‌خواب (اورمی) و پری رگ‌های بدن و سرخی و غلظت بول و آمدن خون از پاهای دندان یا بواسیر و خاریدن جای فصد و حجامت و شیرینی طعم دهان و جلوه‌کردن چیزهای سرخ در پیش چشم (آرتریو اسکلروز) بی‌آنکه در خارج وجود داشته باشد و در خواب چیزهای سرخ دیدن می‌باشد.

درمان ـ فصد قیفال است یا حجامت میان کتفین، از دواها و غذاهائی که در نوع اول صداع گفته شد بویژه ترشی بسیار پرهیز کند.

(برای سردرد به‌علت غلبه خون، ملّین)

عناب، سپستان	از هر یک ده دانه
آلو بخارا	بیست دانه
تمرهندی	ده مثقال
پوست هلیله زرد	سه مثقال

اگر نیاز به‌تکرار این باشد یک روز در میان دوا را میل نماید.

اگر سبب صداع و سردرد غلبه صفرا باشد

علامتش ـ مجموع این علامات که در نوع اول مذکور شد سوای اعتدال در دیگر حالات بدن با زردی چشم‌ها و صورت و تلخی دهان و بی‌اشتهایی و خشونت زبان و بی‌حالی و بی‌اشتهایی و زردی و رقت بول و چیزهای زرد در خواب دیدن و شعله‌های

زرد و آتش در خواب دیدن. (یرقان وایکتروهپاتیت)

درمان ـ آنچه در نوع اول صداع گفته شد و این ملین را خوردن:

صفت ملین

عناب، سپستان	از هر یک ده دانه
بیخ کاسنی، شاهتره، تخم کاهو	از هر یک ده مثقال
شیرخشت، ترنجبین، شربت بنفشه و نیلوفر	از هر یک چهار مثقال می‌توان داخل نمود

طریق ساختن شربت‌ها این است ـ هر یک از این‌ها را جوشانیده و صاف نموده و با سه وزن شکر صاف نموده به‌قوام آورند و روز بعد این مسهل میل نمایند:

گل بنفشه، گل نیلوفر، شاهتره، بیخ کاسنی، خبازی، عنب‌الثعلب	از هر یک دو مثقال
آلو بخار	بیست دانه
عناب، سپستان	از هر یک ده دانه
پوست هلیله زرد	سه مثقال
روغن بادام شیرین	یک مثقال

اجزاء را جوشانیده و صاف نموده با شیرخشت و ترنجبین و فلوس خیارچنبر میل نمایند. اگر از یک مسهل رفع نشود همان بین روز و روز بعدش باز همان مسهل را میل نمایند تا قلع ماده شود.

سبب سردرد با نشانی‌های مغزی و عصبی

علامتش ـ سنگین بود سر میل به‌پیش سر و تشنگی و کسالت و سفیدی و غلظت بول و خفت وجع و سفیدی رنگ رخسار و پر آبی دهان و تشنگی و بسیاری خواب و تحمل و به‌نظر آمدن چیزهای سفید و آب‌ها و نهرها و باران و برف و یخ و سنگین شدن اعضاء خصوصاً زبان در خواب.

درمان ـ گلقند آفتابی است به‌قدر چهار مثقال با هفت مثقال سکنجبین سه روز، روز چهارم به‌اندازه سه مثقال «حب شب یار» فرو برد و اندک آب گرم بیاشامد. اگر با یک

مسهل رفع نشود باز دو روز در میان ایارج و حب شب یار را بدین دستور میل نماید تا رفع علت شود:

غذای روز مسهل نخود آب و در دیگر روزها مربای بالنگ یا قیمه شوربا با هلیله‌دار چینی وزیره میل نماید.

صفت حب شب یار

حب شب یار

صبر سقطری	ده مثقال
تربد سفید	هفت مثقال
پوست هلیله زرد	پنج مثقال
سقمونیا	سه مثقال و نیم
مصطکی، ورق گل سرخ	از هر یک دو مثقال
زعفران	نیم مثقال

اجزاء را کوبیده حب سازند و این حب را حب ذهب گویند و در انواع صداع نافع است.

باقی صداع بلغمی در تب‌ها مذکور شد در نوع دوم صداع.

نوع دیگر سردرد (سوداوی!)

علامتش این است ـ تیرگی زبان و رخسار و بسیاری فکر و وحشت و خوف بی‌سبب و ظاهر و بی‌خوابی و خشکی دهان و تجسم چیزهای سیاه و مهی و ترسیدن در خواب.

درمان ـ به‌نحوی است که در صداع قبلی گفته شد و اگر به‌آن تدابیر صداع رفع نشد علاجش تنقیه از ماده سوداوی و بعد از آن اصلاح مزاج دماغ است و برای این کار در ضعف قلب مفصلاً گفته خواهد شد و باید به‌دستوری که در تب ربع گفته شد درمان نمایند.

جمع کثیری که دچار صداع مزمن بودند اکثر آنها سوداوی بود و اطباء انواع درمان‌ها کرده بودند نافع نشد اما به‌مداومت معجون حب‌الشفا که در ربع گفته شد درمان شدند

چنانچه هر روز به‌اندازه نخودی داده می‌شدند نافع علت شد و همه بیماران راضی بودند.

در صداع بلغمی به‌نهجی که گفته شد هرگاه بقیه آزار باقی بماند شربت اسطوخودوس نافع است به‌این طریق:

روز اول	پنج مثقال
روز دوم	شش مثقال
روز سوم	هفت مثقال
بعد دیگر روزها	هفت مثقال
با شیره تخم کاسنی و بادیان	از هر یک، یک مثقال بنوشند

یا آنکه عرق بیدمشک و گلاب بالمناصفه.

یاعرق بادیان یا عرق گاوزبان بنوشند تا دوازده روز، اگر بیشتر از دوازده روز میل نمایند شاید.

طریق ساختن شربت اسطوخودوس

اسطوخودوس	ده مثقال
عود، بادیان، پوست بیخ بادیان، گاوزبان،	
اصل‌السوس، پرسیاوشان	از هر یک ده مثقال
پوست بیخ کرفس، بیخ خطمی، گل بنفشه، گل سرخ	از هر یک سه مثقال
مویز منقی، سپستان	از هر یک سی دانه

اجزاء را بخیسانند و صاف نمایند و در بیست مثقال شکر صاف یا قند سفید بقوام آورند و بعد از شش روز از خوردن شربت اسطوخودوس یا ایارج فیقرا یا «حب شب یار» یا یک روز مسهلات که در تبهای بلغمی گفته خواهد شد هر یک بهمان دستورگفته شده میل نمایند.

اگر سبب صداع بخارات معده باشد (گوارشی)

علامتش آن است ـ که شدت و ضعف صداع تابع حال معده است. اگر ترشی‌های

معده بر جای خود است صداع تخفیف دارد.

اگر هضم بار برقوت‌های معده است شدت می‌نماید.

هرگاه معده بر مجرای طبیعی است ساکن می‌باشد.

علاج ـ خوردن اطریفل صغیر است به‌قدرسه مثقال یا چهار مثقال در آخر شب یا خوردن هلیله پرورده به‌اول شب یا متکّی به‌حسب هر مزاج.

اگر فاصله بسیار باشد به‌قدر یک مثقال نوش‌داروی هندی بر روی غذا میل نمایند و مراعات حال معده نمایند.

اگر خلط غالب باشد به‌قدر یک مثقال ایارج فیقرا یا دو مثقال اطریفل صغیر میل نمایند. اگر نیاز به‌تکرار باشد یک روز در میان به‌همان دستور عمل نمایند.

طریق ساختن اطریفل صغیر

پوست هلیله زرد، پوست هلیله کابلی، پوست هلیله، آمله مقشر و هلیله سیاه اجزاء را برابر هم کوبیده به‌روغن بادام شیرین چرب کرده با دو برابر عسل کف گرفته به‌قوام آورند و بسرشند.

طریق ساختن نوشدارو یا معجون مفرح

ورق گل سرخ	شش مثقال
سعد کوفی	پنج مثقال
قرنفل، مصطکی، اسارون، سنبل‌الطیب، دارچینی	از هر یک سه مثقال
قاقله صغار، وکبار، مرزنب (مرزنگوش!)، بسباسه،	
جوزبوا، قرفه، زعفران	از هر یک دو مثقال
آمله مقشر	نود مثقال
قند و عسل	از هر یک هشتاد مثقال

آمله را در شیر گاو بخیسانند و در آب بجوشانند تا پخته شود سپس پشت غربال بیرون کرده رفتند و عسل را به‌قوام آورند و داروها را کوفته و بیخته با آمله سرشته مخلوط کنند.

طریق ایارج فیقرا

مصطکی، سلیخه، دارچینی، سنبل‌الطیب، عود بلسان، اسارون، زعفران
از هر یک یک مثقال
صبر سقطری شانزده مثقال

این بود معالجه انواع صداع که بیان می‌توان نمود. دیگر انواع را رجوع به‌پزشک است.

***

تدبیر خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها

خوراک نیک چیزی است که از دوائیه خالی و بیرون باشد و خون صالح و خوب از وی تولید گردد و گوارا و لذیذ هم باشد، مانند نان گندم رسیده آفت نرسیده و گوشت گوسفند یکساله تندرست.

از میوه‌ها ـ آنچه نزدیک به‌غذا است انگور است و انجیر و رطب (خرما)

بهترین هنگام غذا خوردن آن است که میل صادق و راستین پدید آید و پس از کار و ریاضت باشد. بی‌اشتها چیزی نباید بخورد، و چون میل و اشتها راستین باشد کوتاه نباید آمد و تأخیر نباید کرد و بهتر است هنوز اندک اشتها مانده دست از خوراک بکشند تا از امتلا دوری جویند. اگر روزی واقع شود بهتر است یکروز به‌امساک و کم‌خوری و روزه و خواب بسیار و ریاضت و ورزش بگذارنند، و پس از خواب، اندکی گوارش (جوارش) سازگار با مزاج باید خورد. در ضمن در خوراک‌ها باید ترتیب را نگاهدارند و آنچه لطیف‌تر و نازک‌تر و زودگوارتر باشد نخست باید خورد مثلاً نخست شوربا باید خورد و پس از آن ترید (تریت، به‌فتح تا و کسر را، نانی که در آبگوشت یا شیر یا دوغ و مانند آن‌ها خرد کرده باشند، به‌عربی ثرید هم می‌گویند)، سپس گوشت، و خوردن جمع میان الوان طعام و از همه‌گونه خوراک درهم و برهم زیان بخش است.

از پس ورزش و ریاضت و خستگی کار و زحمت چیزهای لطیف مانند شیر و ماهی تازه نباید خورد. کسی که خوراک بد در معده‌اش بگوارد بدان اعتماد نکند از بهر آنکه تا مدتی اخلاط بد از وی تولید گردد و از آن بیماری‌ها پدید آیند.

بهترین نوبت غذا خوردن سه باشد و هر که در یک روز دوبار عادت کرده است

به‌همان دستور عمل باید نمود.

عادت به‌حموضات (ترشی‌ها) ضعف و نحافت (لاغری) آورد و برای اعصاب و زیان‌بخش است. شیرینی و چربی اشتها را از میان می‌برند و بدن را گرم سازند. غذای شور هزال و خشونت آورد و رحم را زیان دارد و بینایی را زیان‌بخش می‌باشد.

برای رفع زیان شیرینی (حلو) حامض (ترشی) را بکار برند و برعکس، و عادت کردن با سرسختی به‌پرهیز مزاج را ناتوان می‌سازد. در مزاج صفراوی غذاهای سرد و ترسود دارد مانند قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر یا بسه (ترشی‌های غیرخشک) مانند تمرهندی و غوره و نارنج برای مزاج غیر سرد سودمندند که مانند ترشی‌ها، رطوبت و ترناکی بدن را از میان می‌برند.

غذاهای گرم که باعث لطیف شدن تن باشند، مانند گوشت تیهوج و گنجشک و کبک، برای مزاج به‌اصطلاح بلغمی سود دارند.

برای سوداوی مزاج غذایی معتدل در حرارت، مانند مرغ و گوشت بره و زرده تخم‌مرغ، مناسب است.

غذا و شراب بر سر غذای نگواریده زیان دارد و بیم انسداد باشد. پشت سر غذائی که زیاده خورده باشند ورزش و ریاضت مناسب است.

خداوند معده نازی (آتشین) نباید غذاهای لطیف بخورد و بهتر است که هر بامداد چند لقمه نان یا آبغوره یا آبلیمو یا آب انار بخورد و غذا را پاره‌پاره بخورد. صاحب سکون و آرامش و در حال استراحت و معده ضعیف گوشت و اغذیه غلیظ باید کمتر بخورد، برعکس اهل ریاضت و کارگری را غذاهای غلیظ مناسب است.

کسیکه بدنش پس از غذا گرم شود طعام به‌دفعات بخورد و خوراکی‌های گرم را با سکنجبین اصلاح و تعدیل نماید، و خداوند بار دو سرد زیان چیزهای غلیظ را با خوردن عسل رفع کند و چیزهای غلیظ عبارتند از هریسه، پاچه، پالوده، نان فطیر، که رفع زیان آنها را باید با آبکامه و سرکه و پیاز و برگ ترب نمود.

همچنین نباید لبنیات و حموضات را با هم جمع به‌کار برد، و دوغ و غوره و کبوتر بچه با شیر و پیاز و خردل و گوشت نمک سوده، یا سرکه و شیر از پس میوه، آب و عسل و خربزه با یکدیگر، و انار بر سر هریسه، و انگور بر سر شیر یا شراب، نشاید خورد.

از کبابی که بر چوب حرارت داده باشند و از بریانی که از تنور بیرون آورده باشند، و از چربی‌ها و ترشی‌ها که در ظرف مسین پخته باشند باید دوری جست، و ماهی تازه و شیر و پنیر و تخم‌مرغ به‌یک‌جا نباید خورد، و بهتر آن است که هرگاه غذا آب بخواهد بنوشند به‌ویژه که در میان به‌آب خوردن معتاد شده باشند، و آب به‌ناشتا نباید خورد.

اما به‌دنبال گرمابه رفتن و کار و نزدیکی و ریاضت نباید جوانان را از آن جلوگیری نمایند. خوردن میوه در اثنای خواب زیان دارد به‌ویژه آب سرد، و اگر شکیبا نباشند مضمضه کنند. آب باران بسیار خوبست اما زود عفن می‌شود. یخ، که از آب نیکو بسته باشد، و برف، که برزمین پاک افتد، فرقی ندارد میان آنکه در آب افکنند و یا آب را با نزدیکی آن سرد نمایند. آب سرد عصب‌ها را زیان دارد و بدین سبب خداوند اوجاع مفاصل و روماتیسم و کسانی که در اندام عصبانی علتی و عارضه‌ای دارند چون معده و مثانه، زیان دارد.

آب شور خوردن خون را تباه می‌کند و خارش آورد، و اول باعث اسهال می‌گردد و سپس مزاج را خشک می‌نماید.

آب تلخ مدام اسهال آورد. از آب تیره سده و سنگ کرده و مثانه تولید شود.

آب گرم طعام را بر سر معده آورد. آب سرد به‌اعتدال همه تندرستان را سودمند است و دل را که گرم باشد به‌جای هوای خنک است و از بخار در دماغ جلوگیری نماید، لیکن در نضج و نرم کردن ماده زیان دارد. آب بسیار گرم بادها را بشکند و قولنج را سود دارد و تشنگی را باطل کند و معده را بشوید و خداوند نزله و مالیخولیا و خداوند درد چشم را سود دارد و ادراک کند و حیض براند.

آب چشمه بهتر از آب چاه و کاریز است و جمع میان آب روان و میان آب چاه نباید کرد و آب ایستاده خاصه در میان درختان و میان نیستان سخت بد باشد و سپرز را بزرگ کند و همه احشا را زیان دارد و باشد که باعث استسقا شود و صفات بد بسیار دارد و اصلاح آب فاسد به‌طبخ و جوشیدن کنند یا با خاک پاک بیامیزند خاصه خاک شهر خویش و بجنبانند و صاف کنند و آب غلیظ و کدر را اصلاح به‌شیر یا شراب کنند و آب شور را به‌سکنجبین و آب زراج و چیزهای نرم و آب تلخ را به‌چیزهای چرب و شیرین و تریاق همه آنها خصوص به‌سرکه پرورده است و در گرما که آب اندک بود با سرکه

بیامیزند و در وی طبخ نمایند به‌آب کمتر نیاز افتد و صبر بر تشنگی می‌رود و مرطوب و مزاج‌تر را سود دارد و محرور و مزاج گرم را زیان دارد و رازیانه و آب رازیانه تشنگی زایل کند.

اما تدبیر شراب و شرح آن

چون در دین طبیب قلوب و نفوس خلایق و جیب و برگزیده خالق، پیغمبر ما علیه واله من الصلوة از کیها و من‌الحیات اسناها شراب حرام است واجب است که از آن اعراض نمایند و خامه و نامه به‌وصف آن نیالایند، اما چون اکثر اطبا و حکمای اسلامی چنانچه طریق طب است مضار و منافع آن بیان نموده‌اند این رساله نیز از آنها خالی نگذاشت و مخفی نیست که مقصود اصلی بیان مضار آن است مانند وسواس و مالیخولیا و غفلت و کند فهمی و رای ناصواب و خیرگی چشم و تباه شدن حواس و ترسیدن در خواب و بیداری بی‌سببی و سکته و صرع و رعشه و فالج و نقرس و سرسام و دیوانگی و هذیان و استسقاء و اسراف در اموال و بخشش‌های بی‌موقع، از اوصاف شراب و منافع حقیره آن آنچه در کتب مذکور است بر سبیل نقل گفته می‌شود تا به‌دستور و تجویز پزشک کار دیده و در صورت نیاز بیمار به‌کار رود.

شراب جید آن است که طعم و بوی آن خوش و لطیف باشد و آن را ریحانی نامند و چنان باید که اگر قلیلی از آن مدتی کثیر در ظرف بگذارند فاسد نگردد. با این که سن مرد تا دوازده سال و به‌قولی تا چهارده سال نرسد تصرف در آن نکنند و بعد از هضم غذا باید خورد و غذای مناسب آن سماق و زرشک و انار و آب گوشت است و امثال آن به‌حسب مزاج، و در میان غذا نباید خورد و بناشتا مضر است و پیران سوداوی مزاج را شراب احمر و اصفر غیر ممزوج مناسب باشد آن هم به‌تجویز پزشک حاذق که در همه حال برای بیماری تجویز باید بکند و رخصت دهد. گاهی شراب در تراکیب داروها به‌کار رود.

اما تدبیر خواب و بیداری

وقت خواب آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و از فم معده گذشته باشد. اول به‌طرف راست خسبد سپس به‌طرف چپ باز گردد و اگر بر شکم خسبد حرارت جمع

شود و غذا نیک هضم نشود و به‌پشت باز خفتن سبب مضّرف‌ها بود مانند نزله و درد پشت و کابوس و صرع. بهترین خواب آن است که معتدل‌المقدار باشد و کمتر از شش ساعت نباشد و بیداری و به‌شب ناخفتن گوهر دماغ را کم کند و طعام و شراب هضم ناشده بماند و قوت را ضعیف کند و خواب بامداد زیان دارد از بهر آنکه در شب غذا هضم شده باشد و معده خالی شده باشد حکم آن دارد که بر گرسنگی بخوابند، خواب روز امراض بارده و نزله آورد و خاصه در زمستان و رنگ روی را تباه کند و تن را سست کند و کسالت آورد و شهوت را ساقط کند. کسی که عادت خواب روز کرده باشد به‌تدریج ترک آن باید کرد و آوازهای پیوسته معتدل و هموار مانند آواز آب و آواز آسیاب و آواز چرخ چاه و مانند آن مردم تندرست را خواب آورد و هر که از بی‌خوابی زحمت داشته باشد نگذارند که تکیه کند و چشم برهم زند و او را بنشانند و جمعی پیش او حکایت کنند و کتاب خوانند، به‌آواز خوش تا به‌حدی که ملول شود و مانده گردد پس به‌یکبار برخیزد و در حال بخسبد.

تدبیر امراض نفسانی

بدان‌که فرح و شادی و غم و خشم و خوشی و لذت و ایمنی و ترس و خجالت و شرمساری و اندیشه کارهای بزرگ و عظیم و فکرها و اندیشه‌ها و نومیدی و امید، هر یک را در تن مردم اثری آشکار است، تأثیر اینها در بدن زودتر از تأثیر غذا و شراب است، چنانچه یکباره بر آدم شرمسار سرخی و زردی پیدا گردد، و اندیشه‌ای که برخاطر بگذرد در چشم و روی و آواز دگرگونی پدید آرد. اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و ارواح و اخلاط را به‌جنبش درآورد مانند خشم و شادی و خوشی و لذت و اندیشه کارهای بزرگ و امید، و بعضی سرد کننده است چون ترس و غم و نومیدی.

بباید دانست که هرگاه امری که باعث شادی باشد پیش آید پاره‌ای گشاده شود و طبع خواهد و دل خواهد که بدان امر نزدیک گردد و ادراک آن را بیشتر کند، و اگر شادی از اندازه بگذرد و دل تمام گشاده شود و روح از برای استقبال و پیشواز و طلب و خواستن آن بیرون شود و دل همچنان گشاده بماند موجب مرگ باشد، و اندوه و ترس، خون و گرمی غریزی رابه‌قعر و داخل تن باز گرداند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن امر و کار

دور گردد بیشتر، و از برای این است که روی غمگین زرد شود، و اگر اندوه و ترسی از اندازه بگذرد و حرارت همه به‌اندرون دل بازگردد و دل فراهم آید و حرارت در وی محقق شود در حال هلاک شوند، و خجلت و شرمساری خون و حرارت را باز پوشاند و اندکی رطوبت بگذراند و تحلیل دهد، آن برای این است که در حال خجلت روی سرخ گردد و عرق روان شود و به‌آخر روی زرد شود از بهر آنکه حرارت پاره‌ای تحلیل پذیرد، و سود ایمنی و امیدواری همچون سود شادی معتدل است و زیان نومیدی همچون زیان اندوه است.

درمان خشم ـ شربت‌های خنک باید داد، و به‌حکایت‌های خنده‌ناک و بازی‌های و حاضر کردن دوستان و محتشمان و نزدیکان سرگرم و مشغول باید شد.

درمان اندوه و ترس و امیدهای قوی ـ شنیدن آوازهای بلند و مفرح. گرم باید نمود.

توضیح ـ امروز می‌دانیم که اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک در تنگ کردن و گشاد کردن رگ‌ها تأثیر می‌کنند و به‌اصطلاح پزشکی باعث وازوکنستروکسیون و وازودیلاتاسیون عروق می‌گردند و در نتیجه در کاهش و افزایش خون در گردش مؤثرند و این تأثیر بیشتر بر روی موی رگ‌ها است، از این جهت فرضا اگر رگ‌هائی تنگ کردند خون کمتر به‌اندام مربوطه می‌رسد و درنتیجه آن عضو سرد می‌شود و اگر برعکس رگ‌ها بازگردند خون بیشتر وارد آن اندام می‌شود در نتیجه آن اندام گرم می‌شود و این تأثیرات دارای کنش و واکنش هستند، و چون قلب هم تحت تأثیر چند عصب بیرونی است (غیر از اعصاب خودکار داخل قلب) لذا در موارد بخصوص مانند خشم و شادی و دیگر اعراض نفسانی تحت تأثیر این اعصاب قرار می‌گیرد و جنبیدن آن تند و کند می‌گردد و پیشینیان این گشادگی و تنگی را می‌دانستند منتها لیل پزشکی آن را نمی‌دانستند و می‌دانستند که فرضا در موارد خشم روی زرد می‌شود و دل می‌تپد و عرق سرد جاری می‌شود ولی نمی‌دانستند که این نشانی‌ها در اثر تأثیر اعراض نفسانی بر روی شبکه اعصاب خودکار (سمپاتیک و پاراسمپاتیک) می‌باشد. ماده‌ای از اعصاب سمپاتیک تراوش می‌شود سمپاتین نامیده می‌شود که از انتهای این اعصاب تراوش می‌شود و وارد خون می‌گردد، اگر تحریک در نتیجه علل مختلف منجمله اعراض نفسانی باشد، و این عمل باعث تحریک رشته‌های عصبی سمپاتیک می‌شود. دو نوع سمپاتین داریم یکی

سمپاتین که دارای عمل تنگ کردن (وازوکنستروکتور) می‌باشد و دیگری سمپاتین (ای) که عمل جلوگیری کننده و گشاد کننده دارد (وازودیلاتاتور).

در تدبیر ناقه ـ روزهای پس از بهبودی

چون چاره و تدبیر تندرستان و بیماران وجه اشتراکی با هم دارد دوره نقاهت بیماری و بهبودی بیماری هم با آن مشترک می‌باشد، پس باید که از احوال ناقه و بیماری بهبودی یافته آگاه شد. اگر در نبض او تندی و در قاروره و ادرار غلظت باشد، و سردرد و سنگینی سر و کم شادی در بیمار دیده گردد، دلیل است بر آنکه هنوز از مواد مولد بیماری مقداری مانده است، و باید که با چاره و تدبیر نیکو و درمان کافی، ناقه از آن آثار بتنگ نیاید، و قرص تپاشیر نرم با سکنگبین سودمند باشد.

چون چهار روز از اول تب بگذرد جوان مرغ بدهند و کم‌کم بدان عادت کنند. چون دو سه روزی بگذرد مزروهائی[1] که مناسب حال و طبع باشند باگوشت‌های سبک بخورند، و از امتلاء و گرسنگی و جوع و خوردن چیزهای گرم دوری جویند و چون بیماری ناقه نیرو بگیرد گرمابه رفتن مناسب باشد، و در بیرون آمدن ازگرمابه مواظبت نمایند تا از هوا زیانی نرسد. و خود را پوشیده دارند تا اثر گرمابه از میان برود، و از عوارض نفسانی مانند غم و شادی و خشم بسیار دوری جویند. اگر کار گوارش خوب نباشد و طبع نرم باشد معلوم شود که خوراک زیاد می‌خورند، باید کم نمایند، و معده را تقویت کنند یا سکنجبین سفر جل، و غذا زیره باج با انار دانه یا سماق خورند، و گوارش مصطکی بخورند، و تا قوت بدن به‌دست نیاید نزدیکی ننمایند، و چون نیرو گیرند هر ماهی یکبار مناسب است و به‌تدریج در غذای غلیظ تصرف نمایند.

تدبیر مزاج سرد و خشک

چاره ایشان همه با گرمی وتری باید نمود و دلک و مشت و مال و ریاضت و ورزش و گرمابه رفتن و شستشوی بدن معتدل مناسب است، و تقلیل و کاستن خوراک باید کرد اگر چه به‌دفعات خورند، واز خوراک‌ها سوداآور و بلغمی دوری جویند، و به‌کار بستن

---

۱. مُزَوَّره ـ به‌اصطلاح پزشکان غذائی که برای بیمار درست می‌کند.

بوی‌های خوش مانند عنبر و لادن و غالیه و دهن و روغن‌ها با روغن یاسمین و نرگس و زنبق مناسب است، و از غذاهای آب گوشت چرب و حسّو و حلیم گندم یا دارچینی اندکی زنجبیل و شیر و عسل خوب است، و از میوه‌ها انجیر و مویز و رطب، و از شراب‌ها شراب کهنه و متوسط غیر ممزوج، واز بقول کرفس و گندنا و سیر و پیاز. باید که طبیعت ایشان بسته و محتبس نباشد و الا مزاج را باید نرم کرد با آب کرنب و لبلاب و شیره خسکدانه و کشک جو، و مرغ باکرنب و سلق، و اگر دو درم علک بطم با شکر خورند طبع را نرم کند، و انجیر خشک در ماءالعسل بجوشانند و بخورند، و اگر نیاز باشد حقنه‌های مسهلی نرم بکار دارند، و ایشان را فصد و خون گرفتن زیان دارد مگر که نیازی بزرگ افتد و حجامت مطلقاً ممنوع است و در زمستان احیاناً اطریفل کبیر و نوش‌دارو و ماده‌الحیوة و قرص مصطکی و عود و عنبر بخورند.

باب بیستم
تعریف دانش پزشکی از نگاه پزشکان گذشته

بدانکه علم پزشکی دو است: نظری و عملی.

نظری ـ درباره تندرستی و بیماری با اسباب هر یک، که چه چیز است، گفتگو می‌کند، یعنی دانستن ارواح و اعضاء قوی و اخلاط، و می‌دانیم که اینها گاهی تندرست و گاهی بیمار هستند، و همچنین دانستن چیزهای سودمند و چیزهای زیانکار.

عملی ـ درباره اینکه تندرستی را چگونه به‌باید نگاه‌داشت و بیماری را از چه راهی از میان باید برد، و چیزهای سودمند را به‌چه دستور و در چه وقت کار باید فرمود.

پس در این کتاب از طب نظری و طب عملی هر دو سخن خواهیم گفت از آنچه که پیشینیان ما عقیده داشتند.

در بیان ارکان تن

آن اجزای نخست تن انسان است، و دیگر مرکبات، و آن را اصول و عناصر نیز گویند که از آنها بهره‌گیری می‌شود، چهارگونه است:

۱ـ **نخست آتش است ـ** طبع آن گرم و خشک است و جایگاهش شیب فلک قمر است و بالای هوا، سود آن پختن و لطیف ساختن و شکستن سردی‌ها باشد و جدا کردن چیزهای گوناگون از یکدیگر و جمع کردن چیزهای مناسب (تجزیه و ترکیب مواد).

۲ـ **هواست ـ** طبع آن گرم و تر است، و جایگاهش شیب آتش و بالای آب است. هوا جذب رطوبت‌ها و تری می‌کند و در میان این اجزای مرکباب گشادگی پدید می‌آورد و

مرکباب را از حیث وزن سبک می‌سازد. (امروز ما می‌دانیم که هوا در درون آب هم یافت می‌شود و در سطح کره زمین پراکنده می‌باشد و در میان کرات دیگر خلاء وجود دارد).

۳ـ **آب است** ـ طبع آب سرد و تر است و جایگاهش در شیب هوا است و بالای زمین (منظور بخارات و ابرها است) و سود آن در مرکبات آن است که شکل‌ها را به‌آسانی می‌پذیرد و رها می‌کند.

۴ـ **خاک است** ـ طبیعت خاک سرد و خشک است و جایگاهش زیر آب است (می‌دانیم که خاک در روی آب و درون آن هم یافت می‌گردد) و سود آن در مرکبات، نگاهداشتن شکل‌ها است.

در بیان آنکه مزاج چیست و معتدل و غیرمعتدل کدام است (به‌عقیده قدما)

بدانکه هر یک از عناصر را صورتی است مخالف صورت دیگر اما گوهر و ماده همه یکسان است و صورت اثر کننده است و ماده اثر پذیرنده، هرگاه که دو ضد در یکدیگر اثر کنند و صورت یک عنصر بر ماده عنصری دیگر غالب آید و صورت آن بگرداند بدون شک صورتی دیگر پدید آید که آن را کاین نامند و پدید آمدن آن را کون خوانند، آن صورت که زایل شد **فاسد** نامند و زایل شدن آن را **فساد** گویند. هرگاه که صورت هر یک از عناصر با یکدیگر بازکوشند و هر یک در ماده دیگر اثر کنند و یکدیگر را از حال خود بگردانند آن را استحاله خوانند. بدین استحاله قوت همه شکسته گردد و طبعی در میانه پدید آید آن را مزاج گویند. هرگاه که از چهار صورت که با یکدیگر بکوشند و دوبا یکدیگر برابر آیند و از دو صورت دیگر یکی قوی‌تر آید مزاج اندران دو که برابر آیند **معتدل** باشد و در آن صورت که یکی قویتر آید مزاج بدان قویتر باز خوانند. مثلاً اگر در سردی و گرمی معتدل باشند و خشکی برتری، غلبه کند گویند این **مزاج خشک** است و اگر تری و خشکی معتدل آیند و گرمی بر سردی غلبه کند گویند **مزاج گرم** است. اگر سردی برگرمی غلبه کند **مزاج سرد** است اگر هیچ دو صورت برابر نیایند لیکن دو صورت غالب آیند و دو صورت مغلوب «چهار مزاج مرکب پدید آید **گرم و خشک و سرد و خشک و سرد و تر** که به‌حسب عقل ممکن است که چهار صورت با هم باز کوشند و جمله برابر آیند و طبیعتی راست پدید آید. این نوع مرکب را **معتدل حقیقی**

گویند و وجود این نوع مرکب محقق نیست. پس مزاج نه قسم باشد:

یکی معتدل

چهار مفرد

چهار مرکب

اعتدال طبیعی آن است که هر مرکبی را مزاجی مناسب آن باشد و افعال و خواص آن به‌او تمام شود و حاصل آید.

هر یک از این مرکبات را عرض مزاجی است که اگر مزاج او از این عرض خارج شود اعتدال آن باطل گردد. این اعتدال را بر هشت وجه می‌توان مشاهده نمود:

اول ـ اعتدال نوعی نبسته به‌خارج ـ مانند اعتدال مزاج نوع انسان نبسته به‌حیوان و نبات و معدن، چه مزاج نوع انسان به‌اعتدال حقیقی اقربست، در انواع دیگر و مزاج هر نوعی را عرضی است محدود به‌دو طرف.

دوم و سیم ـ اعتدال صنفی و قیاس به‌خارج ـ مثل اینکه صنفی از صنف‌های انسان و اصناف دیگر نسبت دهند و همچنان که اعتدال شخصی را عرضی است، اعتدال صنفی هم عرضی دارد لیکن بدن بسیط نیست و چون مزاج صنف‌ها را با یکدیگر نسبت دهند لاجرم دو طرف و وسط حاصل شود و صنفی که در وسط بود نسبت به‌اطراف معتدل باشد و محقق گشته که ساکنان اقلیم ثالث و رابع از صنفی چند که در اقالیم ساکن‌اند به‌اعتدال حقیقی اقربند.

چهارم ـ اعتدال صنفی نسبت به‌داخل ـ مثل آنکه شخصی را از صنفی هم با شخص‌های آن صنف قیاس کند پس در مزاج آن شخص‌ها آید وسط و اطراف، و شخصی که مزاجش در وسط عرض مزاج این صنف بود معتدل‌تر باشد.

پنجم ـ اعتدال شخصی به‌قیاس با خارج که در صنف و نوع او داخل باشد ـ و این اعتدال آن است که هرگاه شخصی بر آن مزاج باشد او را حیات باشد و شک نیست که مزاج هر شخص از آن را که مشخص است نسبت به‌او، معتدل‌تر است از مزاج شخص دیگر و آن مزاج نیز عرضی دارد.

ششم ـ اعتدال شخصی نسبت به‌داخل ـ آن اعتدالیست که شخص را در بعضی اوقاتِ عمر است که در غیر این مدت آن اعتدال را ندارد مثلاً شخص انسان را در سن

شباب که در دیگر سن‌ها مانند حداثت (نوجوانی) و کهولت و شیوخت آن اعتدال را ندارد و سن شباب وقتی است که رطوبت غریزی یعنی رطوبت مادرزادی به‌حفظ حرارت مادرزادی و غریزی وافی باشد و آن زیاده و کم نبود و شخصی در این سن به‌اعتدال حقیقی اقرب است و این سن را سن وقوف (ایستادگی) نیز خوانند و آن از سی سالگی است تا چهل سالگی.

سن حداثت ـ وقتی است که رطوبت غریزی زیاده باشد بر حفظ حرارت غریزی و آن را سن نمو نیز خوانند از وقت طفلی است تا سی سالگی.

سن کهولت ـ سنی است که رطوبت بر حفظ حرارت وافی نبود اما هنوز رطوبت غریزی بر مزاج غالب نگشته باشد و آن از چهل سالگی است تا شصت سالگی.

سن شیوخت ـ هنگامی است که رطوبت غریزی بر بدن غالب گردد و آن از شصت سالگی است تا آخر عمر.

هفتم ـ اعتدال عضوی است نسبت با خارج ـ یعنی با اعضای دیگر، چه هرگاه اندام‌ها را با یکدیگر نسبت دهند مزاج هر اندامی در خور خویش معتدل باشد و مزاج باقی اندام‌ها نسبت به‌آن معتدل نبود چنانچه اعتدال استخوان آن است که سرد و خشک باشد و خشکی او بیشتر از خشکی اعضای دیگر باشد و این مزاج در حق استخوان معتدل باشد.

اما مزاج دماغ که سرد و تر است آن مزاج در حق او معتدل نبود و این مزاج را عرض است محدود به‌دو طرف افراط و تفریط. اقرب و نزدیکترین اعضاء به‌اعتدال حقیقی تمام، پوست است و از جمیع پوست اقرب و نزدیکتر پوست کف دست است و از او اقرب و نزدیکتر پوست سرانگشتان است و از آن اقرب و نزدیکتر پوست انگشت سبابه است.

هشتم ـ اعتدال عضوی است نسبت با داخل ـ و آن اعتدال است، که گاهی عضو را حاصل شود در خویشتن حالی بود، و آن مزاج واسطه است میان دو طرف عرض مزاج عضوی و چون اندام‌های گرم مردم و اخلاط که در تن او است با پوست سرانگشت که به‌او نسبت دهند اول او از همه گرمتر باشد. سپس خون شریان‌ها، سپس صفرا، سپس خون دیگر رگ‌ها سپس گوشت، سپس رگ‌های شریانی، سپس رگهای دیگر.

چون اندام‌های سرد و اخلاط را به‌آن نسبت دهند بلغم از همه سردتر بود، سپس موی، سپس استخوان، سپس غضروف، سپس رباط، سپس وتر، سپس غشا، سپس عصب، سپس دماغ.

چون اندام‌های تروا خلاط را به‌آن نسبت دهند بلغم را رطوبت بیشتر باشد. سپس خون سپس شحم (چربی)، سپس دماغ، سپس نخاع سپس ریه، سپس کبد سپس طحال، سپس کلیه، سپس عضل (ماهیچه) سپس جلد.

چون اندام‌های خشک را به‌آن نسبت دهند ـ نخست موی است، سپس استخوان، سپس غضروف، سپس رباط، سپس وتر، سپس غشاء، سپس شرائین، سپس آورده، سپس عصب، سپس قلب، سپس جلد.

از این‌جا معلوم می‌شود که در تن مردم دل گرم‌تر است و بلغم سردتر و موی خشک‌تر.

در تعیین مزاج سالهای عمر

تا آخر سالهای جوانی مزاج شخص گرم و خشک باشد و این گرمی همان گرمی بود که به‌طفلی و کودکی بوده، لیکن در زمان کودکی به‌سبب بسیاری رطوبت، آن گرمی چندان که هست ننماید و چون به‌سالهای جوانی رسید آن رطوبت بعضی خرج شده باشد، سپس گرمی بیشتر و با وجود آنکه گرمی بیشتر نماید مزاج مردم در سالهای جوانی معتدل‌تر باشد از سالهای دیگر، لیکن به‌قیاس با مزاج کودکی گرم و خشک باشد و نسبت بامزاج پیری گرم وتر، از بهر آنکه در کودکی رطوبت غریزی بسیار باشد و در پیری رطوبت غریزی سخت کم شود و آن رطوبتی بود که رطوبت غریبه است.

بعد از سی سال و سی و پنج سال حرارت غریزی به‌ضرورت کمتر باشد، از بهر آنکه مایه حرارت رطوبت است چنانکه مایه نور چراغ، روغن است و هر چند که روغن کمتر می‌شود نور چراغ کمتر می‌گردد و همچنین است حال حرارت غریزی در بدن آدمی چون بعضی از رطوبت اصلی را هوا می‌ستاند و پاره‌ای به‌حرارت غریزی خرج می‌شود و بعضی به‌حرکت وکارها که مردم می‌کنند می‌گذارد و لختی به‌اندیشها و فکرها خشک می‌گردد، بعضی به‌شادی‌ها تحلیل میابد و پراکنده می‌شود، و در بدن آدمی این خرج‌ها

پیوسته هست و غذا که بدل این‌ها باشد در ایام کهولت و پیری نمی‌رسد، جهت آنکه گواریدن در این ایام کمتر است و چون گواریدن طعام کمتر باشد بدل آنچه خرج شده نمی‌رسد لیکن رطوبت غریبه روز به‌روز زیادتر می‌گردد و حرارت غریزی را کم می‌سازد تا وقتی که او را فرو گیرد و بمیراند. از این است که واجب شده مردم همیشه زنده نباشند و آخرالامر بمیرند و طبیبان این مرگ را طبیعی گویند.

در بیان مزاج اصلی و معرفت مزاج درمان و زنان

اگر مزاج مادرزادی کسی که آن را مزاج اصلی خوانند خشک بود پیری در آن کس زود اثر نکند، به‌خلاف آنکه برودت و رطوبت بر مزاج اصلی او غالب بود که آن کس زود پیر گردد بلکه در ایام جوانی نیز به‌پیران ماند. هر کس که به‌سنی رسد که مزاج اصلی او موافق مزاج آن سن بود حال آن کس در آن اوقات بد بود و بیماری کشد، از جهت آنکه مزاج آن کس در آن وقت بسیار از اعتدال بیرون رود مثل آنکه اگر کسی را مزاج اصلی گرم و خشک باشد چون از سن کودکی بگذرد و به‌جوانی رسد، حرارت و یبوست او زیاده شود و مزاج بسیار از اعتدال خارج گردد و بدحال شود.

اگر کسی را مزاج اصلی گرم و تر باشد در سن کهولت حال او بهتر باشد و مزاج او روی به‌اعتدال آورد. دیگر بباید دانست که به‌مزاج مردان به‌قیاس با مزاج زنان گرم خشک است و بدین سبب قوت‌های مردان بیشتر باشد از قوت‌های زنان و پسران را پرورش و نمو در سالهای کودکی بیشتر است و دختران را در سن جوانی و مردان را قوت حرارت و قوت حرکت رگها و قوت حس و حرکت اختیاری بیشتر است از زنان و همچنین فکر و اندیشه و تدبیر مردان درست‌تر و تمامتر است (گرچه استثناهائی هم دارد) و رگهای زنان باریکتر بود و مسام ایشان بسته‌تر و گوشت ایشان نازکتر و بهم نشسته‌تر (امروز این تفاوت‌ها را بیشتر به‌علت ترشحات هورمونی می‌دانند).

در شناختن مزاج فربه و لاغر

فربهی دو نوع است یکی آنکه از بسیاری گوشت باشد و مزاج آن فربه گرم و تر است.

دوم آنکه ـ از بسیاری پیه بود و آن مزاج سرد و تر بود.

لاغری هم دو گونه بود: یکی از کمی گوشت و مزاج سرد و خشک باشد.

دومـ لاغری آن از کمی پیه و آن مزاج گرم و خشک باشد.

هر که **مزاج او گرم** باشد پیه بر تن او کمتر است و رگهایش فراخ‌تر باشد و خون در آن رگها بیشتر باشد و گوشت او سخت بود و مزاج او به‌سردی مایل یا به‌خشکی یا به‌هر دو. هر که گوشت او نرم باشد و سخت و آکنده نبود یا گرمی بر مزاج او غالب است یا تری یا هر دو.

بدن‌های معتدلـ راگوشت بیشتر از پیه باشد و در سختی و نرمی معتدل است. بباید دانست مدتی که کار می‌کند یا مدتی که غذا می‌خورد آن کار و آن غذا عادت او گردد و آن عادت، زیرا چون مزاج اصلی شود و هر چند کار بد و غذای بد، به‌منزله مزاج اصلی بود، اما آنچنان نشود که مضرت رساند، لیکن زیان آن به‌زودی ظاهر نگردد و کارهای نافع و غذاهای خوب چون عادت شود نفع آن به‌زودی ظاهر شود و ترک عادت بیکبار خوب نیست. **پس اگر کسی را حاجت افتاد به آنکه ترک عادتی کند باید که به‌تدریج خود را از آن باز دارد.**

هرگاه که مزاج مادرزادی بد باشدـ آن را به‌تدریج و اندک‌اندک با غذاها و کارهائی که ضد آن باشد به‌صلاح باید آورد و صنعت‌ها و کارها که مردم را از آن رنج باشد، یا سرما و گرما رسد، یا کاری چند که حواس‌ها و قوت‌ها را در آن کار باید فرمود مثل چیزی خواندن و چیزی نوشتن و فکر در امور کردن، همه برای آن است که مردم را عادت گردد و از هر یکی از اینها در مزاج و قوت‌ها اثری تمام حاصل شود پس طبیب باید که در حفظ صحت و علاج مرض از این حالها غافل نشود.

در معرفت مزاج‌های معتدل و غیرمعتدل

بر وجه کل اندامی که بی‌سببی گرم باشد مزاج او گرم است و اگر سرد باشد در حرارت و برودت معتدل باشد، معتدل است. اگر گوشت اعضاء سخت باشد دلیل خشکی مزاج است ونرمی آن دلیل رطوبت است. اعتدال و نرمی و خشکی دلیل اعتدال است. اگر گوشت و پیه مثل هم در عضوی باشد علامت آن است که رطوبت و برودت برابر است. اگر پیه بیشتر باشد سردی برتری غالب است. اگر گوشت غالب، عکس آن

است و از این جامعلوم می‌شود که بسیاری گوشت دلیل رطوبت مزاج است و کمی پیه علامت حرارت. هرگاه گوشت و پیه هر دو اندک باشد علامت گرمی و خشکی است. چون ماده پیه و فربهی چربی خون است که در مزاج مرد بسته شود، بر اندام‌های گرم مثل جگر، هیچ پیه نباشد و بر اعضای سرد پیه باشد مثل غشاء و در هر مزاجی که میل به‌سردی دارد هم بسته می‌شود مثل زنان و جانوران ماده. دیگر بسیاری موی و کثیفی آن دلیل حرارت است. اگر موی اندک و باریک باشد دلیل برودت است و اعتدال دلیل بر اعتدال است. اگر موی جعد باشد و در هم شکسته، مزاج خشک باشد. اگر راست است و ناشکسته مزاج تر باشد. اگر معتدل باشد در این دو حال موی دلیل اعتدال است. اگر سرخی به‌زردی یا سفیدی کند دلیل برودت است. اگر پوست بدن سرخ باشد دلیل حرارت است و اگر سفید است دلیل برودت و اگر تیره و گرفته باشد سردی غالب است و اگر سیاه باشد مزاج گرم و خشک است.

شناختن مزاج‌های اعضاء

اما علامت مزاج دماغ ـ صاحب **دماغ گرم** را رنگ روی و رنگ چشم میل به‌سرخی کند و رگها برخاسته و پیدا باشد و رنگ موی نیک سرخ باشد یا سیاه. اگر دماغ بسیارگرم نباشد رنگ موی او بسیار اشقر است بعد از آن به‌سرخی میل کند تا سیاه شود. اگر حرارت غالب باشد در پیری اصلع شود و خداوند دماغ را از هوای گرم و آفتاب و از طعام و شراب گرم، دردسر خیزد و خواب او سبک باشد. **خداوند دماغ سرد** را موی سر راست باشد و رنگ او به‌زردی و سفیدی میل کند و از هوای سرد و بوی‌های سرد و طعام و شراب سرد رنجور شود و از دماغ او تری‌ها بالا آید و زکام و نزله‌اش بسیار باشد و رنگ چشم او هیچ میل به‌سرخی ندارد و رگها باریک باشد و پوشیده و خواب او تمام باشد. **خداوند دماغ خشک** از بینی او هیچ رطوبت نیاید و حواس تیز باشد چنانکه آوازهای نرم و طعام‌ها و بوی‌های اندک زود دریابد و خواب او اندک باشد و موی سر او جعد بود و زود اصلع شود.

خداوند دماغ گرم و تر را حال عکس این بود. **صاحب دماغ گرم و خشک** را خواب بسیار اندک بود و موی او بسیار و جعد او به‌سیاه باشد و زود برآید و رنگ او سرخ یا

گندم‌گون باشد و زود اصلع شود (موهای جلو سرش می‌ریزد).

خداوند دماغ گرم و تر را گرمی و تری به‌اعتدال باشد. رنگ روی او روشن و خوب است و رگهای چشم پیدا باشد و موی به‌سرخی زند و از چیزهای گرم اندک ملالت یابد و آنچه از دماغ او آید به‌قوام باشد و اثر پختگی دارد و اگر از اعتدال دور باشد باد جنوب و گرمابه و چیزهای گرم و تر او را زیان دارد و مرض سر بسیار کشد و رطوبت از دماغ او بسیار آید و کم بیدار تواند بود و اگر خسبد بسیار در خواب بماند و خواب‌های پریشان بیند و حواس او کند است. اما اگر حرارت غالب باشد نشان‌های حرارت ظاهرتر باشد. اگر رطوبت غالب باشد رطوبت بیشتر پیدا است.

خداوند دماغ خشک و سرد رنگ او به‌زردی زند و موی سر او ضعیف باشد و زود سفید شود و چیزهای سرد او را زیان دارد و در سن جوانی حواس او تیز است و پس از آن کند شود. اگر خشکی بر سردی غالب باشد زود اصلع شود.

صاحب دماغ سرد و تر هر چه در مزاج دماغ سرد و تر گفته شد در صاحب این دماغ سخت ظاهر است.

اما نشان‌های مزاج‌های چشم گرم ـ حرکات او زود زود است و رگهای او برخاسته و پیدا باشد.

چشم سرد ـ برخلاف این است.

چشم خشک ـ کوچک باشد و رمش[1] نداشته باشد و حرکت او سبک باشد و رگهای چشم باریک است و درد چشم کمتر باشد.

چشم گرم و تر ـ بزرگ شود و رمش بسیار کند و اشک معتدل باشد.

چشم گرم و خشک و سرد و تر و خشک ـ بر این قیاس باید کرد.

اما نشان‌های دل

صاحب دل گرم ـ را نبض و نفس هر دو عظیم است و سریعتر و متواتر و دلیر باشد و در کارها به‌شتاب باشد و کاهلی نداشته باشد. اگر سخت گرم باشد شتابزده و با تهور باشد و زود خشم گیرد و سینه‌اش پهن باشد و بر سینه و حوالی آن موی بسیار داشته

---

۱. به‌فتح را و میم. سرخی پلک و ریزش آب از آن.

باشد. اگر با پهنی سینه، سر کوچک باشد نشان درست است بر بسیاری حرارت دل، و تنگی سینه و بزرگی سر نشان تمام است بر برودت دل. هرگاه سینه و دل در خور هم باشند اعتماد بر نشان‌های دیگر باید کرد. اگر دل گرم باشد همه تن با حرارت است مگر که جگر سرد باشد سردی جگر با حرارت دل برابری کند. **صاحب دل سرد** بد دل است و در کارها کاهل باشد و بر سینه موی ندارد و نبضش صغیر (کوچک) و متفاوت باشد و نفس نیز چنین است و با سردی مزاج همه اعضاء سرد باشد مگر که جگر گرم باشد و با سردی دل برابری کند.

صاحب دل خشک ـ آهسته است و اگر خشم گیرد دیر آهسته شود و لجوج باشد و نبض او صلب است و همه تن او خشک باشد مگر که رطوبت جگر برابری کند.

صاحب دل تر ـ زود از کارها به‌تنگ آید و زود خشم گیرد و زود ساکن شود و نبض او نرم است و همه تن او تر و **رطب باشد** مگر خشکی جگر با رطوبت دل برابری کند.

صاحب دل گرم در کارها گرم و سبک است. و زود خشم گیرد و دیر ساکن شود و بر سینه و حوالی آن موی بسیار دیده شود و نبضش صلب است و عظیم و متواتر و سریع و نفس همچنان باشد. هرگاه که سینه پهن باشد و دل گرم و خشک نفس در عظم (بزرگی) و سرعت از حد تجاوز کند.

صاحب دل گرم و تر را بر سینه موی کمتر باشد و زود خشم گیرد و زود ساکن شود و سبکی و جلدی در کارها از مزاج گرم و خشک کمتر است و بنض و نقس او عظیم باشد اما سریع و متواتر نیست.

صاحب دل سرد و تر بد دل و کاهل است و بر سینه موی ندارد و لجاج را دشمن دارد. صاحب دل سرد و خشک را بر سینه موی نباشد و کاهلی او کمتر از صاحب دل سرد و تر است و خشم کمتر گیرد و اگر خشم گیرد کینه با وی بماند و در وی نشاطی نباشد.

اما علامت مزاج‌های جگر

صاحب مزاج گرم را آورده، یعنی رگی چند ساکن که از جگر رسته، فراخ باشد و صفرا در مزاج او بسیار تولد کند و خون اندامها گرم باشد و اگر سردی دل با او برابری

نکند در سال کهولت در مزاج او سودا تولد کند و بر شکم او موی بیشتر باشد.

صاحب جگر سرد را رطوبت در وی بسیار باشد و آورده تنگ و باریک و اگر دل او گرم نباشد، اندام‌های او سرد باشد و بر شکم از هیچ موی نباشد. **صاحب جگر خشک** خون او غلیظ و اندک است و آورده صلب می‌باشد.

صاحب جگر تر را خون بیشتر است و اورده نرم باشد و اندام نرم هست و خشکی دل با او برابری نکند.

صاحب جگر گرم و خشک موی بر شکم او بسیار است و خون سخت غلیظ باشد و صفرای بسیار تولد کند زیاده از جمیع مزاج‌ها و در کهولت سودا پیدا گردد. بباید دانست که حرارت دل با سردی جگر برابری تواند کرد و سردی دل با گرمی جگر برابری تواند کردو. اما تری دل با خشکی جگر برابری نتواند کرد.

صاحب جگر گرم و تر اندام گرم و نرم داشته باشد و خون در این مزاج از هر مزاجی زیادت باشد و موی کمتر از مزاج گرم و خشک، رگها غلیظ باشد و کیموس‌های بد در این جگر بسیار پدید آید و بیماری بسیار تولد کند. اگر گرمی برتری غالب باشد کیموس‌های وی کمتر است.

صاحب جگر سرد و تر را اعضاء سرد است. اگر حرارت دل غلبه اورده باریک باشد و در حوالی شکم و جگر موی نباشد. خون با رطوبت آمیخته باشد.

صاحب جگر سرد و خشک را آورده باریک است و حوالی شکم و جگر بی‌موی باشد و تولد خون در این مزاج اندک است و اعضاء سرد باشد اگر گرمی دل غلبه نکند.

اما نشان‌های معده و مزاج آن

نشان‌های مزاج **معده گرم** را گواریدن طعام زیاده از آرزو باشد و طعام‌های غلیظ در این معده زود هضم بشود و طعامهای لطیف در این معده بسوزد و دردناک شود و باشد که دردسر آورد.

صاحب **معده سرد** را طعام در معده ترش شود و آروغ ترش برآورد و میل طعام از گواریدن بیش باشد و طعام‌های سرد میل کند و بهتر تواند خورد و در **معده‌تر** تشنگی کمتر باشد و چیزهای تر آرزو کند.

صاحب معده خشک را تشنگی بسیار باشد و اندکی آب او را کفایت باشد و اگر آب بسیار خورد بروی گران گردد و خوردنی‌های خشک میل کند و بسیاری آن زیان دارد.

فرق میان مزاج اصلی و مزاج عارضی

فرق بین مزاج اصلی و مزاج عارضی آن است که صاحب مزاج اصلی چیزهای موافق مزاج خویش آرزو کند و صاحب مزاج عارضی چیزهای مخالف آرزو کند مگر که مدتی بگذرد و مزاج عارضی مثل مزاج اصلی گردد و در آن وقت مزاج عارضی نیز چیزهای موافق مزاج اصلی میل کند.

اما صاحب مزاج‌های انثیان و اوعیه و راهها و لوله‌های منی

صاحب انثیان و بیضه حاره و گرم را فرزند بیشتر نرینه آید و بسیار جماع باشد و بر حوالی زهار موی بسیار دیده می‌شود.

صاحب انثیان و بیضه بارد و سرد را حال برخلاف این باشد و کسی را که مزاج انثیان تر است منی او بسیار می‌باشد.

منی صاحب انثیان یا بس و خشک غلیظ باشد و آن کس زود محتلم گردد و بر جماع کردن حریص باشد و بسیار فرزند باشد و برزهار و حوالی آن موی بسیار باشد باید که جماع افراط نکند مضرت یابد. کسی را که **انثیان گرم و تر** باشد بسیار منی بود و در جماع کردن بیشتر از خداوند مزاج گرم و خشک قدرت دارد و بسیار کردن جماع او را کمتر زیان دارد و موی بر حوالی زهار او کمتر باشد.

صاحب انثیان بارد و سرد دیر بالغ شود و بر جماع حریص نباشد و منی او بسیار رقیق است و حوالی زهار او از موی خالی باشد و فرزند کم باشد و آنچه، باد دختر باشد.

صاحب انثیان بارد و سرد و یا بس و خشک در همه حال مثل خداوند مزاج خشک باشد مگر آنکه منی این غلیظ‌تر باشد.

***

معرفت خلط و اقسام آن

مقدمه ـ در تعریف خلط ـ بدانکه خلط رطوبتی است حاصل از طعام که در رگها و اعضاء میان تهی مانند معده و جگر و سپرز و زهره روان باشد و خلط نیک در طول و عرض و عمق افزاید و بدل آن تریها شود که از بدن او خرج می شود و خلط بد بدین کار شایسته و مناسب نباشد.

و آن رابه داروها و فصدها از بدن پاک باید کرد. بباید دانست که غذا وارد بدن می شود تا آن زمان که جزء تام اعضاء گردد به‌چهار حال می‌گردد و هر یک از آن را **هضم** گویند و معنی هضم گواریدن است و در هر هضمی خلاصه و فضله از یکدیگر جدا کردند و خلاصه جهت بدن بماند و فضله دفع شود.

هضم اول ـ از آن زمان است که دهان طعام را خورد تا به‌معده قرار گیرد و مانند کشکاب شود و آن را **کیلوس** خوانند. لطیف آن به‌طریق **ماساریقا** که رگی چند باریک است که از جگر به‌معده و بعضی روده‌ها پیوسته، به‌جگر رود و کثیف آن به‌طریق روده‌ها دفع شود و آن را براز خوانند.

هضم دوم ـ در جگر است و آن عبارت است ازگواریدن کیلوس. چون حرارت جگر هضمی دیگر باید بعضی کفک شود و آن **صفرا** باشد و بعضی دُرد باشد و آن **سودا** باشد و بهری خلط صافی بماند و آن **خون** است. گاه باشد که چیزی ناپخته بماند و آن را **بلغم** خوانند و از معده بیشتر تولد کند و **صفرا و سودا در جگر بیشتر حاصل شود** و نادراً در معده و در رگها تولد کند. بباید دانست که طعام تاکیلوس نگردد از معده به‌جگر نرود و کیلوس گشتن موقوف است به‌آب خوردن یا چیزی رطب و **ترناک** که به‌جای آب باشد وگرنه طعام در معده بسوزد. پس صانع حکیم تقدس و تعالی طبیعت را در بعضی اوقات مشتاق و به‌آب ساخت و تشنگی پدید آورد تا مردم پس از طعام آب خورند و آب در معده با طعام بیامیزد و طعام بدان کیلوس گردد و به‌جگر رود و آنگاه آب با خون گردد و به روده رود و در اعضاء پهن شود و در این وقت چون نیاز به‌آب نیست آب از خون جدا گردد و با اندکی خون به‌گرده آید و آن خون غذای گرده شود، آب صافی را به‌مثانه فرستند و به‌طریق بول دفع شود. (ناگفته نماند مقداری آب هم از سوخت و ساز سلول‌های بدن بوجود می‌آید و آبی که از راه ادار و یا عرق دفع می‌گردد گرچه به‌ظاهر

صاف است ولی شامل املاحی مانند نمک و اوره و اسیداوریک و دیگر مواد سمی بدن است که در اثر این سوخت و ساز بوجود می‌آیند).

هضم سیم ـ در رگها و آن عبارت است از گردیدن اخلاط به‌اعضاء **به‌حسب** مزاج تنها.

هضم چهارم ـ در اعضاء است و آن عبارت است از گردیدن رطوبات به‌الفعل مشابه هر یک از اعضاء در هیأت و صورت و قوام و فضله و این دو هضم به‌مثل عرق و چرک دفع شود.

معرفت حالهای خون

غذای حقیقی، خون است و خوردنی‌ها را اغذیه از بهر آن گویند که در تن مردم خون خواهد شد و **طبع خون گرم و تر** است و خون به‌اعتبار محل، دو قسم است: یکی سخت سرخ و اندک سطبری دارد و محلش جگر است و اورده. دوم سرخ باشد و درخشانتر و گرمتر و روانتر و محل این خون دل باشد و شرائین رگهای جهنده است که از دل رسته و **خون طبیعی** در تنگی و غلیظی معتدل باشد و سرخ و خوش رنگ و به‌طعم شیرین و خوشبوی و در جگر معتدل پدید آید و از غذاهای معتدل و در سن کودکی و در فصل بهار و بعد از حرکت معتدل. و شادی‌ها و منفعتش آن است که تن را پرورش دهد و اندام‌ها از آن بیفزاید و در زمستان و سالهای پیری تن را گرم دارد و از حرارت آن قوت‌های طبیعی و حیوانی را مدد باشد تا هر قوتی کار خود تمام کند و پوست بدن روشن سازد و رنگ روی را سرخ دارد.

خون غیرطبیعی دو نوع است: یکی آنها مزاج او بگردد چنانکه گرمتر گردد یا سردتر بی‌آنکه چیزی به‌آن بیامیزد. دوم آنکه صفرا یا سودا یا بلغم با او بیامیزد و آن را تباه کند و بدین سبب رنگ و بوی مزه آن تغییر یابد. اگر با صفرا بیامیزد تلخ شود و تنگ و روشن و اگر با سودا آمیخته شود ترش گردد و سیاه و سطبر و اگر با بلغم بیامیزد یا شیرینی آن کم شود یا بی‌طعم گردد و اگر با بلغم حرارتی غلبه کند شورگردد و سطبرتر از خون طبیعی و کمرنگ باشد. اگر حرارت کمتر باشد ترش گردد.

(می‌دانیم که خون علاوه بر دیگر خواص به‌وسیله گلبولهای سرخ اکسیژن را حمل

می‌کند که ماده حیاتی هر موجود زنده است.

آنچه که یادداشت کرده‌ایم برای درک مطالب این کتاب ضروری است و منظور ما وارد شدن در مباحث فیزیولژیکی نمی‌باشد که مطمئناً خوانندگان عزیز در کتب مربوطه می‌توانند مطالعه فرمایند).

طبیعت احوال بلغم

اما **بلغم طبیعی** خلطی است که طبیعت آن را تمام پخته و گواریده نساخته باشد و این نوع بلغم تواند بود که چون حرارت اصلی و قوت هاضمه قوی‌تر گردد آن را بگوارد و غذا سازد از بهر آنکه وی خونی است تمام ناپخته و رنگ آن سفید باشد و غلیظ‌تر از خون باشد و هیچ طعم ندارد و طبع آن به‌قیاس به‌خون و صفرا سرد باشد و به‌قیاس با تن مردم بسیار سرد نباشد و **صانع حکیم عزاسمه بلغم را محلی خاص نیافریده** چنانکه صفرا و سودا هر یک محلی خاص دارند، بلکه در تمام بدن آن را متفرق سازند مثل خون، و تن را بدان از چند جهت احتیاج است: یکی آنکه اگر غذا به‌اعضاء دیرتر برسد نزد هر عضوی چیزی حاصل باشد که به‌اندک توجهی آن را طبیعت خون سازد و غذا سازد. حاجت دوم آنکه می‌باید که پاره‌ای از بلغم با خون بیامیزد تا شایسته **بعضی غذای** اعضاء گردد که مزاج آن سرد و تر باشد مثل دماغ. حاجت سیم آنکه تا بندگاهها و مفصلها را که دارای حرکت بسیار است‌تر نگاهدار و به‌سبب حرارت که از حرکت که از حرکت خیزد خشکی در وی پیدا نیابد و **معدن بلغم معده** است. پس هرگاه که حرارت معده کمتر باشد و قوت هاضمه سخت ضعیف بلغم بسیار تولد کند خاصه اگر خوردنیها سردتر باشد و روزگار زمستان و مردم را ریاضت و تعسب کمتر است.

اما بلغم غیرطبیعی به‌اعتبار قوام پنج نوع است: یکی غلیظ وسطبر است و مختلف الاجزا آن را **مخاطی** گویند یعنی مانند آب بینی است و اجزاء آن در جنس مختلف میباشد. دوم سخت، تنُک است آن را مائی گویند. سیم همچون آبگینه است آن را **زجاجی** خوانند.

چهارم- غلیظ‌تر از همه است آن را **حصی گویند یعنی قوام** آن مانند گچ باشد و رنگ آن سفید.

پنجم ـ آنکه مختلف الاجزاء باشد، اما اجزاء در حس مختلف نباشد و آن را **بلغم خام** نامند.

بلغم غیرطبیعی به‌اعتبار طعم چهار است: **عفص** (تند مزه)، **مالح** (شور)، **تفه** (بی‌مزه) و **حامض** (ترش مزه) و **بلغم مالح گرمترین اصناف بلغم** است.

شناختن احوال صفرا

اما صفراء طبیعی قوامش رقیق‌تر از قوام خون است و به‌وزن سبکتر، از بهر آنکه صفرا کفک خون است و **طبع آن گرم و خشک است و طعم آن تلخ** و تولد آن در جگر باشد و چون از جگر بیرون آید بعضی از آن با خون از رگها بگذرد از بهر دو کار یکی آنکه اگرچه خون خلطی روان است اما صفرا از آن روان‌تر است و در تن مرد گذرهای تنگ و باریک هست و پس پاره صفرا با خون برود تا به‌سبب تیزی خون به‌تمام بدن برسد و به‌سبب تیزی آنکه صفرای با خون بیامیزد و غذای عضوی شود که حقه و گشادگی در آن مطلوب است مثل ریه که آن را به‌فارسی شش نامند و پاره‌ای از صفرا که بماند آن را خزانه‌ای است که به‌جگر پیوسته و آن را زهره گویند تا در آن خزانه گرد می‌شود از بهر دوکار یکی آنکه زهره اندامی است که غذای آن صفراوی باید باشد، پس این خزانه غذای خویش به‌اندکی خون که با وی آمیخته بردارد. دوم آنکه به‌قوت نیاز پاره‌ای از صفرا از زهره فرود آید و بروده‌ها **ریزد** و پاره‌ای از بلغم غلیظ بشوید و ثقل را **دفع کند** و تیزی آن عضله مقعد را خبر دهد تا مردم به‌حاجت برخیزند و هرگاه که منفذ آن بسته شود و آن‌قدر صفرا برود. فرود نیاید مردم به‌حاجت برنخیزد و نوعی از قولنج تولد کند و در روده‌ها کرم دراز، کرم کدو، تولد کند و تولد صفرا بیشتر در فصل تابستان و در وقت **خشم** و از غذاهای گرم و خشک و از کارهای سخت باشد.

اما **صفراء غیرطبیعی** خود فاسد شده باشد اگر در جگر باشد آن را **مره دموی** خوانند و اگر در معده محترق شده باشد **کراثی!**گویند چون محترق شود **زنجاری** نامند و آن به‌منزله سم است. اگر **صفرا** به‌بلغم رقیق ممزوج شود **مره صفرا** گویند و اگر بلغم غلیظ آمیخته شود **صفرای محی** خوانند و آن زرده تخم‌مرغ باشد.

(همانطور که امروزه می‌دانیم یکی از اعمال مهم صفرا هضم مواد چربی در روده‌ها

است و همچنین می‌دانیم در صورتی که راه صفرا بسته شود صفرا وارد خون می‌گردد و بیماری زردی به‌وجود می‌آید و میدانیم که بیلی روبین در خون اگر از حد طبیعی زیادتر گردد ایجاد مسمومیت و زردی و مرگ می‌کند).

شناخت احوال سودا

اما **سودای طبیعی** دُردی است از خون و بدین سبب سطبرتر و گرانتر از خون است. **طبعش سرد و خشک است** در فصل خریف و پائیز و از غمها و اندیشه‌ها و در سن کهولت و کارهای پر رنج، و **سودا** در جگر دو قسم شود:

یک قسم با خون به‌عروق رود جهت غلیظ ساختن آن تا غذای اندام‌ها قوی شود و خصّه عضوی که در آن سودا بیشتر باشد بدو رسد، چون استخوان و غضروف و قسمی دیگر به‌طحال رود به **منفذی** که میان جگر و سپرز است. پس از سپرز جهت رجوع پاره‌ای به‌معده ریزد به‌منفذی که میان معده و سپرز است.

توضیح ـ (می‌دانیم که میان سپرز و معده منفذی نیست بلکه میان روده و جگر و پانکراس منفذ وجود دارد)

سودای غیرطبیعی خلطی باشد که محترق گردد اگرچه سودا باشد.

طعم سودای طبیعی آمیخته‌ای است از ترشی و شیرینی و دبسی (دوشابی) و تولدش از غذای سرد و خشکست.

این بود نظریه گذشتگان درباره صفرا و سودا و بلغم و غیره که جهت درک مطالب این کتاب **دانستن** آن لازم بود.

***

در بیان ارواح

مراد از ارواح در عرف پزشکان نفس ناطقه است، چنانچه اهل شرایع و ادیان گویند بلکه روح جسمی است لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل پیدا شود و به‌واسطه شرائین به‌اعضاء منتشر شود و اعضاء را به‌سبب روح حیوه و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و نمو و تولید حاصل شود و آن را روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بد و

قایم است. از این روح چون بعضی به‌دماغ رسد به‌واسطه محل او را مزاجی دیگر حاصل و او را روح نفسانی خوانند و قوه نفسانی بدو قایم است و از این روح حس و حرکت حاصل شود و چون بعضی به‌کبد رسد و او را کیفیتی دیگر حاصل شود آن را روح طبیعی خوانند و قوه طبیعی بد و قایم است و از او تغذیه و نمو و تولید حاصل گردد.

در شرح قوی و افعال

بدانکه حیوانات را قوت‌ها است و فعل‌ها و فعل از قوت حاصل شود و قوه را به‌فعل توان دانست و افعال اعضاء سه جنس است پس قوی سه جنس است:

اول قوت طبیعی است. دوم حیوانی. سیم نفسانی.

مظهر هر قوتی عضوی مخصوص است که اثر آن قوه و فعل از آن عضو ظاهر گردد و آن اعضاء را **رئیسه** گویند. اما قوه طبیعی در جگر است و مرکب ارواح طبیعی است و او با مخدومه و سرور باشد که تصرف کند. بقای نوع یا شخص **با خادم و خدمتگزار باشد و مخدومه** سرور که متصرف است برای بقای شخص، غاذیه و **نامیه** و نمو است. **غاذیه** قوتی است که در غذا تصرف کند و آن را همانند جوهر بدن گرداند و ملصق و چیره به‌اعضاء کند. **نامیه** قوتی است که آنچه غاذیه آن را حاصل کرده باشد در اقطار بدن بر وضع متناسب طبیعی صرف کند تا به‌کمال مقداری که نوع و مزاج و مقتضی آن است برسد و **مخدومه و سرور** که متصرف برای بقای نوع است بر دو قسم است:

مولده و مصوره.

مولده آن است که ماده منی از اخلاط تن انسان جدا کند و در آن تصرف کند و آن را مستعد قبول صورت انسان کند و **مصوره** آن است که به‌اذن خالق خود عزاسمه اعضاء را شکلی و صورتی دهد و در آن تجاویف و مفاصل پیدا کند (چنانچه می‌دانیم این اعمال به‌وسیله کروموزوم‌ها و ژن‌ها صورت می‌گیرد).

خادم چهار است:

اول ـ جاذبه است ولی قوتی است که در اعضاء موجود است تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب کند.

دوم ماسکه ـ و آن قوتی است که مجذوب، را نگاهدارد تا هاضمه در آن عمل کند.

سیم هاضمه ـ و آن قوتی است که غذا را مستحیل گرداند و مهیّا سازد تا غاذیه آن را تصرف کند.

چهارم دافعه ـ است و آن قوتی است که آنچه محلی از تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت نداشته باشد که غذا شود دفع کند و **کیفیات** اربع که حرارت و برودت و رطوبت و **یبوست‌اند خادم** و خدمتگزاران این چهار قوت‌اند و ایشان خادمان غاذیه‌اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده‌اند، اما قوت حیوانی از دل منشعب می‌شود و مرکب او روح حیوانی است و به‌واسطه شرائین به‌جمیع بدن می‌رسد و آن قوتی است که قلب و شرائین را حرکت دهد تا به‌انبساط و انقباض پردازد. همه اندامها **بقوه حیوانی**، قابل قوت نفسانی و غیرنفسانی شوند و اگر قوت‌های نفسانی از عضوی زایل گردد قوت حیوانی بر جای ماند و عضو زنده باشد چون عضو مفلوج که او را حس و حرکت نباشد و زنده باشد و تباه نشود و عضو مرده از بهر آنکه قوه حیوانی از او باطل شده زود تباه گردد و عضو مفلوج از جهت آنکه حیوان باوی است شایسته پذیرش حس و حرکت است تا چون علت زایل گردد حس و حرکت بدو باز آید. اما **قوت نفسانی** از دماغ منشعب می‌شود و به‌واسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر گردد و افاضه حس و حرکت کند به‌اذن پروردگار تعالی شانه و در تحت او دو قوت است:

یکی قوت **مدرکه** و یکی قوت **محرکه**. اما مدرکه دو قسم است:

اول مدرکه امور ظاهری و آن را **حواس ظاهری** گویند و آن پنج است: اول قوه باصره (بینائی) دوم قوه سامعه (شنوائی) سیم قوه ذائقه (**چشایی**) چهارم قوه بویایی، پنجم قوه لامسه (**پساوائی**).

قسم دوم ـ مدرکه امور باطنی و آن را حواس باطنی گویند و آن پنج است:

اول ـ قوه باصره امور باطنی و آن را **حواس باطنیه** گویندو آن پنج قوت است: اول **حس مشترک است** و آن قوتی است که هر چه به‌حواس ظاهر مدرک می‌شود و مودّی یاد می‌گیرد و از این جهت او را حس مشترک گویند و محل او مقدم بطن اول از دماغ است.

دوم ـ خیال است و او خزانه حس مشترک است زیرا هر چه دریابد به‌او سپارد و محل او مؤخر بطن است.

سیم ـ مخیله است و او را **متصرفه** گویند به‌اعتبار آنکه تصرف کند، در صورتی که در خیال است و این تصرف، **ترکیب** بود همچون تصور انسانی دو سر و **تفصیل** بود همچون تصور انسانی **بی‌سرد**.

چهارم ـ منوهمه است و آن قوتی است که در ادراک معانی **خزینه** گویند مثل دوستی و دشمنی و محل او بطن اوسط است.

پنجم ـ حافظه است و آن قوتی است که حفظ معانی کند و آن را **متذکره** نیز خوانند به‌اعتبار آنکه چیزهای فراموش شده با زیاد آورد و محل او بطن مؤخر دماغ است.

اما **محرکه** بر دو قسم است: **باعثه و فاعله**. باعثه بر دو قسم است: شهوانی و غضبی.

شهوانی آن است که باعث شود برتحریک جهت جذب منفعتی. **غضبی** آن است که باعث بر حرکت شود جهت دفع مضرتی و این منفعت و مضرت اعم از آن است که فی‌الواقع بود یا به‌حسب ظن و **فاعله** قوتی است که در غضب نفود کند تا به‌واسطه آن عقل مسترخی و سست و **فروهشته** شود، و متشنج به‌قبض و بسط آن (اعضاء) متحرک گردد، **فاعله** مطیع و تابع باعثه باشد.

در بیان ادویه و اغذیه

مقدمه ـ در بیان درجات داروها ـ بدانکه هر چیز که به‌کیفیت در بدن تأثیر کند چون وارد بدن شود تحت تأثیر حرارت غریزی آن قرار می‌گیرد. اگر اثر آن در بدن زیاده از کیفیت بدن نباشد آن چیز را **معتدل** نامند.

اگر تأثیر زیاده از کیفیت بدن باشد و آن تأثیر در بدن محسوس نشود آن کیفیت در درجه اول باشد.

اگر مضرت و زیان رساند اما مهلک نباشد آن **کیفیت** در درجه سیم باشد.

اگر زیان آن به‌مرتبه هلاک رساند در **درجه چهارم** باشد.

باید دانست که تأثیر دارو شاید که در خارج باشد و در داخل اثر نداشته باشد مانند پیاز که در خارج محرق و سوزاننده است اگر ضماد کنند، و بخوردن نه، و به‌عکس اسفیداج که خوردنش کشنده و قاتل است و ضمادش نه و شاید که تأثیر خارجی دارو ضد تأثیر داخلیش باشد مانند گشنیز که در داخل تبرید کند و در خارج تحلیل کند.

بدانکه بعضی از داروها را قوت مختلف باشد و شاید آن قوه چنان مستحکم باشد که آتش آن را به‌تحلیل نتواند برد مانند ذهب (طلا) و شاید که آتش آن را به‌تحلیل برد اما به‌طبخ به‌تحلیل نرود مانند بابونه که در آن قوه قابضه و محلله است و به‌طبخ به‌تحلیل نرود و هیچکدام زایل و برطرف نشود، همچون عدس که به‌طبخ و پخش قوه محلله‌اش به‌تحلیل رود و قوت قابضه باقی ماند.

شاید که قوه آن چنان ضعیف بود که به‌غسل و شستن زایل نشود. همچون کاشنی که مفتح بود و مبرد و به‌شستن قوه **تفتیح** و تلطیف به‌تحلیل رود و تبرید باقی ماند.

سبب اختلاف اقوال پزشکان در ماهیت و خواص و اندازه شربت و شروط اخذ و بدست آوردن آن و ذکر درجات و قوت‌ها به‌حسب مراتب.

چون بیشتر داروها بر حسب‌جا و فصل‌های چهارگانه و به‌جهت خشکی وتری و تازگی و مانند آن مختلف می‌باشند هرگاه کسی آن را در شهری دیگر و یا در فصلی دیگر یا در موقع تازگی یا در زمان خشکی یا در وقتی که نارس بوده مثلاً دیده باشد برحسب احساس خویش بیان شکل و رنگ و مزه و غیره آن مینماید. دیگری که در غیراحوال و اوقاف نامبرده دیده باشد بیان ماهیت آن را مانند اول نمی‌نماید و احاطه بر جمیع احوال هر چیز برای یک شخص واحد یکسال و ممکن نیست و بر حسب اختلاف اوضاع فلکی و مزاج‌های گوناگون تغییرات بسیار واقع شده و می‌شود. لهذا باعث اشتباه در ماهیت واصل و قوه و خاصیت بیشتر داروها گردیده است و بدیهی است که اندازه شربت را بعضی نسبت به‌مزاج‌ها سابقه داده‌اند و جمعی قیاس به‌معتدل‌المزاج و بعضی اندازه‌ای را منظور داشته‌اند که کمترِ آن را مؤثر ندانسته‌اند و بعضی حداکثر مقدار را اعتبار نموده‌اند که بیشتر از آن بکار نتوان برد و جمعی نسبت به‌ضعیف‌المزاج و قومی موافق قوی المزاج اندازه‌ای معین ساخته‌اند و بهتر آن است که اندازه وسط و میانه را مراعات نمائیم.

شرط اخذ و بدست آوردن داروها ـ آن است که هر چه **حیوانی** باشد از حیوان تندرست جوان در فصل بهار و در حین حیات و زنده بلافاصله پس از ذبح باید گرفت.

آنچه **معدنی و کانی** باشد. در اوایل زمستان و باید مغشوش به‌خاک و دیگر کثافات نبوده باشد و در رنگ و بو و جوهر معیوب نباشد و از معادن و کان‌های مشهور آن شهر و

منطقه آورده باشند.

ازگیاهان و نباتات ـ میوه و ثمر را پس از رسیدن و پیش از افتادن و سقوط بگیرند، مگر آنچه نارس آن مورد نظر باشد، که در این صورت پیش از تمامی نمو و پر آب شدن باید گرفت. برگ را پس از تمامی نمو و پیش از زرد شدن باید گرفت. **تخم‌ها** را پس از استحکام و اعتدال خشکی بیاید جمع‌آوری نمود. شکوفه‌ها را پس از شکفتن و پیش از پژمردگی بباید گرفت مگر گل سرخ را که پیش از تمامی شکفتن بهتر است. شاخه‌ها را پس از تمامی نمو و پیش از خشک شدن و بیخ‌ها را پس از استحکام میوه تا هنگام ریختن برگ بلکه آخر فصل پائیز و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه می‌باید گرفت. باید هنگام گرفتن آن آخر روز و پیش از برآمدن آفتاب و پس از غروب نبوده و هوا صاف باشد. همچنین حفظ و نگهداری داروها در مکان نمناک و جای بسیار گرم نباید نمود، مگر منظور خشکی آن باشد. هر چه از اثر آفتاب قوتش از میان برود در سایه خشک باید کرد.

می‌دانیم که به‌**تأثیر دارو** با لذّات و اصولاً بسته به‌خواص و کیفیت دارو می‌باشد. در صورتی که تأثیر غذا به‌اندازه و کمیت آن بستگی دارد. تأثیر دارو در مزاج معتدل چهار درجه دارد:

۱ـ هر چه به‌اندازه و مقدار در حد اعتدال باشد همین که وارد بدن شد **معتدل** است و بستگی دارد به:

اولاً ـ به‌تغییر و دگرگونی آن.

ثانیاً ـ به‌کیفیت و چگونگی وضع حالت بدن.

اگر بدن از اثر دارو تغییر محسوسی پیدا نکند، در اثر تکرار و بیشتر کردن اندازه دارو تأثیری کم پدید خواهد آمد.

در این حال آن را **معتدل** خوانند.

اگر تغییر و تأثیر دارو در بدن پنهان و پوشیده باشد و از تکرار استعمال و زیادکردن اندازه آن، تأثیری پیدا گردد، آن را **درجه اول** نامند.

اگر کیفیت تأثیر دارو دو چندان گردد **درجه دوم**، و به‌همین قیاس تا **درجه چهارم** می‌رسد که در این صورت تأثیر دارو به‌درجه نهائی می‌رسد.

در **مرکبات** تأثیر و خواص داروئی شدت و ضعف دارد چنانچه در فلفل و حنظله دیده می‌شود و آن بستگی دارد به‌کم و زیادی اجزاء حار و گرم هر کدام بر دیگری و اندازه شربت هر یک و تأثیر فعل و عمل جزو غالب در مزاج معتدل، که به‌تجربه و قیاس درآمده باشد.

در این‌جا بی‌مناسبت نیست توضیحات دیگری درباره **نظریات قدما** بدهیم:

قدما تأثیر داروها را به‌گونه دیگری شرح داده‌اند و می‌گویند بدن انسان مشتمل است بر **افضیه** (مکان خالی و متسع) مانند معده و **حجازی** مانند رگها، **اخلاط محصور در رگها**، **رطوبت ثانویه محصور در موی رگها و اندامها روح** که در همه اجزاء نامبرده جریان دارد.

هرچه به‌اندازه معین وارد بدن گردد و از افراط و تفریط بیرون باشد، پس از تغییر شکل در بدن، در هوایی شاغل افضیه تأثیر کرده و اثرش خواه‌ناخواه از میان خواهد رفت و این **معتدل** خوانند.

ممکن است اثرش پایدار بماند. در اینصورت اگر تأثیر منحصراً در **روح مجاور حجاری و عروق باشد**، دیگر از آن حدود تجاوز نمی‌نماید. این قسمت درجه اول اثر دارو می‌باشد.

اگر تأثیر دارو در روح و اخلاط باشد ـ آن را **درجه دوم** به‌شمار می‌آورند.

اگر تأثیر دارو در روح و اخلاط و هم رطوبت ثانویه باشد درجه سیم است.

اگر تأثیر دارو در روح و خلط و رطوبت ثانویه و اعضاء باشد ـ در اینصورت نهایت اثر است و به**درجه چهارم** نامیده می‌گردد. بیشتر داروهائی که تأثیرش به‌درجه چهارم باشد سم قاتلند مگر آنکه برحسب صورت انواع تریاق با آن همراه باشد که از اثر سم آن بکاهند و یا آن را برطرف سازد.

با این ترتیب دانسته‌ایم که درجه‌های قوا و تأثیر داروها سه است و **قوه** در حقیقت عبارت است از خواص و افعال حقیقی دارو در جایگاه تلاقی و تماس با بدن. آنچه که **مزاج اولی** نامند عبارت است از فعل و عمل محسوسه داروها که به‌علت کیفیت متشابه که در مبداء اجاد آن از عناصر ایجاد گشته و این همان **مرتبه اول** است.

اما **مرتبه دوم** تأثیر داروها که همان **مزاج ثانی** دارو نامیده می‌شود، عبارت است از

تأثیر دارو به‌طور ثانوی، و آنهم از لوازم و به‌دنبال مرتبه اول می‌باشد، زیرا صاحب مزاج ثانوی ترکیب شده از اجزائی که دارای کیفیت **مزاجی مختلف‌الاثر** می‌باشد مانند **تسخین** (گرم کردن) بعضی و **تبرید** (سرد کردن) بعضی دیگر.

از اجتماع و تأثیر کیفیات اولی دارو، کیفیت ثانوی در دنبالش پدید می‌آید و اثر آن غیر از آثار مزاج اجزاء دارو خواهد بود چون **ردع** (رد کردن) و **قبض** (گرفتگی) مثلاً.

در صورتی که مزاج ثانوی دارو طبیعی باشد آن را **مرکب‌القوی**، نامند.

اگر اثر مزاج ثانی دارو موافق آثار اجزاء مفرده آن باشد، آن را **متوافقه‌القوه** نامند.

اگر تأثیر دارو مخالف باشد مثلاً هم تسخین و گرم کندو هم تبرید و سرد، در اینصورت آن را **متضادالقوه** نامند.

طبیعت به‌اذن پروردگار، هر یک از قوه ضد همدیگر را در جای خود بکار می‌برد، اگر عایق و مانعی سر راهشان نباشد.

اما **مرتبه سیم** از لوازم و بدنبال مرتبه نخست ثانی می‌باشد به‌واسطه افعال و خواص صورت نوعیه و بالخاصیت عبارت از آن است، مانند فعل و خاصیت حجرالیهود در تفتیت و تجزیه و ریزاندن سنگ دستگ اداری، که از لوازم کیفیت و تأثیر و خواص آنست در مزاج که تقطیع و قطع اخلاط را لازم دارد و یا مانند تریاق، که از لوازم مزاج ثانوی دارو است در اثر صورت نوعیه رفع سم می‌کند، و یا مانند ارسطو خودوس به‌دماغ، که از لوازم و خواص حرارت مزاجی آن است که اخلاط ویژه دماغی را در اثر صورت نوعیه، **تلطیف** (لطیف و نرم) می‌کند.

بدانکه بنابر مذهب **شیخ‌الرئیس** قدس سره و محققان، که به‌**بقای صورت عنصری** در مرکبات اعتقاد دارند، **مرتبه‌های قوت‌ها باید چهار باشد** و تصریح نموده‌اند که **مزاج اولی اجزاء داروی مرکب دارای کیفیت و خواص متفاعله مماسه است** و تأثیرش مرتبه‌ای است از مراتب و بنابر همین نظریه، مزاج ثانوی دارو را هم اصری است غیر آن، مانند شیر که از مواد مائیه (آبی) و دهنیه (روغن) و املاح ترکیب یافته در مزاج ثانوی دارو دارای تأثیری است از درجه و مراتب دیگر، و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار نامبرده، و تأثیر **اجزاء غیرمتفاعله مرکبات** مرتبه‌ای از مراتب نشمرده‌اند، و به‌نظر می‌رسد که قوت‌ها به‌اندازه فاعل باشند و درجه‌بندی مراتب تأثیر

صورت نوعیه اجزا غیرمتفاعله و غیرفعال، غیر مماسه در تحت مقام و مرتبه اثر صورت‌های نوعیه ترکیبی ظاهر نمی‌باشد.

پوشیده نباشد که پاره‌ای از مرکبات به‌صورت‌های نوعیه‌اند مانند خاک مخلوط با آب، و کفی که مرکب است از آب و هوا، و بخاری که از آب و آتش بوجود میاید.

هرچه با صورت و شکل نوعیه است یا **محکم‌الترکیب** می‌باشد، به‌اندازه‌ای که تحلیل و تجزیه اجزاء عنصری آن ممکن نباشد، مانند طلا، یا تحلیل و تجزیه آن بسیار دشوار باشد مانند دیگر مواد و آن معادن سبعه است (متطرقات) و گویند بسایط و زمینه این معادن زیبق و گوگرد است، چه هرگاه هر دو جزو در کمال خوبی جوهر باشند و گوگرد و قوه ناریه و آتش‌زائی صانعه و سازنده غلبه داشته باشد در نتیجه شکل و صورت ذهبی پذیرد. اگر برعکس اگر سیماب غالب باشد با قوه بارد، صورت فضی و نقره گیرد، و چون اجزاء ردی‌الجوهر باشد کبریت کم باشد با قوه مائیه و آبی، صورت قلعی یابد.

هرگاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب متکون و تولید گردد. اگر زیبق جیدالجوهر و دارای گوهر نیک باشد و اسباب صبغ و رنگ‌پذیری به‌اندازه کافی داشته باشد بدی جوهر کبریت مانع باشد، صورت نحاس و مس پذیرد، و چون با این حال یبوست و خشکی غالب باشد صورت روی توتیا که **خارصینی** نامند بدست آید.

اگر کبریت جیدالجوهر (جوهر ناب) باشد و سیماب ردی‌الجوهر باشد با نبودن اسباب صبغ، صورت و شکل حدیدی و آهنی بوجود آید.

انقلاب بعضی به‌بعضی دیگر با اعمال مخصوص، که رفع بدی جوهر هر یک گردد، ممکن است.

نامحکم الترکیب را هم مراتب و درجاتی باشد، زیرا بعضی را تفریق و جدائی و پراکندگی اجزاء بسیار آسان است، مانند گوگرد و نمک، و پاره‌ای را بسیار این عمل دشوار است و پیشینیان فرموده‌اند که هرگاه مزاج دارویی را ندانند از تحلیل و تجزیه افزایش می‌توان درک کرد، چه هرگاه اندازه معین آن را با قرع و انبیق تقطیر نمایند.

سایل آن اجزاء، آبی (مائی) **وزبد** آن (زبد ـ به‌فتح زا و با کف روی آب شیر و مایعات از یاد جمع) آن اجزاء هوائی و **صاعد** (گاز) آن اجزاء نازی و آتشی **ثفل** و مواد جامدش

ارضی و مواد خاکی خواهد بود.

سپس مزاج آن دارو را نسبت به‌اندازه بیشتر اجزاء متفرقه به‌دست آورند.

توضیح ـ چنانچه ملاحظه می‌شود نسبت به‌چگونگی تأثیر دارو در بدن قدما چند مزاج داروئی را قائل بودند و همچنین نسبت به‌خواص داروها آنها را به‌درجاتی تقسیم می‌نمودند، و البته این برای داروهای ساده بود و اما برای داروهای مرکب و یا احیاناً ناشناخته به‌ظاهر، ناگزیر بودند مواد را از راه تقطیر از هم جدا و خواص هر یک را تعیین و بررسی کنند، همانگونه که امروز ما مواد را از راه‌شیمیایی تجزیه می‌کنیم و معرف‌های گوناگون برای شناختن آنها در آزمایشگاه‌های مجهز به‌کار می‌بریم، و اما قدما چگونه این کارهای دشوار و پیچیده را انجام می‌دادند و به‌خواص داروهای مرکب و یا مواد مختلف پی می‌بردند در جائی پیدا نکرده‌ام و مطمئناً این کار را انجام می‌دادند و شاید هم در پی پیدا کردن کیمیا دست به‌آزمایش‌های طاقت فرسا می‌زدند تا کمال مطلوب را به‌دست آورند و می‌دانیم که کشف الکل به‌وسیله رازی در همین راه انجام گرفت.

همچنین از **آنچه** تشخیص مزاج‌ها و خواص داروها را می‌توان نمود طعم و مزه آن‌ها است، چه وجود مزه بگفته قدما از اثر کیفیت و چگونگی خواص حاره (گرم) و بارده (سرد) و معتدله می‌باشد در ماده لطیفه و متوسطه میان آنها، و بنا به‌گفته آنان در لطیف **حرافت** (حرافه ـ به‌فتح حا، تندی و زبان گزی) پدید می‌آید و در موارد غلیظ و ستبر **مرارت** (تلخی) و در موارد متوسط **ملوحت** (شوری).

از خواص و فعل مواد بارد و سرد در مواد لطیف و نازک، ترشی (**حموضت**) و در غلیظ و ستبر **عفوصت** (تندی و تلخی) و در متوسط **قبوضت** (گرفتگی) پدی میاید.

از خواص و فعل معتدل الحرارت و برودت (معتدل در سرما و گرما) ـ در موارد لطیف و نازک **دسومه** (چربی) و در غلیظ **حلاوت** (شیرینی) و در متوسط از نوع لطیف و غلیظ **تفاهه** (تفه ـ بی‌مزه).

صفات و خواص داروهای مفرد و مرکب

پوشیده نباشد که داروها و خوراکی‌ها دارای خواص و افعال کلی و عمومی می‌باشند مانند خواص **تسخین** (گرم کردن. و **تفریق** (پراکندگی و جداکنندگی) گرم و **تبرید** (سرد

کنندگی) و **تکثیف** (غلیظ و ستبر کردن) سرد و نرم کردن و سیلان و جاری و روان کردن **رطب** (ترها) و خشک کردن و امساک و باز ایستادن **یابس** (خشک).

در ضمن هر یک از داروها دارای صفات ویژه‌ای می‌باشد که همانند خواص و افعال کلی است مانند **تفتیح** (گشایندگی) و **تسدید** (بستگی) و **ردع** (بازداشتن) و **تحلیل** (حل کردن و گشودن) و مانند آن.

خوراکی‌های مفرد و تنها را صفات و خواص در هیجده گونه منحصر می‌باشد:

نخست ـ غذاهای لطیف شایسته کیموس و پرغذا ـ مانند گوشت کبک و شراب و زرده تخم‌مرغ نیم‌برشت. (**صالح‌الکیموس**).

دوم ـ غذاهای لطیف ناشایسته کیموس و پرغذا مانند کبوتر بچه (**ردی‌الکیموس کثیرالغذا**).

سوم ـ غذاهای لطیف.

چهارم ـ غذاهای لطیف و ناشایسته کیموس و کم غذا ـ مانند ترب و پیاز و هرچه تند و تلخ و شور باشد.

پنجم ـ غذاهای **رستبر شایسته کیموس و پرغذا** ـ مانند گوشت گوسفند و زرده تخم‌مرغ که زیاد پخته شده باشد.

ششم ـ غذاهای غلیظ و ستبر و سفت ناشایسته کیموس و کم غذا ـ مانند گوشت گاو و اسب و کبش (قوچ).

هفتم ـ غذاهای غلیظ و ستبر و شایسته کیموس و کم غذا ـ مانند امرود (گلابی).

هشتم ـ غلیظ و ستبر ناشایسته کیموس و کم غذا ـ مانند گوشت فاق که قدید گویند.

نهم ـ غذاهای متوسط در لطافت و غلظت و ستبری، که شایسته کیموس و پرغذا باشد ـ مانند گوشت بره یک ساله (تغلی).

دهم ـ متوسط ناشایسته کیموس و کم غذا ـ مانند کلم رومی که قنبیط عبارت از آن است.

یازدهم ـ غذاهای متوسط و شایسته کیموس و کم غذا ـ مانند انگور.

دوازدهم ـ متوسط ناشایسته کیموس و پر غذا ـ مانند زردک.

سیزدهم ـ غذاهای متوسط شایسته کیموس و متوسط‌الغذا ـ مانند جوجه که خوب

پخته باشد.

چهاردهم ـ متوسط ناشایسته کیموس و متوسط‌الغذا ـ مانند جوجه‌ای که خوب نپخته باشد.

پانزدهم ـ لطیف شایسته و متوسط‌الغذا ـ مانند نان گندم بسیار خوب پخته شده.

شانزدهم ـ غلیظ و ستبر شایسته کیموس و متوسط‌الغذا ـ مانند گوشت گوساله.

هفدهم ـ لطیف ناشایسته کیموس و متوسط‌الغذا ـ مانند نان بد پخته.

هیجدهم ـ غلیظ و ستبر ناشایسته کیموس و متوسط‌الغذا ـ مانند کلم بوته‌دار که کرنب عبارت از آن است.

پوشیده نماند ـ در این مجموعه هر چه مجرب و آزموده دیگران است می‌گوئیم مجرب است یا آزموده است.

افعال و خواص هر داروئی بطور کلی یادداشت شده مانند اینکه فلان دارو **مفتح** (گشاینده) است یا **رادع** (بازدارنده) و مانند آن تا بهتر مورد استفاده قرارگیرد. در ضمن خواص ثمر و میوه و بیخ و صمغ و روغن و گل و برگ و غیره را در دنبال اصل آن دارو بیان نموده‌ایم و به‌دستور تا همه خواص برگ را مثلاً نگفته باشیم به‌شرح دیگر خواص اجزاء آن نخواهیم پرداخت برخلاف دیگر کتاب‌های گذشته که نامرتب و پراکنده ذکر کرده‌اند مانند اینکه خاصیتی از برگ را شرح داده‌اند و به‌خاصیت بیخ آن پرداخته‌اند و باز به‌بقیه خاصیت برگ آن گیاه پرداخته‌اند.

چون درمان چندی از سم‌ها و زهرها تا حدودی یکسان است برای رعایت اختصار درمان هر یک را پس از ذکر ماهیت آن بیان نموده‌ایم و ناگفته نماند که امروز درمان اختصاصی بیشتر سم‌ها و زهرها کشف شده و ما آنچه را که در گذشته می‌دانستند یادداشت نموده‌ایم و اگر خوانندگان عزیز بیشتر خواهند به‌کتاب‌های دیگر که در دسترس می‌باشد مراجعه فرمایند.

آزمایشگاهی

تفسره آب که از مثانه بیرون آید (تفسره ـ آزمایش و تجزیه ادرار بیمار).

تجزیه و آزمایش آب که از مثانه بیرون آید، از احوال و چگونگی همه تن و چگونگی گوارش جگر و احوال اخلاط ما را آگاه می‌سازد. باید که آب پس از خواب کامل گیرند و پیش از آنکه شربت و خوراک خورده باشند، و هر شب که بامداد آب بر پزشک نشان خواهند داد شام که عادت است نباید خورد و آن چیزی که رنگ آب را بگرداند، چون سبزی‌ها و زعفران و آب کامه و خیار چنبر نباید خورد و حنا بر دست و پای نباید نهاد که به‌خاصیت رنگش را بگرداند، و گرسنگی و خشم و ماندگی آب را رنگین کند و بی‌خوابی آب را تیره کند و کمرنگ و از پس نزدیکی (جماع) آب چرب می‌شود و ثقل بر شکل رسته (راسته، ضف) در وی باشد. حیض و نفاس (قاعدگی) نیز رنگ آب را بگرداند و آب پس از یکساعت نشان باید داد تا آنچه برخواهد آمد برآید و آنچه رسوب و ته‌نشین خواهد کرد بکند و پیش از آنکه آزمایش کنند باید شیشه را ساکن داشت و تکان نداد و به‌روشنائی هوا باید نشان داد و از آفتاب دور باید داشت و پس از شش ساعت آب را نباید برای آزمایش نشان داد و قاروره باید سفید باشد و صافی روشن و شسته و بزرگ بر شکل مثانه و آبدان و به‌هنگام نشان دادن به‌دست چپ باید گرفت و از سایه خویش دور باید داشت.

پزشک باید از آب هفت چیز را بجوید: ۱ـ رنگ آب. ۲ـ قوام. ۳ـ روشنی و تیرگی. ۴ـ بسیاری و اندکی. ۵ـ ثقل. ۶ـ کفک. ۷ـ بوی.

رنگ آب ـ از بهر آنکه اخلاط چهار است، رنگ آب هم چهار است: سفید، سرخ،

زرد، سیاه. اما در زیر هر جنس انواع بسیار است: سفید چهار نوع است: سفیدی همچون آب، و سفیدی همچون فقاع (آبجو)، سفیدی همچون منی، سفیدی همچون شیر.

جنس زرد شش نوع است: طینی، ترنجی، اشقر، نارنجی، زعفرانی، ناری.

جنس سرخ چهار است: گلگون، پیازی، دردی، سرخ بغایت، و بتازی احمر قانی و سرخی که به‌سیاهی زند احمر اقتم گویند و سرخی همچون خون.

جنس سیاه دو نوع است: یکی سیاه مطلق، و دیگر سیاهی که از زردی زند.

رنگهای مرکب ـ پاره‌ای از آمیختگی دو رنگ اصلی باشد و پاره‌ای از آمیختگی سه رنگ یا چهار رنگ. آنچه آن را نامی خاص و ویژه است غیر آن است و آسمان‌گون است و کراثی و نیلی و محاطی و رصاصی (قلعی) و نیلگون و ارزق و زنگاری و ارغوانی و غشائی و زیتی.

از اسباب آب سفید ـ بسیار خوردن میوه‌های‌تر است چون خیار، خربزه و غیر آن و برآمدن حرارت و صفرا به‌سوی دماغ یا فرود آمدن صفرا به‌روده و یا بسیاری بلغم در تن. نشان بسیاری بلغم ستبری قوام و بسیاری رسوب و ته نشست باشد.

سفیدی آب همچون سفیدی منی یا سفیدی فقاع ـ این نوع بر سکته و فالج دلالت کند یاگداختن پیه باشد و این نوع یا سفیدی چربی باشد و روده فسرده گردد و اگر این با این نوع تب آید، نشان دق باشد و یا نشان بدی حال بیمار و نزدیکی مرگ باشد که به‌سبب گداختن پیه اسهال و ناتوانی روده پدید آید یا ریش مثانه (آبدان). بول باشد نزدیک فقاع و رقیق و ریم داشته باشد و اگر ریم نداشته باشد، بسیاری بلغم خام باشد یا نشان سنگ مثانه و در اصل و نوک آلت (قضیب)، خارش و سوزش باشد و یا بحران بیماری‌های بلغمی باشد و قوامش غلیظ باشد و ثقل بسیار باشد یا سده باشد.

اگر آب رقیق باشد، یا سوءالمزاج باشد و آب همچون آب ساده باشد و قوام آن میانه است و معتدل و هر آب که خورده شود در حال بیرون آید، یا آماسی باشد در اندامی غیر دستگاه ادراری و حرارت میل بدان اندام کند.

باید دانست که زود سفید شدن آب پس از بحران نشان نکس و عود بیماری باشد و اگر روز اول که تب آید، آب سفید باشد و دماغ تندرست و آب بدان سفیدی بماند نشان تب ربع باشد و اگر مدتی دراز آب سفید باشد و رقیق و دماغ تندرست باشد، نشان

بحران سقالی باشد و اگر آب مرطوب و سفید باشد کم خطر. اول درجات آب زردبینی است و دلیل اعتدال آن است و آهستگی حرارت و تب و ترنجی هم نزدیک به‌اعتدال است و اندک میلی به‌گرمی دارد و آب ناری گرمتر باشد و اشقر ناری بسیار بسیار گرم باشد و هرگاه که سرخ‌تر گردد بدان اندازه که به‌سرخی میل کرده باشد، حرارت و تب کم شده باشد (اشقر یعنی سرخ و سفید)

محمّد زکریا می‌گوید، بسیار بیماری‌های حاد را دیده‌ام که از روز نخست آب ترنجی رنگ بود و بدان رنگ بماند و بیمار پیش از روز چهارم مرد و می‌گوید که در سرسام گرم کشیده‌ایم آب اشقر دیدم و اشقر دیدم و اشقر ناری اگر ته‌نشین گردد، سخت بد باشد و مردم تندرست را به‌سبب رنج و ریاضت و به‌سبب کم‌خوراکی آب زرد شود و سبب آن صفرا باشد.

آب سرخ سلیم‌تر و بهتر از آب زرد است، از بهر آنکه سرخی نشان غلبه خون است و خون بهترین اخلاط است در تن و گرمی خون کمتر از حرارت صفرا است و اگر با سرخی رقیق باشد نشان درازی بیماری باشد.

آب سرخ بی‌ته‌نشست نشان غلیظی ماده و بسیاری آب باشد و نشان عاجزی طبیعت یا نشان ناتوانی قوت و آماس جگر.

اگر آب سرخ ته‌نشست سفید داشته باشد، نشان تندرستی باشد. آب سرخ و اندک به‌نشست زرد سخت بد باشد. آب سرخ پس از آنکه بیماری برطرف شده باشد، نشان گرمی جگر باشد. آب سرخ و رقیق با ناتوانی معده و خارش اندامها، مقدمهٔ یرقان باشد. سرخی آب با خشکی مزاج و طبع و یا سعال و سرفه نشان بیماری سل باشد به‌ویژه اگر مدتی بدان ماند. اگر آب با خون و اخلاط آمیخته در شیشه زود از اخلاط جدا گردد نشان آن باشد که منفذهای گرده فراخ باشد و اسباب آب سرخ یکی درد دشوار است چنانچه در قولنج سردی است دشواری درد جگر گرم شود صفرا پدید آید و آب رنگین گردد و به‌سبب دیگر ناتوانی جگر و جدا ناکردن آب از خون چنانچه در استسقا باشد و در بیشتر بیماری‌های جگر آب همچون غساله گوشت باشد هم به‌سبب جدا ناشدن خون از آب و سبب دیگر سده است که در رگها افتد و رطوبت‌ها در رگها بماند و عفن گردد و به‌سبب حرارت غریب سرخ شود و سبب دیگر ناتوانی و عاجزی گرده از خوراک گرفتن خون از آب.

آب سیاه و ته نشست سیاه مدتی بماند و به‌رنگ طبیعی باز نیاید، سخت بد باشد و ته‌نشست سیاه معلق امیدوارتر است از رسوب که در ته نشیند. و آنچه بر سر آب نشیند و بایستد امیدوارتر از معلق باشد و اگر در آغاز بیماری بول غلیظ و سیاه باشد، خطر باشد و آنچه در پایان بیماری پدید آید بیشتر بر سبیل بحران باشد.

رسوب طاقی سرخ بر سر بول سیاه، در بیماری حاد، نشان ورم دماغ و نزدیکی مرگ باشد. (طاقی یعنی نوعی از پوشاک سر) ادرار اشقر و غلیظ پس از بول سیاه رقیق، نشان نضج باشد، پس از آن آسودگی پدید نیاید، نشان جراح باشد در جگر، در تب محرقه ادرار سیاه رقیق و ثقل معلق و پراکنده با سهر و گرانی گوش، مقدمه رعاف باشد.

بول سیاه و رقیق در ذات‌الجنب و ضیق‌النفس، نشان درازی بیماری و خطرناکی باشد.

ادرار سیاه و زنگاری از پس تعب و رنج، نشان تشنج و جرح رطوبت باشد.

اگر مدتی ادرار مردم تندرست سیاه باشد، نشان تولد سنگ در گرده و مثانه باشد، و سبب سیاهی بول بیشتر نشان ترکیب علت باشد از سودا و بلغم. بول سبز مقدمهٔ جذام باشد.

سبزی ادرار کودکان مقدمهٔ تشنج باشد و کشنده است.

ادرار آسمان گون بول کسی باشد که او را زهر داده باشند.

اگر در ادرار ثقلی باشد امید رهائی باشد.

ادرار زیت همچون روغن زیت خطرناک است و نشان اخلاط عقل است. بول زیتی در روز چهارم نشان قوت باشد و در روز ششم ادرار ادکن (تیره رنگ) نشان خاصی باشد، و افراط حرارت غریب.

بول نیلی، حکم ادکن باشد.

ادرار ازرق نشان اول حمل باشد و در آخر بارداری سرخ گردد. اگر ادرار باردار را بجنبانند، تیره گردد، آخر بارداری باشد و اگر تیره نشود، هنوز آغاز بارداری باشد.

بول ارغوانی نشان سوختن صفرا باشد و سودا و سخت بد باشد.

بول مستسقی بیشتر به‌رنگ کشکاب است و گاهی سرخ باشد.

هرگاه چند روز ادرار به‌رنگی باشد، نشان اخلاط گوناگون باشد.

اما قوام ادرار و کدورت و صفایش ـ ادرار یا غلیظ باشد، یا معتدل. اسباب بول رقیق

ناگواریدن خوراک است و سده و مزاج سرد و خشک و ضعف حرارت غریزی و آب خوردن بسیار و ناتوانی گرده و تولد سنگ در گرده و راههای ادراری و آماس و عاجزی طبیعت و همه قوت‌ها از تصرف در آب، اگر آب صافی بیرون آید و هیچ تغییر نپذیرفته باشد یا آن است که در تن ایست کند، یا ایست نکند، اگر توقف کند و همچنان صافی بیرون آید، سبب سوءالمزاج سرد باشد و ناتوانی قوت مغیره، تشنگی کمتر باشد و اگر توقف نکند علت قرانیطس باشد و تشنگی غالب باشد، و اگر آب خورده شود زود بیرون آید بی‌رنگ و سبب آن حرارت گرده و ضعیفی قوت ماسکه باشد.

ادرار کودک آنچه طبیعی باشد، غلیظ و سفید است، ادرار رقیق از بالغ بد باشد به‌ویژه در بیماری، ماده ادرار رقیق از مردم تندرست اگر در اندامی دردی باشد، نشان آماس یا جراحی باشد در آن اندام و رهائی آنگاه باشد که غلیظ گردد و اگر غلیظ نشود و در هیچ اندامی الم و دردی نباشد، در پوست خارش و در تن گرانی باشد، نشانی پیدایش بثرها باشد چون آبله و گرد و غیر اینها باشد که بول رقیق در تندرستی نشان سردی مزاج باشد و در بیماری نشان خامی ماده است یا نشان صداع و اختلاط عقل، ادرار زرد و رقیق در بیماری ـ نشان نضج باشد و اگر بدان حال بماند سخت بد باشد.

بول سرخ رقیق در تندرست نشان غذا نایافتن باشد و نشان ریاضت و روزه یا نشان خشم و از بیمار نشان قوت حرارت و تب باشد و خامی سفل پراکنده و زرد و سرخ درهم آمیخته در بول رقیق نشان حرارتی باشد که از رنج تولید گردد و اگر سفل (قسمت پائین) همچون سبوس باشد، نشان سوختن بلغم باشد و اگر با درد شراسیف ادرار رقیق باشد و صافی همچون آب نشان بلغم بسیار باشد.

اگر بول سرخ و صافی و رقیق باشد، نشان درازی بیماری است.

اگر ادرار گاهی صافی باشد و گاهی تیره، نشان عجز و تحیر طبیعت باشد که گاهی پاره‌ای از اخلاط را می‌پزاند و گاهی عاجز می‌گردد.

آب رقیق از پس بحران نشان نکس باشد (عود بیماری و برگشت).

ادرار رقیق با درد گرده و ناتوان شدن ساق نشان آماس صلب و سخت باشد در گرده و آنچه به‌هنگام بحران تیره گردد، خبر دهد از بحران بد و آنچه در آغاز بیماری تیره باشد و پیش از هنگام بحران صافی شود، نشان خامی و غلیظی باشد و نشان آنکه هرچه رقیق

است، می‌پالاید و غلیظ باز می‌ماند.

اگر در پس تب محرقه پس از آنکه رقیق بوده باشد غلیظ گردد، نشان آن است که بحران خواهد بود و اگر غلیظ نشود، نشان آن است که در دل و جگر الم و دردی است.

آب غلیظ در فالج بحران فالج و بول تیره در بیماری سپرزو بیماری سوداوی نشان دفع طبیعت باشد.

بول غلیظ که سبب آن کاهش حرارت غریزی باشد، به‌اندازهٔ اندک باشد و آنچه سبب گداختن اندام باشد، ته نشست و رسوب رنگ آن عضو را دارد که می‌گذارد و زود فسرده شود و آنچه سبب آن بسیاری خوراک و ریاضت و کار ناکردن باشد، رسوب همچنان ریم باشد و تن بدان پاک گردد و آنچه سبب آن تولد سنگ و ریگ باشد، ته نشست بسیار کند و از درد گرده و حوالی آن خالی نباشد و اگر گرانی و الم و درد بر ساق و پای باشد، سنگ گرده باشد و اگر بن آلت و قضیب می‌سوزد و می‌خارد ریگ در مثانه باشد و آنچه تیره بیرون آی‌د و زود صافی شود بهتر باشد و اگر همچنان تیره بماند نشان سختی و صعوبت باشد و آنچه صافی بیرون آید، سپس تیره گردد نشان آن باشد که علت هنوز در جنبش است و اضطراب زیاده خواهد بود و باشد که جنون باشد و آنچه روشن و صافی همچون آب بیرون آید و رسوب نکند و تیره نگردد، از راه نضج سخت دور باشد و نشان عجز طبیعت باشد.

ادرار غلیظ و سفید، نشان بسیاری رطوبت باشد.

بول غلیظ و سرخ با درد معده و خارش همه اندامها پیش درآمد یرقان باشد و در تب لازم دلیل خامی علت باشد و اگر مدتی بر آن حال پایدار بماند، نشان آماس جگر باشد و اگر با درد گرده بول تیره و نضج باشد، نشان زیاد شدن علت و بیمای باشد.

آب تیره و گنده نشان سقوط قوت است و بسیاری و کثرت ادراری بستگی نشان استفراغ رطوبت و بسیاری آن باشد.

اگر بول و آب غلیظ و بسیاری و بی‌عسر و درد و زور باشد، نشان حل قولنج باشد و نشان زوال و برطرف شدن علت است و «بول بسیار و رنگین از مردم منعم و خوش‌گذران و سرمایه‌دار و کم‌کار و کم ریاضت سودمند است به‌ویژه از خداوند سپرزو نقرس.

بول بد رنگ هر چند بیشتر بهتر است. اگر در بیماری حاد گاهی ادرار اندک آید و

گاهی بسیار نشان مجاهدت و کوشش طبیعت باشد و درازی بیماری تقطیر بول بی‌مراد در بیماری حاد، نشان آفت و آسیب دماغ باشد و اختلاط و آمیختگی آب اندک نشان ناتوانی نیروی طبیعت باشد.

بول و آب سیاه و اندک و با عسرو زورو دردسر و گردن در تبهای حاد، نشان سوختن ماده باشد و نشان کمی رطوبت اختلاط و آمیختگی، ادرار اندک و رقیق و سرخ در یران و زردی نشان قوه سده و انسداد و استسقا باشد.

اما کفک ـ بسیاری کفک نشان بسیاری نفخ باشد. بسیاری قبه‌های کفک و ناگشادن آن به‌زودی نشان نرمی خلط باشد و در بیماری گرده لزوجت خلط است. کفک نیم رنگ ادرار زرد یا سیاه نشان یرقان و زردی باشد. کفک همچون شیر نشان بیماری شش باشد.

کفک همچون کفک دریا و بول سرخ نشان سودا و دیوانگی است.

باید دانست که تولید رسوب در ادرار مانند تولید ریم و چرک است در آماس‌ها و ریش‌ها و همچنان که در ریشها ریم سفید و هموار نشان پختن ماده است و در بیماری‌ها رسوب و ته نشست سفید نشان آن است که طبیعت ماده بیماری را بپراند و از خون جدا گردد و همچنانکه ریم تباه و ناهموار و گنده نشان ضعف قوه آن اندام است که ریش بروی است.

رسوب بد نشان ضعف قوت همه تن است و نشان ضعف طبیعت و رسوب فضلات است که طبیعت بطبخ و پزاندن آن نرسیده است. در بول تن درست رسوب نباشد مگر آب مردم بسیار خوار و کمکار و کم ریاضت و در ادرار مردم لاغر و کمخوار.

باید دانست که پزشک از رسوب پختگی جدید و همواری و ناهمواری و کمی و قلت و بسیاری و کثرت و غلیظی و ستبری و رنگ آن و جایگاه و محل آن در قاروره و ظرف ادرار و روز پیدایش و ظهور آن و آمیختگی آن با آب و جدا کردن آن از آب.

فرق میان ته‌نشست نیک و بد آن است که رسوب نیک در بن قاروره و ظرف باشد و سفید و هموار روی آن رقیق‌تر باشد، اگر بجنبانند همچون مخروطی برآید یا چون پراکنده باشد، پس به‌جای خود باز رود.

رسوب خام غلیظتر باشد و اجزاء آن برهم نشسته و اگر بجنبانند پاره‌پاره شود و اعتماد برهمواری قوام رسوب باید کرد و بسیار دیده‌اند که رسوب سفید بوده است

لیکن رویش درشت بوده است و قوام هموار نبوده است بیمار هلاک شده است و بسیار دیده‌اند که رنگ و لون آن سرخ بوده یا زرد لیکن قوام آن هموار بوده است بیمار تندرست شده و سلامت یافته است، از بهر آنکه بسیار باشد که رسوب نشان پختگی نباشد و رسوب‌ها بیشتر همرنگ بول باشد و آنچه همرنگ نباشد سرخ بهتر، سپس زرد و سپس ترنجی.

رسوب ناطبیعی سیزده است: محاطی، مدی، خراطی، سویقی، نحالی، کرسنی، لحمی، دسمی، رمادی، رملی، دموی، شعری، عجینی.

(مد = کشیده و دراز کردی ـ مدی یعنی کشیده، خراط = پراشه، نحل = زنبور عسل محاط = احاطه شده، رمل = شن، رماد = خاکستر، دموی = خونی، شعر = موی، عجین = خمیر)

اما محاطی، غلیظ و سفید باشد و قوام آن مخالف قوام رسوب پخته باشد، نشان سردی مزاج یا نشان بسیاری رطوبت غلیظ باشد در تن و در مجرای بول یا نشان بحران عرق‌النساء و اوجاع و ورم مفاصل و بندگاهها باشد و نشان زوال آن مدی رسوب ریم باشد و نشان گشاده شدن قرحه گرده و مجاری بول و ادراری باشد و فرق میان ریم و رطوبت خام آن است که ریم گنده باشد و اگر بجنبانند پراکنده گردد.

خراطی ـ همچون پاره‌های پوست باشد، سرخ یا سفید: اما سفید از مثانه سرچشمه می‌گردد و سبب آن قرحه و جرب مثانه و آبدان است و سرخ از گرده است و باشد نیز برنگ ادکن و تیره باشد همچون فلوس پوست ماهی (پولک) و این سخت بد باشد از بهر آنکه گداختن اندام‌های اصلی باشد چون رگها و عصب‌ها و بسیار وقت‌ها باشد که خراطی سرخ و سفید زیان کار نباشد و گرده و مثانه بدان پاک شود.

نحالی کوچکتر از خراطی باشد ولیکن ستبرتر است و سفید باشد، یا نشان جرب مثانه است یا گداختن اندام‌های اصلی. آنچه از جرب مثانه باشد، گنده است و آنچه از اندام‌های اصلی است گنده نباشد و رنگین و ادکن و تیره باشد و ضعف قوت بدان گواهی دهد.

کرسنی ـ بزرگتر از نحالی باشد و سرخ باشد (کرسنه دانه‌ای سرخ باشد)، یا از جگر باشد یا از گرده. آنچه از جگر باشد، به‌سیاهی میل کند و آنچه از گرده باشد، همچون

گوشت پاره‌ها باشد و سخت بد باشد و رنگش به‌زردی میل نماید و کمیاب است که به‌سیاهی زند.

سویقی ـ بزرگتر از نحالی است و شکل اجزاء آن گوناگون از بهر آن است که گوشه‌های پاره‌ای نازکتر است، نخست آن بگدازد و پر زرداب گردد، سپس از قوت حرارت خشک شود همچون سویقی (آرد نرم و آرد جو) و بعضی همچون دانه ارزن گردد و مجملاً سویقی بد باشد.

لحمی ـ از گرده باشد.

دسمی ـ نشان گدازش پیه باشد.

شعری ـ بعضی سفید باشد و پاره‌ای سرخ. تولدش از رطوبت و تراوشی باشد که در مجراهای باریک خشک و غلیظ گردد و بر شکل موی بسته گردد. جالینوس گوید که از آن هیچ باک نیست.

رملی ـ نشان سنگ و ریگ باشد در گرده و مثانه. آنچه از گرده باشد سرخ است و آنچه از مثانه باشد سفید است یا اغبر (خاکی رنگ). رمادی نشان بلغم غلیظ است که در اندامی بماند و تری آن به‌تحلیل رود و باقی همچون اجزاء خاک گردد سوخته که از هم جدا شود و به‌سبب درازی مدت، رنگ آن گشته باشد.

دموی ـ هرگاه که خون با ادرار آمیخته باشد، نشان ناتوانی و ضعف جگر باشد و اگر آمیخته نباشد، گاهی بیشتر و گاهی کمتر نشان ریش گرده است یا نشان خدشی (خدش یعنی نشان و جای زخم) در مجرای ادرار و اگر بول جدا باشد و خون جدا، خدش در مثانه است و هرگاه که در ادرار مطحول (طحال‌دار، سپرز) خون پاره‌های بسته پدید آید سپرز بدان پاک گردد. رسوب همچون پاره‌های خمیر، دلیل ضعف معده و ناگواریدن خوراک باشد. رسوب در ادرار زنان بسیارتر باشد و ریک اندک‌تر و اگر رسوب نیک بسیارتر از آن باشد که بدان شخص شایسته نباشد نشان فضله است در تن و نشان نیازمندی به‌استفراغ و پاک کردن تن از مواد زاید.

رسوبِ سیاه دلیل بدحالی بیمار است مگر آنکه بحران بیماری سوداوی باشد. رسوب سیاه و غمامه سیاه یا نشان افراط حرارت باشد یا نشان فرو بردن حرارت غریزی (غمامه تکه ابر).

رسوب آسمان گون، سردی مزاج باشد.

رسوب سرخ نشان غلبه خون است و نشان تخمه و خامی ماده، نشان درازی بیماری، لیکن بیشتر با تندرستی همراه باشد.

رسوب زیتی ـ نشان بیماری سل باشد. هرگاه که روز چهارم غمامه سرخ پدید آید، در روز هفتم بحران کند، و اگر پس از آن پدید آید بحران، روز چهاردهم است یا بیست و یکم و اگر روز ششم رسوبی سبز پدید آید، نشان آن باشد که بحران نخواهد کرد و بیماری به‌تحلیل زایل خواهد شد.

اگر ادرار بیمار بوی نداشته باشد، دلیل سردی مزاج و خامی ماده باشد که نشان باطل شدن غریزت باشد به‌ویژه در بیماری حاد بول کند. پس از نضج نشان جرب و قرحه آلت و دستگاه ادراری است یا نشان عفونت ماده بیماری، از جوف رگها، بوی تیز و گنده در بیماری و ناقهان نشان افراط حرارت است.

ترشی بوی ادرار نشان مستولی شدن حرارت است براخلاط سرد و عفونت یافتن آن اخلاط و بوی ترش در بیماری حاده نشان استیلاء حرارت غریب و باطل شدن حرارت غریزی و آنجا که نشانیهای سودا باشد، غلبه سودا است.

ادرار سفید و رقیق و گنده در تب نشان اخلاط عقل است (اخلاط ـ یعنی چیزهای درهم آمیخته، جمع خلط، اخلاط اربعه عبارت است از خون، صفرا، سودا، بلغم و اخلاط ردیه یعنی رطوبات فاسد و گندیده تن) و نشان خامی و عفونت و بد حالی.

هرگاه که در تب حاد ادرار گنده باشد، سپس ناگاه بوی بگذارد و تب بر حال خویش باشد، نشان سقوط قوه و عاجزی طبیعت و بازماندن در کار خویش باشد.

فرق میان ادرار مردان و زنان ـ ادرار زنان در همه حالها غلیظتر و سفیدتر از ادرار مردان است و روشنائی کمتر داشته باشد و چون در مزاج ایشان حرارت کمتر است، سفیدی ادرار ایشان مدید نباشد و ادرار مرد را هرگاه بجنبانند تیره گردد و تیرگی میل به‌سوی بالا دارد و بول زنان تیره نشود و اگر پاره‌ای تیره شود تیرگی میل به‌سوی زیر دارد.

ادرار آبستن و زن باردار صافی است و بر سر بول حنائی باشد و بیشتر به‌رنگ آب پاچه باشد و از روی آن به‌ازرقی زند (ازرق یعنی کبود و نیلگون) و میان آب ثقلی رقیق

می‌نماید و باشد که چیزی چون دانه در میان آب فرو همی آید و بر می‌شود.

در آغاز آبستنی، ازرقی آشکارتر باشد و در پایان بارداری به‌سرخی گراید به‌ویژه اگر بجنبانند تیره گردد معلوم شود که آخر آبستنی است از بهر آنکه از اول هیچ تیره نشود و گویند که هرگاه بر سر آب غمایه باشد، که همه روی آب را بپوشد پسر خواهد بود و اگر بر یکسو باشد، دختر و اگر غمانه دانه‌دانه باشد، آبستن نباشد، لیکن نشانه بادها باشد و گفته‌اند ادرار باردار دو یا سه ماه رقیق است و صافی و پس از آن رقیق و ترنجی گردد و بر سر ادرار کفکی اندک باشد همچون چیزی چرب و از پس چهار ماه یا پنج ماه به‌سرخی میل نماید و اندکی تیره گردد. هرگاه که تیرگی بسیار گردد، بچه بیفتد و اگر تیرگی بر سر شیشه باشد، نشانه باد است و بچه را بکشد.

ادرار بیماری حمی یومـ از بول تندرستی دور نباشد مگر حمی یوم که غذاهای گرم مصرف شود که در این‌جا لختی تیرگی باشد و اگر تیرگی در میان شیشه باشد، حمی یوم گردد و اگر تیرگی زرد باشد غب و اگر سرخ باشد، مطبقه و اگر سفید باشد، بلغمی. بول تب صفراوی زرد است و قوامش در میان شیشه است و ثقل میل به‌سفل و پائین دارد و این دلیل خیر باشد و اگر ادرار تب مطبقه سرخ و غلیظ و تیره باشد، بیماری سبکتر است و اگر تیره باشد، و سرخ نگردد، بیماری دراز باشد.

اگر ادرار تب ربع صافی و ازرق باشد مدتش دراز باشد و اگر میل به‌سرخی داشته باشد زودتر بگذرد.

بول تب دق صافی باشد و اندک میل به‌سرخی دارد و روی آب چرب باشد.

ادرار یرقان زرد است و به‌سیاهی زند و کفک همرنگ آب است.

بول خداوند سپرز سیاه است و سخت تیره.

ادرار خداوند درد جگر سرخ و غلیظ و تیره است.

ادرار خداوند دردسر سفید است و اندکی به‌زردی زند.

ادرار خداوند سرفه زرد و رقیق و صافی است و باشد که در روی رسوبی سفید باشد.

بول خداوند درد پشت و درد بندگاهها در بیشتر احوال سفید است و غلیظ و ثقل آن هم سفید است.

آزمایش براز

اسباب قلب و تغییر براز سه گونه است:

۱ـ سده است که در راه صفرا افتد که صفرا بر آن مجرا به‌روده فرود آید از بهر مصلحتی که گفته شد.

۲ـ کرم در روده‌ها و خرج شدن ثقل به‌غذای ایشان.

۳ـ قوت جگر در کشیدن کیلوس بخویشتن.

سبب بسیاری براز دو گونه است:

۱ـ ضعیفی قوت غاذیه.

۲ـ فرود آمدن خلط به‌سوی روده‌ها.

نشان ضعیفی قوه غاذیه ناتوانی تن است و لاغری.

نشان فرود آمدن اخلاط به‌سوی روده‌ها آن است که ثقل با اخلاط آمیخته باشد. اگر با صفرا آمیخته باشد نشان بسیاری تولد صفرا باشد. اگر با سودا آمیخته باشد، نشان بسیاری تولد سودا باشد یا نشان ناتوانی و ضعف سپرز.

اگر همچون غساله و آب شسته گوشت باشد، نشان ضعف جگر است.

اگر در براز پاره‌های خون سیاه باشد، نشان سده است در رگها و کم‌گذشتن خون در رگ.

اگر در ثقل چیزی نضج باشد، از آن نوع که به‌روده‌ها اندوده است، نشان گذشتن طعامی یا خلطی تیز باشد که روده را می‌خراشد.

باید دانست که خوراک لطیف زودتر بگوارد و ثقلش بیشتر باشد و غذا میان این و آن به‌اندازه باشد. در قلت و کمی و کثرت و زیادی براز این معنی را منظور باید داشت.

تری و خشکی ثقل ـ تری ثقل آن است که رطوبت کیلوس به‌جگر نرسد و یا ثقل به‌روده فرود آید و سببش سه حال باشد:

۱ـ ضعف جگر و رگهای ماساریقائی.

۲ـ سده در عروق ماساریقا.

۳ـ ناگواریدن خوراک و آن را سه سبب است:

اول ـ خوراک از آن فزونتر خورده گردد که باید و بدن از گواریدنش درمانده شود و

همه ثقل گردد وتری کیلوس بدان فرود آید ناگوارنده.

دوم ـ اگرچه طعام به‌اندازه خورده‌اند، لیکن خلطی به‌معده درآید و خوراک نگواریده دفع نماید.

سیم ـ فرود آمدن رگ‌ها از دماغ و آمیخته شدن با ثقل.

این حالها از رنگ ثقل و مدفوع معین می‌گردد: هرگاه که ثقل همرنگ خوراک باشد، دلیل است با ضعفی جگر و سده ماساریقا. هرگاه که رنگی دیگر دارد، نشان آمدن آن خلط باشد که خوراک ناگواریده دفع کند.

اسباب خشکی شش نوع است:

اول ـ ریاضت قوی است و تحلیل بسیار و نیازمندی اندامها به‌رطوبت، یا بدان سبب رطوبت را جذب کند و ثقل خشک بماند.

دوم ـ ادرار بول.

سیم ـ بسیاری عرق.

چهارم ـ حرارت اندامها و جذب کردن رطوبات.

پنجم ـ خوردن خوراکهای خشک.

ششم ـ ماندن براز در روده کور (اعور) و قولون و ضعف قوت دفع کننده (دافعه).

هرگاه قوام ثقل و مدفوع گوناگون باشد، نشان ناهمواری گوارش باشد و ناگواریدن پاره‌ای از خوراکها. پس بهترین ثقل آن باشد که قوامش هموار باشد بی‌فاصله فرود آید به‌آسانی.

رنگ براز زرد غالب نشان بسیاری صفرا باشد و زردی ثقل در پایان بیماری نشان آخر شدن ماده بیماری است.

ثقل سبز یا رصامی (قلعی) که سببش رنگ خوراک نباشد، نشان سردی احشا است.

ثقل سفید، نشان ناگواریدن طعام است یا نشان سده و پیش درآمد یرقان.

ثقل باریم آمیخته، نشان انفجار دبیله است.

بسیار باشد که براز مردم تندرست همچون صدید یا همچون ریم باشد و سبب بسیاری خوراک و کم کاری و عدم ریاضت است و تن بدان پاک گردد.

سیاهی ثقل در آغاز بیماری اگر باشد، نشان آفتی و حرارتی بزرگ باشد در جگر و

نشان سوختن اخلاط در جگر یا نشان عفونت سودا باشد در جگر و زیان این نوع همچون زیان تباه شدن طعام است در معده که سبب تولد اخلاط باشد.

رنگ ثقل سودائی همچون رنگ خون سیاه باشد و فرق آن است که خون فسرده باشد و سودا فسرده نباشد و رنگ سودا روشن است و مقعد را بسوزد و بوی ترش دهد و زمین از وی برجوشد. ثقل سودائی در پایان بیماری سودائی نشان خیر باشد.

هرگاه که ثقل سودای صرف باشد، سخت بد است.

ثقل نفخ‌دار و باد کرده سبک همچون سرگین گاو نشان غلبه بادها باشد و بر سر آب بایستد.

ثقل خداوند قولنج بادی چنین است.

ثقل گنده که سببش نه از طعام و شراب باشد دلیل خلط عفن است در تن.

ترشی ثقل نشان سردی مزاج و بسیاری بلغم ترش باشد.

کفک ثقل و قراقر کفک ـ یا نشان بزرگ باشد که اخلاط را بجوشاند، یا نشان بادها باشد که با اخلاط آمیخته باشد.

هرگاه که براز با آواز بیرون آید، نشان تولد بادها باشد و هرگاه که نیروی دافعه قوی باشد، ثقل با آواز بیرون آید. در معده و روده‌های سرد، هیچ باد تولید نگردد و معده گرم بخارها را لطیف سازد و بادها را بشکند و حرارت معتدل رطوبت را تحلیل کند و بخارها برانگیزد و بادها تولید شود و آواز با قبضه و گرفتگی نشان رطوبت غلیظ باشد و آواز صافی دلیلش آن باشد که روده از رطوبت خالی است و ثقل خشک است و نزدیک شرح و مقصد رطوبتی است رقیق و آواز سخت همچون آواز در نشان باد غلیظ باشد و یا رطوبتی رقیق و اندک.

چربی و لزوجت ثقل ـ ثقل چرب که سبب آن خوردنی چرب لزج نباشد نشان گدازش اندام است لیکن ثقل چرب نشان گدازش گوشت باشد و اندامهای اصلی.

در شناخت احوال تن از عرق

بدان که گذشتن غذا در رگهای باریک لختی آب باشد که آن را رقیق کند و پاره‌ای صفرا که به‌قوت تیزی و گرمی آن را بگدازند و به‌اندامها رساند و چون خوراک به‌اندامها

رسد، بیشتر آب از آن بازگردد و به‌گرده و مثانه بازآید و اندکی به‌اندامها، از رگها بیرون آید، آنچه غذای صرف باشد، در اندامها فرود آید و آب پاره‌ای بخار گردد و به‌مسام پوست بیرون آید و محسوس نباشد و بعضی بافضله‌ای که باشد بیامیزد و عرق گردد، و بدین سبب از رگهای هر شخصی بوی آن خلط آید که در بدنش باشد. اگر فضله غلیظتر باشد مانده آب را جذب و کشف کند و به‌همراه و صحبت آن از مسام بیرون آید و بر ظاهر پوست بماند و آن چرک باشد و بدین سبب گفته‌اند عرق از حال خون و حال گوارش از چگونگی فضله‌ها و مواد اندامها خبر دهد.

توضیح ـ می‌دانیم که عرق و چربی‌از غده‌های مربوط به‌پوست تن تراوش می‌شوند و علاوه بر آنکه پوست را چرب نگه‌می‌دارند در اثر تراوش عرق گرمای بدن متعادل می‌شود بدن را خنک نگه‌می‌دارد و در ضمن مقداری آب و مواد و املاح زاید دیگر مانند نمک و غیره از راه پوست دفع می‌شود.

اسباب بسیاری عرق ـ یا بسیاری رطوبت است یا رقیقی رطوبت یا گشادگی مسام یا قوت دفع دافعه یا از ضعف قوه ماسکه و نگهدارنده و فرق میان آنچه از قوت دفع دافعه باشد و آنچه از ضعف ماسکه باشد، آن است که دفع دافعه به‌عقیدهٔ قدما از امتلا باشد و سودمند است، چه در تندرستی و چه در بیماری، بویژه آنچه روز بحران اتفاق افتد و بیماری سبکتر شود. آنچه از ضعف ماسکه باشد آن است که ضعف آرد و عرق بسیار در تندرستی بی‌سببی آشکار، نشان آن باشد که خوراکی بسیار می‌خورد و قوتش بر نمی‌تابد و اگر بسیار نمی‌خورد نشان نیازمندی باشد به‌استفراغ و پاک کردن تن.

بسیاری فضول و مواد دفعی در تن و اسباب کمی عرق یا کم بودن رطوبت است یا خامی خلط یا بستگی مسام یا ضعیفی قوت دافعه.

عرق اندک ـ نشان امتلای بد باشد.

هرگاه که عرق به غیر از سر و گردن و سینه نباید، نشان ضعف نیروی حیوانی باشد به‌ویژه در تب حاده و بویژه اگر عرق سرد باشد.

توضیح ـ امروز می‌دانیم که رشته اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک در کمی و بسیاری تراوش عرق دخالت می‌کنند و می‌دانیم که این رشته اعصاب خودکار هستند و با زمینهٔ مزاجی ارتباط دارند.

عرق طبیعی سه گونه است:

۱ـ به‌سبب قوهٔ دافعه چون عرق بحران.

۲ـ سببش گدازش اندامها باشد.

عرق ناطبیعی:

۱ـ سببش ضعف ماسکه و نگهدارنده است.

۲ـ سببش ریاضت و کار بسیار است.

۳ـ گرمای به‌افراط.

۴ـ سبب سختی و صعوبت بیماری است و نه در روز بحران و این نوع را از بهر آن ناطبیعی خوانند که رطوبت طبیعی در وی خرج شود.

آنکه از افراط و امتلاء باشد هم ناطبیعی است.

عرق سفید و ترش نشان رطوبت است، لیکن ترش نشان رطوبت رقیق است.

عرق زرد و عرق تلخ نیز نشان غلبه صفرا است.

عرق تیره نشان غلبه سودا است.

هرگاه قوت ماسکه رگها ناتوان باشد، عرق همچون آب خون باشد و باشد نیز که خون فاسد باشد و خوراک تن نگردد و اندامها آن را نپذیرند و عرق خون آید.

عرق گنده نشان عفونت اخلاط است.

عرق سرد در تبهای حاده سخت بد است و در تب آهسته آنچنان بد باشد، از بهر آنکه نشان خامی خلط است.

عرق گرم در همه تبها و بیماریها امیدوار کننده است.

عرق رقیق نشان رقت باد باشد.

عرق لزج نشان غلیظی و گرانی و درازی بیماری است.

توضیح ـ ما بی‌کم و کاست نظریه پزشکان گذشته را در طب سنّتی بیان می‌کنیم و البته امروز خیلی از این مسائل و علل راستین آنها پیدا شده است ولی دقت و توجه پزشکان گذشته و اینکه مانند امروز از وسایل آزمایشگاهی الکترونی بهره‌مند نمی‌شدند قابل ستایش و تمجید است.

در احوال نفث (خلط سینه)

نفث، رطوبت و تراوش پخته‌ای است که در نزله و سینه پهلو (ذات‌الریه) و ذات‌الجنب پدید آید از راه سرفه برآید. نبودن نفث نشان خامی و بی‌قوتی و ناتوانی و عجز طبیعت است.

نفث اندک نشان آغاز نضج است.

نفث به‌اعتدال نشان آن باشد که بیشتر ماده بیماری پخته باشد.

بسیاری نفت نشان پختگی است به‌ویژه اگر به‌آسانی و با سرفه اندک برآید و بیمار از آن آسودگی یابد و اگر راحت نیابد نشان بسیاری ماده است و نشان آنکه هرگاه نزله تازه می‌گردد.

سفیدی نفث نشان خامی است یا نشان آنکه ماده بلغمی است. آنچه خام باشد، به‌دشواری برآید و پخته به‌آسانی.

زردی نشان نزله صفرا است.

سبزی و تیرگی یا نشان سوختگی ماده است یا نشان باطل شدن حرارت غریزی.

سیاهی و کبودی هم نشان حال نامبرده است و فرق آن است که به‌علامت‌های سردی و گرمی پدید آید.

نفت سرخ نشان بلغم طبیعی است و فرق میان هر دو به‌رنگ است.

نفت بی‌مزه و طعم نشان حرارت است و ترشی نشان ضعف باشد.

نفث گنده و بدمزه نشان عفونت است.

نفث رقیق نشان خامی است و نشان آغاز نضج و غلیظ نشان خامی و دیرپختن.

نفث معتدل نشان پختگی است.

نفث مدور نشان آن است که مادهٔ غلیظ در قصبه شش و نای است و حرارتی بزرگ رطوبت آنرا جذب و کشف می‌کند و در طی و مسافت بالا آمدن گرد می‌گردد.

زودی و آسانی نفث نشان تندرستی و نیروی طبیعت است و دیری و دشواری نشان خامی و ضعف و عجز و ناتوانی طبیعت است.

در شناخت و معرفت اسباب احوالی که در تن پدید آید و هر یک سبب حالی دیگر گردد طبیعی یا غیر طبیعی.

معلوم شده است که سبب در عرف پزشکان آن است که:

۱ـ موجود شود، لازم آید.

۲ـ از آن حالتی از احوال تن پدید آید و آن را مغیره گویند.

۳ـ حالتی از احوال موجود لازم آید و آن را حافظه گویند.

پاره از اسباب آن است که هرگاه چنان باشد باید و چندانکه باید و آن وقت که باید سبب سبب تندرستی شود و هرگاه که برخلاف این باشد، سبب بیماری گردد و پزشکان این سبب‌ها را اسباب سته و شش گانه گویند.

۱ـ هوا. ۲ـ مأکول و خوراکی‌ها و مشروب و آشامیدنیها. ۳ـ بیداری و خواب. ۴ـ حرکت و سکون (جنبش و آرمیدن). ۵ـ استفراغ (پاک کردن تن) و احتقان (تنقیه کردن). ۶ـ اعراض نفسانی.

سبب یا بدنی است مانند خلطی که موجب حرارتی گردد، یا غیر بدنی مانند گرمای آفتاب و سردی و برودت هوا و خوردن چیزی گرم مانند سیر و فلفل و این را خارجی و بیرونی گویند، یا همچون غضب و خشم و فرح و شادی و آن را نفسانی گویند.

اسباب غیر بدنی را اسباب بادیه خوانند.

سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر باعث حالتی گردد، مانند اینکه: سبب تب شود بواسطه عفونت، این را سابقه گویند. اگر بی‌واسطه دیگر سبب حالتی دیگر گردد، آن را واصله گویند مانند عفونت که سبب حمی و تب شود.

فعل و تأثیر سبب یا بالذات است همچون تدبیر آب سرد در بکار بردنش یا بالعرض است همچون تسخین و گرم کردن آب سرد به‌سبب بسته شدن مسام و کثیف گشتن پوست و فزودن حرارت در باطن.

ممکن است که سببی پدید آید و در تن اثر ننماید از بهر آنکه تن مستعد پذیرای آن نباشد و سبب نیز زود زایل گردد و تواند بود که سبب زایل گردد و اثر بماند از بهر آنکه سبب قوی بوده باشد و تن از وی اثری تمام پذیرفته باشد.

توضیح ـ امروز ما اثرات آلرژی و واکنشهای بدن را در برابر عوامل خارجی به‌خوبی می‌دانیم و همچنین آثار واکسیناسیون و جلوگیری و یا پیشگیری از بیماریها را می‌دانیم و این کشفیات را از دیگران فرا گرفته‌ایم ولی برطبق نظریه نامبرده گذشتگان ما این مطالب

را می‌دانستند بیان کردند.

اما **اسبابی که تن را گرم کند** یازده است:

۱ـ طعام و خوراکی‌ها و شراب و نوشیدنیهای معتدل به‌مزاج و اندازه.

۲ـ حرکت و جنبش و کار میانه و معتدل.

۳ـ ضمادها و طلاها و مالیدنیهای معتدل و میانه و محجمه نهادن (مکینه و حجامت) و خون بیروین کردن.

۴ـ گرمابه معتدل

۵ـ خواب و بیداری معتدل.

۶ـ خشم میانه.

۷ـ شادی معتدل.

۸ـ داروی معتدل.

۹ـ در آب سرد نشستن چنانچه باید در هنگامی که باید. این سبب طبیعی است.

۱۰ و ۱۱ـ یک سبب دیگر ناطبیعی است و آن عفونت است و آن چنان است که حرارت غریب در رطوبتی اثر کند و اجزاء رقیق را به‌تحلیل برد و مانده را غلیظ گرداند و بسوزاند و این را عفونت احتراقی و سوزاننده گویند و باشد نیز که اجزاء رقیق را خرج کند و گرم کند و بجوشاند و عفن گرداند.

اما **اسبابی که تن را سرد کند** پانزده است:

۱ـ جنبش و ریاضت و کار بسیار، از بهر آنکه حرارت به‌تحلیل خرج شود.

۲ـ حرکت و کار ناکردن و حرارت ناجنبانیدن، تا همچنان مرده بماند.

۳ـ بسیار خوردن طعام و خوراکی و شراب و آشامیدنی و ناگواریدن و تولید شدن رطوبات.

۴ـ غذا نایافتن و ماده حرارت غریزی گسسته شدن بدان سبب.

۵ـ بکار داشتن طعام و شراب و داروهای سرد.

۶ـ هوای سخت گرم و ضمادهای سخت گرم و غسل کردن و شستشو با آبهای گرم تحلیل کند.

۷ـ غسل و شستو کردن با آبهای قابض که مسام را به‌بندد و پوست را کثیف نماید و

حرارت غریزی بدان سبب فرو می‌رود.

۸ـ ضمادهای سرد به‌فعل و قوت.

۹ـ استفراغها و پاک کردن تن به‌افراط و بسیاری نزدیکی و جماع.

۱۰ـ **سده و انسداد** ـ از بهر آنکه حرارت غریزی بسته گردد، بدان سبب و پاره‌ای از اندامها بهره‌ای خوب نیابد و سرد گردد.

۱۱ـ اندوه بزرگ، از بهر آنکه حرارت به‌قعر دل بازگردد و فرو می‌رود.

۱۲ـ شادی بزرگ، از بهر آنکه حرارت پراکنده شود.

۱۳ـ لذت بزرگ چون جماع و نزدیکی و مانند آن.

۱۴ـ صناعت‌ها و پیشه‌ها که سردی آرند چون خدمت گرمابه که حرارت را تحلیل کند.

۱۵ـ بسیاری خلط خام در تن.

اما **سببی چند که موجب رطوبت شود**، یازده گونه است:

۱ـ آسودگی و کمکاری و عدم ریاضت، از بهر آنکه بدان سبب حرارت غریزی اشتغال نیاید و روشن نگردد و گوارش نیک نشود و رطوبتها خام تولید گردد و فضله و مواد زاید تحلیل نیابد.

۲ـ بسیاری خون که حرارت را ساکن گذارد و تحلیل باز دارد تا فضله‌ها و مواد زاید در تن بماند و رطوبت زیاده و بیشتر گردد.

۳ـ باز ایستادن استفراغها و پاک شدن تن که عادتست و بازماندن فضله و مواد زاید در تن.

۴ـ استفراغ و بیرون شدن صفرا تا بدان سبب رطوبتها بیشتر تولید گردد.

۵ـ بسیاری غذا و کثرت و بسیاری شراب.

۶ـ بسیار خوردن شیر و ماست و ترید و آنچه بدین ماند و بسیار خوردن میوه‌تر.

۷ـ گرمابه پس از غذا.

۸ـ در هوای سرد جا گرفتن.

۹ـ هوای معتدل و میانه، از بهرآنکه رطوبت را بجنباند و تحلیل نکند.

۱۰ـ نشستن در آب شیرین بویژه هنگام اعتدال هوا.

۱۱ـ شادی معتدل و میانه.

اسبابی که موجب یبوست و خشکی شود یازده گونه است:

۱ـ حرکت و ریاضت و پرکاری که رطوبت را بگدازد و تحلیل کند.

۲ـ بی‌خوابی به‌افراط.

۳ـ استفراغ و پاک کردن تن مفرط.

۴ـ مجامعت و نزدیکی بسیار.

۵ـ نایافتن خوراکی.

۶ـ خوردن خوراکی‌های خشک.

۷ـ اندیشه و فکر بسیار.

۸ـ سرمای سخت که به‌اندامها رسد و به‌سبب سوءالمزاج بارد و سرد قوت اندامها را از غذا کشیدن و پرورش باز دارد.

۹ـ غسل و شستشو کردن با آبهای قابض و سرده‌ای که منفذهای غذا بسته دارد.

۱۰ـ ضمادهای گرم گدازنده و تحلیل کننده.

۱۱ـ درنگ بسیار در گرمابه و عرق بسیار آوردن.

اسباب سده و انسداد هفت چیز است:

۱ـ تولید شدن سنگ در راه‌های ادراری.

۲ـ افسرده شدن و لخته شدن و بستن خون بر روی زخم و جراحت و ملتحم شدن ریش جراحت.

۳ـ گوشت فزونی رستن یا ثولولی در منفذ پدید آمدن.

۴ـ در قریب و نزدیک متعدی و متجاوز آماسی پدید آید.

۵ـ منفذ را تنگ کردن یا داروهای قابض بر اندامی ضماد کردن یا غبار بر بثره گرد آمدن و مسام را بسته کردن.

۶ـ خوراکیهای لزج خوردن چون پنیر، نان، میوه و حلوا که در آن نشاسته باشد و هریسه و پاچه و مانند آن.

۷ـ از پس غذا به‌ویژه به‌گرمابه بروند.

اما چیزی چند که سده و مسام بگشاید:

۱ـ داروهای گشاینده به‌کار بردن.

۲ـ داروهائی که رگها و اندامها را نرم کند.

۳ـ نفس و دم بازکشیدن و خویشتن فرو گرفتن.

اسباب نرم کننده سه گونه است:

۱ـ نگاهداشتن چیزهای نرم و لزج چون لعاب کتیرا و مانند آن.

۲ـ چیزهای نرم و چرب چون مسکه (کره) و روغن گاو و شیر.

۳ـ شیرینی چون فایند (قند) و شکر و مویز و انجیر و بادام و مانند آن اسباب درشتی پنج گونه است:

۱ـ داروهای قابض چون هلیله و خرنوب و مانند آن.

۲ـ خوراکیهای زداینده و تیز چون انگبین و سرکه و خردل و همه ترشیها.

۳ـ داروهای سرد.

۴ـ دود و گرد.

۵ـ غذاهای درشت چون ارزن.

اسباب ضعیفی اندامها ـ باید دانست که ضعف پنج گونه است:

۱ـ گوهر عضوی ناتوان و ضعیف گردد.

۲ـ روح ناتوان گردد.

۳ـ قوت و نیروی تن ضعیف گردد.

۴ـ آفرینش گوهر اندام نازک باشد.

۵ـ در اندام بیماری باشد از بیماری ترکیب.

سبب ضعف و ناتوانی گوهر ـ سوءالمزاج باشد بویژه که حس اندام را باطل کند و آن را خدر و بی‌حسی اندامها گویند. از برای آنکه همچون خصیه گردد. سوءالمزاج گرم نیز مزاج اندام را بانضام روح ضعیف کند.

سوءالمزاج خشک منفذها را فراهم آورده و راه قوت‌ها بدان بسته گردد.

سوءالمزاج اندامها را نرم کند و از نرمی سستی تولید نماید.

هرگاه که سوءالمزاج نر یا ماده باشد و منفذها و قوت‌ها بدان بسته گردد، ضعف پدید آید.

سبب ضعف روح ـ یا سوءالمزاج باشد یا تحلیل بسیار و انواع استفراغها و از وجهی دیگر اسباب ضعف بسیار است مانند سوءالمزاج و تباهی هوا و فساد آب و غذا و بویهای ناخوش که آسیبش به‌روح برسد و بخار آب ایستاده و تباه شده و دودها و بخارهای زهرناک در هوا آمیخته گردد و دردهای دشوار و صعب و از دردها در معده و از دردها که همسایگی دل باشد، اثر بیشتر کند و ضعیفی فم و دهان معده بسیار مؤثر است و ضعف آن سبب ضعف همه تن است و یکبار بسیار خون بیرون کردن و شکافتن دبیله بزرگ و ریم بسیار به‌یکبار بیرون کردن هم از اسباب ضعف است.

اما آنکه آفرینش گوهر اندام نازک باشد، چون گوهر دماغ است و گوهر شش.

توضیح ـ به‌نظر می‌رسد که مبحث نامبرده مربوط می‌شود به‌موضوعی که امروز به‌شوک نامیده می‌شود.

سبب‌های درد ـ معنی درد آگاه بودن اندام است از حدوث و وجود آمدن حالی و کیفیتی ناطبیعی دردی و اسبابش دو گونه است:

۱ـ سوءالمزاج.

۲ـ تفرق‌التصال.

سوءالمزاج دو گونه است:

سوءالمزاج مختلف ـ آن است که مزاج به‌ویژه اندام متمکن، در وی ناگاه بگردد و مزاجی غریب ضد آن پدید آید، قوت حاسه (قوه مدرکه که اشیاء را درک کند) آن اندام از حدوث و به‌وجود آمدن مزاج غریب و تازه به‌یکبار آگاهی یابد و این آگاهی درد باشد.

سوءالمزاج متفق آن را گویند که حس را از حدوث آن آگاهی نباشد و درد آن نباید اگرچه مزاج حادث غریب و تازه و بد باشد، از بهر آنکه رفته‌رفته پدید آید و رفته‌رفته متمکن و جایگزین گردد و همچون مزاج اصلی شود و به‌جایش بایستد و آن را باطل کند و سپس از الم و درد آن آگاهی نباشد و از بهر این است که خداوند تب دق از حرارت تب آن اندازه آگاهی نیابد که خداوند تب غب با آنکه حرارت تب دق بسیار فزون از حرارت تب غب است.

باید دانست که سوءالمزاج مختلف حار و سوءالمزاج نامختلف بارد و سرد سبب الم و درد است. اما سوءالمزاج یا بس و خشک سبب الم و درد است به‌عرض (ذات و نفس)

چه یبوست و خشکی فراهم آرنده است و بدین راه کناره‌های اندام کشیدن گیرد و به‌رگها متصل شود و آن سبب الم و درد باشد.

اما سبب هر یک از انواع الم و دردـ آگاهی یافتن از حال غیر موافق و لذت آگاهی است از حال موافق.

الم و درد پانزده گونه است:

۱ـ خارش سبب است و سببش خلطی باشد شور یا تیز و خارش که از خلط تیر تولید گردد سوزان‌تر باشد از خارش الم و دردی که از خلط شور یا تیز حادث گردد و چون مردم خویشتن را بخارد مسام گشاده گردد و خلط تحلیل اندر برد و سبب الم کمتر می‌شود و بدین علت لذت به‌دست می‌آید، از بهر آنکه تحلیل خلط بد است که سبب خارش.

۲ـ المی است که گوئی چیزی درشت بدان می‌رسد و آن را خشونت گویند. سببش خلطی تیز باشد یا چیزی غریب و تازه چون ریگ که در گرده باشد و به‌مجرای بول فرود آید.

۳ـ المی است خلنده. سببش تفرق اتصال است نه سبب ماده فزونی که غشاء اندامی را بکشد.

۴ـ المی است که گوئی آن جایگاه را می‌فشارند و آن را ضاغط (فشارنده) گویند و سببش خلط بسیار باشد یا باد بسیار که در اندامی آکنده گردد و جایگاه بر رگها و اجزاء اندام تنگ نماید و درهم فشارد.

۵ـ المی است که گوشت آن اندام و اجزایش را بکشد و به‌تازی ممد گویند (کشنده) و سبب بسیاری خلط یا بسیاری ماده باشد که ماهیچه را از هم بکشد.

۶ـ الم و دردی است که پنداری اجزاء آن عضو از هم باز می‌شود و آن را مفسخ و باز کننده گویند و سببش ماده باشد در میان اجزاء ماهیچه و میان گوشت و غشاء آن و در نتیجه غشا و ماهیچه‌ها را از هم باز می‌کشد.

۷ـ پنداری ضعفی در آن اندام پدید آمده و آن را مرخی و سست کننده گویند و سبب ماده باشد در میان گوشت ماهیچه و عصب و غشاء آن رسیده و این دردی باشد نرم و آهسته، از بهر آنکه در اندامی نرم است.

۸ـ گویا که آن اندام می‌شکند و آن را کاسر و شکننده گویند و سببش ماده‌ای باشد یا بادی در میان استخوان و غشاء آن یا سرمائی که به‌غشاء استخوان برسد و آن را از هم بفشارد.

۹ـ پندارد که آن اندام با مته سوراخ می‌کنند و آن را ثاقب و سوراخ کننده گویند و این درد بیشتر در بیماری قولنج و دل درد یافت می‌گردد و سببش ماده یا بادی غلیظ باشد که در روده قولون افتد، هرگاه که آن باد بجنبد این الم یافت شود به‌سبب غلیظی ماده و بسیاری آن و تنگی جای.

۱۰ـ پنداری که جوالدوز میخلد و آن را مسلی گویند. سببش هم از این نوع باشد.

۱۱ـ دردی است که پندارند که آن اندام خفته است و آن را خدر (خواب رفتگی) گویند. سببش یا سرد شدن مزاج عضو باشد یا سده که منفذهای حساس را ببندد.

درد و المی است که به‌تازی ضربان گویند (زدن و تپش) و سببش آماسی باشد گرم یا سرد یا صلب و سخت یا نرم و نزدیک آماس شریانی و سرخرگی باشد به‌سبب جنبیدن سرخرگ درد ضربان پدید آید.

دردی است گران و آن را ثقیل (سنگین ـ گران) گویند. سببش بادی باشد در اندامی که گوهر حس نباشد چون شش و جگر و گرده و سپرز و به‌سبب معالیق (معلاق و جمع آن معالیق یعنی آویزان کننده‌ها در این‌جا بندهای اندام را گویند که بدان وسیله عضو نگاه‌داشته و معلق می‌ماند) آن کشیده گردد حس سنگینی و ثقل و درد آن یافته شود یا آماس در اندامی حساس باشد لیکن صعبی علت حس را باطل کند چون سرطان که در دهانه و فم معده باشد بیمار گرانی یابد و درد نیابد.

۱۴ـ ماندگی است و به‌تازی اعیا گویند. سببش امتلاء و دچاری همه تن است و حرارت غریزی چندان قوت ندارد که آن را تحلیل دهد لیکن بجنبش آورد و از وی بادی و بخاری تولید شود. ممکن است ماده امتلا لطیف‌تر یا کمتر باشد.

۱۵ـ الم سوزنده باشد و آن را لادغ (گزنده، لدغ) گویند. سببش خلطی گرم تیز باشد در آن اندام. اسبابی‌که اعضا را از جای خویش بیرون آورد و چهارگونه است:

۱ـ کشیده شدن رابط و عصب اندامی به‌سبب اعتمادی که بدان کرده شود و در ضغطه و آسیبی و مانند آن.

۲ـ رطوبتی لزج که اندام را از جای خویش بلغزاند.

۳ـ ماده غلیظ که در بندگاهی بماند و جای را بر اندامی تنگ کند و هر استخوان عضوی دیگر از مفصل بیرون آورد چنانچه در نقرسهای بلغمی افتد.

۴ـ ماده بد که گوهر رباطی یا عصبی را تباه کند چنانچه در بیماری جذام.

سبب آماس‌ها

دو چیز است:

۱ـ ماده است.

۲ـ هیئت اندام.

هفت گونه است:

۱ـ گوهر اندامی که فضله‌پذیر باشد و به‌طبع پذیرای اخلاط باشد چون پوست که همه فضله‌ها و مواد زاید روی بدان آرند مانند عرق و چرک و بخار خالص که از راه مسام بیرون آید و بخار دخانی که ماده موی است و ماده بثرها و دانه‌ها و ریش‌ها.

۲ـ گوهر اندام نرم و متخلخل باشد و بدان سبب زلوی اندامهای دیگر باشد و فضله‌ها و مواد زاید و آید چون گوشت نرم که از پس گوش است و گوشت بیخ بغل و گوشت بیخ ران.

۳ـ اندامی کوچک باشد و ماده بسیار نگنجد، بدان به‌سبب زود آماس کند.

۴ـ اندام از گواریدن غذا درمانده باشد و دفع فضله و مواد زاید نتواند کرد.

۵ـ اندامی را زخم رسد و جراحت شود و به‌سبب درد ماده روی بدان نهد.

۶ـ عضوی باشد که از ریاضت و کار بهره و نصیب کمتر یابد، بدان سبب تحلیلش کم باشد.

۷ـ مزاج عضو گرم باشد و گرمی ماده را به‌سوی خویش کشد.

اما سبب آنکه پاره‌ای از داروها در باطن تن اثر کنند و در ظاهر مؤثر نباشند و پاره‌ای برعکس آنچه به‌مجرد برخورد در پوست اثر کند و بسوزاند و اگر بخورند این چنین اثر نکند چیزی باشد گزنده تیر، در طبیعتش قوتی باشد قوی، بدان قوه اجزاء لطیف آن به‌مسام رود و حرارت غریزی قوت آن را به‌فعل آورد با هر چه مماس گردد

بسوزاند، مانند سیر و پیاز و سبب بی‌تأثیری آن در باطن آن است که هرگاه خورده شود، نیروی گوارش قوت او را متکسر سازد و بشکند پیش از آنکه فعل خویش را انجام بدهد. دیگر آنکه رطوبت‌های دهان و رطوبت معده و احشا سرشته شود و در یک موضع نمی‌ماند و هر عضو از نیرویش می‌کاهد.

داروئی که از بیرون اثر نکند بخوردن تأثیر کند مانند اسفیداج، سبب آن است که بواسطهٔ غلظت اجزاء آن را قوت آن نیست که در مسام بگذرد ولیکن چون خورده شود به‌قعر تن رسد، بواسطه آنکه گوهرش سخت غلیظ است، طبیعت در وی اثر نتواند کرد که در چیزهای دیگر و هیچ از وی نگوارد، بدین سبب بر حال خویش بماند و اثرش پدید آید.

اما اثر لذت جماع و نزدیکی و بیرون جستن منی مرد ـ هر اندامی که با اندامی نرم و گرم که در گرمی مانند او باشد سوده شود، از آن سودن لذت حاصل شود و قضیب و آلت اندامی عصبانی است و حس او قوی است، از سودنش با رحم لذت بسیار یافت شود و سبب بیرون جستن منی آن است که جنبیدن و طی حرارت را بجنباند و حرکت دهد و این حرارت و آن باد که آلت را برانگیزد، همراه هم سبب بیرون جهانیدن آب شوند همچون زراقه (تلمبه) که به‌نیروی هوا آب از وی بیرون جهد.

باز ایستادن حیض در مدت آبستنی ـ سببش آن است که آنچه به‌حیض می‌آید، از برای پروردن نطفه نگاه می‌دارد و خوراک جنین می‌شود.

توضیح ـ امروز می‌دانیم که قاعدگی در اثر تراوش‌های هورمنی (فولیکولین و پروژسترون) متعلق به‌تخمدان و هیپوفیز مغز تنظیم می‌شود و جفت هم دارای ترشحاتی است که از بروز قاعدگی زن در روزهای بارداری جلوگیری می‌نماید.

سبب آنکه اگر جنین به‌هشت ماه بزاید نماند ـ در جای دیگر گفته شد.

سبب افتادن دندان‌ها به‌هفت سالگی ـ دندانهای نخستین باید که ضعیف و در خور اندام کودک باشد و هرگاه که قوت یافت و به‌خوراکیهای قوی‌تر و بسیارتر نیازمند باشد، قوت این دندانها بخاییدن و شکستن خوراکیهای غلیظ کافی نیست بدین سبب طبیعت به‌فرمان پروردگار تعالی شانه، دندانهای نخستین را بیندازد و از ذخیره‌ای که دارد دندانهای نیرومندتر بیرون آورد.

سبب بیرون آمدن موی روی ـ موی از بخار دخانی روید و همیشه بخارها از مسام بیرون می‌آید، آنچه لطیف باشد، هیچ درنگ نکند و کثیف در مسام بماند و موی گردد و در حالی کودکی چون بخار دخانی کمتر باشد و پوست کودک لطیف‌تر باشد آن‌قدر بخار که آنجا رسد به‌تحلیل خرج شود و چون از کودکی درگذرد، پوست آن کثیفتر شود و ماده موی بیشتر گردد موی روی برآید.

توضیح ـ ما نظریه گذشتگان را نقل کرده‌ایم ولی امروز می‌دانیم که روییدن موی در نتیجه تراوش‌های هورمونی غدهٔ سورنال و بالای گرده می‌باشد که پس از رشد ترشحات خود را آغاز می‌کند و در نتیجه موی بدن روییده می‌شود، ولی موی ریش و سبیل در مرد مربوط است به‌تراوش هورمونی و درونی بیضه‌ها.

مرگ طبیعی و مرگ مفاجات ـ باید دانست که معنی حیات آن است که جانور را ادراک محسوسات و حرکت اختیاری باشد و سببش حرارت غریزی است که در دل است که از دل به‌همه تن می‌رسد. مرگ باطل شدن قوت حیوانی و جانوری و حرارت غریزی و ادراک و حرکت باشد.

سبب فوت قوت حیوانی و حرارت غریزی دو گونه است:

۱ـ انواع سوءالمزاج.

۲ـ ترکیب حیوان پایدار نیست.

اما آنچه از برای مزاج است، چنان است که سوءالمزاج اگر بر اندامی غالب شود، فعل و عمل آن عضو را باطل کند، سپس هرگاه سوءالمزاج سرد بر دل غالب گردد، خون فسرده شود و حرارت غریزی باطل شود. چنانکه داروها و سرمای سخت حیوان را هلاک کند و سوءالمزاج گرم مفرط روح را ضعیف نماید و بسوزاند از برای آنکه قوت و نیروی حرارت چیزها را لطیف کند و اجزایش را پراکنده و متلاشی سازد و این بطلان روح باشد. سوءالمزاج خشک به‌افراط مدد و امتداد روح را قطع نماید. سوءالمزاج دل زودتر مفرط شود بدان سبب بیماری دراز نباشد و در بیماری کهنه و مزمن بتدریج مستولی شود و بیماری دراز کشد.

آنچه از برای ترکیب ماده‌ها است، آن است که تن جانور همیشه در تحلیل است و نمی‌شود که تن حیوان را از تحلیل نگاه داشت، چه همیشه بدل آنچه به‌تحلیل از تنش

بیرون می‌رود، هم چندان و همان نمی‌توان یافت، بدین سبب بدن پایدار نمی‌ماند و از پس سالهای جوانی گرمی کاهش پذیرد و در کهولت و سالخوردگی گرمی و تری بسیار کاهش یافته باشد و در پیری گرمی و تری اصلی و بنیادی اندک شده باشد و روی در کاهش دارد و هیچ نماند و این کاهش ضروری است، از بهر آنکه ماده گرمی قوی است چنانچه ماده فروغ چراغ، روغن است و چون طبیعت اصلی دایم و همیشگی در کاهش است، حرارت اصلی و بنیادی هم در نقصان باشد و اسباب فنا و نیستی رطوبت اصلی بسیار است:

بعضی را در آن حرارت‌ها و کارها و رنجها می‌گدازد.

بعضی را حرارت اصلی و بنیادی خرج می‌کند چنانچه آتش چراغ روغن را خرج می‌نماید.

پاره‌ای به‌اسباب دیگر چون شادی و غم و مانند آن خرج می‌گردد و از خوراک بدلش تمام به‌جای باز نیاید، از بهر آنکه در پیری گوارش و هضم کمتر شود و تولد رطوبت غریب و ناخواسته بیشتر باشد، پس رطوبت غریبه آن حرارت را به‌تدریج فرو نشاند و طبیبان آن را مرگ طبیعی گویند.

اما مگر مفاجات ـ بیرون آمدن روح باشد از دل به‌یکبارگی چنانچه در شادی به‌افراط با فسردن خون در دل چنانچه از حال بادویه و سرما یاد کرده آمده است، یا پوشیدن تجویف و حفره‌های دل و رگها از خون، چنانچه روح و حرارت غریزی را جای دم زدن نماند و روح بیرون گریزد و حرارت فرو می‌برود و در این حال جمعی را اتفاق افتد که پیوسته شراب و گوشت بسیار خورند و در حال مستی بیشتر افتد بویژه که فصد و استفراغهای دیگر اتفاق بیفتد:

توضیح ـ امروز می‌دانیم که مرگ غیرطبیعی در پی علت‌های گوناگون ممکن است اتفاق افتد که شوک به‌اصطلاح امروزی یکی از آن علل است که در اثر گریختن خون از قسمت محیطی بدن به‌قسمت احشا و سقوط فشار خون و باز ایستادن دل بوجود می‌آید.

در بیان نبض و احوال آن

نبض جنبش سرخ رگ و شریان است و هر نبض به‌دو حرکت و سکون پایان

می‌پذیرد، مثلاً حرکت اول انبساط باشد و سکون از دنبال آن و دوم حرکت انقباض و سکون در پشت سرآن و حرکت انبساط ظاهرتر است و همیشه آن را با انگشت توان یافت مگر هنگامی که قوت ضعیف بسیار باشد و نزد بعضی چنان است ـ که حرکت انقباض را نتوان یافت و حرکت همه شریان‌ها با جنبیدن دل برابر باشد لیکن هرگاه اندامی به‌سبب جراحت یا قرحه یا غیر آن حرارتی فزونی پدید آید، شریانی که بدان جراحت یا قرحه نزدیک باشد حرکتش تندتر از سرخرگهای دیگر باشد، باید دانست همچنان که روح در دل است، (به‌عقیده گذشتگان) انسان ناگزیر است به‌دم زدن از راه شش و شریان‌ها را همان نیاز است از راه خون، پس سود نبض آن است که نسیم تازه را به‌روح برساند و بخار دودناک را از وی دور نگهدارد، و چون حرکت شریان و دل یکبار است و مبداء قوت حیوانی و حرارت غریزی دل است و تن به‌نیروی حیوانی زنده است و به‌حرارت غریزی گرم است و قوه حیوانی به‌همهٔ اندامها به‌قوت غریزی رسد و اعضاء قوت بدنی نفسانی را به‌قوه حیوانی پذیرا گردد و قوام همه اندامها به‌قوت حیوانی و قوت حرارت غریزی است و مبداء معدن این هر دو دل است پس حال همه قوت‌ها از حال دل معلوم توان کرد و حال دل از حرکت شریان توان دانست و پزشک نیاز دارد به‌آنکه حال قوت حیوانی و حال حرکت دل و سرخرگها و روح را بداند و این احوال از حرکت سرخرگ توان جست، از بهر آنکه فاعل قوت حیوان است و فعلش نبض است و دل و شریان آلت است و در تجاویف و حفره‌های دل و سرخرگها خون است و روح، پس پزشک که دست بر سرخرگ نهد از فاعل قوت جوید و از فعل زودی و دیری و همواری و ناهمواری و درازی زمان آن و کوتاهی و از آلت سردی و گرمی و سختی و نرمی و از آنچه در تجویف و حفره‌های دل و شریان‌ها است، بسیاری و اندک و شک نیست که هر که این احوال را دریابد، احوال همه اندامها و احوا شش‌ها که قوام تن بدان است دریافته باشد. باید که نبض از شریان ساعد جویند‌از برای آنکه ساعد زود توان نمود و از نمودن شرم نیاید و این شریان برابر دل است و به‌گوشت فرو نرفته و از بخارها پر نیست چون شریان صدغ.

راه جستن نبض آن است که چهار انگشت سبابه و میانی و بنصر و خنصر بر سرخرگ باید نهاد و ساعد بر پهلو باید داشت نه پیش آمده و نه پس رفته باشد و دست آسوده باید

داشت و حال کاری بدان دست ناکرده و بدان دست اعتماد نکرده و چیزی بدست نگرفته باشد و نخست باید نبض قوی و ضعیف را آزمود و اگر قوی باشد آنرا به‌قوتی میانه باید گرفت و اگر ضعیف باشد انگشتان به‌روی سبک باید داشت و برفق و ملایمت و نرمی باید جست که خداوند نبض از خشم و شادی و اندوه خالی باشد و از ماندگی و ریاضت و پرکاری و گرمابه و خواب بسیار و بیخوابی بسیار و از گرسنگی و سردی دور باشد و همچنانکه مزاج هر شخص دیگر است نبض هر یک دیگر است و نبض هر یک درخور مزاج و عمر او باشد و مناسب فصل سال و طبع هوا و مسکن او است و بهتر آن است که طبیب نبض هر شخص را که بیند بسیار بارها نبضش را دیده باشد، از پس همه حرکتها و حالها آزموده باشد و همه انواع نبض که گفته می‌شود قیاس یا نبض معتدل و میانه مزاج باید داد یا نسبت نبض زمان تندرستی هر شخصی باید گرفت. نبض هفت گونه دارد:

۱ـ اندازهٔ مسافت حرکت و جنبش رگ را جویند و آن دوازده گونه است:

طویل (دراز) ـ نبضی است که از طول رگ انگشتان را زیاده از آن خبر دهد که عادت آن شخص باشد و قیصر (کوتاه) آن است که کمتر از آن خبر دهد.

معتدل و میانه ـ آن است که در میانه و وسط طول و قصر باشد (دراز و کوتاه).

نبض عریض (پهن) ـ نبضی باشد که انگشت از پهنای رگ تمام خبر دهد.

نبض دقیق (باریک) ـ ضد عریض است.

نبض معتدل (میانه) ـ متوسط.

نبض عظیم (بزرگ) ـ نبضی است که حرکت نبض رگ در طول و عرض بیشتر از عادت باشد.

نبض صغیر (کوچک) ـ ضد عظیم است و نبض معتدل میانه آن.

نبض شاهق (بلند) ـ نبض است که افراشتگی تمام داشته باشد و آن را عمیق (گود) نیز خوانند.

نبض منخفض (پست) ـ آن است که افتاده باشد.

۲ـ از قوت حرکت رگ جویند و آن سه نوع است:

قوی، ضعیف، معتدل.

نبض قوی (پرزور)ـ آن است که بر انگشت کوبد به‌قوت و حرکت انبساطی و به‌قوت انگشت اندکی باز کوشد.

نبض ضعیف (ناتوان و بی‌زور)ـ ضد قوی است.

نبض معتدل (میانه)ـ میان دو ضد.

۳ـ زمان حرکت انبساط رگ را جویند و آن سه گونه است:

سریع، بطی، معتدل.

نبض سریع (تند)ـ آن است که زمان حرکت انبساط آن سخت کوتاه باشد.

نبض بطی (کند)ـ ضد آن است.

نبض معتدل (میانه)ـ متوسط باشد.

۴ـ آنکه از زمان سکوت رگ جویند و انواعش سه است:

متواتر، متفاوت، معتدل.

نبض متواتر (پیاپی)ـ آن است که زمان سکوت نبض که در میان دو حرکت انبساطی باشد سخت کوتاه باشد.

نبض متفاوت (جدا)ـ ضد متواتر است.

نبض معتدل (میانه)ـ میانه این دو نوع است.

۵ـ آنکه از کیفیت رگ جویند و انواعش پنج است:

سرد و گرم، صلب و نرم، معتدل.

نبض سرد و گرم ـ شرحی نیاز نیست.

نبض دوم ـ آن است که قوت انگشت به‌اندک اعتمادی حرکت انبساطی آن را دفع کند.

نبض صلب (سخت)ـ ضد آن است.

۶ـ آنکه از روح که در اندرون رگ است، جویند و از خون که مرکب روح است و انواعش سه است:

ممتلی، خاوی، معتدل.

نبض ممتلی (پر)ـ نبضی است که حس انگشت حرکت و رطوبت چیزی که اندر میان رگ باشد دریابد.

نبض خاوی (خالی و تهی)ـ ضد نبض پر است.

۷ـ از راستی و ناراستی جنبیدن رگ جویند و آن شش نوع است:

مستوی، مختلف، منظم، نامنتظم، موزون، ناموزون که آن را ردی‌الوزن خوانند.

نبض مستوی (برابر ـ هموار)ـ نبضی است که حرکت بازپسین به‌حرکت نخستین ماند و درباب دیگر نه.

نبض منتظم و نامنتظم (راست و ناراست)ـ نوعی است از مختلف، از برای آنکه این نظام، نظام اختلاف است و این گونه است:

یکم ـ نبض مختلف (ناجور)ـ اختلافش با نظام و جور باشد چنانچه آن اختلاف هم به‌آن نظام باز آید و اگر هم به‌آن نسق و ترتیب باز نیاید آن را نامنتظم (ناراست) خوانند و اختلاف در پنج باب باشد:

تندی (سرعت) و کندی و تواتر (پیاپی) و تفاوت و صلابت (سختی) و نرمی.

دوم ـ نبض موزون (سنجیده)ـ نبضی است که زمان حرکت انبساطی باشد و زمان حرکت انقباض و زمان هر دو سکون که از پس هر دو حرکت باشد همه متناسب باشند و آن را مستقیم‌الوزن (راست سنجیده) گویند.

نوعی دیگر از نبض موزون و سنجیده نبضی است که اگر چه زمان حرکت و سکون آن متناسب باشد، اما طبیعی نیست و آن را ردی‌الوزن (ناسنجیده) گویند مانند آنکه وزن نبض کودک نه چون وزن پیر باشد و نه چون وزن نبض جوان.

اسباب ذاتی نبض

سه است:

۱ـ دل و شریان‌ها (سرخ رگها) که آن را آلت گویند.

۲ـ قوت حیوانی است و آن را فاعله گویند.

۳ـ آن است که دل و سرخرگها به‌حرکت انبساط هوای تازه را جذب کنند و به‌حرکت انقباض دفع هوای گرم نمایند و آن را حاجت (نیاز) گویند. در همه انواع نبض سبب حرکت انبساط و حاجت است و انبساط همه انواع به‌اندازهٔ نیاز و حاجت است، لیکن با حاجت قوت فاعل و نرمی آلت کنند و همچنانکه هر چند که آلت نرم باشد، حرکت فاعل

به‌اندازه قوت و اندازه حاجت باشد و نمی‌شود که حاجت و نیاز بیشتر یا کمتر از معتدل و میانه باشد یا آلت صلب و سخت‌تر یا نرم‌تر از معتدل باشد و قوه بر حال خویش بماند، از بهر آنکه این حالها ناطبیعی باشد و در حال غیرطبیعی قوت بر حال خویش نماند پس هرگاه که نبض از حال خویش بگردد، سبب آن زیادتی حاجت باشد یا کاهش آن یا توانایی قوت باشد یا ضعف آن یا صلابت آلت باشد یا نرمی آن.

توضیح ـ در این‌جا نکتهٔ جالبی است که صلابت و سختی آلت (که همان سرخرگها و دل باشد) در روی نبض تأثیر می‌کند و این همان چیزی است که امروز آرترویواسکلروز می‌خوانند و می‌دانیم که یکی از علل مهم فشار خون و سکته‌ها است.

اسباب زیادتی حاجت (نیاز) ـ سه چیز است:

اول ـ زیادتی حرارت.

دوم ـ درد صعب و شدید، یا تعب و رنج و ماندگی بسیار.

سیم ـ بخار دخانی که از عفونت اخلاط تولید گردد و سرعت نبض دل است بر این هر سه نوع.

پس هرگاه که حرکت انقباض تندتر باشد و زمان سکون و آرامش که از پس حرکت انبساط باشد، کوتاهتر، معلوم گردد که حاجت بدفع هوای گرم بیشتر است و هرگاه که حرکت انبساط تندتر باشد و زمان سکون که از پس حرکت انقباض باشد کوتاهتر معلوم گردد که نیاز به‌جذب هوای تازه بیشتر است و هرگاه که دو حرکت سریع و تند باشد و زمان هر دو سکون کوتاهتر معلوم شود که سبب قوت است و تحلیل روح. پس معلوم شد که هرگاه اسباب ذاتی اصلی معتدل باشد و همه احوال تن معتدل باشد نبض معتدل است.

باید دانست که سبب قویتر و بالاتر در عظم نبض حاجت است، سپس نرمی آلت، از بهر آنکه اگر آلت نرم نباشد، نبض تند آید، از این جهت هرگاه که قوت از عظم ساختن نبض بازمانده به‌تندی تدارک کند، و هرگاه که قوت نیرومند باشد، حاجت عظیم الت نمر در عظمی آفرید و اگر حاجت زیاده عظیم باشد، نبض با عظیمی سریع آید و اگر حاجت عظیم باشد و قوت ضعیف و آلت صلب، نبض عظیم نتواند بود و سرعت به‌جای عظیمی باشد، پس نبض سریع بسیاری حاجت است و ضعیفی قوت با بسیاری حاجت است و

صلبی آلت و اگر صعیف باشد حاجت زیاده باشد نبض متواتر آید پس سبب تواتر ضعف قوت است و صلبی آلت و آنجا که قوت ضعیف باشد و آلت صلب و حاجت اندک، نبض متفاوت آید. اما قوت متواتر ضعیفتر از آن باشد که در متفاوت، از جهت آنکه حاجت کمتر باشد و به‌مقدار قلت و کمی جاحت توانائی قوت پدید آید، پس سبب تفاوت کمی حاجت است و قوت متوسط و هرگاه که کمی حاجت و ضعف قوت و صلبی آلت باشد، نبض ضعیفتر است، پس سبب نبض صغیر سه حال است:

یکی کمی حاجت و صلبی آلت و اسباب صلبی آلت پنج است:

۱ـ خشکی که از حرارت تبهای محرق و از تحلیل رطوبتها تولید گردد.

۲ـ ضعیف شدن حرارت غریزی و فسرده شدن اخلاط به‌سبب به‌کار بردن مبردات و نشستن در آب سرد.

۳ـ خشکی و کشیده شدن رگها به‌سبب استفراغهای مفرط و پاک کنندگی شدید تن از اخلاط.

۴ـ ورم صلب در احشا.

۵ـ بی‌خوابی و نایافتن گرمابه و خوردن خوراکی‌های خشک یا کم غذایی.

بسیار باشد که نزدیک بحران نبض صلب شود مگر بحرانی که به‌عرق خواهد بود، که آنجا نبض موجی می‌شود، اسباب نرمی آلت دو نوع است:

۱ـ طبیعی.

۲ـ ناطبیعی.

طبیعی ـ بکار بردن طعامها و شراب‌های مرطب است و گرمابه‌های معتدل و مانند آن.

ناطبیعی ـ استسقای نرمی است و به‌سرغش و فالج. (بسرغش = سرسام).

اسباب ضعف سه نوع است:

۱ـ استفراغ و نایافتن طعام و شراب.

۲ـ تعب و رنج و ریاضت و پرکاری به‌افراط و تخلخل مسام.

۳ـ بیماری و دردهائی که غش آورد.

اسباب باز آمدن قوت در بیماری‌های نضج ماده است و بحران نیک و در تندرستی

خشم و معتدل و ریاضت معتدل و طعام و شراب معتدل.

اسباب نبض طویل ـ همان اسباب نبض عظیم است، لیکن مانعی باشد که از عرض و ارتفاع باز دارد، و مانع از عرض دو چیز است:

۱ـ ذاتی.

۲ـ عرضی.

ذاتی، صلبی آلت است و عرضی، فربهی و بسیاری گوشت از ارتفاع گوشت است که بر سر رگ نهاده است.

اسباب نبض عریض دو است:

۱ـ نرمی.

۲ـ خالی شدن رگ.

اسباب نبض قصیر ـ اسباب نبض حقیر است بعینها.

باید دانست هر نوعی از انواع سوءالمزاج که در دل و شریانها پدید آید، حال قوت بگردد و نبض بدان سبب مختلف شود و هرگاه که در این امتلائی تولید شود یا سده‌ای عارضی از اعراض نفسانی پدید آید نبض مختلف گردد. هرگاه که قوه قوی باشد و نبض مختلف سبب آن مجاهده طبیعت است و به‌سبب بسیاری خون در تن نبض مختلف شود و این اختلاف با فصد و خونگیری برطرف گردد. اگر خون غلیظ و لزج باشد روح را در شریان خبه (خفه) کند بویژه اگر امتلا از حوالی دل باشد. اگر فصد اتفاق نیفتد و قوام خون به‌اعتدال باز نیاید خناق قلبی (به‌اصطلاح امروزی آنژین دوپواترین یا آنژین صدری) تولید گردد و حال مانند سکته پدید آید و هلاک کند (در اثر انفارکتوس به‌اصطلاح امروزی) و این امتلاء مردم شراب خورده و کسانی که در طعام و شراب زیاده روی کنند سخت بدافتد.

از انواع نبض‌های مختلف که آن را نام‌ها است ذنب‌الفار است و این گاهی در یک نبض افتد و گاهی در نبض‌های بسیار اما آنچه در نبض‌های بسیار افتد، چنان باشد که دل نبض قوی یا عظیم یا سریع یا غیر آن را آغاز کند و رفته‌رفته ضعیف یا صغیر یا بطی می‌شود مانند شکل مخروط و از دو حال بیرون نباشد:

یا به‌حدی رسد که هیچ نماند و آن را منقضی (سپری شده) گویند، یا به‌حدی کمتر باز

آید و باز دیگر باره آغاز کند و به‌تدریج باز می‌آید قویتر یا عظیم‌تر یا سریعتر می‌شود و هم برسان مخروط و در این بازماندن از دو حال بیرون نیست:

۱ـ یا هم بر آن حد که آغاز کرده است باز آید. ۲ـ یا به‌کمتر باز آید.

هر دو را ذنب‌الراجع گویند، لیکن آن را که بدان حد رسد که آغاز کرده است تمام الرجوع گویند و آن را که به‌کمتر بازآید ناقص‌الرجوع. (بازگشت تمام و بازگشت ناقص).

آنچه در یک نبض باشد چنان باشد که انگشت خنصر نبض را قوی یابد و نبض به‌تدریج ضعیفتر یابد و وسطی همچنین و باز هم بدین ترتیب باز آید.

سبب ذنب‌الفار ضعف قوت باشد، لیکن بدان اندازه که تواند جهد کند که حرکت کند و از بهر حاجت حرکتی قوی‌تر آغاز کند، اما چون قوت ضعیف است، به‌تدریج مانده شود یا منقطع گردد، پس دیگر باره همچنان یا نزدیک به‌آن قوت آغاز کند، پس ذنب‌الفار (ذنب یعنی دم، دنب) دلالت کند بر قوی ضعیف و ذنب‌الراجع قویتر باشد و ذنب‌الفار که در یک نبض باشد از بهر آنکه دلالت آن بر قوی، سخت ضعیف باشد.

نبض مسلی (زنجیره‌ای)ـ آن است که در قوت یا در عظیمی یا غیر آن سخت ناقص باشد و به‌تدریج در نوع خویش می‌افزاید بر شکل مخروط تا بدان حد رسد و از آن‌جا بازگردد و به‌تدریج به‌شکل ذنب‌الفار، که هر دو بطرف بزرگتر به‌یکدیگر پیوسته باشد. نبضی دیگر است که آن را ذوالقرعه (قرعه‌دار) خوانند و آن چنان است که قوهٔ حرکتی آغاز کند و زود مانده شود تا ناگاه عارضی نفسانی پیش آید و بدان سبب نبض از حرکت باز ایستد و دلالت آن بر غایت ضعف نبض باشد.

نبض مختلف القرعهـ نبضی است که آغاز حرکت انبساط آن ضعیف باشد و پایان آن قوی باشد و یا آغاز قوی باشد و آخر آن ضعیف و سبب آن مجاهدت طبیعت باشد.

نبض موجیـ نبضی باشد نرم و پهن و در بلندی معتدل، حرکتش از دراز و پهنا برسان موج باشد، چنانچه یک نبض به‌چند جزء از پس یکدیگر همی آید و به‌سبب ضعف قوت حرکت انبساط به‌یکباره نتواند کرد جزءجزء ار می‌جنباند از درازنا و پهنا، و گاه باشد که قوت سخت ضعیف نباشد ولیکن به‌سبب نرمی آلت موجی باشد.

نبض دودیـ نبضی است مانند موجی، لیکن این نبض صغیر باشد و متواتر همچون حرکت کرم (دود یعنی کرمها) و در یک نبض باشد و گمان افتد که تند است و نباشد

ولیکن بدان می‌ماند که مرکب است از نبض بطی و متواتر و مختلف و هر سه نوع در یک نبض باشند هر نوعی در جزوی دیگر از اجزاء رگ، و آن سبب سقوط قوت باشد.

نبص نملی (مورچه)ـ این نبض تواتر و صغر آن از دودی بیشتر شده و افتاده‌تر باشد مانند نبض کودکی باشد که به‌دنیا آمده باشد و این اختلاف هم در یک نبض باشد، لیکن به‌سبب غایت و بسیاری ضعف نمایان نشود و این دلیل بسیاری ضعف و نزدیکی فوت باشد.

نبض منشاری (اره‌ای)ـ به‌موجی ماند، از برای آنکه اجزاء هر رگ در بلندی و افتادگی و نرمی و ناهمواری باشد و فرق میان هر دو آن است که منشاری صلب و سخت و متواتر باشد یا صلب و سریع و به‌سبب ناهمواری منشاری گویند و سبب آماس گرم باشد که بعضی ماده آن پخته باشد و بعضی نه و به‌سبب نیم پختگی در بعضی اجزاء رگ نرمی پدید آید و درپاره‌ای صلبی و سختی و به‌سبب بسیاری حاجت و صلبی آلت سریع و متواتر باشد و این نبض بیشتر در ذات‌الجنب باشد به‌سبب آماسی که در غشاء عصبانی است.

نبض مرتعش (لرزان)ـ نبضی است لرزان، که نشان گران باری قوت باشد به‌سبب بسیاری اخلاط و سبب ارتعاش صلابت آلت باشد و توانائی قوت کوشیدن آن با علت بسیاری حاجت.

نبض سالهای عمر

گویند نبض کودک تند باشد، یا متواتر و در عظیمی میانه، لیکن به‌قیاس با بدن ایشان عظیم باشد و به‌قیاس با تن بالغ عظیم نباشد. اما سبب سرعت و تواتر بسیاری حاجت باشد و قوت ناتمام و سبب بسیاری حاجت بسیاری بخارهای‌تر باشد و سبب ناتمامی قوه‌تری اندامها و تمام نارسیدگی باشد و نبض بالغ چون اقوی باشد، از بهر آنکه قوه دل و اندامهایش تمام رسیده باشد و رطوبت کودکی رفته و اگر عظیم شود، سخت عظیم باشد به‌سبب بسیاری حاجت و نبض کهل (میان سی تا پنجاه سال) به‌قیاس با نبض جوان صغیر و بطی و کند باشد و در عظیمی و قوت میانه است، از بهر آنکه حاجت بدان بسیاری نباشد و قوهٔ حیوانی میانه است.

نبض پیر ـ ضعیف باشد و متفاوت و به‌سبب رطوبت غریب نرم باشد.

در نبض مزاج‌ها

چون مزاج طبیعی گرم باشد، اگر فاعل قوی باشد و آلت نرم، نبض قوی باشد و عظیم، به‌اسباب دیگر می‌گردد، چون گرمی مزاج طبیعی باشد و قوت ضعیف باشد چنانچه در تب‌های محرقه و غیر آن و نبض مزاج سرد یا صغیر باشد یا متفاوت یا بطی به‌اندازهٔ مزاج و به‌حسب صلبی و نرمی آلت و نبض مزاج‌تر یا موجی یا عریضی و نبض مزاج خشک در بیشتر اوقات دقیق باشد و صلب و سخت، جنس نر به‌قیاس با نبض مونث و ماده قوی و عظیم باشد، از بهر آنکه مزاج مردان گرم و تر باشد و اندامها صلب‌تر و سخت‌تر و حاجت و نیاز بیبشتر و نبض لاغری به‌قیاس با نبض فربهی عظیم و بطی و کند باشد و نبض فربهی به‌قیاس بانبض لاغری صغیر باشد و سریع و تند، لیکن از فربهی گوشت سرعت و قوت بیشتر باشد که از فربهی شحم و چربی

نبض ربیعی و بهاری ـ در همه باب‌ها میانه باشد و در قوه زیادت و بیشتر، به‌سبب اعتدال فصل.

نبض شهرهای معتدل همچنین باشد.

نبض تابستان ـ تند یا متواتر یا صغیر و ضعیف باشد، و نبض شهرها و جایگاه‌هائی که هوایش مخالف طبیعت حیوانی باشد، همچنان است.

نبض خریف و پائیز ـ مختلف است و به‌ضعیفی میل دارد و شهرها و مسکن‌های گرم همچنین باشد.

نبض در ریاضت و پرهیز و روزه تند و متواتر می‌شود و هرگاه که ریاضت از اعتدال بیرون رود، نبض صغیر و کوچک و ضعیف می‌شود و اگر قدرت قوی باشد، تند گردد و اگر ریاضت سخت به‌افراط شود نبض دودی گردد یا نملی.

نبض در آغاز خواب صغیر و کوچک و ضعیف شود یا صغیری یا ضعیفی یا متفاوت باشد یا بطی. هرگاه خواب به‌افراط شود متفاوت و بطی و کندی باز گردد (بطوء) و اگر هنگام خواب در معده چیزی نباشد که طبیعت آن را بگوارد و به‌کمک روح و قوت فرستد نبض بسیار ضعیف و صغیر و بطی گردد.

نبض بیداری از پس خواب طبیعی سخت عظیم باشد و تند و سریع سپس به‌نبض طبیعی بازگردد.

نبض کسی که او را ناگاه بیدار کنند و بترسانند ضعیف باشد سپس عظیم و سریع و مختلف و مرتعش و لرزان گردد، اگر ترس حقیقی و راستین نباشد آن حال زود برطرف شود و نبض به‌حال طبیعی بازگردد و اگر ترس راستین باشد، مدتی بر آن حال بماند.

نبض بسیار خوار ـ مختلف باشد و در اختلاف سریع و تند باشد.

نبض کسی که اندازهٔ میانه از خوراکی و شراب خورده باشد قوی و عظیم و تند گردد.

نبض اندک خوار ـ به‌اندازه قوتی باشد که از آن‌قدر یابد.

نبض محرور که چیزی کم خورده ـ ضعیف گردد و اگر چیزی سرد خورد، نبض ضعیف و کوچک و متفاوت گردد و اگر چیزی گرم خورد، نبضش قوی گردد.

شراب ـ که در این موضوع خمر را گویند، بسیاری آن نبض را مختلف کند به‌سبب گرانی همچون بسیاری خوراکی و غذا، لیکن اختلاف شراب مانند اختلاف طعام شود، از بهر آنکه جوهر شراب لطیف است و سبک و افراط در شراب رگها را پر و ممتلی کند و بیم باشد که گرمای غریزی را خبه و خفه کند و فرو می‌راند و هلاک کند.

نبض استفراغ تهی باشد و ضعیف و بطی و کند و اگر استفراغ به‌افراط باشد دودی و نملی گردد.

نبض احتقان ـ ممتلی و پر باشد.

اعراض نفسانی ـ شادی است و غم و ترس و خشم و مانند آن.

نبض شادی عظیم باشد و متفاوت.

نبض غم ضعیف و کوچک و صغیر باشد و متفاوت یا بطی.

نبض خوف و وحشت سریع و تند است و مرتعش و لرزان و مضطرب.

نبض غضب و خشم عظیم است و شاهق و تند و متواتر.

نبض لذت عظیم است.

نبض کسی که در گرمابه آب گرم استحمام کند، عظیم شود و نرم و سپس سریع گردد یا متواتر، اگر مقام بسیار کند، نبض ضعیف و متفاوت و کند می‌شود، اگر آب سرد به‌کار برد و سردی به‌عمق تن برسد، صغیر و متفاوت و ضعیف و بطی گردد، اگر ظاهر تن سرد

و حرارت در باطن جمع شود، نبض قوی و عظیم و تند شود.

آب معدن‌ها آنچه خشک کننده است، چون آب معدن شب و زاج، نبض را صلب و سخت کند و آنچه گرم کننده است چون آب معدن گوگرد، نبض را تند کند.

نبض درد تند باشد و متواتر و اگر درد عظیم باشد و بی‌طاقت و قوت ضعیف گردد، نبض ضعیف و صغیر شود.

نبض آماس گرم منشاری است و مرتعش و سریع و متواتر و هرچند که آماس صلب و سخت‌تر باشد نبض منشاری‌تر است و آماس نرم موجی است. نبض آماس سرد متفاوت است و کند، نبض آماس پخته موجی است.

نبض سرسام گرم ـ صغیر و ضعیف و صلب و سخت است و تموج داشته باشد. هرگاه تب گرم شود، عظیم و سریع و متواتر گردد، با عظیمی و تندی مختلف و مرتعش.

نبض سرسام سرد ـ مختلف و کند باشد و موجی و نفس نیز سبب بلغم در تنگ باشد.

نبض سرسام گرم ـ سریع باشد و متواتر.

نبض صداع سرد ـ متفاوت و بطی است.

نبض دیوانه ـ صلب و سخت و صغیر است و اول سریع و قوی باشد، سپس صلب و ضعیف شود.

نبض عاشق ـ نامنظم است و هرگاه که معشوق بیند یا آوازش را بشنود عظیم معتدل گردد.

نبض لقوه ـ تمددی صلب و سخت باکشش باشد.

نبض فالج ـ موجی باشد. آنجاکه ماده سوداوی باشد صلب و صغیر است.

نبض سکته ـ موجی است.

نبض حمی یوم و تب هر روزه ـ میل به‌عظیمی و تواتر دارد و اگر مختلف گردد منظم باشد، سپس اگر نامنتنظم گردد، حمی یوم نباشد.

نبض تب عفونی ـ در آغاز نوبت صغیر و تند است و مختلف و در میانه نوبت عظیم و قوی است.

نبض غب خالص ـ اول نوبت ضعیف و صغیر و متفاوت است سپس عظیم و تند

گردد.

نبض غب ناخالص ـ ضعیف و صغیر و مختلف است و در میانه نوبت تب به‌عظیمی مایل گردد.

نبض تب بلغمی ـ اول منخفض و ضعیف و صغیر و متفاوت است که عظیمی سریع سپس متواتر و مختلف شود.

نبض تب مطبقه خونی ـ ممتلی و نرم و عظیم و قوی است و باشد که با عظیمی سریع شود و اگر خون عفن باشد، عظیم و سریع و مختلف باشد.

نبض تب ربع و چهار یک ـ اگر ماده بلغمی باشد، نبض نرم و بطی باشد، و اگر صفراوی باشد، سریع و متواتر است و اگر خونی باشد نرم و عظیم و اگر سودائی باشد، صلب و صغیر باشد.

احوال دم زدن

احوال دم زدن همچون احوال نبض نشان دهنده است از احوال تن و اسباب دم زدن همچون اسباب نبض سه است: فاعل، آلت، حاجت

اما فاعل قوت حیوانی است و آلت قصبه حلق و دستگاه دم زدن است و حاجت هوای خوش به‌سوی دل کشیدن و هوایِ دودناک از دل بیرون کردن (به‌اصطلاح امروزی جذب اکسیژن از هوا و دفع انیدرید دو کربن از شش)

هرگاه که این اسباب دم زدن طبیعی باشد، عمل تنفس برقرار است و شخص تندرست و اگر یکی یا دو یا هر سه از حال طبیعی بگردد، نفس یا عظیم گردد یا صغیر یا سریع یا متواتر یا متفاوت یا بطی یا منقطع یا نوعی که از این انواع مرکب باشد و هر نوعی از حال که موجب آن نوع باشد خبر دهد. هرگاه که با سوءالمزاج گرم مانند تب و غیر آن نفس طبیعی باشد، نشان قوت روح و اعتدال حرارت غریزی باشد و نشان بی‌آفتی دم زدن و تندرستی احشاء باشد چون معده و سپرز و جگر و دم زدن ناطبیعی نشان بیماری صعب و دشوار و نشان آفت احشاء و درد و آماس باشد. مجملاً نشان‌های دم زدن همچون نشان‌های نبض است و تغییر آن است و اسباب این همچون اسباب آن.

در مقدمةالمعرفه

آن تأمل طبیب است در حوالی تن که بیماری و امراض پدید آید و استدلال کردن از آن حالها تا بر او آشکار شود که حال بیمار و بیماری پس از این چه خواهد شد و این استدلال موقوف و بسته است برآنکه نوع بیماری معلوم کند و برحال نضج ماده آگاه و واقف گردد تا نلغزد و خطا نکند.

اما راه شناختن بیماری که از کدام نوع است و کدام بیماری است ـ آن است که جنس اعلی را بگیرند و گویند بیماری است، سپس انواع که در زیر جنس اعلی است بجویند و هر یک را به‌فصل ذاتی از یکدیگر جدا کنند، مثلاً گویند انواع بیماری است در دست آماس است، تب است، اسهال است، قولنج است و مانند آن، و در تحت هر نوعی، نوع دیگر است، سپس هر نوع به‌قیاس با انواع که در زیر آن است جنس خاص را بگیرد، مثلاً گوید این بیماری تب است و تب انواع دارد حمی یوم و هر روزه است و تب دق است و سونوخس است و تب عفونی است. دیگر ماده فصل هر نوعی بجوید تا نوعی خاصه به‌دست آید، مثلاً گوید این تب عفونی است و تب عفونی از همه اخلاط باشد، پس تب عفونی انواع دارد. دیگر باره فصل هر یک بدست آورد. مثلاً گوید که تب غب است و تب غب خالصه است و ناخالصه است، و شطرالغب است، و فصل هر یک را بجوید تا خاصه بیماری بدست آید، مثلاً گوید این بیماری غب خالصه است و عفونت صفرا است. چون بیماری مشخص گردید برای درمان همت گمارد و بداند که این بیماری سخت گرم است و درمانش تسکین حرارت و تب و استفراغ صفرا است و به‌ویژه تب صفراوی تلخی دهان است. عرض حالی باشد که مانع بیماری است مانند تکسر و صداع (سردرد) و غیر آن.

اما بیان نضج و سود و اقسام آن ـ نضج پخته شدن بیماری است و آن دو گونه است:

۱ـ نضج راستین و حقیقی و محمود و پسندیده

۲ـ نضج ردی (بد و ناراستین).

نضج راستین آن است که قوت مغیره و ماده بیماری را شایسته دفع گرداند و بر وی غالب گردد.

نضج ردی ـ ماده بیماری برقوه مغیره غالب آید و عجزش پدید آید و عفونت بر ماده

اثر کند و از قبول و پذیرفتن صلاح دور افتد. مثال نضج محمود: در ذات‌الجنب مثلاً با سرفه رطوبت و تروا‌شی برآید که قوام معتدل و رنگ سفید داشته باشد مایل به‌اندک زردی و به‌آسانی برآید، و اگر به‌آتش افتد بویش ناخوش نباشد و اگر به‌قوام غلیظ باشد یا رقیق و رنگ سیاه یا سبز داشته باشد و ناخوش بوی باشد نشان عفونت و فساد و نضج ردی باشد. اگر هیچ نیاید نشان خامی نبودن نضج و عجز و قوت باشد.

باید دانست که خطر و ترس در بیماری پیش از آشکار شدن نضج راستین است و هرگاه که نضج پدید آید، بیماری در کاستن افتد و خطر نباشد مگر که در تدبیر و چاره و درمان لغزش افتد. اگر چه نضج نشان تندرستی است اما پیدا نشدن نضج گاهی بد نیست زیرا بسیاری از بیماریها دراز گردند و به‌تحلیل دفع شوند و اعتماد بر قوت باشد و اگر قوت بماند امید تندرستیی است و اگر قوت ناتوان گردد موجب خطر و نگرانی است.

حال خداوند تب همچون حال اندامی است که در وی آماس باشد و همچنانکه در آماس به‌هنگام پختن سخت باشد. تب نیز آن روز گرم باشد که مادهٔ آن گرمتر گردد و هرگاه که پخته شد، تبها که پس از آن آید آهسته است و غایب و بسیاری قوت بیماری تا به‌هنگام پیدایش نضج بیش نباشد، چون حال تب و حال ماده آن همچون آماس است که پخته خواهد شد، تا در آماس ریم سفید هموار پدید نیاید پخته نباشد و در تب نیز تا در شیشه رسوب هموار پدید نیاید ماده تب در رگها پخته نباشد و هرگز نشان نضج راستین با نشان مرگ بیک‌جا نباشد، لیکن در پاره‌ای از بیماریها نشان نضج با نشان خطرناکی به‌یک‌جا افتد به‌آن اندازه که اثر نضج باشد خطر کمتر باشد و چون نضج در ماده بیماری است طبیب نگاه کند تا ماده در کدام اندام است، اثر نضج از آن اندام جوید چنانچه در بیماری‌های دستگاه دم زدن اثر نضج را از نفث و خلط سینه جوید و در بیماریها روده در حال و چگونگی ثقل و مدفوع نگاه کند، و در بیماری‌های جگر در حال و چگونگی بول و ادرار و در بیماری‌های دماغ و زکام و سرسام در چگونگی رطوبات و تراوشهائی که از بینی فرود آید نگاه کند، از بهر آنکه ماده تبهای عفونی بیشتر از رگها باشد و با تب در اندامی، اثر نضج هم در رسوب بول و هم در جایگاه آماس باید جست. همه بیماریها در همه مزاجهای خشک اثر نضج در وی کمتر پدید آید و استفراغ نیز دشوار توان کرد، مثلاً در *ذات‌الجنب* که *مزاج بیمار خشک باشد یا آنکه قوت بر جای باشد*، به‌هنگام نضج نفث

نباشد یا آنکه باشد و هرگاه که در بیماریهای سر چون زکام و سرسام رطوبت و ترشحی رقیق و تیره پدید آید آغاز نضج و پختگی باشد و اگر بدان وجه و حال بماند، نضج ناقص بماند و اگر قوام آن معتدل گردد، نضج تمام باشد و درد چشم اشک رقیق و گرم بسیار نشان خامی و آغاز نضج باشد و اگر کمتر شود و قوامی گیرد، نضجی ناقص است و اگر اندک شود و رمص کند، نضج تمام شود.

در بیماریهای شش و سینه و دستگاه دم زدن حال نفث و در قرحه‌ها و مانند آن حال بدین منوال است، و اگر بول دارای نشان خامی باشد سفید و رقیق است و اگر سرآب سفیدی اندک زردی دیده شود، یا به‌قوام رقیق تاری پیداگردد دلیل نضج است و اگر بر سر آب یا در میان آب چیزی هموار چون ابر سفید پدید آید، نشان نضج ناقص است.

هوای سرد نضج را به‌تأخیر اندازد و غذاها و شیرینی‌های معتدل معاون و کمک نصج باشد و هرگاه که ماده در اندامی باشد به‌اعتدال آید، قوۀ ماده را نضج دهد و اگر مزاج اندام تباه گردد، علت ممکن و پابرجا شود و قوت اندام عاجز آید.

احوالی که مخبر است، از نیکی و بدی بیمار ـ تندرستی بیمار را از نه چیز باید جست:

۱ـ **قوت طبیعت** ـ چنان باشد که نبض قوی باشد و دم زدن طبیعی، برخاستن و نشستن و حرکتهای دیگر بر وی آسان باشد و اگر بر پهلو خسبد بر آن شکل بماند و به‌پشت باز نیفتد بی‌مراد و در بستر به‌سوی پای خزد برود و در شبها خواب کند و آسایش یابد و خوابش زیان نداشته باشد و اگر این حالها بر این وجه باشد و قوت بر جای باشد، زود خلاص گردد و اگر ضعیف باشد دیرتر رهائی یابد، لیکن ناامیدی نباشد.

۲ـ **از حال و چگونگی دماغ باید جست** ـ چنان باشد که نظرش نظر تندرستان باشد و خواسته‌هایش به‌سلامت باشد و اندیشه‌های درست و عقل بر جای باشد و هیچ غفلت و شوریدگی نباشد و صداع نباشد و در بیماری حاده و تبها عطسه آمدن نشان قوۀ دماغ است.

۳ـ **از حال تب باید جست** ـ چنین باشد که حرارت تب در همه تن یکسان است و موضع دل و معده و احشا گرمتر از جای دیگر نباشد و پدید آمدن لرزه و تبهای مطبقه نشان بیرون آمدن مادۀ عفونت باشد از رگها، بویژه اگر در روز بحران پدید آید، و بثرها که

بر لب و بینی پدید آید بویژه در غب خالص نشان چیزها باشد.

۴ـ از حال صحنه و حالت عمومی بیمار باید جست ـ چنان باشد که هیئت روی حال خویش باشد و تاریک شدن چشم و دگرگونی رنگ و در گو افتادن و گرانی پلک چشم نباشد و اگر این حالات سبب تفکری و استفراغی و بیخوابی باشد، باکی نیست و زود به‌حال طبیعی باز آید و اگر برخلاف این، بد نباشد.

۵ـ از حال بحران‌ها باید جست ـ چنان باشد که در روزی از روزهای بحران رطوبتی از بینی پدید آید و صداع برطرف گردد و یا در روز بحران در بیماری یرقان پدید آید، یا در بیماری عفونتی بقی یا اسهال در روز بحران کرمی بزرگ بیرون آید نشان دفع طبیعت باشد، و بیرون انداختن ماده عفونت و پدید آمدن بواسیر در مالیخولیا و سرسام نشان بحران انتقال است، نفث پخته برآمدن در ذات‌الریه و بیرون آمدن خراجی در اندامی نزدیک به‌حوالی سینه، نشان انتقال و امیدواری است، لیکن شاید که آن خراج (فیستول باصلاح امروزی) ناسور گردد و به‌سبب ماده بدان بد گردد که در خایه آماسی پدید آید و سعال و سرفه بیماری بدان دفع شود، و علت داءالثعلب و دوالی (واریس) زایل شود، و باشد که جرب و بهق و برص بحران انتقال باشد و از بیماری قوی بدان رهائی یابد.

۶ـ از حال نفث و خلط سینه باید جست ـ چنان باشد که رس (آغاز هر چیز) خلط با قوام معتدل آمدن گیرد. و رنگ آن اندکی به‌زردی گراید و به‌آسانی برآید نشان ماده باشد و در ذات‌الجنب نفث این ریم سفید هموار که ناخوشبوی نباشد هم نشان پختگی باشد به‌ویژه که از دنبال آن زایل شود.

۷ـ از حال شهوت و اشتها و گوارش باید جست ـ چنین باشد که اگر شهوت و اشتها برای غذا پدید آید و آنچه بخورد گوارش پذیرد و قوت پدید آید دلیل نیکو باشد.

۸ـ از حال استفراغ و احتقان (پاک کردن تن و تنقیه) باید جست ـ چنان باشد که بیماری صفراوی گوش را گران می‌کند و نشان برآمدن ماده است برسر خشک طبع، و هرگاه که اسهال پدید آید گرانی گوش برطرف شود.

۹ـ از احوال ادرار باید جست ـ چنان باشد که اگر بول اترجی باشد (ترنجی) و میانه آب غمامه (یک تکه ابر) باشد، معلق نشان تندرستی باشد و آغاز نضج و اگر در این قاروره و شیشه ادرار بول باشد، سفید و هموار نشان تمامی نضج و نیکوئی رنگ ادرار و

رسوب نیک در تب‌ها و بیماری‌های احشا و آماسها نشان خیر باشد و در بیماری دماغ مایه ناامیدواری باشد.

نشان‌های ردیه ـ یکم ـ چنان باشد که از صحنه و حالت عمومی بیمار جویند و این چنان است که چشم فرو رود و گوش سرد گردد و ترمه گوش بازگردد و پوست پیشانی کشیده شود و رنگ روی سبز شود یا زرد و یا سیاه و چون غباری بر روی پیدا شود رونق و نازکی و رنگ زندگانی نماند، موت و مرگ نزدیک باشد، و سبب حرارت غریزی و ضعف حرارت غریزی باشد و چون چشم و گوش و اصداغ‌تر است و نازک و گوشت پیشانی و بینی اندک است.

دوم ـ از احوال سر جویند ـ اگر قوت ضعف باشد بیماری گرم با صداع، علامتی بد ظاهر نباشد و در پیشانی و اصداع (گیجگاه و شقیقه‌ها) گرانی باشد و بیمار جوان باشد توقع هست که در روز هفتم رعاف کند و اگر رعاف نکند (خون از بینی نیاید) پس از آن سیلان رطوبتی یا سیلان ریمی باشد از گوش یا از بینی، یا خراجی از سر گوش پدید آید به‌ویژه سر، از بیست روز رعاف نباشد و در بیشترین حالهایشان باشد که در آغاز بیماری صداع پدید آید به‌روز چهارم و پنجم سخت شود و هفتم زایل گردد و اگر روز سیم حادث شود روز پنجم سخت شود و روز نهم زایل شود و اگر روز پنجم آغاز کند، روز چهاردهم زایل شود.

سیم ـ از احوال حواس جویند ـ اگر بیمار چیزی نبیند و نشنود و روشنائی نخواهد و رمدی و صداعی نباشد از آن جمله باشد که بقراط گوید مهلک باشد و نشان ضعیفی روح نفسانی و باطل شدن قوت حس باشد و اگر دست پیش روی آرد و بر پیشانی مالد، برآنکه مگس گیرد یا جامه برمی‌چیند و یا کاه از دیوار می‌کند از آن نوع باشد، بقراط گوید ردی است و ضعف قوه باشد و مهلک است و اگر خیالی بیند که قصد او را می‌کند از آن می‌ترسد نشانهٔ خلط سودائی سوخته باشد در دماغ و اگر در میان تب پندارد که برف بر او می‌بارد یا میان برف است نشانه بسیاری خلط خام باشد.

چهارم ـ از هیئت چشم جوید ـ اگر چشم برهم نهد، سفیدی چشم پدید آید و عادت تندرستی نباشد نشان ضعف ماهیچه‌های چشم باشد، پیچیده شدن چشم نشانهٔ تشنج باشد یا نشانی ضعیفی، ماهیچه‌های چشم از دیگری کوچکتر باشد نشانه باطل شدن

قوت چشم باشد. سرخی چشم نشانی بسیاری ماده است در دماغ یا نشانهٔ آماس.

احول شدن نشانهٔ تشنج است و اگر اختلاط عقل نباشد تشنج در ماهیچه‌های چشم باشد به‌ویژه اشک ریختن نشانه ضعیفی قوت ماسکه و نگهدارنده دماغ است. بیرون آمدن چشم در بیماری حاده بی‌سببی نشانه بسیاری نزله باشد و بسیاری ماده در دماغ یا نشانی ورم دماغ است و هرگاه چشم گشاده بماند اگر انگشت بوی نزدیک برند برهم نزند مهلک باشد. گرد آمدن مرض اندک یا بسیار در رمص خشک ردی باشد، اگر بر چشم چیزی چون خانه عنکبوت پدید آید به‌کناره چشم آید چون رمص از آن جمله باشد بقراط می‌گوید الموت قریب. چشم، فراخ باز کردن و هذیان گفتن کشنده است. خیالهای سیاه پیش چشم در بیشتر احوال نشانهٔ قی باشد و سرخ نشانی رعاف باشد. خیالهای درخشان نشانهٔ بسیاری ماده است و گفته‌اند هرگاه در زیر چشم پر سفید به‌اندازهٔ عدسی پیدا شود و بیمارش اراده و شیرینی آرزو کند هلاک شود.

پنجم ـ از احوال بینی جوید ـ اگر بینی پیچیده شود یا پهن، نشانهٔ تشنج است و دم زدن اعتماد بر بینی کردن ردی باشد، هرگاه که بیمار می‌گوید بوی مشک می‌شنوم یا بوی روغن یا بوی گل‌تر کرده، ردی باشد. هرگاه در تب ماده زرداب از بینی گشاده گردد، نشانی انحلال قوت و نزدیکی مرگ باشد. اگر با داروهای عطسه آرنده عطسه نیاید، نشانهٔ باطل شدن قوت حس است و مرگ نزدیک است. اگر بینی پاک می‌کند بی‌سببی، ردی باشد.

ششم ـ از احوال گوش جویند ـ نرمه خشک شدن و بازگشتن ردی باشد درگوش در تبهای حاده کشنده است، از بهر آنکه نشانهٔ آماس ماده در عصب حسی است.

هفتم ـ از احوال دندانها جویند ـ اگر دندان را بهم زند مثل آنکه چیزی خورده قوام است برهم سودن دندان و خبر آن ردی است بویژه اگر عادت نباشد نشانی تشنج ماهیچه‌های فک باشد و نشانی دیوانگی و اگر نشانی خشکی به‌افراط باشد کشنده است. لزوجت بر دندان نشستن نشانهٔ آماس ماده در عصب حسی است.

هشتم ـ از احوال زبان و دهان جویند ـ خشکی دهان و زبان و آب دهان نشان ردی باشد، هرگاه که زبان سخت درشت گردد و خشک شود کشنده است. گشاده ماندن دهان در بیماری حاده ساقط کننده باشد. گند دهان در بیماری حاده ساقط کننده باشد. گند

دهان در بیماری حاده نشانی اخلاط باشد، اگر سخت گنده باشد، کشنده است. پیچیده شدن لب در بیمار نشانی تشنج است، شقاق لب نشانی خشکی باشد.

نهم ـ از احوال دهانه و فم معده ـ در بیماری حاده فواق، استفراغ زردی باشد از بهر آنکه حلاوت و شیرینی فم معده باشد و دلیل آن طپیدن فم در زردی باشد.

دهم ـ از مری و حلق جویند ـ چنانچه در بیماری حاده ناگاه خناق افتد ردی باشد به‌ویژه در روز بحران، اگر آب دهان فرو برد آب که خورده باشند از راه بینی بیرون آید هم بد باشد و بسیار باشد که سببش ریش باشد در حلق و هرگاه که آماس خناق به‌اندرون شود بر ظاهر بدن حوالی حلق و سینه خراجی تولید گردد و قی و ریم نیاید و درد ساکن شود نشانی نزدیکی مرگ باشد یا نشانی انتقال ماده است و سبب ساکن شدن درد آن باشد که ماده به‌شش انتقال کند، سپس اگر بقی و ریم برآید، امیدوارکننده است.

یازدهم ـ از احوال دم زدن جویند ـ نشانی حرارت به‌افراط باشد عظیم متفاوت نشانی اختلاط عقل، و دم سرد در بیماری حاده نشانی باطل شدن غریزی است. دم زدن منقطع نشانهٔ آفتی است در ماهیچه سینه، دم زدن گنده نشانی عفونت است در دستگاه دم زدن. هرگاه در پایان بیماری حاده دم زدن ضعیف و متواتر گردد، شکم باد کند و گاه آه بزرگ برآید نشانی موت و هلاکت باشد.

دوازدهم ـ از احوال خواب و بیداری جویند ـ خواب روز و بیداری شب برقوام می‌باشد. ولی مخالف حال طبیعی است به‌ویژه آنکه مریض معتاد نبوده باشد و بی‌خوابی شب نشان خشکی دماغ است و ردی.

سیزدهم ـ از هیئت خفتن جویند ـ بهر شکل که عادت تندرستی باشد بر قوام و موجه باشد بویژه اگر بر پهلو خسبد، و بی‌اراده بر قفا و پشت باز افتد نشانی بسیاری اخلاط باشد یا نشانی سقوط و افتادن قوت باشد و در بستر از سوی پا فرود آمدن و اطراف و دست و پا برهنه کردن و جامه بهر طرف انداختن بر عادت خویش به‌ویژه که اندام‌ها بسیار گرم نباشد نشانهٔ گرمی باطن و درون است و بر شکم خفتن نشانهٔ اختلاط عقل باشد یا نشانهٔ درد شکم.

چهاردهم ـ از احوال پوست ـ اگر پوست تن بیمار را بکشد و زود به‌جای خود نرود نشانهٔ فنا و نابودی رطوبت غریزی است.

پانزدهم ـ از احوال سرهای پهلو و ماهیچه‌های شکم جویند ـ نحافت و لاغری ماهیچه‌های شکم و خشکی احشا نشانه کمی و قلت گوارش است و اگر با آن، شکم روان باشد بد باشد. شکم باد گرفتن و کمی گوارش یا اطلاق و گشودن طبیعت و مزاج نشانی نزدیکی مرگ و قرب موت است بویژه اگر بثره و دانه پهن بر تن پدید آید که سرهای پهلو یکی از دیگری برخاسته‌تر شود بد باشد. هرگاه ماهیچه‌های شکم برآید به‌سبب بادها و پوست شکم خشک باشد نشانهٔ آماسی باشد در احشا.

شانزدهم ـ از احوال رگها جویند ـ که در حوالی چشم و پیشانی و حوالی بندگاه ساعد و بازو است، اگر سفید شود بد باشد.

هفدهم ـ از احوال قضیب و آلت و خایه جویند ـ اگر هر دو منقبض شوند در بیماری حاده مذموم است.

اختلاط عقل در آغاز بیماری نشانه درازی بیماری است و در پایان سودمند است.

بیرون آمدن رحم در تبهای حاده مذموم و ناپسند است.

هیجدهم ـ از احوال اطراف جویند ـ سردی انگشتان دست و پا نشانهٔ آماس احشا باشد یا نشانهٔ ضعف حرارت غریزی یا مقدمه غشی و کشنده است. کبودی اطراف ناخنان نشانهٔ مرگ و موت است. سبزی و بنفشی و غیر آن نشانی رفع طبیعت و نشانهٔ عفونت اطراف است و انتقال ماده. سوزش پوست اطراف و سردی باطن نشانی نزدیکی مرگ است. کزاز مقدمهٔ موت باشد.

نوزدهم ـ از احوال دردها جویند ـ وجع و سختی در احشا و تب گرم نشانی آماسی باشد یا جراحی یا حرارت بافراط و ساکن شدن درد ناگاه و بی‌دلیل معلوم مذموم و ناپسند است.

بیستم ـ از احوال آواز و سخن بیمار جویند ـ هذیان نشانهٔ اختلاط عقل است و آواز ضعیف نشان ضعف قوهٔ سخن ناگفتن و خاموش شدن ناپسند است و نشانی وسواس یا نشانی سببی از اسباب ماهیچه‌های زبان یا نشان آفت دماغ است. نام مردگان بردن و مردگان را آواز دادن نشان احتراق ماده است در دماغ. از مرگ ترسیدن و سخن مرگ بسیار گفتن نشانی سوختن ماده است در دماغ و حرکت سرد اطراف بینی کشنده است.

بیست و یکم ـ باطل شدن شهوت غذا و قوت طبیعی در بیماری بد است و در

بیماری حاده سلیم‌تر و بهتر است و هرگاه که در تب محرق تشنگی ساکن شود، نشانی بطلان و از میان رفتن قوت طبیعی است و نفسانی به‌ویژه اگر زبان و دندانها سیاه شود.

بیست و دوم ـ از احوال حرکت‌های بیمار جویند ـ بیقراری نشان برآمدن بخارهای بد است به‌جانب دماغ. لرزیدن دست و پای و سرکه سببش بحران نباشد نشان اخلاط و برآمدن بخار غلیظ سوخته است بر دماغ. برخاستن و نشستن هر ساعت نشان آماس دستگاه دم زدن است. هر ساعت اندامها را کشیدن و دهان دره نشان فضله و مواد زاید باشد در ماهیچه‌ها و نشانهٔ آنکه طبیعت آن فضله را دفع می‌کند، اگر با دهان دره سرما یابد و گرانی.

بیست و سیم ـ از احوال آماس جویند ـ هرگاه در تبها ماده در اطراف بغل و بیخ ران آماسها پدید آورد و پخته نشود مذموم و بد است و اگر پخته نشود و اخلاط نباشد بدان مغرور نشود و همه بثرها و آماسها که بازگردد بد باشد مگر باز بیرون آید که نشانی بازآمدن قوت طبیعت است.

بیست و چهارم ـ از احوال ریشها جویند ـ اگر بر تن ریشی کهن باشد و رنگش سبز گردد نزدیک سبزی و سیاهی این ریش نشان مردن است، از بهر آنکه آن اندام دردمند زودتر می‌میرد و گفته‌اند هرگاه بر زانوی بیمار بثره‌ای به‌اندازه دانه انگور سیاه پدید آید و حوالی آن سرخ باشد، بیمار زود هلاک گردد. هرگاه در تب‌های حاده بثرها و دانه‌های خرد پیدا شود، گاورسی باشد. بثرهای سیاه به‌اندازهٔ نخود در تب حاده بسیار بد است و بیم باشد که بیمار هلاک شود. هرگاه بزرگ کردن بثره چند دانه بید انجیر برآید و بیمار چیزهای تیز آرزو کند، روز بیستم هلاک شود.

سختی جگر در یرقان بد است و با استسقا همراه خواهد بود.

بیست و پنجم ـ از احوال یرقان جویند ـ هرگاه در تب حاده بیش از هفت روز، یرقان پدید آید بد است، اگر پس از آن یرقان، اسهال افتد بد نباشد. سختی جگر در یرقان بد است و استسقا تولید گردد.

بیست و ششم ـ از احوال عرق ـ بسیاری عرق از یک اندام بسیاری ماده در آن اندام باشد و اندامی که عرق نکند یا دروی ماده نباشد، یا مسامش بسته است تا بدان پهلو که خفته باشد، مسام گرفته و فشرده باشد. عرق بسیار در خواب، بی‌سببی معلوم نشان

خوردن غذای بسیار است پیش از آنکه طبع نیاید، و اگر بسیار بخورد، نشان نیازمندی به‌استفراغ است. عرق سبب رطوبت هوا و کثرت باران بیشتر است و هرگاه در آغاز بیماری عرق آید نشان بسیاری خلط و کوشش و مجاهدت طبیعت باشد و ناتوانی و عجز ازگواریدن صالح و قشعریره از دنبال عرق بد است و نشان پراکنده شدن خلط است در تن. عرق سرد بتر باشد. اگر با عرق سرد، تب بسیار گرم باشد، نشان نزدیکی موت و مرگ است و هرگاه عرق اندکی پدید آید، زود زایل شود و منقطع و بریده گردد و بیمار از آن راحت نیاید نشان بسیاری ماده و ضعیفی قوت‌ها بویژه ضعف ماسکه و قوه نگهدارنده باشد، نشان درازی بیماری است و نشان آنکه نه فصدی باید کرد و نه استفراغ.

بیست و هفتم ـ از احوال رعاف و خونروی از بینی جویند ـ رعاف اندک و رعاف بسیار سیاه بد باشد و رعاف سیاه پراکنده که بر سبیل ترشح آید نشان طاعون است در دماغ. رعاف زرد و سبز نشان سوختگی صفرا است و سوختن دماغ از آن رعاف نیک است که از آن سوراخ بینی آید که بیمار در آن جانب باشد و آنچه از بینی دیگر آید، بدان نیک نباشد. بحران رعافی در بیماری باشد که بالای ناف است.

بیست و هشتم ـ از احوال ثقل طعام جویند ـ هرگاه ثقل و مدفوع در بیماریهای حاده سیاه و گنده و چرب باشد، کشنده است و براز در آغاز بیماری نشان کثرت و بسیاری صفرا است و بد بو است، لیکن در وقت، اینها نیک باشد. اگر ثقل صفراوی راحتی نیابد نشانی آن است که اخلاط هم صفرا باشد و نشان سقوط اشتها است. براز خون، آب سفید یا زرد که کفک دارد، بد است. اگر در براز چیزی بکشد، چون گوشت پاره نشان عفونت ریش است. براز سودائی از پس اسهال کهن کشنده است، از بهر آنکه قوت ماسکه ضعیف شده باشد. اگر از روز بحران به‌رنگهای گوناگون باشد، سودمند است.

بیست و نهم ـ از احوال ادرار جویند ـ هرگاه بول اندک باشد و گاهی نیاید نشان کوشش طبیعت است و گاهی علت قویتر آید بازگردد. گاهی که طبیعت غالب آید رفع گردد، نشانهٔ غلیظی ماده در آن بیماری است. رقیقی بول در بیماری حاده یا نشانهٔ عجز و ناتوانی طبیعت است یا نشان بازگشتن ماده از مجرای ادرار و از دو حال بیرون نباشد:

یا به‌سوی دماغ برآید و سرسام تولید گردد و یا به‌جانب احشا میل نماید و آماس تولد

کند، یا در اسافل و قسمت تحتانی جراحت تولید نماید. هرگاه بول سفید و رقیق باشد و تیره و غلیظ و بدان تیرگی بماند، نشان ضعف قوه معده است و نشانی ضعف طبیعت. هرگاه که بول سفید و رقیق باشد و دشوار بیرون آید نشان تشنج و مرگ باشد. هرگاه در بیماری حاده ادرار غلیظ و تیره باشد و صاف گردد بحران نباشد، نشان ضعف طبیعت است و گفته‌اند هرگاه بول سیاه و رقیق باشد بیمار طعام آروز کند نشان مرگ است. هرگاه ادرار سرخ و رقیق باشد و به‌آن نشان، نیک باشد، دلیل زودی بحران است، اگر با آن نشان بد یا شدید باشد. بول رنگین که در وی رسوب نباشد، نشان خیر نباشد، از بهر آنکه بسیار که سبب زردی یا سبب قوهٔ حرارت غریب یا سبب نایافتن غذا، بول رنگین شده باشد، یا گرفتن بول در تبهای لازم که با دردسر باشد و عرق بسیار کند، نشان کزاز باشد (تب نفاس). تقطیر بول در تبها نشان رعاف و یا نشان ضعف طبیعت است و اگر تب محرقه باشد، نشان آفتی باشد در دماغ.

سی‌ام ـ از احوال قی جویند ـ اگر با صفرا و بلغم آمیخته نباشد سودمند است. قی صفراوی صرف نیک نباشد از بهر آنکه صفرانشان سوءالمزاج گرم است و بلغم نشانهٔ سوءالمزاج سرد. هر قی که مخال رنگ معتاد باشد سخت بد است و رنگ معتاد سفید پاک باشد یا زرد یا با بلغم آمیخته یا به‌رنگ و قوام کشکاب، و آنچه معتاد نیست سبزگرائی باشد به‌ویژه اگر گنده باشد و سلقی (چغندری) و سرخ تیره هم بد باشد، و بدتر از همه زنگار است.

سی و یکم ـ از احوال نفث جویند ـ نفث و خلط سینه چندان است که با سرفه اندک برآید و بد رنگ و گنده نباشد و خلط صرف نباشد و با آب دهان آمیخته باشد و اندکی به‌زردی میل کند. برآمدن نفث صرف همچون قی صرف باشد و بدتر از همه سیاه باشد و هر نفثی که از سینه برآید، زایل شود بد است بویژه سیاه و نفث اندک که بدشواری برآید بویژه در بیماری سل سخت بد باشد و نشانهٔ قوت و خامی ماده است و کشنده است اگر نفث در بیماریهای دم زدن نباشد، دلیل آماس عظیم است در دستگاه دم زدن و دلیل ضعف قوه. هرگاه در ذات‌الریه وجع به‌فصد و اسهال و ضماد ساکن نشود، نشان آن باشد که ریش خواهد گشت و ریم خواهد کرد.

توضیح ـ پیش از کشف آنتی‌بیوتیک‌ها، گذشتگان ما ذات‌الریه را که کشنده بود از راه

نامبرده درمان می‌کردند که امروز این روش درمان متروک شده است و ما برای آگاهی خوانندگان عزیز ناگزیر به‌راه و روش درمان گذشته اشاره می‌کنیم:

اگر نفث گاهی ریم باشد و گاهی رطوبت و ترشح صفراوی نشان عجز و کوتاهی طبیعت است. هرگاه در ذات‌الریه در آغاز بیماری نفث ریم پدید آید. در روز چهارم بکشد. اگر نشان نیک باشد، ممکن باشد که تا هفتم یا هشتم مهلت دهد، اگر قوت ضعیف باشد در نهم یا یازدهم بکشد. علت ذات‌الجنب در کهولت و پیری بد است، از بهر آنکه قوت ایشان با نضج ماده وفا نکند و اگر چیزی پخته شود بالا نتواند آورد. بیماری ذات‌الصدر در جوانی است، از بهر آنکه حرارت جوانی قویتر است تبهای محرقه رطوبت اصلی را بگدازد و قوت ساقط شود. باز ایستادن نفث در بیماری سل نشان ضعف قوت و نزدیکی مرگ است.

سی و دوم ـ از انتقال بیماریها جویند ـ هرگاه با رعشه اختلاط عقل پدید آید ماده رعشه از رگها به‌اعصاب انتقال کرده باشد و زیانش به‌دماغ باز دهد و یک بیماری دو گردد.

اما آنچه از ذات بیماری جویند و از احوال انواع بیماریها ـ باید دانست که هر بیماری مخالف طبع و مزاج بیمار است و مخالف مزاج عمرش و مخالف مزاج فصل سال بد است. هر بیماری که هر چیز صواب در وی اثر نکند، بد است.

هرگاه بیماری از اندامی برطرف گردد و در اندامی شریفتر بیماری حادث شود بد باشد.

هرگاه باصداع سخت تب همراه باشد و نشانه‌ای ضعیف از نشانی‌های بد ظاهر شود، بد است، از بهر آنکه صداع عظیم با تب نشان آماس در احشا و دماغ و علامت بد با آن اگرچه ضعیف باشد دلیل ضعف طبیعت است. اگر نشانی بد ظاهر نشود، و بدل آن علامت نیک پدید آید، اگر بیمار جوان باشد، روز هشتم رعاف کند و اگر تأخیر کند، جراحی و باجراحت شود به‌ویژه اگر بیمار کهل باشد یا پیر، سرسام با صداع و گرانی سر دلیل حدوث کراز (تب زایمانی، یا اکلامپس واژهٔ کراز فارسی است و به‌فتح کاف است) و قی زنگاری و نزدیک آمدن موت است، از بهر آنکه صداع در سرسام از بسیاری صفرا و قوه پدید آید. هرگاه حرارت به‌درجه‌ای باشد که سبب کراز گردد، ماده را بسوزاند و ماده

سوخته زنگاری است، قوت قویتر باشد، پس اگر قوت قویتر باشد، ممکن است که پس از قی سه روز مهلت دهد و اگر ضعیف باشد در حال بکشد. هرگاه ذات‌الجنب، ذات‌الریه گردد علامت بسیاری ماده و ناتوانی طبیعت باشد. هرگاه در ذات‌الجنب ماده بیماری سیاه شود، مرگ نزدیک است پیش از روز هفتم، در ذات‌الجنب و ذات‌الریه اسهال بد است و نشان ضعف قوت ماسکه است و نشانهٔ عجز طبیعت از نضج، اسهال در بیماری سل بد است و نشان گدازش و ضعف قوت ماسکه است.

اختلاط عقل در بیماری سل بد است، از برای آنکه در این بیماری عارضی غریب است و سببی قوی باید که عارض قوی واقع شود. درد سرد موی در سل نشان ضعف ماسکه است و بی‌طاقتی نزدیکی مرگ است. خفقان و غش بسیار بی‌سبب معلوم، مقدمه مرگ مفاجات است، از بهر آنکه دلیل است بر آنکه ماده‌های بد متوجه دل می‌گردد (به‌اصطلاح امروزی سکته و انفارکتوس قلبی) و خفقان همیشگی هم دلیل آن است.

پیدا شدن استسقا، تب را بیشتر کند. استسقا همراه سرفه بد است بویژه اگر سبب رطوبت شش باشد. استسقا همراه اسهال صفراوی بد است، از بهر آنکه سبب اسهال استسقا استوار و محکم گردد. فواق و قی در قولنج بد است.

ایلاوس با تقطیر بول و چکمیزی بد است و روز هفتم بکشد، پس اگر تبی ظاهر شود ادرار بول کند، تندرست باشد. باز ایستادن اسهال سبز و گنده، هنوز ماده بد پاک نشده باشد، از بهر آنکه فسادش بدل و دماغ باز دهد و بکشد. اختلاج شراسیف بااضطراب حرکت چشم بد است بویژه در تب نشان آماس است یا نشان نفخ در جایگاه اختلاط.

ساکن شدن تب محرقه بی‌آنکه بحران کند و بی‌استفراغ و انتقال و تبدیل مزاج به‌نوعی از تدبیر صواب و ساکن شدن نبض تند، نشانهٔ فرو بردن حرارت غریزی است.

پدید آمدن خفقان ناگاه در تب ساکن طبع، مقدمه مرگ است.

سرد شدن ظاهر تن با سوزش باطن و غلبه تشنگی در تب لازم، کشنده است. بول صفراوی اگر سخت سفید باشد و با کفک و با آن خون سیاه از بینی می‌آید بد است.

نشانی‌ها و دلایلی که بر آن می‌توان اعتماد کلی کرد

دلالت رنگ چشم سخت قوی است، از بهر آنکه هر چه بدو رسد، سبب صفای رنگ

او در وی پدید آید.

دلالت زبان ـ قوی است، و سفیدش دلیل سردی معده است و سردی جگر و نشان بسیاری رطوبت در سر. خشکی و درشتی زبان با سرخی نشان آماس است در معده یا در دماغ. زردی زبان و سبزی رگهای زیر زبان نشان صرع است.

نشانی اسهال و آرزوهای قوی که ناموافق میل شود و نشانی بول، قوی است و علامات خوابها هم قوی است بویژه اگر چند کرت و بار یکنوع بیند، چنانچه اگر باران و برف و سرما بیند نشان غلبه رطوبت است و اگر آتش و چیزهای زرد بیند نشان غلبه صفرا است و سرخ‌ها نشان غلبه خون است و خرابی و تاریکی و دودها و چیزهای بیمناک نشان غلبه سودا است.

ذکر احوالی که چون در تن پیدا شود، ما را آگاه کند از بیماری‌هائی که از دنبالش پدید خواهند آمد.

قوبای بسیار مقدمه برص سیاه است.

بهق سفید ـ مقدمه برص سفید است.

بسیاری دمل و شری مقدمه جراحت باشد عظیم، یا مقدمه دبیلج یا سلعه.

سرگشتن دایم و کابوس بیم‌دهنده است از صرع و سکته.

اختلاج و لرزش در همهٔ اندامها نشان تشنج و سکته است. اختلاج یک چشم و همه روی بیم دهنده است از لقوه.

خدر و اختلال در حواس بیم دهنده است از فالج.

اشک سیاه و سرخی چشم و زردی و کراهت روشنائی بویژه نور خورشید بیم دهنده است از سرسام.

ترسیدن و غم و تنگ دلی بی‌علت مقدمهٔ مالیخولیا است.

روی سرخ و ممتلی و تیره مقدمهٔ جذام است.

گرانی همه تن و امتلاء عروق، بیم‌دهنده است از سکته.

برانگیختگی چشم و بیم‌دهنده است از استسقا.

بول و براز گنده، بیم‌دهنده است از تبهای عفونی.

تغییر عادت طبیعی از حال معهود، چون شهوت و غذا و خواب و بیداری، و ادرار

بول و اجابت طبع و خوابها دیدن و شهوت و مباشرت و سیلان و لعاب و نفث و قی و سیلان خون بواسیر، خبردهنده باشند از تغییر تندرستی، صداع دایم و پیدا شدن نقطهٔ سیاه در چشم و دود پیش چشم دیدن، مقدمه نزول آب باشد.

هرگاه در جانب پشت ثقل و سنگینی یافت شود و عادت بگردد، نشان آفتی باشد در گرده.

خارش دایمی در مقعد به‌سبب آنکه کرم خورد، مقدمه ناسور است.

یافتن ثقل و سنگینی در پهلوی راست نشان الم و دردی باشد در جگر.

براز سفید، بیم‌دهنده است از یرقان.

براز زرد، سوزاننده، بیم‌دهنده است از دل‌پیچه و نفخ در روده‌ها، و درد اطراف مقدمه قولنج باشد.

پیچیدن ناف و درد پشت که هر دو با هم همیشگی باشند و با داروی مسهل و غیر آن ساکن نشوند، مقدمه استسقای‌طلبی است.

ذکر پاره‌ای از بیماری‌ها، که حدوث آن سبب زوال و برطرف شدن بیماری‌ها دیگر گردند.

هرگاه مصروع را نقرس و داءالفیل و دوال و اوجاع مفاصل پدید آید، از بیماری صرع رهائی یابد، از برای آنکه ماده صرع انتقال بدین اندامها کند.

اصلع و داءالثعلب و زایل شدن و ریختن موی به‌دوال برطرف گردد.

درد چشم به‌اسهال صفرا برطرف شود.

کری به‌اسهال صفرا زایل شود.

صداع سخت کهنه به‌سیلان ریم و صدید و چرک ازگوش یا از بینی برطرف گردد.

کری اسهال مزمن، نوعی باشد که باقی زایل گردد که خود حادث شود.

مالیخولیا به‌عرق بدن برطرف شود.

درد جگر، که سببش باد غلیظ باشد با تب گرم زایل شود.

دردهای شراسیف که با تب و آماس باشد، حاده، زایل شود.

نقرس بلغمی و اوجاع مفاصل (روماتیسم) و دوال بلغمی با تب برطرف شود.

گر و خارش و اوجاع سوداوی با تب ربع برطرف شود.
تشنج امتلائی با تب گشاده شود.
بیماری‌های حاده تبهای محرقه به‌بحران یرقان زایل شود.
فواق امتلائی به‌حرکت عطسه برطرف شود.

پایان جلد اول